

مجموعه چند کتاب درباره امام حسین علیه السلام



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد
مصطفی و آل طاهرینش

قال رسول الله(ص): **ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه**

رسول خدا(ص) فرمود: همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.
از بزرگترین نعمتهای الهی بر بشریت نعمت امام حسین علیه السلام
است.

عده زیادی از آدمهای گمراه بوسیله سیدالشهدا(ع) هدایت شدند و
میشوند و این هدایت تا روز قیامت ادامه دارد.

علاوه بر این هدایت عمومی، کسانی هستند که می خواهند به مراتب
بالای معنوی برسند این هم از طریق امام حسین علیه السلام میسر است.

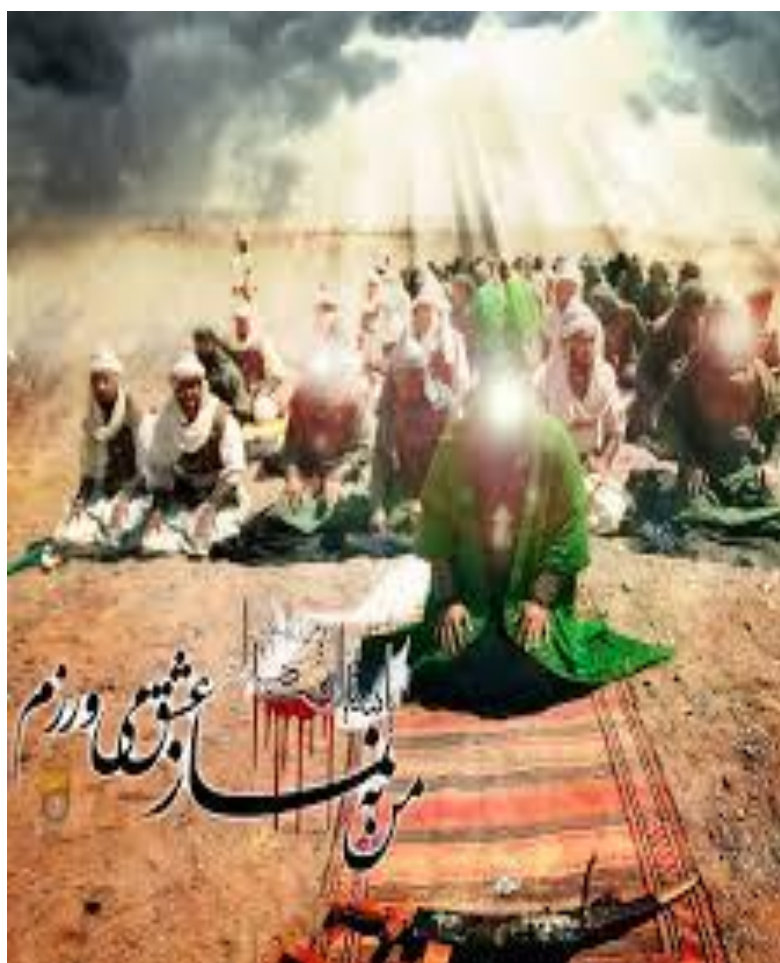
همانطور که سید علی قاضی و صدها نفر مانند ایشان از راه
سیدالشهدا(ع) به درجات عالی رسیدند.

باید همه تلاش کنند به گوشه ای از جایگاه امام حسین (ع) معرفت پیدا کنند. که اینهم از طریق مداومت بر زیارت عاشورا و شرکت در مجالس سوگواری و ریختن اشک بدست می آید انشالله.

مجموعه چند کتاب درباره امام حسین (ع) در اینجا آورده ایم انشالله گام بزرگی در شناخت این شخصیت بی نظیر برداریم.

تابستان 1404. کرمانشاه

زندگانی امام حسین علیه السلام



سید الشهدا
عشیره و رزم

محمد تقی صرفی پور



ولادت سالار شہیدان

امام حسین (ع) در سال چهارم هجری در شهر مدینه مکرمه متولد شد نام مادر گرامی اش زهرا سلام الله علیها و نام پدر پرفضیلتش علی بن ابی طالب (ع) بوده است.

در روایت است که موقعی که امام حسین (ع) متولد شد خدای رثوف به جبرئیل امر کرد که با هزار ملک به زمین نازل شده و از جانب خدا و خود به پیامبر (ص) تبریک گوید: موقعی که جبرئیل در حال نزول بود از جزیره ای گذشت که در او ملکی بنام فطرس یکی از حاملین سابق عرش که به خاطر کندی در امر خدا بین عذاب دنیا و آخرت مخیر شده و او عذاب دنیا را اختیار کرده بود ، معذب زندگی می کرد. وقتی فطرس ، جبرئیل را با آن همراهان دید از مقصدش پرسید؟ جبرئیل فرمود: خداوند به پیامبر(ص) فرزندى عطا کرده و مرا دستور داده که به حضرت تبریک بگویم.

فطرس گفت: مرا با خود ببر شاید آن حضرت در حق من دعا کند تا خدا از من بگذرد. پس جبرئیل او را با خود به حضور پیامبر برد و او پس از تبریک قضیه فطرس را برای رسول خدا (ص) بازگو نمود پیامبر فرمود: به فطرس بگو خود را به این نوزاد مبارک بمالد و به مکان و جایگاه خود بازگردد. چون فطرس دستور پیامبر را انجام داد حالش نیکو شد و خدا از او درگذشت.

چون فطرس خواست برگردد به رسول خدا(ص) فرمود: زود باشد که امت تو این نوزاد را شهید کنند . به خاطر حقى که این کودک بر من دارد، هر کس که او را زیارت کند من زیارت او را به حسین می رسانم و کسی که بر آن حضرت سلام کند من سلام او را می رسانم و هر کس بر حسین صلوات بفرستد من صلوات او را به آن حضرت می رسانم. سپس فطرس به آسمان بالا رفت و در حال صعود فخر می کرد که : چه کسی مثل من است در حالی که من آزاد شده حسین بن علی و فاطمه و جد حسین رسول خدا (ص) هستم.

از امام رضا(ع) منقول است که : وقتی حسین(ع) متولد شد رسول خدا به اسماء فرمود: فرزندم حسین را بیاور.

اسماء می گوید من حسین را در جامه سفیدی پیچیدم و به حضور پیامبر بردم. رسول خدا او را گرفت و در دامن خود نهاد و در گوش راست و اذان و در گوش چپ اقامه فرمود.

وقتی روز هفتم رسید حضرت فرمود حسینم را بیاورید. وقتی امام را به حضور پیامبر بردند رسول خدا گوسفند ابلقی را عقیقه کرد و یک ران آن را به قابله عطا فرمود پس دستور داد سر حسین (ع) را تراشیدند و به وزن موی سرش نقره تصدق داده و خلوق (نوعی عطر) بر سر آن بزرگوار مالید.

از ابو هریره روایت شده که گفت: در حالیکه رسول خدا(ص) بالای منبر برای مردم خطبه می خواند، حسن و حسین در حالیکه کودک بودند و لباس قرمزی پوشیده و در حال راه رفتن به زمین می خوردند وارد مسجد شدند. ناگاه دیدیم پیامبر از منبر پائین آمد و ایشان را برداشت و در پیش خود نشانید.

جبرئیل گهواره حسین(ع) را می گرداند

فاطمه زهرا سلام الله علیها می فرماید: گاهی که حسین در گهواره بود و گریان می شد و من در خواب بودم می دیدم که کسی گهواره را تکان می دهد و حسینم آرام می شود از پیامبر سؤال کردم که آن شخص کیست؟ فرمود: برادرم جبرئیل است.

روایت شده که گاه رسول خدا (ص) حسین را می گرفت و سر او را بلند می کرد و آنگاه دهان مبارک خود را بر دهان حسین(ع) می گذاشت و می بوسید.

و باز روایت است که: بعد از ولادت امام حسین(ع) فاطمه زهرا سلام الله علیها مریض شدند به این علت پستانش خشک گردید لذا برای حسین(ع) دنبال دایه می گشت ولی کسی پیدا نکردند.

پیامبر گرامی اسلام(ص) انگشت ابهام خود را در دهان حسن (ع) قرار داده و آن انگشت جد خود را می مکید و خدا رزق و غذای حسین را در انگشت پیامبر قرار داده بود و تا مدت 40 روز این معجزه ادامه داشت.

و بدین ترتیب حسین(ع) در دامان پر کرامت و برکت رسول خدا(ص) و فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی (ع) رشد و تربیت می یافت تا اینکه در سال دهم هجری همزمان با هفت سالگی اما حسین (ع) رسول خدا (ص) رحلت کردند.

بعد از رحلت رسول خدا (ص) و چندی بعد شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها ، تربیت آن امام بر حق بدست علی بن ابی طالب (ع) انجام پذیرفت تا اینکه علی (ع) در سن 63 سالگی به شهادت رسید و در آن وقت عمر امام به 36 سال رسیده بود و مقام امامت به امام حسن(ع) برادر بزرگ خود منتقل شد تا اینکه امام حسن مجتبی (ع) پس از ده سال امامت در سن 48 سالگی به شهادت رسید و مقام امامت به حسین بن علی (ع) منتقل شد.

امامت و خصوصیات حسین بن علی (ع)

در سال 50 هجری قمری در حالیکه سالار شهیدان در سن 46 سالگی بودند مقام امامت به ایشان منتقل شد.

چون از نظر شیعیان مقام امامت بسیار حساس حتی بالاتر از پیامبران(غیر از پیامبر اسلام) است، لذا باید از نظر اخلاقی امام در بالاترین درجه کمال بوده و از هر نقصو ضعفی و آلودگی به دور بوده و از خطا و گناه معصوم باشد.

لذا سالار شهیدان دارای همه این خصوصیات بوده اند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

امام حسین بر سر سفره فقراء

یکروز امام حسین (ع) در گوچه می گذشتند که به عده ای از فقیر برخوردند ، در حالیکه فقرا عباهای خود را بر روی زمین پهن نموده و نان خشکی در مقابل خود قرار داده و مشغول خوردن بودند.

وقتی چشم فقرا به امام حسین(ع) افتاد به حضرت تعارف کردند که با آنها هم غذا شود حضرت قبول کردند و از اسب پیاده شده فرمودند: خدا مردمان متکبر را دوست نمی دارد. و در کنار آنان قرار گرفته با آنها هم غذا شدند. پس از صرف غذا به آنها فرمود: همانطوریکه من دعوت شما را قبول کردم ، شما هم دعوت مرا قبول کنید و به منزل من بیائید.

آنها قبول کرده و به منزل حضرت رفتند و حضرت دستور پذیرایی داد و پس از صرف غذا به هر کدام مبلغی پول داد و آنها را مرخص فرمودند.

اثر زخم بر پشت سالار شهیدان

در روز عاشورا اثر زخمی را بر پشت امام حسین(ع) دیدند و از امام سجاد (ع) علت آن را سؤال کردند: حضرت فرمود: این اثر طعام و غذاهایی است که حضرت بر پشت خود قرار داده به منزل مسکینان و فقراء و زنان بی سرپرست می بردند.

امام قرض اسامه را اداء می فرمایند

امام حسین(ع) به عیادت اسامه رفتند. اسامه که مریض بود می گفت: آره از اندوه و حزن من! حضرت فرمود: غم و اندو تو چیست؟

عرض کرد قرض من است که به شصت هزار درهم رسیده است.

حضرت فرمود: من آن را اداء می کنم.

اسامه گفت: می ترسم قبل از اداء قرضم بمیرم.

حضرت فرمود قبل از اینکه رحلت کنی من قرض تو را اداء می کنم و اداء کرد.

به امام حسین (ع) گفتند : یابن رسول الله برای چه اینقدر خوف و ترس شما از خدا زیاد است . فرمود : در روز قیامت کسی در امان نخواهد بود مگر آن کس که در دنیا خائف و ترسان باشد.

چاه آب بواسطه امام حسین(ع) پر آب می شود

از ابن عون روایت شده که : چون امام حسین به عنوان مکه از مدینه خارج شد به ابن مطیع رسید در حالیکه او چاهی را حفر می نمود او به حضرت گفت: به کجا می روید پدر و مادرم فدایت؟

فرمود : به مکه می روم و نامه های شیعیان را به او نشان داد.

ابن مطیع گفت: ما از شما استفاده می کردیم و به سوی آنان برو.

حضرت قبول نفرمود: ابن مطیع گفت: این چاه قبلا آب داشت ولی حالا آب ندارد شما دعا کنید در آن برکت پیدا شود. حضرت فرمود: از آب آن مقداری بیاور. چون آورد حضرت از آن مقداری خورده و مضمضه نموده و به چاه ریختند پس آب آن زیاد شد.

امام حسین(ع) و مرد اعرابی

فخر رازی روایت کرده که: عربی پیش امام حسین(ع) آمده و قصد گفتن گرفتاری خود را به حضرت داشت . به حضرت عرض کرد از جدت رسول خدا(ص) شنیدم که هر موقع حاجتی داشتید فقط از چهارنفر بخواهید یا از عری شریف یا سروری بخشنده یا قاری قرآن و یا صاحب صورت نیکو.

اما از حیث عرب بودن پس عرب به واسطه جد شما شرافت پیدا کرد اما بخشنده‌گی پس از شما شروع شده و سیره شما است. و اما قرآن پس در خانه شما قرآن نازل شد و اما از حیث زیبایی صورت پس از جدت شنیدم که فرمود: هرگاه خواستید مرا ببینید به حسن و حسین نگاه کنید.

امام حسین(ع) فرمود: چه حاجتی داری؟ پس او هم نوشت. حضرت فرمود: از پدرم علی شنیدم که فرمود: قیمت هر مردی بقدر خوب بودنش است و از جدم شنیدم که فرمود: المعروف بقدر المعروف من سه سؤال از تو می‌کنم اگر یک جواب دادی (یک سوم) به تو می‌دهم. اگر دو جواب دادی (یک دوم) و اگر هر سه را جواب دادی پس همه حاجتت را می‌دهم و اشاره کرد به کیسه سکه‌ای که مهر عراق داشت.

عرب گفت: سؤال کن و الا حول ولا قوه الا بالله.

امام فرمود: کدام عمل افضل است؟ عرب گفت: ایمان به خدا.

امام فرمود: چه چیزی بنده را از هلاکت نجات می‌دهد؟ گفت اطمینان به خدا.

امام فرمود: چه چیزی زینت مرد است؟ گفت: علم همراه با حلم. فرمود: اگر نتوانست حلم را با علم همراه کند؟ گفت: مالی داشته باشد که ببهشد. فرمود: اگر نتوانست؟ گفت: فقر با صبر. فرمود: اگر این را هم نداشت؟ عرب گفت صاعقه‌ای از آسمان آمده او را بسوزاند.

امام خندید و کیسه پول را به او داد.

معلم اطفال امام حسین(ع) پاداش می‌گیرد

عبدالرحمن سلمی معلم کودکان امام حسین(ع) بود سوره حمد را به یکی از کودکان حضرت تعلیم کرد. آن طفل نزد امام آمده و سوره حمد را تلاوت کرد. امام هزار دینار و هزار حله به آن معلم عطا کرده و دهان او را پرا از مروارید نمود.

به آن حضرت اعتراض کردند که پاداش او را زیاد دادی .

حضرت فرمود: این پاداشی که به او دادم در مقابل عطای او که از بین نخواهد رفت اندکی است.

امام در عوض یک شاخه ریحان کینز را آزاد می نماید

انس بن مالک یم گوید: نزد امام حسین(ع) بودم دیدم کنیزکی آمد وی یک شاخه ریحان برای آن حضرت هدیه آورد. حسین (ع) به آن کنیز فرمود: من تو را برای رضای خدا آزاد کردم . من به آن بزرگوار گفتم: این کنیز یک شاخه ریحان که هیچ ارزشی ندارد برای شما هدیه آورد و شما او را آزاد نمودید.

حضرت فرمود: خدای حکیم ما را بدین خصلت مؤدب کرده و در قرآن می فرماید: موقعی که مورد تحیت قرار گرفتید به نحو نیکوتری از آن تلافی کنید و یا اینکه مثل آن را تلافی نمائید تلافی نیکوتری که صلاح بود من انجام دهم، آزاد کردن او بود لذا من او را آزاد نمودم.

چرا امام حسین (ع) کم اولاد داشت

به امام سجاد(ع) گفتند: چرا پدرت امام حسین(ع) کم اولاد است. فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم؟ زیرا پدرم امام حسین(ع) در هر شب و روز هزار رکعت نماز بجای می آورد.

دوستی حسین(ع) موجب آمرزش گناهان

ابوذر می گوید: پیامبر (ص) امام حسین را بوسید و فرمود: کسیکه حسین(ع) و ذریه ایشان را از روی اخلاص دوست داشته باشد آتش جهنم به او نخواهد رید ولو اینکه گناهانش به عدد ریگهای بیابان باشد مگر اینکه گناهی کند که او را از ایمان خارج نماید.

مرد شامی و امام حسین(ع)

در کتاب داستان راستان آمده است که : شخصی از اهل شام به قصد حج یا مقصد دیگر به مدینه آمده چشمش افتاد به شخصی که در کنارش نشسته بود. توجهش جلب شد. سؤال کرد این مرد کیست؟ گفتند: حسین بن علی بن ابی طالب (ع) است.

سوابق تبلیغاتی عجیبی که در شام در ذهنش رسوخ کرده بود موجب شد که دیگ خشمش به جوش آید و قریه الی الله آن چه می تواند سب و دشنام نثار حسین بن علی بنماید.

وقتی عقده دل خود را گشود و هر چه خواست گفت. امام حسین بدون اینکه ناراحت شود و غضبناک گردد نگاهی پر مهر و عطوفت به او نموده و پس از آنکه چند آیه از قرآن مبنی بر حسن خلق و عفو اغماض قرائت کرد به او فرمود: برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده ایم آنگاه از او پرسید آیا از اهل شامی گفت: آری حضرت فرمود: من با این خلق و خوی مردم شام آشنائی داشته و علت آن را می دانم.

پس از آن فرمود: تو در شهر ما غریبی اگر احتیاجی داری به تو کمک می کنیم حاضریم در خانه خود از تو پذیرائی کنیم و تو را بیوشانیم و به تو پول بدهیم مرد شامی که منتظر عکس العمل شدید حضرت بود وقتی دید امام حسین(ع) با او با این نرمی و گذشت برخورد کرد چنان منقلب شد که گفت: آرزو داشتم زمین شکافته می شد و من به زمین فرو می رفتم و این چنین نشناخته و نسنجیده گستاخی نمی کردم.

تا این ساعت برای من در همه روی زمین کسی از حسین و پدرش مغبوطتر نبود ولی از این ساعت برعکس کس نزد من از او و پدرش محبوبتر نیست.

احترام امام حسن(ع) به برادر کوچکتر خود

در کتاب منتهی آلامال این روایت آمده که: ابو حازم اعرج گفت: امام حسن(ع) چنان با احترام و نیکی با امام حسین (ع) رفتار می کرد که گویا آن حضرت از امام حسن (ع) بزرگتر است.

و ابن عباس گفت: علت این احترام و بزرگی را از امام حسن (ع) پرسیدم.

فرمود: همان هیبتی را که در پدرم علی (ع) می دیدم در امام حسین (ع) می بینم.

همچنین ابن عباس گفت: هر گاه امام حسن(ع) در مجلس بود و امام حسین (ع) وارد می شد بجهت احترام به امام حسین (ع) حال امام حسن متغیر می شد.

از حذیفه نقل شد: دیدم رسول خدا دست حسین را گرفته و فرمود: ای مردم این حسین بن علی است پس او را بشناسید قسم به آن کسیکه جانم بدست اوست حسین در بهشت است و دوستان او و دوستان دوستان او در بهشت هستی.

ابو یحیی روایت می کند که : حسین روی دوش پیامبر(ص) سوار می شد و رسول خدا می فرمود: شما بهترین سوار هستید.

از حضرت رضا(ع) روایت شده که فرمود: جدم رسول الله فرمودند: هر کسی می خواهد نگاه کند به کسی که در نزد اهل آسمان (از میان اهل زمین) محبوبترین است به حسین نگاه کند.

یکروز مردی خدمت امام حسن آمد و چیزی خواست حضرت مجتبی پس از نصایح و اندرزها و سؤالاتی که از او کرد فرمودند صد دینار به او بدهند. از آنجا نزد حسین آمد و گفت درمانه ام و طلب مساعدت بیشتری کرد. حضرت فرمود: برادرم چقدر به شما داد. گفت: صد دینار.

حشرت به او بیاس احترام برادر 99 دینار داد.

امام و بخشش به مرد عرب

روزی مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید: سخاوتمندترین مردم مدینه کیست؟

امام حسین (ع) را به او معرفی نمودند و به محل حضرت راهنمائیش کردند.

عرب وارد محل حضرت شده و امام را در حال نماز دید. ایستاد و چند شعر خواند به این مضمون (اینک ناامید نشده آنکه امید به تو داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوییده تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگانی پدرت نابود کننده فاسقین بود. اگر نبود راهنمائیهای پدر و جدت پیکر ما را جهنم فرا می گرفت).

امام نماز را تمام کرده به قنبر فرمود: از مال حجاز باقی ماند؟ عرض کرد: چهار هزار دینار موجود است. حضرت دستور داد که آن را بیاورد زیرا کسی که سزاوارتر به آن بود رسیده است. وقتی دینارها را حاضر نمود، امام دو برد خود را از تن در آورده و پولها را در آنها پیچیده و بواسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده و به اعرابی تقدیم کرد در حالی که امام این شعر را می خواند.

(بگیر این مقدار را و من از تو پوزش می خواهم. بدان نسبت به تو مهربانم که اگر در فرا وسیله ای (حکومت) بدست آید ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد. اما گذشت زمان خیلی تغییر پذیر است و اینک دست ما از نظر مالی گشاده نیست).

اعرابی پول را گرفت و شروغ به گریه نمود. امام فرمود: شاید آنچه دادیم کم بود.

گفت: هرگز گریه ام برای این است که چگونه دست سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد.

اهمیت زیارت مرقد امام حسین(ع) و تربت کربلا و عزاداری برای سالار شهیدان

بارگاه و مرقد مطهر سالار شهیدان و همچنین تربت کربلا در سخنان معصومین (ع) از جایگاه ویژه ای برخوردار است بطوری که بعضی از علماء زیارت آن امام شهید را واجب می دانند.

زیارت امام حسین معادل نود حج و عمره پیامبر

روزی پیامبر(ص) حسین را در دامن خود گرفته و او را می بوسید و می بوئید عایشه از این همه توجه پیامبر به حسین در شگفت بود و سؤال کرد چرا شما این قدر به این کودک بوجه دارید. رسول خدا (ص) فرمود: وای بر تو چگونه توجه به حسینم نکنم و او را دوست نداشته باشم و حال آنکه او میوه دل و نور چشم من است. بزودی امت من حسینم را می کشند، کسی که بعد از شهادت او آن بزرگوار را زیارت کند خدا ثواب یک حج از حجهای من را برای او خواهد نوشت.

عایشه گفت: یا رسول الله ثواب یک حج از حجهای شما؟ فرمود: آری بلکه ثواب دو حج از حجهای من.

عایشه گفت: ثواب دو حج از حجهای شما؟

فرمود: آری بلکه ثواب سه حج از حجهای من و همینطور رسول خدا (ص) ثواب زیارت حسنی را بالا می برد تا اینکه در آخر فرمود ثواب نود حج و عمره از حج و عمره مرا به زائر حسین می دهند.

روز قیامت همه چشمها گریانند غیر از گریه کننده بر حسین(ع)

پیامبر اسلام(ص) به فاطمه زهرا فرمودند: زنان امت من بر زنان اهل بیت من گریه می کنند و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد و همه ساله دسته به دسته عزادار خواهند نمود.

موقعی که روز قیامت شود تو زنان و من مردان ایشان را شفاعت خواهیم کرد. هر کس در عزای حسینم گریه کند ما دست او را می گیریم و داخل بهشت می نمائیم.

ای فاطمه فردای قیامت هرچشمی گریان است مگر آن چشمی که در مصیبت حسین گریه کند آن چشم است که در آن روز به وسیله نعمت های بهشتی روشن و خوشحال گردد.

امام حسین(ع) فرموده باشد: من کشته اشک و گریه ام هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر اینکه گریه کند.

در امالی شیخ طوسی است که کسی از امام رضا(ع) سؤال کرد چه می فرمائید درباره آن گلی که مردم می خورند؟

حضرت فرمود: هر گلی حرام است مثل مردار و خون و آن حیوانی که با نام خدا ذبح نشود، مگر گل تربت قبر حسین (ع) که در آن شفای هر دردی است.

بی احترامی به تربت حسین (ع) عاقبت بدی می آورد

همچنین در کتاب امالی شیخ صدوق آمده است که از شخصی نقل شده که گفت: من در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم در آن حال متوجه شدم دو نفر غریبه که کنار من نشسته اند با هم صحبت می کنند و یکی به دیگری می گفت: هیچ می دانی چه حادثه ای برای من اتفاق افتاد؟ من دچار مرض داخلی شدم که هیچ پزشکی نتوانست آم مرض را تشخیص دهد. تا اینکه از خود نا امید شدم.روزی پیرزنی سلمه نام که همسایه ما بود به خانه من آمده و چون مرا ناراحت دید گفت: اگر من تو را درمان کنم چه می گوئی ؟ گفتم: به غیر از این آرزوئی ندارم.

او به خانه خود رفته و ظرفی از آب پر کرده بیاورد و گفت: این را بخور تا شفا یابی . من آن را خوردم و بعد از لحظه ای خود را صحیح و سالم یافتم. مثل اینکه هرگز آن مرض در من نبود و چندین ماه گذشت و هیچ اثری از آن مرض نماند . روزی به آن پیرزن که به خانه ما آمده بود گفتم: ای سلمه بیا بگو که آن شربت از چه چیزی بود که آن روز به من دادی و مریضی مرا برطرف نمود. گفت: آن شربت مخلوط بود با یک دانه از تسبیح که در دست دارم. پرسیدم و این تسبیح از چه چیزی درست شده؟ گفت: تربت حسین بن علی ابن ابی طالب (ع) است. یکدانه از این را در آب مخلوط کرده و به تو دادم.

من که این مطلب را شنیدم سخت ناراحت شدم و گفتم ای رافضیه چرا مرا با خاک حسین درمان کردی؟ آن پیرزن ناراحت شده و به خانه خود رفت و هنوز به خانه خود نرفته بود که درد من برگشت و مریضی من عود نمود و تاکنون نتوانسته ام آن را علاج نمایم و من نمی دانم عاقبت این مریضی با من چه می کند.

رسول خدا(ص) فرمود: هر که برای حسین بگرید و یا حتی خود را به گریه بزند ، بهشت بر او واجب می شود.

شیخ جعفر شوشتری در کتاب مجالس خود نوشته است: همه پیامبران مأ'ور بودند که به زمین کربلا رفته و به این عبارت سلام کنند: فیک یدفن قمر الازهر ماه تابان در تو دفن می گردد.

خون سر ابراهیم به موافقت خون حسین(ع)

در کتاب ستارگان درخشان آمده است که: روایت شده که حضرت ابراهیم برای زیارت زمین کربلا به طرف آن زمین مقدس حرکت کرد وقتی به زمین کربلا رسید، ناگهان از اسب بر زمین افتاد و سر مبارکش به سنگی خورد و خون جاری شد.

حضرت ابراهیم از این امر تعجب کرد و از خدا حکمت این حادثه را سؤال فرمود.

خداوند وحی کرد که از تو خطائی سر نزده بلکه چون خون حسین در این زمین ریخته می شود، خون سر تو به موافقت خون حسین (ع) ریخته شد.

زیارت حسین (ع) عظیم تر از زیارت دیگران

ابن ابی یعفور می گوید: از کوفه رفتم به مدینه زیارت حضرت صادق(ع) وقتی خدمت حضرت رسیدم عرض کردم خیلی زحمت کشیدم تا اینکه موفق به ملاقات شما شدم.

حضرت فرمود: کاریکه برای خدا می کنی از زحمتش مگو پس فرمود: چرا نرفتی به زیارت کسی که حقش از من عظیم تر است بر تو.

می گوید: تعجب کردم و عرض کردم که تو امام مفترض الطاعه می باشی چه کسی از شما عظیم تر است؟ فرمود : هو الحسین بن علی (ع).

حضرت صادق (ع) فرمود: هر چیزی را از برای او در اجر و ثواب حدی است مگر گریه بر سید الشهدا که ثوابش حدی ندارد.

روضه ابوعماره در حضور امام صادق(ع)

ابو عماره مداح می گوید: روزی به خدمت امام ششم رفتم حضرت فرمود که شعری چند در مرثیه حسین (ع) بخوان چون شروع کردم حضرت فرمود: به آن روشی که پیش خود می خوانید و نوحه می کنید بخوان چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریه زنان آن حضرت نیز از پشت پرده بلند شد. چون فارغ شدم حضرت فرمود: هر که شعری در مرثیه حسین(ع) بخواند و پنجاه کس را بگریاند

بهشت بر او واجب می گردد و هر کسی سی کس را بگریاند بهشت بر او واجب می گردد تا رسید به اینجا که فرمود هر کس که مرثیه بخواند و خود بگرید بهشت بر او واجب می گردد و هر کس که خود را به گریه زند بهشت بر او واجب است.

هرثمه از اصحاب علی (ع) می گوید: خدمت امیرالمومنین (ع) در بعضی از سفرها بودیم آن حضرت رسید به موضعی که در آنجا درختی بود. قدری خاک برداشت و بوسید و فرمود: واهلک ایها التربه خوشا به حال تو ای زمین مردمی از تو محشور می شوند که بدون حساب وارد بهشت گردند.

امام صادق(ع) فرمود: در اطراف قبر امام حسین(ع) چهل هزار ملک توطن نموده و مشغول زیارت اند، عمگی اندوهگین مصیبت آئین و گریان و عزادارند تا روز قیامت.

در روایات خصوصیتی برای تربت کربلا ذکر کرده اند از جمله: همانطور که سید بحرالعلوم در شعری گفته اگر کسی تسبیحی از تربت کربلا داشته باشد هرگاه صاحب آن بیکار باشد تسبیح از طرف صاحبش ذکر می گوید و ثواب آن برای صاحبش نوشته می شود.

اجر دوستدار حسین(ع)

امام صادق(ع) به مردی بنام مسمع فرمود: ای مسمع تو از مردم عراقی آیا قبر حسین را زیارت می کنی؟

گفت: نه من در بصره معروفم و دشمنان ما زیادند بیم دارم از من در نزد خلیفه سعایت کنند.

حضرت فرمود: آیا مصائب حسین را یاد می کنی؟

گفت: آری فرمود و گریه می کنی؟ گفت: آری به خدا قسم از چشمانم اشک می ریزد اهل خانه ام اثر اندوه را در صورت من مشاهده می کنند و یاد مصائب امام حسین(ع) مرا از طعام خوردن باز می دارد.

حضرت فرمود: خدا اشک چشمت را رحمت کند. بدان تو از جمله شیعیانی هستی که برای ما ناله می کنند در شادی ما شاد و در اندوه ما انده گین و در ترس ما ترسان و در ایمن ما ایمن می شوند وقت مردن پدران مرا خوهی دید که حاضر شوند و درباره تو به عزرائیل توصیه فرمایند.

از جمله خصوصیات تربت کربلا آنکه : اگر با مهر تربت حسین (ع) نماز گذارند ثواب نماز هفتاد برابر می گردد و تا هفت طبقه زمین تور دهد.

علماء گفته اند وجوب سفر حج منوط به بی خطر بودن سفر باشد و اگر احتمال خطر بدهد وجوب ساقط است ولی درباره زیارت امام حسین گفته اند: هر چه خطرش بیشتر ثوابش عظیم تر است.

چرا زمین جسد زنی را قبول ننمود؟

در زمان امام ششم زنی مرد و چون او را دفت کردند روز بعد دیدند که از قبر بیرون افتاده است مجدداً او را دفن کردند و روز بعدش دیدند که باز از قب بیرون افتاده و زمین او را قبول نمی کند.

به امام صادق(ع) مراجعه کرده و این حادثه را به ایشان گفتند. حضرت فرمود بررسی و تحقیق کنید که این زن چه می کرده؟ چون بررسی کردند آمدند به امام گفتند که زنی بوده زنا کار و هرگاه بچه ای برای او حاصل می شده آن را در تنور انداخته و می سوزانده است.

حضرت فرمود: آری چون سوزاندن مخصوص خداست و این زن ان بچه ها را می سوزانده لذا زمین او را قبول نمی کند و چاره آن است که مقداری از تربت امام حسین(ع) را در قبر او بگذارید که زمین او را قبول کند اگر چه عذابش محفوظ است.

به دستور حضرت عمل کردند زمین دیگر او را بیرون نیانداخت.

تربت کربلا بیمه ساختمان

در حالات مرحوم آیه الله العظمی نجفی مرعشی گفته اند که هرگاه می خواستید ساختمان مدرسه و یا خیریه ای بسازند به بنای آن ساختمان می فرمودند هرگاه پی های آن را آماده کردید مرا خبر کنید . وقتی آماده می شد حرکت می کردند و در کنار هر پی آن مقداری تربت امام حسین(ع) گذاشته می فرمودند من با این کار این ساختمان را بیمه می کنم.

توبه حضرت آدم و گریه بر حسین (ع)

در روایت است که موقعی که حضرت آدم می خواست نزد خدا توبه کند از جبرئیل کیفیت توبه کردن را سؤال کرد. جبرئیل به او فرمود: که خدا را به نامهای مقدس که در ساق عرش نوشته شده قسم دهد تا خدا توبه او را بپذیرد.

حضرت آدم خدا را قسم داد:

((یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی ، یا فاطر بحق فاطمه ، یا محسن بحق الحسن، یا قدیم احسان بحق الحسین.))

پس آدم عرض کرد چرا وقتی بنام پنجمین می رسم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟ جبرئیل گفت: فرزند تو حسین به مصیبتی دچار می شومد که کلیه مصیبتها در مقابل آن کوچک و ناچیز ند.

آدم گفت: چه مصیبتی؟ جبرئیل گفت: حسین(ع) در حالی کشته می شود که عطشان و غریب و تنها خواهد بود و یاری نخواهد بود و یآوری نخواهد داشت. ای آدم: کاش تو حسین را در آن حال می دیدی که کار او به جائی می رسد که تشنگی در نزد او مثل دود مانع دیدن آسمان می شود ، پس کشته می شود و ذبح می شود مثل ذبح گوسفند و دشمنان ااث و اموال او را غارت می کنند ، سر او و یارانش را به شهرها می گردانند و زنان نیز اسیر گردانده می شوند.

آدم گریه سختی نمود و خداوند تو به او را قبول فرمود.

تربت حسین (ع) قطعه ای از خاک بهشت

در کتاب داستانهای از زندگی علماء آمده است که در زمان شاه عباس از طرف یکی از کشورهای خارجی شخصی آمده و نامه پادشاه آنجا را برای شاه عباس آورد که نوشته بود: دستور بدهید علماء مذهب شما با فرستاده من در امر دین و مذهب مناظره کنند. و اگر مغلوب او شوند به مذهب ما بگرهید. و آن فرستاده هنرش این بود که هر کسی چیزی را در دست می گرفت، او از آن خبر می داد که چه چیزی است.

شاه عباس علماء را جمع کرد و سرآمد علماء ملا محسن فیض کاشانی عوامی را فرستاد تا با علماء ایران مناظره کند.

آن فرستاده گفت: شما از عهده من نمی توانید بر آئید اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است.

فیض کاشانی تسبیحی از تربت سید الشهداء در دست گرفت آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد.

ملا محسن گفت: چرا عاجز شدی؟

فرستاده گفت: عاجز نشده ام ولی طبق تخصص خود چنان می بینم که در دست تو قطعه ای از خاک بهشت است و تعجب من از این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است.

فیض کاشانی گفت: راست گفتم . در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی است از قبر مطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده و از این قضیه حقیقت دین ما و بطلان دین شما روشن شد.

پس آن شخص اسلام اختیار کرد.

چگونگی کسیکه به تربت حسین (ع) اهانت کرد مجازات شد

شیخ طوسی نقل کرده است که موسی بن عبدالعزیز گفت که یوحنا، طبیب نصرانی با من ملاقت کرد و گفت بحق پیغمبرت و دینت بگو کیست آن کسی که مردم در ناحیه ابن بصیره به زیارت او می روند؟ آیا از اصحاب شما است؟

گفتم: نه امام حسین (ع) پس دختر پیامبر ما است.

یوحنا گفت: علت اینکه این سؤال را از تو کردم قضیه عجیبی است که خود به چشمم از این امام دیده ام.

شبی شاپور خادم هارون الرشید مرا طلبید. چون بنزد او رفتم مرا برداشت و بخانه موسی بن عیسی بی هوش در رختخواب افتاده و طشتی پیش رویش بود که جمیع دل و روده اش در آن ریخته بود. شاپور از خادم موسی پرسید این چه حالت است که به موسی دست داده؟ خادم موسی گفت: او یک ساعت پیش از این در نهایت صحت و خوشحالی نشسته بود و با ندیمان خود صحبت می کرد و شخصی از بنی هاشم حاضر بود و می گفت: من بیماری شدیدی داشتم و به هر چه معالجه کردم سودی نبخشید تا آنکه کاتب به من گفت : از تربت امام حسین (ع) بردار و مداوا کن. من چنین کردم و عافیت یافتم.

موسی بن عیسی گفت: هیچ از آن تربت پیش تو مانده است؟

گفت: بلی پس فرستاد قدری از آن تربت آوردند. موسی آن را گرفت و از روی استهزاء و مسخره کردن در مقعد خود داخل کرد چون چنین کرد در همان حال فریادش بلند شد که سوختم ، سوختم طشت بیاورید.

چون طشت آوردند ،احشاء و دل و روده او در داخل طشت ریخته شد پس مجلس به عزا تبدیل شد.

حال تو ای یوحنا بیا و ببین می توانی چاره ای برای درمان او پیدا کنی ؟

یوحنا می گوید : چون من به داخل طشت نگاه کردم دیدم که جگر و سپرز و شش و دلش همه در طشت افتاده بسیار تعجب کردم و گفتم : هیچ کس چاره او را نمی تواند بکند مگر عیسی بن مریم که مرده را زنده می کرد.

شاپور گفت: راست می گوئی لکن این جا باش تا معلوم شود که حالش به کجا منتهی می شود. منشب نزد ایشان ماندم و در موقع سحر ، موسی بن عیسی به جهنم واصل شد.

یهودی به وسیله سر حسین(ع) و معجزه آن مسلمان شد

نقل شده است که وقتی سرهای شهداء را با اسراء به طرف شام می بردند ، در منطقه حران در بالای بلندی یک نفر یهودی بنام یحیی خزائی به استقبال آمده و سرها را تماشا می کرد که چشمش افتاد به سر مبارک سید الشهداء و دید لبهای مبارکش می جنبد پیش رفته و گوش فرا داد و شنید که این آیه را می خواند:

((وسیعلم الذین ظلمو ای منقلب ینقلبون))

ظامین به زودی خواهند دانست که قدرت با کیست.

یحیی از مشاهده این قضیه بشگفتی فرو رفته و پرسید این سر کیست؟ گفتند: سر حسین بن علی. پرسید: مادرش کیست؟ گفتند: فاطمه دختر رسول خدا(ص) یهودی گفت اگر دین او برحق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد پس مسلمان شد و لباس و مبلغ هزار درهم برای امام سجاد(ع) فرستاد. مأمورین از این جریان ناراحت شده گفتند که تو به دشمنان خلیفه کمک می کنی دور شو والا تو را خواهیم کشت. یحیی شمشیر برداشته و با آنها به جنگ پرداخته تا اینکه بعد از کشتن پنج تن از آنان به شهادت رسید و مقبره او در دروازه حران شام بنام یحیی شهید معروف است.

امام رضا(ع) به بریان بن شیب فرمود:

اگر خواستی شریک ثواب شهدای کربلا باشی و مانند کسانی باشی که با حسین(ع) شهید شدند هر وقت به یاد حسین(ع) و اصحابش افتادی بگو: یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ای کاش من با آنها بودم تا به رستگاری بزرگ می رسیدم.

امام صادق(ع) به عبدالله بن سنان فرمود:

روزی عاشورا که شد لباس تمیز بپوش ، آستین ها را بالا بزن و سر و پا را برهنه کن و بعد از ظهر با کمی آب افطار کن که آن وقت کارزار آل محمد به آخرین مرحله رسید و بر خاک پاک کربلا هفده تن از بنی هاشم که روی زمین شبیه و نظیر نداشتند افتادند و اگر پیامبر اسلام (ص) زنده بود خود برای آنان عزاداری می نمود.

پیامبر اسلام(ص):

((ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المومنین لا تبردا ابدا))

برای شهادت حسین(ع) در دلهای مؤمنین حرارت و آتشی ایجاد می شود که هرگز سرد نگردد.

امام رضا(ع) فرمود:

روز شهادت حسین (ع) از شدت گریه پلک چشم ما زخم و اشک ما جاری و آنچه عزیز است نزد ما کوچک می گردد.

روز عاشورا دنبال حوائج مادی نرو

امام رضا (ع) فرمود کسیکه روز عاشورا دنبال حوائج مادی خود نرود خداوند حاجات دنیوی و اخروی او را برطرف کند و کسیکه روز عاشورا روز غم و اندوهش باشد خداوند روز قیامت را برای او روز خوشحالی قرار دهد تا در بهشت چشمش به ما روشن گردد.

و کسیکه روز عاشورا برای منزلش آذوقه ذخیره کند خداوند در آن برکت قرار ندهد و روز قیامت با یزید و ابن زیاد و عمر سعد در پائین ترین مکان جهنم محشور گردد.

مستشرق آلمانی از عزاداری بر حسین (ع) تعجب می کند

مستشرق آلمانی می نویسد : در اقیانوس کبیر در کشتی نشسته بودم عبورم به اتاقی افتاد دیدم یک مرد به تنهایی روی صندلی نشسته و چیزی با خود می خواند و اشک می ریزد حس انسان دوستی مرا واداشت که از او علت گریه اش را سؤال کنم مبدا بر او ظلمی شده باشد که در این حین دیدم حلوائی پخته را در ظروف متعدد به مسافری کشتی هدیه می نماید. گفتم: تو کیستی و این حالات چیست؟ گفت: من از شیعیان آل محمد (ص) هستم و چون امام ما در این روز به شمشیر ستم به خون آغشته و یاران و اولاد و اصحاب او را هم کشتند من به یاد آن روز اشک می ریزم و این غذا را به نذر به پاس قیام خدا پسندانه او هدیه می کنم.

پرسیدم نام او کیست و کجا بود؟

گفت: حسین بن علی (ع) در کربلا شهید شده است.

آنگاه آن مستشرق تحقیقاتی کرده و رساله ای در نهضت و قیام حسین (ع) نوشته است.

امام باقر (ع) علقمه فرمود:

گریه کنید بر حسین ، روز عاشورا و با صدا و ناله بلند گریه کنید و به دوستان و خویشان و یاران و اهل خانواده بگوئید که به صورت عزاداران در آیند و وقتی به هم می رسند بگویند: خداوند اجر ما و شما را در این مصیبت سید الشهداء بزرگ گرداند.

مرگ معاویه

با توجه به اینکه معاویه از روی سیاستی که داشت ، علنا با اسلام مخالفت نمی کرد و در ظاهر به نماز و بعضی از ضروریات دین مثل جهاد و حج توجه می نمود و از طرفی طبق بنده های صلحنامه امام حسن(ع) با معاویه مبارزه و مخالفت علنی با معاویه از طرف امام حسین (ع) به مصلحت نبود در مدت ده سال امامت حسین بن علی (ع) که تمام آن در زمان خلافت معاویه بود حضرت این دوران را با شیوه برادر بزرگوار شان امام حسن مجتبی (ع) می گذراندند و اگر چه چند نامه تند بین امام حسین (ع) و معاویه رد و بدل شد که امام دشمنی های معاویه را با اسلام و اهلیت گوش زد کرده بودند ولی تنش جدی پیش نیامد تا معاویه در سال 60 مرد و یزید را به جانشینی خود معین کرد.

خلافت یزید

یزید که به عنوان خلیفه مسلمین از طرف پدرش معاویه علیه العنة منصوب شد از نظر خصوصیات اخلاقی بسیار فاسد و فاسق و از انجام هیچ حرامی ابا نمی نمود و برخلاف پدرش علنا با شعائر و واجبات اسلام مخالفت نموده و گاهی احکام اسلام را مسخره می کرد. به گوشه هایی از اخلاق فاسد او اشاره می نمائیم.

معاویه ، یزید را به فرماندهی سپاهی برای فتح بلاد روم به جنگ فرستاد تا شاید اسمش در ردیف مجاهدان ثبت گردد.

لشکر در محلی بنام غذقذونه توقف کردند و در آنجا مسلمانان به تب و آبله مبتلا شدند. در آنجا دیری بود بنام یزید با زنش ام کلثوم در این دیر به عیش و نوش مشغول شدند. چون به وی به عنوان فرمانده لشکر خبر دادند که لشکریان به تب و آبله مبتلا شده و این دو مرض آنها را تهدید می کند، این مرد که از زن و شراب خسته نمی شد با کمال بی اعتنائی این شعر را گفت:

باغذقذونه من حمی و من موم ما ان ابالی بمالقت جموعهم

به من چه که لشکریان در غذقذونه تب و آبله شده اند.

بدیر مران عندی ام الکثوم اذا اتکات علی الانماط فی غرف

در حالیکه من در این اطاقها تکیه زده و در دیر مران در نزد ام کلثوم است.

این شعر منسوب به یزید است.

معشر الندمان قوموا واسمعو صوت الاغانی

واشربو کاس مدام و اترکو ذکر المعانی

ای هم نشینان بلند شوید و به صوت غنا گوش دهید و پی در پی شراب خورده و معنویات را رها کنید.

شغلتنی نغمه العیدان عن صوت الاذان

و تعوضت عن الحور عجوزا فی الدنان

صدای اوازه خواه مرا از اذان مشغول نموده و من بجای حورالعین در آخرت با پیرزنی در دنیا را قبول می کنم.

میمونی داشت بنام ابوقیس که او را روی ماده خری که آن را زنی نهاده و لجام بسته بودند سوار کرده و با اسبها به مسابقه اسب دوانی می برد.

و یا می گوید:

فان حرمت بوما علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم.

اگر شراب در دین محمد حرام است تو آن را به دین مسیحیان بخور.

در کتاب قریش آمده است: یزید پسر معاویه صاحب سگها و کبوترها و بازها و تازی های زیادی بود و اکثر با نوازندگان و شاربین خمر سرو کار داشت و به میمون خود شراب می خوراند تا برای او رقص کند.

شغلش شکار و سگ بازی و شرابخواری بود و افرادی را مأمور نموده بود که زنان خوش صورت را برای او می آوردند.

دعوت امام جهت بیعت با یزید

یزید فاسق و فاجر به محض رسیدن به خلافت نامه ای به ولید بن عتبه حاکم مدینه نوشت و دستور گرفتن بیعت از امام حسین (ع) و دو نفر دیگر از شخصیت های آن روز را صادر کرد ولید به همراهی و مشورت مروان بنی حکم دشمن اهل بیت مأموری خدمت امام حسین (ع) فرستاد و از آن حضرت برای حضور جهت یک مسئله مهم دعوت به عمل آورد.

امام با سی نفر از یاران مسلح خود عازم مجلس ولید شد و به یارانش فرمود شما خارج از مجلس آماده باشید که در صورت ضرورت از شما استفاده شود. امام وارد مجلس ولید شد و ولید خبر مرگ معاویه را رساند، و موضوع بیعت یزید را به اطلاع حضرت رساند.

امام فرمود بیعت شخصی مثل من می باید در مقابل مردم باشد لذا فردا چون مردم را دعوت کنی ما نیز در صورت تصمیم د آن مجلس حاضر و بیعت می کنیم.

ولید گفتار امام را پذیرفته و حضرت پس از برخوردی که با مروان در آن مجلس داشتند از جلسه خارج شده و شبانه پس از شب زنده داری در کنار قبر مطهر رسول گرامی اسلام از مدینه به طرف مکه حرکت فرمودند.

نقل شده است که حضرت تا صبح در کنار مرقد مطهر جدش رسول الله مشغول دعا و نماز بودند که نزدیک صبح به خواب رفتند و در خواب پیامبر را همراه عده ای از فرشتگان دیدند. رسول خدا حسین را در بغل گرفتند و به خود چسبانند و بین دو چشمش را بوسه زدند و فرمودند: پدرم به فدایت مثل اینکه می بینم تو در خونت غلطیده ای به دست مردمی که امید شفاعت مرا دارند در حالی که در نزد خدا هیچ بهره ای نخواهند داشت . ای پسرم بزودی تو ملاقات می کنی پدرت و مادرت و برادرت را و آنها مشتاق دیدار تو هستند و برای تو در بهشت درجاتی است که به آنها نمی رسی مگر با شهادت.

حضرت خبر شهادت خود را دادند

در وقت خدا حافظی از مدینه یکی از برادرانشان بنام عمر اطرف پیشنهاد سازش با یزید را کردند ولی حضرت فرمودند پدرم از رسول خدا خبر کشته شدن خویش و همچنین خبر کشته شدن مرا نقل نمود و پدرم در نقل خویش این جمله را اضافه نمود که قبر من در نزدیکی قبر او خواهد بود. آیا گمان می کنی چیزی را که تو می دانی من از آن بی اطلاع هستم؟ ولی به خدا قسم که من هیچگاه زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا سلام الله علیها موجب اذیت و رنجش وی گردد داخل بهشت نخواهد گردید.

دیدار با ام سلمه

همچنین ام سلمه ام المؤمنین به حسین (ع) عرض کرد با حرکت خود به سوی عراق مرا غمناک و محزون نگردان. زیرا من از جدت رسول خدا شنیده ام که می فرمود فرزندم حسین در خاک عراق و در محلی بنام کربلا کشته خواهد شد.

امام در پاسخ فرمود مادر من می دانم که از روی ظلم و دشمنی کشته و ذبح می شوم و خدا خواسته که اهل بیت من آواره و فرزندانم کشته و اسیر و در غل و زنجیر شوند و آنها فریاد کمک طلبی سر دهند ولی یآوری نخواهند داشت.

همچنین در هنگام خروج از مدینه امام حسین (ع) وصیتنامه خود را نزد محمد بن حنفیه برادر گرامی خود گذاشت.

وصیتنامه امام حسین(ع)

بسم الله الرحمن الرحيم ، این وصیتنامه حسین بن علی است به برادرش محمد بن حنفیه:

حسین شهادت می دهد که خدایی نیست جز خدای یگانه و محمد بنده و رسول خداست که از طرف خدا به حق رسالت آمد و بهشت و جهنم بر حق است و روز قیامت می آید و در آن شکی نیست و خدا همه کسانی را که در قبر هستند محشور می نماید.

من قیام نکردم از روی خودخواهی و نه برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری بلکه قیام کرده ام برای طلب اصلاح در دین جدم رسول خدا (ص) و در نظر دارم که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سنت جدم و پدرم عمل کنم. هر کس از من قبول نمود راه خدا را پذیرفته و هر کسی رد کند و قبول ننماید من صبر و استقامت می کنم . تا خدا بین من و این قوم قضاوت کند که خدا بهترین حکم کنندگان است و این وصیت من به تو است ای برادرو توفیق نیست مگر از جانب خدا. بر او توکل می کنم و بسوی او انابه می نمایم.

ورود به مکه

امام حسین (ع) پس از پنج روز که فاصله مدینه تا مکه را پیمود در شب جمعه سوم ماه شعبان وارد مکه معظمه گردید. در این مدت تا زمانی که حضرت از مکه خارج شد افراد و شخصیت هایی با حضرت ملاقات کردند از جمله عبدالله بن عمر یکی از شخصیت های آن زمان با حضرت ملاقات کرد. عبدالله به امام عرض کرد: شما اگر با یزید مخالفت کنی کشته خواهی شد زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید. لذا پیشنهاد من این است که مانند همه مردم راه بیعت و صلح را پیش گرفته و از ریخته شدن خون مسلمانان بترس.

حضرت در جواب فرمودند: ای ابو عبدالرحمن مگر نمی دانی که دنیا آنچنان پست و حقیر است که سر بریده یحیی بن زکریا به عنوان هدیه و ارمغان برای فرد زناکاری از بنی اسرائیل فرستاده می شود ؟ مگر نمی دانی که بنی اسرائیل در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل رساندند و سپس به خرید و فروش و کارهای روزمره خود مشغول شدند که گویا هیچ کاری نکرده اند و خدا هم در عذاب آنها تعجیل نکرد بلکه به آنها مهلت داد و سپس به انتقام سختی دچار شدند. ای ابو عبدالرحمن تقوای الهی داشته باش و یاری مرا ترک نکن.

امام عبدالله بن عمریاری کردن حضرت را قبول ننمود و با حضرت خداحافظی کرد و شبانه به مدینه رفت و با نماینده یزید بیعت کرد. او کسی است که با علی (ع) و با امام حسن (ع) و با امام حسین (ع) و با امام سجاد (ع) بیعت نکرد ولی با معاویه و یزید و خوانخواهی مثل حجاج بیعت می کند.

آمده است که وقتی حجاج وارد مدینه شد عبدالله بن عمر به در خانه حجاج رفته و تقاضای بیعت کردن کرد. حجاج به او گفت این همه عجله برای چیست صبر می کردی و فردا می آمدی ؟

عبدالله بن عمر گفت: چون از رسول خدا شنیده ام که هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد بر مردن جاهلیت مرده است لذا گفتم شاید امشب بمیرم و نتوانم با خلیفه و امام بیعت کرده باشم و بر مردن جاهلیت مرده باشم . که حجاج پای خود را از زیر لحاف بیرون آورد و گفت بیا با پای من بیعت کن.

اعزام مسلم بن عقیل به کوفه و شهادت او

زمانیکه مردم کوفه متوجه شدند امام حسین (ع) قیام نموده نامه های زیادی که مورخین آنها را بالغ بر بیست هزار عدد می دانند به امام حسین (ع) نوشته و آمادگی و جانفشانی خود را در راه حضرت به اطلاع امام می رساندند.

لذا حضرت پس عموی خود مسلم بن عقیل را که در سن 28 سالگی بود و مردی عالم و عاقل و صاحب تدبیر و صلاح و شجاع بود به عنوان سفیر خود به شهر کوفه فرستاد تا اوضاع آنجا را برای حضرت گزارش کند.

مسلم بن عقیل با مشقات و سختی هایی که در طول راه دید وارد کوفه شد و در منزل مختار و مسلم بن عوسجه مستقر گردید.

مردم وقتی از ورود او مطلع شدند دسته دسته به حضور او آمده و با مسلم به عنوان نماینده امام حسین (ع) بیعت نمودند و طولی نکشید که 18 هزار نفر از مردم بی وفای کوفه با مسلم بیعت کردند.

مسلم وقتی این اشتیاق و علاقه ظاهری مردم کوفه مطلع شد ابن زیاد را که حاکم بصره بود به کوفه فرستاد ابن زیاد شبانه وارد کوفه شد و صورت خود را بسته و عمامه سیاه بر سر نهاده و با این هیئت وارد کوفه شد که عده ای فکر کردند امام حسین (ع) است لذا به او به عنوان امام سلام می کردند و مرحبا می گفتند!

مسلم وقتی خبر ورود ابن زیاد را شنید خوفناک شده و به خانه هانی بزرگ کوفه رفت و ابن زیاد از طریق غلام خود از حضور حضرت مسلم در خانه هانی با خبر شد لذا هانی را احضار نموده و با او درستی

کرد و با چوب دستی خود آنقدر بر سر و صورت او زد که بینی هانی شکست و گوشت صورتش کنده شد.

مسلم با شنیدن خبر دستگیری هانی مرم را به دور خود جمع کرد تا با ابن زیاد روبرو شده او را از بین ببرد ولی ابن زیاد دستور داد که جاسوسان او را در میان مردم شایع کنند که لشکر شام در راه است و اگر کسی مسلم را یاری کند جانش را از دست می دهد.

لذا وقتی مسلم با آن جمعیت زیاد به مسجد رفت هنوز نمازش تمام نشده بود که مسجد از یاران او خالی شد و بطوری مردم کوفه وحشت زده بودند که زنان می آمدند دست شوهرانشان را و مادران دست فرزندانیشان را گرفته و از نزد مسلم دور می کردند. وقتی مسلم از مسجد خارج شد کسی با او نبود و نمی دانست در این شهر پر مکرو فریب به کجا برود؟ کو آن مشتاقان و آن جان فشانان راه حسین؟

در کوچه ها می گشت و تشنگی بر او غالب شده بود که طوعه پیرزن غیور کوفه را دید و او مسلم را به خانه خود برد و از او پذیرائی نمود ولی پسر او بلال حضور مسلم را به ابن زیاد خبر داد و طولی نکشید که خانه طوعه محاصره شد و دهها نفر برای دستگیری مسلم با فرزند عقیل دلیر مرد بنی هاشم به جنگ پرداختند.

مسلم آنقدر قدرتمند بود که بعضی از افراد را به بالای پشت بام پرتاب می کرد و 180 نفر از یاران ابن زیاد پس از بحث تندی که با مسلم نمود دستور به شهادت رساندن مسلم را صادر کرد. مسلم را به بالای دارالاماره بردند و حضرت مسلم در راه ذکر و تسبیح الهی می فرمود تا اینکه سرش را از تنش جدا کرده و در کوچه انداختند همچنین به دستور ابن زیاد هانی بن عروه آن پیرمرد 89 ساله را به شهادت رساندند و دو طفل مسلم بنامهای ابراهیم و محمد نیز بدست حارث کشته شدند.

خطبه امام حسین(ع) در مکه

حمد برای خداست و آنچه خدا بخواهد می شود و نیست هیچ قوتی مگر به وسیله خدا و درود خدا بر رسولش . نوشته و حتمی شده مرگ برای فرزند آدم مانند گردنبند برای دختران . و من به دیدار نیاکانم آنقدر اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به یوسف . و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها در سرزمین میان نواویس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیر و انبارهای خالی خود را پر می کنند.

از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است چاره و مفری نیست و بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خوشنودیم. بر بلای او صبر می کنیم و اجر صابرین بر ما خواهد بود.

در میان پیامبر و پاره های تن او هیچگاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود . زیرا که آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او نیز بوسیله آنان تحقق خواهد پذیرفت.

آگاه باشید که هر یک از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد انشاء الله.

خروج از مکه و حرکت بسوی کوفه

امام حسین (ع) در مکه بودند تا اینکه متوجه شدند عمال یزید قصد دارند که آن حضرت را در حال حج به شهادت برسانند لذا برای اینکه قداست حرم امن الهی محفوظ بماند در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه اعمال حج را تبدیل به عمره نموده و از مکه خارج شدند.

ابن کثیر دمشقی از مردی از اهل کوفه نقل نموده که:

من پس از اعمال حج به طرف کوفه حرکت کردم در مسیر خود به چند خیمه برخورددم از صاحب آن خیمه ها پرسیدم گفتند: این خیمه ها متعلق به حسین بن علی است. با شنیدن این جمله و به اشتیاق

زیارت فرزند پیامبر حرکت نموده و به سراغ خیمه اختصاصی آن رفتم او را در قیافه مردی را که دوران پیری را شروع کرده باشد دریافتم و دیدم مشغول زیارت قرآن است. و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است ، عرضه داشتم پدر و مادرم به فدای تو باد ای فرزند دختر پیامبر چه انگیزه ای تو را به این بیابان بی آب و علف کشانده است؟

فرمود: بنی امیه مرا تهدید کرده اند و اینها نامه های مردم کوفه است و همین مردم کوفه هستند که مرا به قتل خواهند رسانید و چون دست به این جنایت زدند و احترام دستورات و امر خدا را درهم شکستند خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنان را به قتل برساند و آنچنان خوار و ذلیلشان بکند که ذلیلتر از کهنه پاره زنان گردند.

برخورد با لشکر حر

امام حسین (ع) بطرف کوفه رهسپار بود تا به منطقه اشراف رسید و حضرت دستور داد که جوانان پیش از طلوع صبح به سوی فرات رفته بیش از حد معمول و مورد نیاز آب برای خیمه ها حمل نمایند.

قبل از ظهر بود که حر بن یزید با هزار نفر وارد این منطقه شد و چون حضرت شدت تشنگی آنها را مشاهده کرد به یاران خویش دستور داد که آنها و اسب هایشان را سیراب نمایند.

یکی از سپاهیان حر می گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید آخر همه وارد شدم و چون همه یاران حسین (ع) مشغول سیراب کردن سربازان بودند کسی به من توجهی نکرد. ناگهان دیدم مرد خوش خو و خوش قیافه ای که از کنار خیمه ها متوجه من بود که بعد معلوم شد امام حسین (ع) بوده به طرف من آمده و مرا سیراب نمود.

سپس نماز جماعت یاران امام حسین (ع) و یاران حر به امامت امام حسین (ع) اقامه شد و حضرت پس از نماز سخنانی ایراد کرد.

چون امام و یارانش خواستند به طرف کوفه بروند حر مانع شد و گفت: به من دستور داده اند نگذارم به طرف کوفه بروید و یا به مدینه برگردید. که طبق نقلی امام به او فرمودند: مادرت به عزایت بنشیند مانع رفتن ما می شود؟ که حر گفت: اگر مادرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نبود من هم به شما جواب می دادم.

سخنان مهم امام حسین (ع) در منطقه ای بین مکه و کربلا

امام حسن (ع) در طول راه در منطقه ای که یاران خود و همچنین لشکر حر حاضر بودند برای آنان چنین صحبت فرمودند:

ای مردم: پیامبر خدا فرمود: هر مسلمانی که با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را در هم می شکند و با سنت و قانون پیامبر مخالفت می کند و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و دشمنی در پیش می گیرد ولی او در مقابل چنین ظالمی با عمل یا سخن اظهار مخالفت ننماید بر خداوند است که این فرد را به محل همان ظالم در جهنم داخل کند.

مردم آگاه باشید که بنی امیه اطاعت خداوند را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده اند حالا و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند و من به رهبری جامعه مسلمانان در مقابل این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم.

برخورد با عبيدالله بن حر جعفی

در طول راه حضرت با عبيدالله بن حر برخورد نمودند و حضرت کسی را فرستاد که او را به خیمه امام دعوت کند ولی عبيدالله بن حر اکراه نمود. خود امام با چند تن از اصحابش بنزد او رفتند و حضرت

چون از سوابق بد و راهزنی های او با خبر بودند به او فرمودند : می خواهی بوبه کنی و از آن خطاها و گناهان پاک گردی . عبید الله گفت: مثلاً چگونه توبه کنم.

حضرت فرمود: فرزند دختر پیامبرت را یاری کن و در رکاب وی با دشمنان بجنگ . عبید الله گفت: من می دانم که هر کس از تو اطاعت کند سعادت مند است ولی راه شما را شهادت و کشته شدن است و من از مرگ سخت گریزانم ولی اسبی دارم که اگر بخواهی می تواند شما را از چنگ دشمن فراری دهد.

حضرت فرمود: وقتی تو خود را دریغ می کنی اسبت را برای چه بخواهم و من گمراهان را به یاری خود نخواهم گرفت.

امام آیه استرجاع را خواند

در طول راه یکدفعه امام در حالیکه سوار اسب بود فرمود:

((انا الله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين))

علی اکبر فرمودند: چرا این کلمه را بر زبان رانید؟

حضرت فرمود : در حالیکه سرم به زین اسب بود به خواب رفتم و صدای هاتفی را شنیدم که می گفت: این گروهی که در حرکتند مرگ در تعقیب آنها است.

و برای من مشخص شد که این خبر شهادت است.

علی اکبر گفت: خدا حادثه بدی پیش نیاورد مگر ما بر حق نیستیم ؟

امام فرمود: بلی به خدا سوگند که ما بجز راه حق قدم بر نمی داریم .

علی اکبر عرضه داشت: اگر بنا است در راه حق بمیریم ترس از مرگ نداریم .

امام او را دعا کردند : خداوند برای تو بهترین پاداش فرزندی را عنایت کند.

هنگام ورود به کربلا اسب امام جلو تر نرفت

نقل شده است که وقتی وارد زمین کربلا شدند اسب امام حسین جلو تر نرفت و هر چه کردند قدم از قدم برنداشت . لذا اسب دیگری آوردند و او هم جلو تر نمی رفت و خلاصه تا هفت اسب عوض کردند و هیچ کدام قدم از قدم بر نمی داشتند لذا حضرت فرمود یکی از اهالی آنجا را آوردند حضرت فرمود: اسم این محل چیست؟ جواب داد به اینجا عمورا می گویند. فرمود: آیا اسم دیگری دارد؟ جواب داد آری به اینجا نینوا هم می گویند. فرمود: آیا نام دیگری هم دارد جواب داد : آری به اینجا کربلا هم می گویند.

که در اینجا حضرت فرمود: پناه می برم به خدا از کرب و بلا و به یارانشان فرمودند : اینجا توشه ها و بارها را بر زمین بگذارید که محل ریختن خونهای ما و مزار و مرقد ما اینجا است.

این حادثه در دوم محرم بود و پس از استقرار یارانش حضرت خطبه معروف خود را ایراد کردند: از جمله :

((انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاه مع الظالمین الا برما . الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء الدیا نون))

یعنی : من در این موقع مرگ را نمی دانم مگر سعادت و زندگی با ظالمین را نمی دانم مگر رنج و نکبت.

مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است . تا زمانی که دنیا یشان برقرار است از دیت حمایت می کنند اما وقت امتحان و آزمایش دین دار واقعی کم می گردد.

ملاقات امام حسین (ع) با عمر بن سعد

امام حسین (ع) کسی را فرستاد و به عمر سعد که با چهار هزار جنگجو در کربلا حضور داشت پیغام داد که همدیگر را ملاقات کنند. وقتی ملاقات انجام شد . امام به عمر بن سعد فرمودند : ای فرزند سعد وای بر تو آیا با من می خواهی بجنگی ؟ آیا از خدایی که عاقبت بسوی او برمی گردی نمی ترسی؟ تو می دانی من فرزند چه کسی هستم بیا با من باش و این دشمنان اسلام را رها کن که به خدا نزدیک تر است.

عمر سعد گفت: می ترسم اگر به شما پیوندم خانه ام را در کوفه خراب کنند . حضرت فرمود: من خانه ای تهتر برای تو تهیه می کنم . عمر سعد گفت: می ترسم باغ و باغستانم را در کوفه از من بگیرند. حضرت فرمود: من باغ بهتری در حجاز برای تو تهیه می کنم. عمر سعد گفت: می ترسم زن و بچه ام را بکشند.

حضرت که این بهانه های او را دید فرمود: چه شده تو را خدا تو را در حالیکه در بستر هستی بکشد و تو را در روز قیامت نیامرزد و من امیدوارم که از گندم عراق مگر اندکی نخوری!

ملاقات زهیر بن قین با امام

وقتی امام حسین(ع) بطرف کوفه می رفت زهیز نیز با خانواده و یارانش بطرف کوفه می رفت و در راه از اینکه امام او را ببیند حذر می کرد ولی در یکی از مناطق بخاطر چشمه آبی که بود خیمه های زهیر در نزدیک چادرهای امام بزمین زده شد و حضرت وقتی چشمشان به آن چادرها افتاد سؤال کردند متعلق به چه کسی است و هنگامی که گفتند به زهیر بن قین. امام دستور دادند که او را به چادرشان دعوت نمایند.

وقتی پیک حضرت آمد زهیر و خانواده اش سر سفره بودند و با شنیدن دعوت امام زهیر درجا هشکش زد و لقمه اش درمیان دهان و سفره چند لحظه ای مانده بود و نمی دانست چه جوابی به پیک حضرت بدهد. آیا برود که نتیجه اش کشته شدن است و نرود که نتیجه اش خسران آخرت است. در اینجا بود که همسر غیورش به او گفت: زهیر تو را چه شده؟ فرزند پیامبر تو را خواسته و تو همینطور نشسته ای! برو بین امام با تو چه مطلبی دارد. وقتی زهیر میرفت چهره اش در فکر و غم و اندوه فرو رفته بود ولی وقتی بعد از ساعتی بازگشت آثار خوشحالی و بشاشت در صورتش بود و به همسرش گفت: من تصمیم دارم به امام ملحق شوم و تو را طلاق می دهم زیرا می دانم برگشتی در کار نیست و از همه اموال خود فقط یک شمشیر و زره برداشت و با خانواده خود خداحافظی کرد و در کنار امام بود تا زمانیکه به شهادت رسید.

تعداد لشکر عمر سعد

ساعت به ساعت بر لشکریان عمر بنی سعد در کربلا افزوده می شد. حر با 1000 سوار، کعب بن طلحه با 3000 سوار، عمر سعد با 4000 سوار، شمر با 4000 سوار، یزید بن رکاب کلبی با 2000 سوار، حصین بن نمیر با 4000 سوار، مضایر با 3000 سوار، نصر بن خرشه با 4000 جنگجو، شعیب بن شبت با 1000 سوار و حجار بن ابجر با 1000 جنگجو. که بعضی از مورخین سپاه عمر بن سعد که همه از کوفیان بی وفا تشکیل شده بود را سی و پنج هزار نفر ذکر کرده اند و یاران امام حسین را 72 نفر که 18 نفر از بنی هاشم و بقیه از یاران دیگر حضرت بوده اند.

آب را بر روی امام حسین(ع) بستند

از صبح تاسوعا بدستور عمر بن سعد چهار هزار نفر بر شریعه فرات نظارت نموده تا مبادا قطره ای آب به خاندان امام حسین برسد. عصر تاسوعا لشکر عمر سعد برای حمله به لشکر امام حسین آماده می

شد. لذا امام حسین برادر رشیدش ابوالفضل را فرستاد تا به دشمن بگوید امشب را برای نماز و دعا و نیایش فرصت دهند و فردا جنگ شروع شو و عمر بن سعد قبول نمود.

شب عاشورا

بعد از نماز مغرب امام حسین برای یاران خویش خطبه خواند و جمله معروف (فانی لا اعلم اصحالا اولی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابرو لا اوصل من اهل بیتی).

یعنی من اصحابی بهتر و بالاتر و اهل بیتی بهتر و نزدیک تر از اهل بیت خود سراغ ندارم.

را ایراد نمود و در پایان فرمود: این ها با من کار دارند و مرا می‌خواهند لذا من بیعتم را از شما برداشتم و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و در میان این تاریکی خود را نجات بدهد.

اولین کسی که پس از خطبه اما م لب به سخن گشود برادر فداکارش عباس بود که فرمود: (لا ارانا الله ذالک ابدًا) خدا آن روز را نیاورد که ما تو را تنها بگذاریم آنوقت جواب رسول خدا را چه بدهیم و سپس هر یک از افراد سخنانی دال بر جانفشانی در راه امام تا آخرین قطره خون ایراد کردند. مسلم بن عوسجه گفت : ما چگونه دست از یاری تو برداریم در این صورت در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت . بخدا سوگند من از تو جدا نمی گردم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان می جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم.

وسعید بن عبدالله گفت: بخدا سوگند اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده شدن به یاریت می شتابم.

زهیر بن قین گفت: یابن رسول الله بخدا سوگند دوست داشتم که در راه حمایت تو هزار بار کشته و باز زنده و دوباره کشته شود و باز آرزو داشتم با شهادت من تو و یا یکی از این جوانان بنی هاشم از مرگ نجات می یافتند.

در پایان حضرت فرمود: (جزاکم الله خیرا) و سپس فرمود: بدانید که فردا من کشته می شوم و همه شما کشته کشته می شوید.

نقل است که در این موقع قاسم دوازده ساله امام حسن عرضکرد : عمو جان آیا من هم کشته می شوم ؟ حضرت فرمود: قاسم مرگ در نظرت چگونه است؟ عرض کرد : احلی من غسل از غسل شیرینتر . حضرت فرمود: بدان که تو هم فردا به شهادت می رسی.

نافع بن هلال و شب عاشورا

شب عاشورا حضرت وقتی با نافع روبروی شدند فرمودند: امشب همان شب موعود است . وعده ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد.

پس امام به نافع فرمودند: می خواهی در این تاریکی شب به این کوه ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟ نافع بن هلال خود را به قدمهای حضرت انداخت و عرضه داشت: مادرم به عزایم بنشیند من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را به هزار درهم خریداری نموده ام . سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است ، بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آنوقت که این شمشیر کند و این اسب خسته شود.

باز هم شب عاشورا

راوی می گوید:

اگر کسی شب عاشورا از مقابل خیمه های یاران حسین (ع) عبور می کرد صدائی مانند صدای وزوز زنبور می شنید و هنگامیکه بداخل خیمه نگاه می کرد صحنه معنوی و روحانی بزرگی را می دید. یکی در حال رکوع بود، یکی در حال سجده ، سومی در حال قیام ، چهار می شمشیر خود را آماده می کرد و از همه عجیب تر بریر این مرد زاهد که می گویند، چهل سال با وضوی نماز عشاء، نماز صبح می خواند ، با دیگری شوخی می کرد. کسی گفت: بریر آیا سزاوار است در همچو شبی شوخی کنی ؟

بریر فرمود: همه می دانند که من اهل مزاح نبوده و در جوانی هم مزاح نمی کردم ولی امشب شبی است که فردای آن به یقین در بهشت برین خواهم بود، پس چرا خوشحال نباشم؟

دو نفر به نفرین حضرت دچار شدند

یکی از حوادث روز عاشورا آنست که : مردی آمد و سؤال کرد (این الحسین : حسین کجاست) گفتند : این جاست پس به امام حسین گفت: مژده باد تو را به آتش در همین ساعت.

امام فرمود که تو که هستی ؟ گفت: محمد بن اشعث. حضرت فرمود: خدایا اگر این شخص دروغ می گوید پس او را به آتش بیافکن و امروز معجزه ای برای یارانش قرار بده.

پس لحظه ای نگذشت که اسب او چموشی کرد و او را انداخت و پایش در رکاب اسب گیر کرد و اسب او را به اطراف می زد تا به آتشی که کنار خیمه ها بود انداخت و به هلاکت رسید. همچنین کسی به امام اهانت کرد و حضرت او را نفرین کرد. چون آن شخص برای قضاء حاجت از یارانش فاصله گرفت عقبی او را گزید و در حالی که عورتش باز بود به هلاکت رسید.

حر به امام می پیوندد

حر که مردی آزاده بود، چون دید که کار جدی شده و عمر بن سعد قصد به شهادت رساندن حضرت را دارد، آهسته آهسته به لشکر امام نزدیک شد.

شخصی بنام مهاجر او را دید و گفت: ای حر کار تو مرا به شک انداخته؟ چرا تو را این چنین مرتعش و لرزان می بینم؟ اگر از من از شجاعتترین اهل کوفه می پرسیدند، من نام تو را می بردم.

حر گفت: به خدا سوگند من خودم را سر دو راهی بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند بر بهشت چیزی را ترجیح نمی دهم ولو اینکه قطعه قطعه شده و سوزانده شوم.

پس به امام ملحق شد، در حالی که دست بر سر نهاده می گفت: خدای بسوی تو انا به می کنم پس توبه مرا بپذیر زیرا من در دلهای دوستان و فرزندان پیامبرت رعب و وحشت انداختم.

پس به امام گفت: خداوند مرا فدای تو کند ای پس رسول خدا.

منم آن کسیکه تو را از برگشتن ممانعت کردم و راه بازگشت بر تو مسدود نمودم و تو را به این مکان رسانیدم. به خدا قسم هرگز گمان نمی کردم این قوم با تو چنین کنند. آیا برای من توبه ای است؟

گفت: من حر بن یزید هستم.

حضرت فرمود: تو آزاده ای همانطور که مادرت نامت را حر یعنی آزاده نهاد و تو آزاده ای در دنیا و آخرت انشاء الله.

سپس حضرت فرمود: پیاده شو.

عرض کرد: اگر من در راه تو سواره جنگ کنم بهتر است و پایان کار من پیاده شدن است. حر به میدان رفت و مردم را نصیحت نمود. پس عمر بن سعد جلو آمد و تیری به کمان گذاشته گفت: نزد ابن زیاد شهادت بدهید که اولین کسیکه تیر انداخت من بودم. پس قتالی در گرفت و 50 نفر بشهادت رسیدند.

خطبه تکان دهنده امام حسین (ع) در روز عاشورا خطاب به لشکر عمر بن سعد

وقتی حضرت دیدند که خداوند طوری ب دل‌های این لشکریانی که تا چند روز پیش خود را جزو مشتاقان و علاقه مندان حضرت می دانستند مهر زده که هیچگونه علاقه ای نسبت به اهل بیت نداشته و برای قتل و غارت بسیج شده اند خطبه ای خواند که شاید در بعضی اثر کند و راه هدایت را بشناسند.

امام پس از حمد و ثناء الهی و درود بر رسول گرامی اسلام فرمودند: شما را به خدا قسم می دهم آیا مرا می شناسید؟

گفتند: بلی تو فرزند رسول الله و سبط او هستی .

حضرت فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید جدم رسول خدا و مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی بن ابی طالب است؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که حمزه سید الشهداء عموی من بود؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید جعفر طیار عموی من است؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید این شمشیر رسول خدا و زره اوست که با من است؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که علی اولین کسی بود که اسلام آورد و عالمترین اصحاب و بردبارترین و سرور هر مؤمن و مؤمنه بود؟

گفتند: بله می دانیم.

فرمود: پس برای چه ریختن خون مرا حلال می شمارید؟

گفتند: همه اینها را می دانیم ولی تو را رها نمی کنیم تا بچشی مرگ را در حال عطش و تشنگی .

شهادت اصحاب امام حسین(ع)

پس اصحاب نفر به نفر به میدان رفتند و به شهادت رسیدند تا موقع ظهر که ابو ثمامه صائدی عرض کردای ابا عبدالله جانم به قربانت تو کشته نشوی تا من در خدمت تو کشته شده و در خون خویش بغلتم لکن دوست دارم که در این آخرین لحظات نماز را بخوانم و با نماز به دیدار محبوبم بروم.

حضرت فرمود: نماز را یاد کردی خدا تو را از نماز گزاران حساب فرماید پس حضرت نماز خوف را خواندند و چون تیر اندازی ادامه داشت دو نفر بنامهای سعید بن عبدالله و عمر بن قرظه انصاری در مقابل نماز ایستادند که نماز ادامه یابد. همینکه نماز تمام شد این دو نفر بر اثر اصابت تیرهای زیادی که بر بدنشان وارد شده بود به زمین افتادند و به شهادت رسیدند.

شهادت عابس بن ابی شیب

یکی از دلاوران معروف کوفه عابس بود که پس از اینکه هم آورد طلبید ، کسی جرئت نکرد با او بجنگد لذا برگشت و زره و پیراهن خود را در آورد و آمد و گفت حال چیزی بر تن ندارم یکی از شما بیاید تا با او بجنگم باز کسی جرئت نکرد..وقت ان امد که من عریان شوم.جسم را بگذارم سراسر جان شوم.. پس آنقدر شمشیر شکسته و نیزه شکسته و سنگ و زنجیر به او زدند تا به شهادت رسید.

شهادت عبدالله بن عمر کلبی

او با زنش که تازه عروس بود و مادرش در خدمت امام حسین آمده بود در ینکی از حملات با گروهی از افراد شمر درگیر شد و گروهی سواره و پیاده از افراد دشمن را به هلاکت رسانید تا اینکه دست راست و یکی از پاهایش قطع شد و به اسارت دشمن در آمد دشمن بدن او را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه نموده و به شهادت رساندند. همسر وی که در میان خیمه ها بود و به قتلگاه رفت و در کنار پیکر بی روح همسرش نشست و در حالی که خون از سر و صورت وی پاک می کرد چنین می گفت: هنیأ لک الجنة بهشت بر تو گوارا باد. از خدائی که بهشت را روزی تو کرد می خواهم که مرا همنشین تو کند. شمر به غلام خود دستور داد که با چماقی به همسر عبدالله حمله کند غلام شمر به همسر عبدالله حمله کرد و سروی را شکانده که در همان جا به شهادت رسید و این تنها زنی است که در حادثه کربلا به شهادت رسید.

غلام شمر سر عبدالله را جدا کرده و به سوی خیمه ها انداخت مادر عبدالله که در میان خیمه ها بود سر بریده فرزندش را برداشته به ظرف دشمن پرتاب کرد و گفت: ما هدیه ای را که در راه خدا دادیم پس نمی گیریم و عمود خیمه ای را برداشت و به دشمن حمله کرد ولی امام دستور داد که به سوی خیمه ها برگردد و فرمود: خدا به شما بهترین جزا را بدهد به سوی زنها برگرد ، خدا تو را رحمت کند جهاد از شما ساقط است.

شهادت جون غلام امام حسین(ع)

جون که غلام ابوذر بود و به امام حسین(ع) هدیه شده بود نزد امام آمده و تقاضای میدان رفتن کرد امام فرمود: تو غلام ما شده ای که به سلامت باشی حال که جنگ پیش آمده آزادی و می توانی نزد خانواده ات برگردی.

جون عرض کرد: من در سلامت کاسه لیس شما بو ده ام حال در این حالت سخت شما را رها کنم؟ به خدا قسم رنگ من سیاه و جسمم پست و بویم بد است و دوست دارم به شهادت برسم تا رنگم سفید و جسمم نیکو و بویم طیب گردد.

حضرت اجازه دادند و جون به میدان رفت و پس از مدتی جنگیدن به شهادت رسید امام بر بالای سرش حاضر شده سر او را بر روی دامن خود گرفت و برای او دعا کرد خدایا چهره او را سفید ، بویش را پاک و با نیکان او را مشحور فرما.

شهادت حبیب بن مظاهر

چون موقع نماز ظهر شد، حصین بن نمیر از یاران عمر بن سعد به امام وم اصحابش گفت نماز شما مقبول درگاه خدا نیست!

حبیب بن مظاهر فرمود: ای حمار غدار ، نماز پس رسول خدا (ص) قبول نمی شود و از تو قبول خواهد شد. حصین بر حبیب حمله کرد و حبیب هم مانند شیر بر او تاخت و شمشیر حواله او کرد که بر اسبش فرود آمده، حصین از اسب بر زمین افتاد و یارانش او را نجات دادند.

سپس حبیب رجزی خواند و حمله سختی کرد و به روایتی شصت و دو نفر را کشت پس او را محاصره کردند و به شهادت رساندند و حضرت فرمود یا حبیب الله درک ای حبیب تو مردی صاحب فضل بودی و ختم قرآن در یک شب می نمودی.

شهادت علی اکبر 24 ساله فرزند بزرگ امام حسین(ع)

نقل می کنند هر کدام از افراد می آمدند و اجازه میدان رفتن می طلبیدند ، امام اندکی تحمل می کردند و به زودی اجازه نمی فرمودند ولی وقتی علی اکبر برای میدان رفتن از امام حسین (ع) اجازه طلبید حضرت بدون تأمل اجازه دادند و هنگامی که علی اکبر به میدان می رفت حضرت فرمود:

خدایا شاهد باش بر این مردم که به سوی آنها می رود کسی که شبیه ترین مردم است به رسول تو محمد (ص) از نظر جسم و اخلاق و سخن گفتن. و هر گاه ما مشتاق دیدن رسول الله می شدیم به او نگاه می کردیم.

علی اکبر در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت و چنین رجز خواند:

منم علی فرزند حسین بن علی ، قسم به کعبه که ما به پیامبر نزدیک تر هستیم و به خدا قسم نباید حکومت کند بر ما فرزند فرومایه و این نیزه را چنان بر شما می زنم که خم شود، با شمشیر آنقدر می زنم که در هم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی علوی .

او با لشکریان عمر سعد به جنگ پرداخت تا عده ای از آنها را کشت ولی فشار گرما و سنگینی زره و تشنگی کار را بر علی اکبر زیاد سخت کرده بود لذا برگشت و به پدرش فرمود پدر جان تشنه هستم اگر مقداری آب باشد که سیراب شوم دوباره برمی گردم و با این ناکسان می جنگم.

نقل شده است که در این هنگام حضرت زبان خود را در دهان علی اکبر گذاشتند و فرمودند: برگرد و بجنگ که عنقریب از دست جدت رسول الله سیراب می شوی که دیگر بعد از آن تشنه نخواهی شد.

علی اکبر برگشت و با لشکر عمر بن سعد به مبارزه پرداخت تا اینکه کم کم لشکر او را محاصره کردند و هر کدام ضربتی بر او می زدند.

یک دفعه صدای علی اکبر به گوش امام حسین (ع) رسید که می فرمود: ای پدر سلام بر تو این جدم رسول الله است که آمده است که مرا سیراب کند و می فرماید به حسین بگو زودتر بیایید که منتظر او هستم.

امام حسین سرعت خود را بر بالین فرزندش رساند و قتیکه رسید دید بدن علی اکبر ((اربا اربا)) پاره پاره شده است پس فرمود ای علی بعد از تو بر دنیا اف باد. خم شد و صورت بر صورت علی اکبر گذاشت و بعد صدا زد جوانان بنی هاشم بیایید علی اکبر را به خیمه رسانید.

شهادت قاسم

قاسم 13 ساله امام حسین مجتبی بنزد عمویش حسن آمده و اذن میدان رفتن طلبید. چون چشم حسین به قاسم افتاد دست بر گردن او انداخت بطوریکه هر دو از حال رفتند. چون قاسم به حال آمد طلب اذن کرد ولی حضرت اذن ندادند قاسم دائما دست و پای امام را می بوسید ولی امام اذن فرمودند.

شیخ جعفر شوشتری می نویسد قاسم وقتی دید امام اجازه میدان رفتن به او نمی دهد آمد نشست گوشه خیمه و یادش آمد که پدرش تعویذی بر بازوی او بسته بود و سفارش کرده بود که هر گاه کار بر او تنگ شد آن را بگشاید و نگاه کند. پس آنرا گشود و نگاه کرد دید نوشته است ای پسرم هر گاه در روز عاشورا عمویت تو را از میدان رفتن منع کرد، تو بیشتر اصرار کن.

قاسم آمد خدمت عمویش و آنقدر اصرار کرد که حضرت اذن فرمودند.

راوی که از اصحاب عمر سعد است می گوید: یکدفعه دیدم نوجوانی که صورتش مانند ماه بود و پیراهن عربی در تن داشت و بند یکی از کفشهایش باز بود آمد و رجز خواند و به لشکر عمر سعد حمله کرد. و چند نفر را کشت ولی لشکر عمر سعد او را محاصره کردند و شمشیری بر فرق آن مظلوم زدند که صدای قاسم به گوش امام حسین رسید: یا عماه ای عمو جان! امام حسین(ع) خود را بالای سر قاسم رساند و دید آخرین احظات عمر قاسم است و از شدت درد پای خود را بر زمین می کشاند.

حضرت فرمود: چه سخت است بر عمو تو که او را بخوانی ولی نتواند اجابت کند و اگر اجابت کناد نتواند کمک نماید و اگر کمک کند تو را سودی نبخشد.

دور باشند از رحمت خدا قومی که تو را کشتند.

شهادت حربن یزید ریاحی

حر به میدان رفت و جنگید تا شهید شد و پسرش نیز جنگید و او هم بشهادت رسید و حضرت با دیدن بدن خون آلود او فرمود: شهادت تو مثل شهادت پیامبران و خاندان پیامبران بود.

سپس بالای سر حر نشست و خون را از سر و صورتش پاک کرد و فرمود: تو آزاده هستی همانطوری که مادرت تو را حر نهاد. تو حر هستی در دنیا و آخرت و این بیت را فرمود.

و چه خوب مردی بود حر زمانیکه حسین او را دعوت کرد و او خود را فدا نمود.

پس ای خدای من او را در بهشت مهمان کن و او را با حور العین تزویج فرما.

در کتاب انوار نعمانیه آمده است که:

شاه اسمعیل صفوی بغداد را تصرف نمود و به کربلا مشرف شد و زیارت قبر امام حسین (ع) رفت و چون از بعضی افراد شنیده بود که بر حر طعن می فرستند و او را مذمت می کنند دستور داد قبر او را نبش کردند . چون به جسد حر رسیدند دیدند بدن تازه ماند همان روزیست که بشهادت رسیده و بر سرش پارچه ای بسته شده است.

به شاه گفتند : چون روز عاشورا ضربتی بر سر مبارک حر رسیده و خون جاری بود امام این پارچه را بر سر او بستند و به همان حالت دفن شده است.

شاه دستور داد آن پارچه را باز کنند تا او بقصد تبرک بردارد ولی بمجرد باز کردن خون جاری شد و پارچه دیگری بستند خون قطع نشد و شاه مقام حر را فهمید لذا دستور داد بر آن قبر قبه ای بنا نموده و خادمی بر آن گماشتند.

شهادت جابر بن عروۀ غفاری

جابر مردی از جنگ بدر و دیگر جنگهای صدر اسلام بمیدان آمد ابروانش را از روی چشمانش بلند کرده به چشمانش بلند کرده و به پیشانیش می بست اجازه نبرد خواست. حضرت به او نظر می کرد و می فرمود: خداوند سعی تو را پاداش دهد ای پیرمرد.

او نیز حمله کرده چنین رجز خواند بنو غفار و بنو خندف و بنو نزار می دانند که ما احمد مختار را یاری کرده ایم. ای قوم حمایت کنید از فرزندان پاکان مطهر آن بزرگان برگزیده شد که خلق کنند نیکان بر آنها درود فرستاده است. پس حمله کرد و هشت نفر را کشت و سپس به شهادت رسید.

شهادت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس

نقل شده است پس از شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها علی (ع) به برادرش عقیل که در حسب و نسب شناسی وارد بود فرمود: زنی برای من در نظر بگیر که از قبیله شجاعی بوده و برادران شجاعی داشته باشد و عقیل پس از تفحص ام النبین کلایه را برای حضرت در نظر گرفتند و حضرت با ام النبین ازدواج فرمودند که علاوه بر چند دختر چهار پسر رشید بنامهای محمد، جعفر، عباس، عثمان متولد شدند. که از میان این چهار، پسر عباس از همه رشیدتر و زیباتر بود بطوریکه بعدها به او می گفتند: قمر هاشم، ماه بنی هاشم.

درباره شجاعت او نقل شده که در جنگ صفین:

یکروز از صف اصحاب علی (ع) جوانی نقابدار بیرون آمده و در مقابل لشکر معاویه ایستاد و هم آورد طلکید. معاویه به او بو شهتاء گفت: برو و با این شخص بجنگ.

ابو شعثاء گفت: مردم مرا با هزار سوار برابر می دانند ، لذا من یکی از هفت پسرانم را برای جنگ با این جوان می فرستم. چون این جوان نقابدار با پسر ابو شعثاء مشغول جنگ شد پس از لحظه ای او را کشت و ابو شعثاء بدست این جوان نقابدار کشته شدند و خون در رگهای ابو شعثاء بجوش آمد و خود حرکت کرد تا این جوان را از بین ببرد. نقل می کنند ابو شعثاء آنقدر قوی بود که سکه ای را بین انگشت شصت و سبابه خود خم می کرد.

چون این جوان با ابو شعثاء مبارزه کرد او را هم کشت و همه تعجب می کردند که این جوان دلاور کیست تا اینکه برگشت و خدمت علی (ع) رفت و حضرت نقاب را از روی صورتش برداشتند و همه دیدند که او قمر بنی هاشم ابوالفضل است.

در کربلا هر گاه عباس برای میدان رفتن اجازه می دادند و می فرمودند: تو پرچم دار من هستی .

تا اینکه صدای العطش بچه ها عباس را بی تاب کرد و خدمت امام حسین آمد و عرض کرد لا اقل اجازه فرمائید بروم و مقداری آب برای بچه ها بیاورم.

حضرت اجازه فرمودند و ابوالفضل سوار بر اسب شده و بطرف شریعه فرات حرکت کرد.

چهار هزار نفر نگهبان فرات هستند عباس حمله سختی بر آنها نمود بطوریکه همگی آنان پراکنده شدند و عباس وارد فرات شد از اسب پیاده شد و مشک را پر از آب کرد چشمش افتاد به آب فرات که موج می زد مشتتش را پر از آب کرد که بیاشامد اما به خودش نهیب زد . ای عباس آیا سزاوار است تو آب بنوشی و حسین در خیمه گاه تشنه باشد؟ آب را ریخت و سوار اسب شد ، خواست از میان نخلستان که به خیمه ها نزدیکتر بود عبور کند نامردی در پشت نخل خرما پنهان شده بود موقع عبور عباس ناگهان حمله کرد و دست راست عباس قطع شد که صدای او به گوش حسین رسید که این رجز را می خواند:

((به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کردید ولی من دست از حمایت دینم بر نمی دارم)).

جنگ در گرفت و عده ای کشته شدند و لشکر بر عباس حمله کردند و دست چپ آقا قطع شد و شخصی عمود آهنین بر فرق عباس زد که از اسب بر زمینی افتاد. نقل است که در تمام مدت عمرش با امام حسین(ع) هیچگاه امام را از روی احترام برادر خطاب نکرد ولی در این آخرین لحظه صدا زد ای برادر ، برادرت را دریاب.

امام حسین (ع) خودش را بالای سر عباس رساند امام وقتی دستهای جدا شده و بدن پر از خون عباس را مشاهده کرد دست بر کمر گرفت و فرمود: الان کمر شکست و امیدم ناامید شد.

سن عباس در وقت شهادت سی و چهار سال بوده است.

یکی از القاب ابوالفضل ، باب الحوائج است. یعنی هر کس به درخانه ابوالفضل رفته ناامید برگشته است. لذا به داستانی در این مورد اشاره می شود.

نقل شده د زمان شیخ خزعل حسینیة ای در خرمشهر درست شده بود و مردم در دهه محرم در آنجا عزاداری می کردند و روز هفتم را اختصاص داده بودند به عزاداری در مورد ابوالفضل (ع) و رسم آن بود که نوحه خوان نوحه می خواند و مردها در وسط حسینیة ایستاده به سر و سینه می زدند. شخصی بنام فخیلف که چند سالی بود پایش خشک شده و برای راه رفتن روی دست و پا راه می رفت و خود را می کشانید در این عزاداری ها وارد حسینیة می شد و در گوشه ای این عزاداری را تماشا می کرد.

سالی در روز هفتم که مردم برای ابوالفضل عزاداری می کردند فخیلف وارد حسینیة شد و در کنار منبر جایی بدست آورد و کم کم بخواب رفت.

یکدفعه مردم دیدند که فخیلف از زیر منبر بلند شد و در وسط عزاداران قرار گرفت و بر سر و سینه می زد و می گفت: انا فخیلف قیمنی العباس من فحیلغم که عباس مرا شفا داد.

مردم با دیدن این معجزه دور او را گرفته و لباسهای او را به عنوان تبرک پاره می کردند و خلاصه عزاداری به هم خورد.

بعدها که از او سؤال کردند چطور شفا یافتی ؟ گفت : من در خواب بودم که دیدم شخصی رشید در حالیکه سوار اسب سفیدی بود آمد و به من گفت: فخیلف همه برای عباس عزاداری می کنند تو چرا اینجا نشسته و عزاداری نمی کنی ؟ گفتم: آقا من نمی توان بلند شوم مگر شما دستهایتان را به من بدهید تا من به کمک دستهای شما بلند شوم. دیدم فرمود: ما عندی من یدین من که دست ندارم . گفتم پس من چه کنم ؟ فرمود رکاب اسب را بگیر و بلند شو. من رکاب اسب را گرفته و بلند شدم و از خواب برخاستم که دیدم شفا یافته ام.

شهادت علی اصغر

وقتی همه یاران و اصحاب حضرت به شهادت رسیدند حضرت برا خدا حافظی با اهل خیمه گاه وارد خیمه ها شدند و یک یک با اهل بیت خود وداع می کردند، در یکی از خیمه ها وقتی چشمشان به علی اصغر شش ماهه افتاد فرمودند : کودکم را بدهید تا با او خدا حافظی کنم.

وقتی کودک را بغل کرد و چشم حضرت افتاد به صورت زرد شده علی اصغر که بر اثر تشنگی رنگ پریده بود ناراحت شده و از خیمه بیرون آمد و در مقابل لشکر ایستاده فرمود: ای لشکر شما با من سر جنگ دارید و ه من آب نمی دهید ، اما این کودک چه گناهی کرده که چند روز است تشنه است.

طبق نقلی در این موقع عمر سعد به حرمله گفت: حرمله مگر سفیدی زیر گلوی علی اصغر را نیم بینی ؟

حرمله تیر سه شعبه ای درآورد و د چله کمان گذاشت و بر گلوی علی اصغر زد . که امام مشاهده کردند علی اصغر در بغل شان پر پر می زند ، وقتی نگاه کردند دیدند تیر سه شعبه گلوی علی اصغر را پاره کرده است. دست کردند و از خون علی اصغر برداشتند و به آسمان می پاشیدند و می فرمودند: خدایا این قربانی ناقابل را قبول بفرما.

شهادت امام حسین (ع)

امام حسین (ع) در عصر عاشورا پس از وداع با اهل و خانواده خود به جنگ با لشکر عمر سعد پرداخت پس مبارزه می طلبید و هر که در برابر سآن فرزند اسدالله الغالب می آمد او را بخاک هلاک می افکند. تا آنکه کشتار عظیمی نمود و جماعت بسیاری از شجاعان ایشان را به جهنم فرستاد و دیگر کسی جرأت نکرد تنهائی به مبارزه با آن حضرت برود.

راوی می گوید: بخدا قسم هرگز ندیده ام مردی را که لشکرهای بسیار او را احاطه کرده باشد و یاران و فرزندان او را همگی کشته باشند ولی شجاعتش ساعت به ساعت بیشتر شود مثل حسین(ع).

حضرت چنان بر لشکر حمله می کرد که مانند گله گرگ دیده می رمیدند و از پیش روی حضرت فرار می کردند و دوباره جمع می شدند . نقل شده که حضرت یک یهزار و نهصد و پنجاه تن از آن لشکریان را به درک فرستاد و چون عمر سعد دید کسی را توانای شکست دادن امام نیست گفت: وای بر شما آیا می دانید با که جنگ می کنید؟ این فرزند علی بن ابی طالب است. این پس آن پدر است که شجاعان عرب را بخاک هلاک افکنده پس همگی همدست شده و از هر جانب بر او حمله بردند.

تیر اندازان که چهار هزار نفر بودند تیرها بر کمان نهادند و بسوی حضرت رها نمودند و دور آن مظلوم را گرفته و بین او و اهل بیتش جدایی افکندند و جماعتی به طررف خیمه ها رفتند که حضرت در این موقع این جمله را فرمودند : ای پیروان ابوسفیان اگر دین ندارید لااقل در دنیا آزاده باشید.

سپاهیان به آن حضرت حمله کردند و آن جناب هم مانند شیر غضبناک به ایشان حمله نمود و شمشیر در میان ایشان نهاد بطوری که گروهی زیاد از آنها مانند برگ درختان بر زمین افتادند و حضرت خود را کنار فرا رسانید و خواست آب بیاشامد که نامردی به دروغ صدا زد ای حسین تو آب می نوشی ولی لشکر به حرم تو تجاوز کرده اند که امام به تعجیل به طرف خیمه ها رفت و دید گوینده دروغ گفته است.

حضرت نزدیک به سیصد و بیست جاحت یافته بود لذا اندکی خواستند استراحت کنند که ظالمی سنگی بر پیشانی آن حضرت زدند و چون امام خواستند خون پیشانی را پاک کنند ظالمی دیگر تیری بر سینه حضرت زدند و حضرت تیر را از پشت بیرون بیاورند پس فرمودند : بسم الله و بالله و علی مله رسول الله و از خون خود برداشتند و به محاسن آغشته کردند و فرمودند می خواهم با این حال جدم رسول الله را ملاقات و شکایت این مردم را بنمایم.

در آخر کار که امام با حالت ضعف و بیهوشی در گودی قتلگاه افتاده بود شمر آمد و سر از بدن مبارکش جدا کرد و سپس عمر سعد دستور داد که ده نفر با اسب بر بدن حضرت تاختند و خیمه ها را غارت و سپس به آتش کشیدند و همه زنان و فرزندان را با شترهای بدون جهاز به اسیری ، بطرف کوفه بردند.

دفن اجساد شهداء

وقتی لشکر دشمن به همراهی اسراء و سرهای شهداء رفتند عده ای از قبیله بنی اسد آمدند و اجساد را دفن نمودند. وقتی خواستند بدن مبارک امام حسین (ع) را دفن کنند هر چه کردند از بس مجروح پاره پاره بود نتوانستند آنرا حرکت دهند و در کار خود حیران بودند که از دور اسب سواری را مشاهده کردند که نزدیک آمد وقتی جلو آمد از اسب پیاده شد و با قد خمیده آمد و خودش را روی جسد امام انداخت گاهی می بوسید گاهی می بوئید و گریه می کرد سپس آن شخص کف دستها را باز نمود و در زیر جسد شریف قرار داد و فرمود (بسم الله بالله و علی مله رسول الله این همان وعده ای است که خدا و رسول دادند و خدا و رسول راست گفتند).

پس او را به تنهایی بر زمین گذاشت و صورت خود را بر گلوی شریف نهاده فرمود: خوشا به حال زمینی که تو را در بر می گیرد. امام دنیا بعد از تو تاریک است و امام آخرت به نور تو روشن شده.

آنگاه خشت هایی چند و خاک روی آن ریخت و کف را بر قبر گذاشت و با انگشت روی قبر نوشت: این قبر حسین بن علی بی ابی طالب است که او را کشتند با لب تشنه و با غریبی .

بنی اسد آن شخص را قسم دادند که خود را معرفی کند . پس گریه شدیدی کرد و فرمود : من امام شما علی بن الحسین سجاد هستم.

اسراء در کوفه

بعد از چند روز راه و مشقات طول راه ، زنان و دختران و فرزندان امام را به همراهی زینب سلام الله علیها و امام سجاد(ع) به عنوان اسیر وارد کوفه کردند.

وقتی مردم کوفه آنها را دیدند صدا به گریه بلند کردند که امام سجاد فرمود: شما که برای ما نوحه و گریه میکنید پس چه کسی ما را کشت؟ و امکلثوم سراز محمل درآورده فرمود مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما میگیرند پس حاکم ما و شما در روز قیامت خدا باشد. و چون لباس مناسبی در تن نداشتند ام کلثوم صدا زد: ای اهل کوفه چشمانتان را از حرم رسول الله بپوشانید.

بعضی از مردم برای بچه ها که سخت گرسنه بودند نان و خرما می آوردند ولی ام کلثوم آنها را گرفته و به جانب آنان انداخت و می فرمود: ای مردم کوفه صدقه بر ما حرام است ، و مردم باشنیدن این سخن بیشتر گریان شدند.

زنی اسراء را نمی شناخت جلو آمد و گفت: شما اسیران کدام مملکتید؟ گفتند: ما اسیران آل محمدیم ، آن زن رفت و چادر و مقنعه برای آنان آورد.

در این موقع سر ها را آوردند و سر امام بالای نیزه ، سری بو تابنده و درخشنده و شبیه رسول خدا و باد محاسن حضرت را به راست و چپ حرکت می داد.

جون زینب سر برادر را دید، سر خود را به چوب محمل زد چنانکه خون از زیر مقنعه اش فرو ریخت.

در دروازه کوفه زینب وقتی اجتماع مردم را دید مردم را با دست به سکوت دعوت کرد و مردم با دیدن علامت او همه ساکت شدند بطوری که حتی صدای زنگوله شتران نیز قطع شد.

زینب چنین سخن آغاز کرد: ای مردم کوفه ای اهل حيله و مکر آیا برای برادرم گریه می کنید؟ خدا شما را همیشه گریان و کم خندان نماید. یک ننگی برای خود خریدید که از آن نمی توانید هزگز نجات یابید. بد چیزی را برای خود مهیا کردید.

می دانید که جگر رسول خدا را پاره کردید و عهد خود را نقض کردید و حریمش را بی دچادر کردید و حرمش را هتک نمودید و خونهایشان را ریختید. کاری کردید که نزدیک است آسمانها فرو ریزد و زمین شکاف بردارد و کوهها پاشد.

سپس امام سجاد (ع) شروع به سخنرانی نمود:

ای مردم هر کسی مرا می شناسد بشناسد و هر کسی نمی شناسد پس من علی فرزند حسین هستم که در کنار در شط فرات بدون هیچ گناهی ذبح شد. من فرزند کسی هستم که حریمش هتک شد و مالش غارت گردید. و عیالش اسیر شدند.

ای مردم شما را به خدا قسم می دهم آیا شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید ولی خدعه کردید؟ با چه چشمی به رسول خدا نگاه می کنید زمانیکه به شما می گوید عترت مرا کشتید و حرمت مرا هتک کردید و شما از امت من نیستید؟ در این موقع صدای مردم به گریه بلند شد و بعضی به بعضی می گفتند: هلاک شدیم.

مجلس ابن زیاد

ابن زیاد علیه العنه مجلسی را ترتیب داد و عموم مردم کوفه را دعوت کرد و اسراء را در آن مجلس جای داد.

وقتی زینب وارد شد کهنه ترین لباس را داشت پس در کناری نشست و دور او را کنیزانش احاطه نمودند.

ابن زیاد گفت: این زنی که نشست و با او زنهایی بودند که بود؟

گفتند: این زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا است.

ابن زیاد رو به زینب کرد و گفت: حمد می کنم خدا را که شما را رسوا کرد و کشت و دروغ شما را آشکار کرد. زینب در جواب گفت: حمد می کنم خدا را که ما را به وسیله پیامبرش محمد کرامت داد و ما را از پلیدی پاک نمود. کسی رسوا می شود که فاسق باشد و کسی دروغ می گوید که فاجر باشد و او غیر از ما است.

ابن زیاد گفت: برخورد خدا با خاندان خود چگونه بود؟ زینب فرمود: خداوند برای آنان شهادت را مقدر کرد و فرداشت که خدا بین شما و ایشان را جمع می کند و علیه ظالمین در دادگاه الهی قضاوت می شود. ابن زید متوجه امام سجاد شد و گفت: تو کیستی؟ حضرت فرمود: انا علی بن الحسین.

ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ حضرت فرمود: برادری داشتم که علی نام داشت و مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت ک خدا او را کشت؟

حضرت این آیه را فرمود: خدا است که در موقع مرگ جانها را می ستاند.

ابن زیاد غضبناک شد و گفت به تو رسیده که جواب مرا می دهی؟ او را ببرید و گردنش را ببرید. زینب فرمود: ای پسر زیاد تو که از ما مردی باقی نگذاشتی؟ اگر بناست که امام سجاد را هم بکشی باید اول مرا بکشی.

حضرت فرمود: عمه ساکت باش تا من با او سخن بگویم و رو به ابن زیاد کرده و گفت: آیا مرا به شهادت تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی که قتل در خاندان ما عادت و کرامت بما شهادت است.

ابن زیاد از مجلس بیرون رفته و دستور حبس اهل بیت را صادر کرد.

در مسجد کوفه

ابن زیاد وارد مسجد کوفه شد و بالای منبر رفته گفت: شکر می کنم خدا را که حق را ظاهر کرد! و امیر المؤمنین یزید بن معاویه و حزبش را یاری نمود! و حسین بن علی دروغگو را کشت! در این موقع عبدالله بن عقیف که یک چشکش را در جنگ جمل و یک چشم دیگرش را در صفین در کنار علی (ع) از دست داده بود و زندگی را به عبادت می گذرانید بلند شده و گفت: ای پسر مرجانه، دروغگو فرزند دروغگو، تو و پدرت هستی و آن کسیکه به تو حکومت داد، ای پسر مرجانه آیا فرزند پیامبران را می کشی و آنوقت مثل راستگویان سخن می گویی!

ابن زیاد دستور دستگیری او را صادر کرد ولی طایفه او بسرعت عبدالله را از مسجد خارج کردند ولی اشتباهی که کردند او را شب تنها گذاشتند و مأموران ابن زیاد شبانه به خانه او وارد شده و پس از اینکه عبدالله با اینکه نابینا بود به کمک دخترش چند نفر از مأموران را کشت، بدست آنها به شهادت رسید.

سر امام حسین (ع) در مجلس ابن زیاد

ابن زیاد علیه اللعنه سر مبارک امام حسین (ع) را در برابرش گذاشته و به آن نگاه کرده و تبسم نموده و با چوبدستی خود به دندانهای سر مبارک زده و می گفت: ای حسین زود پیر شدی؟

در این موقع حق گوی دیگری بنام زید بن ارقم از یاران سالخورده رسول خدا (ص) صدازد: چوب خود را از لبهای ابا عبدالله بردار قسم به خدائیکه جز او خدائی نیست، آنقدر لبان رسول خدا را بر لبان حسین دیده ام که به حساب نمی آید. در این موقع گریه گلایش را گرفت و نتوانست به سخن خود ادامه دهد.

اعزام اسراء به شام

ابن زیاد دستور داد که امام را در غل و زنجیر کرده و اهل و عیال امام حسین (ع) را بع روش اسیران بر شترها سوار نموده و همراه سر امام و بقیه سرها به شام برسانند.

کراماتی را در طول راه دیدند از جمله نقل شده که:

لشکر ابن زیاد در کنار دیر راهبی منزل کردند و سر امام را در صندوق گذاشته و مشغول عیش و نوش شدند. همین که شب فرار رسید و خوردن غذا مشغول گشتند، ناگاه دستی پیدا شد و با قلمی از آهن این شعر را نوشت:

شفاعه جده یوم الحساب اترجو امه قتلت حسینا

آیا امید دارند امتی که حسین را کشتند که از شفاعت جدش در روز قیامت بهره ببرند.

عده ای برخاستند تا آن دست را بگیرند که ناپدید شد، همین که به غذا خوردن مشغول شدند همان دست با قلم ظاهر شد و دوباره این شعر را نوشت:

و هم یوم القیمه فی العذاب فلا و الله لیس لهم شفیع

نه به خدا سوگند برای ایشان شفیعی نیست و ایشان روز قیامت در عذاب هستند.

باز خواستند آن دست را بگیرند ، نشد و به حال خود بازگشتند که دوباره دست ظاهر شد و این شعر را نوشت:

و خالف حکمهم حکم الکتاب و قد قتلوا الحسین بحکم جور

حسین را از روی ظلم کشتند و حکم آنها با حکم قرآن مخالف است.

بالاخره عیش آنها به هم خورد و با ناراحتی به استراحت پرداختند.

نیمه شب راهب صدای ذکر و تسبیح و تقدیسی را شنید، از جا برخاست و از دریچه به بیرون نگاه کرد.

صندوقی را دید که در کنار دیر نهاده بودند و نور عظیمی از آن سوی آسمان ساطع بود و از آسمان فوج فوج فرشتگان فرود آمده و می گفتند: سلام بر تو ای پس رسول خدا، سلام بر تو ای اباعبدالله صلوات و سلام خدا بر تو باد.

راهب در شگفت شد. ترس و هراس او را فراگرفت. همین که سپیده صبح دمید، از خولی که سرپرست قشون بود پرسید در این صندوق چیست؟

گفت: سر مرد خارجی که در زمین عراق خروج نمود و ابن زیاد او را به قتل رسانیده. پرسیدند نامش چیست؟ گفت: حسین بن علی بن ابی طالب. گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی.

راهب مقدار ده هزار درهم به خولی داد تا سر را چند ساعتی نزد خود نگاه دارد. پس سر را گرفت و شروع به گریستن و بوسیدن کرد و گفت: ای ابا عبدالله سخت است بر من که جانم را فدای تو نکردم ولی هر گاه رسول خدا را دیدی به او بگو که من شهادت می دهم که لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهدان علیا ولی الله.

ام کلثوم از شمر چه درخواستی کرد؟

چون به شام نزدیک شدند . ام کلثوم نزد شمر رفته و فرمود من تقاضایی دارم؟

شمر گفت چیست؟ گفت شهر شام نزدیک است، وقتی خواستی ما را وارد کنی از دروازه ای وارد کن که کمتر نظاره گر داشته باشد. و فرمان بده تا سرها را دورتر از محامل ببرند و ما را از آنها دور سازند تا مردم به آنها نظر کنند و به ما کمتر نگاه کنند. از بس مردم به ما نگاه کردند کوچک و خوار شدیم. ولی شمر از خباثتی که داشت دستور داد اسراء را از دروازه ای وارد کنند که از همه شلوغتر بود.

اهل کارون در شام

مردم شام که نزدیک چهل سال معاویه در آنجا حکومت کرده بود و همه را ضد اهل بیت تربیت کرده بود، از کشته شدن اهل بیت خوشحال بودند و شهر را آذین بسته و مردم جشن گرفته بودند.

کاروان اسراء وارد شام شد و داشتند از مسیری عبور می کردند که پیر مردی آمد و به امام سجاد گفت: شکر می کنم خدا را که شما را کشت و شهر ها را از شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط کرد.

امام سجاد فرمود: ای شیخ آیا قرآن خوانده ای ؟ گفت: آری فرمود: آیا این آیه را خوانده ای (قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده في القربى من يقترب حسنه نزد له فيها حسنا ان الله غفور شكور) ای پیامبر به مردم بگو در مقابل این همه زحمات پیامبری فقط از شما بک چیزی می خواهم و آن دوست داشتن اهل بیت من است.

گفت: آری . فرمود آنان مائیم .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای (واعلموا انما غنتم من شى فآن لله خمسہ ولرسول و لذى القربى سورة انفال آیه 42) گفت: آری . فرمود : مائیم قری و نزدیکان رسول الله.

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهر كم تطهيرا سورة احزاب آیه 33) بدرستی که خدا اراده کرده پلیدی را از شما برداشته و شما را پاکیزه و معصوم نماید. گفتک آری . فرمود: مائیم اهل بیتی که قرآن ما را به این آیه مخصوص گردانیده.

پیرمرد ساکت شده و از سخنان خود پشیمان شد و گفت: شما را به خدا شما آنهائید؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند بدون شک مائیم و رسول الله جد ما است.

پیرمرد شروع به گریه کردن کرد و عمامه اش را انداخت و سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا من از دشمنی اهل بیت به تو پناه می برم.

آنگاه پرسید: آیا برای من توبه است؟ فرمود: آری اگر توبه کنی خدا توبه ات را قبول می کند و تو جزء ما حساب می شوی . پس سه با گفت : اللهم انی اتوب الیک.

در مجلس یزید

اهل بیت را در حالیکه به ریسمانها بسته بودند به مجلس یزید وارد نمودند چون امام در مقابل یزید ایستاد فرمود: تو را بخدا قسم می دهم یزید چه می گوئی اگر رسول خدا ما را با اینحال ببیند؟

یزید دستور داد که سر اما محسین را در مقابل او بگذارند و با چوب خیزران به لب و دندان سر مبارک حضرت می زد که در این موقع ابو لبررزه اسلمی بلند شد و گفت: وای بر تو ای یزید . آیا چوب به دندان حسین فرزند فاطمه می زنی ؟ من شهادت می دهم به اینکه رسول خدا لب و دندان او و برادرش حسن(ع) را می بوسید و می فرمود: شما سروران جوانان بهشت هستید.

یزید دستور داد که او را از مجلس بیرون نمایند. و شروع کرد به خواندن این اشعار کفر آمیز:

عده ای از بنی هاشم ما را کشتند(در جنگ بدر)

ولی ما بجای جنگ بدر انتقام گرفتیم

هاشم جد پیامبر با پادشاهی بازی کرد

والا نه وحی نازل شده و نه پیامبری بود

من از خندف نیستم اگر انتقام از فرزندان رسول الله نگیرم (کشتن کفار)

در این موقع زینب قهرمان ایستاد و سخنرانی مهمی کرد. او فرمود:

خدا راست گفت که در قرآن فرمود (عاقبت ظالمین این می شود که آیات خدا را انکار می کنند و مسخره می نمایند آیه 9 سوره روم) ای یزید آیا گمان کردی که چون بر ما پیروز شدی و ما را در سختی انداختی و ما را از این شهر به آن شهر مانند اسیر ها گردانیدی دلیل حق بودن تو است؟

مهلا مهلا! آیا فراموش کردی سخن خدا را که می فرماید (گمان نکنند آنانکه کافر شدند که ما به آنها فرصت داده ایم برایشان خیر و خوب است نه بلکه به آنها فرصت داده ایم تا بیشتر گناه کنند و پرونده اعمال بدشان قطورتر شود که عذاب دردناک که د انتظارشان است).

ای فرزند آزاد شده آیا از عدل است که زنان تو چادر بسر در پشت پرده باشند و دختران رسول الله اسیر باشند؟ یزید در مقابل این سخنان قاطع چه می توانست بگوید؟ لذا مجلس را تمام نمود و دستور داد آنها را در خرابه ای حبس کنند.

در مسجد شام

یزید دستور داد که مردم در مسجد شام جمع شده و امام سجاد هم در آنجا حاضر باشد و خودش هم آمد و نشست و دستور داد سخنرانی بالای منبر رفته و به اهل بیت جسارت و اهانت کند. چون سخنران به جسارت به علی (ع) و امام حسین (ع) پرداخت امام سجاد با صدای بلند فرمود: وای بر تو ای سخنران آیا رضایت مخلوق را به غضب خالق خریدی ؟ خدا تو را در جهنم بیاندازد.

پس امام به یزید گفت: آیا می گذاری من از این چوبها بالا روم و سخنی بگویم که رضایت خدا در آن باشد و برای این مردم اجری داشته باشد؟

یزید اجازه نداد ولی مردم گفتند: ای یزید این که کاری نمی تواند بکند، بگذار بالا رود و سخنرانی کند ببینیم چه می گوید؟

یزید گفت: من این خانواده را می شناسم . اگر بالای منبر رفته و به سخنرانی پرداختند تا ابو سفیان و آل ابو سفیان را رسوا نکنند پائین نمی آیند.

ولی مردم آنقدر اصرار کردند تا یزید اجازه داد.

(سخنرانی امام سجاد در مسجد شام)

امام سجاد بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم خدا به ما شش عطا و هفت فضیلت داده است. اما شش عطاء به ما خداوند علم و بردباری و سخاوت و فصاحت و شجاعه و قرار دادن محبت ما را در دل‌های مؤمنین داده است و اما هفت فضیلت از ما است پیامبر اسلام و از ما است علی (ع) و از ما است جعفر طیار و از ما است حمزه سید الشهداء و از ما است حسن و حسین سبط این امت و از ما است مهدی صاحب الزمان (عج).

هر کس مرا میشناسد بشناسد و هر کس مرا نمی شناسد من او را باخبر می کنم. ای مردم منم فرزند مکه و منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند کسبکه زکوه را به مستحقان می داد و بهترین حج بجا آورد ، منم فرزند کسبکه بهترین طواف و سعی را بجا آورد. منم فرزند کسبکه از مسجدالحرام به مسجد الاقصی در یک شب رفت. منم فرزند کسبکه جبرئیل به وسیله او به سدره المنتهی رفت. منم فرزند علی مرتضی منم فرزند کسبکه آنقدر به بینی مشرکین با شمشیر زد تا گفتند: لا اله الا الله. منم فرزند کسبکه هبا دو شمشیر جهد کرد و با دو نیزه جنگید و دو هجرت داشت و دو بیعت کرد و در بدر و حنین مبارزه نمود و یک چشم بهم زدن به خدا کافر نشد.

منم فرزند صالح مؤمنین و وارث پیامبران و کشنده ملحدان و سرور مسلمین و نور مجاهدین و زینت عابدین.

منم فرزند فاطمه زهرا ، منم فرزند سیده نساء...

با آن بلاغت و فصاحتی که امام سجاد داشت، چنان این سخنان اثر کرد که صدای گریه و زاری مردم شام بلند شد و نزدیک بو قیامی درگیرد. یزید دستور داد که مؤذن برای قطع سخنان امام اذان بگوید.

مؤذن گفت: اشهدان لا اله الا الله امام فرمودک شهادت می دهد به توحید، پوستم و مویم و گوشتم مؤذن گفتک اشهدان محمدا رسول الله پس امام از بالای منبر رو به یزید کرده و گفت ای یزید این حمدی که بر رسالت او شهادت داده می شود جد من است یا جد تو اگر جد من است پس چرا فرزندان او را کشتی و عترتش را هتک کردی در اینجا بود که مردم از هم می پرسیدند راست می گوید؟ چرا یزید این جنایت را کرد؟

یزید که موقعیت را بدید از مجلس خارج شد و این چنین زمینه انقلاب مردم فراهم گردید و کار به جایی رسید که یزید خود را از کشتن حسین (ع) و یارانش تبرئه می کرد و می گفت: خدا لعنت کند ابن زیاد را که بدون اجازه من اینکار را کرد.

سپس امام را خواست و گفت: سه حاجت از من بخواه.

حضرت فرمود: حاجت اول آنست که روی پدرم حسین را به من نشان بدهی تا از آن توشه بردارم و با او وداع نمایم . دوم آنچه از ما غارت شده به ما رد کنی سوم اگر قصد کشتن مرا داری کسی را با این زنهای بفرستی که آنها را به حرم جدشان رسول الله ببرد.

یزید گفت : روی پدرت را هرگز نخواهی دید. و اما کشتن تو ، تو را عفو نمودیم و زنان را کسی غیر از تو نمی برد و اما آنچه از شما گرفته اند، چند برابر قیمت آنها را به شما می دهم که حضرت فرمود: مالت را نمی خواهیم و آنچه که ما می خواهیم بدلیل آنست که در میان آنها جامه ای است که فاطمه زهرا سلام الله علیها آنرا رشته است و همچنین مقنعه و پیراهن او.

یزید دستور داد اموال را پس دادند و آنها را روانه مدینه نمود.

روضه رقیه دختر چهار ساله امام حسین (ع)

در یکی از شبها که اسراء در خرابه شام بخواب رفته بودند با صدای گریه رقيه بيدار شدند. وقتی آمدند بالا سر او و علت را سؤال کردند معلوم شد که خواب پدرش امام حسين را دیده ، لذا بهانه پدر را می گرفت.

هر چه کردند که او را ساکت کنند رقيه ساکت نمی شد تا سرو صدای خرابه بگوش یزید رسید. وقتی علت را پرسید و گفتند: امام حسين دختری چهار ساله دارد که بهانه پدر را گرفته است. یزید دستور داده سر امام حسين(ع) را داخل طبقی گذاشته و روپوش بر سر آن قرار داد و برای رقيه فرستادند.

وقتی طبق را مقابل رقيه قرار دادند به زينب فرموده باشد، عمه جان منکه غذا نمی خواهم ، من پدرم را می خواهم گفته باشند: ای رقيه هر چه مراد توست در این طبق است. وقتی رقيه روپوش را برداشت و چشمش به سر مقدس پدر افتاد چند دقیقه با حیرت نگاه کرد. بعد سر پدر را بغل گرفت و شروع کرد به نجوا کردن با سر پدر : پدر کجا بودی آنوقتی که خیمه های ما را آتش زدند؟ کجا بودی آنوقتی که سیلی به صورت عمه ام زينب زدند؟ کجا بودی آنوقتی که پا برهنه مرا در بیابانهای کوفه می گرداندند؟ چه کسی رگهای گردن تو را قطع کرده است؟

چه کسی محاسنت را به خونت خضاب نموده؟

چه کسی مرا یتیم کرده است؟

یکدفعه دیدند صدائی از رقيه بر نمی خیزد، بعدمتوجه شدند که جان به جان آفرین تسلیم نموده است. لذا او را در همان خرابه دفن نمودند و امانتی از حسين (ع) را در شام باقی گذاشتند.

اولین اربعین شهدای کربلا

در راه بازگشت اهل بیت به مدینه سر راه به کربلا رفتند و در اربعین طبق قول مشهور بر بالای مزار شهداء کربلا به عزاداری پرداختند و چند روز در کربلا بودند.

جابر بن عبدالله انصاری اولین زائر امام حسین (ع) نیز در کربلا در اربعین حضور داشت و روضه ای به این شرح دارد:

عطیه غلام جابر می گوید: وقتی به کربلا رسیدیم ، جابر که از دو چشم نابینا بود فرمود: مرا به کنار فرات ببر تا غسل کنم. جابر غسل کرد و از بوی خوش استعمال کرد و فرمود: مرا به طرف قبر حسین (ع) ببر. در راه مرتب ذکر و تسبیح می فرمود وقتی بهوش آمد، سه بار فرمود: یا حسین، یا حسین، یا حسین بعد خطاب به امام حسین(ع) گفت : چرا دوست جواب دوست را نمی دهد، سپس با خود گفت: چگونه حسین (ع) جواب بدهد در حالیکه بین سرو بدنش فاصله شده است.

اهل بیت در مدینه

هنگامی که کاروان غم و اندوه اهل بیت به نزدیک مدینه رسید. امام سجاد(ع) دستور دادند که در همان محل اقامت کنند و به بشیر فرمود : ای بشیر خدا رحمت کند پدرت را که شاعر بود. آیا تو هم شعر می گوئی؟ بشیر گفت: بلی یا بن رسول الله. امام فرمود: داخل مدینه شو و خبر شهادت ابا عبدالله را با زبان شعر برای مردم بگو.

بشیر میگوید: سوار اسبم شده و با سرعت وارد مدینه گشتم. وقتی به مسجد رسول الله رسیدم، صدایم را به گریه بلند کردم و گفتم:

یا اهل یثرب لا مقام لكم

قتل الحسین فادمعی مدارا را

ای مردم مدینه جان ماندن نیست

زیرا حسین کشته شد و من پی در پی اشک می ریزم

الجسم منه بکربلا مفرج

والرأس منه علی القناه یدار

بدنش بر روی خاک کربلا افتاد

و سر مبارکش بر سر نیزه از این شهر به آن شهر چرخانده می شود.

آنگاه گفتم : این امام سجاد است که با عمه ها و خواهرانش به منطقه مدینه آمده و من فرستاده اویم و جای آنان را به شما نشان می دهم.

در مدینه زن پرده نشین باقی نماند مگر آنکه از پرده های خود بیرون آمده و خراشیده روی بر صورتهای خود لطمه می زدند و صدای خود را به واویلا و امصیبتاه بلند نمودند و در هیچ روزی مردم را چنین گریان و نالان ندیده بودم.

مردم با شتاب بطرف محل امام سجاد حرکت کردند و قتیکه رسیدند دیدند امام از خیمه بیرون آمد و دستمالی در دست داشت که اشکهایش را پاک می نمود و صندلی برای حضرت نهادند و آن بزرگوار بر روی آن نشست در حالی که نمی توانست از گریه کردن خودداری کند.

پس صدای شیون و ناله مردم بلند شد همه مردم به حضرت تسلیت می گفتند.

حضرت بسوی مردم اشاره ای کرد که ساکت شوید .

جوش و خروش مردم فرو نشست.

آنگاه حضرت پس از حمد الهی فرمود:

((ای مردم بدرستی که خدایی که برای او حمد است ما را امتحان نمود به مصیبتهای بزرگ و شکافی در اسلام که عظیم است. حسین و عترتش کشته شدند و زنانش اسیر گردیدند و سرش را در شهرها بر بالای نیزه چرخاندند. و این مصیبتی است که مثل آن هرگز نیست. ای مردم کدام یک از مردان بعد از

قتل حسین شاد می شود و کدام دلی است که به خاطر او غمگین نباشد و کدام چشمی است که برای حسین نگرید . که آسمانها به پایه هایشان و زمین با مناطق خود و درختان با برگهای خود و ماهیان دریا و ملائکه مقربین و اهل آسمانها همه برای حسین گریه کردند . ای مردم کدام دل و قلبی است که برای مصیبت حسین پاره نشود؟

پس انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی که چقدر بزرگ است و دردناک است و دردآمیز است و سختی آورنده و برنده و تلخ و گران است. ما از خدا پاداش خود را می خواهیم برای این مصیبتها که خدا صاحب انتقام بزرگ است)).

در مدینه تا چند روز عزاداری بود . امالبنین مادر ابوالفضل بسوی قبرستان بقیع می رفت و مشغول ناله و زاری می شد و می فرمود:

به من دیگر امالبنین نگوئید

زیرا مرا بیاد شیران بیشه می اندازد

یک زمانی پسرانی داشتم

ولی الان دیگر پسری ندارم که به آنها ادعا کنم

ای کاش می دانستم همانطوریکه بمن گفته اند

دست عباس را قطع کردند؟

و به من رسیده که بر سر عمود آهنین زدند

ای عباس اگر شمشیرت در دستت بود چه کسی میتوانست بتو نزدیک شود؟

قیام مردم مدینه

مجالس عزا ادامه داشت و مردم مدینه همزبان و همدل می گفتند:

یزید با فرمان خدا مخالفت کرده و اطاعت او واجب نیست.

وقتی این خبر به یزید رسید نمایندگان از مدینه طلبیده و بخیال خود نفری پنجاه هزار دینار به آنها بخشید. اما وقتی نمایندگان برگشتند، گفتند:

ما از نزد فاسقی می آئیم که شراب می نوشد و نماز نمی خواند و در پی شهوات است و در مجلس او طنبور می زنند و کنیزکان آواز می خوانند.

مردم مدینه با شنیدن این مسائل و برهبری عبدالله بن حنظله که او را از کثرت زهد راهب امت می خواندند، شوریدند و حاکم یزید را از شهر بیرون راندند.

عبدالله بن حنظله به مردم گفت:

ای مردم از خدا بترسید. بخدا قسم ما بر علیه یزید قیام نکردیم مگر موقعی که ترسیدیم از آسمان سنگباران شویم.

یزید مردی است که از هم بستر شدن با مادران و خواهران و دختران ابا ندارد، شراب می نوشد و نماز نمی خواند. بخدا قسم اگر یکنفر هم مرا یاری نکند باز بر یزید خواهم شورید و از قیام برای خدا دست نخواهم کشید.

جنايات یزید در مدینه

یزید مردی آدمکش و جنایتکار بنام مسلم بن عقبه را برای سرکوب مردم مدینه فرستاد و او مأمور بود که از مردم سوگند بگیرد که با یزید بیعت کنند و پیمان بندند که بنده و برده او باشند تا هر چه دلش

می خواهد (در خون و مال ناموس) ایشان انجام دهد والا تا سه روز ، قتل و غارت و ناموس مردم مدینه برای سپاهیان او حلال باشد.

مردم قبول نمودند و جنگی در گرفت و مردم مدینه شکست خوردند و مسلم بن عقبه به مدینه حمله کرد و تا سه روز شهر را برای سپاهیانش آزاد کرد و در این مدت ده هزار نفر از مردم 1700 نفر از انصار کشته شدند و به صدها زن تجاوز شد.

به عنوان نمونه این داستان را که یکی از جنایات آنها را نشان می دهد بخوانید:

یکی از سربازان او وارد خانه ای شد که جز یک زن و نوزادش خبری در آن نبود. سرباز گفت: مالی پیش شما هست. گفت : نه بخدا قسم چیزی برای ما نگذاشته اند.

سرباز گفت: بخدا قسم یا باید برای من بیاوری و یا هم اکنون خودت را با همین کودک خواهم کشت. وای این کودک پسر ابی کبشه انصاری هم زانو و مصاحب رسول خدا است. هنوز سخن زن تمام نشده بود که آن مرد ، کودک را در حالیکه پستان در دهانش بود از دامن مادر کشید و چنان بر دیوار خانه کوبید که مغز کوچکش بر روی زمین پاشیده شد.

سال بعد چند هزار کودک نامشروع در مدینه حاصل این جنایات متولد شد.

بعد از مدتی عبدالله بن زبیر برای رسیدن به خلافت در مکه علیه یزید قیام کرد و یزید مسلم بن عقبه را مأمور از بین بردن او کرد ولی در راه قبل از اینکه بمکه برسد به هلاکت رسید یزید شخص دیگری را مأمور محاصره مکه کرد و قصد آتش زدن و ویران کردن مکه را داشت لذا دستور داد که منجنیق در اطراف مکه نصب کنند و مکه را سنگ باران نمایند اما در سال 64 بعد از 4 سال خلافت به هلاکت رسید. لذا محاصره مکه شکسته شد و سپاهیان شام برگشتند.

مرگ یزید

یزید در سال چهارم خلافت خود، روزی با یاران خاص خود، به‌مراه ده هزار مرد اسب سوار از شام بیرون آمد تا به شکار رود. چون به اندازه دو روز از دمش فاصله گرفتند، از دور آهویی، نمودار شد. یزید به یارانش گفت: کسی از شما دنبال من نیاید.

اسبش را برای گرفتن آهو پیش راند و آهو نیز او را دنبال خود از بیابانی به بیابان دیگر می‌کشاند تا اینکه آهو از دیدگانش ناپدید شد. تشنگی شدیدی بر او مستولی شد و آبی پیدا نکرد که بنوشد تا اینکه مردی را دید که ظرف آبی همراه او بود به او گفت: ای مرد کمی آب به من بده.

وقتی آن مرد به او آب داد یزید به او گفت اگر مرا می‌شناختی به من بیشتر احتام می‌کردی؟ آن مرد فت مگر تو کیستی گفت: من امیرالمومنین یزید هستم. مرد گفت: بخدا قسم تو قاتل حسین (ع) و دشمن خدا هستی.

و به یزید حمله کرد بطوریکه اسب یزید رم نمود و شروع به دویدن کرد که بر اثر آن یزید از روی اسب افتاد در حالیکه پایش در رکاب بود و اسب او را در بیابانها می‌برد. و یزید را بر روی زمین می‌کشاند. تا اینکه بدن او تکه تکه شد و یارانش او را پیدا کردند و در شام برای او عزاداری بر پا نمودند.

شورش در کوفه و قیام توایین

در زندان ابن زیاد در کوفه 4500 نفر که اکثرا از توایین بودند وقتی خبر مرگ یزید را شنیدند مردم به زندانها حمله کردند و این زندانیان را آزاد نمودند. همچنین به خانه ابن زیاد حمله کرده و غلامان او را کشتند و اموالش را غارت کردند. ابن زیاد وقتی خبر قیام مردم کوفه را شنید به طرف شام فرار کرد در بین راه وقتی شنید که عده ای در تعقیب او هستند توسط ابن جارود در زیر شتر بسته شد و مشک های خالی را رو او انداخت و در میان بقیه شترها رها کرد.

وقتی رهبر توایین سلیمان بن صرد خزاعی با 4500 تن از یارانش به این شترها رسیدند او را نیافتند.

چون معاویه فرزند پرهیزکار یزید پس از چهل روز از خلافت استعفاء داد و عمل پدرش را محکوم می دانست. بزرگان شام مروان بن حکم را به خلافت انتخاب کردند و در این هنگام ابن زیاد به دمشق رسید.

مروان ابن زیاد را با سیصد هزار شامی بطرف عراق فرستاد و پیش قراولان ابن زیاد با صد هزار نفر با یاران سلیمان بن صرد درگیر شدند و جنگ سختی رخ داد و بعد از کشته شدن عده زیادی از شامیان و یاران سلیمان همگی توانیین در حالیکه می گفتند یا لثارات الحسن ای خونخواهان حسین ، بشهادت رسیدند.

قیام مختار بن ابو عبیده ثقفی

مختار از قبیله ثقیف که در شهر طائف در عربستان قرار دارد بوده که این قبیله بزرگانی را در اسلام داشته است. از جمله عروه بن مسعود عموی مختار که در راه اسلام بشهادت رسید.

پدر مختار ابو عبیده نیز از فرماندهان سپاه اسلام بود که در راه جهاد بشهادت رسید. مختار در متن حوادث مختلف بعد از رحلت پیامبر (ص) بزرگ شده و با حق و باطل آشنایی پیدا کرد و بارها به زندان افتاد و چون عبدالله داماد مختار بود ، هر بار که برای مختار برخوردی پیش می آمد ، عبدالله بدلیل آنکه در آن زمان شخصیتی بود او را نجات می داد.

در ایام شهادت مسلم ، مختار در زندان ابن زیاد بود که توسط عبدالله بن عمر نجات پیدا کرد.

سه بار توسط حجاج دستگیر شد و هر بار که نزدیک بود کشته شود به لطائف الحیلی نجات پیدا می کرد و شاید خداوند او را برای انتقام از قاتلین حسین (ع) و یارانش حفظ می فرمود.

مختار در سال 66 بعد از شهادت سلیمان بن صرد خزاعی قیام نمود و بعد از اینکه عده زیادی به او پیوستند حاکم کوفه شد و در جنگ سختی که با ابن زیاد نمود، هشتاد هزار نفر از یاران ابن زیاد را کشتند و ابن زیاد دستگیر شد.

کشته شدن ابن زیاد

نقل شده که بعد از دستگیری ابن زیاد ابراهیم بن مالک اشتر فرمانده لشکر مختار دستور داد آتشی کرده و ابن زیاد را بیاورند. بعد خنجر خود را برداشته و از گوشتهای ابن زیاد می برید و آنرا نیم پخت سرخ کرده و به ابن زیاد می خورانید و هر بار که ابن زیاد از خوردن گوشت خود ابا می کرد، ابراهیم خنجر به بدنش فرو می کرد.

سپس در آخر خنجر را بر حلقش گذاشته و سر او را گوش تا گوش برید و صدا می زد یا لثارات الحسین و بعد جسدش را آتش زده و سر او را برای امام سجاد (ع) فرستاد.

وقتی سر را برای حضرت آوردند حضرت سر سفره بودند پس سجده شکری کرده و لباس عزا را از تن خدام و اهل بیت خود در آوردند.

انتقام از قاتلین حسین (ع)

مختار به دستگیری قاتلین امام حسین (ع) و یارانش و کلیه کسانی که در لشکر عمر بن سعد بودند پرداخت و عده زیادی از آنها را دستگیر و پس از دستگیری آنها را با شکنجه می کشت. از جمله سنان بن انس را آوردند و ابراهیم از گوشت رانهایش می برید و او را مثل ابن زیاد کشت.

بعد شبت بن ربیع که با شمشیر به صورت امام حسین (ع) زده بود را آوردند پس آنقدر از رانهایش برید تا مرد و سر او را جدا کرد.

بعد ابحر بن کعب را آوردند . ابراهیم دستها و پاهایش را قطع و چشمانش را بیرون آورد و او را کشت. پس به کوفه برگشتند و مختار امر کرد که حصین بن نمیر را آوردند که بر امام اسب رانده بود و در خون شهدای زیدی شریک بود . مختار امر کرد گوشتش را با قیچی می بریدند تا مرد.

چون امام حسین (ع) به عمر سعد نفرین کرده بود که خدا او را در بسترش بکشد مختار دستور داد که غلام مخصوص خود برود و او را در بسترش بکشد و پس او حفص را به عوض علی اکبر(ع) کشتند.

بعد حرمله را آوردند مختار جلاد را صدا زد و گفت: دستها و پاهایش را ببرد پس میله ای از آهن گرفته در آتش قرار دادند تا سرخ شد بعد سفید شد بعد آنها را به گردن حرمله گذاشت تا اینکه گردنش قطع شد.

شمر در راه بصره بود که با اصحاب مختار مواجه شد و پس از اینکه جنگ سختی نمود ابن ابی الکنود او را کشته و سر او را جدا کردند و بدن او را طعمه جانوران نمودند.

زن و بچه های ابن زیاد در قلعه ماردین بودند که ابراهیم بن مالک اشتر آنها را که چهار پسر و سیصد کنیز بود دستگیر و چهل استر پر از مال و صندوقهائی از خزبوند آوردند و تصرف نمودند و سپس ابراهیم گفت: ای مردم ابن زیاد حسین (ع) را در سن 57 سالگی و عباس را در سن سی سالگی و یحیی بن علی را در هشت سالگی و عون بنی علی را چهارده سالگی و... بقتل رساند و به ناموس رسول الله (ص) بی احترامی و هتک حرمت نموده و زنهایشان را اسیر بر شترهای برهنه بدون زیرانداز سوار کرد، بخدا قسم تا بتوانم از بنی امیه باقی نخواهم گذاشت. سپس شمشیر خود را کشید و اصحابش همه شمشیر کشیده و بر سر زن و بچه ابن زیاد هجوم آوردند و تا آخرین نفر را کشتند.

به مختار خبر دادند که شمر یکی از شتران امام حسین (ع) را به غنیمت وارد کوفه نموده و آنها را نح و گوشتش را به مردم کوفه تقسیم کرده اند.

مختار دستور داد که هر خانه ای که از آن گوشت داخل آن شده بود خراب کردند و هر کسی از آن گوشت خورده بود و یا گرفته بود بقتل رسانیدند.

انتقام از کسانیکه با اسب بر بدن حضرت تاختند

مختار دستور داد کسانیکه اسب بر بدن حضرت تاختند احضار و دستور داد که آنانرا برو خوابانیدند و دست و پای آنها را بوسیله میخهای آهنین به زمین دوختند. آنگاه سواران را مأمور نمود تا اسب بر بدن آنان تاختند و اجسادشان را ریز ریز کردند و پاره های بدن آنها را سوزانیدند.

سپس دستور داد عمرو بن صبیح را آوردند آنگاه دستور داد تا بدن او را سر تا پای با نیزه ریز ریز نمودند.

پس بجدل بن سلیم که انگشت امام را قطع و انگشت را برده بود آوردند و مختار امر کرد تا دست و پای او را قطع کردند و او همچنان بخون خود می غلطید تا بدرک اسفل نازل شد.

مختار امر کرد که اعلام کنند هر غلامی که مولایش جزء اصحاب عمر سعد بود اگر او را بکشد و سرش را نزد من آورد غلام را آزاد و جایزه ای به او خوهم داد که بدینوسیله عده ای از کسانیکه در لشکر عمر سعد بودند توسط غلامان اصحاب عمر بن سعد کشته شدند و عده ای هم بطریق دیگری در دنیا اثرات عذاب الهی را چشیدند مثلاً نقل شده مرد نابینایی را که در موقع شهادت امام حسین (ع) در کربلا بود دیدند و علت نابینایی او را سؤال کردند گفت: من با 9 نفر دیگر از رفقایم در لشکر عمر سعد بودیم ولی من تیر و کمان و شمشیر نداشتم . پس از واقعه کربلا به کوفه برگشتم و نماز عشاء را خواند خوابیدم. در خواب دیدم که شخصی آمد و گفت: رسول خدا (ص) تو را می خواند گفتم: مرا با رسول خدا چکار است.

مرا بزور بردند. دیدم پیامبر در بیابانی نشسته و آستینهای خود را بالا زده و اسلحه ای در دست داشت که آن نه نفر رفیق مرا با آن سلاح کشت و به هر کدام که ضربتی می زد سر تا پای او را آتش فرا می گرفت و می سوزانید.

من نزدیک رسول خدا (ص) رفتم زانو زده سلام کردم ولی آنحضرت جواب نداد پس سر خود را بلند کرده فرمود: ای دشمن خدا هتک حرمت مرا نمودی و عترت مرا کشتی و حق مرا رعایت نکردی؟

گفتم : یا رسول الله من در کشتن فرزندان نه شمشیر زدم و نه نیزه و تیری بکار بردم.

فرمود: راست گفتیم ولی سیاهی لشکر ابن زیاد را زیاد کردی ! پس نزدیک بیا.

من نزدیک حضرت رفتم دیدم طشت پر از خون نزد اوست. به من فرمود: این خون فرزندم حسین است پس از آن خون بچشم من کشید. چون بیدار شدم نابینا بودم.

قاتلین اصحاب امام حسین (ع)

در زیارتی که از طرف امام رمان(عج) در شأن امام حسین و اصحابش آمده و معروف به زیارت ناحیه مقدسه است. امام علاوه بر سلام بر اصحاب سالار شهیدان نام قاتلین اصلی اکثر آنها را برده و آنها را لعن نموده است که بطور مختصر ذکر می شود.

سلام بر علی اکبر و خدا لعنت کند قاتلش مره بن منقذ را

سلام بر عبدالله فرزند حسین و خدا لعنت کند قاتلش حرمله بن کاهل را.

سلام بر عبدالله فرزند امیرالمومنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش هانی بن ثبیت را.

سلام بر ابوالفضل العباس و خدا لعنت کند قاتلش یزید بن الرقاد و حکیم بن طفیل را.

سلام بر جعفر فرزند امیرالمؤمنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش هان بن ثبیت را.

سلام بر عثمان فرزند امیرالمومنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش خولی و ابانی دارمی را.

سلام بر محمد فرزند امیرالمومنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش ابانی دارمی را.

سلام بر ابوبکر فرزند امام حسن (ع) و خدا لعنت کند قاتلش عبدالله بن عقبه را.

سلام بر عبدالله فرزند امام حسن (ع) و خدا لعنت کند قاتلش حرمله را.

سلام بر قاسم فرزند امام حسن و خدا لعنت کند قاتلش عمر بن سعد بن عروه بن نفیل را.

سلام بر عون فرزند عبدالله بن جعفر و خدا لعنت کند قاتلش عبدالله بن قطبه را.

سلام بر محمد فرزند عبدالله بن جعفر و خدا لعنت کند قاتلش عامر بن نهشل را.

سلام بر جعفر فرزند عقیل و خدا لعنت کند قاتلش بشر بن خوط را.

سلام بر عبدالرحمن فرزند عقیل و خدا لعنت کند قاتلش عمر بن خالد بن اسدرا.

سلام بر عبدالله فرزند مسلم و خدا لعنت کند قاتلش عامر بن صعصعه را.

سلام بر الا عبدالله فرزند مسلم و خدا لعنت کند قاتلش عمرو بن الصبیح را.

سلام بر محمد فرزند ابوالسعید بن عقیل و خدا لعنت کند قاتلش لقیط بن ناشز را.

سلام بر مسلم بن عوسجه و خدا لعنت کند قاتلانش عبدالله ضبایی و مسلم بن عبدالله و عبدالله بن حثکاره بجلی را.

سلام بر سلیمان غلام امام حسین (ع) و خدا لعنت کند قاتلش سلیمان بن عوف را.

که امام بر تک تک 72 نفر سلام فرموده است.

((پایان))

فدا شدن امام حسین علیه السلام برای نجات بشریت از جهل و گمراهی



محمد تقی صرفی پور



الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين محمد (ص) و اهل بيته الطاهرين

در فرازی از زیارت اربعین اینگونه آمده است:

وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ (فرازی از زیارت اربعین)

و امام حسین (ع) جانش را در راه تو بذل کرد، تا بندگان را از جهالت و سرگردانی گمراهی برهاند

یعنی انقدر مساله نجات بشریت از جهل و ضلالت مهم است که شخصیتی مانند امام حسین علیه السلام جان خود را در این راه فدا می نماید. حضرت قمر بنی هاشم هم جان خود را در این راه فدا می کند و می توان گفت همه پیامبران و امامان حاضر بودند جان خود را در این راه فدا کنند. و شهدای تاریخ بشریت هم در حقیقت جان خود را برای این کار دادند.

حالا باید بررسی کنیم که مصادیق این جهل چیست؟ کدام عمل جاهلانه حساب میشود. تا خودمان را از ان نجات دهیم.

در این کتاب به ابعاد مختلف این مساله پرداخته شده است. به عنوان نمونه می توانیم سرفصل های انواع جهل را اینگونه بیاوریم:

انواع جهل:

بت پرستی

پیروی از باطل مانند پیروی از بنی امیه.. بهابیت.. وهابیت و سایر فرق ضاله

پیروی از خوارج و منافقین و همه دشمنان داخلی و خارجی ولایت

پیروی از ناکثین و فتنه 88

پیروی از خرافات

پیروی از رسم و رسوم باطل

موانع سر راه ازدواج از انواع جهل

وسواس

قماربازی از انواع جهل

اتلاف عمر مانند مدیر کل خرها!

پیروی از شهوات و..

امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

کرمانشاه-پاییز 1401

مصادیق جهل و نادانی :

جهل باعث میشود جای دوست با دشمن رو اشتباه کند و دشمن را دوست و دوست را دشمن بگیرد. مثلاً کفار، خداوند مهربان را دشمن و شیطان را دوست خود می گیرند!

یا اینکه: شخص بجای اینکه دنبال پیامبران و امامان برود دنبال فرعون ها و طاغوت ها می رود!

بجای اینکه از نظام اسلامی حمایت کند از امریکا و اروپا و غربی ها و اسرائیل و آل سعود پیروی می کند!

بجای اینکه دنبال راه علما و شهدا و صالحین باشد دنبال هنرپیشه ها و بازیکنان فوتبال و افراد فاسق و فاجر می رود!

بجای اینکه از دستورات نورانی قران و اهل بیت پیروی کند از رسم و رسومات باطل دنباله روی می نماید!

بجای اینکه از عقل و فطرت پاک پیروی کند دنبال شیطان و نفس اماره و شهوات حرکت می نماید!

بجای اینکه از امام حسین علیه السلام که مظهر همه خوبی هاست حمایت کند و او را یاری نماید دنبال یزید که مظهر همه بدی هاست راه می افتد و در لشکر یزید عضو می شود و به سپاه حق حمله می کند و..

بجای اینکه عشق الهی در دلش قرار دهد تا به کمال برسد و سعادت هر دو جهان را بدست آورد دنبال عشق های مجازی می افتد و عشق به جنس مخالف و عشق به پول و عشق به ریاست و... در قلبش جا می گیرد و او را به پرتگاه خسارت در دنیا و آخرت می کشاند!

بخاطر حسادت برادر را می کشد یا به چاه بیاندازد یا با سحر برادر را می کشد... (قابیل و برادران یوسف و..)

امام حسن مجتبی را رها کند و برا یک میلیون پیش معاویه برود.. (عبیدالله بن عباس)

امام خمینی را رها کند دنبال منتظری برود... (طرفداران منتظری)

امام سجاد رها کند پشت سر مروان نماز عید بخواند... (مردم مدینه در زمان امام سجاد)

معجزه دریای نیل را ببیند و بخواهد بت پرست شود... (قوم بنی اسرائیل)

شوهر خود امام حسن مجتبی را بکشد تا زن یزید شود... (جعه دختر اشعث)

برا چند متر زمین سه نفر را بکشد بعد خودکشی کند... (اکثر قتلها در روستاها)

برا حکومت چند روزه دنیا، فاطمه زهرا را شهید کند... (قاتلین حضرت فاطمه)

با وجود اینکه نیاز مند پولهای زیادی صرف سگبازی کند...

محبت خود را از خانواده اش دریغ کرده و صرف سگ بکند!

پول زیادی از راه حرام به دست می آورد و برای وراثت بگذارد انوقت در قبر و قیامت حساب ان پولها را از او می کشند!..

برادر رهبر است ولی با رهبر دشمنی می کند... (سیدهادی خامنه ای)

شاگرد امام صادق است ولی فرقه درست کند... (ابوحنیفه)

ایرانی هست ولی دشمن کشورش، باشد... (منافقین و امثال آنها)

با اینکه می، داند معتادها چقدر بدبختند ولی دنبال اعتیاد می رود...

برای یک سجده نکردن ملعون دنیا شود.... (شیطان)

امام رضا را که برادرش باشد رها کند دنبال مامون خلیفه برود... (زیدالنار)

برای مبلغی پول سر امام حسین را ببرد! (شمر ملعون)

برای شهوت جنسی خود یوسف پیامبر را سالها زندان کند! (زلیخا)

عموی خود پیامبر را رها کرده دنبال بت های بی زبان برود! (ابولهب)

خدای مهربان را رها کرده دنبال کفار و مشرکین باشد! (کفار و مشرکین)

قران را آتش بزند و فیلم ان را پخش کند! (ضدانقلاب)

در یک روز 70 پیامبر بکشند بعد به کسب و کار خود مشغول باشند گویا اتفاقی نیافتاده است! (بنی اسرائیل)

دختر پیامبر را به زنی بگیرد بعد انقدر او را کتک بزند که عاقبت دختر پیامبر از دنیا برود! (خلیفه سوم)
بخاطر زنش، با پدر مادرش قطع رابطه می کند...

زنش رو ارایش کرده بیرون میبرد تا همه بدانند زن خوشگلی دارد،

بخاطر شهوت، همسر با فرزندان یا والدین خود را می کشد،،

برای کار خیر حاضر نیست پول بدهد ولی برا گناه فراوان خرج می کند..

با اینکه پول دارد ولی گدایی می کند...

خرج در راه خدا را ضرر می داند..

دوستان خود را به حریم خصوصی راه می دهد بعد روابط نامشروع پیش می آید..

ملکه سابق وقت مردن وصیت می کند ثروتش خرج سگهای پاریس شود.....

شاه ایران است و مردمش در فقر انوقت به کشورهای اروپایی وام بلاعوض می دهد و برای بکشب به زن زناکار جواهرات خیلی گرانبه می، بخشده،،

مست می کند و در حال مستی دستور قتل امیر کبیر را می دهد،،

شاه این مملکت است ولی همه فرزندان خود را بخاطر سوء ظن کور می کند یا می کشد!

...

دنباله روی از مدعیان دروغگو باعث بدبختی در دنیا و آخرت است...

یکی از انواع جهل و نادانی انست که از مدعیان پیامبری یا مدعیان امامت یا مدعیان ارتباط با امام معصوم که دروغ می گویند و دلیلی بر مدعای خود ندارند پیروی کنیم که متأسفانه هزاران نفر در اثر این پیروی از مسیر درست منحرف شدند و در گمراهی ماندند و با گمراهی از دنیا رفتند که به چند نفر از مدعیان دروغگو اشاره میشود:

سید علی محمد باب!

(مهر ۱۱۹۸ هـ. ش - ۲۷ تیر ۱۲۲۹ هـ. ش ۲۷)

او ادعا کرد که واسطه بین مردم و امام زمان علیه السلام است. عده ای به او پیوستند. بعد ادعا کرد خود حضرت هست! باز عده ای به او پیوستند! بعد گفت که پیامبر است. مجدداً عده ای به او گروستند! در آخر گفت من خود خدا هستم! باز هم عده ای حرفش رو باور کردند!

امیر کبیر دستور داد او را که 31 ساله بود تیرباران کنند و او کشته شد ولی عبدالبهاء شاگرد او، راه او را ادامه داد و بهائیت با حمایت مستکبرین عالم تاکنون قربانیان زیادی را گرفته است و عده ای از مردم جاهل پیرو بهائیت شدند. فرقه ای که فقط یکی از احکام آن جایز بودن ازدواج با محارم است!:

(قال رسول الله (صلی الله علیه و آله

يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ

ای علی، فقری سخت تر از جهل، و مالی سودمندتر از عقل نیست □♦

اری جهل و نادانی باعث انحراف عقیده می شود و ادم جاهل فریب افراد شیاد و دروغگو را می خورد و دنیا و آخرت خود را از دست می دهد!

محمد بن عبدالوهاب!

1115-1206 ه.ق

او فرقه وهابیت را تاسیس کرد و به بهانه توحید و مبارزه با شرک، هزاران نفر مسلمان موحد قتل عام شدند که می توان داعش و القاعده و طالبان را فرزندان وهابیت نامید و حرم های اهل بیت را تخریب نمودند و به نام اسلام با اسلام به ضدیت پرداختند و سرزمین حجاز را تبدیل به منطقه ای حامی تروریست و حامی کفر جهانی و حامی اسرائیل نمودند بطوری که رئیس جمهور امریکا حکومت ال سعود که از وهابیت سر درآورده را گاو شیرده نامید

حال کسانی که از فرقه وهابیت پیروی نمودند معلوم است که افرادی جاهل هستند والا ادم آگاه از این فرقه مورد حمایت مستکبران عالم پیروی نمی کند!

مسعود رجوی

او فرقه مجاهدین که بعدا به منافقین معروف شدند را رهبری کرد و مدعی بود که مجاهدین راه خدا هستند! سازمان منافقین او تاکنون هزاران نفر را ترور کردند و شهید نمودند که شهدای محراب و شهدای 72 تن و شهدای دولت جزو شهدایی هستن که بدست فرقه رجوی بشهادت رسیدند. و فرقه رجوی از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون مرتب علیه نظام اسلامی توطئه کردند و می کنند و مورد حمایت مستکبران عالم هستند.

افرادی که پیرو سازمان منافقین شدند واقعا افراد جاهل و نادان هستند و ادم آگاه هیچوقت دنبال فرقه منافقین نمی رود!

رجوی چرا دستور ترور شهید بهشتی را صادر کرد؟

ناصر سلیمانی سروش 

شهید مظلوم آیت الله سید محمد بهشتی از جمله افرادی بود که انتقادات شدیدی نسبت به خط ☐ مشی فکری و ایدئولوژیک سازمان منافقین داشت در کتاب "تاریخ شفاهی زندگانی و مبارزات شهید بهشتی" که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ و منتشر شده، در این رابطه آمده است: زمانی که مسعود رجوی، سرکرده سازمان مجاهدین خلق، برای صحبت با آیت الله بهشتی آمده بود، شهید بهشتی به او گفت: اختلاف ما با شما اختلاف ایدئولوژیکی است و بسیار عمیق و اصلا قابل مباحثه نیست

محمد پیشگاهی فرد نوشته : شهید بهشتی، در ادامه به رجوی گفت شما از اصول اسلام و انقلاب ☐ چیزی نمی دانید و بعضی از مبنای اسلامی را البته بصورت تئوریک با مکتب مارکسیست مخلوط کرده و بر اساس همان اصول بی قاعده ،سازمان مجاهدین و ایدئولوژی آن را بنا نهاده اید که یقینا محبوب و مقبول مردم نخواهید بود وی به رجوی گفته من این اصول شما را که از اسلام تعاریف ضد و نقیض دارید قبول ندارم تشکیلات سازمان مجاهدین در زمان حکومت ستم شاهی مشی مسلحانه را

در پیش گرفتند که همین امر، سازمان را دچار انحراف اختلال و از اهداف اساسی بدور کرد شما باید این معضلات را رفع کنید چون بسیار خطرآفرین بنظر میرسد

یکی از نکات بسیار جالب در همان جلسه مزبور که علاوه بر رجوی، چند تن از اعضای منافقین □ نیز حضور داشتند آیت الله شهید بهشتی از اختلافات مبنایی سازمان با اسلام و دین محمدی صحبت کرده و تا آنجایی که توانست مسائل لازم و انحرافات سازمان را آشکار و خیلی واضح توضیح داد و تاکید نمود من کتب، مقالات و آثار مارکس را سالها پیش و زمانی که در آلمان بودم مطالعه نموده ام و گرایشات مارکس و نقطه نظرات او را در مورد خلقت و سرانجام رجعت انسان و فلسفه ربوبیت خوانده ام و پیشنهادم به شما جوانان این است آثار مشهور او چون "کاپیتال" را که خودشان به زبان آلمانی نوشته اند را ریز مطالعه کنید بنظم برداشت شما از اطلاعات و ایدئولوگ های مارکس بیشتر از روی ترجمه انگلیسی این آثار بوده که همه آنها در غرب توسط تئوریسین های زبده تهیه و چاپ شده و بیشتر خواننده ها را به لحاظ ایدئولوژیکی دچار مشکل می کند لذا پیشنهاد میدهم در ایدئولوژی مبنایی سازمان حتما تجدید نظر کنید

تقی شهرام از اعضای رده بالای سازمان تروریستی منافقین می گوید بعد از این جلسه برادرم □ رجوی مسئول اول سازمان، من را به جلسه ای که در منزل یکی از اعضا تشکیل شده بود دعوت کرد در آن جلسه سری که برادرم مهدی هم حضور داشتند (مهدی ابریشمچی) از نفوذ و دسترسی نیروهای من در حزب جمهوری اسلامی و چند محل دیگر سؤال کردند من نیز طبق وظایف سازمانی ام بصورت ریز اطلاعات خودم و دسترسی نیروهای نفوذی سازمان در مراکزی چون مقر حزب جمهوری اسلامی را تشریح کردم و چون دسترسی خوبی داشتیم لذا رجوی به من تاکید کردند آیت

الله بهشتی را حذف کنید من از وی در خصوص چرایی عملیات سئوالی نکردم اما از صحبت های برادر مسعود چنین برمی آمد او (شهید بهشتی) برای سازمان بسیار خطرناک شده است لذا با برنامه ریزی دقیق در روز هفتم تیر توانستیم دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را با خاک یکسان کنیم

جهل و نادانی در پیروی از ماهواره ها!

عده ای از مردم بخصوص جوانان گول ماهواره های واقع در کشورهای غربی که علیه جمهوری اسلامی فعالیت می کنند را می خورند و خیال می کنند اخبار و مطالب آنها که عده ای شرابخوار و زناکار و فاسد هستند راست است ولی مطالبی که نظام اسلامی می گوید دروغ است! در حالی که اگر عقل و علم داشتند با یک حساب ساده متوجه می شدند که دشمن هیچ وقت خیر ملت ایران را نمی خواهد و این مجریان ماهواره دوست نیستند بلکه دشمنند! مانند فرزندی که خیال می کند پدر و مادرش دشمنش هستند و افراد ارازل و اوباش و دزد و فاسد، دوست او هستند و بدنبال آنها حرکت می کند که آخرش به دره سقوط می نماید!

جهل و نادانی در زنان و مردان فاسد!

اینکه عده ای از زنان و مردان، روابط جنسی خود را فیلمبرداری کرده و برای مردم دنیا به نمایش می گذارند یکی از مصادیق جهل و نادانی است چرا که بعدا اثار آن را می بینند از خودکشی که عده ای از آنها بر اثر عذاب وجدان خودکشی می کنند یا دچار افسردگی و ناراحتی های روحی میشوند و اعمال آنها غضب الهی را بدنبال داشته و در دنیا و آخرت به عذاب الهی دچار میشوند و...

یکی از زنان خواننده بنام سوسن در سن پیری می گفت ای کاش وارد این کار نمی شدم و مثل بقیه
زنها ازدواج می کردم و بچه می اوردم و....

کتاب عقل و جهل. حدیث ۲۵ □

جهل و نادانی در کسانی که خودکشی می کنند!

جوان با پدرش حرفش شده خودش رو دار زده! زن با شوهرش حرفش شده خودکشی کرده! پسره
خواستگاری رفته جواب منفی شنیده خودش رو کشته! عروس با مادرشوهرش دعواش شده قرص
برنج خورده خودش رو کشته! پیرمرد دارای نوه! بخاطر مشکلات زندگی خودش رو دار زده! دختره در
مورد عشقش شکست خورده خودش را از بالا به پایین پرت کرده و کشته!

و....

چقدر باید ادم نادان باشد که بخاطر این مسائل پیش و پا افتاده خودکشی کند و دچار عذاب ابدی
گردد!

و چقدر فرق است بین اینهایی که خودکشی می کنند با جوانانی که در راه اسلام و کشور جان خود
را فدا می نمایند و تا ابد انام آنها به خوبی و بزرگی برده میشود.

جهل و نادانی در کسانی که ادم می کشند!

در روز عید قربان یکی از سالها در یکی از شهرهایی که مسئولیت داشتم خبر دادند اقایی که در
شورای حل اختلاف برای قطعه زمینی پرونده داشت از طرف شورا محکوم شده بود. او سلاح برداشته
و سه نفر اعضای شورای حل اختلاف را کشت بعد هم خودش را کشت! بخاطر مثلا پنجاه متر زمین!

و هزاران مورد این چینی و شبیه ان اتفاق می افتد که نتیجه جهل و نادانی می باشد.

همچنین گاهی یک قتل اثار ناگواری دارد مانند کوچ اجباری فامیل های قاتل و گذاشتن خانه و زندگی و زمین و غیره.

در سال 93 در حسن اباد تهران مسئولیت داشتم.روزی عده ای زن و مرد نزد من آمدند و گفتند چند سال قبل در روز عاشورا در روستای ما در بروجرد قتلی اتفاق افتاد و ما که فامیل قاتل بودیم همه از ترس جان فرار کردیم و در شهرهای مختلف آواره شدیم در حالی که در محل خودمان صاحب خانه های خوب و عالی و زمین کشاورزی و....هستیم ولی نمی توانیم انجا برویم چون فامیل های مقتول ما را می کشند!

این هم واقعا نشانه جهل و نادانی است!

لباس یک هنرپیشه را به قیمت های نجومی خرید و فروش می کنند!جتی ادامسی که فلان هنرپیشه جویده!یا مسواکش را به میلیون ها دلار معامله می نمایند!و....

این هم واقعا نشانه جهل و نادانی است!

تقلید کورکورانه از جهل است..

خر برفت..

يك صوفي مسافر, در راه به خانقاهي رسيد و شب آنجا ماند. خرش را آب و علف داد و در طويله بست. و به جمع صوفيان رفت. صوفيان فقير و گرسنه بودند. آه از فقر كه كفر و بي‌ايمان به دنبال دارد. صوفيان, پنهاني خر مسافر را فروختند و غذا و خورني خريدند و آن شب جشن مفصلي بر پا كردند. مسافر خسته را احترام بسيار كردند و از آن خورني‌ها خوردند. و صاحب خر را گرامي داشتند. او نيز بسيار لذت مي‌برد. پس از غذا, رقص و سماع آغاز كردند. صوفيان همه اهل حقيقت نيستند

از هزاران تن يكي تن صوفي‌اند باقيان در دولت او مي‌زيند

«رقص آغاز شد. مْطرب آهنگ سنگيني آغاز كرد. و مي‌خواند: «خر برفت و خر برفت و خر برفت

صوفيان با اين ترانه گرم شدند و تا صبح رقص و شادي كردند. دست افشاندند و پاي كوبيدند. مسافر نيز به تقليد از آنها ترانه خر برفت را با شور مي‌خواند. هنگام صبح همه خداحافظي كردند و رفتند صوفي بارش را برداشت و به طويله رفت تا بار بر پشت خر بگذارد و به راه ادامه دهد. اما خر در طويله نبود با خود گفت: حتماً خادم خانقاه خر را برده تا آب بدهد. خادم آمد ولي خر نبود, صوفي پرسيد: خر من كجاست. من خرم را به تو سپردم, و از تو مي‌خواهم

خادم گفت: صوفيان گرسنه حمله كردند, من از ترس جان تسليم شدم, آنها خر را بردند و فروختند تو گوشت لذيذ را ميان گريه‌ها رها كردي.

!صوفي گفت: چرا به من خبر ندادي, حالا آن‌ها همه رفته اند من از چه كسي شكابت كنم؟ خرم را خورده‌اند و رفته‌اند

خادم گفت: به خدا قسم, چند بار آمدم تو را خبر كنم. ديدم تو از همه شادتر هستي و بلندتر از همه مي‌خواندي خر برفت و خر برفت, خودت خبر داشتني و مي‌دانستي, من چه بگويم؟

صوفي گفت: آن غذا لذيذ بود و آن ترانه خوش و زيبا, مرا هم خوش مي‌آمد

مر مرا تقليدشان بر باد داد اي دو صد لعنت بر آن تقليد باد

آن صوفي از طمع و حرص به تقليد گرفتار شد و حرص عقل او را كور كرد

خانقاه: محلي كه صوفيان در آن زندگي مي‌كردند 1)

سماع: رقص صوفيان 2)

دولت: سايه, بخت, اقبال 3)

نماز جمعه روز چهارشنبه..

معاويه نماز جمعه را چهارشنبه می خواند

مردی از اهالی کوفه-در بازگشت از نبردهای صفین-سوار بر ستوری به دمشق آمد،مردی دمشقی به او آویخت که این،ماده شتر من است که در اثنای جنگ صفین از من گرفته‌اند.دعوايشان را بر معاويه عرضه داشتند مرد دمشقی برای اثبات مدعای خویش پنجاه شاهد گذراند بر این که آن ماده شتر از آن وی است.در نتیجه، معاويه رأی علیه مرد کوفی صادر کرد و دستور داد آن ستور را به مرد دمشقی تحویل دهد.مرد کوفی گفت:آن،شتر نر است نه ماده شتر.معاويه گفت:این و دو برابر بهای .رائی است که صادر شده.و چون از حضورش برفتند مخفیانه کسی را به دنبال آن مرد کوفی فرستاد تا بیامد و از او پرسید ستورش بچند می‌ارزد آن را به وی پرداخت و به او نیکی نمود و خوشرفتاری و گفت:به علی بگو من با یکصد هزار سپاهی با وی روبرو خواهم شد که یکیشان بین شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارد.و چندان فرمانبردار معاويه بودند و سر براهش که وقتی آنها را به صفین می‌برد در راه روز چهارشنبه با آنها نماز جمعه خواند.و بهنگام جنگ سر براهش نهاده بودند و او را بر بالای سر خویش می‌بردند و سخن عمرو بن عاص را باور داشتند که گفت:علی است که عمار یاسر را با کشاندنش به یاری خود به کشتن داده و کشته است.و کار سرسپردگیشان به معاويه بدانجا کشید که لعنت فرستادن بر علی را سنت و رویه‌ای مستمر ساختند و از کودکی به آن می‌پرداختند و تا

¹ «.پیری و مرگ ادامه می‌دادند

در اثنای«غدیر»مورد بحث و بررسی قرار گرفت مانند لعنت فرستادن بر در این صفحه سیاه از زندگی معاويه که نوشته آمد چیزها ثبت است که پاره‌ای از آن

امیر المؤمنین علی(ع) به مثابه سنت و رویه‌ای مستمر، و توجیه عمرو بن عاص از فرمایش پیامبر(ص) به عمار یاسر که «تو را دار و دسته تجاوز کار داخلی خواهد 305 کشت.» به این شکل که علی او را کشته است چون او را به جنگ آورده و به میان شمشیر و نیزه انداخته است!، و شناسائی طرفداران معاویه و میزان عقل و دین آنها در اینجا اظهار نظر و عقیده معاویه را درباره طرفدارانش می‌خوانیم و می‌بینیم آنها را بدرستی و بدقت شناخته است و نابخردی و کم عقلی و بی‌بصیرتی و سست عنصری و بی‌اعتقادی و دین‌شناسی آنها را بکار گرفته و مورد سوء استفاده قرار داده و آنها را برای جنگ با امام و پیشوای راستین امت با خود همدست و همراه کرده است و از آنها شهادت گرفته که علی(ع) عثمان را کشته و دیگر شهادتهای باطل و بهتان‌آمیز که در قضیه حجر بن عدی و امثال آن صورت گرفته است

قران بر نیزه کردن...

در منابع مختلفی از فریقین آمده است: چون عراقیان کار را بر شامیان سخت کردند و بر یاران معاویه چیرگی قاطعی یافتند، و پیروزی نزدیک شد؛ معاویه اسبش را خواست تا بگریزد. عمرو بن عاص به وی گفت: به کدام سو [می روی]؟ معاویه گفت: می بینی چه پیش آمده است! آیا اندیشه ای داری؟! عمرو بن عاص گفت: آری، تو را پیشنهادی می دهم که ما را همبستگی و عراقیان را گسستگی افتد معاویه گفت: بگو،

عمرو بن عاص گفت: قرآن ها را بر سر نیزه ها می افرازیم و می گوئیم: هر چه در این قرآن ها است میان ما و شما داوری کند. اگر برخی از عراقیان، این را نپذیرند، برخی دیگر خواهند گفت: «آری؛ رواست که آن را بپذیریم» و بدین وسیله، میانشان گسستگی پدید خواهد آمد. معاویه گفت: آری، هر که قرآن دارد، بر نیزه بیافرازد

سپاهیان شام، صد قرآن را در مقابل امام علی (علیه السلام) که در قلب لشکر بود قرار دادند و در مقابل هر - یک از جناحین - دویست قرآن بر پا داشتند که روی هم رفته به پانصد قرآن می رسید. سپس شامیان یک صدا می گفتند: کتاب خدا میان ما و شما داور است

آن گاه طفیل بن ادهم، در مقابل امام (علی علیه السلام) و همچنین ابو شریح جذامی در مقابل جناح راست امام، و ورقاء بن معمر در رویاروی جناح چپ امام ایستادند در حالی که هر یک قرآنی به

دست داشتند ندا می دادند:... خدا را، خدا را، در دینتان! این کتاب خداست که میان ما و شما داور خواهد بود.

علی علیه السلام، فرمود: «بار خدایا! تو خود می دانی که ایشان خواستار قرآن نیستند پس میان ما و ایشان دآوری کن، که همانا تو دآوری حق و روشنگری

یاران علی (علیه السلام) دچار اختلاف رأی شدند. گروهی گفتند: «جنگ!» و دسته ای گفتند: «سر سپردن به دآوری قرآن! اکنون که به دآوری قرآن فرا خوانده شده ایم، دیگر جنگ برای ما روا نیست».

اشعث بن قیس، خشمگینانه برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! ما برای تو برهمانیم که دیروز بودیم؛ اما فرجام کار ما همانند آغاز آن نیست... دعوت شامیان را در داور قرار دادن کتاب خدا پذیر، که تو از ایشان به [پیروی از] قرآن سزاوارتری. اکنون سپاهیان دوستار زندگی اند و از جنگ بیزار شده اند... گروهی با همین افکار، رو به علی (علیه السلام) نهادند و گفتند: دعوت آنان را اجابت کن، که ما هلاک شدیم ... جنگ ما را در کام خویش بُرده و مردان کشته شده اند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) خطاب به آنان فرمود: «همواره کار من با شما بر منوالی که دوست می داشتم، می گذشت، تا آن که جنگ شما را در گرفت به خدا سوگند، به راستی جنگ شما را در گرفت و وا نهاد؛ اما دشمنتان را در گرفت و وا نهاد. جنگ برای ایشان، بیش از شما، آسیب و گزند در پی آورده است؛ من دیروز فرمانده مؤمنان بودم و امروز، فرمانبر شده ام؛ دیروز نهی کننده بودم و امروز نهی شده هستم. شما زنده ماندن را دوست می دارید و من نمی توانم به آنچه دوست نمی دارم، وادارتان کنم».

در کتاب وقعه صفین به نقل از عمر بن سعد آمده (1): آن گاه که شامیان قرآن ها را بر نیزه ها برافراشتند و به دآوری قرآن فرا خواندند، علی (ع) گفت: «بندگان خدا! من سزاوارترم که کتاب خدا را اجابت کنم؛ اما معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی مُعَیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح نه اهل

دین اند و نه قرآن. من بیش از شما با ایشان آشنایم و از کودکی و بزرگی با آنان معاشرت داشته ام. اینان، بدترینِ کودکان بوده اند و بدترینِ بزرگان اند!...آنان قرآن ها را از آن رو بر نیزه نکرده اند که [شأن] آن را می شناسند و به آن عمل می کنند؛ بلکه این، نیرنگ و عجز و فریب است، ساعتی، بازوان و جُملحه هاتان را به من عاریت دهید، که حق به نقطه برخورد [نهایی با باطل] رسیده و چیزی «نمانده که دنباله ستمگران بریده شود

سخنان امام تمام نشده بود که بیست هزار نفر سلاح بر کف، سیه پیشانی (پیشانی پینه بسته) از کثرتِ سجود، به سوی علی (علیه السلام) پیش آمدند. پیش گام آنان، مسعر بن فدّکی، زید بن حُصَین و دسته ای از قاریان بودند که بعداً خوارج خوانده شدند. آنان حضرت را به اسم خواندند و نه با لقب «امیر مؤمنان». و گفتند: ای علی! اکنون که به کتاب خدا فرا خوانده شده ای، شامیان را اجابت کن؛ و گرنه، تو را می کشیم، همان طور که [عثمان] بن عفّان را کشتیم. به خدا سوگند، اگر ایشان را اجابت نکنی، چنان می کنیم

امام علی (علیه السلام) به ایشان فرمود: «وای بر شما! من نخستین کسم که هم به کتاب خدا فرا خواند و هم به آن پاسخ داد. مرا و دینداری ام را روا نیست که به کتاب خدا فرا خوانده شوم و آن را نپذیرم؛ بلکه به راستی، جز این نیست که من با اینان می جنگم تا به حکم قرآن تن دهند؛ چرا که ایشان از فرمان خدا سرپیچیده و پیمان او را شکسته و کتابش را فُرا پشت افکنده اند. به تحقیق، آگاهتان کردم . «که آنان، یقیناً قصد فریب شما کرده اند و خواهانِ عمل به قرآن نیستند

.آنان گفتند: تنها راه این است که شامیان را اجابت کنی. و گفتند: پیِ اشتر بفرست تا نزد تو آید. اشتر به قرارگاه معاویه نزدیک شده بود و چیزی نمانده بود که بدان راه یابد

علی (علیه السلام)، یزید بن هانئِ سُبَیعی را نزد اشتر فرستاد و او را طلبید... پس مالک روی به جانب عراقیان نهاد تا به آنان رسید و گفت: ای عراقیان! ای فرومایگان سست عنصر

آیا اکنون که شما بر شامیان چیره گشته اید و آنان دریافته اند که بر ایشان پیروز می شوید، قرآن ها را

برافراشته اند! شما چنین می کنید؟! به خدا سوگند، ایشان فرمان خدا در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را فرو نهاده اند. پس آنان را اجابت نکنید و به من به اندازه یک اسب تاختن، فرصت دهید، که من به پیروزی چشم دوخته ام.

گفتند: آن گاه ما در خطای تو سهیم می شویم

مالک گفت: درباره خودتان برایم بگویید، آیا آن گاه که نبرد می کردید و برگزیدگان کشته شدند بر باطل بودید؛ و اکنون که از نبرد دست کشیده اید، بر حق هستید؟ که اگر این طور فکر می کنید پس در این صورت، کشته شدگان که فضیلتشان را انکار نمی کنید و از شما برتر بودند، در آتش اند!

گفتند: ما را وا گذار، ای اشتر! ما در راه خدا با ایشان جنگیدیم و اینک برای همو که منزله است، جنگ با ایشان را وا می نهیم. ما نه پیرو توایم و نه امیرت. پس از ما دور شو

مالک گفت: به خدا سوگند، فریبتان دادند و فریب خوردید. ای سیه پیشانی ها! ما می پنداشتیم نماز خواندن [های فراوان] شما از سرب میلی به دنیا و شوق ورزیدن به دیدار خدا است. اما اکنون وضع شما را جز آن نمی بینم که از مرگ به سوی دنیا می گریزید. چه زشت است [کار شما] ای همانندان. پیر شتر نجاستخوار! و شما از این پس، هرگز رنگ عزت را نخواهید دید. امام علی (علیه السلام) فرمود: «این، نیرنگ است. ایشان اهل قرآن نیستند قصد دارند شما را از خود، باز دارند».

اشعث گفت: به خدا سوگند، اگر دعوتشان را نپذیری، از تو کناره خواهم گرفت. یمنی ها هم به اشعث گرویدند و گفتند: به خدا سوگند، یا دعوت ایشان را اجابت می کنی یا اینکه تو را می کشیم! و بدین گونه شامیان با نیرنگ قرآن برافراشتن، خود را از شکست قطعی رهانیدند. و (یاران امام را در مقابل امام علیه السلام قرار دادند). (2). (3)

وقعه صفین، ص 489 . (1) : پی نوشت

تاریخ الطبری، ج 5، ص 48 و 49، وقعه صفین، ص 478 و 482 و 483 و 490، الإمامة . (2)
 والسیاسة، ج 1، ص 144 و 136؛ مروج الذهب، ج 2، ص 401 و 400؛ الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 386؛ الفتوح، ج 3، ص 186؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 529 و 530، ح 446 و 447، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 211 و 220؛ ینابیع المودة، ج 2، ص 12؛ الأخبار الطوال، ص 188 - 190؛ البدایة والنهاية، ج 7، ص 273؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 188؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 98؛ العقد الفريد، ج 3، ص 340؛ الفتوح، ج 3، ص 181 و 180،
 گرد آوری از: دانش نامه امیرالمؤمنین، محمد محمدی ری شهری، سازمان چاپ و نشر دار . (3)
 .الحديث، قم، 1386 هـ ش، چاپ اول، ج 6، ص 165 - 183

اگر جعفر بن محمد بگوید من این روایت نگفته ام از او قبول نمی کنیم...

شخصی که روایت های جعلی فرا گرفته بود محضر امام صادق علیه السلام آمد درحالی که امام را نمی شناخت. امام از او پرسید ایا از جعفر بن محمد هم روایت داری؟ گفت بلی. امام فرمود انها را بیان کن. او هم چند روایت جعلی از امام صادق (ع) بیان کرد! امام فرمود حالا اگر خود جعفر بن محمد بگوید این روایتها را من نگفته شما چه می گویی؟ گفت حرفش را نمی پذیرم! چون این روایتها را از مرد عادل شنیدم!!

میرزای قمی و مار...

ماجرای نوشتن «مار» و کتک خوردن میرزای قمی

معروف است که میرزا ابوالقاسم قمی در حالیکه از علمای پر جسته ی عصر خود، شده بود برای انجام وظیفه به زادگاهش یکی از روستاهای جاپلق (لرستان) رفته و در آنجا اقامت گزید، ملای روستا که در آنجا جایگاهی داشت و با ورود میرزای قمی موقعیت خود را در خطر می دید، تصمیم او این بود که به هر صورت ممکن میرزا را در بین مردم تحقیر نموده و اهالی روستا را وادار به اخراج وی از روستا نماید، لذا با هم فکراش طرحی را آماده کردند، و روزی که همه ی مردم روستا در مسجد جمع بودند وسایل لازم را آماده کردند، ملای روستا رو به میرزای قمی کرد و گفت **آشیخ اگر سواد داری بیا و اینجا بنویس «مار»**. میرزا که از توطئه «**کخدای روستا**» بی خبر بود روی آن تخته یا هر چیز دیگری که بود نوشت **«مار»**

ملاً بلافاصله رو به مردم کرد و گفت ایّها الناس! ببینید این شخصی که خود را عالم و مرجع دینی معرفی می کند حتی نوشتن «مار» را هم بلد نیست و بلافاصله تصویر ماری را در آنجا ترسیم کرد (شکل مار را نقاشی کرد) و گفت شما قضاوت کنید آیا اینکه من نوشته ام مار است یا آنکه این شخص نوشته است؟ همه یک صدا گفتند نوشته شما مار است!

و مردم به میرزا بدبین شدند و با تحریک همین شخص (ملا و کدخدای روستا) مردم میرزا را فریبکار دانستند به جرم دروغگویی و ضعف علمی کتک مفصلی به میرزا زدند و او را از روستا بیرون کردند...

کسی که به امام اشکال بگیرد جاهل است..

در زمان امامان معصوم علیهم السلام همواره افرادی از شیعیان بودند که به کارهای امامان اعتراض می کردند!!!

مثلاً به امیرالمومنین اشکال می کردند که سیاست بلد نیست!

به امام حسن می گفتند مومنین را با پذیرش صلح ذلیل کرد!

به امام صادق می گفتند چرا قیام نمی کنی!

به امام رضا می گفتند چرا لباسهای گرانقیمت می پوشی!

یا می گفتند پسرت امام جواد از شما نیست چون رنگ صورتش با شما فرق دارد!!

در حالی که امامان ما معصوم از اشتباه بودند و هرگز اشتباه نمی نمودند...

..تبلیغات دروغین

ابوهریره وقتی که حاکم مکه بود، مرد بیچاره‌ای از «عگه» پیاز آورده بود که در مکه بفروشد؛ اما کسی از او نخریده بود و نزدیک بود که آن پیاز خراب شود؛ دست به دامان ابوهریره زد که چکار کنم، ورشکست می‌شوم؛ ابوهریره روز جمعه بالای منبر رفت و

گفت: «از رسول الله [شنیدم که هر کس پیاز عکه را در مکه بخورد بهشت بر او واجب می‌شود! مردم هم مثل مور و ملخ ریختند و تمام پیازهایش را خریدند! ¹

ابوهریره از پیامبر [نقل نمود که: «شخصی سوار گاوی بود و آن گاو رویش را به طرف آن شخص برگرداند و گفت: من برای سواری دادن آفریده نشدم، بلکه برای شخم زدن خلق شدم! پیامبر [بعد از شنیدن سخن گاو فرمود: من و ابوبکر و عمر سخن گاو را تأیید می‌کنیم.» ²

ملاحظات : با اندکی تأمل در محتوای احادیث بالا به راحتی می‌توان به ساختگی و دروغ بودن آنها پی برد، چنانکه بر هیچ متشرع خردورز پوشیده نیست که خوردن نوعی از غذا در نقطه‌ای خاص، نمی‌تواند شرط ورود به بهشت باشد، بنابراین، خوردن پیاز «عکه» در شهر مکه نمی‌تواند راه بهشت را هموار کند، از این رو راوی حدیث، دروغ آشکاری را به پیامبر [نسبت داده است.

براساس حدیث دوم: حتماً صاحب گاو (کسی که بر آن سوار بود، نیز حرف او را می‌شنید، چنانکه ابوبکر و عمر نیز می‌شنیدند)؛ این حدیث برای بالا بردن شأن کسانی است که نامشان را در کنار حضرت محمد [ذکر کرده است و لذا به آنان قدرت شنوایی سخن حیوانات را نیز بخشیده است.

¹.مرتضی مطهری؛ حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی؛ ص 59.

².هاشم معروف الحسینی؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین؛ ص 271.

— مدعیان دروغین:

در طول تاریخ افرادی بودند که به دروغ ادعای پیامبری یا امامت یا نیابت از امامت و امثال آن داشته اند که ما در اینجا به چند نمونه اشاره می نماییم:

الف) مسیلمه، نخستین کذاب در اسلام:

نخستین کسی که از طرف رسول [به لقب کذاب نامیده شد، عربی بود به نام «مسیلمه»؛ او در آغاز مسلمان شد ولی سپس ادعای پیغمبری کرد و نامه ای بدین مضمون برای پیغمبر اسلام فرستاد:

«از مسیلمه رسول الله به سوی محمد رسول الله، سلام عليك؛ بدان که من با تو در پیغمبری شریک هستم؛ حکومت نصف زمین از آن من و نصف دیگر از آن قریش...»

پیغمبر اسلام [در جواب چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم.

از محمد رسول الله [به مسیلمه کذاب؛ سلام بر کسی که راه حق را پیروی کند؛ زمین از آن خداست و به هر کس از بندگانش بخواهد می دهد؛ سر انجام نیک از آن مردم باتقواست و بس.

زمانی که رسول خدا [از دنیا رفت، مسیلمه کارش بالا گرفت؛ تعصب عشیره ای و منطقه ای که در عرب فراوان می باشد، موجب شد که در میان افراد عشیره اش و اهالی مرز و بومش، پیروان بسیاری پیدا کند؛ سر انجام در زمان حکومت ابوبکر به دست مسلمانان کشته شد.

ب) «اسود عنسی»، کذاب دیگر:

هنگامی که رسول [از سفر حجه الوداع مراجعت می فرمود، بر اثر خستگی و کوفتگی سفر، بیماری بر حضرتش عارض شد؛ این خبر در یمن به گوش /اسود عنسی رسید؛ او هم ادعای پیغمبری کرد و چون اطلاعاتی از شعبده داشت، کارهای عجیب و غریبی از خود نشان می داد.

اسود نیز پیروان بسیاری پیدا کرد و کشور یمن را به تصرف در آورد و ماموران رسول خدا [را بیرون کرد.

فرماندار کل که نامش «شهر بن باذن» بود و گویا ایرانی بود، در برابر او مقاومت کرد؛ این مرد مسلمان، آن قدر استقامت کرد تا در راه دفاع از اسلام جان داد و شهید شد؛ اسود، همسر این مرد بزرگوار را به زنی گرفت!

حدود متصرفات اسود، از طرفی حضر موت و از طرفی طائف و از طرفی احسا و بحرین بود، بلکه تا عدن رسید و وجودش برای اسلام خطر بزرگی شد.

پیغمبر اسلام [به مسلمانانی که در آن سامان بودند، نوشت که با این کذاب نیرومند، مبارزه کنند و شرش را دفع کنند. یک مسلمان جوان مرد ایرانی به نام فیروز موفق شد که اسود را بکشد و خطرش را بر طرف کند.

از طرف خدا، کشته شدن اسود عنسی به رسول وحی شد؛ پیغمبر [فرمود: عنسی کشته شد؛ او را مبارک مردی کشت که از دودمانی مبارک بود؛ پرسیدند: که او را کشت؟ پیغمبر [فرمود: «فیروز فاز فیروز؛ او فیروز است، پیروز شد فیروز»].^۳

پ) نفاق غیینه:

هنگامی که قلعه طایف در محاصره پیامبر [بود، «غیینه» تصمیم گرفت که از آن حضرت اجازه بگیرد تا او هم بتواند همانند برخی دیگر، برای عده‌ای امان بگیرد؛ به همین منظور خدمت رسول خدا [آمد و عرض کرد: ای رسول خدا]! اجازه بدهید که به قلعه طایف بروم و با آن‌ها صحبت کنم؛ رسول خدا [اجازه دادند؛ وی به قلعه نزدیک شد و گفت: اگر به قلعه نزدیک شوم در امان هستم؟ گفتند: بله، نزدیک بیا و داخل شو؛ او وارد قلعه شد و به آنها گفت: پدر و مادرم قربانتان! به خدا سوگند که ایستادگی و مقاومت شما سبب خرسندی من شده است؛ به خدا سوگند که در عرب کسی همانند شما وجود ندارد؛ به خدا سوگند که محمد [تاکنون با افرادی چون شما درگیر نشده و حالا از توقف زیاد خسته گردیده است؛ شما در قلعه‌های خود بمانید که بسیار محکم و اسلحه‌های شما بسیار زیاد است؛ آب شما از داخل قلعه تأمین می‌شود و از قطع آن بیمی ندارید.

پس از آن که او بازگشت، رسول خدا [از او پرسید: به آن‌ها چه گفتی؟ او گفت: تا توانستم آن‌ها را ترساندم و گفتم: همانا محمد [در پای قلعه‌های دیگر نیز فرود آمده و آن‌ها را که دارای افراد و سلاح‌های بیشتری بوده‌اند محاصره کرده است؛ به خدا سوگند که محمد [از

^۳ بلاذری؛ ص 15.

شما دست بر نمی دارد تا زیر فرمان او درآیید یا از او امان بخواهید و تا جایی که توانستم آنها را ترساندم و خوار کردم! پس از آن که سخن او تمام شد، رسول خدا [فرمود: دروغ می گویی! تو این و آن را به آن ها گفتی و همه آن چه که او به آن ها گفته بود بازگو کرد.

(ت) سجاح، زنی که ادعای پیامبری می کرد:

در سال یازدهم هجری و بعد از رحلت رسول اکرم [، «سجاح بنت حارث بن سوید تمیمی موصلی» که خویشان مادری اش از بنی تغلب بودند، در سرزمین جزیره ادعای پیامبری کرد و با لشکری انبوه راه مدینه را در پیش گرفت تا آنجا را اشغال کند و دولت اسلامی مدینه را از میان بردارد! او به طرفدارانش می گفت: به من وحی شده است فوراً به یمامه بروم و در آن جا غارت کنم؛ او در راه با مسیلمه کذاب مواجه شد و بعد از مذاکراتی، باهم ازدواج کردند! مسیلمه در زمان خلیفه اول کشته شد و سجاح مسلمان گردید.

(ث) «جعفر کذاب»:

جعفر بن علی (در گذشته ۲۷۱ق)، معروف به جعفر کذاب فرزند امام هادی Γ و از مدعیان امامت پس از شهادت برادرش امام حسن عسکری Γ بود؛ از این رو شیعیان دوازده امامی، وی را کذاب (دروغگو) لقب دادند.

جعفر برای تثبیت امامت خود، تولد امام زمان Γ را انکار کرد و مدعی میراث امام عسکری Γ شد. همچنین می خواست بر جنازه امام یازدهم نماز بخواند؛ اما امام زمان ⑤ مانع او شد..

ج) «ابو محمد شریعی»:

وی که ظاهراً نامش حسن بوده است، اولین کسی است که در زمان سفیر دوم ادعای سفارت نمود؛ شریعی از جمله اصحاب امام هادی Γ و امام حسن عسکری Γ به شمار می رفته است؛ از ناحیه مقدسه امام ⑤ توقیعی در لعن وی صادر گردید و شیعیان به همین دلیل از او دوری جستند.^۴

چ) «ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی»:

شلمغانی از کسانی است که با «حسین بن روح» نایب سوم امام مهدی ⑤ به مخالفت برخاست و به تأسیس مذهب جدیدی پرداخت؛ وی از قریه شلمغان از قراء واسط بود و نیز او را الغزاقر^۵ و پیروانش را به همین مناسبت «عزاقریه» می - خوانده اند.

^۴ طوسی؛ الغیبه؛ ص 244. علی دوانی؛ مفاخر اسلام؛ ج 2؛ صص 207 و 206.

^۵ در امتنظم ابن جوزی، 27/6 الغزاقیر - کامل ابن اثیر، 290/8 «القراقر» - نهایت اللادب، 124/23 «العراقید»، تاریخ الخلفاء، ص 291 «القراقر» آمده است.

شلمغانی یکی از کاتبان بغداد و از مؤلفان شیعه بود؛ پیش از مخالفت با حسین بن روح، نزد شیعیان مقام بزرگی داشت و نوشته هایش مورد استفاده آنان قرار می گرفت، زمانی که حسین بن روح پنهان زیستی را آغاز کرد، شلمغانی را به نیابت خویش برگماشت و توقیعات حضرت مهدی (ع) توسط حسین بن روح به دست وی می رسید؛ مردم نیز در رفع حوایج و حل مشکلات خویش به او مراجعه می کردند.

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیت حسین بن روح دقیقاً روشن نیست؛ زیرا نمی دانیم که وی در چه تاریخی در خفا می - زیسته است؛ از منابع چنین استنباط می گردد که دوره پنهان زیستی حسین بن روح با شروع دوران وزارت حامد بن عباس مصادف بوده است که ایام وزارت حامد نیز از جمادی الاخر 306 تا ربیع الاخر سال 311 ه.ق. طول کشیده است؛ اما شیخ طوسی نوشته است که شلمغانی هرگز از جابن ابن روح نه نایب بود و نه سفیر، بلکه وی یکی از فقیهان بود که به کفر و الحاد گرایید و از این جهت توقیعی به دست ابن روح، مبنی بر لعن و براءت از وی و پیروانش صادر گردید.

به هر حال شلمغانی در سال 322 ه.ق. مذهبی ایجاد کرد که براساس آن در عالم تشیع قائل به تناسخ و حلول خداوند در اجسام دیگران گردید.^۷

وی ترک عبادت و نکاح محارم را مباح اعلام کرد؛^۸ و توانست گروهی از شیعیان از جمله «محسن بن ابی الحسن» فرزند ابن فرات وزیر را به خود متمایل کند؛^۹ از جمله کسان دیگری که به او پیوستند، «ابراهیم بن محمد بن ابی عون» عالم و ادیب شیعه بود؛ وی کتابی

^۶ طوسی: الغیبه، ص 196. عباس اقبال؛ خاندان نوبختی؛ صص 222-223.

^۷ ابن اثیر؛ الکامل؛ ج 7؛ ص 103.

^۸ صالح الدین خلیل صفدی؛ الوافی بالوفیات؛ ج 4، صص 107-108. محمد علی مدرس؛ ریحانه الادب؛ ج 3؛ صص 235-236.

^۹ ابن اثیر؛ الکامل؛ ج 7؛ ص 103.

تحت عنوان «تشبیهات» تألیف کرد؛ ابراهیم از معدود کسانی بود که درباره شلمغانی غلو کرد و بر آن اعتقاد بود که خداوند در جسم آدم، شیث و سایر انبیاء و اولیاء به ترتیب حلول کرده تا در جسد امام حسن عسکری ^ع و سپس در قالب شلمغانی قرار گرفت و به همین دلیل او و پیروانش، حرم و اموال خود را برای استفاده شلمغانی مباح دانسته اند.¹⁰

سرانجام به دلیل همین اعتقادات منحط، توقیعی مبنی بر لعن شلمغانی از ناحیه مقدسه امام مهدی ^ع صادر گردید و حسین بن روح از محل زندان خویش [در خانه مقتدر خلیفه] نامه ای به «ابو علی بن همام» نوشت که چون در دست دشمن اسیر است از امام ^ع بخواهد که توقیع مربوط به شلمغانی منتشر نشود ولی حضرت مهدی ^ع دستور انتشار آن توقیع لعن را صادر فرمودند...¹¹

ح) دجال، پیامبر دروغین:

پیامبر دروغین همان طور که از اسمش مشخص است، فردی است که ادعای پیامبری و رهبری می کند و خود را نماینده و جانشین خداوند بر روی زمین می داند. در متون کهن اسلامی آمده است که پیامبر دروغین بنده ی شیطان در آخرالزمان به همراه دجال «Antichrist» اهریمن برای گمراهی و نابودی نوع بشر می آیند.

به این صورت که پیامبر دروغین با تکیه بر دین دروغ می گوید و خشکسالی و فقر و بدبختی و بیچارگی را رواج می دهد، سپس مؤمنان معتقد را بی دین و کافر می کند و از سوی

¹⁰. محمد علی مدرس؛ ریحانه / لادب؛ ج 7؛ ص 363.

¹¹. طوسی؛ الغیبه؛ صص 253-252.

دیگر دجال، افراد بی‌دین و کافر را با تصویر یک سراب از آبادانی، نعمت و رفاه، لذت‌های دنیوی و خوشبختی ظاهری به سوی خود جذب می‌کند که در نهایت پیروان خود و تمامی کسانی که بر جنایاتشان سکوت کرده‌اند را به جنگ و گرفتاری و بدبختی می‌برند.

در دین مسیحیت به پیامبر دروغین اشاره شده و با شرح اوصاف وی، به دینداران و معتقدان راستین هشدار داده‌است.

انجیل: «مراقب پیامبر دروغین باشید که نزد شما خواهد آمد، او گرگی گرسنه است در لباس گوسفند» بدین منظور که پیامبر دروغین پیام‌ها و وعده‌های خوبی در کلام دارد، اما اگر به اعمالش و نحوه‌ی مدیریت جامعه توسط او با دقت بنگریم متوجه ذات وی خواهیم شد.

مشخصات پیامبر دروغین:

از مشخصات پیامبر دروغین علائمی در کتاب انجیل آمده و تأکید شده‌است که اگر شخصی برخی از این مشخصات را داشت الزاماً پیامبر دروغین نیست، اما اگر تمامی آنها را داشت حتماً پیامبر دروغین است.

- پیامبر دروغین در ارتباطات با استعداد هست، اما در تعامل با دیگران ضعیف است.¹²

- پیامبر دروغین عاشق جمعیت کثیر مردم است، نه خود مردم.¹³

- پیامبر دروغین از نظم و عدالت در جامعه نفرت دارد، اما به ظاهر خواهان اجرای عدالت است.¹⁴

- پیامبر دروغین عاشق پول و مادیات است، در صورتی که پیامبران به معنویات اهمیت می‌دهند تا به مادیات.¹⁵

- پیامبر دروغین در خانواده خود دچار مشکل است، اما آن را از پیروانش پنهان می‌کند.¹⁶

- پیامبر دروغین به ازدواج با دختر بچه ی نابالغ علاقه شدیدی دارد.¹⁷

- پیامبر دروغین ممکن است در میان پیروانش محبوب باشد، اما دیگران از او تنفر دارند و او را عادل نمی‌دانند.¹⁸

- پیامبر دروغین به شدت غرور دارد، در صورتی که فروتنی نشانه ی معنویت است.¹⁹

- پیامبر دروغین کتاب مقدس را خوب می‌داند، اما از عمل کردن به تمامی احکام آن تنفر دارد.²⁰

¹². (۱ تیموتی ۳: ۲).

¹³. (یوحنا ۱۲: ۱۸-۱۹).

¹⁴. (متی ۱۵: ۱۲-۱۴).

¹⁵. (قرنتیان ۲: ۱۷، تیتوس ۱: ۷، ۱ تیموتی ۳: ۲۳).

¹⁶. (تیموتی ۳: ۱۴).

¹⁷. (همان ۳: ۱۱).

¹⁸. (همان ۳: ۷، جان ۲۰-۲۱).

¹⁹. (همان ۳: ۶).

²⁰. (همان ۳: ۵، ۱ تیموتی ۴: ۱۶).

- پیامبر دروغین از همراهی با افراد بزرگ اجتناب می‌کند، او می‌خواهد همه را کنترل کند و به همین دلیل در مکان‌های مذهبی افرادی را قرار می‌دهد که کاملاً تابع قدرت و دستورات او باشند نه صرفاً احکام مذهبی.²¹

- زندگی پیامبر دروغین با آنچه که بر زبان دارد تفاوت فاحش دارد، از آنچه که می‌خورد، آنچه که می‌پوشد و آنچه که انجام می‌دهد اصلاً شبیه خطبه‌هایش نیست.²²

- پیامبر دروغین اغلب به موفقیت‌های وزارتخانه اش اشاره می‌کند، به جای آنکه به وضع جامعه و معیشت مردم اشاره کند.²³

- در حکومت تحت امر پیامبر دروغین از روزهای خوب گذشته صحبت می‌شود و هیچ‌کس امیدی به آینده ای درخشان ندارد.²⁴

- پیامبر دروغین درباره ی یک موضوع بارها و بارها صحبت می‌کند و آنقدر به آن موضوع می‌پردازد که حتی اگر خوب باشد برای مردم بی‌ارزش خواهد شد.²⁵

- پیامبر دروغین خود را با افراد ترسو، ناشایست، بی‌عقل، متملق و خائن احاطه خواهد کرد.

26

- پیامبر دروغین به جای موفقیت و برکت، بدبختی و فقر می‌آورد و از شما می‌خواهد که خدا را شکر کنید.²⁷

²¹. (همان ۱: ۵، اعمال ۱۴: ۲۳).

²². (متی ۵: ۱۹-۲۰، تیموتی ۴: ۱۲).

²³. (مسیحیان فیلیپیان ۱: ۱۵-۱۸).

²⁴. (متی ۷: ۲۲-۲۳).

²⁵. (پیتر ۳: ۱-۳، متی ۲۷: ۲).

²⁶. (۳، متی ۷: ۷).

-پیامبر دروغین ممکن است معجزاتی را نظیر پیشگویی به شما نشان دهد، اما باید دقیق بنگرید که آیا آن معجزات باعث رفاه و خوشبختی هستند یا بدبختی.^{۲۸}

- در زمان حکومت پیامبر دروغین دین گریزی و همجنس گرایی رواج پیدا می کند.^{۲۹}

- پیامبر دروغین به دنبال قطع ارتباط پیروانش با دیگران است و از کسب آگاهی واهمه دارد.^{۳۰}

-پیامبر دروغین به دنبال پرستیده شدن توسط پیروانش است و انتقاد را تحمل نمی کند، او تظاهر به خدمت خداوند و اجرای فرامین خدا می کند، تا مردم خود او را خدمت و عبادت کنند.^{۳۱}

اما در دین مبین اسلام؛ در روایات شیعه آمده است که پیامبر دروغین در آخرالزمان و پیش از قیام حجت بن الحسن (ع)، از خراسان خروج می کند و او جمع زیادی از مردم را می فریبد و بدبخت می کند؛ سپس دجال در اسرائیل اورشلیم ادعای خدایی می کند و به مردم سرگشته وعده ی رفاه می دهد، که سرانجام پس از حکمرانی به مدت چهل روز یا چهل سال به دست مسیح یا مهدی یا هر دوی آنها از بین می رود .

از پیروان تحت امر پیامبر دروغین، در مذهب شیعه به نام قوم بنی امیه یاد شده است و علی بن ابی طالب I امام اول شیعیان در خطبه ۹۸ نهج البلاغه درباره ی آن قوم می گوید :

^{۲۷} (اعمال رسولان ۸:۱۸)

^{۲۸} (۱) قرنتیان ۳: ۵-۷، ۱ قرنتیان ۴: ۶-۷، اعمال ۸: ۱۸-۲۳)

^{۲۹} (تیموتی ۵: ۱، اعمال ۱۴: ۲۳)

^{۳۰} (همان: ۱۷)

^{۳۱} (همان: ۴-۵)

«به خدا سوگند! آنها (بنی امیه) همچنان به حکومت خود ادامه می‌دهند، تا آنجا که حرامی را باقی نمی‌گذارند، مگر آن که حلال بشمارند و پیمانی از پیمان‌های الهی و مردمی نمی‌ماند مگر این که آن را می‌شکنند.

خانه و خیمه‌ای باقی نمی‌ماند، مگر اینکه ظلم و ستمشان در آن راه می‌یابد، و فساد و سوء تدبیرشان مردم را از خانه‌های خویش فراری می‌دهد.

کار حکومت آنها بدانجا می‌رسد که مردم دو گروه می‌شوند و هر دو گروه گریانند: گروهی برای دینشان، و گروهی برای دنیایشان! کار به قدری سخت می‌شود که شما همچون برده‌ای خواهید بود که به یاری ارباب (ظالم و ستمگرش) برمی‌خیزد؛ در حضور او ناگزیر از اطاعت است و در غیاب از او بدگویی می‌کند. این حکومت ظالم و بیدادگر تا آنجا پیش می‌رود که هر کس به خدا امیدوارتر (و نزدیک‌تر) است، بیش از همه رنج و مصیبت می‌بیند. (در آن حکومت خودکامه) اگر خداوند برای شما عافیت و سلامت پیش آورد (و از این امواج خطرناک در امان بودید، این نعمت الهی را) بپذیرید، (و خدا را شکر گویند) و اگر (طوفان حوادث شما را گرفت و) به رنج و ناراحتی گرفتار شدید، شکایت کنید، که سرانجامی نیک برای پرهیزکاران است».

خ) زینب دروغین:

در زمان امام هادی Γ خانمی ادعا کرد زینب هشتم و پیامبر Γ دست روی سرم کشده هر
چهل سال یکبار جوان میشوم! اما امام Γ فرمود زینب از دنیا رفته و دروغ می گوید. اگر
راست می گوید گوشت فرزندان زهرا Γ بر درندگان حرام است او را پیش درندگان
بیاندازید تا معلوم شود راست می گوید یا نه! و در نتیجه آن زن به دروغ خود اعتراف
کرد.^{۳۲}

(د) «خانم شهره حضرتی»:

در عصر حاضر یکی از مدعیان کرامات و ارتباط با امام زمان $\oplus$ خانم شهره حضرتی، اهل
تهران با تحصیلات دیپلم است که در یک سالگی پدر و مادر خود را از دست داده و نیز سه
مورد، ازدواج ناموفق در زندگی داشته است.

وی در سال 1373 مدعی شد که با فرشته الهی در ارتباط بوده و ضمن جذب افراد و
تشکیل کلاس ها و مجالس مذهبی به نام فرشته، بر مبنای کتابهایی در مورد کشف و شهود
خوانده بود به سؤالات اشخاص پاسخ می داد و در پاسخ به پرسش های طرح شده، می
گفت: «فرشته الهی می گوید»؛ همین تظاهر به قداست باعث شد تا مریدان وی بدون چون
و چرا بر اساس پاسخ های او به آن عمل می کردند و حتی کار را تا آنجا پیش بردند که در
ازدواج و طلاق طبق دستور او عمل می نمودند.

شهره حضرتی در سال 1375 پس از ازدواج چهارم خود با آقای دکتر صادق جاویدان نژاد
که دارای دو مدرک دکتری داروسازی و استاد دانشگاه در آمریکا و ایران به مدت 17

سال بود، مدعی شد که با امام زمان (ع) ارتباط دارد و سخن وی، همان سخن امام زمان (ع) و خشم او در حقیقت، خشم آقااست؛ وی در ادامه فعالیت های خود در سال 1378 با حمایت های مالی همسرش به کلاردشت مازندران، عزیمت نموده و به فراخوانی عمومی مبادرت ورزید. اعضاء این گروه اکثراً با رها نمودن شغل خود به آن منطقه نقل مکان نموده و به فعالیت های جذب افراد ساده لوح به تشکیلات خانم مذکور مبادرت ورزیدند...

ایشان منزل خود در کلاردشت را به کعبه و حرم، نام گذاری کرده و این مطلب را از قول امام زمان (ع) به مریدان می گفت به گونه ای که افراد در هنگام ورود به منزل او ضمن ذکر دعا حتی پله های منزل را بوسه می زدند. شوهرش در اعترافات خود می گفت: «من درب خانه را می بوسیدم و بعد وارد منزل می شدم».

ادعای آن که امام زمان (ع) از گوش چپ با ایشان صحبت می کند و آنچه از دهان وی خارج می شد حرفهای امام زمان (ع) است در حالیکه خودش در اعترافاتش، اعتراف کرده که این طور نبود و وی حرف های دلش را می گفته است.

او در سال 85 دستگیر شد؛ شهره حضرتی در شروع اعترافات خود می گوید: «حتی من بنده هم نیستم چرا که اگر بنده خدا بودم از این غلط ها نمی کردم؛ من به مریدهایم می گفتم دروغ گفتن بسیار کار بدی است در حالیکه خودم بزرگترین دروغ گو بودم و راهم بسیار کج بود، حتی از دست خودم بیچاره شدم، من می خواستم خودم را از حس حقارتی که داشتم رها کنم ولی، بد راهی رفتم». او بیان داشت: «مریدان هنوز نمی دانند من چه موجود کثیفی هستم و حال می خواهم توبه کنم».

(ذ) «علیرضا پیغان»:

یکی دیگر از مدعیان مهدویت معاصر *علیرضا پیغان* است؛ علیرضا پیغان می گفت امام سیزدهم هستم!!

دادستان عمومی و انقلاب قم از اجرای حکم اعدام علیرضا پیغان یکی از مشهورترین شیادان مدعی مهدویت خبر داد؛ علیرضا پیغان که در آبان ماه سال ۱۳۸۵ از سوی ماموران اداره کل اطلاعات قم بازداشت شده بود، یکی از اعدامیان پنجشنبه گذشته قم بوده است.

اتهام این اعدامی ۴۱ ساله خرافه پرستی عنوان و گزارش شده که او مولف یک کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای و متهم به گردآوری ۲۱ مرد و ۲۹ زن در حال ترویج خرافه پرستی در قم بوده است.

علیرضا پیغان با شکایت دادستان قم به عنوان مدعی العموم از سوی شعبه اول دادگاه انقلاب قم محاکمه و به اتهام «مفسد فی الارض» به اعدام محکوم شده بود.

ادعای نامبرده این است که امام دوازدهم از دنیا رفته و قائم آل محمد [من هستم و همچنین از دیگر اعتقادات نامبرده این است که قبله به سمت مسجد جمکران که به گفته او محل دفن امام دوازدهم است تغییر کرده است!!].

(ر) پخش شایعه به نام مراجع:

انتشار شایعه‌ای در میان عوام به شدت گسترش یافت که موجبات نگرانی در میان منتظران واقعی از هدف شایعه پراکنی را فراهم کرد. موضوع شایعه مذکور دیدن رؤیای تولد قاتل امام عصر (ع) توسط یک مرجع تقلید بود که در این خبر، رؤیت چهره قاتل توسط این مرجع گرانقدر مورد تأکید قرار می گرفت. شایعه پراکنان که متأسفانه برخی عوامل توزیع محصولات فرهنگی نیز در گسترش آن نقش ایفا کردند، با چاپ علائمی از ظهور منجی آخرالزمان، مدعی می شوند: آیت‌الله العظمی ... هنگام وضو گرفتن بی‌هوش شده و پس از به هوش آمدن و جویا شدن حال ایشان، بیان می‌دارد که هم اکنون قاتل امام زمان (ع) به دنیا آمده و هنگام بی‌هوشی چهره او را در عالم رؤیا مشاهده کردم! خبر فوق در آذربایجان و اصفهان با شدت بیشتری منتشر و نظرهایی درباره شهروند ایرانی بودن این قاتل داده می‌شود که منجر به دلسردی مردم متدین برخی از این شهرها را فراهم می‌آورد. از همین رو یکی از شاگردان این مرجع تقلید جهان تشیع در ملاقات با ایشان موضوع را مطرح و از وی در خصوص صحت این شایعه سؤال می‌نماید که ایشان به شدت آنرا تکذیب می‌کند.

(ژ) ما از طرف امام زمان (ع) آمده ایم!

در ایام جنگ تحمیلی چند نفر دفتر امام رفتند و گفتند از طرف امام زمان (ع) آمده اند و پیامی برای حضرت امام دارند!

با وساطت دو تن از مسؤولین کشور به این چند نفر اجازه ملاقات با امام داده شد، ایشان در همان وهله اول پی به ریاکاری آنان بردند و با اشرافی که داشتند، بری روشن شدن موضوع برای دیگران، از آنها سه سؤال کردند و فرمودند که اگر شما با امام زمان (ع) ارتباط دارید پاسخ این سؤالات را از حضرت گرفته و برای من بیاورید.

اولا: از حضرت سؤال کنید که این عکسی که من در منزل دارم و عکس مورد علاقه من نیز می باشد، تصویر کیست؟

ثانیا: از حضرت پرسید رابطه حادث با قدیم (یک مساله علمی است) چیست؟

ثالثا: من چیزی گم کرده ام، مدتهاست که دنبالش می کردم، از حضرت پرسید گم شده من کجاست؟

آن افراد که ادعای ارتباط با امام زمان (ع) را داشتند پس از مدتی از پاسخگویی به سؤالات امام اظهار عجز کردند و مشخص شد که افراد صالحی نبوده.^{۳۳}

س) درویش و عرفا و صوفی های دروغگو:

از کسانی که خیلی دروغ می گویند، «درویش و عارفان» جعلی هستند! کتابهای درویش پراز دروغهای بزرگ است!

³³ اندحجة الاسلام و المسلمین ری شهری؛ خاطرات سیاسی

__ «ابن عربی» از رؤسای دراویش می گوید من خاتم اولیاء بوده واز حضرت محمد [بالاتر می باشم!³⁴

__ «فضل الله حروفی» از دراویش می گوید من خدا و مظهر الوهیت هستم!

__ «شاه نعمت الله ولی» مدعی بود که من مهدی صاحب الزمانم!

__ «عبدالسلام بصری» که از بزرگان صوفیه است؛ در اینجا ماجرای از او و دروغ هایش می آوریم:

مریدان را درباره او(عبد السلام بصری) اعتقادهای عجیب و غریب بود و شیخ نیز در حيله کوتاهی نمی کرد و همه ادعایی می کرد و آن حشرات الارض هم قبول می کردند. عبدالسلام مبتلا به بیماری سلسله البول(ادرارش خودبخود می آمد!) بود و مرض خود را از مریدها پنهان می داشت .

روزی در مجلس او را بول گرفت و از شدت بول به خود می پیچید و رنگ به رنگ می شد. آخر قادر بر ضبط نشد و در لباس خود بول کرد و مریدها از سبب پیچ و تاب و تغییر حالت او سوال کردند؛ گفت: در دریای مغرب کشتی نزدیک به غرق شدن بود ، اهل کشتی مرا خواندند؛ من برای نجات آنها رفتم و آنها را از غرق نجات داده و برگشتم و این تری آب دریاست و لباس تر را به آنها نشان داد.

مریدها ریختند و آن رطوبت را به ریش و سیل خود مالیدند و آن جامه را قطعه قطعه برای تیمن و تبرک بردند!

داستان هایی از اثرات جهل و نادانی:

فرمانده نادان

فرزند جاهل خلیفه

خوش سیمای جاهل

قیس بن عاصم

ریش بلند

فرمانده نادان

یعقوب لیث صفار (م ۲۶۵) فرماندهی به نام (ابراهیم) داشت، با آنکه مردی دلاور و

شجاع بود اما سخت نادان بود و جان خود را بر سر نادانی گذارد.

روزی در فصل زمستان به نزد یعقوب لیث آمد، یعقوب دستور داد از لباس‌های زمستانی

خودش به ابراهیم بپوشانند.

ابراهیم خدمتکاری داشت به نام (احمد بن عبدالله) که با ابراهیم دشمن بود

ابراهیم چون به خانه آمد احمد گفت: هیچ می دانی که یعقوب لیث هر که را لباس خودش

دهد در آن هفته او را می کشد؟

ابراهیم گفت: نمی دانستم، علاج آن چیست؟ گفت: باید فرار کنیم. ابراهیم بدون تحقیق به

حرف خدمتکار تصمیم به فرار گرفت. احمد گفت: من هم نزد یعقوب لیث نمی مانم و از

شما جدا نخواهم شد و با شما فردا فرار می کنیم

از آنجا احمد در خلوت نزد یعقوب لیث آمد و گفت: ابراهیم قصد دارد به سیستان برود و

طغیان و شورش کند.

يعقوب ليث فكر كرد و خواست فرمان فراهم كردن لشكري بدهد، كه احمد گفت: مرا

ماءمور سازيد كه خود تنها سر ابراهيم را بياورم، يعقوب ليث هم اجازه داد

چون ابراهيم با سپاه خود قصد بيرون رفتن از شهر را كرد، احمد از قفا شمشير بر ابراهيم

زد و سر او را براي يعقوب آورد

يعقوب مقام ابراهيم فرمانده نادان خود را به احمد داد و نزد يعقوب بزرگ و محترم

گشت.

فرزند جاهل خليفه

مهدی عباسی) سومین خلیفه عباسی پسری داشت به نام (ابراهیم) که شخصی منحرف بود (

و به خصوص نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام کینه و عداوت داشت

روزی نزد مأمون هفتمین خلیفه عباسی آمد و گفت: در خواب علی علیه السلام را دیدم،

که با هم راه می‌رفتیم تا به پلی رسیدیم، او مرا در عبور از آن پل مقدم می‌داشت

من به او گفتم: تو ادعا می‌کنی که امیر بر مردم هستی، ولی ما از تو به مقام امارت سزاوارتر

می‌باشیم، او به من پاسخ رسا و کاملی نداد

مأمون گفت: آن حضرت به تو چه پاسخی داد؟ گفت: چند بار به من به این نوع (سلاما

سلاما) سلام کرد

مأمون گفت: سوگند به خدا حضرت رساترین پاسخ را به تو داده است. ابراهیم گفت:

چطور؟ مأمون گفت: تو را جاهل و نادانی که قابل پاسخ نیستی معرفی کرد، چرا که در

قرآن در وصف بندگان خاص خود می‌فرماید: (بندگان خاص خداوند رحمان آنها هستند

که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند، هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند،

در پاسخ آنها سلام گویند که نشانه بی‌اعتنائی تواءم با بزرگواری است

بنابراین علی علیه السلام تو را آدم جاهل معرفی کرده، از این رو که به پیروی از قرآن با

جاهل سبک مغز این گونه باید برخورد کرد.

خوش سیمای جاهل

مردی خوش سیما به مجلس (ابویوسف کوفی) (م ۱۸۲) قاضی هارون الرشید آمد، قاضی او

را احترام و تعظیم کرد. او در آن مجلس بسیار ساکت و خاموش بود. قاضی گمان برد که

او با این وجاهت و سکوت دارای فضل و کمالی باشد

قاضی گفت: سخنی بفرمائید؟ گفت: برای تحقیق مسأله ای آمده‌ام و سوالی دارم. قاضی

گفت: آنچه دانم جواب گویم

گفت: روزه دار کی روزی را افطار کند؟ در جواب گفت: وقتی که آفتاب غروب کند

مرد گفت: شاید تا نیمه شب آفتاب غروب نکند؟ قاضی خندید و گفت: چه نیکو گفته

است. شاعر (جریر بن عطیه) (از شعرای عصر بنی امیه (م ۱۱۰) (خاموشی زینت برای

مردی است که ضعیف و نادان است) و به درستی که صحیفه عقل مرد از سخن گفتن او

معلوم شود، همچنان بی عقلی او هم از سخن گفتن ظاهر شود) پس پی به جاهل بودن مرد

خوش سیما برد

قیس بن عاصم

قیس بن عاصم) در ایام جاهلیت از اشراف و رؤساء قبائل بود، پس از ظهور اسلام ایمان (

آورد. روزی در سنین پیری به منظور جستجوی راه جبران خطاهای گذشته شرفیاب

محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گردید و گفت: در گذشته جهل، بسیاری از

پدران را بر آن داشت که با دست خویش دختران بی گناه خود را زنده به گور سازند. من

دوازده دخترم را در جاهلیت به فاصله نزدیک بهم زنده به گور کردم. سیزدهمین دخترم

را زنم پنهانی زائید و چنین وانمود کرد که نوزاد مرده به دنیا آمده، اما در پنهانی او را نزد

اقوام خود فرستاد

سال‌ها گذشت تا روزی ناگهان از سفری باز گشتم، دختری خرد سال را در خانه‌ام دیدم،

چون شباهتی به فرزندانم داشت به تردید افتادم و بالاخره دانستم او دختر من است

بی درنگ دختر را که زار زار می‌گریست کشان کشان به نقطه دوری برده و به ناله‌های او

متاءثر نمی‌شدم؛ و می‌گفت: من به نزد دائی‌های خود باز می‌گردم و دیگر بر سر سفره تو

نمی‌نشینم، اعتنا نکردم و زنده به گورش نمودم

قیس پس از نقل این ماجرا دید قطرات اشک از چشمهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

فرو می‌ریزد و با خود زمزمه می‌فرمود: کسی که رحم نکند بر او رحم نشود، و سپس به

قیس خطاب کرد و فرمود: روز بدی در پیش داری

قیس پرسید اینک برای تخفیف بار گناهم چه کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود: به عدد دخترانی که کشته ای کنیزی آزاد کن

د

جاحظ بصری (م ۲۴۹) که در هر رشته از علوم کتابی نوشته است، گفت: روزی مأمون (

عباسی با عده ای بر جایگاهی نشسته بودند و از هر بابی صحبت می کردند. یکی گفت: (هر

کس ریش او دراز بود احمق است) عده گفتند: ما به خلاف عده ای ریش بلند دیده ایم که

مردمان زیرک بودند

مأمون گفت: امکان ندارد. در این هنگام مردی ریش دراز، آستین گشاد و نشسته بر شتر

وارد شد. مأمون برای تفهیم مطلب، او را احضار کرد و گفت: نامت چیست؟ عرض کرد:

ابوحمدویه، گفت: کنیه ات چیست؟ عرض کرد: علویه، مأمون به حاضران گفت: مردی را

که نام و کنیه را نداند، باقی افعال او نظیر این جهالت است. پس از او سوال کرد: چه کار

می‌کنی؟ عرض کرد: مردی فقیهم و در علوم تبحر دارم اگر امیر خواهد از من مسأله‌ای

بپرسد.

ماءمون گفت: مردی گوسفندی به یکی فروخت و مشتری گوسفند را تحویل گرفت. هنوز

پول آن را نداده ناگاه گوسفند پشکلی (سرگین) انداخت و بر چشم یک نفر افتاد و چشم

آن شخص کور شد، دیه چشم بر چه کسی واجب است؟

مرد ریش بلند کمی فکر کرد و گفت: دیه چشم بر فروشنده است نه مشتری

حاضرین گفتند: چرا؟

گفت: چون فروشنده، مشتری را خبر نداد که در محل دفع مدفوع گوسفند منجنیق

نهاده‌اند و سنگ می‌اندازد تا خود را نگاه بدارد.

ماءمون و حاضران خندیدند، و او را چیزی داد و برفت و بعد ماءمون گفت: صدق سخن من

شما را معلوم شد که بزرگان گفته‌اند دراز ریش احمق بود

تحقیقی درباره واژه جهل و مترادف او در قرآن و روایات

جهل در قرآن

این کلمه ریشه در قرآن کریم دارد و برای اولین بار در آیات مدنی مطرح گردید. در قرآن مشتقات اسمی و فعلی آن به صورت جاهل، جاهلون، جاهلین، جهالة، یجهلون، تجهلون و جهول بکار رفته است. در اینجا برخی از آیات که مشتقات واژه «جهل» در آنها آمده، ذکر می‌شود:

خداوند در قرآن می‌فرماید: «(یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این‌ها مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آن‌ها را از من بازنگردانی به (سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود)». (سوره یوسف / ۳۳)

از این آیه استنباط می‌شود که گناه موجب سلب علوم خدای است و جهل تنها بیسوادی نیست بلکه انتخاب لذت آنی و چشم‌پوشی از رضای خداوند نیز جهل محض است. [۷]

در ادامه آمده است: «گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید، آنگاه که جاهل (بودید؟!». (سوره یوسف / ۸۹)

در این آیه، جهل تنها به معنای ندانستن نیست بلکه غلبه هوس‌ها و نوعی بی‌توجهی است. انسان گناهکار هر چند عالم باشد، جاهل است. چون توجه ندارد و آتش دوزخ را برای [خودش می‌خرد]. ۸

در آیه دیگری آمده است: «و (به یاد آورید) هنگامی را که حضرت موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه‌ای از بدن آن را به مقتولی که قاتلش شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا

خاموش گردد.) گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه (از جاهلان باشم!). (سوره بقره/ ۶۷)

این تعبیر بیانگر آن است که استهزای دیگران جز کار عناصر نادان نیست. چون استهزاءکنندگان یا آفرینش فرد یا کردار و رفتارهای او را به مسخره می‌گیرند و چون موضوع آفرینش و زشتی و زیبایی افراد از آن خداست بنابراین هیچ یک از آنها در خور استهزاء نیست. با این بیان انجام این عمل زشت فقط توسط افراد نادان انجام پذیر است و [استهزاء در موضع حکم و بیان شریعت از نادانان است]. ۹

جهل در روایات

جهل در روایات پیامبر و امامان شیعه نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در بیشتر این [احادیث، جهل به عنوان وصفی در مقابل عقل معرفی شده است]. ۱۰

در این احادیث از صفات و حالاتی که به جاهل نسبت داده می‌شود نظیر: شقی، فریبکار، خودپسند، [۱۱] ظالم، تجاوزگری، سخن گفتن بدون تدبیر و روی گرداندن از فضائل [۱۲] و نیز تقابلی که میان عقل و جهل نهاده می‌شود، می‌توان استنباط کرد که جهل نوعی حالت اخلاقی منفی است.

در حدیثی از حضرت امام علی علیه السلام که در آن به امام حسن علیه السلام سفارش شده که در مقابل جاهل، حلم پیشه کند؛ صریحاً حلم به معنای عقل و جهل مقابل هم قرار گرفته‌اند.[۱۳] در این احادیث، جهل شدیدترین نوع فقر و دشمن آدمیان تلقی شده است.[۱۴]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی حتی عبادت جاهل را در مرتبه‌ای پایین‌تر از کارهای عادی فرد عاقل می‌داند.[۱۵]

در برخی احادیث، تکبر، آلت دست جهل قلمداد شده است و تجسس کردن در اموری که [به فرد مربوط نیست را از نشانه‌های جهل معرفی کرده است].[۱۶]

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «پایین‌ترین مرتبه جهل این است که فرد جاهل بدون شایستگی ادعای علم کند، مرتبه میانی آن، جهل به جهل و بالاترین آن انکار [علم است].[۱۷]

[و به فرموده حضرت علی علیه السلام: «آدمیان دشمن آن چیزی هستند که نمی‌دانند»].[۱۸]

امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر می‌فرماید: «خداوند، دشمن پیر جاهل و نادان
است.»

مرحوم مجلسی، در توضیح این حدیث یادآور می‌شود که دلیل اختصاص یافتن جهل به پیر
[در این حدیث، این است که وی در طول زمان می‌توانست جهل خود را رفع کند.] ۱۹

منابع:

1. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴، چ سوم، ج ۱۱، ص ۱۲۹.
2. مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه [↑](#)پرش به بالا. ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۱۳۱.
3. مهیار، رضا؛ فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۵۴ [↑](#)پرش به بالا.
4. قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، [↑](#)پرش به بالا. ۱۳۷۱، چ ۶، ج ۲، ص ۸۱.
5. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، دمشق [↑](#)پرش به بالا. بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲، چاپ اول، ص ۲۰۹.
6. نراقی، ملا احمد؛ معراج السعاده، قم، انتشارات، ۱۳۷۱، چ اول، ص [↑](#)پرش به بالا. ۵۴.
7. قرائتی، محسن؛ تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از [↑](#)پرش به بالا. قرآن، ۱۳۸۳، چ ۱۱، ج ۶، ص ۵۶.
8. همان / ص ۱۱۴ [↑](#)پرش به بالا.

- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، [↑پرش به بالا](#) 9.
انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، چ سوم، ج ۱، ص ۲۹۸
10. برای نمونه مراجعه کنید به کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰- [↑پرش به بالا](#) ۲۹.
11. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰ [↑پرش به بالا](#)
12. ابن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول، چاپ غفاری، قم، [↑پرش به بالا](#) ۱۳۶۳ ش، ص ۲۹
13. همان، ص ۲۲۲ [↑پرش به بالا](#)
14. برقی، احمد بن محمد؛ المحاسن، چاپ ارموی، قم، ۱۳۳۱، ج [↑پرش به بالا](#) ۱، ص ۱۹۴
15. همان، ج ۱، ص ۱۹۳ [↑پرش به بالا](#)
16. ابن شعبه، همان، ص ۳۱۷ [↑پرش به بالا](#)
17. مجلسی، بحار الانوار، بیروت-لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳، ج [↑پرش به بالا](#) ۱، ص ۹۳
18. همان، ص ۹۴ [↑پرش به بالا](#)
19. همان، ص ۹۰ [↑پرش به بالا](#)

کلمات کلیدی : قرآن، جهل، جهالت، مذمت جاهل، تأثیرات جهل و زدودن آن

نویسنده : روح‌الله رضائی

که در [1] جهل در اصل به دو معنا آمده: مخالف علم، یعنی فعلی را بدون علم انجام دادن [4]. سفاهت و بی‌اعتنائی معنا شده است [3] دوم به حماقت، [2] فارسی به نادانی تعبیر شده،

و راغب معنای جهل را بر سه صورت بیان کرده: 1. خالی بودن نفس از علم که معنای اصلی جهل است؛ 2. اعتقاد غلط و غیرواقع؛ 3. اعمال غلط و غیرحقیقی (با اعتقاد صحیح [5]. باشد یا فاسد)؛ مانند کسی که نمازش را به عمد ترک می‌کند

جهل از دیدگاه قرآن

ماده‌ی "جهل" در قرآن کریم 24 بار به کار رفته و بنابر آنچه بیان شد، جهل دو بُعدی است؛ یک مرتبه جهل در برابر علم است و در مرتبه‌ی بعدی جهل در برابر عقل؛ یعنی شخصی خودش را به جهالت بزند و به علم خود عمل نکند که در این مقاله هر دو بُعد مدنظر بوده و مورد بررسی قرار گرفته و با اشاراتی کوتاه بر مباحث جهل و جهالت در قرآن پرداخته شده است

انسان جهول در قرآن

خداوند در قرآن، انسان را بسیار جاهل خوانده و فرموده

[6] «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا...»

«او (انسان) بسیار ظالم و جاهل بود...»

این جمله از آیه‌ی شریفه تعلیل بر تحمل انسان بر پذیرش امانت دین خداست که دو نظریه در معنای آن بیان شده است

منظور از ظلوم و جهول، شأ‌نیت و زمینه‌ی ظلم و جهل است؛ توضیح اینکه امانت‌داری دین، 1. باید به کسی داده شود که عادل و عالم باشد و کسی این قابلیت را دارد که ظالم و جاهل نیز بتواند باشد؛ پس این که می‌گوید: ظالم و جاهل است، یعنی لیاقت این را دارد که امانت دین به او داده شود. (اگر به درستی آن را انجام داد، عادل و عالم و گر نه ظالم و جاهل [7].) است

این توصیف‌ها به خاطر عدم آگاهی غالب انسان‌ها از قدر و منزلت از این مقام عظیم 2. است که به خود ستم می‌کند؛ همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله "قابیل" شروع [8]. شد و هم اکنون نیز ادامه دارد

مذمت جاهل در قرآن

در قرآن، انسان جاهل از حیث مذمت بر دو قسم است: جاهلی که مورد مذمت واقع شده - غالب آیات اینچنین است - و جاهلی که مذمت نشده است

مذمت جاهل در غالب آیات، به دلیل مقصر بودن جاهل در جهل و سفاهت خودش است که مستحق ذم بوده و در این مقاله مورد بحث قرار گرفته؛ در مقابل آیاتی است که جاهل را: مانند آیه‌ی [9]. سرزنش نکرده، به این دلیل که جاهل در جهل خود مقصر نیست

[10] «... یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ ...»

«...از شدت خویشتن‌داری (این نیازمندان)، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند...»

آیه‌ی مذکور بیان صفات فقرائی است که باید مورد انفاق قرار بگیرند که یکی از صفاتشان اینست که افراد نادان و بی‌اطلاع از حال آنها غافل بوده و آنها را از شدت عفاف، غنی [11]. می‌پندارند

آثار جهل در وجود انسان

جهل در وجود انسان‌ها با گذشت زمان ریشه دوانیده و با تأثیرات منفی عمیق، آن‌ها را در گمراهی شدید قرار می‌دهد. از جمله‌ی آن

1: نقش جهل در بت پرستی

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید

[12] «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»

به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) «دارند! گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید

این آیه به صراحت بیانگر اینست که سرچشمه‌ی بت پرستی، جهل و نادانی بشر است؛ از یک طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناخت ذات پاک او بر اینکه هیچگونه شبیه و نظیر و مانندی برای او تصور نمی‌شود؛ از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان، که گاهی حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی مثل "بت"، نسبت می‌دهد؛ و از سوی سوم جهل انسان به جهان ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او، تا آنجا که خارج از مسائل حسی را باور نمی‌کند. این "نادانی‌ها" در طول تاریخ، انباشته شده و [13]. سرچشمه‌ی بت پرستی شده‌اند

2: نقش جهل در انکار دین

یکی دیگر از تأثیرات جهل که قرآن به آن اشاره فرموده، انکار و ردّ دین و مظاهر آن می‌باشد؛ مانند انکار قرآن کریم که در واقع عامل انکار، جهل و عدم آگاهی انسان‌ها از محتوا و حقیقت آن بوده و قرآن آن‌ها را از جمله‌ی ظالمان شمرده و می‌فرماید

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ « [14] «كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ»

ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛ بلکه چیزی را تکذیب کردند که (« آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است. پیشینیان آنها نیز !همین گونه تکذیب کردند؛ پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود

در حقیقت بشر هیچگونه دلیلی بر نفی دین، مبدء، معاد و... ندارد و تنها جهل و عدم آگاهی اوست که ناشی از خرافات و تقلید از مذهب نیاکان بوده و سد راهشان شده [15]. است

3. نقش جهل در اختلاف و جدایی

تفرقه ناشی از جهل و نادانی است؛ چرا که جهل عامل شرک بوده و شرک عامل پراکندگی

[16] «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ...»

آنها را متحد می‌پنداری، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است این به خاطر آن است که ... « !آنها قومی هستند که تعقل نمی‌کنند

دل‌های کسانی که بخلاف عقل عمل کنند، پراکنده بوده و با هم اختلاف دارند؛ چون اهداف و هواها مختلف و متفاوت بوده و حال آنکه داعی عقل یکی است؛ عقلی که دعوت به سوی طاعت خدا و نیکی کردن در فعل می‌کند، یاران خود را به یک سو برده و آنها را از تفرقه [17]. و جدایی بر هذر می‌دارد

نقش جهل در کفر 4.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ « [18] «لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید! می‌گویند: نه، « ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آنها، چیزی «!نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟

کافران زمان پیامبر یکی از دلایلی که برای کفر خود می‌آوردند و آن را توجیحی در برابر پیامبر قرار می‌دادند، پیروی از نیاکانشان بود. خداوند در برابر استدلال آنان می‌فرماید: نباید انسان بدون اندیشه از کسی پیروی کند؛ بلکه باید اندیشه کند؛ چون کسانی که از [19]. آنها پیروی می‌کنید، شاید جاهل بوده‌اند و هدایت نیافته‌اند و به راه اشتباه رفتند

صفات جاهلان از منظر قرآن

یکی از مباحثی که در قرآن کریم باید مورد توجه قرار گیرد، صفاتی است که قرآن کریم برای جاهلان به کار برده است. این صفات را اینگونه می‌توان بیان نمود

1. استهزاء و مسخره کردن

یکی از صفات نادانان در قرآن کریم مسخره کردن است که قرآن در دو آیه، این صفت را: جزء صفات جاهلان شمرده

[20] «وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَثَمِهِمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»

آنها هنگامی که (اذان می‌گویید، و مردم را) به نماز فرا می‌خوانید، آن را به مسخره و «بازی می‌گیرند این بخاطر آن است که آنها جمعی نابخردند

در این آیه، علت اینکه کفار نماز را به مسخره می‌گرفتند، سبکسری و نادانی آنها بیان شده؛ چون آنان به اعمال دینی و عبادت حقیقی نمی‌توانند بنگرند و فواید آن را که انسان [21]. را به خدای متعال نزدیک کرده و تحصیل سعادت دنیوی و اخروی بوده، درک کنند

دومین آیه‌ای که در این زمینه قابل استدلال است، مربوط به جریان حضرت موسی و ذبح گاو بنی‌اسرائیل است که آنها این امر الهی را تمسخر می‌دانستند

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ [22] «أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»

و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد «
ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه‌ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید،
تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد). گفتند: آیا ما را مسخره
«!می‌کنی؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم

این آیه نشان می‌دهد که استهزا نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است که
به بازی گرفتن دیگران کار مردم پست و ^[23] پیامبران الهی هرگز نادان و جاهل نبودند
نادانان است؛ کسانی که جهل وجود آنان را فرا گرفته و موجب تمسخر دیگران شده که در
حقیقت، جهالت به ارزش و مقام انسانیت دارند که نه به خود ارزش قائلند و نه به دیگران و
^[24] در واقع به مقام انسانی احترام نمی‌گذارند

2. توقع بیجا

یکی دیگر از صفاتی که قرآن برای جاهلان بیان کرده، داشتن توقع و خواسته‌های بیجاست
که معقول و مناسب نیست

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْضَعُكَ
[25] «أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته‌ای است!] «
«!پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی
در حقیقت اگر حضرت نوح(ع) در سخن خود درخواست نجات فرزندش (کنعان) را کرده
بود، از جاهلان می‌شد؛ چون درخواستی بود که از حقیقت و واقعیت آن آگاه نبوده و
خواسته‌ی بیجا بشمار می‌آمد. البته حضرت نوح هیچگاه چنین خواسته‌ای را مطرح ننمود، به
دلیل اینکه خدای تعالی بعد از نهی، ایشان را موظف فرمود که زنهار با این سؤال از جاهلان
[26] مباحثی

3. آلوده به گناه:

از جمله صفاتی که می‌توان از قرآن برای جاهلان اخذ کرد، ناتوانی در برابر وسوسه‌های شیطانی و شهوات است:

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ «
[27]» مِنَ الْجَاهِلِينَ

یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن (می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و «از جاهلان خواهم بود

آیه بیان گر اینست که کار زشت و گناه در محضر خداوند از کسانی سر می‌زند که در جهل و یا علم به اوامر و نواهی [28] به سر می‌برند؛ کسانی که از حقوق و حدود الهی غافلند؛ الهی دارند، اما به علم خود عمل نکرده و خودشان را به جهالت زده‌اند که اینان نیز از نظر [29]. قرآن جزء جاهلانند

راه‌های زدودن جهل در آئینه‌ی قرآن

در قرآن کریم برای زدودن جهل راه‌هایی بیان شده که به اهم آنها اشاره می‌کنیم:

1. تحقیق و تبیین

یکی از راه‌های زدودن جهل، تحقیق و تبیین است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ «
[30]» نَادِمِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره‌ی آن «تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده‌ی خود پشیمان شوید»!

اینکه در آیه‌ی شریفه دستور به تحقیق و بررسیِ خبرِ فاسق را به عدم ضرر رساندن به [31] برخی افراد تعلیل نموده، لازمه‌ی این امر در حقیقت، رفع جهالت است

2. پرسش دانایان:

[32] «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»
و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، نفرستادیم! اگر نمی‌دانید، از آگاهان «!(پرسید (تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است درست است که طبق احادیث و آیات دیگر، مراد از "اهل ذکر" ائمه‌ی اطهار می‌باشند، اما این اختصاص با عمومیت آیه منافات ندارد به اینکه اهل بیت علیهم السلام مصداق اتم و اکمل باشند. بنابراین پرسش از اهل خبره برای جاهل، به حکم عقل بوده و رجوع جاهل به [33] عالم در حقیقت، ارشاد به حکم عقلی است

3. بینش و بصیرت

یکی دیگر از راه‌هایی که برای مقابله با جهل و جهالت می‌توان از قرآن کریم استخراج کرد، کسب بینش و بصیرت می‌باشد؛ چرا که ثمره‌ی عدم بینش، جهل و نادانی است

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ «
[34] «لَا يَعْقِلُونَ»

مَثَل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از «چنگال خطر)، صدا می‌زند، ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند (و حقیقت و مفهوم

گفتار او را درک نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی
»! نمی‌فهمند

منظور از کری، گنگی و کوری در اینجا بُعد معنوی و روحانی است که همان بینش و
بصیرت بوده که نتیجه‌ی آن، منتفی شدن عقل و عدم تمییز و تشخیص خواهد بود؛ و راه
درمان این جهالت، کسب بینش و بصیرت است.^[35]

: منابع

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد؛ العین، قم، هجرت، 1410ق، چاپ دوم، ج3، ص390 و ابن [1].
منظور، محمدبن‌مکرم؛ لسان‌العرب، بیروت، دارصادر، 1414ق، چاپ سوم، ج11، ص129
و طریحی، فخرالدین؛ مجمع‌البحرین، تهران، کتابفروشی مرتضوی، 1375ش، چاپ سوم،
ج5، ص345.

قرشی، سید علی‌اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب‌الاسلامیه، 1371ش، چاپ [2].
ششم، ج2، ص80.

مهیار، رضا؛ فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، بی تا، بی جا، ص287. [3]

قاموس قرآن، ج2، ص80. [4]

راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دارالعلم [5].
الدارالشامیه، 1412ق، چاپ اول، ص209.

أحزاب/72. [6]

طباطبائی (علامه)، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه‌ی مدرسین [7].
حوزه علمیه قم، 1374ش، چاپ پنجم، ج16، ص349-351 و قرشی، سید علی‌اکبر؛
تفسیر احسن‌الحديث، تهران، بنیاد بعثت، 1377ش، چاپ سوم، ج8، ص402.

- [8]. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیة، 1374 ش، [8]. چاپ اول، ج 17، ص 456.
- [9]. مفردات راغب، ص 209. [9].
- [10]. بقره/ 273. [10].
- [11]. تفسیر نمونه، ج 2، ص 356 و 357. [11].
- [12]. اعراف/ 138. [12].
- [13]. تفسیر نمونه، ج 6، ص 335. [13].
- [14]. یونس/ 39. [14].
- [15]. تفسیر نمونه، ج 8، ص 295. [15].
- [16]. الحشر/ 14. [16].
- [17]. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، [17]. 1372 ش، چاپ سوم، ج 9، ص 396.
- [18]. بقره/ 170. [18].
- [19]. تفسیر المیزان، ج 1، ص 419. [19].
- [20]. مائده/ 58. [20].
- [21]. تفسیر المیزان، ج 6، ص 28 و تفسیر نمونه، ج 4، ص 437 و مصطفوی، حسن؛ تفسیر [21]. روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، 1380 ش، چاپ اول، ج 7، ص 134.
- [22]. بقره/ 67. [22].

مجمع البيان في تفسير القرآن، ج 1، ص 274 و رشيد الدين ميبدی، احمد بن ابی سعد؛ [23].
كشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، امير كبير، 1371 ش، چاپ پنجم، ج 1، ص 226

طالقانی، سيد محمود؛ پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، 1362 ش، [24].
چاپ چهارم، ج 1، ص 190

هود/46. [25].

تفسير الميزان، ج 10، ص 237. [26].

يوسف/33. [27].

كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج 5، ص 64. [28].

طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسير جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت [29].
حوزه علمیه قم، 1377 ش، چاپ اول، ج 2، ص 188

حجرات/6. [30].

تفسير الميزان، ج 18، ص 311-312. [31].

نحل/43. [32].

طیب، سيد عبدالحسين؛ اطيح البيان في تفسير القرآن، تهران، اسلام، 1378 ش، چاپ [33].
دوم، ج 8، ص 128

بقره/171. [34].

تفسير روشن، ج 2، ص 325. [35].

مصادیق جهل و نادانی :

1- حرف پیامبران و امامان و علما را قبول نمی کند مانند قوم موسی: مردم به موسی (ع) گفتند: یا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (اعراف/138) یعنی ای موسی (ع) برای ما خدایی درست کن که ما او را ببینیم و مجسمه‌ای باشد. حضرت موسی فرمود: «قَالَ إِنَّكُمْ» به درستی که شما قوم و گروهی «تَجْهَلُونَ» جاهل هستید، «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» جهل زمینه فرهنگی گناه است. 2- وقتی قرآن را بر سر نیزه کردند، هرچه حضرت امیر فریاد زد که قرآن ناطق من هستم؛ گفتند: نه! قرآن سر نیزه کردند که ما نمی‌جنگیم. جاهل اینگونه است. 3- از افراد منحرف پیروی می کنند: قرآن می‌فرماید: «لَوْ

لا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ/31) 4- خصوصیات افراد جاهل از زبان پیامبر اسلام: در سفینه البحار به طور کامل آمده است. پیغمبر (ص) فرمود: نشانه جاهل این است که وقتی با او رفیق می‌شوی، ذلیلت می‌کند «وَإِنْ اِغْتَزَلْتَهُ شَتَمَكَ» اگر او را ترک کنی به تو فحش می‌دهد. آدم جاهل نیش می‌زند. «وَإِنْ أُعْطَاكَ مَنْ عَلَيْكَ» اگر چیزی به تو بدهد منت می‌گذارد. «وَإِنْ أُعْطِيَتْهُ كَفَرَكَ» اگر تو به او کمک کنی، کفران می‌کند. نمک می‌خورد و نمکدان می‌شکند. «وَإِنْ أُسْرَرْتَ إِلَيْهِ خَانَكَ» در راز تو خیانت می‌کند و به تو تهمت می‌زند. «وَإِنْ اسْتَغْنَى بِطِرَ» پول دار می‌شود، از خوشحالی بالا می‌پرد و ظرفیت ندارد. «وَإِنْ افْتَقَرَ جَحَدَ نِعْمَةَ اللَّهِ» اگر دو روز پول گیرش نیاید به تمام هستی و نیستی فحش می‌دهد. آدم‌های پست و جاهل هستند. «وَإِنْ فَرِحَ أُسْرِفَ وَ طَغَى» اگر خوشحال شد، خیلی بد مستی می‌کند.....

خصوصیات دیگر افراد جاهل

به دعانویس و فالگیر مراجعه می‌کند...2- اهل سوال کردن از علما و آگاهان نیست..3-1 ادعای مدعیان دروغین را زود باور می‌نماید...4- به خرافات و رسم و رسومات الکی پای بند است..5- درباره احکام دین اطلاعات بسیار کمی دارد..6- زود از افراد بد تاثیر می‌پذیرند.7- می‌گویند پدران ما چون این روش را داشتند ما هم باید راه آنها را ببریم ولی قرآن می‌گوید اگر پدران شما نادان بودند شما هم می‌خواهید نادان باشید؟

اثر و ضررهای جهل و نادانی

1. علم و عقل دوست انسان و جهل دشمن انسان است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ، و امیر مومنان علی (ع) می فرماید: أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ؛ امام علی (ع) می فرماید: كَمِ مِنْ عَزِيزٍ أَذَلَّهُ جَهْلُهُ؛ چه بسیار عزیزی که، نادانی اش او را خوار ساخت. امیر مومنان (ع) می فرماید: أَلْجَهْلُ مُمِيتُ الْحَيَاءِ وَ مُخَلِّدُ الشَّقَاءِ؛ نادانی، مایه مرگ زندگان و دوام بدبختی است. رسول خدا (ص) در این باره می فرماید: إِنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ كَانَ جَمِيلَ الْمَنْظَرِ عَظِيمَ الْخَطَرِ؛ نادان کسی است که نافرمانی خدا کند، اگر چه زیبا چهره و دارای موقعیتی بزرگ باشد. امام علی (ع) به آن اشاره داشته و می فرماید: لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفَرِّطًا أَوْ مُفَرِّطًا؛ همیشه جاهل یا افراط گر و تجاوز کار و یا کندرو و تفریط کننده است. امام علی (علیه السلام): «حرص و طمع و بخل، نتیجه نادانی است»؛ الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ؛

بر اثر جهالت است که عده ای از مردم در بعضی کشورها گاو یا بتهای مختلف را می پرستند. بر اثر جهالت است که عده ای شیطان پرست می شوند! بر اثر جهالت است که عده ای منافق می شوند و بر علیه ملت خود می جنگند! بر اثر جهالت است که شخصیتی مانند اشرفی اصفهانی که شصت سال زیارت عاشورایش ترک نشد را در حال رفتن به نماز جمعه به شهادت می رسانند! بر اثر جهالت است که یک فرد جلیقه انفجار می بندد و خود را در بین عده ای بیگانه منفجر می کند بخيال اینکه با این کار وارد بهشت می شود! تازه قاشق و چنگال با خود می برد که در بهشت پلو بخورد! بر اثر جهالت است که عده ای از مردم نزد فالگیرها و دعانویس ها می روند بخيال اینکه اونها می توانند مشکلشان را حل کنند! بر اثر جهالت است که عده ای دنبال خرافات می روند! بر اثر جهالت است که تا خانمی ادعا می کند با فلان معصوم ارتباط دارد هزاران نفر راهی زیارت او و گرفتن حاجت می شوند! بر اثر

جهالت است که ابن ملجم ها و شمرها شخصیت‌های بزرگ عالم بشریت را به قتل می‌رسانند! بر اثر جهالت است که عده زیادی از مردم گول دنیا را می‌خورند و برای رسیدن به ان انواع کارهای زشت انجام می‌دهند! بر اثر جهالت است که برادر با برادر سر مسائل بی‌اهمیت دشمنی می‌ورزد. بر اثر جهالت است که بجای اسان گیری در ازدواج دخترها و پسرها، موانع فراوانی ایجاد می‌کنند تا شاهد پایین آمدن امار ازدواج ها و بالارفتن امار طلاق ها باشیم. بر اثر جهالت است که چند میلیون نفر خود را به مواد مخدر معتاد می‌کنند تا همه چیز خود را از دست بدهند. بر اثر جهالت است که در کشور ما 15 میلیون پرونده شکایت در دادگاه ها وجود دارد! بخاطر جهل و نادانی است که مردم در زمان وجود امامان، از دور آنها پراکنده شدند و سراغ افراد نالایق جمع شدند که امام صادق بفرماید تعجب از مردمی که اب شیرین نهر را رها کرده و از اب گندیده گودال ها می‌نوشند! بخاطر جهل و نادانی است که دختر یا پسری بخاطر نرسیدن به فرد مورد علاقه اش! خود را می‌کشد در حالی که انسان می‌تواند به درجات بالای معنوی دست پیدا کند

خرافات خرافات: خوابنامه هایی با نامهایی چون خادم باشی، شیخ احمد، و... منتشر می‌شود که با تحریک دشمنان اسلام و به دست افراد مرموزی پخش می‌شود، [3] برای ایجاد تزلزل در عقاید مسلمانان. آیه الله مکارم در سر درس خارج فقه مورخ 29 رجب 1417 می‌فرمودند:

از اول طلبگی این خوابنامه ها را می دیدم و می دانم که وجود خارجی ندارد و دست های اجانب در کار است برای تضعیف عقاید و باورهای مردم

در اینجا به چند نمونه از خواب نامه های جعلی! اشاره می شود

1. روزی امام رضا علیه السلام به خواب یکی از روحانیون آمد و فرمود به زنها بگو با صورت آرایش کرده و جوراب نازک وارد حرم نشوید هر کس این نوشته را بخواند و بر روی یکی از کتابهای حرم یا مساجد بنویسد بعد از هفت شب امام رضا علیه السلام به خوابش می آید و حاجاتش را برآورده می سازد

2. شبی حضرت علی علیه السلام به خواب یکی از روحانیون می آید و می فرماید: به زنان بگو با جوراب نازک و آرایش وارد حرم نشوید هر کس این نوشته را بخواند باید سه بار در کتب حرم بنویسد تا حاجتش برآورده شود

3. از شهر مدینه حاج شیخ احمد این وصیت نامه را فرستاده است در آن نوشته شده است که در شب جمعه من در مدینه قرآن تلاوت می کردم که به خواب رفتم دیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آوردند و فرمودند که در این هفته شصت هزار نفر مرده است از آنها یک نفر هم ایمان نداشتند خیلی دوران بدی آمده است. زن ها حجاب اسلامی را رعایت نمی کنند سرمایه داران به مستضعفان کمک نمی کنند فرزندان به حرف پدر و مادرشان گوش نمی دهند سرمایه داران به حج نمی روند، و زکات نمی دهند شما ای شیخ

احمد به مردم دنیا اعلام کنید که نیکوکار و پرهیزکار باشند چون که قیامت نزدیک است در آسمان یک ستاره ظاهر خواهد شد و بعد از آن دروازه توبه بر روی شما بسته می شود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است هر کس این وصیت نامه را بخواند و یا آن را چاپ کرده از جایی به جای دیگر برساند در روز قیامت من به شفاعت آن شخص می آیم و خداوند به خانواده او راه بهشت رانشان می دهد و باز فرموده اند کسی که این وصیت نامه را تقسیم نکند خداوند او را از رحمت خود محروم می کند و هر کس که این وصیت نامه را نقل نکرده و به دیگران نرساند خداوند او را از رحمت خود محروم می کند و هر کس که این وصیت نامه را نقل کرده و به دیگران برساند خداوند او را از رحمت خود بهره مند و سعادتمند می گرداند کسی که بدهکار باشد این برگه را چاپ کرده و به دیگران برساند انشاءالله بدهکاریش تمام می شود حاجتمند به مرادش می رسد شیخ احمد گفته است اگر این گفته دروغ باشد خداوند مرا لعنت کند.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید: لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ، لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ؛ هیچ تهیدستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست.(اصول کافی، ج 1، ص 30) و از امام علی(ع) نیز نقل شده که ایشان می فرماید: لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ، وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ؛ هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون جهل و هیچ میراثی چون ادب و هیچ پشتیبانی چون مشورت نخواهد بود. (تحف العقول، ص 89)

بیش از پنجاه اثر چهل

در آیات قرآن برای جهالت بیش از پنجاه اثر بیان شده است که شامل اموری چون احساس امنیت مشرکان در پناه بتها (انعام، آیه 81)، اختلاف در مسائل (نساء، آیه 157؛ کهف، آیه 22)، ارزش گذاری غلط (هود، آیات 27 و 29؛ نحل، آیه 95)، استکبار و توقعات بی جا (هود، آیات 27 و 29)، اشتباه و خطا (بقره، آیه 273)، گمراه سازی دیگران (نساء، آیه 44)، اعراض از حق (انبیاء، آیه 24)، اقدامات نسنجیده (حجرات، آیه 6)، انحرافات اخلاقی و جنسی (یوسف، آیه 33؛ نمل، آیه 55)، انحصار طلبی و نفی ارزش دیگران (بقره، آیه 113)، انکار معاد و حقایق هستی (نحل، آیه 38)، بت پرستی (اعراف، آیه 138 و 139)، بدعت در دین (انعام، آیات 140 تا 148)، بی ادبی و بداخلاقی (فرقان، آیه 63؛ قصص، آیه 55)، بی تقوایی (بقره، آیه 103)، بی صبری (کهف، آیات 68 و 71 تا 77 و 82)، پشیمانی (حجرات، آیه 6)، تعصب (بقره، آیه 113)، پذیرش خرافات (اعراف، آیه 131)، روآوری به سحر و جادو و مانند آن (بقره، آیه 102) شایعه سازی (نور، آیات 11 و 15)، دنیا طلبی (عنکبوت، آیه 64)، زیان (انعام، آیه 140) و مانند آن می شود.

امام علی (ع) می فرماید: کَمِ مِنْ عَزِيزٍ اَذَلَّهُ جَهْلُهُ؛ چه بسیار عزیزی که، نادانی اش او را خوار ساخت. (غرر الحکم و درر الکلم، ص 76) آن حضرت هم چنین در سخنی دیگر می فرماید: اَلصِّدْقُ عِزٌّ وَالْجَهْلُ ذَلٌّ؛ راستی عزت است و نادانی ذلت و خواری. (تحف العقول، ص

امیر مومنان(ع) می فرماید: الْجَهْلُ مُمِيتُ الْحَيَاءِ وَ مُخَلِّدُ الشَّقَاءِ؛ نادانی، مایه مرگ زندگان و دوام بدبختی است. (غررالحکم، ص 75، ح 1164)

رسول خدا(ص) در این باره می فرماید: قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ كَبِيتٍ خَرِبٍ فَتَعَلَّمُوا وَعَلِّمُوا وَتَفَقَّهُوا وَلَا تَمُوتُوا جُهَالًا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِرُ عَلَى الْجَهْلِ؛ دلی که در آن حکمت نیست، مانند خانه ویران است، پس بیاموزید و تعلیم دهید، بفهمید و نادان نمیرید. براستی که خداوند، بهانه‌ای برای نادانی نمی‌پذیرد. (نهج البلاغه، خطبه 91).....امیر مومنان علی(ع) می فرماید: أَلْعِلْمُ قَاتِلُ الْجَهْلِ؛ دانش، نابودکننده نادانی است. (غررالحکم و دررالکلم، ص73)

در اینجا به برخی از نشانه‌های جاهل اشاره می‌شود

1. نافرمانی خدا: انسان عاقل کسی است که جز اطاعت خدا نکند اما جاهل جز نافرمانی نبرد. رسول خدا(ص) در این باره می فرماید: إِنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ كَانَ جَمِيلَ الْمَنْظَرِ عَظِيمَ الْخَطَرِ؛ نادان کسی است که نافرمانی خدا کند، اگر چه زیبا چهره و دارای موقعیتی بزرگ باشد. (اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ج 1، ص 56)
2. شوخی زیاد: یکی از نشانه‌های جهالت شوخی زیاد است؛ چرا که از چشم مردمان می‌افتد و مردم چنین فردی را جاهل می‌شمارند و با او رفتاری که در شان عاقل است نخواهند داشت. از این رو امیر مومنان(ع) به مردمان هشدار می‌دهد که از شوخی زیاد اجتناب کنند تا متهم به جهالت نشوند و عزت و کرامتشان از میان نرود. آن حضرت می‌فرماید: مَنْ كَثُرَ

مِزَاحُهُ اسْتَجْهَلَ؛ هر کس زیاد شوخی کند، نادان شمرده می شود. (شرح آقا جمال

(خوانساری بر غررالحکم، ج 5، ص 183، ح 7883)

3. تکبر: از دیگر نشانه‌های جاهل تکبر است؛ زیرا عاقل و عالم مانند درخت پرباری است که هر چه بیشتر محصول و میوه می‌دهد سر به زیر تر و افتاده‌تر است. جاهل، فردی به دور از فروتنی و اهل تکبر و خودبزرگ بینی است و همین رفتارش خود گواه و شاهی روشن بر جهالت اوست. امام کاظم (ع) درباره این نشانه جاهل می‌فرماید: **إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةً الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ؛** زراعت در زمین هموار می‌روید، نه بر سنگ سخت و چنین است که حکمت، در دل‌های متواضع جای می‌گیرد نه در دل‌های متکبر. خداوند متعال، تواضع را وسیله عقل و تکبر را وسیله جهل قرار داده (است). (تحف العقول، ص 396)

4. افراط و تفریط: جاهل انسان معتدلی نیست و از همین رو در همه کارهای خود یا به افراط می‌رود یا تفریط می‌ورزد. این یکی دیگر از نشانه‌های جاهل است که امام علی (ع) به آن اشاره داشته و می‌فرماید: **لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفَرِّطاً؛** همیشه جاهل یا افراط‌گر و (تجاوزکار و یا کندرو و تفریط‌کننده است. (النهایه، ج 3، ص 435)

5. بهره نبردن از علم: از دیگر نشانه‌های جاهل این است که از علم و عقل خویش بهره نمی‌برد. بنابراین نمی‌توان گفت که هر کسی علم و عقل دارد، جاهل نیست؛ چرا که کسی که از عقل و علم خویش بهره نبرد، مصداق حقیقی جاهل است. امام علی (ع) می‌فرماید:

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ؛ چه بسیارند دانشمندانی که جهلشان آنها را (کشته در حالی که علمشان با آنهاست، اما به حالشان سودی نمی‌دهد. (ارشاد، ص 144

ناشکیبایی: از دیگر نشانه‌های جهالت فقدان صبر و حلم و بردباری است. پس ممکن 6. است که شخص به ظاهر عاقل و عالم باشد، ولی برخوردار از حلم نباشد؛ زیرا حلم از آثار عقل و علم است و کسی که حلم نورزد از عقل و علم بهره‌ای نبرده است. از این رو پیامبر (ص) می‌فرماید: ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ وَ حُسْنُ خُلُقٍ يَعْيشُ بِهِ فِي النَّاسِ وَ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ سه چیز است که هر کس نداشته باشد نه از من است و نه از خدای عزوجل. عرض شد: ای رسول خدا! آنها کدامند؟ فرمودند: بردباری که به وسیله آن جهالت نادان را دفع کند، اخلاق خوش که با آن در میان مردم زندگی کند و پارسایی (که او را از نافرمانی خدا باز دارد. (خصال، ص 145، ح 172

عجله بی‌موقع و سستی نابهنگام: انسان عاقل و عالم کسی است که وقت شناس باشد و 7. هر کاری را در زمان خودش انجام دهد. فرصت‌ها را غنیمت شمارد و بداند که چون ابرها به سرعت می‌آیند و می‌روند. پس نه پیش از وقت عمل می‌کند و نه هنگام فرصتی آن را به تاخیر می‌اندازد. امام علی (ع) در بیان نشانه‌های جاهل می‌فرماید: مِنَ الْخُرْقِ، الْمَعَاجَلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَ الْإِنَاءَةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ؛ شتاب کردن در کاری پیش از بدست آوردن توانایی و سستی کردن بعد از به دست آوردن فرصت از نادانی است. (جهادالنفس، ح 829

پند ناپذیری و نهی ناپذیری: از دیگر نشانه‌های جاهل می‌توان به این دو خصلت اشاره 8. کرد. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: الْجَاهِلُ لَا يَرْتَدُّعُ، وَ بِالْمَوَاعِظِ لَا يَنْتَفَعُ؛ نادان باز

نمی‌ایستد (هیچ نهی و بازداشتی در او اثر نمی‌کند) و پند و اندرزها سودش نمی‌دهد.

((غررالحکم، ح 1729 - منتخب میزان الحکمه، ص 600

دشمنی با مردم: از نظر امیرمومنان این نشانه یکی از مهم ترین نشانه هاست؛ چرا که 9. سرچشمه همه نادانی‌ها در انسان است. آن حضرت می‌فرماید: رَأْسُ الْجَهْلِ مُعَادَاةُ النَّاسِ؛

(سر آغاز نادانی، دشمنی با مردم است. (غررالحکم، ح 5247

داستان کسانی که مورد عنایت امام حسین علیه السلام قرار گرفتند



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت طاهرینش

قل لا اسالکم علیہ اجرا الا الموده فی القربی....ای پیامبر بگو من از شما مردم مزد پیامبری نمی خواهم جز اینکه محبت اهل بیت را داشته باشید.

یکی از نعمت های خیلی بزرگ الهی نعمت امام حسین علیه السلام است. خداوند بر بشریت منت نهاد و امام حسین علیه السلام را خلق نمود تا معلم بشریت شود و به انسان ها درس های مهمی را بیاموزد. از جمله برکات امام حسین علیه السلام رفع گرفتاریهای کسانی است که به ایشان متوسل شده اند. که افرادی که توانسته اند با توسل به امام حسین علیه السلام مشکل خود را رفع کنند هزاران نفر میشوند.

ما در این کتاب به چند نمونه از این افراد اشاره می نماییم. انشاء الله شب
اول قبر و در قیامت امام حسین علیه السلام دست ما را بگیرد.

تابستان 1403. کرمانشاه

عنايات امام حسين (ع) به محبانش

امام حسین علیه السلام مرگ این عالم را تاخیر انداخت...

آیت الله حائری یزدی، بنیانگذار حوزه علمیه قم دارای خصایص اخلاقی
و انسانی و سجایای بسیاری بود. از خصوصیات بارز او شدت ارادتش به
پیامبر و خاندانش، به ویژه سالار شهیدان حضرت سیدالشهداء علیه
السلام بود که زبانزد خاص و عام بود

در روایات است که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد خدا او را با
آن محشور می کند. حضرت می خواهد بفرماید که هر کسی به هر چه

علاقه داشته باشد و عشق بورزد با همان در آن دنیا محشور و همنشین خواهد بود. خواه آن چیز بد باشد یا خوب. فرقی نمی کند

از همین جا تفاوت درجات انسان ها مشخص می شود. هر که روحی بلند و پاک و آراسته داشته باشد به چیزهای کوچک دل نمی بندد. اینجاست که می فهمیم چرا اولیای خدا اینقدر به اهل بیت عصمت و طهارت وابسته و مشتاق بودند. آنها که به دنبال کمال انسانی و انسانیت اند عاشق الگوهای انسانیت و عبودیت می شوند. این داستان برای انسانهای پست و فرومایه برعکس و واژگون است

ائمہ اطہار کہ مصداق بارز غیرت اند ہم در مقابل هیچگاه دوستداران خود را رها نمی کنند و روح بلند و ملکوتی و انسانی آنها اجازه نمی دهد کہ مشتاقانشان را دست خالی برگردانند

مرحوم شریف رازی نقل می کند:

آیت الله حائری یزدی، بنیانگذار حوزه علمیه قم دارای خصایص اخلاقی و انسانی و سجایای بسیاری بود. از خصوصیات بارز او شدت ارادتش به پیامبر و خاندانش، به ویژه سالار شهیدان حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود که زبانه زد خاص و عام بود. این ارادت به گونه ای بود که مرحوم حاج شیخ ابراهیم صاحب الزمانی تبریزی که یکی از خوبان بود از سوی آن جناب دستور داشت همه روزه پیش از آغاز درس فقه آن مرحوم، دقایقی ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام را نماید و آنگاه جناب حائری درس فقه خود را آغاز می کرد.

دهه محرم مجلس سوگواری داشت و روز عاشورا خود به نشان سوگ حسین علیه السلام گل بر چهره و پیشانی می مالید و جلو دسته عزاداری علما حرکت می کرد. از شدت ارادت او به کشتی نجات امت، امام حسین علیه السلام و دلیل آن پرسیدند که در پاسخ فرمود: « من هر چه دارم از آن گرامی است.» و آنگاه یکی از کرامتهای آن حضرت در مورد خودش را بدین صورت شرح داد.

هنگامی که در کربلا بودم شبی در خواب دیدم که فردی به من گفت: «
شیخ عبدالکریم! کارهایت را ردیف کن که تا سه روز دیگر از دنیا
».خواهی رفت

از خواب بیدار شدم و غرق در حیرت گشتم، اما بدان توجه زیادی
نکردم. شب سه شنبه بود که این خواب را دیدم ، روز سه شنبه و
چهارشنبه را به درس و بحث رفتم و کوشیدم خواب را فراموش کنم و
روز پنج شنبه که تعطیل بود با برخی از دوستان به باغ معروف « سید
جواد کلیدار» در کربلا رفتیم و پس از گردش و بحث علمی، نهار
خوردیم و به استراحت پرداختیم

هنوز خوابم نبرده بود که به تدریج تب و لرز شدیدی به من دست داد و
به سرعت شدت یافت و کار به جایی رسید که دوستان هر چه عبا و
روانداز بود همه را روی من انداختند اما باز هم می لرزیدم و آنگاه پس

از ساعتی تب سوزانی همه وجودم را فراگرفت و احساس کردم که حالم
بسیار وخیم است و با مرگ فاصله ای ندارم

از دوستان خواستم که مرا هر چه زودتر به منزل برسانند و آنان نیز
وسیله ای یافتند و مرا به خانه انتقال دادند و در منزل به حالت احتضار
افتادم و کم کم علائم و نشانه های مرگ از راه رسید و حواس ظاهری رو
به خاموشی نهاد و تازه به یاد خواب سه شنبه افتادم

در آن حالت بحرانی بودم که دیدم دو نفر وارد اتاق شدند و در دو
طرف من قرا گرفتند و ضمن نگاه به یکدیگر گفتند: « پایان زندگی
اوست و باید او را قبض روح کرد.» من که مرگ را در برابر دیدگانم می
دیدم در این موقع بسیار حساس با قلبی سوخته و پر اخلاص به سالار
شهیدان توسل جسته و گفتم

سرورم! من از مرگ نمی هراسم اما از دست خالی و فراهم نکردن «
زاد و توشه آخرت، بسیار نگرانم، شما را به حرمت مادرت فاطمه علیها
السلام شفاعت مرا بکن تا خدا مرگم را به تأخیر اندازد و من کار آخرت
را بسازم و آنگاه بروم»

شگفتا که پس از این توجه قلبی دیدم فردی وارد شد و به آن دو فرشته
گفت: « سیدالشهداء علیه السلام می فرماید: « شیخ، به ما توسل جسته و
ما شفاعت او را نزد خدا نموده ایم و تقاضا کرده ایم که عمر او را طولانی
سازد. و خدا از سر مهر به ما اجابت فرموده است او را رها کنید.» و آن
دو به نشانه اطاعت خضوع کردند و آنگاه هر سه با هم صعود نمودند

درست در آن لحظات احساس کردم که رو به بهبود بازگشتم. صدای
گریه خاندانم را شنیدم و توجه یافتم که به سر و صورت می زنند، به
طور آهسته خود را حرکت دادم و دیده گشودم اما دریافتم که چشمانم
بسته و بر صورتهم پوشش کشیده اند. خواستم پایم را حرکت دهم که

دیدم دو شصت پایم را نیز بسته اند. خلاصه زنده بودن خودم را اعلام
کردم

بعدها بر اثر عنایت امام حسین علیه السلام توفیقات بزرگی نصیب این
عالم ربانی گردید از جمله تاسیس حوزه علمیه قم و تربیت شاگردانی
چون امام خمینی و....

عنايات امام حسين عليه السلام به ايه الله مرعشى نجفى

مرحوم آيت الله العظمى مرعشى نجفى نقل مى کنند:

در سال 1339 هجرى قمرى (يك سال پس از در گذشت پدرشان) در

مدرسه قوام نجف اشرف طلبه بودم.

در آن هنگام كتاب حاشيه ملا عبدالله يزدى را تدريس مى كردم. زندگى

ام به سختى و مشقت اداره مى شد و هيچ راه فرارى از دست فقر و

تنگدستى نداشتم.

هجوم ناراحتى ها و رنج ها بر قلبم سنگينى مى كرد؛ از جمله: اخلاق

ناپسند برخى از روحانيان و كم شدن بينايى چشم هايم

احساس نوعى بيمارى روحى دايمى مى كردم؛ از طرفى از خداوند مى

خواستم كه دوستى دنيا را از قلب و جان من دور سازد، همچنين اميد

داشتم كه خداوند سفر بيت الله الحرام را نصيبم كند، به شرط آن كه در

مكه يا مدينه بميرم و در يكي از آن دو شهر دفن شوم و نيز از خداوند؛

توفيق علم و عمل صالح را با همه گستره اش درخواست مى كردم.

این مشکلات و آرزو ها لحظه ای مرا آرام نمی گذاشت؛ از این رو به فکر
توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام افتادم و به
کربلا رفتم، در حالی که فقط یک روپیه بیشتر نداشتم که آن را هم بابت
خرید دو قرص نان و کوزه ای آب خرج کردم و بعد از غسل کردن به
حرم مشرف شدم.

پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه خادم حرم سید
عبدالحسین که از دوستان پدرم بود رفتم؛ از او اجازه خواستم که یک
شب در حجره او بمانم در حالی که ممنوع بود؛ اما ایشان موافقت کرد و
من آن شب را در حرم ماندم.

پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم و فکر کردم که در کدام قسمت
از حرم شریف بنشینم. معمول بود که مردم در طرف بالای سر می
نشستند؛ ولی من فکر کردم که امام در حیات ظاهری خود متوجه فرزند
خود علی اکبر علیه السلام بوده است و به طور قطع پس از شهادت نیز به
سوی فرزند خود نظر دارد؛ از این رو در قسمت پایین پای آن حضرت
در کنار قبر علی اکبر علیه السلام نشستم.

اندکی نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه مقدسه شنیدم، به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و سیزده رحل قرآن نیز کنار وی بود.

در جلوی او نیز رحلی بود که قرآنی روی آن بود و قرائت می کرد.

نزد وی رفتم و دست ایشان را بوسیدم.

پرسیدم: در اینجا چه می کنید؟ جواب داد: ما چهارده نفر هستیم که در اینجا قرآن مجید تلاوت می کنیم. پرسیدم: آنها کجا هستند؟

فرمود: به خارج حرم رفته اند، سپس با اشاره به رحل ها، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از:

علامه میرزا محمد تقی شیرازی، علامه زین العابدین مرندي، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی دیگر را گفت که به خاطر نموده است.

سپس پدرم از من پرسید: در حالی که ایام درس است برای چه کاری به اینجا آمده ای؟

علت آمدنم را برایش شرح دادم، پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام خویش در میان بگذارم. پرسیدم: امام کجا است؟

گفت: بالای ضریح است تعجیل کن؛ زیرا قصد عیادت زائری را دارد که بین راه بیمار شده است.

بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم؛ اما برایم ممکن نبود که به صورت ایشان نگاه کنم؛ زیرا چهره مبارک آن حضرت در هاله ای از نور پنهان شده بود.

به حضرت سلام کردم، جوابم را داد و فرمود: بیا بالای ضریح؛ عرض کردم: من شایستگی ندارم که نزد شما بیایم. بار دیگر امر کرد؛ اما بار دیگر شرم و حیا مانع شد که نزد آن حضرت بروم. پس به من اجازه فرمود در مکانی که ایستاده بودم بمانم.

بار دیگر به آن حضرت نگاه کردم، در این هنگام تبسم زیبایی بر لبهای ایشان نقش بست و از من پرسید: چه می خواهی؟ من این شعر فارسی را خواندم

آن را که عیان است / چه حاجت به بیان است

آن حضرت قطعه ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو مهمان مایی، سپس فرمود: چه چیز از بندگان خدا دیده ای که به آنها سوء ظن پیدا کرده ای؟

با این سؤال یک دگرگونی در من پیدا شد؛ احساس کردم به کسی سوءظن ندارم و با همه مردم ارتباط و نزدیکی دارم.

صبح موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می خواند اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بد گمانی در من نبود. وقتی به نجف اشرف بازگشتم همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می شد خودش به دیدنم آمد و گفت: من فکر کردم که تو جز تدریس راه دیگری نداری، همچنین حضرت مرا شفا داد و بینایی ام قوی تر شد؛ سپس قلمی به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس. پس از آن ناراحتی قلبم بر طرف شد و برایم دعا کرد که در عقیده ام ثابت قدم بمانم. دیگر حاجتم نیز بر آورده شد ، غیر از مسئله حج که اصلا معترض آن نشد.

با آن حضرت وداع کردم و نزد پدرم باز گشتم. از پدرم پرسیدم: آیا با من امری داری یا خیر؟ گفتم: برای تحصیل علوم اجداد خود بیشتر کوشش کن و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش و دین اندکی را که به عبدالرضا بقال بهبانی دارم پرداخت کن. پس از آن به نجف باز گشتم، در حالی که همه آن ناراحتی ها و سوء ظن ها از بین رفته بود...

علامه سید محمد شفیع جاپلقی

یکی از بزرگانی که از عنایات ویژه حضرت سیدالشهدا «علیه السلام» برخوردار بود، علامه جلیل‌القدر سید محمد شفیع جاپلقی است که از ابتدای کودکی تا آخر عمر خود هیچ‌گاه دست خود را از دامان اهل‌بیت «علیهم السلام» کوتاه نکرد و همچون کودکی که در مشکلات به دامان مادر پناه می‌برد، این عالم بزرگ نیز به قلعه محکم اهل‌بیت «علیهم السلام» مأوی گرفت و در اثر شدت اتصال به خاندان امامت و ولایت، توانست قله‌های ترقی را بییماید و به اعلی درجه علم و دانش تکیه زند. او در کنار کسب علم و دانش، به خودسازی و تهذیب نفس اهمیت بسیار می‌داد که مورد عنایت خاص اهل‌بیت «علیهم السلام» قرار می‌گرفت و چنان در روح عرفان و معرفت قرار گرفت که همه صاحب‌نظران او را صاحب نفس قدسی می‌دانند. سید در آثار خود به عنایات ویژه حضرت سیدالشهدا «علیه السلام» اشاره دارد. ایشان می‌نویسد:

زمانی که به درس اساتید کربلا حاضر شدم، بسیار خود را دور و نا آشنا به مطالب احساس می‌کردم و قادر به جمع‌بندی مطالب درس نبودم و نمی‌توانستم نتیجه نهایی را به دست آورم و فقط جملات متفرقه‌ای را درک می‌کردم. در این مدت بسیار ناراحت بودم. به حرم مطهر رفتم و به بقعه شریفه حضرت حسین «علیه السلام» متوسل شدم، زیارت نمودم، دعا کردم و کشف علوم سخت و غامض را طلب نمودم. بسیار گریه کردم تا آنکه قلبم شکست. پس وداع کردم و به حجره‌ام باز گشتم و با حال ناراحتی و غم فراوان بعد از مطالعه خوابم برد. در خواب جمال سیدالمرسلین و خاتم انبیا «صلی الله علیه و آله و سلم» را ملاقات نمودم. بسیار نورانی بود و به خدمتش مشرف شدم. به او سلام کردم، جوابم را داد. در نزد او خاضع و خاشع ایستادم و به التماس و التجا افتادم. فرمود: «هر آنچه را که می‌خواهی اجابت می‌کنم». گفتم: ای مولای من، اَطْلُبُ مِنْكَ الْعِلْمَ. پس آقا با دست مبارکش به سمت قبه سید الشهداء «علیه السلام» اشاره فرمود. بیدار شدم و پس از آن رؤیای صادقه و سرنوشت‌ساز بود که هر گاه به درس حاضر می‌شدم، روز به روز بر فهم و دقت من بیشتر می‌شد تا آنجا که درس استاد «شریف العلمای

مازندرانی» را در همان اول سریعاً می‌فهمیدم؛ به طوری که استاد من اجازه اجتهاد و بی‌نیازی از درس داد. غالب مسائل خارج اصول را نزد او قرائت نمودم و تقریرات درس را نوشتم. در آن مدت که به تحصیل مشغول بودم، مخارج زندگی را نداشتم و در کمال سختی زندگی می‌کردم. با این حال هیچ تغییری نکردم و در علاقه و شوق من به درس و مباحثه کم نشد؛ بلکه به شوق من اضافه‌تر می‌شد. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.

شفا دادن حضرت سیدالشهداء (ع)

جناب آقای سید عبدالرسول خادم حضرت ابوالفضل (ع) نقل فرمود
در چند سال قبل مرحوم حاج عبدالرسول رسالت شیرازی از تهران
تلگرافاً خبر داد که آقای ناصر رهبری (محاسب دانشکده کشاورزی
تهران) جهت زیارت مشرف می شود از ایشان پذیرائی شود
پس از چند روز درب منزل خبر دادند که زوار ایرانی تو را می خواهند
چون نزد ماشین رفتم دیدم یک نفر مرد با یک خانم بود، خانم پیاده
شد و آهسته به من فهمانید که ایشان آقای رهبری شوهر من است و
مدتی است که مبتلا شده و استخوانهای فقرات پشت او خشکیده است و
هشت ماه بیمارستان بوده و او را جواب کرده اند و بیمارستان لندن هم
گفته علاج ندارد و بهمین زودی تلف می شود و فعلاً به قصد استشفاء،
اینجا آمده ایم و به تنهایی نمی تواند حرکت کند

دو نفر حمال آوردند زیر بغل های او را گرفتند و رو به منزل آمدیم سینه
و پشت او را بوسیله فنرهای آهنی بسته بودند بانهایت سختی هر چند
دقیقه قدمی بر می داشت

وقتی که چشمش به گنبد مطهر افتاد پرسید : این آقا حسین (ع) است یا
قمر بنی هاشم ؟ گفتم : قمر بنی هاشم است ، با دل شکسته و چشم
گریان عرض کرد آقا من آبرویی نزد حسین ندارم شما از برادرت
حسین (ع) بخواهید که ایشان از خدا بخواهد اگر عمر من تمام است
همین جا زیر سایه شما بمیرم و اگر از عمرم چیزی باقی هست با این
حالت برنگردم که دشمن شاد شوم و بخواه ، مرا شفاء دهد .

پسر کوچک او تقریباً هشت ساله همراهش بود با گریه و زاری می گفت
ای قمر بنی هاشم زود است من یتیم شوم من در مجلس عزاداری شما
خدمت کردم و استکانها را جمع می نمودم ، سپس رهبری گفت مرا
. ببرید حرم شریف را زیارت کنم

گفتم : با این حالت نمی شود ، قبول نمی نمود ، با همان حالت سختی او را منزل بردیم و روی تخت خوابانیدیم و طوری بود که هیچ حرکت نمی . توانست بکند و باید او را حرکت دهند .

فردایش اصرار کرد مرا به نجف ببرید با سختی او را به نجف اشرف منتقل کردیم ، ولی نشد در حرم مشرف شود ، از همان بیرون زیارت . نموده به کربلا برگردانیدیم

اصرار می کرد مرا به کاظمین و سامراء ببرید ، گفتم : تلف می شوی ، گفت : می خواهم اگر بمیرم این مشاهد را زیارت کرده باشم بالاخره او . را فرستادم

در مراجعت خانمش نقل کرد : پس از بیرون آمدن از سامراء راننده پرسید : آیا امام زاده سید محمد (فرزند

حضرت هادی (ع) را مایل هستید زیارت کنید ؟

آقای رهبری گفت : مرا ببرید (در آن زمان قبر آن حضرت چند کیلومتر از جاده آسفالت دور بود و جاده هم خاکی و خراب بود) پس حضرت . سید محمد را با کمال سختی زیارت کردیم

در مراجعت یک نفر عرب که عمامه سبز بر سر داشت جلو ماشین ما را گرفت و به عربی با راننده سخن گفت و راننده جوابش می داد آقای رهبری پرسید : آقا ، سید چه می گوید ؟

آقای راننده گفت می گوید : من را سوار کن تا اول جاده آسفالت ، من . گفتم : ماشین در بست شما است و اجازه ندارم

آقای رهبری گفت : آقا را سوار کن چون سوار شد سلام کرد و نزد . راننده نشست

در اثناء راه آقای رهبری ناله می کرد و می گفت : یا صاحب الزمان ، سید فرمود : از آقا چه می خواهی ؟

خانم جریان مرض آقای رهبری را می گوید ، سید فرمود : نزدیک بیا ، گفتم : نمی تواند ، بالاخره کمی نزدیک شد ، سید دست را دراز کرد و

بستون فقرات او کشید و فرمود : انشاءالله اگر خدا بخواهد شفاء می
. یابی

از فرمایش سید امیدی در ما پیدا شد ، گفتم : آقا ما برای شما نذر می
. کنیم فرمود : خوب است

گفتم : اسم شما چیست ؟

گفت : عبدالله . آقای رهبری گفت : محل شما کجاست تا بوسیله پست
برای شما بفرستیم ؟

فرمود : به وسیله پست به ما نمی رسد شما هر چه برای ما نذر کردید هر
سیدی را

که دیدید باو بدهید و چون نزدیک جاده آسفالت رسیدیم ، فرمود : نگه
. دارید

موقعی که خواست پیاده شود فرمود : آقای رهبری امشب شب جمعه
است و خداوند اجابت دعاء را تحت قبه جدّم حسین (ع) قرار داده و

شفاء را در تربت او ، امشب خود را به قبر او برسان و پیغام مرا به او
. برسان

گفتم : هر چه می فرمائید می رسانم . فرمود : بگو یا امام حسین (ع)
. فرزنت برای من دعاء کرده و شما آمین بگوئید

آن سید بزرگوار رفت و من به خود آمدم که این آقا که بود ؟ به راننده
گفتم : بین از کدام سمت رفت و او را پیدا کن ، چون راننده نگاه کرد
. ابداً اثری از آن بزرگوار پیدا نبود

خلاصه آقای سیدعبدالرسول در همان شب او را در حرم امام حسین (ع)
برده و مکرر می گفت : آقا من از شما یک آمین می خواهم فرزنت
چنین گفته است و حالش طوری بود که هر کس نزدیک او بود همه را
. گریان می ساخت

سپس او را به منزل آورده خوابانیدم روی تخت و چون سختی مسافرت
. در او اثر کرده بود حالش بدتر از قبل بود

پیش از اذان خوابیده بودم خادمه منزل درب حجره ام مرا صدا زد
. بیرون آمدم

گفتم : چه خبر است ؟

گفت : بیا تماشا کن که آقای رهبری نماز می خواند . تعجب کردم از آئینه درب نظر کردم دیدم ایشان روی سجاده ایستاده و مشغول نماز است .

از خانمش جریان را پرسیدم ؟

گفت : مرا سحر صدا زد بلند شدم

گفت : آب وضو بیاور

گفتم : ناراحت هستی ، نمی توانی

گفت : در خواب آقا امام حسین (ع) به من فرمود : خدا تو را شفاء داد . برخیز نماز بخوان و من هم می توانم

پس آب وضوء آوردم با کمال آسانی برخواست وضوء گرفت گفت :
سجاده بیاور

گفتم : نشسته نماز بخوان

گفت : چون امام فرموده البته می توانم ، فنرهای آهنی سینه و پشت مرا باز کن ، بالا خره با اصرارش همه را باز کردم و حالا ایستاده مشغول نماز . خواندن است چنانچه می بینی

سپس وارد حجره شدم و او را در بغل گرفتم و هر دو گریه شوق کردیم . و حمد خدا را بجا می آوردیم

سپس تلگراف بشارت به تهران مخابره کردیم چند تن از بستگان ایشان آمدند و با کمال عافیت به شام مشرف شدند سپس به تهران برگشتند و تا این مدت تاریخ در کمال عافیت در تهران هستند و چند مرتبه زیارت کربلا و یک حج مشرف شده اند^{۳۵}

³⁵ <https://al-falah.ir/content/detail/2571/%D8%A9%D8%B1%D8%A7%D9%85%D8%A7%D8%AA-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AD%D8%B3%DB%8C%D9%86-%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87-%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85-%D8%A8%D8%B9%D8%AF-%D8%A7%D8%B2-%D8%B4%D9%87%D8%A7%D8%AF%D8%AA>

شفای چشم

مرحوم سید نعمت الله جزائری (رضوان الله تعالی علیه) حدود سیصد سال قبل در مدرسه منصوریه شیراز در آن وقت که شیراز دارالعلم بوده است تحصیل می کرده

شبها از نهایت فقر چراغ نداشته و از شعاع

. مهتاب برای مطالعه استفاده می کرده است

بالاخره چشمش را از دست می دهد خودش در کتابش شرح حالش را می نویسد : خواستم شیاف بگیرم و بچشم بمالم پول نداشتم خواستم به طیب بروم پول نداشتم

با خود گفتم چرا من به دنبال طبیب حقیقی نروم ، بیاد آیه قرآن افتادم
که خداوند در قرآن تعریف آب باران و غسل را فرموده و آن را مبارک
. و شفا خوانده

قدری از تربت قبر امام حسین (ع) را با آب باران مخلوط کردم و با
میلچه در چشمم نمودم و خوابیدم فردا صبح که چشمم را باز کردم
چشم روشن شد بدون اینکه نیازی به شیاف یا معالجه دیگری داشته
باشم^{۳۶}

۳۶. معجزات سید الشهدا علیه السلام بعد از شهادت/علی میر خلف زاده

مبادا شکایت حسین(ع) را به پدرش کنی

مرحوم آقا شیخ مرتضی انصاری (رضوان الله علیه) این مرد جلیل القدر اسلام بین طلاب و شاگردانی که داشته یک شیخ طلبه بوده است که . گاهی از وضع طلبگی ناراحت و از فقر جان به لب آمده بود

تصمیم می گیرد که در نزد قبر حضرت امام حسین (ع) تحت قبه دعا کند جهت دو حاجتی که داشته ، مرسومش این بوده است که هر شب جمعه که درس تعطیل است از نجف به کربلا می آمده آن شب جمعه در کربلا تحت قبه در خواست کرده یا حسین من از تو دو چیز می خواهم یکی خانه و دیگری زن . زیرا شیخ مرتضی انصاری به غیر از خرج نان و پنیر چیزی اضافه به من نمی دهد . پیش خود مدتی معین کرد که تا یک هفته دیگر باید حاجتم را بدهی چنانچه به من داده نشد شکایت تو را به . پدرت علی (ع) خواهم کرد

شب جمعه دیگر موعد من است چنانچه نگرفتم دیگر به زیارت
نخواهم آمد پس از مراجعت به نجف اشرف هفته دیگر بنا به مرسوم
خودش به جانب کربلا رهسپار گردید همچون که به وادی ایمن کربلا
رسید و چشمش به گنبد مطهر افتاد گفت : آقا حالا که حاجت مرا روا
نساختی و یک هفته منقضی شد من هم به زیارت نمی آیم و از همانجا
برگشت خسته و مانده وارد نجف شد خواست به حرم علی (ع) برود
. قارد نبود گفت : صبح می روم

اول آفتاب طلبه ای از طرف مرحوم شیخ با عجله آمد و گفت : شیخ شما
را پیغام داده که حتما قبل از تشریف به حرم امیرالمؤمنین (ع) نزد من
. بیا زیرا امر واجبی در کار است طلبه هم خدمت مرحوم شیخ رفت

مرحوم شیخ فرمود : حضرت امام حسین (ع) به من امر کرده که به
وضع تو رسیدگی کنم و رضایت را به عمل آورم قبل از اینکه به حرم
. مشرف شوی

. مبادا شکایت حسین را به پدرش بنمائی

سپس شیخ خانه ای برای او خریداری نمود و یکی از تجار را طلبید

و در خواست کرد که دخترش را جهت شخص طلبه مزاجت نماید
خلاصه به توسط توسل به آقا امام حسین (ع) به هر دو حاجت خود
رسید .^{۳۷}

روضه خوان آقا حُسینیم (ع)

دو نفر از معمرین و بزرگان اهل منبر در یزد که فعلاً هم یکی از آنها زنده و در حیات است . همدیگر قرار می گذارند و عهد می کنند که هر کدام از آنها زودتر از دنیا رفتند به خواب دیگری بیایند و وضع خود را . به هم خبر دهند .

یکی از آنها فوت می کند دو شب بعد از فوتش به خواب دیگری می آید و در باغ مصفائی قدم زنان دوست خود را ملاقات می کند پس از او می پرسد : با تو چه کردند ؟

گفت : وقتی مرا در قبر نهادند آن دو ملک بنام نکیرین برای سؤال و جواب وارد قبر شدند

و از من هر چه سؤال کردند زبانم بند آمده بود و نمی توانستم جواب
بدهم .

فقط یک کلمه به زبانم آمد و گفتم : من روضه خوان آقا حسینم ((ع))
آنها تا این حرف را شنیدند ساکت شدند و چیزی نگفتند و مرا به حال
خودم به این حال که می بینی گذاردند و رفتند .^{۳۸}

هیچکس را از کربلا به سوی جهنم نمی برند

آخوند ملا محمد کاظم هزار جریبی (رضوان الله علیه) فرمود : شنیدم از
آقا میرزا محمد شهرستانی که عالم جلیل القدری بود که بر جنازه
سید بحر العلوم نماز خواند فرمود:

من در اوایل جوانی مجاورت زمین کربلا را اختیار کرده بودم رفیقی
داشتم صالح و متقی مجاور نجف اشرف بود از اهل خاتون آباد ، اسمش
حاج حسنعلی بود مکرر مرا تکلیف می کرد که به نجف رویم و در آنجا
مجاورت نمائیم زیرا در کربلا قساوت می آورد و مجاورت در نجف به
مراتب بهتر است ، تا شبی خواب دیدم در رواق حضرت امیرالمؤمنین
(ع) می باشم و همان رفیقمان حاج حسنعلی هم آنجا بود و بر من
. مجاورت کربلا را باز انکار می کرد

نا گاه دیدم آقا امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) در رواق تشریف دارند حاج حسن علی خدمت آن حضرت عرض کرد : شما اینجا تشریف . دارید و مردم به زیارت شما ، به سامرا می آیند

فرمود : آنجا هم هستم پس بدست مبارک اشاره کرد بسوی ضریح و فرمود : بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَا يُقَوِّدُونَ أَحَدًا مِنْ كَرْبَلَا إِلَى جَهَنَّمَ

یعنی : به امیرالمؤمنین قسم که هیچ کس را از کربلا به سوی جهنم . نبرند

سپس فرمود : به شرط این که شبی را در آنجا مانده باشد من گمان . کردم مقصود حضرت از بیتوته یعنی مشغول عبادت باشد

من عرض کردم : ما شبها را می خواهیم تا هنگام طلوع آفتاب ، فرمود : اگر چه خوابیده باشد تا هنگام طلوع آفتاب به این

جهت من هم مجاورت زمین کربلا را اختیار کردم .^{۳۹}

سر زمین کربلا گنجینه اسرار دارد

اندر آن دار الشرف مکنونه احرار دارد

گر بچشم دل به بینی سر پیدا و نهان را

گوهر نابی و گردش هاله ابرار دارد

ماه تابان در میان ، گردش کواکب در تلؤ لؤ

روی قلبش یک نگین از فتنه اشعار دارد

آن قمر باشد حسین و دور او اصحاب و یاران

و ان نگین باشد علی دُرْدانه اسرار دارد

پیر مردی چون حبیب و نوجوانی همچو قاسم

باشد اکبر در حضور و دیده خونبار دارد

می درخشد پیکر صد پاره عباس زان سو

در کنار علقمه او وجهه کرار دارد

کربلا شد لاله زار و بوستان آل طه

اشک چشم شیعیانش راه بر گلزار دارد

راه و رسمش تا قیامت رهنمای شیعیان شد

کربلاهایش در ایران غنچه بی خار دارد

اشک غم ریزد محبت تا دلش آرام گردد

. منصب مداحی جانانه دلدار دارد

توسل به حضرت سید الشهداء علیه السلام

آیت الله نجابت شیرازی می فرماید:

طلبه ای که دوره ی سطح را در مشهد مقدس به پایان رسانیده بود عازم نجف اشرف شد تا در جوار مرقد مطهر مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحصیلات عالیه خویش را ادامه دهد.

پس از مدتی یک روز به درس یکی از اساتید مشهور حوزه علمیه نجف اشرف حاضر شد و چون به روش درسی آن استاد آشنا نبود از همان ابتدا شروع کرد به پرسیدن سؤال و طرح اشکال، استاد که اشکالات او را ناوارد می دید اول با توضیحات مختصری سعی کرد او را مجاب کند؛ اما پس از اینکه متوجه شد او درس را نفهمیده و بدون جهت سؤال می کند به اون گفت: دیگر سر درس من حاضر نشو.

طلبه که از این جریان بسیار ناراحت شده بود در سر خود نقشه ای کشید تا تلافی کند و در صدد بود که این اهانت را جبران کند.

شب هنگام که استاد راهی منزل خویش بود او جلو رفت و استاد را مورد

عتاب قرار داد که چرا شما در سر درس به من اهانت کردید؟

استاد او را به خانه خویش دعوت کرد و گفت: اگر به منزل من بیایی

علت این امر را برایت بازگو می کنم.

آن طلبه با وجودی که از قبول کردن دعوت استاد اکراه داشت، اما چون

میخواست علت این اهانت را بداند دعوت او را پذیرفت.

استاد پس از آوردن چای و میوه و پذیرایی از میهمان خویش گفت

چندین سال پیش یک سید طلبه ای که او نیز تازه به درس من آمده بود

مثل تو شروع کرد به سؤال پرسیدن و اشکال گرفتن، به طوری که من

در پایان عصبانی شدم و او را از جلسه درس خویش بیرون کردم؛ اما

آنها پس از پایان درس، ناراحت بودم و خویش را سرزنش می کردم

که چرا این سید اولاد پیغمبر را از درس خویش بیرون کردم

مدت ها در صدد بودم که او را ببینم و از او معذرت بخواهم و به او

بگویم که دوباره به کلاس درس بیاید؛ اما او را نمی دیدم تا اینکه پس از

گذشت حدود شش ماه که دیگر من همه چیز را فراموش کرده بودم
روزی او را در حرم مطهر حضرت دیدم

بسیار خوشحال شدم و پس از معذرت خواهی از او خواستم که دوباره به
درس من بیاید. اونیز پذیرفت و روز بعد سر درس من حاضر شد

این بار نیز همچون بار قبل چیزی از درس نگذشته بود که شروع کرد به
ایراد گرفتن و سؤال پرسیدن؛ اما این دفعه اشکالات او کاملاً درست و
بجا بود و به طوری که نتوانستم جواب برخی از سؤالات او را بدهم
در پایان درس به شاگردان خود گفتم: مثل اینکه من دیشب خوب
مطالعه نکرده‌ام. ان شاء الله همین درس را در جلسه فردا به صورت
شسته رفته برایتان بازگو خواهم کرد

آن گاه سید را صدا زدم و گفتم: لطفاً شما بمانید، من با شما قدری کار
دارم. پس از اینکه همه طلبه‌ها شبهه‌ها و اشکالات خویش را پرسیدند و
رفتند من رو کردم به آن آقا سید طلبه و گفتم

شما پس از درس من سر درس چه کسی رفته‌اید که این قدر مسلط
شده‌اید و من نتوانستم شبهات شما را پاسخ بدهم؟

سید گفت: استاد! پس از آن جریان به کربلای معلی رفتم و به جدم
حضرت سید الشهدا علیه السلام متوسل شدم و از او خواستم که شما را
به سزای عمل خویش برساند؛ اما در همان شب اول امام را در خواب
دیدم،

ایشان به من فرمودند: فرزندم! درست نیست که در صدد انتقام باشی،
این تقاضای غلطی است؛ بهتر است چیزی از من بخواهی تا دعایت را به
اجابت برسانم، چیزی که که نزد تو از همه چیز با ارزش تر باشد

من که قبلاً شنیده بودم علوم پیامبران و اوصیای آنها از طرف خداوند
متعال است و به اصطلاح علم آنها لدنی است، به حضرت سیدالشهدا علیه
السلام عرض کردم: من علم لدنی می خواهم، حضرت

به من فرمودند: فرزندم علم لدنی نمی شود؛ اما من به تو چیز با ارزشی
می دهم که برای همیشه از آن بهره ببری

حضرت با اینکه در خواب به من فرمودند آن چیز چیست، اما پس از
آن خواب، تمام چیزهایی را که از کوچکی یاد گرفته بودم به یاد آوردم و
نسبت به هر مطلبی که می خواستم بفهمم با اولین بار که می خواندم یا

می شنیدم، آن را می فهمیدم و حفظ می شدم و هیچ گاه دچار نسیان
نشدم و خلاصه حضور ذهن عجیبی نسبت همه دانستنی هایم پیدا کردم

استاد رو کرد به آن طلبه جوان و گفتم: اگر من در جلسه درس به تو
پر خاش کردم هدفم این بود که تو هم منتبه شوی، فکر نمی کردم که در
صدد تلافی بر آیی.

آن طلبه که از عمل خویش شرمنده و خجل شده بود ایستاد، عذرخواهی
کرد و رفت

عنایت آقا ابوالفضل الحسین علیہ السلام بہ مرحوم کافی

حجۃ الاسلام حاج محسن کافی (پسر مرحوم حاج شیخ احمد کافی) نقل می کند:

یک روز با دوستان بہ دیدار مرحوم پدرم حاج اقا کافی می رفتیم در راه یکی از دوستان از من پرسید: حاج آقا! آقای کافی کہ مجتہد نیست، چطور شدہ ہمہ مردم او را دوست دارند و پای منبر او می آیند؟ گفتم: الان بہ دیدارش می رویم و از او می پرسیم. مرحوم کافی بعد از منبر داخل اتاقی می نشستند و علما بہ دیدار ایشان می آمدند. بعد از احوال پرسی گفتم: پدر جان! سوالی دوستان در ذہنشان است. اینہا می گویند شما کہ مجتہد و عالم نیستید، پس چرا این قدر معروف هستید؟ مرحوم کافی فرمود: آری! همین طور است

روزی رژیم شاه ملعون مرا به کرمانشاه تبعید کرد. یک شب مرا در
خرابه ای گذاشتند و من از وحشت، قلبم درد گرفت. بعد از چند روز به
تهران آمدم، آقای فلسفی را دیدم، ایشان حال بنده را پرسیدند، گفتم:
قلبم درد می کند.

گفت: اگر می خواهی شناسنامه ات را بده تا رفقا برایت ویزا بگیرند، برو
خارج عمل کن تا قلبت خوب شود.

گفتم: اگر می خواهی ویزای خارج بگیری و مرا بفرستی زیر دست یک
مشت دکترهای بی دین و یهودی و کافر و بعد هم معلوم نیست خوب
شوم، بیا یک ویزا بگیر و برویم کربلا پیش طیب اصلی و ارباب کل آقا
سید الشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام تا شفایم را از آقا و ولی نعمتم
بگیرم.

ویزا گرفته شد، در کربلا پیش کلیددار حرم آقا امام حسین علیه السلام
رفتم و گفتم: آقا جان! حرم را در چه روزی می شوید؟ گفتم: در فلان

شب. گفتم: آقا جان! عطر یا گلابی نیاز هست که با خود بیاورم؟ گفت:

نه! نیاز نیست

من رفتم و آن شب بر گشتم، وارد حرم شدم و همان طوری که داشتم

حرم را می شستم منقلب شدم و فهمیدم آقا میخواهد به بنده عنایت و

لطفی کنند. فهمیدم یک چیزهایی میخواهند به من بدهند، پریدم ضریح

را گرفتم و دادند آنچه را که میخواستند بدهند و از آن شب به بعد

معروف شدم...

شفاعت امام حسین به خاطر مادر

در نجف اشرف، مرحوم شیخ محمد حسین قمشه ای که از شاگردان سید مرتضی کشمیری بود، قبل از اینکه نجف بیاید در نوجوانی در 18 سالگی در قمشه به مرض حصه مبتلا میشود،

او در فصل انگور از آن استفاده میکند و بیماریش شدت پیدا میکند و به علت شدت مرض، فوت میکند. مادرش وقتی می بیند پسرش از دنیا رفته . گفت: به جنازه فرزندم دست نزنید تا من برگردم

سپس قرآن را برداشت و گریه کنان به پشت بام رفت و اباعبدالله علیه السلام را شفیع قرار داد و گفت: دست از شما برنمیدارم تا بچه ام زنده شود.

چند دقیقه بعد نگذشت که شیخ محمد حسین زنده شد و گفت: بروید به مادرم بگویید که شفاعت امام حسین علیه السلام پذیرفته شد

او میگوید: وقتی مرگم نزدیک شد، دو شخص نورانی و سفید پوش را دیدم، آن ها به من گفتند: مریضی ات چیست؟

گفتم: اعضایم درد میکنند. یکی از آن دو نفر به پایم دست کشید و راحت شدم، ناگهان دیدم اهل خانه گریانند؛ ولی هرچه خواستم بگویم که راحت شدم نتوانستم تا این که دو نفر من را به طرف بالا حرکت دادند.

در بین راه شخصی نورانی را دیدم که به آن دو نفر فرمود: ما سی سال عمر به او عطا کردیم، او را به مادرش برگردانید. یکباره دیدم همه گریان هستند.

اکثر بزرگان نجف اشرف میگفتند: او تا سی سال دیگر زندگی کرد.

عنایت ارباب به نوکر

مرحوم حسام الواعظین از مداحان معروف اهل بیت علیه السلام بیماری داشت که باید برای درمان آن هر روز دارویی را مصرف می کرد، اتفاقاً یکی دو روز آن دارو به دستش نرسید، پس به حضرت سیدالشهدا علیه السلام توسل پیدا کرد ولی اثری ندید

یک شب که فشار ناشی از بیماری او را سخت عصبانی می کند به حرم سیدالشهدا علیه السلام رو می کند و چنین گستاخانه می گوید

تو که نمی توانی نوکر نگه داری، پس چرا نوکر قبول می کنی؟! □! اتفاقاً در همان شب حاج شیخ محمدعلی که خود از بزرگان روزگار است، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را می بیند،

حضرت به او می گوید

برو نزد حسام و ما را با او آشتی بده. او با هیجان از خواب بلند می شود

وقتی به ساعت نگاه می کند می بیند دیر وقت است، دوباره به خواب می
باز همان خواب را می بیند و بیدار می شود، اما به علت دیر وقت [?]رود
هر [?] بودن می خوابد. برای بار سوم حضرت به او تنیدی می کند که باید
چه زودتر نزد حسام بروی

به ناچار از بستر بلند می شود و به سرعت به سوی منزل حسام می رود
در راه یکی از دوستانش را می بیند که به او می گوید

اگر حسام را دیدی این پاکت را به او بده

او که از بیماری حسام خبری نداشته، آن پاکت را می گیرد و به خانه
حسام می آورد و با عذرخواهی فراوان پیام حضرت سیدالشهدا علیه
السلام را به او ابلاغ می کند

ناگهان حسام سخت منقلب می شود. در همان هنگام پاکت آن فرد را به
دست حسام می دهد. وقتی پاکت را باز می کند می بیند داروی دردش
در همان پاکت است، پس به گریه می افتد

او از آن مقدار داروی فرستاده شده تا پایان عمر استفاده کرد به صورتی
که دیگر از خریدن آن دارو بی نیاز شد.

قوزش از بین رفت -

در قندهار پسری بنام عبدالرئوف بود که در پشت و سینه او قوز وجود داشت. مادرش زنی متدین بود. شب عاشورائی این پسر را که پدر و مادرش آرزوی مرگش را داشتند، به حسینیه آوردند و پس از پایان مراسم عزاداری، گردنش را به منبر بستند و گفتند: ای حسین! از خدا بخواه که این بچه را تا فردا یا شفا دهد یا مرگ! بعد در همانجا خوابیدند.

ناگهان از فریاد بچه بیدار شدند و دیدند که بدن بچه می لرزد و بلند می شود و می افتد و نعره می زند. مادرش او را بخانه برد که اگر مرد در خانه بمیرد. اما پسر نمی میرد ولی لرزشش تا سه چهار روز ادامه می یابد که در این مدت گوشت های زیادی بدنش بتدریج آب شده و بعد از این مدت سینه و پشت او صاف گردید.^{۴۰}

۴۰. معجزات سید الشهدا علیه السلام بعد از شهادت/علی میر خلف زاده

امام حسین علیه السلام انها را نجات داد!

از پدر شیخ بهایی نقل می‌کنند که فرمود: «شبی به حرم سید الشهداء مشرف شدم وقت سحر شد، دیدم به صورت های مهیب و عجیبی آمدند و در حالی که زنجیری از آتش به دست آنها بود، سپس سر قبری رفتند، سپس سر قبری رفتند که صاحب آنرا همان روز دفن کرده بودند، نعشی را از آن قبر بیرون آوردند و آن زنجیر آتشین را به گردنش انداختند و گفتند: بد بخت تو لیاقت این سرزمین را نداری. خواستند او را بیرون ببرند که رو کرد به قبر حضرت سید الشهداء و عرض کرد: آقا من مهمان تو هستم، به تو پناه آورده‌ام. ناگهان دیدم در ضریح سیدالشهدا باز شد و آقا بیرون آمدند و به آن دونفر فرمودند: او را رها کنید زیرا به من پناه آورده است. پس غل و زنجیر آتشین را از گردنش برداشتند و رفتند.^{۴۱}

پرده ای در مقابل چشم مأمور

عالم پرهیزگار حاج شیخ علی تاکی شهرضایی در دهه ی محرم سال 1322 این قضیه را نقل فرمودند

سالی بنده در فصل زمستان، در مشهد مقدس بودم و به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که من خیلی به زیارت امام حسین علیه السلام مشتاق شده ام و فکر می کنم اگر به کربلا بروم مریض می شوم و از شما تقاضای گذرنامه دارم! در آن زمان فقد یکصد و هفده تومان پول داشتم و گذرنامه نیز نداشتم. و نمی دانستم چگونه باید به کربلا بروم. بالاخره به خرمشهر آمدم، سید رضا رضوانی برایم یک مکان در کشتی به مبلغ پانزده تومان کرایه کرد و نمی دانست که من می خواهم بدون گذرنامه و به صورت قاچاق به کربلا بروم! عده ی دیگری در کشتی بودند همه دارای گذرنامه بودند. جایی در وسط آب یک شرطی آمد و ما یک فلس در دست او گذاشتیم و رد شدیم

وقتی به بصره رسیدیم. برای گرفتن بلیط قطار اقدام کردم، اما چون نزدیک اربعین و موقع ازدحام زوار بود، نتوانستم بلیط تهیه کنم و مجبور شدم به مسافرخانه ی سید علی حکاک بروم. در مسافرخانه اتاقی گرفتم و در اتاق رفتم و خوابیدم

همین که به خواب رفتم، ناگهان بیدار شدم و دیدم شخصی بالای سرم ایستاده است و می گوید: شما بلیط می خواستید! بلند شوید و اثاثیه را جمع کنید. در این هنگام یک بلیط قطار به من داد و ظاهراً پول آن را هم انگرفت و گفت: زود جمع کن و برو

من اثاثیه را جمع کردم و به دوش گرفتم، لحاف و وسایل را در چادر خوابی پیچیده بدم و بر دوش گرفته بدم و یقیناً هر کس مرا می دید، می فهمید که ایرانی هستم

هنگامی که می خواستیم به قطار وارد بشویم باید تک تک به اتاقی که مأمور کنترل گذرنامه در آن بود وارد می شدیم و از طرف دیگر اتاق خارج می شدیم و به طرف قطار می رفتیم. هنگامی که به اتاق رسیدم، متوجه شدم که هیچ مسافری در اتاق نیست و من باید به تنهایی وارد

اتاق شوم و گذرنامه را به شرطه نشان دهم و سپس از اتاق خارج شوم.
اما من چون گذرنامه نداشتم، متحیر شدم. ناگهان ملهم شدم که «یا امام
حسین علیه السلام» و «یا ابا الفضل علیه السلام» بگویم و رد شوم

پس این دو اسم مبارک را پیوسته بر زبان می آوردم و در حالی که اثاثیه
را بر دوش گرفته بودم، وارد اتاق شدم و از طرف دیگر خارج شدم! اما
گویا در مقابل چشم آن مأمور پرده ای کشیده شده بود و مرا نمی دید!
هیچ واکنشی نسبت به من نشان نداد و من رد شدم. تا کربلا نیز کسی از
ما گذرنامه نخواست

بالاخره به کربلا رسیدیم و در کربلا نیز چون به نجاری و چوب بری وارد
بودم، سقف خانه ی رئیس کنسولگری ایران را درست کردم و او با ما
آشنا شد و فرمان داد که به من گذرنامه بدهند. و پس از آن، گذرنامه را
به شیخ حسین شاهرودی دادم و برایم «کارت اقامت» گرفت، و از آن
روز به بعد، ما در عراق اقامت کردیم

امام حسین علیه السلام این روضه خوان را نجات داد...

حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمد تقی بهجت برای جمعی از سروران روحانی که در میان آنان برخی از مدرسین عالی مقام همانند حضرت آیه الله محفوظی حضور داشتند داستان زیر را بیان فرمودند:

یکی از نوکران واقعی و با اخلاص حضرت ابی عبدالله الحسین علیه « السلام مرحوم نظام رشتی واعظ شهیر تهران بود که هنوز مردم تهران روضه های سوزناک و ناله های حزن انگیزش را به یاد دارند . او قادر بود با گفتن کلمه «یا حسین » شور و ولوله ای عجیب در جمعیت ایجاد نماید، بر خلاف خطباء و وعاظ در ابتدای منبر خطبه نمی خواند بلکه بعد از بردن نام مقدس خداوند، جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله » را با چشم گریان و دل بریان و آه سوزان برای حضار بیان می فرمود و کمتر کسی بود که منقلب نشود .

او و منبرهایش مورد توجه خاص و عنایت ویژه حضرت ولی عصر علیه السلام بوده است . سالی مردم خطه خراسان این مرد الهی را دعوت کردند، او در شهرهای مختلف خراسان منبرهای آتشین و با حالی تحویل داد؛ از مشهد مقدس گرفته تا سبزوار و نیشابور و کاشمر و تربت حیدریه منبرهای فراوانی رفت و آوازه روضه هایش به گوش مردم تربت جام رسید . نظام رحمه الله به قصد تبلیغ در تربت جام عازم آن شهر گردید، یکی دو ساعت از شب گذشته در ورودی شهر پیاده شد، بعضی از اشرار به طمع ربودن چمدان شیخ، با زبانی چرب و نرم بعد از طی مسافتی او را وارد منزلی کرده و از او درباره منابر شهرهای یاد شده استفسار کردند . مرحوم نظام از ماهیت این افراد آگاهی نداشت و در مورد اینکه آنها چه کسانی هستند و چه سابقه آشنائی با او داشته و چگونه از منبر رفتن او در شهرها مطلع هستند غفلت داشت . از او پذیرائی مفصلی شد و او که پیرمردی بود با گذشتن نیمی از شب کاملاً خسته شده و برای استراحت راهی رختخواب شد . میزبانان به ظاهر برای او رختخواب پهن می کردند تا او استراحت کند و آنان ورود نظام را به اهالی خبر دهند . آنان نظام را در اطاق تنها گذاشته و رفتند، او بر

اثر شدت خستگی و کوفتگی راه، وارد رختخواب گردید تا استراحت نماید اما ناگهان توهمات و خیالات او را فرا گرفت و مانند کسی که احساس شری کند خواب از چشمانش پرید، از رختخواب بلند شد و آهسته به پشت در آمد . از اطاق مجاور صدای ضعیفی شنید که افراد میزبان (اشرار) به همدیگر می گفتند: «خوب شکاری نصیبمان شده، بیچاره شیخ با پای خودش به مهلکه افتاده است.» آنها مشغول تیز کردن کاردی بودند که نظام صدای تیز کردن آن را نیز شنید . حالا دیگر نظام یقین دارد که کارش ساخته است، او در میان رختخواب به حضرت سید الشهداء متوسل می شود و می گوید:

آقا جان تو می دانی که نظام یک عمر است نوکری تو را کرده و حالا «
».یک لحظه توقع آقایی تو را دارد تا نوکرت از بین نرود

بعد از این توسل، در آن شرایط بحرانی ناگهان زلزله ای عجیب رخ می دهد و اطاق و سقف شروع به لرزیدن می کند، نظام فوراً بیرون آمده و با دیدن منظره هولناک خراب شدن خانه ها و شنیدن صدای مهیب آن از هوش می رود . او زمانی به هوش می آید که آفتاب همه جا را روشن

نموده است . وقتی چشم می گشاید در اطراف خود چیزی جز تل خاک و ویرانی نمی بیند و مشاهده می کند که میزبانان خائن او در زیر خروارها خاک مدفون شده اند . او از رفتن به شهر منصرف شده و به طرف تربت حیدریه حرکت می کند، پس از طی مسافتی بر اثر شدت گرما و تشنگی و گرسنگی و در حالی که هیچ رمقی نداشت به زمین می افتد به حدی که قدرت برخاستن ندارد، ناگهان صدای پای اسبی به گوشش می رسد، شخصی از اسب پیاده شده و می گوید: «نظام تو هستی!؟» صاحب اسب مقداری آب گوارا به او می دهد و او را سوار بر اسب می کند و با خود می برد . بعد از طی مسافتی کوتاه، نظام را در شهر نیشابور و دم در منزل حاکم نیشابور پیاده می کند و نامه ای بدست او می دهد تا به حاکم تحویل دهد . وقتی حاکم نامه را مشاهده می کند، می گوید: نظام تو هستی؟ با چه وسیله ای آمدی و لباسهایت کجاست؟ نظام برمی گردد ولی اثری از اسب سوار نمی بیند . حاکم که نظام را قبلا با عمامه و قبا و عبا دیده بود، در مورد اینکه این فرد همان نظام باشد تردید می کند چون نظام در این ساعت آن لباسها را ندارد، ولی پس از اطمینان دستور

می دهد برای نظام لباس روحانیت تهیه کنند . نظام به منبر می رود و
. جریان عنایت امام حسین علیه السلام را تعریف می کند

بیان این واقعه انقلابی در مردم به وجود می آورد و موجب بی هوشی
حاکم و شماری از موءمنین می شود . بعد از آن جریان نظام مورد عنایت
ویژه حاکم نیشابور قرار می گیرد . وقتی از حاکم درباره محتوای نامه
سوءال می کنند، می گوید: نامه با خط سبز نوشته شده و حاوی پیام ثامن
الحجج علیه السلام است و به من دستور داده که از نظام دلجویی و تفقد
کنم

شفای_چشم_و_پای_فلج

شفای آمیرزا مهدی بروجردی #

. مرحوم آمیرزا مهدی بروجردی #پیشکار آیت الله #بروجردی بودند

فرمود من یک #اربعین رفتم کربلا با یک #پای_فلج و یک #چشم_کور

.

مرحوم آیت الله #مروارید که از علمای بزرگ مشهد بودند ... فرمودند

. من ایشان را با #پای_فلج و _چشم_کور دیدم

وقتی آمد با #پای_سالم و #چشم_سالم دیدم

از زبان خود آمیرزا مهدی بروجردی بخوانیم

من #اربعین کربلا بودم و #عرب_های بادیه نشین گروه گروه می
آمدند در #صحن و من کناری بودم

کف_پای یکی از این ها را بلند کردم و انگشتم را انداختم لای پای یکی #
از این ها

(اخلاص چه چیز خوبی است)

پای این ها #عرق کرده بود و با #خاک_کربلا مخلوط شده بود و شده
بود #گل.

از این #گل لای پای #زائر_کربلا برداشتم و یک مقداری را روی #چشم
. و #پایم مالیدم

حسین علیه السلام به احترام #خاک پای #زوار کربلایش هم #چشمم #
. را #شفا داد و هم #پایم را

شفای_چشم_به_برکت_حسین_علیه_السلام#

شفای_چشم_آیت_الله_بروجردی_به_برکت_سیدالشهداء#

آیت_الله_بروجردی_فرمودند#

. چشم_هایم_#کم_سو_شده_بود#

. یک_دسته_ای_در_بروجرد_بود_به_نام_#گلبندان

برای_#امام_حسین_علیه_السلام_عزاداری_می_کردند

روز_عاشورا از یک #نوجوان این هیئت یک ذره #گل گرفتم و به #

#چشمم مالیدم

.خدا به احترام #گل سینه ی سینه زن #حسین، #چشم مرا #شفا داد#

داستان حاج ماشاءالله نجار (خدادادپور کرمانی)

سی و دو سال از بهار عمرم می گذشت ، روزی در کارگاه نجاری مشغول کار بودم، احساس تهوع شدیدی به من دست داد ، آنچنان که نتونستم تحمل کنم. نزد پزشکی که در همسایگی مغازه ام بود به نام دکتر سید حسین وکیلی رفتم. بعد از معاینه، نارسایی و مشکل کلیه ها مشخص شد، وی گفت : کلیه هات از کار افتاده. داروهایی تجویز نموده و دستور استراحت داد. در منزل بستری شدم، و داروها را مصرف می کردم ولی روز به روز حالم بدتر میشد. از خوردن آب هم، منع شده بودم. گاهی از شدت تشنگی فقط لبهامو تر میکردند. ادرار از من خارج نمی شد. چون کلیه ها کاملا " از کار افتاده بود و در آن زمان دستگاه دیالیز هم وجود نداشت. تا این که تمام بدنم ورم کرد. پاها و دستها ورم کرده، چون کنده ی درخت شده بود، و اصلا " خم نمیشد. شکم بزرگ شده بود و آب آورده بود. آن چنان متورم شده بود و پوست شکم نازک شده بود که داخل آن پیدا بود.

دکتر گفت: نباید حرکت کنی. از شدت درد و ناراحتی به دیوار پنجه می کشیدم، مدت دو سال در منزل به پشت خوابیدم. آنچه ذخیره داشتم، خرج کردم، اما هر روز دردم بیشتر میشد. ناامیدی کامل و ناتوانی ام از ادامه درمان باعث شد مرا چون مرده ای از روی تخت بلند کردند و به بیمارستان ارجمند منتقل کردند. آن گاه دیدند موریانه تخت و تشک و مقداری از پشت مرا سوراخ کرده، که در اثر بی حسی که در بدنم پیدا شده بود، متوجه آن نشده بودم. در بیمارستان شورای پزشکی تشکیل دادند، و هر روز دوبار بدنم را زیر برق می گذاشتند، و داروهای گوناگونی را روی من آزمایش می کردند، و اگر کسی می خواست تزریق کردن را یاد بگیره، روی من تمرین می کرد. آب شکم مرا به وسیله ی سرنگ می کشیدند، ولی هیچ یک از برنامه های درمانی موثر واقع نمی شد.

پس از یک دوره شش ماهه، مرا مرخص کردند و به منزل فرستادند، ولی حالم هر لحظه بدتر می شد و لذا با وساطت پزشک معالجم مجدداً "مرا به بیمارستان بردند، و باز هم بعد از شش ماه مرا به منزل برگردانند. در این مرحله، حالم به قدری وخیم شد که قابل گفتن نیست (مثل اینکه

اینجا شکم حاج آقا پاره می شه و قابل توصیف نیست) مرا به بیمارستان بردند . روزی استاندار وقت کرمان، آقای صمصام، برای بازدید از بیمارستان ارجمند وارد اتاق من شد. تا وضع مرا دید، خیلی ناراحت شد و با دکترم صحبت کرد. استاندار گفت: این مریض را به خارج بفرستید و کلیه مخارج آن را من متحمل می شوم. ولی دکتر هرمان ابراشر که آلمانی بود، گفت: این مریض در هیچ جای دنیا قابل علاج نیست. دکتر جلو آمد و پلکهای مرا بالا زد و گفت این مریض 24 ساعت دیگر بیشتر زنده نیست و فرستادن او به خارج هم فایده ای ندارد. چنان بدنم ورم کرده بود که چشمهایم دیده نمی شد و آب که زیر پوست بدنم جریان داشت، معلوم می شد. دکتر به استاندار گفت : فقط 3 تا فرزند کوچک دارد، اگر لطف کنید آنها را به پرورشگاه تحویل بدهید.

بچه هایم را آن روز به بیمارستان آوردند که در آخر عمر در کنارم باشند. با توجه به ناامیدی پزشکان مرا به خانه آوردند و در همان اتاق خشتی گنبدی کوچک خواباندند. تمام دوستان و آشنایان به جز تعداد معدودی که بعضی از آنها اکنون زنده هستند و شاهد ماجرا می باشند، بقیه منو ترک کردند. هر کس چیزی برایم تجویز می کرد. بعضی

شراب کهنه را تجویز می کردند. ولی من که همیشه از خداوند متعال میخوام، مرا شفا دهد، گفتم چنانچه بمیرم و شراب مرا نجات دهد، حاضر نیستم شراب بخورم. زیرا امام صادق علیه السلام فرمودند: در حرام شفا نیست.

از همه چیز و همه کس دل بریده بودم و هیچ چیزی برام معنی و مفهومی نداشت. دیگر دارو هم نمی خوردم و به دکتر مراجعه نمی کردم . از همه جا دل کنده بودم و از همه مایوس، ولی تنها نور امید در دلم به مولایم امام حسین علیه السلام بود. انتظار می کشیدم که آقا به من نظر لطف کند. همه برایم دعا میکردند ، حتی در مساجد، مردم شفای مرا از خدا میخواستند

به برکت همین دعاها ، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام به من نظر کردند، شب و روز چشمم به در اتاق دوخته شده بود که آقا بیایند. ماه محرم شروع شد و هر روز امید من بیشتر می شد. تا اینکه صبح روز هشتم محرم، ناگهان دیدم یک کبوتر سفیدی لب بام خانه ام نشست. با خود گفتم خدایا این کبوتر که سه طوق بر گردن، یکی به رنگ سبز،

یکی سفید، و دیگری قرمز ، پا و پنجه ای بلند داشت . خیلی زیبا بود،
قاصد حسینی است؟ خدایا اگر این کبوتر برای نجات من فرستاده شده،
بیايد کنار تختم. ناگاه کبوتر آمد و زیر تخت من رفت. من آرامش پیدا
کردم. ساعتی بعد، مادرم وارد اتاق شد. در حالی که دستمالی در دست
داشت، گفت:پسرم این دستمال آغشته به اشک بر امام حسین و دستمال
را به سینه من مالید. نمی توانستم حرف بزنم. با اشاره به مادرم فهماندم
که مهمان دارم. در زیر تخت است. مادرم برای کبوتر آب و دانه آورد.
اما کبوتر چیزی نخورد و صدایی از او شنیده نمی شد. سرش را زیر
بالش کرده بود

شب شانزدهم محرم شد. دلم بسیار شکست. گفتم آقا روز عاشورا تمام
شد، چرا به من جواب نمی دهی؟

درب اتاق را از بیرون روی من می بستند و هر کس دنبال کار خودش
می رفت. یک وقت چشמהایم را روی هم گذاشتم. در عالم مکاشفه،
دیدم سقف اتاق شکافته شد. آقایی همانند یک پارچه نور، تشریف فرما
شدند و روی صندلی چوبی کنارم نشستند (هنوز هم آن صندلی باقیست)

از تخت با همان حال ضعف پایین آمدم و با یک دست بازوی آقا را
گرفتم و دست دیگر را روی شانه آن حضرت قرار دادم و هی می
گفتم: به! به! به صورت عالم نگاه کردن عبادت خداست. ایشان به من
لبخند می زدند. عرض کردم: شما چه کسی هستید؟ آقا فرمودند: چه
کسی را صدا می زدی؟ گفتم: من آقا امام حسین را می خواستم

فرمودند: من امام حسینم، از ما چی می خواهی؟

. گفتم: آقا شما خود می دانید من چی می خواهم

در همین حال، دوباره سقف اتاق شکافته شد و دو دست قطع شده در
حالی که داخل بشقابی بود، روبروی آقا حاضر شد. نگاه کردم دیدم این
دستها بدن و سر ندارد. آقا فرمودند: به من نگاه کن و از ما چیزی بخواه
گفتم: خود شما می دانید چه می خواهم. فرمودند: هر چه خواستی، ما به
تو دادیم

گر طیبانه بیایی به سر بالینم

به دو عالم ندهم لذت بیماری را

بعد فرمودند بلند شو برویم

آقا دستم را گرفت و به مسجد خواجه ی خضر کرمان بردند، در حالی که دو دست بریده نیز در کنار آن حضرت بود. دیدم منبری بسیار زیبا وجود دارد و مسجد مملو از افرادی که همه ی آنها یک پارچه نور بودند. وقتی آقا وارد شدند، همه از جا بلند شدند. من هم جلو ایشان ایستاده بودم و می گفتم: به! به! نظر به صورت عالم عبادت است. عرض کردم آقا شما کجا بودید اینجا تشریف آوردید. ناگهان از آن حال بیرون آمدم. دیدم در اتاق خودم هستم. ولی داخل اتاق بوی عطر و گلاب و بوی تربت سید الشهداء فضا را پر کرده است و کبوتر از زیر تخت بیرون آمده و با صدای بلند می خواند و به دور من میچرخد. احساس کردم بدنم سبک شده. دست به شکم کشیدم، دیدم سالم است. فوری از تخت پایین آمدم. چون درب اتاق را از پشت بسته بودند، در زدم. مادرم در را باز کرد و مرا بغل کرد و گفت: چه خبر است؟ در این اتاق چه اتفاقی افتاده که این همه بوی خوش و عطر تربت می آید؟ همه تعجب کردند که من چگونه بر خاستم. گفتم: آقا امام حسین مرا شفا داده. با صدای بلند و اشک چشم فریاد یا حسین می زدم. آمدم در حیاط منزل،

احساس کردم باید به دستشویی بروم. بعد از 4 سال برای اولین بار با پای خودم به دستشویی رفتم. مقدار زیادی چرک و خون از من دفع شد. و بدنم کاملاً راحت شد. سبک شدم. تمام ورم های بدنم فرو نشست. حتی دو طرف بدنم که از شدت ورم فتق کرده بود خوب شد. آن گاه وضو گرفتم و همه اش یا حسین می گفتم و گریه می کردم تا صبح شد. همسایگان تصور می کردند من مرده ام و برای من بستگانم گریه می کنند. بعضی از آنها صبح به عنوان تشییع جنازه من آمدند. دیدند من سالمم و شفا گرفتم. همدیگر را خبر کردند تا شفا یافتن مرا ببینند. برایم لباس و کفش آوردند. تصمیم گرفتم ظهر آن روز برای نماز جماعت به مسجد جامع کرمان بروم. اول ظهر در صف جماعت شرکت کردم. تا به امامت مرحوم آیت الله صالحی نماز را به جماعت بخوانم. در بین دو نماز، دو نفر از افرادی که چند روز قبل به عیادت من آمده بودند، در دو طرف من نشسته بودند و با تعجب به من نگاه می کردند. یکی به دیگری گفت: این جوان چقدر شبیه آقا ماشاالله است. دیگری گفت: بیچاره آقا ماشاالله در حال مرگ است، کارش تمام است، خدا او را شفا بدهد. من گفتم: خودم ماشاالله نجارهستم و خداوند به عنایت امام

حسین مرا شفا داد. مردم فهمیدند. دورم جمع شدند و می خواستند لباسهایم را پاره کنند، ولی آیت الله صالحی و عده ای دیگر مانع شدند. روز بعد دکتر وکیلی که سال ها مرا معالجه می کرد، متوجه شد مرا به بیمارستان فرستاد و یک آزمایش و عکسبرداری کامل از من ..انجام داد

دکترها متعجب شدند و دکتر هرمان آلمانی به دکتر وکیلی گفت: چه دارویی برای این تجویز کردی که خوب شده. بگو تا ما برای همه ی مریض های مثل او تجویز کنیم؟ اما دکتر وکیلی جواب داد: جد من ، ابا عبدالله الحسین علیه السلام، او را شفا داده. تمام دکترها و پرستارها که وضع مرا دیده بودند، شروع به گریه کردند

دکتر هرمان آلمانی گفت: این آقا از یک بچه ای که تازه متولد می شود، سالم تر است. بعد از شفا یافتنم، کبوتر سفید 4 ماه در منزل من بود و صبح روز شهادت صدیقه ی کبری فاطمه زهرا علیها السلام، داخل حیاط نشسته بودم که کبوتر هم آمد کنارم نشست و بعد از چند لحظه، پرواز کرد و به دور حیاط چرخید و بر لب بام جایی که روز اول وارد شده بود،

نشست. من به کبوتر نگاه می کردم و اشک می ریختم که ناگاه پرواز کرد و رو به قبله به سوی آسمان بالا رفت. آن قدر به او نگاه کردم تا از دیده ی من غایب شد. فوری رفتم به منزل مرحوم حجه الاسلام حاج آقا طاهری که آن روز، روزه داشتند. عده ای از علما و روحانیون نشسته بودند و چون مرا مضطرب دیدند، سوال کردند: چرا ناراحتی؟ گفتم: کبوترم رفت. آقایان گفتند: آقا ماشاءالله ، نگران نباش ، ماموریتش تمام شده. من قلبم آرامش پیدا کرد

دستور روزه خوانی از جانب ابا عبدالله الحسین یک سال بعد، روز هشتم محرم همان روزی که سال قبل قاصد حسینی کبوتر سفید به خانه ام آمده بود. دلم می خواست در منزل روزه خوانی بر پا کنم ولی قدرت مالی نداشتم. با چشم اشکبار، وارد اتاق مخصوص "شفا خانه" شدم و گفتم آقا امام حسین میخوام روزه خوانی برقرار کنم. میل دارم منبر بسازم و در مساجد بگذارم (که تا کنون متجاوز از صد ها منبر ساخته ام که یکی از آنها در مسجد مقدس جمکران است) دوست دارم غذا طبخ کنم و به عزا داران بدهم. بعضی گفتند بگذار سال آینده. مادرم می

گفت: کسی که چیزی ندارد، بهتر است جلسه روضه ی مختصری را در مسجد الرضا که در نزدیکی خانه مان است، بر پا کند. من گفتم مادرا! باید روضه را داخل همین منزل بخوانم، آن هم منزلی که امام حسین تشریف آوردند. میخوام همین جا خیمه بزنم. شب نهم (شب تاسوعا) که مصادف با شب جمعه بود، خوابیدم. در عالم رویا دیدم ، نوری از آسمان با زمین آمد و همان آقای که سال گذشته مرا شفا دادند، وارد حیاط شدند. عبایی بر دوش و نعلین زردی به پا داشتند و من با حالت ادب دست به سینه مقابل شان ایستادم. آقا لبخندی به من زدند و عبا را از بدن بیرون آوردند و روی زمین گذاشتند.

من گفتم: آقا برای چه از در بسته آمدید؟ فرمودند: مگر نمی خواهی روضه بخوانی؟ آمدیم به تو کمک کنیم. برو یک جارو بیاور. من ناراحت شدم که چرا آقا جارو کنند. خودم جارو می کنم. از طرفی فکر کردم جاروهای ما تمیز نیست تا به دست مبارک آقا بدهم. یک وقت دیدم دوباره نوری داخل منزل آمد که محله را روشن کرد که قابل وصف نیست. دیدم جاروی زیبا به دست آقا داده شد و آقا مقداری از

حیات را جارو زدند و بعد با دست مبارکشان اشاره کردند که منبر را اینجا بگذار. تو روزه بر پا کن ما تو را کمک می کنیم. من خانم را صدا زدم که بیا از آقا پذیرایی کن. دوباره نور شدند و پرواز کردند. به ساعت نگاه کردم ، دیدم ساعت دو نصفه شبه و عجیب آنکه شبی هم که آقا شفایم داد، ساعت دو بامداد بود. باز هم تا صبح "یا حسین یا حسین" گفتم و گریه کردم. عرض کردم آقا ممنونم کمک کردید، راحت شدم. اذان صبح شد نماز خواندم. بعد از نماز صدایی در خانه بلند شد. در را باز کردم. دیدم آقای حاج صادق مهراییان است. او دعای کمیل را از حفظ بود و از دوستانی بود که دوران نقاهت و مریضی به من کمک می کرد. دست بر گردنم انداخت و گفت: می خواهی روزه بخوانی؟

گفتم شما از کجا فهمیدی؟

گفت آنچه تو در خواب دیدی من هم دیدم

مقداری قند و چای داد و گفت این ها را آقا امام حسین برایت حواله کرده. ناراحت نباش. من حاج آقا موحدی را دعوت می کنم و روزه را بر گزار می کنیم

بعد یکی از همسایه ها گفت: می خواهی روضه بخوانی؟ من به دلم
گذشته که بلندگو و زیلو را من می آورم. وسایل را آوردند و روضه
خوانی را بر پا کردم. از روز اول مجلس بسیار عجیبی شد. جمعیت
فراوانی آمدند. علما نیز شرکت کردند و اکنون حدود چهل سال از این
مجلس با شکوه می گذرد که هر ساله جمعیت زیادی از عاشقان و
شیفتگان حسینی از شهرهای مشهد، قم، تهران، یزد، و... در این عزا خانه
شرکت می کنند و علما، وعاظ و مداحین اهل بیت ادای وظیفه می نمایند،
و مجلسی کم نظیری است. بعضی هم در این مجلس حاجت گرفته اند
حتی یک جوان زرتشتی شفا گرفت، در حالی که مادرش در این خانه
متوسل به قمر بنی هاشم شده بود، و صدا می زد. آقا دو دست قطع شده
شما در این منزل آمده بچه ام را شفا بده. زن می گوید: وقتی به خانه
رفتم، دیدم جوان فلجم نشسته. دست بر گردنش انداختم و گفتم چی
شده؟ گفت مادر آقایی با دو دست قطع شده آمد و فرمود مادرت خانه
ماشالله نجار به ما متوسل شده است. حالا از جا بلند شو! و من هم
نشستم و آقا که سوار اسب بود در حالی که دست نداشتند، تشریف
بردند. و به برکت این کرامت آنها به شرف اسلام مشرف شدند

و باز چندین خانم که 18 و 12 سال ازدواج کرده بودند و بچه دار نمی شدند، از این شفا خانه نتیجه گرفتند و بچه دار شدند

هر ساله مقداری گلاب از آستانه مقدسه ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام حواله این مجلس می شود که عزاداران با شور و هیجان خاصی و با شیون و ضجه و ناله از این گلاب استفاده می کنند. این گلاب به وسیله ی مرحوم حاج آقا حسین بزرگ زادگان که از خادمین حرم مطهر امام رضا علیه السلام بودند، حواله این مجلس می شد که هنوز هم هر ساله خادمین مطهر این گلاب را می آورند و آن مرد مخلص امر کردند 18 روز به تعداد سن مادر معصومین روضه خوانده شود و گلابدان مخصوص از آستانه مقدس آوردند که خود آقای حاج ماشاءالله این گلاب را بین عزاداران می پاشند و هیجان خاصی به مجلس می دهند^{۴۲}

یا حسین ، یا حسین ، یا حسین

داغت به دل زده ست شیخون، حسین جان

حالم شده است با تو دگرگون، حسین جان

دست مرا گرفته ای از کودکی و من

یک عمر بوده ام به تو مدیون حسین جان

عنایت امام حسین علیه السلام به یک مبلغ دین در نخبوان

زمستان سال 1373 جهت تبلیغ اسلام و معارف دینی با لباس مقدس روحانیت به جمهوری خود مختار نخبوان اعزام شدم پس از تحمّل رنجهای بی شمار خود را به شهر شرور رساندم

مردم نخبوان به خاطر جنگ با جمهوری ارمنستان از لحاظ سوخت و مواد غذایی و برق و غیره در مضیقه بودند. گاهی از شدّت سرما و یخبندان درختان کوچه و خیابان را می بریدند و برای سوخت منازلشان از آن ها استفاده می کردند

در این اوضاع و احوال برنامه هایمان را شروع کردیم. یکی از همسایه ها نسبت به این لباس حسّاس بود. به من فحش و ناسزا می گفت و صاحب خانه را تحت فشار قرار می داد تا قرارداد اجاره را به هم بزند. او مصر بود که من این منزل را تخلیه کنم. ولی ما همه این امور را تحمّل می کردیم و می گفتیم: خداوند ارحم الراحمین است انشاءالله کمک خواهد کرد.

اوضاع روز به روز بدتر می شد. سرما و یخبندان و کمبودهای دیگر از یک طرف و تحمّل فحش و ناسزاهای روزانه ی همسایه از طرف دیگر مرا به شدّت رنج می داد. برنامه روزانه این همسایه این شده بود که هر روز سه یا چهار بار در خیابان یا منزل و یا در مسجد به من و همه ی مقدسات فحش و ناسزا می گفت. حتی بعضی اوقات در هنگام سخنرانی میکرفون را از دست من می گرفت و به اسلام، روحانیت، ایران، امام و... ناسزا می گفت. این برای ما درد بی درمانی شده بود که حقیقتاً تحمّل اش بسیار گران بود. در عمرم چنین مصیبتی ندیده بودم.

ایّام بدین منوال می گذشت تا این که ایّام محرم الحرام نزدیک شد. با همکاری استانداری آذربایجان غربی علاوه بر عزاداری در روزهای محرم، برای روز عاشورا یکی از هیئت های عزادار کشور ترکیه را نیز همراه با یک گروه فیلم برداری برای یکی از شبکه های تلویزیونی ترکیه دعوت کردیم. برای میهمانان که حدوداً پنج هزار نفر بودند غذای مفصّلی آماده شد. مراسم بسیار با شکوهی را در روز عاشوار اجرا کردیم.

اما این مرد فحّاش باز هم در روز عاشورا به اسلام، روحانیت، ایران، امام و همه مقدّسات ما توهین کرد و فحش و ناسزا گفت. آن همه زحمت و رنج و تلاش ما را در آن روز با برهم زدن برنامه ی عزاداری از بین برد. هیچ کاری از من ساخته نبود. حتی اگر به پلیس هم می گفتیم، جواب می دادند ایشان مست است و با مست هیچ کاری نمی توان کرد

بعد از اهانت و ناسزاگویی به مسجد، اسلام و امام حسین علیه السلام با یک چاقو به من حمله ور شد. چون او را دیدم و از او دور شدم نتوانست مرا مجروح کند. آن روز سپری می شد و من در این فکر بودم که با این مرد فحّاش چه کنم؟ هرچه تلاش می کردم، کمتر موفق می شدم. و از هدایت او کاملاً مأیوس بودم و امید نجات و هدایت برایش نمی دیدم. بعد از ظهر دیگر نمی دانستم چه باید انجام دهم

با خود حدیث نفس می کردم که من سربازی بیش نیستم. مولا و سروری دارم که با یک اشاره اش عالمی نابود می شود ناگهان به یادم آمد که وضوئی بگیرم و دو رکعت نماز بگذارم و با خدای خویش درد و دل نمایم و نیازم را با او در میان بگذارم

با دلی غمگین، با قلبی آکنده از عشق و ایمان و روحی بسیار امیدوار به فضل و رحمت الهی وضو ساختم و نماز خواندم دلم حقیقتاً شکسته بود. چنان خود را به مولا و آقای خودم نزدیک می دیدم که انگار هر دعایی در آن حال می کردم، قبول می شد و به فضل الهی یقین داشتم. بعد از راز و نیاز سر از سجده برداشتم به حاضران گفتم با چشم خود دیدید که فلانی چقدر به اسلام، قرآن، مسجد و امام فحش و ناسزا گفت. و چگونه به مقدّسات ما توهین کرد؟ حاضران همه جواب دادند بلی. گفتم حالا که او از پذیرش حق ابا دارد و از کار زشتش دست بر نمی دارد، دیگر چاره ای جز شکایت به مولا و آقایمان امام حسین علیه السلام نداریم. من در حق او نفرین می کنم؛ شما هم آمین بگویید. باشد که خداوند متعال دعای مضطربین را مستجاب گرداند

البته ذکر این نکته لازم است که نفرین آخرین ابزار است. و تا سر حد امکان مبلّغ باید با سعه صدر با مردم برخورد کند. اما من دیگر مضطرب شده بودم و در غیر این صورت و بدون لطف خداوند و استجاب دعا ناچار به بازگشت به ایران بودم.

خدای بزرگ را به چندین نوع قسم دادم و بعد خدا را به حق اهل البیت
علیهم السلام قسم دادم و نابودی هرچه سریع تر این مرد شرور را از
درگاه او خواستم و حاضران آمین گفتند

بعد از مراسم تصمیم گرفتم اگر دعایم مستجاب نشود و از دست این
مرد نجات پیدا نکنم، فردای آن روز هر طور شده شهر شرور را به
مقصد ایران ترک کنم ولی لطف و احسان خداوند شامل حالمان شد و در
ساعت دوازده شب به من اطلاع دادند که آن فرد فحّاش به جهنّم واصل
شده است. پس از شنیدن این خبر دو رکعت نماز گزاردم و خداوند را
شکر کردم. جریان مرگ او چنین بود که بعد از ظهر عاشورا میهمانی
مفصلی ترتیب می دهد و تعدادی از افراد عیّاش و اراذل و اوباش را
جهت صرف شام دعوت می کند و شام مفصلی همراه با مشروبات الکلی
رنگارنگ آماده می کند ولی میهمانان از خوردن مشروبات الکلی به
خاطر روز عاشورا ابا می کنند او اصرار زیادی می کند ولی آن ها نمی
پذیرند. در نتیجه عصبانی شده و همه ی مشروبات الکلی موجود را می
خورد و بعد از لحظاتی همان جا به شدّت می ترکد و به جهنّم واصل می
شود.

این واقعه یک حادثه ی طبیعی نبود بلکه یک نصرت الهی بود که موجب هدایت خیل عظیمی از گناهکاران و مشروب خواران محل شد و تعداد زیادی از آن ها پس از این واقعه به مسجد رو آوردند. آن ها با اهدای فرش و اشیاء دیگر به مسجد برائت و انزجار خویش را از این نوع اعمال ابراز داشتند. مردم گروه گروه به مسجد می آمدند. طلب دعای خیر و سلامتی برای خویش می کردند.

آن ها اعلام می داشتند که اگر مشروب هم می خوریم، با مسجد کاری نداریم و احترام آن را نگه می داریم و شما هم با ما کاری نداشته باشید!!^{۴۳}

شهید محمد معماریان

در سال 1368 کرامتی از سیدالشهدا(ع) در شهر قم مشاهده شد.

مادر شهید محمد معماریان، روز اول محرم به اتفاق خانواده به یکی از روستاهای اطراف قم مسافرت کردند. مادر شهید در اثر حادثه‌ای به زمین افتاد و قرار شد به خاطر احتمال خونریزی مغزی سریعاً به قم منتقل گردد، ولی نرفت. مشخص شد پایش نیز دچار شکستگی شده، ولی از گچ گرفتن خودداری کرد.

در روز هفتم محرم به خون دماغ مبتلا شد. در روز هشتم، باعصا در مسجدالمهدی(ع) واقع در بلوار محمدامین(ص) حاضر و به خانم‌هایی که برای آماده‌سازی تدارک پذیرایی از عزاداران حسینی در شب عاشورا زحمت می‌کشیدند، کمک کرد و در روز تاسوعا نیز عصازنان به مسجد رفته و کمک نمود.

در شب عاشورا نماز جماعت را نشسته خواند و در مراسم نوحه‌خوانی و عزاداری، حالش به شدت منقلب شد و به سیدالشهدا و حضرت زهرا

متوسل گردید و شفای خود را خواست و نذر کرد اگر شفا یابد،
دیگ‌های مسجد المهدی و دیگ‌های عزاداری را بشوید.

صبح عاشورا، بعد از نماز صبح در خواب دید که در مسجدالمهدی
هستند و می‌گویند: هیئتی به مسجد می‌آید. هیئتی فوق‌العاده منظم با
لباسهای سفید، سربندهای مشکی و کفنی تقریباً خون‌آلود به گردن، وارد
مسجد شدند و شهید سید محمد سعید آل‌طه نوحه‌خوانی می‌کرد و بقیه
سینه می‌زنند. با خود گفت سیدمحمد که شهید شده بود. یک مرتبه
متوجه شد فرزند شهیدش محمد معماریان نیز در جلوی هیئت حرکت
می‌کند و بقیه هم از دوستان شهید فرزندش هستند. به این ترتیب،
برایش مسلم شد که هیئت مربوط به شهداست.

بعد از اتمام سینه‌زنی، فرزند شهیدش جمعیت را دور زد و کنار پرده به
طرف مادر آمد و همدیگر را در آغوش گرفتند. در این هنگام یکی
دیگر از شهیدان نزدیک آنان آمده و گفت: سلام حاج خانم. خدا بد
ندهد. چه شده است؟ محمد گفت: نه، مادر من مریض نیست. بعد
پرسید مادر، اینها چیست که به پایت بسته‌ای؟ گفت چیزی نیست، چند

روزی است پایم درد می‌کند و با عصا راه می‌روم؛ ان‌شاءالله خوب می‌شود. محمد گفت: مادر جان چند روزی است که با دوستان به کربلا رفتیم، از ضریح امام حسین، شال سبزی برای شما آورده‌ام و می‌خواستم به دیدن شما بیایم؛ ولی دوستان گفتند صبر کن با هم برویم و امشب که شب عاشورا بود، رفتیم به زیارت امام خمینی و آمده‌ایم تا نماز صبح را در مسجدالمهدی همراه با زیارت عاشورا بخوانیم و شما را ببینیم و برگردیم.

در این هنگام دست را بالا آورد و از سر تا پای مادرش را دست کشید، باندها را از پای مادر باز کرد و شال سبز ضریح مطهر را به پاهایش بست و گفت مادر، پایت خوب شده است و اگر هم مقداری درد می‌کند از عضله است که آن هم خوب می‌شود.

مادر شهید در همین حال از خواب بیدار شد و دید تمام باندها باز شده و به جای آن، شال سبزی به پاهایش بسته شده است. بلند شد و متوجه گردید که پایش کاملاً خوب شده است. اهل منزل را مطلع ساخت و برای انجام نذر شستن دیگرها به طرف مسجد حرکت کرد.

خبر در سطح شهر پیچید. روز دوازدهم محرم به اتفاق خانواده به محضر آیت‌الله العظمی گلپایگانی رسیدند و جریان را عرض کرده و شال را خدمت آن بزرگوار تقدیم کردند. آن مرد بزرگ آن شال را بوسید و فرمود: بوی جدم حسین را می‌دهد. بعد چند بار دوباره آن را بوسیدند و گریستند و فرمودند: شما قدر این شال را بدانید و کمی از این شال را به من بدهید که این سند و اثری از مقام شهادت و در تاریخ چنین چیزی نادر و کم‌نظیر است.

بعد از آن دستور فرمودند: تربت مخصوص را که قبلاً توسط بعضی از علما برایشان آورده بودند، حاضر کنند. وقتی آن را آوردند، فرمود: یک مقدار از این تربت را به شما می‌دهم، کمی از شال را با تربت در شیشه‌ای بریزید و به مریض‌ها بدهید. ان شاء الله خداوند شفا می‌دهد.

بیش از ده‌ها نفر از مریض‌هایی که بعضی از آنها از دکترها جواب رد گرفته و بعضی از آنها نیز برای درمان به خارج کشور رفته، ولی نتیجه‌ای نگرفته بودند، از آب متبرک آن شیشه استفاده نموده و شفا یافتند.

عنایت به زائران سامرا

آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم فرمود:
اوقاتی که در سامرا مشغول تحصیل علوم دینی بودم، اهل سامرا به بیماری وبا و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عده‌ای می‌مردند. روزی در منزل استادم مرحوم سیدمحمد فشارکی، عده‌ای از اهل علم جمع بودند. ناگاه مرحوم آقا میرزا محمدتقی شیرازی (میرزای دوم) تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در معرض خطر هستند. مرحوم میرزا فرمود: «اگر من حکمی بکنم، آیا لازم است انجام شود یا نه؟» همه اهل مجلس پاسخ دادند: بله. فرمود: «من حکم می‌کنم که شیعیان سامرا، از امروز تا ده روز همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را هدیه [?] به روح نرجس خاتون، والده ماجده حضرت حجه بن الحسن کنند تا این بلا از آنان دور شود». اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند. از فردای آن روز به برکت حضرت اباعبدالله الحسین «علیه السلام» تلف شدن شیعه

متوقف شد و همه روزه تنها عده‌ای از اهل سنت می‌مردند؛ به طوری که
بر همه آشکار گردید. برخی از سنی‌ها از آشنایان شیعه خود پرسیدند:
«سبب اینکه دیگر از شما، کسی تلف نمی‌شود، چیست؟» آنان گفتند:
«زیارت عاشورا». آنها هم مشغول شدند و بلا از آنها برطرف گردید.

باز شدن در مسجد براثا برای شیخ غلامرضا طبسی

زاهد عابد و واعظ متعظ، مرحوم حاج شیخ غلامرضا طبسی قدس سره
فرمود:

با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم. هنگام
مراجعت برای ایران، شب آخری که در سحر آن باید حرکت می
کردیم، به یاد آوردم که در این سفر، مشاهده مشرفه و مواضع متبرکه را
زیارت کردم جز مسجد براثا که آن را فراموش کرده ام و حیف است از
درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم.
سپس به رفقا گفتم: بیایید به مسجد براثا برویم

آنها گفتند: وقت نیست! خلاصه آنها نیامدند و خودم تنها، از کاظمین
بیرون آمدم.

وقتی به مسجد رسیدم، در را بسته دیدم و معلوم شد که در را از داخل بسته و رفته اند و کسی هم در آنجا نیست. حیران شدم که چه کنم؟ این همه راه را به امیدی آمده ام! سپس به دیوار مسجد نگریستم، دیدم می توانم از آن دیوار بالا بروم

بالاخره هر طوری بود از دیوار مسجد برآوا بالا رفتم و داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم! به گمان اینکه در مسجد را از داخل بسته اند و باز کردنش آسان است

در داخل مسجد هم کسی نبود. پس از فراغت از نماز و دعا، آمدم تا در را باز کنم ولی دیدم که قفل محکمی بر در زده اند و به وسیله ی نردبان! یا چیز دیگری رفته اند

حیران شدم که چه کنم؟ دیوار داخل مسجد هر طوری بود که اصلاً نمی شد از آن بالا رفت! با خود گفتم: عمری است دم از امام حسین علیه السلام می زنم و امیدوارم که به برکت آن بزرگوار، در بهشت برایم باز شود، با اینکه درب بهشت یقیناً مهمتر است! باز شدن این در هم به برکت حضرت ابی عبدالله علیه السلام سهل است

پس با یقین تمام، دست به قفل گذاشتم و گفتم: «یا حسین علیه السلام» و سپس آن را کشیدم و فوراً در باز گردید! در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را بجای آوردم و به قافله هم رسیدم^{۴۴}

عنایت امام حسین علیه السلام به شهید محمد ابراهیم همت

مادر شهید همت سه ماهه باردار بود که به همراه خانواده و بستگان به کربلا می‌روند. حال مادر بد می‌شود. بعد از چند روز به دکتر مراجعه می‌کند. دکتر بعد از معاینه گفت به احتمال زیاد بچه فوت شده است. شب جمعه بود. مادر به حرم امام حسین (ع) می‌رود و در گوشه‌ای گریه و زاری می‌کند و طلب شفا برای بچه‌اش می‌نماید.

وقتی از زیارت باز می‌گردد، در خواب می‌بیند یک بانوی بزرگوار در صحن ابراهیم مجاب در کنار حرم امام حسین به سراغش می‌آید و بچه‌ای که در آغوشش بود را به او می‌دهد و می‌گوید: بیا بچه‌ات را بگیر. وقتی بیدار شد، دیگر اثری از درد و بیماری نداشت. باز هم به پزشکان مراجعه کرد و آنها پس از معاینه انگشت به دهان ماندند.

محمد ابراهیم همت با عنایت امام حسین به دنیا آمد و یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان دفاع مقدس و یکی از معروفترین شهدای عاشورایی شد.

در وصیتنامه شهید همت آمده است

«حسین وار زیستن و حسین وار شهید شدن را دوست می دارم»

شهید محمد حسین قلخانی

شهید محمد حسین قلخانی از خلبانان شجاع هوانیروز بود. شجاعت او در مأموریتها و پروازهای زیاد در هشت سال دفاع مقدس درخشان بود. در مرداد 1360 در منطقه کرخه سوار بر بالگرد در چندین مرحله به مواضع دشمن بعثی یورش برد. یکباره موشکی به بالگرد اصابت کرد. از هفده متر طول بالگرد، پانزده متر عقب آن جدا شد. فقط کابین مانده بود؛ اما در نهایت تعجب در این شرایط ملخ اصلی کار می کرد.

فرامین از کنترل خلبان خارج شده بود. یکباره به یاد مولای مظلومان حسین بن علی (ع) افتاد. با چشمان اشکبار از سرور آزادگان و مولای مظلومان کمک خواست. در همان کابین توسلی به آقا پیدا کرد و فریاد زد: یا حسین.

دوباره سراغ فرامین بالگرد رفت. عجیب بود، همه چیز در اختیارش قرار داشت. در حالی که کابین خلبان شعله ور بود به سرعت پایین آمد و

روی زمین نشست. این یک معجزه بود. همین که از بالگرد فاصله گرفت، منفجر شد و اثری از آن نماند.

شهید سید عبد الهادی موسوی کراماتی

شهید مداح و پاسدار سید عبد الهادی موسوی کراماتی برادر شهید سید
عبدالحسین موسوی کراماتی است.

دو ساله بود که به بیماری شدیدی مبتلا شد، به گونه‌ای که از زنده ماندنش ناامید شدند؛ اما توسل به ائمه اطهار(ع) و به ویژه امام حسین(ع)، موجب حیات مجدد این شهید والامقام گردید. در سن چهار سالگی بود که از ناحیه پا فلج شد و در صحن مقدس امام هشتم، با توسل به حضرت امام رضا(ع) شفا یافت و در کنار ضریح مطهر شاه خراسان از جا برخاست و حرکت نمود. ۱۷ ساله بود که به جبهه رفت و در عملیات‌های متعددی شرکت نمود.

عاشق و شیفته امام حسین بود و در هر فرصتی به مداحی اهل بیت می‌پرداخت. در جبهه‌ها نیز با مرثیه‌خوانی شور دیگری به رزمندگان می‌بخشید.

شهید علی اکبر صادقی

پاسدار شهید علی اکبر صادقی پیک لشکر 27 محمّد رسول الله (ص) بود و

در سال 63 در عملیات والفجر 4 به شهادت رسید

هنگامی که در بهشت زهرا می خواستند پیکر مطهر شهید را داخل قبر بگذارند، مادرش احساس کرد زمان وداع آخر با فرزند دلبندهش فرا رسیده است. خیلی دلش شکست چون مدتها او را با چشم باز ندیده بود

مادر شهید بالای قبر ایستاد و امام حسین را قسم داد که به حق علی اکبر دوست دارد چشمان فرزندش را که بسته است مانند زمان حیاتش باز ببیند و به آن نگاه کند. در همان لحظه مشاهده کرد چشمان فرزندش به مدت چند ثانیه باز شد و به مادر نگاه کرد و بعد چشمانش را بست. این معجزه خداوند و عنایت امام حسین را حاضران به چشم خود دیدند

شهید علی امرایی

علی امرایی تیر سال 1394 در راه دفاع از حرم حضرت زینب در سوریه
به شهادت رسید.

در وصیتنامه شهید علی امرایی آمده است:

به نام آنکه هستی از آن اوست و حسین را آفرید تا عشق را به ما «
بیاموزد و ما در مکتب حسینش به کمالات برسیم؛ بنابراین با ذکر ارباب
بی کفن شروع می کنم تا ببینم به کجا ختم می شود. السلام علیک یا
اباعبدالله الحسین(ع)... حمد و سپاس پروردگار هر دو عالم و سجده
شکر به درگاهش که مدیون حسین بن علی(ع) هستم و تمام زندگیم را از
از او دارم، چون خواست تا این گونه او را زیارت کنم، همانند خوابی که
دیدم که امام حسین(ع) از ضریح بیرون آمد و گفت تو هم مال این دنیا
نیستی و در آخر هم من رو سیاه را خرید؛ پس گریه و زاری معنا ندارد،
»چون به وصال عشقم رسیدم

شهید امیرحسین بوربور عظیمی

شهید امیرحسین بوربور عظیمی، از حُرهای انقلاب اسلامی است.

در رسانه‌ها پیرامون این شهید نوشته‌اند: عاشق لباس‌های برند و گران‌قیمت بود. هر شب با ماشین پدرش به محلات شمالی تهران برای دور دور می‌رفت. یک شب به اصرار برادر کوچک‌ترش، از شهر ری که محل سکونتشان بود، راهی مهدیه تهران می‌شود و پای سخنرانی حاج شیخ حسین انصاریان می‌نشیند و به طور عجیبی دگرگون می‌شود. حاج حسین در آن شب از صفا و زهد امام حسین سخن می‌گفت و امیرحسین هم در عالم خودش در جست‌وجوی معنویت حسینی پرواز می‌کرد و این‌گونه شد که آن شب، شب تولد دوباره امیرحسین شد.

در نهایت نیز شغل معلمی را انتخاب کرد و به روستاهایی خارج از تهران رفت. به کودکان محروم رسیدگی می‌کرد و به دیدار خانواده‌هایشان می‌رفت و بدون اینکه متوجه شوند، زیر فرش‌شان پول می‌گذاشت.

با آغاز جنگ، داوطلبانه راهی جبهه می‌شود. در جبهه عضو تدارکات می‌شود تا بیشتر به همه کمک کند تا جایی که موی سر رزمندگان را نیز کوتاه می‌کند.

در چند عملیات به شدت مجروح و بستری می‌شود و بعد از بهبودی باز به خط مقدم می‌رود تا اینکه در سال ۶۲ در عملیات خیبر به شهادت می‌رسد.

سلام دادن به امام حسین علیه السلام

مرحوم حجت الاسلام میرزا تقی زرگری (قدس سره) به خاطر انسی که با عاشق دلسوخته و عارف صاحب دل مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی (رحمت الله) داشتند حالات و روحيات آن مرحوم را به روشنی به تصویر می کشیدند. روزی تعریف کردند

حاج ملا آقا جان در سفری به عتبات، با سر و وضعی بسیار آشفته و با پای برهنه و بسیار بیدلانه طی طریق می کرده است. در اثنای راه به دشت همواری می رسد و همین که می خواهد از کنار جالیزی عبور کند، دهقان :سالخورده عربی که سرگرم آبیاری بوده و به او نهیب می زند که

تو کیستی و با این سر و وضع در اینجا چه می کنی؟

می گوید

من عاشق و دلباخته مولایم حسین بن علی (علیه السلام) هستم و بیدلانه به زیارت او می روم.

دهقان سالخورده با شنیدن پاسخ حاج ملا آقا جان ، بیل خود را بر می دارد
و به او می گوید

ادعای بزرگی کردی! باید ثابت کنی که عاشقی

می پرسد: چگونه؟

می گوید: در میان عاشق و معشوق حجاب و فاصله ای نیست. از همین جا
که ایستاده ای به محبوب خود سلام کن اگر جواب سلامت را دادند که
هیچ و گرنه با همین بیل ادبت خواهم کرد

حاج ملا آقا جان لحظاتی به فکر فرو می رود و برای آنکه طرف را
بیازماید به او می گوید

تو که این پیشنهاد را به من می کنی، این آمادگی را در خود می بینی؟

مرد عرب جواب می دهد

من که ادعایی نکرده ام تا آن را ثابت کنم، تو باید ادعای خود را ثابت
کنی نه من

که: البینه علی المدعی، ولی با این وجود سلامی می‌کنم، شاید جواب سلام
مرا دادند

و بعد تیمم می‌کند و رو به قبله می‌ایستد و می‌گوید:

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین

حاج ملا آقا جان از چهار جهت جواب سلام آن دهقان سالخورده را از

زبان محبوب خود می‌شنود و از هوش می‌رود

پیرمرد دهقان او را به هوش می‌آورد و می‌گوید

حالا نوبت توست! برخیز و عاشقی خود را ثابت کن

حاج ملا آقا جان با دست و پایی لرزان می‌رود و به قول خودش یک

وضوی علمایی می‌گیرد و رو به قبله می‌کند و با چشمی گریان و دلی

سوزان عرضه می‌دارد

السلام علیک یا ابا عبدالله! بابی انت و امی یا مولای

حاج ملا آقا جان می گوید که من جواب سلام خود را نشنیدم ولی آن پیر
مرد عرب که شکسته دلی مرا دید با لحنی نصیحت آمیز به من گفت
جواب سلام تو را دادند ولی خیلی آهسته! انسان وقتی می خواهد به
خدمت امام بزرگواری چون حسین بن علی (علیه السلام) برسد باید
مراتب ادب را رعایت کند و در نهایت احترام و فروتنی به محضر آن
حضرت سلام کند نه با ادعا! باید آدم شد و آدمیت به داشتن سر و وضع
پریشان نیست

امام حسين عليه السلام

امام حسین علیه السلام

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (27) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (28) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (29) وَادْخُلِي جَنَّتِي».⁽¹⁾

تولد

امام حسین علیه السلام در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه ، در حالی که شش ماه بیشتر در شکم مادرش زهراء علیها السلام نبود ، متولد شد . در 45 سالگی به امامت رسید و در 55 سالگی در محرم سال 61 هجری قمری به شهادت نائل آمد .

در هنگام تولدش ، چون فاطمه زهراء علیها السلام ، شیر نداشت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به معجزه الهی انگشت سبابه خود را در دهانش می گذاشتند و او از پیامبر صلی الله علیه و آله تغذیه نمود .

نام او را به دستور خدا ، حسین معادل شبیر نام پسر دوم هارون علیه السلام جانشین موسی علیه السلام گذاشتند . گفته اند که قبل از اسلام نام حسن و حسین سابقه نداشته است .

در روایت است که موقعی که امام حسین (ع) متولد شد خدای رثوف به جبرئیل امر کرد که با هزار ملک به زمین

نازل شده و از جانب خدا و خود به پیامبر (ص) تبریک گوید: موقعی که جبرئیل در حال نزول بود از جزیره ای گذشت که در او ملکی بنام فطرس یکی از حاملین سابق عرش که به خاطر کندی در امر خدا بین عذاب دنیا و آخرت مخیر شده و او عذاب دنیا را اختیار کرده بود ، معذب زندگی می کرد. وفتی فطرس ، جبرئیل را با آن

همراهان دید از مقصدش پرسید؟ جبرئیل فرمود: خداوند به پیامبر(ص) فرزندی عطا کرده و مرا دستور داده که به حضرت تبریک بگویم.

فطرس گفت: مرا با خود ببر شاید آن حضرت در حق من دعا کند تا خدا از من بگذرد. پس جبرئیل او را با خود به حضور پیامبر برد و او پس از تبریک قضیه فطرس را برای رسول خدا (ص) بازگو نمود پیامبر فرمود: به فطرس بگو خود را به این نوزاد مبارک بمالد و به مکان و جایگاه خود باز گردد. چون فطرس دستور پیامبر را انجام داد حالش نیکو شد و خدا از او درگذشت.

چون فطرس خواست برگردد به رسول خدا(ص) فرمود: زود باشد که امت تو این نوزاد را شهید کنند . به خاطر حقی که این کودک بر من دارد، هر کس که او را زیارت کند من زیارت او را به حسین می رسانم و کسی که بر آن حضرت سلام کند من سلام او را می رسانم و هر کس بر حسین صلوات بفرستد من صلوات او را به آن حضرت می رسانم. سپس فطرس به آسمان بالا رفت و در حال صعود فخر می کرد که : چه کسی مثل من است در حالی که من آزاد شده حسین بن علی و فاطمه و جد حسین رسول خدا (ص) هستم.(زندگانی امام حسین ع ص 9)

گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله

در روز هفتم ولادت حسین علیه السلام بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه کردند و سرش را تراشیده هم وزن موی سرش ، نقره صدقه دادند و سرش را با خلو ق ، خوشبو نمودند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر دامنش نشاند و فرمود :

ای ابا عبدالله ! کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است .

اسماء گفت : پدر و مادرم به فدایت باد ! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید ؟

فرمود : برای این فرزند دلبندم می گریم که کافران بنی امیه او را به شهادت رسانند . شخصی او را می کشد که در دین من شکاف ایجاد می نماید و به خداوند کافر می شود !

سپس فرمود: خدایا! از تو در حق این دو فرزندم، آن را می‌خواهم که ابراهیم درباره ذریه خود خواست. خدایا! این دو و دوستدار این دو را دوست بدار! و دشمنان این دو را لعن نما! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود.⁽¹⁾

(1) ستارگان درخشان

روایت است که: بعد از ولادت امام حسین(ع) فاطمه زهرا سلام الله علیها مریض شدند به این علت پستانش خشک گردید لذا برای حسین(ع) دنبال دایه می‌گشت ولی کسی پیدا نکردند.

پیامبر گرامی اسلام(ص) انگشت ابهام خود را در دهان حسن(ع) قرار داده و آن انگشت جد خود را می‌مکید و خدا رزق و غذای حسین را در انگشت پیامبر قرار داده بود و تا مدت 40 روز این معجزه ادامه داشت.

و بدین ترتیب حسین(ع) در دامان پر کرامت و برکت رسول خدا(ص) و فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی(ع) رشد و تربیت می‌یافت تا اینکه در سال دهم هجری همزمان با هفت سالگی اما حسین(ع) رسول خدا(ص) رحلت کردند.

بعد از رحلت رسول خدا(ص) و چندی بعد شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها، تربیت آن امام بر حق بدست علی بن ابی طالب(ع) انجام پذیرفت تا اینکه علی(ع) در سن 63 سالگی به شهادت رسید و در آن وقت عمر امام به 36 سال رسیده بود و مقام امامت به امام حسن(ع) برادر بزرگ خود منتقل شد تا اینکه امام حسن مجتبی(ع) پس از ده سال امامت در سن 48 سالگی به شهادت رسید و مقام امامت به حسین بن علی(ع) منتقل شد.

القاب و کنیه‌ها

سیدالشهداء ، سید شباب اهل الجنة ، ثارالله ، مظلوم ، شهید ، قتیل العبرات « کشته اشکها » ، وترالله ، العابد ، الزاهد ، الصدیق ، الطهر ، الطاهر ، الطیب ، المبارک ، الرضی ، المرضی ، التقی ، الهادی ، المهدي ، الذائد « دفاع کننده » ، المجاهد ، العالم ، امام الهدی ، سبط الرسول ، قره عین البتول ، صفوة الله « برگزیده خدا » ، خالصه الله .

و کنیه حضرت ، اباعبدالله و ابوالشهداء بوده است .

یکی از راههای رسیدن به خداوند عز و جل ، راه امام حسین علیه السلام است .

مرحوم سید علی قاضی عارف کامل فرمود:

محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید برسد . شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است . پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام است .»

عشق به حسین علیه السلام یعنی عشق به خدا و محبت به حسین علیه السلام یعنی محبت به خدا . اگر کسی در راه حسین علیه السلام قدم بگذارد و علاقه به آن حضرت را در دلش قرار دهد در حقیقت به کشتی نجات سوار شده است که: «انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجا».

گریه بر حسین علیه السلام ، زیارت حرم حسین علیه السلام ، زیارت عاشورای حسین علیه السلام ، برگزاری و شرکت در مجلس عزای حسین علیه السلام ، سینه و زنجیر زدن برای حسین علیه السلام ، برپایی سفره ابوالفضل حسین علیه السلام ، زیارت حرم زینب حسین علیه السلام ، همه اینها الهی و خدایی است .

همه اینها مقدمه‌ای برای عشق پاک به خداوند سبحان است . برای رسیدن به وصل به خدا . و قطع از همه چیز . «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک» .

در حدیث قدسی است که: حسین را مأمور وحیم کردم و او را با شهادت، گرامی داشتم و کار او را به سعادت ختم نمودم .

پیامبر صلی الله علیه و آله : کسی که در مصیبت حسین علیه السلام ، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود .⁽¹⁾⁽²⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله ، خطاب به امام حسین علیه السلام : تو سیدی ! فرزند سیدی ! پدر ساداتی ! تو امامی ! فرزند امامی ! پدر امامان هستی ! تو حجّتی ! فرزند حجّتی ! پدر حجّتها هستی ! و از صلب تو نُه تن امام بوجود می آید که نُهم آنها قائم آل محمد است .⁽³⁾

1 . زندگی امام حسین (ع) . - ثواب الاعمال / 84 2 مائه منقبه / 124 . 3 . همان .

عبادت و مکارم الاخلاق

« به امام سجاد علیه السلام گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود ؟ فرمود : تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم . زیرا پدرم در هر شبانه روز ، هزار رکعت نماز می خواند » .

« وقتی که عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید ، گفت :

به خدا سوگند! شخصی را کشتند که شب‌های طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می‌گذراند⁽¹⁾.

(1) اهل البیت : ص 270.

در آن روز، حسین علیه‌السلام آن چنان دلها را با خواندن این دعا به سوی خدا کشید، که انبوه خلائق صدایشان به گریه برخاست، چنانکه خدای را همراه کلمات امامشان به اجابت خواندند و آمین گفتند.

ابن اثیر در کتاب اسد الغابه می‌نویسد:

« كان الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَاضِلاً كَثِيرَ الصُّومِ وَالصَّلَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّدَقَةِ وَأَفْعَالِ الْخَيْرِ جَمِيعَهَا⁽²⁾ .

یعنی امام حسین ع بسیار روزه دار، و نمازخوان و حج گذار و صدقه دهنده و انجام دهنده همه کارهای خیر بود.

نجات دادن زن مسلمان از دست یزید

یزید به زمان ولایتعهدی، با اینکه همه نوع وسائل شهوترانی و کامجویی و کامروایی از قبیل پول، مقام، کنیزان رقاصه و... در اختیار داشت، چشم ناپاک و هرزه‌اش را به بانوی شوهردار عقیقی دوخته بود.

(2) لهوف : ص 53.

پدرش معاویه ، به جای اینکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده‌ای نشان دهد ، با حيله گری و دروغ پردازی و فریبکاری ، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته ، به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند . حسین بن علی علیه السلام از قضیه با خبر شد ، در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام ، زن را به شوهرش عبدالله بن سلام باز گرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده مسلمان و پاکیزه‌ای قطع نمود و با این کار همت و غیرت الهی اش را نمایان و علاقمندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمان ابراز داشت و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی علیه السلام و دنائت و ستمگری بنی امیه ، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند⁽¹⁾ .

شجاعت امام حسین علیه السلام

وقتی که امام علیه السلام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی به شهادت رسیدند ، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی شد ، بلکه صورت مبارکش برافروخته تر و شاداب تر می شد .

امام علیه السلام بود و چند هزار نفر لشکر دشمن . ولی وقتی که امام علیه السلام حمله می کرد ، دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می کردند ، از مقابل امام علیه السلام می گریختند . و هنگامی که نتوانستند در جنگ تن به تن و جنگ با شمشیر بر امام علیه السلام پیروز شوند ، صدای عمر سعد که فرمانده دشمن بود ، بلند شد که می دانید این مرد کیست ؟ او فرزند شیر خدا ، علی علیه السلام است . باید او را سنگباران کنید و هجوم یک دفعه‌ای بر او ببرید ! و تنها با حمله ناجوانمردانه توانستند امام علیه السلام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند .

بخشش امام

(1) عقد الفرید : ج 3 ، ص 143 .

روزی کنیز امام حسین علیه السلام یک شاخه ریحان به امام علیه السلام هدیه کرد . امام علیه السلام در مقابل او را آزاد فرمود .

همچنین امام علیه السلام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند . امام علیه السلام نماز را تمام کردند و به قنبر فرمودند : از مال حجاز چه قدر مانده است ؟

گفت : پنج هزار درهم . امام علیه السلام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند .

همچنین ذکر شده که وقتی معلم توانست سوره حمد را به فرزند امام بیاموزد امام دستور داد دهان معلم را پر از جواهر کردند و دهها لباس یمانی به او داد.⁽¹⁾

قیام امام حسین علیه السلام

بعد از مرگ معاویه ، در سال 60 هجری ، و شروع خلافت یزید ، امام حسین علیه السلام قیام نمود و از مدینه به مکه رفت و در نهم ذیحجه که روز شهادت مسلم بن عقیل هم است ، به طرف کوفه حرکت کرد و در دوم محرم وارد کربلا شد و در عصر عاشورای سال 61 به شهادت رسید .

اگر چه کل حادثه شهادت امام و یارانش ، در کمتر از بیست و چهار ساعت ، اتفاق افتاد ولی آن چنان این حادثه عظیم است که هنوز هم خون حسین علیه السلام می جوشد و ملت های مظلوم را به حرکت وامی دارد .

شعارهای عاشورا

برخی از کلمات سید الشهداء علیه السلام چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهامبخش برای جهاد و کرامت است. این سخنان یا در ضمن خطبه‌ها آمده است، یا در رجزها و اشعار آن حضرت، و حالت شعاری به خود گرفته است. می‌توان هدف حسینی و اندیشه‌ها و روحیه‌های عاشورایی را از آنها

(1) ستارگان درخشان

دریافت و آن فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست. برخی از این شعارها چنین است:

1- «علی الاسلام السلام، اذ بُلیت الامه براع مثل یزید» باید با اسلام خدا حافظی اگر

اگر می‌بینیم اسلام به شخصی چون یزید گرفتار شده است! (این را در پاسخ مروان در مدینه فرمود، که از آن حضرت می‌خواست تا با یزید بیعت کند).

2- «والله لو لم یکن ملجا ولا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه» بخدا قسم! اگر هیچ پناهگاهی هم نداشته باشم هرگز با یزید بیعت نمی‌کنم! (در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود).

3- «انی لا اری الموت الاسعاده والحیاه مع الظالمین الا برما» شهادت در نظرم سعادت و زندگی با ستمکاران در نزد من بدبختی است! (خطاب به یارانش در کربلا).

4- «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه مادرّت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قلّ الدیانون» مردم بنده دنیا هستند و تا زمانی که زندگیشان بگذرد دیندارند. ولی در هنگام آزمایش دینداران واقعی کم هستند! (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).

5- «الا ترون انّ الحق لا يعمل به و انّ الباطل لا يتناهى عنه؟ فليرغب المؤمن في لقاء ربه محقا...» آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و دست از باطل بر نمی‌دارند؟ پس مومن باید مشتاق لقاء الله باشد. (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).

6- «خطّ الموت علی ولد آدم مخطّ القلاده علی جید الفتاه» مرگ همچون گردنبند کردن دخترکان بر آدمی حتمی است. (از سخنرانی امام حسین علیه‌السلام در مکه پیش از خروج به سوی کوفه، در میان جمعی از خانواده، یاران و شیعیان خویش).

7- «من رای سلطانا جایرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده، مخالفا لسنة رسول الله، يعمل فی عبادالله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله» گناه و دشمنی عمل می‌نماید و انسان با زبان و عمل کاری نکند برخداست که او را هم در کنار ظالم در جهنم قرار دهد. (در منزلگاه بیضه، در مسیر کوفه، خطاب به سپاه حر).

8- «ما الامام، الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط والداين بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله» امام شخصیتی است که به کتاب خدا عمل می‌کند و عدالت‌مدار است و حق طلب است و خود را درست در اختیار خداوند سبحان قرار داده است. (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوت‌نامه‌های کوفیان نوشت و توسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).

9- «سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما» بزودی شهید خواهم شد و شهادت برای جوانمرد ننگ نیست بشرط اینکه حق طلب باشد و در راه اسلام جهاد نماید. (شعر از دیگری است، اما امام حسین علیه‌السلام آن را در پاسخ به تهدیدهای حر، در مسیر کوفه خواند).

10- «رضی الله رضا نا اهل البيت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرين» رضایت خداوند، رضایت ما اهل بیت است ما بر بلاهای الهی صبر می‌کنیم و خداوند سبحان هم پاداش کامل صابرين را بخواهد داد. (در خطبه‌ای که هنگام خروج از مکه ایراد نمود، خطاب به اصحاب و یاران فرمود).

در آستانه خروج از مکه به سوی کوفه فرمود و راه خونین و آمیخته به شهادت را ترسیم فرمود).

12 - «انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى» من برای اصلاح دین جدم قیام کرده‌ام. (در وصیت نامه سید الشهدا علیه السلام به برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت).

13 - «لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا اقرّ اقرار العبید ولا افرّ فرار العبید» هرگز همانند افراد ذلیل در نزد شما نخواهم بود و مانند غلامان اقرار به خطا یا فرار نخواهم کرد. (در سخنرانی صبح عاشورا، خطاب به نیروهای دشمن فرمود، که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).

14 - «یهیات مِنّا الذلّة، یا بى الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون . . .» ذلت از ما دور است و خداوند و رسولش و مومنین از ذلت ما امتناع دارند. (در خطاب به سپاه دشمن فرمود، پس از آنکه خود را سر دو راهی ذلت و شهادت محیر دید).

15 - «فهل هو الا الموت؟ فمرحبا به» آیا از مرگ بدتر هم هست؟ آفرین به شهادت باد! (در پاسخ عمر سعد، که نامه‌ای به آن حضرت فرستاد و خواستار تسلیم شدن بود).

16 - «صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبرکم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعه و النعیم الدائم» ای فرزندان بزرگوار! صبور باشید! مرگ پلی است که شمارا از سختی‌های دنیا به نعمت‌های آخرت منتقل می‌کند! (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا، پس از آنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).

هنگامی که روز عاشورا هنگام پیکار با سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می‌خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم، ترجیح می‌داد).

18 - «موت فى عزّ خير من حياة فى ذلّ» مرگ با عزت از زندگی با ذلت برتر است! (که مرگ سرخ، به از زندگی ننگین است).

19 - «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم» اگر دین ندارید و اعتقادی به آخرت ندارید لا اقل آزادمرد باشید! (در آخرین لحظات پیش از شهادت، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه‌های حرم او حمله کرده‌اند، خطاب به پیروان ابوسفیان چنان فرمود).

20 - «هل من ناصر ینصر ذریتہ الاطهار؟» «هل من ذاب یدب عن حرم رسول اللہ؟» آیا کسی است که از ذریه پیامبر حمایت کند؟ آیا شخصی وجود ندارد که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ (وقتی سید الشهدا علیه السلام این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران و بستگانش شهید شده بودند).

چگونه با امام حسین علیه السلام ارتباط برقرار نماییم؟

چون امام حسین ع کشتی نجات و چراغ هدایت هستند باید از این امام، در راه معرفت اللہ و در راه هدایت و سعادت، کمال استفاده را بنمائیم. از جمله راههای ارتباط معنوی با آن حضرت به موارد زیر اشاره می‌گردد:

1 - خواندن زیارت عاشورا در ایام ولیالی شب و روز که روش اولیاء خدا بوده

است.

«امام عصر (عج): خطاب به سید موسوی رشتی:

شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله، نافله، نافله!

شما چرا عاشورا نمی‌خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!

شما چرا جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!»⁽¹⁾

2 - حضور فعال در مجالس حسینی و سفر مداوم به کربلا از راه قانونی

3 - برپایی روضه خوانی در منازل و تکایا و حسینیه‌ها و هیئت‌ها

4 - دوری از گناه و انجام واجبات مخصوصاً نمازهای یومیه (بعضی خیال می‌کنند با عزاداری محرم همه گناهانشان محو می‌شود اگر چه در غیر محرم کارهای زشت مرتکب شوند یا مال حرام بخورند یا خیانت کنند .

در حالی که امام حسین علیه‌السلام برای نماز قیام کرد . برای زکات قیام کرد . برای جلوگیری از مفاسد اخلاقی قیام کرد و عزاداری برای حضرت بدون انجام واجبات فایده‌ای ندارد .)

عاقبت قاتلین امام حسین علیه‌السلام

اگر چه بنابر حکمت الهی ، خداوند سبCHAN مهلت کوتاهی به قاتلین سیدالشهداء و یارانش داد ولی بطور معجزه آسایی در مدت کوتاهی همه کسانی که به نحوی در لشکر عمر سعد بر علیه امام حسین ع ، شرکت داشتند و اقدامی انجام دادند ، بدست مختار و دیگر انتقام گیرندگان ، به مجازات دنیوی رسیدند اگر چه در رجعت هم زنده شده و مجدداً مجازات می‌شوند و در قبر و قیامت هم مجازات‌های عظیمی در انتظارشان می‌باشد .

1 . مفاتیح الجنان

قیام مختار

مختار که از شیعیان بود در سال 66 قیام کرد و لشکرش با لشکر شام جنگ کرده و مختار پیروز شد. او ابراهیم پسر مالک اشتر را فرمانده سپاه خود نموده بود و شروع به انتقام از قاتلین حادثه عاشورا نمود.

آنان ابن زیاد را دستگیر کرده و ابراهیم دستور داد تا آتشی روشن کردند سپس خنجر را برداشته و از گوشت بدن ابن زیاد می‌کند و آن را در آتش نیم پخت نموده و به خورد ابن زیاد می‌داد و در آخر بار فریاد: یالثارات الحسین علیه‌السلام! سر ابن زیاد را از تنش جدا نمود و برای امام سجاد علیه‌السلام فرستاد.

سپس شمر را دستگیر نموده و سرش را از تن جدا نمودند. آنان که بر بدن حضرت اسب رانده بودند آوردن و بامیخهای آهنین به زمین دوختند سپس اسب بر بدنشان تاختند تا مردند.

عمرو بن صبیح را که با شمشیر به صورت امام زده بود آورده و بدنش را با نیزه ریز ریز نمودند. بجدل بن سلیم که انگشت امام را قطع کرده بود آوردند و دست و پایش را قطع نمودند تا در خون خود دست و پا زد و مرد.

سنان بن انس را آورده و از گوشت رانهایش می‌بریدند تا مرد. شیث بن ربیع را که با شمشیر به صورت امام زده بود از گوشت بدنش بریدند تا مرد. دست و پای ابجر بن کعب را بریدند و چشمهایش را بیرون آورده و او را کشتند. گوشت حصین بن نمیر را با قیچی بریدند تا مرد.

عمر سعد را در بسترش سر بریدند و پسرش حفص را هم کشتند. دست و پای حرمله را بریده و میله‌ای را در آتش داغ کرده و برگردن حرمله گذاشتند تا گردنش قطع شد. دستهای خولی را بریدند سپس او را کشتند. زیاد بن رقاء را که تیر به پسر یکی از بنی‌هاشم زده بود بستند و تیر بر چشمانش زدند تا مرد. مرّه بن منقذ را که قاتل علی اکبر بود با آتش کشتند و...⁽¹⁾

1. زندگانی امام حسین ع ص 108

فرزندان

1- امام سجاد علیه السلام 2- علی اکبر 3- علی اصغر 4- محمد 5- جعفر 7- زینب 8- 6
عبدالله
سکینه

- فاطمه 9

یاران

علیه السلام - علی اکبر 1
علیه السلام 4- علیه السلام 3- علی اصغر - عباس 2

قاسم علیه السلام 5- مسلم بن عقیل
علیه السلام 6- هانی بن عروه 7- قیس بن
مسهر
صیداوی 8- حبیب بن مظاهر 9- مسلم بن عوسجه 10-
زهیر بن قین 11- سعید بن عبدالله 12- هلال بن نافع
.. ریاحی 15- جون و - ابو ثمامه 14- حرّ بن یزید 13

دعای روز عرفه

پسران غالب اسدی (بشر و بشیر) حکایت کرده‌اند که: در عصر روز عرفه، نهم ذیحجه الحرام، در بیابان عرفات همراه حسین (ع) بودیم. آن حضرت با کمال خشوع و بندگی از خیمه بیرون آمد و با جمع کثیری از اصحاب و فرزندان به دامن‌های چپ کوه ایستاد، صورت مبارک به جانب کعبه گرداند، دست‌ها را چونان مستمند ضعیفی به سوی آسمان گشود، و این دعا را قرائت فرمود:

«حمد و سپاس خدایی را که چیزی نمی‌تواند قضا و خواسته‌ی او را رد کند و از عطا و بخشش او جلوگیری نماید.

دست او در سخاوت و کرم باز است و هر چیزی را به حکمت خویش نیکو و متقن قرار داده است، تلاش پنهان کاران بر او مخفی نیست و آنچه به او سپرده شود تباہ نمی‌گردد اوست پاداش و کیفر دهنده‌ی همه و اصلاح کننده‌ی حالات بندگان قناعت پیشه و رحم کننده‌ی ناتوانان و ضعیفان، فرود آورنده منافع و کتاب جامع قرآن نورانی و فروزان، و اوست شنونده‌ی دعاها و برطرف کننده‌ی گرفتاریها و بالا برنده‌ی درجه‌ی نیکوکاران و کوبنده‌ی ستمگران، خدایی به جز او نیست، هم‌تا ندارد و چیزی مانندش نیست، و اوست شنوا و بینا و لطیف⁽²⁸⁾ و آگاه، و بر هر چیزی قادر و توانا.

بارالها به سوی تو روی می‌آورم و به پروردگاری تو گواهی می‌دهم، اعتراف و اقرار دارم که تو پروردگارم هستی و باز گشتم به سوی توست، پیش از آنکه چیزی باشم و نشانی از من باشد به نعمت‌بر من آغاز کردی و مرا از خاک آفریدی...

سپس مرا صحیح و سالم، برای هدایتی که از پیش مقدر فرموده بودی به دنیا آوردی و مرا در گهواره که کودکی خردسال بودم حفظ کردی و از غذاها، شیر گوارا روزیم دادی، دل پرستاران را نسبت به من مهربان ساختی، و مادران دلسوز را به تربیت من وا داشتی، و مرا از آزارها و شرور پنهانی جن حفظ کردی و از فزونی و کاستی سالم نگاهداشتی، پس تو بلند مرتبه‌یی ای رحیم ای رحمان تا آنگاه که زبان به سخن گشودم، و تمام گردانیدی به من نعمتهای کامل خود را و همه ساله مرا پروراندی تا که خلقتم کامل شد و نیرویم اعتدال یافت، جت خود را بر من تمام کردی که معرفت و شناخت خود را به من الهام نمودی، و مرا به عجایب حکمت خود شگفت زده کردی و به آفرینش‌های بی سابقه‌ات که در آسمان و زمینت بوجود آوردی هشیارم ساختی و برای سپاسگزاری و یادت آگاهم ساختی و اطاعت و پرستش خویش به من واجب کردی و آنچه پیامبران آوردند به من فهماندی و پذیرفتن آنچه موجب خشنودیت می‌شود بر من سهل و آسان کردی و به یاری و لطفی که در همه‌ی این مراحل نسبت به من داشتی بر من منت نهادی.

بارالها راضی نشدی که برخی از نعمتها را به من ندهی، به جود عظیم و احسان دیرینه‌ات انواع خوردنیها و آشامیدنیها و انواع پوششها و لباسها را روزیم گردانیدی.

آنگاه که همه‌ی نعمتها را بر من تمام گردانیدی و همه‌ی بلاها را از من دور گردانیدی، نادانی من و نیز گستاخیم بر تو بازت نداشت که مرا به موجبات قرب راهنمایی کنی و به آنچه مرا در نزد تو جا می‌دهد موفق گردانی.

خدایا کدام يك از نعمتهایت را بر شمرم و یاد کنم یا به شکر کداميك از عطایای تو بپردازم در حالیکه نعمتها و عطایای تو بیش از آن است که شمارندگان بتوانند آنها را بشمارند یا حسابداران بتوانند به آن علم پیدا کنند. اضافه شدت‌ها و ناراحتی‌ها و بلاهایی که از من دور داشتی افزونتر از سلامتی و عافیت و راحتی‌هایی است که برای من آشکار است.

خدایا من ترا به حقیقت ایمانم و... گواه می‌گیرم، و اگر به فرض در همه‌ی عصرها و دهرها زنده بمانم و در صدد بر آیم و بکوشم که شکر یکی از نعمتهایت را به جا آورم توانایی آن را ندارم، مگر تو بر من منت نهی که خود موجب شکر جدید و ثنای تازمیی خواهی گردید...

بارالها مرا چنان کن که از تو آن چنان ترسم که گویی ترا می‌بینم و مرا به نعمت تقوی و پرهیزگاری سعادتمند گردان و به سبب ارتکاب معصیت و نافرمانی بدبختم نگردان.

بارالها بی‌نیازی را در نفس و جانم، و یقین را در دلم، و اخلاص را در عملم، و روشنی را در دیده‌ام، و بصیرت و بینایی را در دینم، قرار ده و مرا به اعضا و جوارحم بهرمند گردان...

بارالها اگر بخواهم نعمتهای وجود و بخششهای گرانمایهات را بر شمارم نمیتوانم.

مولای من، تویی که کرم کردی تویی که نعمت دادی تویی که نیکی کردی تویی که به فضیلت رفتار کردی تویی که بخششت را به کمال رساندی تویی که روزی دادی تویی که توفیق عنایت فرمودی تویی که عطا کردی تویی که بی نیاز گرداندی تویی که مایه دادی تویی که پناه دادی تویی که مهمات مرا کفایت فرمودی تویی که هدایت کردی تویی که ما را از لغزشها و خطرها حفظ کردی تویی که پرده پوشی نمودی تویی که آمرزیدی تویی که عفو کردی تویی که یاری کردی تویی که نیرو بخشیدی تویی که نصرت نمودی تویی که شفا بخشیدی تویی که عافیت دادی تویی که گرامی داشتی تبارکت ربی و تعالیت فلك الحمد دائما و لك الشكر واصبا، بزرگی و والایی ای پروردگار من، حمد و ثنا تا به ابد ویژه و مخصوص توست و همیشه و همواره برای توست.

پس آفریدگار ابه عصیانم معترفم مرا ببخش و از گناهانم در گذر. (29) «کامل الزیارات ص 68 به بعد- مشیر الاحزان ص 9.

در آن روز حسین علیه السلام آنچنان دلها را با خواندن این دعا به سوی خدا کشید که انبوه خلائق صدایشان به گریه برخاست چنانکه خدای را همراه کلمات امامشان به اجابت خواندند و آمین گفتند. این اثر در کتاب اسد الغابه می نویسد:

«كان الحسين رضى الله عنه فاضلا كثير الصوم و الصلوة و الحج و الصدقة و افعال الخير جميعها» (30) «لهوف ص 53.

نجات دادن زن مسلمان از دست یزید

یزید به زمان ولایت عهدی، با اینکه همه نوع وسائل شهوترانی و کام جوئی و کامروایی از قبیل پول، مقام، کنیزان رقاصه و... در اختیار داشت چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عقیفی دوخته بود.

پدرش معاویه به جای اینکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد، با حيله گری و دروغ پردازی و فریبکاری، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه ی شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده ی پسرش یزید بکشاند. حسین بن علی (ع) از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه ی شوم معاویه را نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام، زن را به شوهرش عبد الله بن سلام باز گرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده ی مسلمان و پاکیزه یی قطع نمود و با این کار همت و غیرت الهی اش را نمایان و علاقمندی خود را به حفظ نوامیس جامعه ی مسلمان ابراز داشت و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی (ع) و دنائت و ستمگری بنی امیه، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند. (35) عقد الفرید ج 3 ص 143.

شجاعت امام حسین علیه السلام

وقتی که امام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی بشهادت رسیدند، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی شد بلکه صورت مبارکش برافروخته تر و شاداب تر می شد.

امام بود و چند هزار نفر لشکر دشمن. ولی وقتی که حمله می کرد دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می کردند از مقابل امام می گریختند. و هنگامیکه نتوانستند در جنگ تن بدن و جنگ با شمشیر بر امام پیروز شوند، صدای عمر سعد که فرمانده دشمن بود، بلند شد که می دانید این مرد کیست؟ او فرزند شیر خدا، علی علیه السلام است. باید او را سنگباران کنید و هجوم يك دفعه ای بر او ببرید! و تنها با حمله ناجوانمردانه نتوانستند امام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند. (1)

معجزات امام حسین علیه السلام

1 - برکت در آب چاه

هنگامی که امام حسین علیه السلام از مدینه به طرف مکه حرکت کرد به ابن مطیع برخورد کرد ، در حالی که او مشغول کندن چاه بود . ابن مطیع عرض کرد : جانم فدای پدر و مادرت به کجا می روید ؟ فرمود : به مکه می روم و به او گفتم که عده ای از شیعیان کوفه برای او نامه نوشته و او را دعوت کرده اند . ابن مطیع خواهش کرد که حضرت از این سفر منصرف شود . ولی حضرت امتناع کردند .

ابن مطیع گفت : این چاه را کنده ام و مقدار کمی آب از آن خارج شده است . شما دعا بفرمائید که در این چاه خداوند برکت قرار دهد . امام علیه السلام فرمود : مقداری از آب چاه برای من بیاور ! ابن مطیع مقداری از آب چاه را داخل دلو کرد و حضرت از آن مقداری در داخل دهان مضمضه کرده و در چاه ریختند . آن چاه به برکت حضرت پر آب و گوارا شد ⁽¹⁾ .

2 - زنده شدن مادر يك جوان

یحیی بن امّ الطویل می گوید : ما نزد حسین علیه السلام بودیم که جوانی گریان وارد شد . امام حسین علیه السلام به او فرمود : چرا گریه می کنی ؟ گفت : « مادر من از دنیا رفت در حالی که وصیتی نکرده است و اموالی دارد که به من گفته است در این باره تا به شما اطلاع

(1) فضائل الخمسة عن الصحاح الستة : ج 3 ، ص 334 .

نداده‌ام ، کاری انجام ندهم ! امام علیه‌السلام فرمود : بلند شوید تا به خانه این زن برویم . ما با حضرت بلند شدیم و به طرف خانه مادر آن جوان رفتیم . وقتی به داخل خانه رفتیم ، حضرت از خدا خواستند که این زن را زنده کند تا به آنچه می‌خواهد وصیت کند . ناگاه زن زنده شده و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد . سپس به حضرت نگاهی کرد و گفت : ای مولای من ! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید به من بفرمائید . امام علیه‌السلام داخل اطاق شد و نشست و به آن زن فرمود : خدا تو را رحمت کند وصیت کن . گفت : ای فرزند رسول خدا ، من مقداری ثروت دارم که در فلان مکان‌ها گذاشته‌ام و یک سومش را به شما واگذار می‌کنم تا به دوستان بدهی ، و دو سوم بقیه ، مال فرزندانم است به شرط اینکه از دوستان شما باشد . ولی اگر مخالف شما اهل بیت علیهم‌السلام باشد ، دو سوم باقیمانده را هم شما برداری و او حقی ندارد و از امام درخواست نمود که بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگ او را انجام دهد . این سخنان را گفت و مرد ⁽¹⁾ .

3 - نفرین امام

ابن وائل می‌گوید : در کربلا مردی آمد و خطاب به اصحاب امام حسین علیه‌السلام گفت : آیا حسین در میان شماست ؟ گفتند : آری ! وقتی که چشمش به حضرت افتاد خطاب به امام گفت : تو را به جهنم بشارت می‌دهم ! امام علیه‌السلام فرمود : من بشارت دارم به خدایی رحیم و شفاعت کننده اطاعت شده . تو کیستی ؟ گفت : من حویزه هستم . امام فرمود : « اللهم خزه الى النار ! » « خدایا او را به جهنم بکش ! » در این موقع اسبی که آن شخص بر او سوار بود رم کرد و آن مرد در حالی که پایش در رکاب بود از اسب افتاد و آنقدر آن حیوان او را به این طرف و آن طرف کشاند تا اینکه مُرد و چیزی از او باقی نماند ⁽²⁾ .

(1) بحارالانوار : ج 44 ، ص 181 .

(2) فضائل الخمسة عن الصحاح الستة .

4 - آزمایش امام

عربی به مدینه رفت تا امامت امام حسین علیه‌السلام را آزمایش کند . وقتی نزدیک مدینه رسید با خود استمناء کرد و با حال جنابت بر امام علیه‌السلام وارد شد . امام علیه‌السلام به او فرمود : ای اعرابی آیا حیا نمی‌کنی که با حال جنابت نزد امامت می‌آیی ؟ سپس فرمود : شما عربها رستم‌ان است وقتی می‌خواهید نزد کسی بروید استمناء می‌کنید ؟ ! عرب گفت : آنچه که می‌خواستیم یافتیم (دلیل امامت را در حضرت دیدم) سپس بیرون رفت و غسل کرد و برگشت و آنچه که در دل داشت از حضرت سؤال کرد ⁽¹⁾ .

5 - خدایا او را تشنه نگهدار

روایت شده که : مردی به نام زرعۃ در کربلا حاضر بود و تیری به طرف حضرت انداخت تا اینکه به عمامه حضرت خورد و این در موقعی بود که امام می‌خواستند به طرف آب بروند ، ولی تیراندازی این شخص مانع شد . لذا حضرت او را نفرین کردند : خدایا او را تشنه نگهدار ! کسانی که بعدها شاهد مرگ زرعۃ بودند ، می‌گفتند او از حرارتی که در شکمش احساس می‌کرد و از سرمایی که در پشتش بود ناله می‌کرد . در مقابل او برف و یخ گذاشته بودند و در پشت سرش آتش برای گرم شدنش . وقتی که می‌گفت : آب به من بدهید که از تشنگی مُردم . برای او ظرف بزرگی آب و شیر می‌آوردند که اگر پنج نفر می‌خوردند سیراب می‌شدند ولی او می‌خورد و باز فریاد می‌زد . به من آب بیاشامید که از تشنگی مردم تا اینکه شکم او ترکید و مرد ⁽²⁾ .

(1) بحار الانوار : ج 43 ، ص 181 .

(2) فضائل الخمسة عن الصحاح الستة : ج 3 ، ص 370 .

6 - معرفی و مجازات دزدان

روزی امام حسین علیه السلام غلامش را برای انجام کاری به محلی فرستاد و به آنها گفت : فلان روز نروید بلکه فلان روز بروید و اگر به سخن من عمل نکنید دزدان راه بر شما می‌بندند . آنان سخن حضرت را گوش ندادند و رفتند و دزدان سر راه بر آنها گرفته و آنها را کشتند و اموالشان را بردند . وقتی خبر را به حضرت دادند ، فرمود : من به آنان اعلان خطر کردم ولی آنان قبول نکردند . سپس حضرت نزد حاکم مدینه رفتند و حاکم گفت : خبر کشته شدن غلامان شما به من رسیده است و من به شما تسلیت می‌گویم . امام علیه السلام فرمود : من دزدان را به شما نشان می‌دهم و شما باید آنان را مجازات کنی ! حاکم با تعجب گفت : مگر آنها را می‌شناسی ای پسر رسول خدا ؟ فرمود : آری و این یکی از آنهاست ، اشاره کرد به مردی که در مقابل حاکم ایستاده بود ! مرد گفت : « از کجا می‌دانی که من از دزدان بوده‌ام ؟ » امام فرمود : اگر من نشانی‌ها را بدهم حرف مرا تأیید می‌کنی ؟ گفت : آری به خدا تصدیق می‌کنم . امام علیه السلام فرمود : تو با فلان اشخاص که چهار نفرشان از غلامان مدینه و بقیه از سربازان مدینه بودند . این کار را انجام دادید !

حاکم به آن مرد گفت : « قسم به خدای قبر و منبر پیامبر یا باید اعتراف کنی و یا با شلاق گوشت بدنت را می‌سوزانم ! آن مرد گفت : به خدا سوگند حسین دروغ نمی‌گوید و مثل اینکه او هنگام دزدی و جنایت ، ما را می‌دیده است با اعتراف او ، حاکم بقیه را دستگیر کرده و همه را گردن زد »⁽¹⁾ .

7 - دستی که به خون امام آلوده شد

در عصر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام در گودال قتلگاه افتاده بود ، مردی به نام ملاک بن یسر به طرف حضرت آمده و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت ، و با شمشیر ضربتی به سر حضرت زد که کلاه خود حضرت شکافته شد و شمشیر به سر

(1) بحار الانوار : ج 46 ، ص 182 .

مقدسش رسید و خون جاری شد به حدی که کلاه از خون پر شد . حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود : با این دست نخوری و نیاشامی ، و خداوند تو را با ظالمان محشور کند . ملاک کلاه حضرت را برداشت ، و پس از واقعه عاشورا به خانه خود برد ، و خواست که خون آن را پاک کند ، همسرش آگاه شد و صدا زد که در خانه من لباس غارت کرده از فرزند پیامبر را می‌آوری ! از خانه من بیرون برو که خداوند قبرت را از آتش پر کند و آن ملعون همواره در فقر و بدحالی بود و از دعای حضرت هر دو دستش از کار افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب ، خشک می‌گردید و در زمستان خون از آنها می‌چکید و به همین حالت بود تا اینکه به جهنم داخل شد »⁽¹⁾ .

8 - عیادت از بیمار

امام صادق علیه السلام از پدراناش روایت کرده است که : شخصی مریض شده و تب او بسیار بالا رفته بود . امام حسین علیه السلام به عنوان عیادت به خانه او رفت . وقتی حضرت وارد خانه او شد . تب او قطع گردید . مریض گفت : به آنچه شما آوردید (ولایت و امامت) راضی شدم ، و شما کسی هستید که تب از شما فرار می‌کند !

امام علیه‌السلام فرمود : قسم به خدا که هیچ چیزی را خدا خلق نکرده مگر اینکه به او امر به اطاعت از ما نموده است»⁽²⁾ .

9 - کودکی که حقیقت را آشکار ساخت

امام صادق علیه‌السلام فرمود : در زمان امام حسین علیه‌السلام دو نفر سر زنی و بچه‌ای با هم دعوا داشتند و در حال نزاع امام علیه‌السلام بر آن دو گذشت و فرمود : چرا دعوا می‌کنید ؟ یکی از آنها گفت : این زن من است و دیگری گفت این بچه من است . امام علیه‌السلام به آن زن گفت : حقیقت را قبل از اینکه خدا آبرویت را ببرد بگو . زن گفت : این مرد (مدعی

(1) منتهی الامال : ج 1 ، ص 393 .

(2) بحار الانوار : ج 46 ، ص 183 .

اول) شوهر من و این بچه هم مال اوست و غیر از این نیست . امام علیه‌السلام به بچه شیرخوار فرمود : ای کودک! تو حقیقت را بگو . کودک به اذن خدا به سخن درآمد و گفت : من بچه هیچ کدام از این دو مرد نیستم ، بلکه پدر من چوپانی از قبیله فلان بوده است (که با این زن زنا کرده و من متولد شده‌ام) . امام دستور داد که آن زن را سنگسار کردند»⁽¹⁾ .

10 - شفای بیمار با دعای امام علیه‌السلام

صالح بن میثم می‌گوید : نزد حبابه والیه رفتیم و او برای ما سخنی درباره امام حسین علیه‌السلام گفت . او گفت : روزی نزد امام علیه‌السلام رفتم و سلام کردم و حضرت بعد از جواب سلام فرمود : ای حبابه چه شده که مدتی است نزد ما نمی‌آیی ؟

گفت : علتی دارد که موفق به زیارت نشده‌ام .

فرمود : به چه علتی ؟ گفت : دچار مرض برص (پیسی) شده‌ام .

امام علیه‌السلام دستش را بر محل برص گذاشت و دعا کرد . حضرت دستش را برداشت و هنوز دعای امام علیه‌السلام تمام نشده بود که دیدم خداوند به من شفا داده و اثری از مرض نیست .

سپس حضرت فرمود : ای حبابه در زمان کنونی فقط ما و شیعیان ما بر ملت ابراهیم هستیم و تو سعی کن از غیر ملت ابراهیم دوری گزینی»⁽²⁾ .

(1) بحار الانوار : ج 44 ، ص 184 .

(2) بحار الانوار : ج 42 ، ص 186 .

روزی مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید سخاوتمندترین مردم مدینه کیست؟

امام حسین علیه السلام را به او معرفی نمودند و به محل حضرت راهنمایی کردند عرب وارد مسجد شده آنجناب را در حال نماز دید ایستاد و چند شعر خواند به این مضمون (اینک ناامید نشده آنکه بتو امید داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوبیده تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگانی پدرت نابود کننده فاسقین بود اگر نبود راهنمای پدر و جدت پیکر ما را جهنم فرا می گرفت.)⁽³⁾

امام حسین علیه السلام نماز را تمام کرده به قنبر فرمود: از مال حجاز چیزی باقی مانده است. عرض کرد چهار هزار دینار موجود است. دستور داد بیاور کسی که سزاوارتر به آن بوده رسید. وقتی دینارها را حاضر نمود امام علیه السلام دو برد خود را از تن در آورده پولها را در آنها پیچیده و بواسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده به اعرابی تقدیم کرد و این شعر را خواند:

بگیر این مقدار را و من از تو پوزش می خواهم. بدان نسبت به تو مهربانم که اگر در فردای آینده وسیله ایستادنی ما را بدست آید ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد اما گذشت زمان خیلی تغییر پذیر است آنکه دست ما از نظر مالی گشاده نیست.

اعرابی پول را گرفته شروع بگریه نمود. امام علیه السلام فرمود شاید آنچه که دادیم کم بود. گفت: هرگز. گریه ام برای این است که چگونه سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد.⁽¹⁾

1. خوبی ها و بدی ها.

معلم اطفال امام حسین(ع) پاداش می گیرد

عبدالرحمن سلمی معلم کودکان امام حسین(ع) بود سوره حمد را به یکی از کودکان حضرت تعلیم کرد. آن طفل نزد امام آمده و سوره حمد را تلاوت کرد. امام هزار دینار و هزار حله به آن معلم عطا کرده و دهان او را پرا از مروارید نمود.

به آن حضرت اعتراض کردند که پاداش او را زیاد دادی.

حضرت فرمود: این پاداشی که به او دادم در مقابل عطای او که از بین نخواهد رفت اندکی است.¹

1-زندگانی امام حسین ع

هدایت یک نفر از مخالفین اهل بیت ع

و در بعضی از کتب منقول است از عصام بن المصطلق شامی که گفت: داخل شدم در مدینه معظمه پس چون دیدم حسین بن علی علیهما السلام را پس تعجب آورد مرا، روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد مرا

و داشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی را که در سینه داشتم از پدر او، پس نزدیک او شدم و گفتم توئی پسر ابو تراب ؟.

(مؤ لف گوید: که اهل شام از امیرالمؤمنین علیه السلام به ابو تراب تعبیر می کردند و گمان می کردند که تنقیص آن جناب می کنند به این لفظ و حال آنکه هر وقت ابو تراب می گفتند گویا حلی و حلل به آن حضرت می پوشانیدند...).

بالجمله ؛ عصام گفت : گفتم به امام حسین علیه السلام توئی پسر ابوتراب ؟ فرمود: بلی .
قال فَبَالَعْتُ فِي شَتْمِهِ وَ شَتْمِ أَبِيهِ ؛ یعنی هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم .
فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةً عَاطِفٍ رَؤُفٍ ؛ پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود:
(أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ الْآيَاتِ إِلَيْهِ
قوله ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ). (28)

و این آیات اشارت است به مکارم اخلاق که حق تعالی پیغمبرش را به آن تاءدیب فرموده از جمله آنکه به میسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقع زیادتیر نباشد و بد را به بدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد. ثُمَّ قَالَ: خَفِضْ عَلَيْكَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ لِي وَلَكَ.

پس فرمود به من ، آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود ، طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خودت ، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنم و اگر عطا طلب کنی ترا عطا کنم و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنم . عصام گفت : من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا فرمود:

(لَا تُتْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ). (29)

و این آیه شریفه از زبان حضرت یوسف پیغمبر است به برادران خود که در مقام عفو از آنها فرمود که عتاب و ملامتی نیست بر شما، بیامرزد خداوند شماها را و اوست ارحم الراحمین .

پس آن جناب فرمود به من که از اهل شامی تو؟ گفتم : بلی . فرمود: شَتْنَةً إِعْرِفُهَا مِنْ أَخَرَمٍ و این مثلی است که حضرت به آن تمثیل جُست : حاصل اینکه این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوئیست در اهل شام که معاویه در میان آنهاست کرده پس فرمود: حَيَانَا اللَّهُ وَ آيَاكَ هر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده روئی حاجت خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد افضل ظن خود به من ان شاء الله تعالی .
عصام گفت : از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سر زد و چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم ، لا جرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در

حالی که پناه به مردم می بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش . (منتهی الامال)

بخشش امام حسین ع

از (مقتل خوارزمی) و (جامع الاخبار) روایت شده است که مردی اعرابی به خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت : یا بن رسول الله ! ضامن شده ام ادای دیت کامله را و ادای آن را قادر نیستم لا جرم با خود گفتم که باید سؤال کرد از کریم ترین مردم و کسی کریمتر از اهل بیت رسالت علیهما السلام گمان ندارم . حضرت فرمود: یا آخا العرب ! من سه مسأله از تو می پرسم اگر یکی را جواب گفתי ثلث آن مال را به تو عطا می کنم و اگر دو سؤال را جواب دادی دو ثلث مال خواهی گرفت و اگر هر سه را جواب گفתי تمام آن مال را عطا خواهم کرد، اعرابی گفت : یا بن رسول الله ! چگونه روا باشد که مثل تو کسی که از اهل علم و شرفی از این فدوی که يك عرب بدوی بیش نیستم سؤال کند؟ حضرت فرمود که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ؛ باب معروف و موهبت به اندازه معرفت به روی مردم گشاده باید داشت ، اعرابی عرض کرد: هر چه خواهی سؤال کن اگر دانم جواب می گویم و اگر نه از حضرت شما فرا می گیرم و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

حضرت فرمود: که افضل اعمال چیست ؟ گفت : ایمان به خداوند تعالی .

فرمود: چه چیز مردم را از مهالك نجات می دهد؟ عرض کرد: توکل و اعتماد بر حق تعالی . زینت آدمی در چه چیز است ؟ اعرابی گفت : علمی که به آن عمل باشد. فرمود که اگر بدین شرف دست نیابد؟ عرض کرد: مالی که با مروّت و جوانمردی باشد.

فرمود که اگر این را نداشته باشد؟ گفت : فقر و پریشانی که با آن صبر و شکیبائی باشد.

فرمود: اگر این را نداشته باشد؟ اعرابی گفت که صاعقه ای از آسمان فرود بیاید و او را بسوزاند که او اهلیت غیر این ندارد.

پس حضرت خندید و کیسه ای که هزار دینار زر سرخ داشت نزد او افکند و انگشتی عطا کرد او را، که نگین آن دویست درهم قیمت داشت و فرمود که به این زرها ذمه خود را بری کن و این خاتم را در نفقه خود صرف کن . اعرابی آن زرها را برداشت و این آیه مبارکه را تلاوت کرد: (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (منتهی الامال)

هیبت امیرالمومنین را دارد

و سید شریف زاهد ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن ابن عبد الرحمن علوی حسینی در کتاب (تغازی) روایت کرده از ابوحازم اعرج که گفت : حضرت امام حسن علیه السلام تعظیم می کرد امام حسین علیه السلام را چنانکه گویا آن حضرت بزرگتر است از امام حسن علیه السلام .

و از ابن عباس روایت کرده که گفت : سبب آن را پرسیدم از امام حسن علیه السلام ؟ فرمود که از امام حسین علیه السلام هیبت می برم مانند هیبت امیرالمؤمنین علیه السلام ، و ابن عباس گفته که امام حسن علیه السلام با ما در مجلس نشسته بود هرگاه که امام حسین علیه السلام می آمد در آن مجلس حالش را تغییر می داد به جهت احترام امام حسین علیه السلام .

و به تحقیق بود حسین بن علی علیه السلام زاهد در دنیا در زمان کودکی و صغر سن و ابتداء امرش و استقبال جوانیش ، می خورد با امیرالمؤمنین علیه السلام از قوت مخصوص او، و شرکت و همراهی می کرد با آن حضرت در ضیق و تنگی و صبر آن حضرت و نمازش نزدیک به نماز آن حضرت بود و خداوند قرار داده بود امام حسن و امام حسین علیهما السلام را قُدوه و مقتدای امت ، لکن فرق گذاشته بود ما بین اراده آنها تا اقتدا کنند مردم به آن دو بزرگوار، پس اگر هر دو به يك نحو و يك روش بودند مردم در ضیق واقع می شدند.

دوروش مختلف از دو امام

روایت شده از مسروق که گفت : وارد شدم روز عرفة بر حسین بن علی علیه السلام و قدح های سویق مقابل آن حضرت و اصحابش گذاشته شده بود و قرآن در کنار ایشان بود یعنی روزه بودند و مشغول خواندن قرآن بودند، و منتظر افطار بودند که به آن سویق افطار نمایند پس مسأله ای چند از آن حضرت پرسیدم جواب فرمود، آنگاه از خدمتش بیرون شدم ؛ پس از آن خدمت امام حسن علیه السلام رفتم دیدم مردم خدمت آن جناب می رسند و خوانهای طعام موجود و بر آنها طعام مهیا است و مردم از آنها می خورند و با خود می برند، من چون چنین دیدم متغیر شدم حضرت مرا دید که حالم تغییر کرده پرسید: ای مسروق چرا طعام نمی خوری ؟ گفتم : ای آقای من ! من روزه دارم و چیزی را متذکر شدم ، فرمود: بگو آنچه در نظرت آمده ، گفتم : پناه می برم به خدا از آنکه شما یعنی تو و برادرت اختلاف پیدا کنید، داخل شدم بر حسین علیه السلام دیدم روزه است و منتظر افطار است و خدمت شما رسیدم شما رابه این حال می بینم ! حضرت چون این را شنید مرا به سینه چسبانید فرمود: یابن الا شرس ! ندانستی که خداوند تعالی ما را دو مقتدای امت قرار داد، مرا قرار داد مقتدای افطار کنندگان از شما، و برادرم را مقتدای روزه داران شما تا در وسعت بوده باشید. و روایت شده که حضرت امام حسین علیه السلام در صورت و سیرت شبیه ترین مردم بود به حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله و سلم و در شبهای تار نور از جبین مبین و پائین گردن آن حضرت ساطع بود و مردم آن حضرت را به آن نور می شناختند. (منتهی الامال)

شجاعت حسینی

و در مناقب ابن شهر آشوب و دیگر کتب روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام حسنین علیهما السلام را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و عرض کرد: یا رسول الله این دو فرزند را عطائی و میراثی بذل فرما، فرمود: هیبت و سیادت خود را به حسن گذاشتم و شجاعت وجود خود را به حسین عطا کردم ، عرض کرد راضی شدم (منتهی الامال)

گهواره حسین ع بوسیله جبرئیل گردانیده می شد

و در احادیث معتبره از طریق خاصه و عامه روایت شده است که بسیار بود که حضرت فاطمه علیها السلام در خواب بود و حضرت امام حسین علیه السلام در گهواره می گریست و جبرئیل گهواره آن حضرت را می جنبانید و با او سخن می گفت و او را ساکت می گردانید، چون فاطمه علیها السلام بیدار می شد می دید که گهواره حسین علیه السلام می جنبد و کسی با او سخن می گوید و لکن شخصی نمایان نیست چون از حضرت رسالت می پرسید می فرمود: اوجبرئیل است (منتهی الامال)

از منبر جدم پایین بیا!

حسین بن علی ع از دوران نوجوانی که شاهد انحراف دسگاه حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود بود، از موضعگیریهای سیاسی پدر خود پیروی و حمایت می کرد؛ چنانکه در زمان خلافت عمر بن خطاب، روزی وارد مسجد شد و دید عمر بر فراز منبر نشسته است، با دیدن این صحنه، بالای منبر رفت و به عمر گفت: از منبر پدرم پایین بیا و بالای منبر پدرت برو! عمر که قافیه را باخته بود، گفت: پدرم منبر نداشت! آنگاه او را در کنار خود نشانید، و پس از آنکه از منبر پایین آمد، او را به منزل خود برد و پرسید: این سخن را چه کسی به تو یاد داده است؟ او پاسخ داد: هیچ کس!

جواب کوبنده امام حسین ع به معاویه

معاویه به دنبال فعالیتهای دامنه دار خود به منظور تثبیت ولیعهدی یزید، سفری به مدینه کرد تا از مردم مدینه، بویژه شخصیت‌های بزرگ این شهر که در رأس آنان امام حسین (ع) قرار داشت، بیعت بگیرد. او پس از ورود به این شهر، با «حسین بن علی (ع)» و «عبدالله بن عباس» دیدار کرد و طی سخنانی موضوع ولیعهدی یزید را پیش کشیده و کوشش کرد که موافقت آنان را با این موضوع جلب کند. حسین بن علی (ع) در پاسخ سخنان وی با ذکر مقدمه ای چنین گفت:.... تو در برتری و فضیلت که برای خود قائلی، دچار لغزش و افراط شده ای و با تصاحب اموال عمومی مرتکب ظلم و اجحاف گشته ای. تو از پس دادن اموال مردم به صاحبانش خودداری و بخل ورزیدی، و آنقدر آزادانه به تاخت و تاز پرداختی که از حد خود تجاوز نمودی، و چون حقوق حقداران را به آنان نپرداختی، شیطان به بهره کامل و نصیب اعلای خود (در اغوای تو) رسید/

آنچه درباره کمالات یزید و لیاقت وی برای اداره امور امت اسلامی گفتمی فهمیدم. تو یزید را چنان توصیف کردی که گویا شخصی را می خواهی معرفی کنی که زندگی با او بر مردم پوشیده است و یا از غایبی خبر می دهی که مردم او را ندیده اند! و یا در این مورد فقط تو علم و اطلاع به دست آورده ای! نه، یزید آنچنانکه باید خود را نشان داده و باطن خود را آشکار ساخته است. یزید را آنچنانکه هست معرفی کن! یزید جوان سگباز و کبوتر باز و بوالهوسی است که عمرش باساز و آواز و خوشگذرانی سپری می شود. یزید را این گونه معرفی کن و این تلاشهای بی ثمر را کنار بگذار! گناهای که تاکنون درباره این امت بر دوش خود بار کرده ای بس است، کاری نکن که هنگام ملاقات پروردگار، بار گناهانت از این سنگینتر باشد. تو آنقدر به روش باطل و ستمگرانه خود ادامه دادی و با بیخردی مرتکب ظلم شدی که کاسه صبر مردم را لبریز نمودی، اینک دیگر مابین مرگ و تو بیش از يك چشم بر هم زدن باقی نمانده است، بدان که اعمال تو نزد پروردگار محفوظ است و باید روز رستخیز پاسخگوی آنها باشی...!

معاویه، پس از دریافت این گزارش، علاوه بر پاسخ نامه مروان، نامه ای نیز به این مضمون به حسین بن علی(ع) نوشت:

«گزارش پاره ای از کارهای تو به من رسیده است که اگر صحت داشته باشد من آنها را شایسته تو نمی دانم. سوگند به خدا هر کس پیمان و معاهده ای ببندد، باید به آن وفادار باشد و اگر این گزارش صحت نداشته باشد، تو سزاوارترین شخص برای چنین وضعی هستی. اینک مواظب خود باش و به عهد و پیمان خود وفا کن. اگر با من مخالفت کنی با مخالفت روبرو می شوی و اگر بدی کنی بدی می بینی، از ایجاد اختلاف میان امت بپرهیز...»

پاسخ تاریخی امام حسین (ع) به معاویه

امام حسین (ع) در پاسخ او چنین نوشت:

اما بعد، نامه تو بدستم رسید، نوشته ای که خبرهایی از من به گوش تو رسیده است که به گمان تو هیچ وقت زینده من نبوده و تو آنها را در خور شأن من نمی دانسته ای! باید بگویم تنها خدا است که انسان را به کارهای نیک هدایت می کند و توفیق اعمال خیر را به انسان می دهد/

اما آنچه در باب من به گوش تو رسیده، يك مشت سخنان بی اساس است که چاپلوسان و سخن چینیان تفرقه انداز و دورغ پرداز، از پیش خود ساخته و پرداخته اند. این گمراهان بیدین دروغ گفته اند من نه تدارك جنگی بر ضد تو دیده ام و نه قصد خروج بر ضد تو داشته ام، ولی از اینکه بر ضد تو و بر ضد دوستان ستمگر و بی دین تو، که حزب ستمگران و برادران شیطانند، قیام نکرده ام از خدا می ترسم/ آیا تو قاتل «حجر بن عدی» و یارانش نبودی؟ قاتل کسانی که همه، از نمازگزاران و پرستندگان خداوند بودند؛ کسانی که بدعتها را ناروا شمرده و با آن سخت مبارزه می کردند، و کارشان امر به معروف و نهی از منکر بود. تو پس از آنکه به آنان امان دادی و سوگندهای اکید یاد کردی که به خاطر حوادث گذشته آزارشان نکنی، برخلاف امان و سوگند خود، آنان را ظالمانه کشتی، و با این کار، بر خدا گستاخی نموه، عهد و پیمان او را سبک شمردی.

آیا تو قاتل «عمرو بن حمق»، آن مسلمان پارسی که از کثرت عبادت چهره و بدنش تکیده و فرسوده شده بود، نیستی که پس از دادن امان و بستن پیمان -پیمانی که اگر به آهوان بیابان می دادی، از قله های کوهها پایین می آمدند - او را کشتی؟!!

آیا تو نبودی که «زیاد» (پسر سمیه) را برادر خود خواندی و او را پسر ابوسفیان قلمداد کردی، در حالی که پیامبر فرموده است: «نوزاد به پدر ملحق می گردد و زناکار باید سنگسار گردد»؟! ای کاش جریان به همینجا خاتمه می یافت، اما چنین نبود، بلکه پسر سمیه را پس از برادر خواندگی، بر ملت مسلمان مسلط ساختی و او نیز با اتکا به قدرت تو مسلمانها را کشت، دستها و پاهایشان را قطع کرد، و بر شاخه های نخل به دار آویخت! ای معاویه تو عرصه را چنان بر مسلمانان تنگ ساختی که گویی تو از این امت، و این امت از تو نبوده اند!

آیا تو قاتل «حضر می» نیستی که جرم او این بود که همین زیاد به تو اطلاع داد که «وی پیرو دین علی است»، در حالی که دین علی همان دین پسر عموی پیامبر (ص) است و بنام همان دین است که اکنون تو براریکه حکومت و قدرت تکیه زده ای! و اگر این دین نبود، تو و پدرانت هنوز در جاهلیت به سر می بردید و بزرگترین شرف و فضیلت شما، رنج و مشقت دو سفر زمستانی و تابستانی به یمن و شام بود، ولی خداوند در پرتو رهبری ما خاندان، شما را از این زندگی نکبتبار نجات بخشید/

ای معاویه! یکی از سخنان تو این بود که در میان این امت ایجاد اختلاف و فتنه نکنم. من هیچ فتنه ای بزرگتر و مهمتر از حکومت تو بر این امت سراغ ندارم! دیگر از سخنان تو این بود که مواظب رفتار و دین خود، و امت محمد (ص) باشم. من (وقتی به وظیفه خود می اندیشم و به دین خود و امت محمد (ص) نظر می افکنم) وظیفه ای بزرگتر از این نمی دانم که با تو بجنگم، و این جنگ، جهاد در راه خدا خواهد بود، و اگر (به خاطر يك رشته عذرها) از قیام بر ضد تو خودداری کنم از خدا طلب آمرزش می کنم (چون ممکن است آن عذرها در پیشگاه خدا پذیرفته نباشد) و از خدا می خواهم مرا به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست، ارشاد و هدایت کند/

ای معاویه! دیگر از سخنان تو این بود که: اگر من به تو بدی کنم، با من بدی خواهی کرد و اگر با تو دشمنی کنم دشمنی خواهی نمود. باید بگویم: در این جهان نیکان و صالحان همواره با دشمنی بدکاران روبرو بوده اند، و من امیدوارم دشمنی تو زبانی به من نرساند و زیان بداندیشیهای تو بیش از همه متوجه خودت گردد و اعمال تو را نابود سازد، پس هر قدر می توانی دشمنی کن!/

ای معاویه! از خدا بترس و بدان که گناهان کوچک و بزرگت همه در پرونده خدایی ثبت شده است. این را نیز بدان که خدا جنایات تو را که به صرف ظن و گمان مردم را می کشی، و به محض اتهام، آنان را به حکومت رسانده ای، هرگز به دست فراموشی نخواهد سپرد/

تو با این کار، خود را به هلاکت افکندی، دین خود را تباه ساختی، و حقوق ملت را پایمال کردی، والسلام. يك (یا دو سال) پیش از مرگ معاویه که فشار و تضییقات نسبت به شیعیان از طرف حکومت وی به اوج شدت رسیده بود، امام حسین (ع) به حج مشرف شد و در حالی که «عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن جعفر» آن حضرت را همراهی می کردند، از «صحابه» و «تابعین» و بزرگان آن روز جامعه اسلامی که به پاکی و صلاح شهرت داشتند، و نیز عموم بنی هاشم خواست که در چادر او واقع در «منی» اجتماع کنند. بالغ بر هفتصد نفر از تابعین و دویست نفر از صحابه در چادر آن حضرت گرد آمدند. آنگاه امام بپاخواست و سخنانی به این شرح ایراد کرد:

«دیدید که این مرد زورگو و ستمگر با ما و شیعیان ما چه کرد؟ من در اینجا مطالبی را با شما در میان می گذارم، اگر درست بود، تصدیق، و اگر دروغ بود، تکذیب کنید. سخنان مرا بشنوید و گفتار مرا بنویسید؛ وقتی که به شهرها و میان قبائل خود برگشتید، با افراد مورد اعتماد و اطمینان در میان بگذارید و آنان را به رهبری ما دعوت کنید، زیرا می ترسم این موضوع (رهبری امت توسط اهل بیت) به دست فراموشی سپرده شود و حق نابود و مغلوب گردد.»

امام سپس فضیلتها و سوابق درخشان پدرش امیر مومنان (ع) و خاندان امامت را برشمرد و بدعتها و جنایتها و اعمال ضد اسلامی معاویه را تشریح کرد.

خطبه امام حسین ع در منی

«حسن بن علی بن شعبه»، از دانشمندان بزرگ قرن چهارم، در کتاب «تحف العقول» خطبه ای را از امام حسین (ع) نقل کرده که محل و تاریخ ایراد آن روشن نیست، ولی قرائن و شواهد و محتوای خطبه نشان می دهد که این همان خطبه است که حضرت در «منی» ایراد نموده است. ما به مناسبت بحث، ترجمه بخشهایی از این خطبه را در زیر می آوریم:

ای رجال مقتدر! شما گروهی هستید که به دانش و نیکی و خیرخواهی شهرت یافته اید، در پرتو دین خوا در دلهای مردم، عظمت و مهابت یافته اید، شرافتمند از شما حساب می برد و ضعیف و ناتوان شما را گرامی می دارد، و کسانی که با شما هم پایه و در جه اند بر آنها حق نعمتی ندارید شما را بر خود مقدم می دارند... من بر شما، که (به سبب سوابق و ایمانتان) برگردن خدا منت می نهید! می ترسم که از طرف خدا بر شما عذاب و گرفتاری فرود آید، زیرا شما به مقام بزرگی رسیده اید که دیگران دارا نیستند و بر دیگران برتری یافته اید، نیکان و پاکان را احترام نمی کنید، در صورتی که شما به خاطر خدا در میان مردم مورد احترام هستید/ شما به چشم خود می بینید که پیمانهای الهی را می شکنند و با قوانین خدا مخالفت می کنند، ولی بیم و هراسی به خود راه نمی دهید. از نقض عهد و پیمان پدرتان به هراس می افتید، ولی به اینکه پیمانهای رسول خدا شکسته یا خوار و بی مقدار گشته است هیچ اهمیت نمی دهید. افراد کور و لال و زمینگیر در کشور اسلامی بدون سرپرست و مراقبت مانده اند و بر آنها رحم نمی شود، اما شما در خور موقعیت و منزلت خویش کاری نمی کنید، و با کسی هم که وظیفه خود را در این مورد انجام می دهد یاری و همکاری نمی کنید، و با سازش و همکاری و مسامحه با ستمگران، خود را آسوده می دارید. خداوند فرمان جلوگیری از منکرات و بازداشتن مردم از آنها را داده است، ولی شما از آن غافلید. مصیبت شما عالمان امت از همه بیشتر است، زیرا موقعیت و منزلت عالمان دین مورد تعرض قرار گرفته است، و ای کاش این را می دانستید.

زمام امور باید در دست کسانی باشد که عالم به احکام خدا و امین بر حلال و حرام او هستند و شما دارای این مقام بودید و از دستتان گرفتند، و هنگامی این مقام را از دست شما گرفتند که پیرامون حق پراکنده شدید، و با وجود دلیل روشن، در سنت پیامبر اختلاف ورزیدید. اگر در راه خدا مشکلات را تحمل کرده در برابر آزارها و فشارها شکیبایی از خود نشان می دادید، زمام امور در قبضه شما قرار می گرفت و همه امور زیر نظر شما اداره می شد، ولی شما ستمگران را بر مقدرات خود مسلط ساختید و امور خدا (حکومت) را به آن ها تسلیم کردید تا حلال و حرام را در هم آمیزند و در شهوات و هوسرانیهای خود غوطه خورند. آنان را بر این مقام مسلط نساخت مگر گریز شما از مرگ و دلبستگیان به زندگی چند روزه دنیا. شما با این کوتاهی در

انجام وظیفه، ناتوان را زیر دست آنها قرار دادید تا گروهی را برده و مقهور خویش، و گروه دیگر را برای زندگی توأم با شکست، بیچاره سازند، و به پیروی از اشرار، و در اثر گستاخی در پیشگاه خداوند جبار، در اداره حکومت، به میل و هوای خود رفتار کنند و دل به رسوایی و هوسرانی بسپارند/ در هر شهری از شهرها، گوینده ای (مزدور را برای تبلیغ اهدافشان) بفرز منبر می فرستند، و همه کشور اسلامی در قبضه آنهاست، و دستشان در همه جا باز است و مردم برده آنان و در اختیار آنان هستند، هر ستمی که بر این مردم بی پناه کنند، مردم نمی توانند از خود دفاع کنند. دسته ای از این قوم، زورگو و معاندند که بر هر ناتوان و ضعیفی فشار می آورند، و برخی دیگر فرمانروایانی هستند که به خدای زنده کننده و میراننده عقیده ای ندارند/ شگفتا از این وضع! و چرا در شگفت نباشم در حالی که زمین در تصرف فردی ستمگر و دغلکار، و باجگیری نابکار است که بر مومنان بی هیچ ترحم و دلسوزی حکمرانی می کند! خدا در کشمکش میان ما حاکم، و او به حکم خود، بین ما داور است.

پروردگارا! این حرکت ما نه به خاطر رقابت بر سر حکومت و قدرت، و نه به منظور به دست آوردن مال دنیاست؛ بلکه به خاطر آن است که نشانه های دین تو را به مردم نشان دهیم و اصلاحات را در کشور اسلامی اجرا کنیم تا بندگان ستمدیده ات از چنگ ظالمان در امان باشند و واجبات و احکام و سنتهای تو اجرا گردد/ اینك (شما بزرگان امت) اگر مرا یاری نکنید ستمگران بر شما چیره می گردند و در پی خاموش ساختن نور پیامبرتان می کوشند....

وصیت نامه اعتقادی - سیاسی امام

امام حسین (ع) پیش از حرکت از مدینه، وصیتنامه ای خطاب به برادرش «محمد حنفیه» نوشت و طی آن علت قیام و نهضت خود را اصلاح امور امت اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر، و زنده کردن سیره جدش پیامبر و پدرش علی معرفی کرد. امام در این وصیتنامه پس از بیان عقیده خویش درباره توحید و نبوت و معاد، چنین نوشت: «...من، نه از روی خودخواهی و سرکشی و هوسرانی (از مدینه) خارج می گردم، و نه برای ایجاد فساد و ستمگری، بلکه هدف من از این حرکت، اصلاح مفسد امت جدم و منظورم امر به معروف

و نهی از منکر است و می خواهم سیره جدم (پیامبر) و پدرم علی بن ابیطالب را در پیش گیرم. هر کس در این راه به پاس احترام حق از من پیروی کند، راه خود را در پیش خواهم گرفت، تا خداوند میان من و این قوم داوری کند که او بهترین داوران است...»

امام حسین (ع) هنگام عزیمت به سوی عراق در منزلی بنام «بیضه» خطاب به سپاه «حر» خطبه ای ایراد کرد و طی آن انگیزه قیام خود را چنین شرح داد:

«مردم! پیامبر خدا (ص) فرمود: هر مسلمانی با سلطان ستمگری مواجه گردد که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان الهی را در هم می شکند، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت در آمده در میان بندگان خدا راه گناه معصیت و عدوان و دشمنی در پیش می گیرد، ولی او در مقابل چنین سلطانی، با عمل و یا با گفتار اظهار مخالفت نکند، برخداوند است که این فرد (ساکت) را به کیفر همان ستمگر (آتش جهنم) محکوم سازد/

مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترك و پیروی از شیطان را برخود فرض نموده اند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده، فیء را (که مختص به خاندان پیامبر) به خود اختصاص داده اند و من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان و قیام بر ضد این همه فساد و مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند، از دیگران شایسته ترم...»

حسین بن علی (ع) در راه عراق در منزلی بنام «ذی حسم» در میان یاران خود بپاخواست و خطبه ای بدین شرح ایراد نمود:

«پیشامد ما همین است که می بینید. جداً اوضاع زمان دگرگون شده، زشتیها آشکار و نیکیها و فضیلتها از محیط ما رخت بر بسته است، و از فضیلتها جز اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب باقی نمانده است. مردم در زندگی پست و ذلتباری به سر می برند و صحنه زندگی، همچون چراگاهی سنگلاخ و کم علف، به جایگاه سخت و دشواری تبدیل شده است/

آیا نمی بینید که دیگر به حق عمل نمی شود، و از باطل خودداری نمی شود؟

در چنین وضعی که دارد که شخص با ایمان (از جان خود گذشته) مشتاق دیدار پروردگار باشد، در چنین محیط ذلتبار و آلوده ای، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و آزدگی و ملال نمی دانم/ این مردم بردگان دنیا هستند، و دین لقلقه زبانیشان می باشد، حمایت و پشتیبانیشان از دین تا آنجا است که زندگیشان همراه با رفاه و آسایش باشد، و آن گاه که در بوته امتحان قرار گرفتند، دینداران کم خواهند بود.» (سیره پیشوایان)

هیهات منا الذله

در سال شصتم از هجرت ، روز پانزدهم رجب ، معاویه از دنیا رفت و پسرش یزید بر تخت نشست . پیش از همه کار ، تصمیم گرفت از حسین بن علی (ع) بیعت بگیرد. بدین منظور نامه ای به ولید بن عتبّه که حاکم مدینه بود، نوشت و از او خواست که هر چه زودتر از حسین بن علی (ع) بیعت بگیرد و به تأخیر این کار اجازه ندهد. ولید همان شب مأموری نزد امام حسین (ع) فرستاد و آن حضرت را به کاخ خود دعوت کرد. امام جماعتی از بستگان خود را فرا خواند و فرمود تا مسلح شوند و در رکاب وی به دارالحکومه بیایند و به آنان گفت : ولید مرا خواسته ، گمان می کنم کاری پیشنهاد کند که من نتوانم انجام دهم . شما تا در خانه همراه من باشید، هرگاه صدای من بلند شد، وارد شوید و شرّ او را از من دفع کنید. سپس امام (ع) نزد ولید آمد. ولید با خوشرویی و تواضع از امام (ع) استقبال کرد، سپس نامه را خواند و موضوع بیعت را در میان نهاد. مروان بن حکم نیز در مجلس حضور داشت . امام به ولید فرمود: (گمان نمی کنم که به بیعت پنهانی من قانع شوی . اگر خواستار بیعت من هستی باید این امر در حضور مردم باشد.) ولید گفت : آری بهتر است . امام (ع) فرمود: بنابراین تا بامداد فردا صبر کن . ولید گفت بفرمائید بروید تا فردا در جلسه همگانی شرکت کنید. مروان برای خوش خدمتی گفت : مگذار حسین بن علی بیرون رود. دیگر چنین فرصتی بدست نخواهد آمد. یا او را زندانی کن ، یا از او بیعت بگیر، یا گردنش را هم اکنون بزن . امام از جای برخاست و آثار خشم در چهره نازنینش نمودار شد و فرمود:

ای پسر زن کبود چشم ، تو مرا خواهی کشت یا ولید؟ به خدا قسم دروغ گفתי و گناهکار شدی . این بگفت و از نزد ولید بیرون رفت .

(چهارده اختر تابناک)

دو شهر در مشرق و مغرب

امام صادق (علیه السلام) نقل کرد که امام حسن (علیه السلام) به اصحاب خود فرمود:

((خداوند دارای دو شهر است ؛ یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب است ، خداوند در این دو شهر، افرادی را آفریده که هرگز فکر نافرمانی از خدا نکرده اند، سوگند به خدا! در میان این دو شهر و در خود آن دو شهر، برای خداوند غیر از من و برادرم حسین (علیه السلام) هیچ کس حجت بر بندگانش نیست)).

و نظیر این روایت از امام حسین (علیه السلام) نقل شده که در روز عاشورا به پیروان ابن زیاد فرمود:
((چرا شما برای جنگ با من همدست شده اید، بدانید که سوگند به خدا اگر مرا بکشید یقیناً آن کس را که
حجت خدا بر شماست کشته اید و سوگند به خدا بین ((جابلقا)) و ((جابرسا)) (یعنی در همه دنیا) پسر
پیغمبری که خداوند به وسیله او بر شما احتجاج کند، غیر از من نیست)).
منظور امام حسین (علیه السلام) از ((جابلقا)) و ((جابرسا)) همان دو شهر (در مشرق و مغرب) است که
در کلام امام حسن (علیه السلام) آمده بود. (زندگی دوازده امام (ع))

زیارت کربلا واجب است

امام صادق (علیه السلام) فرمود:
((زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مَنْ يَقَرُّ لِلْحُسَيْنِ بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى)).
((زیارت (قبر) امام حسین (علیه السلام) بر هرکسی که معتقد به امامت او از جانب خداست واجب است)).
و نیز فرمود: ((پاداش زیارت امام حسین (علیه السلام) معادل صد حجّ نیکو و صد عمره مقبول می باشد)).
و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) بَعْدَ مَوْتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ کسی
که بعد از شهادت حسین (علیه السلام) مرقد او را زیارت کند، بهشت از برای اوست)). (زندگی دوازده امام
(ع))

کمک به اندازه معرفت فقیر

روزی امام حسین علیه السلام در گوشه ای از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود. مردی عرب نزد
او آمد و گفت: یابن رسول الله من باید يك ديه کامل بپردازم و توان ادای آن را ندارم. نزد خودم می روم و
از کریمترین مردم درخواست می کنم و کسی را کریمترین مردم درخواست می کنم و کسی را کمتر از اهل بیت
رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی شناسم.
امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر عرب من سه سوال می کنم اگر یکی از آنها را جواب دادی يك سوم
بدهی تو را می پردازم و اگر دو مسأله را پاسخ دادی دوثلث آن را ادا می کنم و اگر هر سه سوال را جواب
دادی تمام بدهی تو را می پردازم.
مرد عرب گفت: یابن رسول الله آیامانند شما از مانند من (که عربی جاهل و بی سواد هستم) سوال می کند؟
شما که اهل علم و شرف و بزرگی هستید؟

امام حسین علیه السلام فرمود: بله شنیدم که جدم رسول الله خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (المعروف بقدر المعروف) (به اندازه معرفت احسان شود).
 مرد عرب گفت: هر چه می خواهید سوال کنید اگر دانستم جواب می دهی و اگر ندانستم از شما می آموزم .
 (و لا قوة الا بالله)
 امام علیه السلام پرسید: (ای الاعمال افضل) (کدام اعمال بهترند؟)
 جواب دادن (الایمان بالله) (ایمان به خدا)
 حضرت پرسید: (فما النتجاة من المهلكة) (راه نجات از مهلکه کدام است؟)
 پاسخ داد: (الثقة بالله) (اعتماد و توکل بر خداوند).
 امام علیه السلام سوال کرد: (فما یزین الرجل) (چه چیزی به مرد زینت می بخشد؟)
 مرد عزب جواب داد: (علم معه حلم) (توکل توام با بردباری)
 حضرت فرمود: اگر علم وحلم نداشت چه چیزی او را زینت می دهد؟ مرد عرب: (فقر معه مروءة) (مال همراه بامروت)
 امام علیه السلام: اگر از فقر و صبر هم بر خوردار نبود چه؟

مرد عرب: (صاعقة تنزل من السماء و تحرقه فانه اهل لذلك) (صاعقه ای از آسمان پائین آید و او را آتش زند که مستحق چنین عذابی است) امام علیه السلام خندید و کیسه ای را که در آن هزار دینار زر سرخ بود به او داد و انگشتی را که دویست درهم ارزش داشت به او بخشید و فرمود: طلاها را به طلبکارانت بپرداز و پول انگشت را صرف مخارج زندگی نما.
 مرد عرب آنها را برداشت و گفت: (الله اعلم حیث یجعل رسالته) یعنی: یعنی خداوند بهتر می داند مه رسالتش را رد مجا قرار دهد. (بحارلأنوار، ج 68، ص 156).
 (بخشش

(انس) گوید: نزد امام حسین علیه السلام بود که کنیزی براو وارد شد و يك دستهگل به او تقدیم کرد.
 امام علیه السلام به او فرمود: تو را بخاطر ه خدا آزاد کردم .
 انس گوید: من گفتم: او يك دسته گل که بهائی ندارد برای تو آورد آنگاه او را آزاد می کنی ؟
 امام علیه السلام فرمود: خداوند این گونه ما را ادب کرده و رد قرآن فرموده است :
 و اذا خییتم بتحیة فحیوا باحسن منها اوردوها
 یعنی: هر گاه مورد تحیتی قرار گرفتید بهتر از آن تحیت کنید یا همان گونه پاسخ گوئید.
 و بهتر از این تحیتی که او به من داشت آزادی او می باشد. (تحت العقول)

دعوت فقرا به صنف غذا

رلوزسی امام حسین علیه السلام از کنار مساکین عبور می کرد که دید پلاسی پهن کرده و تکه نانی بر گذارده اند و مشغول خوردن هستند. حضرت به آنها سلام کرد و ایشان هم جواب سلام او را دادند. آنگاه وی را دعوت کردند تا با آنها غذا بخورد. امام علیه السلام هم کنار آنها نشست فرمود: اگر غذای شما صرقه نبود باشما هم غذا می شدم . شپش فرمود: به منزل من بیاید. فقرا هم به منزل آن حضرت رفتند و امام علیه السلام به آنها غذا و لباس داد و دستور داد مبلغی پول هم به آنها داده شد. (بحارالانوار، ج 44، ص 196 و 197.)

(

صلح طلبی

در بین امام حسین علیه السلام و برادرش محمد حنفیه نزاعی پیش آمد. محمد حنفیه نامه ای به او نوشت و در آن نامه آورد: ای برادر! پدر من و تو علی علیه السلام است ، بنابراین نه تو از این جهت بر من فضیلت داری و نه من بر تو فضیلتی دارم . اما مادر تو فاطمه علیه السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است و اگر سراسر زمین پر از طلا از آن مادر من باشد هرگز بامادری تو برابری نمی کند. پس هنگامی که نامه مرا خواندی نزد من آی تا مرا راضی گردانی که نو به فضل و برتری شایسته تری . والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته .

امام حسین علیه السلام پس از خواندن نامه او به پیشنهاد برادرش محمد جامعه عمل پوشانید و به نزد او رفت و از آن پس هیچگاه بین آنها کدورتی پیش نیامد. (سوره اعراف ، آیه 199 تا 202.

(

برخورد با ظالم

عصر حکومت معاویه بود و ولیدبن عقبه از سوی او فرماندار مدینه بود. روزی امام حسین علیه السلام و ولید بر سر مزرعه ای باهم نزاع کردند. امام علیه السلام دستار از سر ولید برداشت و به گردنش پیچید. مروان فاسق که شاهد ماجرا بود گفت گفت : من تابه حال ندیده بودم که مردی این گونه بر امیر خود جرات داشته باشد که حسین بر تو جسارت کرد. ولید که از نیت تحریک آمیز مروان آگاه بود گفت : به خدا سوگند این حرف را بخاطر دفاع از من نمی گوئی بلکه بخاطر حسادت بر حلم من می گوئی که نسبت به حسین دارم . آنگاه گفت : مزرعه از آن حسین است .

امام علیه السلام به ولید فرمود: مزرعه از آن تو باشد و برخاست و رفت . (سفینه البحار، ج 1، ص 421.

(

عفو بخشش

یکی از غلامان امام حسین علیه السلام مرتکب لافی شد و امام علیه السلام دستور داد او را تازیانه زنند. غلام گفت : ای مولای من قرآن می فرماید: (الكاظمين الغيظ) (مومنین غضب خود را فرو می نشانند) حضرت فرمود: رهایش کنید. غلام ادامه داد: (والعافين عن الناس) (خطای مردم را می بخشند). حضرت فرمود: تو را بخشیدم .

غلام ادامه داد: (والله يحب المحسنين) (خداوند نیکوکاران را دوست دارد. امام علیه السلام فرمود: تو را آزاد کردم و برای تو دو برابر آنچه می دادم مقرر کردم . (بحارالانوار، ج 44، ص 191.

(

سلام مقدم است

مردی به امام حسین علیه السلام رسید و قبل از هرچیز گفت : حالت چطور است ، خداوند سلامتی دهد. امام علیه السلام فرمود: سلام کردن بر سخن گفتن مقدم است . خداوند به تو سلامتی دهد. آنگاه فرمود: به کسی اجازه سخن دهد تا اول سلام کند. ترك درخواست از دیگران

مردی نزد امام حسین علیه السلام آمد و درخواستی کرد. حضرت در پاسخ او فرمود: درخواست کردن کار خوبی نیست مگر برای پرداخت غرامت سنگین ، یابینوائی خاك نشین ، یا تعهد مالی سنگین . آن مردگفت : من هم جز بخاطر یکی از این موارد نیامدم . آنگاه حضرت دستور داد صد دینار به او دادند.

نیکی به بدان

شخصی در محضر امام حسین علیه السلام گفت : نیکی کردن به نااهل ضایع می شود. امام علیه السلام فرمود چنین نیست ، احسان همانند باران تند است و به نيك و بد می رسد.

رد غیبت

شخصی نزد امام حسین علیه السلام دیگری را مورد غیبت قرار داد. حضرت فرمود: دست از غیبت برادر که نان خورش سگها جهنم است . (تحف العقول) برخورد با دشمنان

روزی مروان بن حکم به امام حسین علیه السلام گفت : اگر شما مادری چون فاطمه نداشتید که به آن افتخار

کنید چه چیزی داشتید که به آن افتخار کنید؟

علیه السلام برخاست و بادستهای قوی خود گلوی مروان را فشار داد و دشتارش را بر گردنش پیچید تا اینکه بیهودش شد آنگاه او را رها کرد. و رو به عده ای از قریش کرد و فرمود: آیا در روی زمین کسی به غیر از من و برادرم محبوبتر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟ آیا غیر از من و برادرم پسران دختر پیامبری وجود دارد؟

آنها گفتند: خیر، تنها شما پسران دختر پیامبر هستید که بهترین افراد نزد رسول خدا بودید.

آنگاه امام علیه السلام فرمود: من هم کسانی را ملعون و پسر ملعون غیر از مروان و پدرش دشمن رسول الله بر روی زمین نمی دانم . سپس به مروان فرمود: بین مغرب و مشرق کسانی از تو و پدرت دشمن تر نسبت به خدا و رسول او و اهل بیتش نمی باشد. (تحف العقول)

ادعای دین دیگران

روزی امام حسین علیه السلام به دیدار اسامه بن زید رفت . اسامه بیمار بود و از اندوهی که داشت ناله می کرد.

امام علیه السلام به او فرمود: غم تو برای چیست ای برادر من .

اسامه : بخاطر بدهی که دارم و آن شصت هزار درهم است .

امام علیه السلام فرمود: برعهده من که آن را ادا کنم .

اسامه : می ترسم بمیرم .

امام علیه السلام قبل از اینکه بمیری آن را ادا می کنم و دین او را قبل از مرگش ادا کرد. (بحارالانوار، ج

44، ص 189)

دستیگری از فقرا

وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید پنبه های را بر پشت او مشاهده کردند از امام سجاد علیه السلام پرسیدند که اینها اثر چیست ؟

حضرت فرمود: از بین انبانهای طعام و چیزهای دیگر را بر پشت خود می گذارند و به خامه بیهو زنان و

کودکان یتیم و فقرا و مساکین می برد این پنبه ها در پشت او پدیدار شد. (74)

رعایت شخصیت فقیر

مردی از انصار به خدمت امام حسین علیه السلام رسید و از او درخواست کمک کرد.

امام علیه السلام فرمود: ای برادر انصاری آبروی خود را از درخواست حضوری حفظ کن و حاجتت را در نامه

ای بنویس من انشاء الله به آن عمل کرد به گونه ای که شاد گردی .

آن مرد هم در نامه نوشت : ابا عبدالله ! فلان شخص پانصد دینار از من طلبکار است و بر گرفتن آن اصرار می ورزد، به او بگو به من مهلتی بدهد.

امام نامه راخواند به منازل رفت و کیسه ای آورد که هزار دینار در آن بود همه را به مرد فقیر داد و فرمود: با پانصد دینار آن وام خود را بپردازد و باپانصد دینار دیگر زندگی خود را اداره کن و جز از یکی از این سه کس درخواستن نکن : مرد دیندار، یاصاحب مروت ، و یا اصیل و خانواده دار، زیرا انسان دیندار بهنگام درخواست دیگران با کمک به آنها دیتش راحفظ می کند و انسان با مروت بخاطر مروتی که دارد از کمک نکردن شرم دارد، و انسان اصیل می داند که تو با درخواستی که کردی از آبروی خود مایه گذاری و با آن برآوردن حاجتت آبروی تو را حفظ می کند.(تحت العقول)

علاقه شدید پیامبر (ص) به حسین (ع)

عصر رسول خدا (ص) بود، حسین (ع) دوران کودکی را می گذرانید، روزی حسین (ع) در آغوش گرم پیامبر (ص) بود و پیامبر (ص) با او بازی می کرد و او را می خندانید.

عایشه گفت : (ای رسول خدا! چقدر این کودک را دوست داری ، و با دیدار او شادمان می شوی ؟) پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: (چرا او را دوست نداشته باشم و با دیدار او شاد نگردم با اینکه او میوه قلبم و نور چشمم است ، ولی اتمم او را خواهند کشت کسی که بعد از وفات او مرقد او را زیارت کند خداوند ثواب يك حج ، از حجهای مرابرای زیارت کننده می نویسد.

عایشه گفت : ثواب يك حج از حج تو؟!

پیامبر (ص) فرمود: بلکه ثواب دو حج من

عایشه با تعجب بیشتر پرسید: ثواب دو حج تو؟!

پیامبر (ص) فرمود: بلکه ثواب سه حج من ، این موضوع همچنان تکرار شد، تا اینکه پیامبر (ص) فرمود:

(بلکه خداوند ثواب نود حج از حج رسول خدا (ص) با ثواب عمره های آنها را به زیارت کننده خواهد داد)

(کامل الزیارات ، ص 68).

نمونه ای از سخاوت امام حسین (ع)

امام حسین (ع) در خانه اش مشغول نماز بود، يك نفر اعرابی (بادیه نشین) که از فقر به تنگ آمده بود، به مدینه وارد شد و یکراست به در خانه امام حسین (ع) آمد و در را زد و این دو شعر را خواند:

لم یخب الیوم من رجاك و من

حرك من خلف بابك الحلقة

فانت ذوالجود، انت معدنه

ابوك قد كان قاتل الفسقة

(امروز کسی که امید به تو داشته باشد و حلقه در خانه تو را حرکت دهد نا امید خواهد شد، تو سخاوتمند و

معدن عطا و کرم هستی ، پدیرت کشنده فاسقان بود).

امام حسین (ع) نماز خود را کوتاه کرد و پس از نماز به سوی آن اعرابی بیرون آمد آثار فقر و تهیدستی را

از چهره او مشاهده کرد آنگاه بازگشت و قنبر را صدا زد، قنبر پیش دوید امام علی (ع) به او فرمود: از

مخارج زندگی ما چقدر در نزد تو باقی مانده است ؟

قنبر گفت : دویست درهم باقی مانده که به من فرمودی آن را بین بستگان تقسیم کنم .

امام فرمود: آن را بیاور، کسی که از آن ها سزاوارتر است آمده ، قنبر رفت و آن را آورد، امام حسین (ع)

آنها گفت و به آن اعرابی داد، و در جواب شعر او، این سه شعر را خواند:

خذها فانی اليك معتذر

و اعلم بانی عليك ذو شفقة

لوكان فى سيرنا الغداة عصا

كانت سمانا عليك مندفقة

لكن ريب الزمان ذونكد

والكف منا قليلة النفقة

(این پول را از من بگیر، و از تو معذرت می خواهم و بدان که من به تو مهربانم و تورا دوست دارم ، اگر

دست ما پر بود، تو را همواره بهره مند می کردیم ، ولی سختیهای زمانه کم عطا شده ، و دستان خالی است

).

اعرابی آن را گرفت و با کمال خوشحالی اشعاری را به عنوان تشکر خواند و رفت (اعیان الشیعه ، چاپ ارشاد

ج 1، ص 579).

طبق نقل بعضی از روایات وقتی که اعرابی آن پولها را گرفت سخت گریه کرد حضرت فرمود: گویا عطای ما

را کم شمردی ؟ اعرابی گفت : نه بلکه ، گریه ام برای آن است که دست با این جود و سخا، چگونه رواست که

زیر خاك برود؟(منتهی الامال ، ج 1، ص 209).

تواضع امام حسین (ع)

روزی امام حسین (ع) از جایی عبور می کرد، دید چند نفر فقیر پلاسی به زمین انداخته اند و مقدار اندکی

نان خشك روی آن نهاده و می خورند، بر آن ها سلام کرد.

آنها جواب سلام امام (ع) را دادند و گفتند: بفرمائید از این غذا میل کنید، امام (ع) در کنار آنها روی خاك

زمین نشست ، و سپس فرمود: اگر

این نان صدقه نبود با شما می خورم سپس به آنها فرمود: برخیزید به خانه من بیائید امروز مهمان من باشید. آنها برخاستند و همراه امام حسین (ع) به خانه آن حضرت آمدند امام (ع) به آنها غذا و لباس داد، سپس دستور داد به هر کدام مبلغی پول دادند، و با این شیوه آنها را خشنود کرد، و از آن ها از حضور امام (ع) رفتند (بحارالانوار، ج 44، ص 191)

در نقل دیگر آمده : شبیه ماجرای فوق ، پیش آمد، امام حسین کنار فقرا نشست و با آنها غذا خوردن و اعیان الشیعه ، ج 1، ص 580). (فرمود: (خداوند متکبران را دوست ندارد)

کرامت و بزرگواری امام حسین (ع)

روزی امام حسین (ع) از جائی عبور میکرد دید جوانی به سگی غذا می دهد، به او فرمود: (به چه انگیزه این گونه به سگ مهربانی می کنی ؟)

او عرض کرد: من غمگین هستم ، می خواهم با خشنود کردن این حیوان غم و اندوه من مبدل به خشنودی گردد، اندوه من از این رواست که من غلام يك نفر یهودی هستم و می خواهم از او جدا شوم .

امام حسین (ع) با آن غلام نزد صاحب او که یهودی بود آمدند، امام حسین (ع) دویست دینار به یهودی داد، تا غلام را خریداری کرده و آزاد سازد.

یهودی گفت : این غلام را به خاطر قدم مبارك شما که به در خانه ما آمدی به شما بخشیدم و این بوستان را نیز به غلام بخشیدم و آن پول مال خودتان باشد.

امام حسین (ع) هماندم غلام را آزاد کرد و همه آن بوستان و پول را به او بخشید وقتی که همسر یهودی ، این بزرگواری را از امام حسین (ع) دید گفت : (من مسلمان شدم و مهریه ام را به شوهرم بخشیدم) و به دنبال او شوهرش گفت : (من نیز مسلمان شدم و این خانه ام را به همسرم بخشیدم) (منافب ال ابیطالب ، ج 4، ص 75).

پاسخ کوبنده امام حسین (ع) به نامه معاویه

معاویه در مدینه جاسوسی داشت و حوادث مدینه را با فرستادن نامه برای معاویه ، به او گزارش می داد، در یکی از گزارشها برای معاویه نوشت : (حسین بن علی (ع) کنیز خود را آزاد نموده و سپس با او ازدواج کرده است).

وقتی که این خبر به معاویه رسید نامه ای به این مضمون برای امام حسین (ع) نوشت :

به من خبر رسیده که تو با کنیز خود ازدواج کرده ای ، و بجای اینکه با همتهای خود در طائفه (بزرگ) قریش ازدواج کنی که اگر با آنها ازدواج می کردی ، فرزند نجیب از آنها به دنیا می آمد و تو شخصیت خود را حفظ می کردی ولی نه درباره فرزندان و نه درباره خودت اندیشیدی و با کنیزی ازدواج کردی ، که از شائن

تو دور است).

امام حسین (ع) پس از دریافت نامه معاویه، در پاسخ او چنین نوشت:

(نامه و انتقاد تو در مورد ازدواج من با کنیز آزاد شده ام به من رسید، این را بدان هیچکس در شرافت و در نسب به مقام رسول خدا (ص) نمی رسد، من کنیزی داشتم برای وصول به ثواب خدا او را آزاد ساختم سپس بر اساس سنت پیامبر (ص) با او ازدواج نمودم و این را نیز بدان که اسلام خرافات جاهلیت را از بین برد و هیچگونه سرزنی بر مسلمانان روا نیست، مگر گناه کنند (و من ثواب کردم نه گناه) بلکه سرزنش سزاوار آن کسی است که پیرو برنامه های جاهلیت باشد.

وقتی که جواب نامه امام حسین (ع) به معاویه رسید، آن را خواند و سپس به یزید داد یزید آن را خواند و به پدرش گفت: افتخار حسین بر تو بسیار کوبنده است.

معاویه گفت: چنین نیست ولی زبان بنی هاشم تند و تیز است که سنگ کوه را متلاشی می کند و دریا را می شکافد (اعیان الشیعه ج 1، ص 538).

حلم و صبر انقلابی امام حسین (ع)

روزی يك از غلامان امام حسین (ع) مرتکب گناهی شد که سزاوار مجازات گردید، امام حسین (ع) دستور داد تا او را با چند ضربه تاءدیب کنند.

غلام صدا زد: ای آقای من و الکاظمین الغیظ

(یعنی خدا در قرآن می فرماید: از صفات پرهیزکاران این است که خشم خود را کنترل می کنند).

امام حسین (ع) فرمود: رهایش کنید.

غلام دنبال آیه فوق را خواند: و العافین عن الناس

(از ویژگیهای پرهیزکاران این است که از دیگران عفو می کنند).

امام حسین (ع) به او فرمود: تو را بخشیدم.

غلام گفت: ای آقای من والله یحب المحسنین

(خداوند نیکوکاران را دوست می دارد)

امام حسین (ع) فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم، و يك برابر آنچه به تو داده ام برای تو باشد (اعیان الشیعه

، ج 1، ص 580).

به این ترتیب امام حسین (ع) با کمال بردباری و احترام به یکایک جمله های آیه قرآن (134 سوره آل عمران با غلام خود برخورد کرد.

نمونه ای از شجاعت امام حسین (ع)

در آن هنگام که سپاه حر با سپاه امام حسین (ع) به هم رسیدند، و حر با امام حسین (ع) به گفتگو پرداخت، حر به عنوان نصیحت به امام حسین (ع) عرض کرد: (من برای خدا تو را در مورد حفظ جانانت هشیار میدهم و گواهی میدهم که اگر کار به جنگ بکشد قطعا کشته خواهی شد). امام حسین (ع) این پاسخ قاطعانه را که بیانگر شجاعت و صلابت او است داد و فرمود: آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ آیا اگر مرا بکشید برای شما مرگ نیست. من همان را می گویم که آن مسلمان اوسی هنگام حرکت به جبهه گفت: آن هنگام که پسر عمویش او را ترسانید و گفت: کجا می روی، مرگ در کار است؟ او در پاسخ گفت:

ساءمضی و ما بالموت عار علی الفتی

إذا اما نوى حقا و جاهد مسلما

وواسى الرجال الصالحين بنفسه

و فارق مثبورا و خالف مجرما

فان عشت لم اندم و ان مت لم الم

كفى بك ذلا ان تعیش و ترغما

(من می روم و مرگ برای جوان و جوانمردم ننگ نیست هنگامی که نیتش حق باشد و در راه اسلام بجنگد. و در راه مردان صالح و شایسته جانبازی کند و از هلاک شدگان (در دین) جدا گشته و با مجرم مخالفت کند. پس در این صورت اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و از مردم سرزنشی ندارم، و این ذلت تو را بس که زنده بمانی و ببینی تو را به خاک بمالند) (و ذلیل شوی) (-ترجمه ارشاد مفید (ره) ج 1، ص 82).

گفتگوی امام حسین (ع) با یکی از یاران در شب عاشورا و مناجات یاران

در شب عاشورا یاران فداکار امام حسین (ع) هر کدام با زبانی وفاداری خود را اعلام کردند. یکی از یاران (محمد بن بشر حضرمی) بود تازه به او خبر رسیده بود که پسرش در مرز بدست کافران اسیر شده است محمد گفت: (خودم و پسر را در راه خدا به حساب می آورم) من دوست ندارم که پسر را در تنگنا باشد و من بعد از او باقی بمانم).

امام حسین (ع) سخن او را شنید به او فرمود: (خدا تو را رحمت کند بیعتم را از تو برداشتم تو آزاد هستی برو در مورد آزاد سازی پسرش تلاش کن).

محمد گفت: درندگان مرا بدرند و زنده بخورند اگر از تو جدا گردم، امام حسین (ع) پنج لباس یمانی که قیمت آن ها هزار دینار بود به او داد و فرمود: اینها را به پسر دیگر خود بده تا او به عنوان فدیة آنها را ببرد و به کفار بدهد و برادرش را از اسارت آزاد سازد.

در شب عاشورا حسین و یارانش به راز و نیاز و مناجات با خدا پرداختند بعضی در رکوع و بعضی در سجده

و بعضی ایستاده و نشسته بودند و زمزمه ای مانند صدای زنبور داشتند، 32 نفر از سپاه دشمن وقتی که این حالت را از آنها دیدند تحت تاءثیر قرار گرفته و به آنها پیوستند (بحارالانوار، ج 44، ص 394).

راز کشته نشدن بعضی از دشمنان امام حسین (ع) توسط امام حسین (ع)

امام سجاد (ع) می گوید: در روز عاشورا پدرم را دیدم که به دشمن حمله می کرد و آنها را می کشت ولی در آن درگیری بعضی از افراد دشمن را با اینکه زیر شمشیر او قرار می گرفتند، پدرم رد می کرد و آن ها را نمی کشت با اینکه می توانست آنها را بکشد.

راز این موضوع را نمی دانستم هنگامی که به مقام امامت رسیدم فهمیدم آن کسانی را که پدرم نمی کشت در نسل آنها شخصی که ما اهل بیت را دوست بدارد وجود داشت، پدرم برای حفظ آن دوست ما در صلب پدرش، پدر را نمی کشت (معالی السبطين، ج 2، ص 31).

خنده غلام ترك

امام حسین (ع) غلامی داشت که ترك بود او را با نام اسلم صدا می زدند از ویژگیهای او اینکه قاری قرآن بود و آیات قرآن را با صدای دلنشین می خواند.

اسلم آماده جنگ شد و پس از اجازه گرفتن از امام (ع) به سوی میدان رفت و آنچنان با دشمن جنگید که به نقل بعضی هفتاد نفر از دشمن را کشت تا آنکه بر اثر ضربات دشمن از پای درآمد و به زمین افتاد.

امام حسین (ع) به بالین او آمد و صورت خود را روی صورت خون آلود غلامش نهاد و گریه کرد، در این هنگام اسلم چشم خود را گشود و يك لحظه سیمای نورانی امام حسین (ع) را دید و از خوشحالی خندید و هماندم به شهادت رسید، زبان حالش این بود.

گردست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم. (داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام)

سخنانی از امام حسین علیه السلام

قَالَ الْأَمَامُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ، صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ:

1 - إِنْ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ ، وَإِنْ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ ، وَإِنْ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَعْرَارِ ، وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. (65)

ترجمه :

فرمود: همانا، عده ای خداوند متعال را به جهت طمع و آرزوی بهشت عبادت می کنند که آن يك معامله و تجارت خواهد بود.

و عده ای دیگر از روی ترس خداوند را عبادت و ستایش می کنند که همانند عبادت و اطاعت نوکر از ارباب باشد.

و طائفه ای هم به عنوان شکر و سپاس از روی معرفت ، خداوند متعال را عبادت و ستایش می نمایند؛ و این نوع ، عبادت آزادگان است که بهترین عبادات می باشد.

2 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أَعْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطَى مَنْ لَا يَرْجُوهُ ، وَإِنَّ أَعْفَى النَّاسِ مَنْ عَفَى عَنْ قُدْرَةٍ ، وَإِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ. (66)

ترجمه :

فرمود: همانا سخاوتمندترین مردم آن کسی است که کمک نماید به کسی که امیدى به وی نداشته است .

و بخشنده ترین افراد آن شخصی است که - نسبت به ظلم دیگری با آن که توان انتقام دارد - گذشت نماید.

صله رحم کننده ترین مردم و دید و بازدید کننده نسبت به خویشان ، آن کسی ست که صله رحم نماید با کسی که با او قطع رابطه کرده است .

3 - قِيلَ: مَا أَلْفُضِلُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مُلْكُ اللِّسَانِ، وَ بَذْلُ الْأَحْسَانِ، قِيلَ: فَمَا النُّقْصُ؟ قَالَ: التَّكَلُّفُ لِمَا لَا يُعْنِيكَ. (67)

ترجمه :

از حضرت سوء ال شد کرامت و فضیلت در چیست ؟ در پاسخ فرمود: کنترل و در اختیار داشتن زبان و سخاوت داشتن ، سوء ال شد نقص انسان در چیست ؟ فرمود: خود را و داشتن بر آنچه که مفید و سودمند نباشد.

4 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لِعَبِّ عَلَى أَعْسِنَتِهِمْ، يَخْوَطُونَهُ مَا دَارَتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ. (68)

ترجمه :

فرمود: افراد جامعه بنده و تابع دنیا هستند و مذهب ، بازیچه زبانشان گردیده است و برای امرار معاش خود، دین را محور قرار داده اند - و سنگ اسلام را به سینه می زنند - .

پس اگر بلائی همانند خطر - مقام و ریاست ، جان ، مال ، فرزند و موقعیت ، ... - انسان را تهدید کند، خواهی دید که دین داران واقعی کمیاب خواهند شد.

5 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْمُوْءَ مِنْ لَإِيْسَى ءُ وَلَا يَعْتَزِرُ، وَالْمُنَافِقُ كُلُّ يَوْمٍ يُسَى ءُ وَيَعْتَزِرُ. (69)

ترجمه :

ضمن فرمایشی فرمود: همانا شخص موء من خلاف و کار زشت انجام نمی دهد و عذرخواهی هم نمی کند.

ولی فرد منافق هر روز مرتکب خلاف و کارهای زشت می گردد و همیشه عذرخواهی می نماید.

6 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِ عَمَلٌ عَمَلٍ رَجُلٍ يَعْلَمُ اءْتَهُ مَاعُوْذُ بِاَلْاَعْجَامِ، مُجْزِي بِاَلْإِ حُسَانِ. (70)

ترجمه :

فرمود: کارها و اعمور خود را همانند کسی تنظیم کن و انجام ده که می داند و مطمئن است که در صورت خلاف تحت تعقیب قرار می گیرد و مجازات خواهد شد.

و در صورتی که کارهایش صحیح باشد پاداش خواهد گرفت .

7 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عِبَادَاللّٰهِ لَا تَسْتَعْلُوا بِالدُّنْيَا، فَإِنَّ الْقَبْرَ بَيْتُ الْعَمَلِ، فَاَعْمَلُوا وَلَا تَعْمَلُوا. (71)

ترجمه :

فرمود: ای بندگان خدا، خود را مشغول و سرگرم دنیا - و تجملات آن - قرار ندهید که همانا قبر، خانه ای است که تنها عمل - صالح - در آن مفید و نجات بخش می باشد، پس مواظب باشید که غفلت نکنید.

8 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَقُولَنَّ فِيْ اَعْخِيْكَ الْمُوْءَ مِنْ اِذَا ثَوَارِىْ عَنَّاكَ اِ لَا مِثْلُ مَا تُحِبُّ اءَنْ يَقُوْلَ فِيْكَ اِذَا ثَوَارَيْتَ عَنْهُ. (72)

ترجمه :

فرمود: سخنی - که ناراحت کننده باشد - پشت سر دوست و برادر خود مگو، مگر آن که دوست داشته باشی که همان سخن پشت سر خودت گفته شود.

9 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَى اِ يَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا اِ لَا اِلّٰهَ. (73)

ترجمه :

فرمود: بیرهیز از ظلم و آزار رساندن نسبت به کسی که یاورى غیر از خداوند متعال نمی یابد.

10 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنِّىْ لَآ اَعْرِى الْمَوْتَ اِ لَا سَعَادَةَ ، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِيْنَ اِ لَا بَرَمًا. (74)

ترجمه :

فرمود: به درستی که من از مرگ نمی هراسم و آن را جز سعادت نمی بینم .

و همچنین زندگی با ستمگران و ظالمان را عار و ننگ می شناسم .

11 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَيْسَ تَوْبًا يُشْنَهُهُ كَسَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَوْبًا مِنَ النَّارِ . (75)

ترجمه :

در احادیث امام حسن علیه السلام هم آمده است .

فرمود: هرکس لباس شهرت و انگشت نما بپوشد، خداوند او را در روز قیامت لباسی از آتش خواهد پوشانید.

12 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنَّا قَتَلُ الْعَبْرَةَ (76)، لَا يَذْكُرُنِي مُؤَمِّنٌ إِلَّا لَا اسْتَعْبَرَ. (77)

ترجمه :

فرمود: من کشته گریه ها و اشک ها هستم ، هیچ موء منی مرا یاد نمی کند مگر آن که عبرت گرفته و اشک هایش جاری خواهد شد.

13 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ شَتَمَنِي رَجُلٌ فِي هَذِهِ الْأُذُنِ، وَاعْتَذَرَ لِي فِي الْآخَرَى لَقَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ، وَ ذَلِكَ اَعَنَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي اَنَّهُ سَمِعَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَا يَرُدُّ الْحَوْضَ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعَذْرَ مِنْ مُحَقِّاءٍ وَ مُبْطِلٍ. (78)

ترجمه :

فرمود: چنانچه با گوش خود بشنوم که شخصی مرا دشنام می دهد و سپس معذرت خواهی او را بفهمم ، از او می پذیرم و گذشت می نمایم ، چون که پدرم امیرالموء منین علی علیه السلام از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود:

کسی که پوزش و عذرخواهی دیگران را نپذیرد، بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.

14 - قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اَعْظَمَ النَّاسَ قَدْرًا؟

قَالَ: مَنْ لَمْ يُبَالِ الدُّنْيَا فِي يَدَيَّ مَنْ كَانَتْ. (79)

ترجمه :

از حضرت سوء ال شد: با شخصیت ترین افراد چه کسی است ؟

در جواب فرمود: آن کسی است که اهمیت ندهد که دنیا در دست چه کسی می باشد.

15 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ عَبْدَ اللَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ، آتَاهُ اللَّهُ فَوْقَ اِعْمَانِيهِ وَكَفَائَتِهِ. (80)

ترجمه :

فرمود: هرکس خداوند متعال را با صداقت و خلوص ، عبادت و پرستش نماید؛ خدای متعال او را به بهترین آرزوهایش می رساند و امور زندگیش را تاءمین می نماید.

عَلَيْهِ السَّلَام : احْذَرُوا كَثْرَةَ الْحَلْفِ، فَإِنَّهُ يَحْلِفُ الرَّجُلُ لِعَلٍّ اءَرَبَعَ: إِمَّا لِمَهَانَةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ، تَحْتُهُ عَلَى الصَّرَاعَةِ إِلَى تَصْدِيقِ النَّاسِ إِيَّاهُ. وَ إِمَّا لِعَيٍّ فِي الْمَنْطِقِ، فَيَتَّخِذُ الْإِيمَانَ حَشَوًا وَصَلَةً لِكَلَامِهِ. وَ إِمَّا لِنُفْهَةٍ عَرَفَهَا مِنَ النَّاسِ لَهُ، فَيَرَى اءَنَّهُمْ لَا يَقْبَلُونَ قَوْلَهُ إِلَّا بِالْيَمِينِ. وَ إِمَّا لِإِرْسَالِهِ لِسَانَهُ مِنْ غَيْرِ تَثْبِيتٍ. (81)

ترجمه :

فرمود: خود را از قسم و سوگند برهانید که همانا انسان به جهت یکی از چهار علت سوگند یاد می کند:

در خود احساس سستی و کمبود دارد، به طوری که مردم به او بی اعتماد شده اند، پس برای جلب توجه مردم که او را تصدیق و تائید کنند، سوگند می خورد.

و یا آن که گفتارش معیوب و به دور از حقیقت است ، و می خواهد با سوگند، سخن خود را تقویت و جبران کند.

و یا در بین مردم متهم است - به دروغ و بی اعتمادی - پس می خواهد با سوگند و قسم خوردن جبران ضعف نماید.

و یا آن که سخنان و گفتارش متزلزل است - هر زمان به نوعی سخن می گوید - و زبانش به سوگند عادت کرده است .

17 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام : اءَيُّمَا إِثْنَيْنِ جَرَى بَيْنَهُمَا كَلَامٌ، فَطَلَبَ اءَحَدُهُمَا رَضَى الْآخَرَ، كَانَ سَابِقُهُ إِلَى الْجَنَّةِ. (82)

ترجمه :

فرمود: چنانچه دو نفر با یکدیگر نزاع و اختلاف نمایند و یکی از آن دو نفر، در صلح و آشتی پیشقدم شود، همان شخص سبقت گیرنده ، جلوتر از دیگری به بهشت وارد می شود.

18 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام : وَاعْلَمُوا إِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَلَا تَمِيلُوا النِّعَمَ فَتَحُولَ نِقَمًا. (83)

ترجمه :

فرمود: توجه داشته باشید که احتیاج و مراجعه مردم به شما از نعمت های الهی است ، پس نسبت به نعمت ها روی ، بر نگردانید؛ وگرنه به نعمت و بلا گرفتار خواهد شد.

19 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام : يَابْنَ آدَمَ، أَذْكَرُ مَصْرَعَكَ وَ مَضْجَعَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، تَشْهَدُ جَوَارِحُكَ عَلَيْكَ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَعْقَادُ. (84)

ترجمه :

فرمود: ای فرزند آدم ، بیاد آور لحظات مرگ و خواب گاه خود را در قبر، همچنین بیاد آور که در پیشگاه خداوند قرار خواهی گرفت و اعضاء و جوارحت بر علیه تو شهادت خواهند داد، در آن روزی که قدم ها لرزان و لغزان می باشد.

20 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام : مُجَالَسَةُ اءَهْلِ الدِّنَاءَةِ شَرٌّ، وَ مُجَالَسَةُ اءَهْلِ الْفِسْقِ رِيئَةٌ. (85)

ترجمه :

فرمود: همنشینی با اشخاص پست و رذل سبب شرّ خواهد گشت ، و همنشینی و مجالست با معصیت کاران موجب شک و بدبینی خواهد شد.

21 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام : إِنْ اللَّهَ خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَ خَلَقَ اءَهْلُهَا لِلْفَنَاءِ. (86)

ترجمه :

فرمود: به درستی که خداوند متعال دنیا - و اموال آن - را برای آزمایش افراد آفریده است .

و همچنین موجودات دنیا را جهت فناء - و انتقال از این دنیا به جهانی دیگر - آفریده است .

22 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَأْءَمَنْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ قَدْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا. (87)

ترجمه :

فرمود: کسی در روز قیامت از شدائد و احوال آن در امان نمی باشد، مگر آن که در دنیا از خداوند متعال ترس داشته باشد - و اهل گناه و معصیت نگردد - .

23 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ، وَ دَوَاءُ الذُّنُوبِ إِلَّا سَتِغْفَارُ. (88)

ترجمه :

فرمود: برای هر غم و دردی درمان و دوائی است و جبران و درمان گناه ،طلب مغفرت و آمرزش از درگاه خداوند می باشد.

24 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَرَأَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي صَلَاتِهِ قَائِمًا، يُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةٌ حَسَنَةً. (89)

ترجمه :

فرمود: هرکس آیه ای از قرآن را در نمازش تلاوت نماید، خداوند متعال در مقابل هر حرفی از آن یکصد حسنه در نامه اعمالش ثبت می نماید.

25 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَبْعَةُ أَشْيَاءٍ لَمْ تُخْلَقْ فِي رَحِمِ:

فَاءَ وَلَهَا آدَمُ) عَلَيْهِ السَّلَامُ (، ثُمَّ حَوَاءُ، وَالْغُرَابُ، وَ كَبِشُ إِبْرَاهِيمَ (، وَ نَاقَةُ اللَّهِ، وَ عَصَا مُوسَى (، عَلَيْهِ السَّلَامُ (، وَالطَّيْرُ الَّذِي خَلَقَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (90).

ترجمه :

ضمن جواب سوء ال های پادشاه روم ، فرمود: آن هفت موجودی که بدون خلقت در رحم مادر، آفریده شده اند، عبارتند از:

حضرت آدم علیه السلام و همسرش حواء.

و کلاغی که برای راهنمایی دفن هابیل آمد.

و گوسفندی که برای قربانی ، به جای حضرت اسماعیل علیه السلام آمد.

و شتری که خداوند برای پیامبرش ، حضرت صالح فرستاد.

و عصای حضرت موسی علیه السلام .

و هفتمین موجود آن پرنده ای بود که توسط حضرت عیسی علیه السلام آفریده شد.

26 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أَعْمَالَ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَ تُعْرَضُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى . (91)

ترجمه :

فرمود: همانا - نامه کردار و - اعمال این امت ، در هر صبحگاه بر خداوند متعال عرضه می گردد.

27 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيْتَنَّبُوا الْعَشِيَّانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي تُرِيدُونَ فِيهَا السَّفَرَ ، فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ زُرِقَ وَلَدٌ كَانَ جَوَالَةً . (92)

ترجمه :

فرمود: در آن شبی که قصد مسافرت دارید، با همسر خود زناشوئی نکنید، که چنانچه عمل زناشوئی انجام گردد و در آن زمان فرزندی منعقد شود، بسیار متحرک و افکارش مغشوش می باشد.

28 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الرُّكْنُ الْيَمَانِي بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ، لَمْ يَمْنَعُهُ مِنْهُ قَتَحُهُ ، وَإِنَّ مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ - الْأَسْوَدَ وَالْيَمَانِي - مَلَكٌ يُدْعَى هُجَيْرٌ ، يُؤَمِّنُ عَلَى دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ . (93)

ترجمه :

فرمود: رُکن یمانی کعبه الهی ، دربی از درب های بهشت است و مابین رکن یمانی و حجر الاسود ملک و فرشته ای است که برای استجابت دعای مومنین آمین می گوید.

29 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ الْغَنَى وَالْعَزَّ حَزَجَا يَجُولَانِ ، فَلَقِيَا التَّوَكَّلَ فَاسْتَوْطَنَا . (94)

ترجمه :

فرمود: عزّت و بی نیازی - هر دو - شتاب زده به دنبال پناهگاهی می دوینند، چون به توکل برخورد کردند، آرامش پیدا نموده و آن را پناهگاه خود قرار دادند.

30 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ نَفَسَ كُرْبَةً مُؤْمِنٍ ، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . (95)

ترجمه :

فرمود: هرکس گره ای از مشکلات مومنی باز کند و مشکلش را برطرف نماید، خداوند متعال مشکلات دنیا و آخرت او را اصلاح می نماید.

31 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ وَالَانَا فَلَجَدَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْوَالِي ، وَمَنْ عَادَانَا فَلَجَدَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَادَى . (96)

ترجمه :

فرمود: هر که ما را دوست بدارد و پیرو ما باشد، پس دوستی و محبتش به جهت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

و هرکس با ما دشمن و کینه توز باشد، پس دشمنی و مخالفت او به جهت جدّم رسول خدا خواهد بود.

32 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَى آدَمَ، اذْكُرْ مَصَارِعَ آبَائِكَ وَ اَبْنَائِكَ، كَيْفَ كَانُوا، وَ حَيْثُ خَلُّوا، وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ خَلَلْتَ مَحَلَّهُمْ. (97)

ترجمه :

فرمود: ای فرزند آدم ، بیاد آور آن لحظاتی را که پدران و فرزندان - و دوستان - تو چگونه در چنگال مرگ قرار گرفتند، آن ها در چه وضعیتی و موقعیتی بودند و سرانجام به کجا منتهی شدند و کجا رفتند.

و ببیندیش که تو نیز همانند آن ها به ایشان خواهی پیوست - پس مواظب اعمال و رفتار خود باش - .

33 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَى آدَمَ، إِنَّمَا اءَنْتَ اَعْيَامٌ، كُلَّمَا مَضَى يَوْمٌ ذَهَبَ بَعْضُكَ. (98)

ترجمه :

فرمود: ای فرزند آدم ، بدرستی که تو مجموعه ای از زمان ها و روزگار هستی ، هر آنچه از آن بگذرد، زمانی از تو فانی و سپری گشته است - بنابراین لحظات عمرت را غنیمت شمار که جبران ناپذیر است - .

34 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتْ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجْبِيءٍ مَا يَخْذَرُ. (99)

ترجمه :

فرمود: هرکس از روی نافرمانی و معصیت خداوند، کاری را انجام دهد، آنچه را آرزو دارد سریع تر از دست می دهد و به آنچه هراسناک و بیمناک می باشد مبتلا می گردد.

35 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ نَجَاتٌ مِنَ النَّارِ وَ قَالَ: بُكَاءُ الْغُيُوثِ، وَ خَشْيَةُ الْقُلُوبِ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. (100)

ترجمه :

فرمود: گریان بودن به جهت ترس از - عذاب - خداوند، سبب نجات از آتش دوزخ خواهد بود؛ و فرمود: گریان بودن چشم و خشیت داشتن دل ها یکی از نشانه های رحمت الهی - برای بنده - است .

36 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَكْمِلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ. (101)

ترجمه :

فرمود: بینش و عقل و درك انسان تکمیل نمی گردد مگر آن که - اهل حق و صداقت باشد و - از حقایق ، تبعیت و پیروی کند.

37 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَهْلَكَ النَّاسُ إِثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ، وَ طَلَبُ الْفَخْرِ. (102)

ترجمه :

فرمود: دو چیز مردم را هلاک و بیچاره گردانده است :

یکی ترس از این که مبدا در آینده فقیر و نیازمند دیگران گردند.

و دیگری فخر کردن - در مسائل مختلف - و مباحثات بر دیگران است .

38 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ عَرَفَ حَقَّ اَبَوَيْهِ الْاَفْضَلَيْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ، وَ اعْطَاَهُمَا ، قِيلَ لَهُ : تَبْحِجُ فِي اَعْيِ الْجَنَانِ شَيْئًا . (103)

ترجمه :

فرمود: هر شخصی که حقّ والدینش محمد صلی الله علیه و آله ، و علی علیه السلام را که با شرافت و با فضیلت ترین انسان ها هستند، بشناسد و - در تمام امور زندگی - از ایشان تبعیّت و اطاعت کند؛ در قیامت به او خطاب می شود:

هر قسمتی از بهشت را که خواستار باشی ، می توانی انتخاب کنی و در آن وارد شوی .

39 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ طَلَّبَ رِضَى اللَّهِ يَسْخَطِ النَّاسُ كِفَاةَ اللَّهِ أُمُورَ النَّاسِ ، وَ مَنْ طَلَّبَ رِضَى النَّاسِ يَسْخَطِ اللَّهَ وَ كَلَّهُ اللَّهُ لِي النَّاسِ . (104)

ترجمه :

فرمود: هرکس رضایت و خوشنودی خداوند را - در امور زندگی - طلب نماید گرچه همه افراد از او رنجیده شوند، خداوند مهمّات و مشکلات او را کفایت خواهد نمود.

و کسی که رضایت و خوشنودی مردم را طالب گردد گرچه مورد خشم و غضب پروردگار باشد، خداوند امور این شخص را به مردم واگذار می کند.

40 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ شِيعَتْنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غِشٍّ وَ غِلٍّ وَ دَغَلٍ . (105)

ترجمه :

فرمود: شیعیان و پیروان ما - اهل بیت رسالت - آن کسانی هستند که افکار و درون آن ها از هر گونه حيله و نیرنگ و عوام فریبی سلامت و تهی باشد

پاورقی ها:

65-تحف العقول : ص 177، بحارالانوار: ج 75، ص 117، ح 5.

66-نهج الشهادة : ص 39، بحارالانوار: ج 75، ص 121، ح 4.

67-مستدرک الوسائل : ج 9، ص 24، ح 10099 به نقل از مجموعه شهید.

68-محجة البيضاء: ج 4، ص 228، بحارالانوار: ج 75، ص 116، ح 2.

69-تحف العقول : ص 179، بحارالانوار: ج 75، ص 119، ح 2.

70-بحارالانوار: ج 2، ص 130، ح 15 و ج 75، ص 127، ح 10.

71-نهج الشهادة : ص 47.

- 72-بحالا نوار: ج 75، ص 127، ح 10.
- 73-وسائل الشيعة : ج 11، ص 339، بحارالانوار: ج 46، ص 153، ح 16.
- 74-بحار الانوار: ج 44، ص 192، ضمن ح 4، و ص 381، ضمن ح 2.
- 75-وسائل الشيعة : ج 5، ص 25، كافي : ج 6، ص 445، ح 4.
- 76-عبرة به معنى اعتبار و عبرت گرفتار است .
- عبرة به معنى گريان و جريان اشگ مى باشد. مجمع البحرين : ج 1، ص 111، (عبر).
- 77-امالى شيخ صدوق : ص 118، بحارالانوار: ج 44، ص 284، ح 19.
- 78-إحقاق الحق: ج 11، ص 431.
- 79-تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورام : ص 348، س 11.
- 80-تنبيه الخواطر: ص 427، س 14، بحارالانوار: ج 68، ص 183، ح 44.
- 81-تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورام : ص 429، س 6.
- 82-محجة البيضاء: ج 4، ص 228.
- 83-نهج الشهادة : ص 38.
- 84-نهج لشهادة : ص 59.
- 85-نهج الشهادة : ص 47، بحارالانوار: ج 78، ص 122، ح 5.
- 86-نهج الشهادة : ص 196.
- 87-بلاغة الحسين عليه السلام : ص 285، بحار الانوار: ج 44، ص 192، ح 5.
- 88-وسائل الشيعة : ج 16، ص 65، ح 20993، كافي : ج 2، ص 439، ح 8.
- 89-اصول كافي : ج 2، ص 611، بحارالانوار: ج 89، ص 200، ح 17.
- 90-تحف العقول : ص 174، و بحارالانوار: ج 10، ص 137، ح 4.
- 91-بحارالانوار: ج 70، ص 353، ح 54، به نقل از عيون الاخبار الرضا عليه السلام .
- 92-وسائل الشيعة : ج 20، ص 243، بحارالانوار: ج 100، ص 292، ح 39.
- 93-مستدرک الوسائل : ج 9، ص 391، ج 1، بحارالانوار: ج 69، ص 354، ح 11.

- 94-مستدرک الوسائل : ج 11، ص 218، ح 15، بحارالانوار: ج 75، ص 257، ح 108.
- 95-مستدرک الوسائل : ج 12، ص 416، ح 13، بحارالانوار: ج 75، ص 121، ح 4.
- 96-ینایع المودة : ج 2، ص 37، ح 58.
- 97-نهج الشهادة : ص 60.
- 98-نهج الشهادة : ص 346.
- 99-اصول کافی : ج 2، ص 373، ح 3، بحارالانوار: ج 75، ص 120، س 6، وسائل الشیعة : ج 16، ص 153، ح 3.
- 100-نهج الشهادة : ص 370، مستدرک الوسائل : ج 11، ص 245، ح 12881.
- 101-نهج الشهادة : ص 356، بحارالانوار: ج 75، ص 127، ح 11.
- 102-بحارالانوار: ج 75، ص 54، ح 96.
- 103-نهج الشهادة : ص 293، تفسیرالامام العسکری علیه السلام : ص 330، بحار: ج 23، ص 260، ح 8.
- 104-اعمالی شیخ صدوق : ص 167، مستدرک الوسائل : ج 12، ص 209، ح 13902.
- 105-تفسیرالامام العسکری علیه السلام : ص 309، ح 154، بحارالانوار: ج 65، ص 156، ح 11.

امام حسین علیه السلام از زبان معصومین علیهم السلام

- 1 - پیامبر صلی الله علیه و آله : حسین علیه السلام از من است و من از حسین .
- 2 - پیامبر صلی الله علیه و آله : حسین ، چراغ هدایت و کشتی نجات است .
- 3 - پیامبر صلی الله علیه و آله : کسی که در مصیبت حسین علیه السلام ، دیگران را بگریاند ، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند ، بهشتی خواهد بود .
- 4 - پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امام حسین علیه السلام : تو سیدی ! فرزند سیدی ! پدر ساداتی ! تو امامی ! فرزند امامی ! پدر امامان هستی ! تو حجتی ! فرزند حجتی ! پدر حجتها هستی ! و از صلب تو نه تن امام بوجود می آیند که نهم آنها ، قائم آل محمد است .
- 5 - امام سجاد علیه السلام : هر موعنی که برای حسین علیه السلام طوری گریه کند که اشکش بر گونه اش جاری شود ، خدا غرفه ای در بهشت به او اختصاص می دهد .
- 6 - امام صادق علیه السلام : يك قطره اشك در مصیبت حسین ، باعث آمرزش گناهان می شود اگرچه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد .
- 7 - امام صادق علیه السلام : هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سیدالشهداء که اجر او محدود نیست !

8 - امام صادق علیه السلام : هر که در مصیبت حسین ، شعری بگوید و بگیرد و بگیراند ، خدا او را می‌آمزد و بهشت را برای او واجب می‌کند .

9 - امام صادق علیه السلام : خداوند در عوض شهادت حسین علیه السلام ، امامت را در فرزندانش ، شفا را در تربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داد و رفت و برگشت

زائر حسین علیه السلام ، جزء عمرش حساب نمی‌شود .

10 - امام رضا علیه السلام : کسی که در روز عاشوراء ، به دنبال کارهای دنیوی نرود ، خدا حاجت‌های دنیوی و اخروی او را روا می‌دارد . و کسی که روز عاشوراء ، روز حزن و اندوه و مصیبتش باشد ، خداوند عزوجل روز قیامت را ، روز شادی و سرورش قرار می‌دهد .

11 - امام رضا علیه السلام : ای پسر شیبب ! اگر چنان برای حسین علیه السلام گریه کردی که اشکت بر گونه‌ات جاری شد ، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می‌آمزد .

ای پسر شیبب ! اگر می‌خواهی در حالی با خدا ملاقات کنی که گناهی بر گردنت نباشد ، حسین علیه السلام را زیارت کن .

ای پسر شیبب ! اگر می‌خواهی در اطاق‌های بهشت ، با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌آله باشی ، قاتلین حسین را لعن نما .

ای پسر شیبب ! اگر می‌خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی ، هرگاه به یاد آنها افتادی بگو : « یا لیتنی کنت معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً » ای کاش منم با شما بودم و به این رستگاری عظیم می‌رسیدم .

ای پسر شیبب ! اگر می‌خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی ، در اندوه ما ، غمگین و در خوشحالی ما ، خوشحال باش و همیشه با ولایت ما همراه باش ، که اگر شخصی سنگی را هم دوست بدارد ، خدا او را با آن سنگ محشور می‌نماید .

حذیفه گوید که : دیدم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌آله ، دست حسین علیه السلام را گرفته است و می‌فرماید : ای مردم ! این حسین بن علی علیهما السلام است . او را بشناسید ! سوگند به آن که جانم در دست اوست ، او در بهشت است . و دوست‌دارانش در بهشتند و دوست‌داران دوست‌دارانش نیز در بهشتند .

ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام و اهل بیتش

روضه وداع حسین علیه السلام با قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

امام حسین علیه السلام قبل از حرکت به طرف مکه و سپس کربلا ، برای وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر مرقد شریف حضرت رفت و گفت : السلام علیک یا رسول الله ! من حسین فرزند تو و فرزند زاده تو هستم . من سبط تو هستم که مرا در میان مسلمین ، برای هدایت ، جانشین قرار دادی ! ای پیامبر خدا ! اینک آن‌ها مرا ضعیف شمردند و مقام و حق مرا رعایت نکردند ! من این شکایت را به شما می‌کنم تا زمانی که شما را ملاقات نمایم .

شب بعد نیز امام به زیارت قبر جدش رفت و فرمود : خدایا ! این قبر پیامبرت ، محمد صلی الله علیه و آله است . و من فرزند دختر پیامبرت هستم . برای من حوادثی پیش آمده است که تو خود به آن‌ها دانائی ! خدایا ! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم . ای خدای ذوالجلال و صاحب کرامت ! به حق این قبر و آنکه در آن است ، از تو می‌خواهم که راهی در پیش روی من قرار دهی که مورد رضا و خوشنودی تو و رسول تو باشد⁽¹⁾ .

امام علیه السلام در جواب اُم سلمه که خواستار منصرف شدن از سفر به عراق بود ، فرمود : ای مادر ! من می‌دانم که از روی ظلم شهید می‌شوم و سرم از تنم جدا می‌شود . به تحقیق که خداوند عزّ و جلّ مقدر کرده است که اهل بیتم آواره و فرزندانم شهید

(1) سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا .

شده و یا به زنجیر اسارت کشیده شوند و آن‌ها طلب کمک می‌کنند ، ولی کمک و فریاد رسی پیدا نمی‌نمایند⁽¹⁾ .

شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام

بعد از حرکت امام ع از مکه به سوی کوفه ، در محلّ تعلیه خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی را به امام علیه السلام دادند . امام علیه السلام فرمود : « إنا لله وإنا إليه راجعون » . آنگاه اشک به صورتش جاری شد . همراهان امام علیه السلام نیز گریه کردند و صدای شیون زن‌ها هم به گوش می‌رسید . سپس امام علیه السلام فرمود : بعد از شهادت مسلم و هانی ، دیگر زندگی گوارا نیست⁽²⁾ .

مردم کوفه بعد از آن همه استقبال از سفیر امام حسین علیه السلام ، باتهیدهای ابن‌زیاد ، از اطراف مسلم پراکنده شده و او را تنها گذاشتند ! به طوری که شبی ، بعد از نماز مغرب و عشاء ، او جایی را نداشت که برود . لذا تنها و غریب ، خسته و تشنه در کوچه‌های کوفه ، به سکوی در خانه‌ای تکیه زده بود . صاحب خانه زنی به نام طوعه بود که در انتظار مراجعت پسرش بود . او وقتی مسلم را شناخت ، او را

به خانه برد و مسلم را اكرام نمود . اما وقتی پسر طوعه آمد و متوجه حضور مسلم در خانه‌شان شد ، این مطلب را به مأمورین خبر داد و ناگاه خانه طوعه به محاصره مأمورین ابن‌زیاد درآمد .

حضرت مسلم علیه‌السلام شمشیر خود را برداشت و از خانه بیرون آمد و به مأمورین حمله نمود . عده‌ای از آن‌ها به دست او کشته شدند و به هر طرف حمله می‌نمود ، از مقابلش می‌گریختند .

اما وقتی از مقابله با مسلم عاجز شدند ، نامردانه از بالای بام‌ها ، سنگ و چوب و آتش بر حضرت می‌انداختند .

(1) سخنان امام حسین علیه‌السلام از مدینه تا کربلا .

(2) سخنان امام حسین علیه‌السلام از مدینه تا کربلا .

مدتی وضع به این منوال بود تا اینکه ابن‌اشعث ، به مسلم امان داد و گفت : من تو را سالم به نزد ابن‌زیاد می‌برم و او قصد کشتن تو را ندارد ! چون ضعف و خستگی و تشنگی بر مسلم غلبه کرده بود ، به ناچار این امان را قبول کرد و خود را تسلیم نمود و آنان او را به نزد حاکم کوفه بردند . مسلم را مقداری بر در دارالاماره نگه داشتند تا اینکه فرمود : ای منافقان بی‌وفا ! جرعه آبی به من بدهید ! يك نفر به نام مسلم بن عمرو ، جواب داد : يك قطره آب به تو نمی‌دهیم تا از آب حمیم جهنم بیاشامی !

حضرت فرمود : مادرت به عزایت بنشیند ! تو سزاوارتری از من به اینکه از آب حمیم جهنم بیاشامی ! در این موقع مسلم از شدت ضعف و تشنگی به دیوار تکیه داد .

در این هنگام عمرو بن حریث به غلام خود گفت که ظرف آبی برای مسلم ببرد .

وقتی ظرف آب را به دست او دادند و خواست بیاشامد ، ظرف از خون دهان حضرت پُر شد . آب را ریخت . ظرف آب دیگری را آوردند . این بار دندان‌های مبارکش در ظرف افتاد . برای بار سوم آب آوردند ، این‌دفعه نیز ، ظرف پُر از خون گردید . مسلم فرمود :

الحمد لله . گویا مقدر نشده که از دنیا آب بیاشامم .

او را نزد ابن‌زیاد بردند . وقتی وارد شد ، سلام نکرد . ابن‌زیاد گفت : چرا سلام نکردی ؟ چه سلام بکنی و چه نکنی تو را خواهم گشت ! سپس شروع به اهانت کردن به اهل بیت علیهم‌السلام نمود و مسلم هم جواب او را می‌داد . تا اینکه ابن‌زیاد دستور قتل مسلم را صادر کرد .

بکر بن عمرو ، مسلم را در حالی که زبانش به حمد و ثناء و تقدیس و تهلیل الهی مشغول بود ، به بالای دارالاماره برد . در بالای قصر ، سر مسلم را جدا کرد و از پشت‌بام به پایین انداخت و خود لرزان و هراسان به نزد ابن‌زیاد بازگشت ! ابن‌زیاد علت اضطراب و هراس او را سوءال کرد . او جواب داد : هنگامی که سر مسلم را از بدن جدا می‌کردم ، مرد سیاه ترسناکی را دیدم که در برابر من ایستاده بود و انگشت‌های خود را به دندان می‌گریذ !

سپس ابن‌زیاد دستور دستگیری و قتل هانی بن عروه را صادر کرد . او را هم کشتند و جسدش را در بازار گرداندند و سر آن دو بزرگوار را به شام برای یزید فرستادند⁽¹⁾ .

شهادت دوفرزند مسلم

ابراهیم و محمد ، دوفرزند مسلم علیه‌السلام توانستند از زندانی که يك سال در آن بودند ، بگریزند . در راه کربلا به خانه پیرزنی پناهنده شدند . بعد از خوردن غذا ، چند رکعت نماز خواندند و خوابیدند . داماد پیرزن به نام حارث ، که شخص فاسقی بود و در حادثه کربلا جزء لشکریان عمر سعد بود و با مأمورین ابن‌زیاد همکاری داشت ، شب به خانه پیرزن آمد و گفت : دو کودک زندانی فرار کرده‌اند و برای دستگیری آن‌ها هزار درهم جایزه تعیین کرده‌اند . او شام را خورد و خوابید . ولی نیمه‌های شب متوجه حضور آن دو کودک شد . بالای سر آن دو آمد و آنها را بیدار کرد و گفت : شما کیستید ؟ جواب دادند : اگر راست بگوئیم ، در امانیم ؟ گفت : آری ! گفتند : امان خدا و رسول خدا و نمّه خدا و رسول خدا ؟ گفت : آری ! گفتند : محمد بن عبدالله گواه باشد ؟

گفت : آری ! گفتند : خدا بر آنچه می‌گوئیم ، وکیل باشد ؟ گفت : آری ! گفتند : ما از خاندان پیامبرت می‌دیم و از زندان عیبدالله بن زیاد فرار کرده‌ایم ! گفت : از مرگ فرار کرده‌اید و به مرگ گرفتار شده‌اید ! در این موقع برخاست و آن دو را بست ! آن دو کودک مظلوم شب را با کت بسته خوابیدند .

صبح که شد ، حارث به غلامش دستور داد که آن دو کودک را ببرد و در کنار فرات گردن بزند و سرشان را بیاورد ! غلام ، شمشیر را برداشت و آن‌ها را به طرف فرات برد . یکی از کودکان گفت : ای سیاه ! تو مانند بلال موعذن رسول خدائی ! غلام گفت :

(1) جلاء العیون .

آقایم به من دستور داده گردن شما را بزنم . شما کیستید ؟ گفتند : ما از عترت پیامبرت می‌دیم ! از زندان ابن‌زیاد ، از ترس کشته شدن ، فرار کرده‌ایم و این پیرزن ما را مهمان کرد . ولی آقایت می‌خواهد ما را بکشد ! در این هنگام غلام به پای آن‌ها افتاد و بوسید و گفت : جانم قربان شما ! و رویم سپر شما ای عترت محمد مصطفی ! سپس شمشیر را به طرفی انداخت و خود را به فرات انداخت !

اربابش وقتی این صحنه را دید ، پسرش را خواست و شمشیر را به پسرش داد و گفت : تو سر این دو را جدا نما ! آن جوان ، دو کودک را به طرف فرات برد . یکی از کودکان گفت : ای جوان ! من از آتش جهنم بر جوانی تو می‌ترسم ! گفت : شما کیستید ؟ گفتند : از عترت پیامبر توایم ! آن جوان هم شمشیر را انداخت و بر پایهای آنان افتاد و بوسید . سپس خود را به فرات افکند .

حارث با دیدن این صحنه‌ها ، گفت : جز خودم شخصی آن‌ها را نکشد . شمشیر به دست گرفت و آنان را به کنار فرات برد .

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد ، چشمانشان پُر از اشک شد و گفتند : ای مرد ! ما را به بازار ببر و بفروش ! و نخواه که در قیامت ، محمد صلی‌الله‌علیه‌آله دشمن تو باشد ! گفت : نمی‌شود و من باید سر شما را برای ابن‌زیاد ببرم و جایزه بگیرم ! گفتند : پس ما را نزد ابن‌زیاد ببر تا خودش درباره ما حکم کند ! گفت : من راهی ندارم جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم ! گفتند : ای مرد ! به کودکی ما رحم نمی‌کنی ؟ گفت : خدا در دل من رحم نیافریده است ! گفتند : اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم ! گفت : اگر نماز برای شما سودی دارد ، هرچه می‌خواهید نماز بخوانید !

کودکان چهار رکعت نماز خواندند و چشم به آسمان گشودند و صدا زدند : یا حی ! یا حکیم ! یا احکم الحاکمین ! میان ما و او به حق حکم کن !

آن ظالم برخاست و ابتدا سر برادر بزرگتر را جدا نمود و در توبره انداخت ! برادر کوچک‌تر در خون برادرش غلطید و گفت : می‌خواهم آغشته به خون برادرم ، با رسول خدا ملاقات کنم . مرد گفت : باکی نیست ! تو را هم به او ملحق می‌نمایم ! او را هم کشت و سرش را در توبره گذاشت و بدن‌هایشان را در فرات انداخت و سرها را برای ابن‌زیاد برد⁽¹⁾ .

ورود کاروان ابا عبدالله علیه‌السلام به کربلا

خواب امام حسین علیه‌السلام در راه کربلا

عقبه بن سمان می‌گوید : وقتی کاروان امام حسین علیه‌السلام از منطقه بنی‌مقاتل به طرف کربلا رهسپار بود ، من پشت سر امام علیه‌السلام بودم . امام علیه‌السلام در پشت اسب خود چرتی‌خواب کوتاهی کرد و ناگاه بیدار شد و فرمود : « إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » . و دو سه بار این جمله را فرمود . علی‌اکبر علیه‌السلام عرض کرد : چه شد که کلمه استرجاع را بر زبان جاری فرمودید ؟ امام علیه‌السلام فرمود : فرزندم ! بر بالای اسب ، خوابم برد . دیدم که سواری ظاهر شد و گفت : این گروهی که می‌روند ، مرگ به سوی آنان می‌آید ! فهمیدم که آن شخص روح ماست که خبر از شهادت ما داد⁽²⁾ .

وقتی کاروان امام حسین علیه‌السلام به منطقه کربلا رسید ، اسب امام علیه‌السلام به نام جواد ایستاد و هرچه امام علیه‌السلام خواست اسبش را حرکت دهد ، اسب جلو نرفت . امام علیه‌السلام اسبش را عوض نمود ولی آن هم حرکت نکرد . شش اسب عوض شد ولی هیچ کدام حرکت نمی‌کردند . حضرت سوءال کرد : این منطقه چه نام دارد ؟ عرض کردند : غاضریات ! فرمود : اسم دیگری هم دارد ؟ عرض کردند : آری ! نینوا ! فرمود : غیر از این دو اسم ، نام دیگری هم دارد ؟ عرض کردند : شاطی الفرات ! فرمود : اسم دیگری هم دارد ؟

عرض کردند : بلی ! کربلا هم می‌نامند ! همین‌که حضرت نام کربلا را شنید ، فرمود : « هِيَ وَاللَّهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ ! قُفُوا وَلَا تَبْرَحُوا ! هَيْهُنَا وَاللَّهِ مَنَاخُ رَكَابِنَا ! هَيْهُنَا وَاللَّهِ

(1) در کربلا چه گذشت ؟

(2) از مدینه تا کربلا .

مَحْشَرْنَا وَمُنْشَرْنَا ! هَيْهُنَا وَاللَّهِ مُسْفِكٌ يَمَانُنَا ! هَيْهُنَا وَاللَّهِ تَقْتُلُ رَجَالِنَا وَهَيْهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا ! وَهَيْهُنَا وَاللَّهِ مَا وَعَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ ثُمَّ نَزَلَ عَنْ قَرْبِهِ ⁽¹⁾ .

یعنی : « به خدا قسم ! زمین غم و اندوه است ! اینجا محلی است که باید رحل اقامت بیاوریم ! اینجا محلّ فرود آمدن و محلّ محشور شدن ماست ! اینجا محلّ ریخته شدن خون ماست ! اینجا محلّ شهادت مردان ماست ! اینجا جایگاه قبور ماست ! و این مکان همان مکانی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من وعده داده است ! » سپس امام علیه‌السلام از اسبش پایین آمد .

گریه علی علیه‌السلام در کربلا

از شعبی نقل شده است که هنگام عزیمت امام علی علیه‌السلام به صفین ، در کنار فرات به کربلا رسید . در اینجا سوءال کرد : این زمین چه نام دارد ؟ جواب دادند : کربلا ! امام علیه‌السلام به گریه افتاد به طوری که زمین از اشکش تر شد . بعد فرمود : روزی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم و حضرت را گریان دیدم . سوءال کردم : یا رسول الله ! چرا گریه می‌کنید ؟ فرمود : اکنون جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد که فرزندان حسین در زمینی کنار فرات ، به نام کربلا کشته می‌شود . بعد مثنی از خاک او را آورد و من بونیدم و گریان شدم ⁽²⁾ .

شب عاشورا

راوی گفت : غروب روز تاسوعا حسین علیه‌السلام در حالی که بر زمین نشسته بود ، به خواب رفت . وقتی بیدار شد ، فرمود : خواهرم ! همین الان جدم ، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پدرم ، علی علیه‌السلام و مادرم ، فاطمه علیها‌السلام و برادرم ، حسن علیه‌السلام را در خواب دیدم که همگی می‌گفتند : ای حسین ! به همین زودی (در بعضی روایات فردا) نزد ما خواهی آمد . زینب چون این سخن را شنید ، سلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد . حسین علیه‌السلام به او فرمود : آرام بگیر و دشمن را ملامت‌گوی ما نکن !

(1) فوائد المشاهد .

(2) در کربلا چه گذشت ؟

وقتی شب عاشورا فرا رسید ، امام یارانش را جمع کرد و برای آنان سخن گفت .

ابتدا خدا را حمد نمود . سپس به آنان فرمود :

اما بعد ! حقیقتاً من یارانی نیکوتر از شما و خاندانی بهتر از خاندان خودم سراغ ندارم . خداوند به همه شما پاداش نیک عطا فرماید . اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است ! شبانه هر کدام از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و در تاریکی شب حرکت کرده و بروید که اینها جز با من ، با احدی کار ندارند ⁽¹⁾ .

در این موقع ، حضرت ابوالفضل علیه السلام لب به سخن گشود و فرمود :

لا أَرَا اللهَ ذَلِكْ أَبَداً ! خدا چنین روزی را نیاورد که ما شما را تنها رها کنیم و خود به سوی شهرمان برویم !

سپس سایر بنی هاشم ، هر کدام در ابراز وفاداری به امام علیه السلام ، سخنانی گفتند .

در اینجا امام علیه السلام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و فرمود : شهادت مسلم برای شما بس است . من به شما اجازه دادم که بروید .

آنان در پاسخ گفتند : در این صورت اگر از ما سوءال شود که چرا دست از مولا و امام خود کشیدید ، چه بگوئیم ؟ نه ، به خدا قسم ! هیچگاه چنین کاری را انجام نمی‌دهیم ! بلکه مال و جان و فرزندانمان را فدای تو کرده و تا آخرین مرحله ، در رکاب شما می‌جنگیم .

مسلم بن عوسجه از یاران امام علیه السلام گفت : ما چگونه دست از یاری شما برداریم ؟ در این صورت در پیشگاه خدا ، چه عذری خواهیم داشت ؟ به خدا قسم ! من از تو جدا نمی‌شوم تا با نیزه خود ، سینه دشمنانت را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان می‌جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم ، با سنگ و کلوخ به جنگشان می‌روم ، تا جان به جان آفرین تسلیم کنم !

سعد بن عبدالله به امام علیه السلام عرض کرد : به خدا قسم ! ما دست از یاری تو بر

(1) لهوف .

نمی‌داریم تا در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حق پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره تو مراعات نمودیم ! به خدا قسم ! اگر بدانم که هفتاد بار کشته می‌شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می‌نمایند ، باز هم ، هرگز دست از یاری تو بر نمی‌دارم و پس از هر بار زنده شدن ، به یاریت می‌شتابم . در صورتی که می‌دانم ، مرگ بیش از يك بار نیست و پس از آن نعمت‌های بی‌پایان خداوند است .

زهیر بن قین چنین گفت : یابن رسول الله ! به خدا قسم ! دوست دارم که در راه حمایت ، هزار بار کشته ، باز زنده و دوباره کشته بشوم و باز آرزو دارم که با کشته شدن من ، شما یا یکی از این جوانان بنی هاشم ، از مرگ نجات می‌یافتید !

امام علیه السلام در جواب آن‌ها فرمود : جَزَاكُمُ اللهُ خَيْرًا ! إِيَّيْ غَدَاً أَقْتُلُ وَكُلُّكُمْ تَقْتُلُونَ ! « خدا به شما پاداش خیر دهد ! من فردا شهید می‌شوم و همه شما نیز کشته می‌شوید⁽¹⁾ ! »

طبق نقل امام سجاد علیه السلام در این موقع ، قاسم بن حسن علیهما السلام عرض کرد : من هم جزء شهداء هستم ؟ امام علیه السلام بر او رقت کرد و فرمود : پسر جانم ! مرگ در نظر تو چگونه است ؟ گفت : از غسل شیرین‌تر !

امام علیه السلام فرمود : آری ! به خدا قسم ! عمویت به قربانت ! تو هم یکی از آن مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتار شوی ، به شهادت می‌رسی⁽²⁾ .

* * *

شب عاشورا ، امام علیه السلام با چند نفر در خیمه نشسته بود . غلام امام علیه السلام مشغول پاک کردن شمشیر حضرت بود . در این موقع امام علیه السلام ابیات و اشعاری را در زیر لب زمزمه می‌کرد که مضمونش این بوده است : ای دنیا ! آف بر دوستی تو ! که صبحگاهان و عصرگاهان ، چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می‌دهی ! ولی باز هم قناعت نمی‌ورزی ! همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده‌ای سالك این راه می‌باشد .

(1) سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا .

(2) در کربلا چه گذشت ؟

امام سجاد علیه السلام می‌گوید : من از این اشعار به هدف پدرم که اعلان خبر مرگ و شهادت خود بود ، پی بردم و چشمانم پر از اشک شد . ولی از گریه خودداری کردم . اما عمه‌ام زینب علیها السلام که در کنار بستر من نشسته بود ، با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام علیه السلام ، خود رابه خیمه ، آن حضرت رساند و گفت : وای بر من ! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی‌دیدم . ای یادگار گذشتگانم ! ای پناه بازماندگانم ! گویا همه عزیزانم را امروز از دست داده‌ام و این پیشامد ، مصیبت پدرم علی علیه السلام و مادرم زهرا علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را زنده کرد .

امام حسین علیه السلام او را دلداری داد و به صبر و شکیبایی دعوت نمود و چنین فرمود : خواهر ! راه صبر و شکیبایی را در پیش بگیر و بدان که همه می‌میرند و آنان که در آسمان‌ها هستند نیز زنده نمی‌مانند . همه موجودات از بین رفتنی هستند ، مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را در قیامت ، زنده خواهد نمود . و اوست خدای یکتا !

پدر و مادر و برادرم حسن علیه السلام بهتر از من بودند ولی همه به سرای باقی شتافتند و من و همه مسلمان‌ها باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت .

سپس فرمود : خواهرم ، امّ کلثوم ! فاطمه ! رباب ! پس از مرگ من ، گریبان چاک نکنید و سیلی به صورت نزنید و سخنی که شایسته نیست ، بر زبان جاری ننمائید⁽¹⁾ .

در شب عاشورا ، از خیمه امام حسین علیه السلام (واصحاب) صدایی مانند صدای زنبور عسل ، به گوش می‌رسید . عده‌ای در رکوع و عده‌ای در سجود و عده‌ای در حال قرائت قرآن و عده‌ای هم به استغفار و دعا و مناجات ، مشغول بودند .

در هنگام سحر ، امام علیه السلام سر به بالین نهاد و خواب کوتاهی کرد. وقتی بیدار شد و فرمود : می‌دانید اکنون چه در خواب دیدم ؟ عرض کردند : یابن رسول الله ! چه

(1) سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا .

خوابی دیدید ؟ فرمود : خواب دیدم که سگ‌هایی بر من حمله کردند و می‌خواستند مرا بدرند ! سگ ابلغی در میان آن‌ها بود که بیشتر از بقیه بر من حمله می‌نمود ! سپس جنّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را با جمعی از اصحابش دیدم که به من فرمود :

پسر جانم ! تو شهید آل محمّدی ! و اهل آسمان‌ها و ملاّ اعلی به تو توسل می‌جویند و باید امشب افطار ، نزد ما باشی ! بشتاب و تأخیر مکن ! . .

این را در خواب دیدم و کار من آماده شده است و کوچ من از این دنیا ، نزدیک است و شکی در آن نیست⁽¹⁾ .

* * *

توبه حرّ

در روز عاشوراء ، وقتی حرّ ندای امام علیه السلام را شنید که می‌فرماید :

اَمَّا مِنْ مَغِيْبٍ يُغَيِّتُنَا لِوَجْهِهِ اللهُ ؟ اَمَّا مِنْ ذَابٍ يَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللهِ ؟ « آیا فریادرسی هست که برای خدا به فریاد ما برسد ؟ آیا دفاع کننده‌ای است که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نماید ؟

حر با شنیدن این ندا ، از خواب غفلت بیدار شد و نزد عمر بن سعد رفت و گفت : آیا با حسین علیه السلام می‌جنگی ؟ جواب داد : آری ! والله جنگی می‌کنم ، که آسان‌ترین آن ، جدا شدن سرها و قلم شدن دست‌ها است !

حرّ وقتی این مطلب را دانست ، از لشکر فاصله گرفت و به طرف خیمه‌گاه امام علیه‌السلام حرکت کرد . همین که نزدیک امام شد ، دست‌ها را بر سر نهاد و گفت : خدایا ! من به سوی تو توبه می‌کنم و از اینکه ترس در دل اولیاء و فرزندان اولیاء و فرزند پیامبرت انداختم ، مرا عفو نما ! بعد سپر خود را واژگون نمود و نزدیک امام علیه‌السلام شد و سلام کرد . و به حضرت عرضه داشت : ای فرزند رسول خدا ! فدای تو شوم ! منم آن !

(1) در کربلا چه گذشت ؟

شخصی که راه بر شما بستم و شما را به این بلا انداختم ! هرگز گمان نمی‌کردم که این مردم ، با تو چنین کنند و سخن شما را رد نمایند ! به خدا قسم ! اگر این را می‌دانستم ، هرگز آنچه را کردم ، انجام نمی‌دادم . اکنون پشیمانم و به سوی خدا توبه می‌کنم ! آیا توبه من قبول می‌شود ؟

امام علیه‌السلام فرمود : آری ! خداوند از تو می‌پذیرد و تو را می‌بخشد اکنون فرود آی و بیاسای ! حرّ عرض کرد : اگر من در راه شما سواره جنگ کنم ، بهتر است از آن که پیاده شوم ! زیرا آخر کار من به پیاده شدن خواهد کشید !

امام علیه‌السلام فرمود : خدا تو را رحمت کند ! آنچه می‌خواهی انجام بده !

حرّ برگشت و برای لشکر عمر بن سعد ، سخنرانی نمود و آن‌ها را سرزنش نمود ! سپس او و فرزندش مشغول جنگ با آنان شدند تا به شهادت رسیدند . امام علیه‌السلام بر بالین حرّ رفتند و فرمودند :

مادرت ، خوب نامی برای تو گذاشت که تو در دنیا حرّ (آزاده) و در آخرت نیز حرّ هستی⁽¹⁾ !

نماز ظهر عاشوراء

در هنگام ظهر عاشوراء ، ابو ثمامه صیداوی به امام علیه‌السلام عرض کرد :

ای ابا عبدالله ! جانم به فدایت ! همانا می‌بینم که این قوم ، به جنگ با تو نزدیک گشته‌اند ! سوگند به خدا ! شما به شهادت نرسی تا من قبل از شما به شهادت برسم و به خون خود غلطان باشم ! ولی دوست دارم که این نماز ظهر را با شما بخوانم ، سپس خدای خویش را ملاقات کنم .

امام علیه‌السلام نگاهی به آسمان کرد و فرمود : نماز را یاد کردی ! خدا تو را از نماز گزاران قرار دهد ! آری ، اینک وقت نماز است . سپس امام علیه‌السلام فرمود : از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارد تا ما نماز بخوانیم .

(1) منتهی الامال .

حصین بن نمیر از فرماندهان دشمن وقتی این مطلب را شنید ، فریاد زد : نماز شما مقبول درگاه خدا نیست ! حبیب بن مظاهر در جوابش گفت : ای حمار غدار ! نماز پسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قبول نمی‌شود و از تو قبول می‌گردد ؟ سپس با حصین درگیر شد و نزدیک بود که حصین را بکشد ولی او ، یارانش را به کمک خواست و آنان به کمک آمدند و با حبیب مشغول جنگ شدند حبیب پس از کشتن تعدادی از لشکر عمر سعد ، به شهادت رسید ! امام علیه‌السلام با کشته شدن حبیب دچار شکستگی(روحی) شد و فرمود : ای حبیب ! همانا تو مردی صاحب فیض بودی و در يك شب قرآن ختم می‌کردی⁽¹⁾ !

غلام حضرت به نام جَوْن ، اجازه جنگ با لشکر دشمن را خواست . امام علیه‌السلام فرمود : تو همراه ما بودی تا به سلامت باشی ! حال که اینجا محلّ جنگ و کشته شدن ، شده است ، اجازه داری تا به سلامت برگردی ! او جواب داد : یابن رسول الله ! من در ایّام سلامت کاسه

لیس شما بوده‌ام ، امروز که روز سختی و شدت است ، شما را رها کنم ؟ به خدا قسم ! بوی من بد و پوستم سیاه و حسیم زشت است ! می‌خواهم به شرف شهادت نائل گردم تا بویم خوش ، حسیم نیکو و رویم سفید گردد .

امام علیه‌السلام به او اجازه داد . او مشغول جنگ شد تا اینکه به حالت شهادت افتاد . امام علیه‌السلام بر بالین او حاضر شدند و فرمودند : خدایا ! روی جون را سفید و بویش را نیکو و او را با ابرار محشور کن و میان او و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل محمد علیهم‌السلام پیوند قرار بده⁽²⁾ !

پسر ابودجانه انصاری که پدرش به شهادت رسیده بود ، خدمت امام علیه‌السلام آمد و اجازه نبرد خواست ! حضرت فرمود : شاید مادرت راضی نباشد ؟ این نوجوان عرض کرد : پدر و مادرم فدایت باد ! مادرم به من دستور داده است ، که به مبارزه با دشمنان شما بروم !

(1) منتهی الامال .

(2) منتهی الامال .

امام علیه‌السلام اجازه فرمود و او به میدان رفت و این رجز را می‌خواند :

سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

امیرِ حُسَيْنٍ وَنِعَمِ الْأَمِيرِ

فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرِ ؟

عَلَى وَفَاطِمَةَ وَالِدَاهِ

لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرِ

لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى

یعنی : « مولایم حسین علیه‌السلام است و او بهترین سرور است . او باعث خوشحالی دل پیامبر بود !

علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام پدر و مادر او هستند . آیا شما مانند او را پیدا می‌کنید ؟

صورت حسین علیه‌السلام مثل خورشید درخشان و ماه نورانی است . »

سپس مشغول کارزار شد ، تا به شهادت رسید . دشمن سر او را جدا کرد و به طرف خیمه‌گاه امام علیه‌السلام انداخت . مادرش سر فرزندش را برداشت و به سینه چسباند و گفت : احسنت ای پسرکم ! ای شادمانی دل من ! ای روشنایی چشمم ! سپس سر را به سوی مردی از سپاه دشمن انداخت و او را به هلاکت رساند . آنگاه عمود خیمه‌ای را برداشت و به دشمن حمله کرد ، در حالی که این رجز را می‌خواند :

خَاوِيَةٌ بِالْيَمَةِ نَحِيفَةٌ

أَنَا عَجُوزٌ سَيِّدَى ضَعِيفَةٌ

دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةِ عَنِيفَةٍ

یعنی : «من پیرزنی ضعیف و لاغر و پیر هستم ! اما در راه فاطمه علیها‌السلام به شما ضربت سختی می‌زنم . »

او دو تن را کشت . سپس امام علیه‌السلام دستور داد که برگردد و در حق او دعا نمود⁽¹⁾ .

شهادت علی‌اکبر

علی‌اکبر خدمت حضرت آمد و اجازه میدان رفتن خواست . امام علیه‌السلام به او اجازه داد . علی‌اکبر به طرف میدان حرکت کرد .

در این هنگام امام علیه‌السلام نگاه مأیوسانه‌ای به او کرد و به گریه افتاد . و محاسن شریفش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود : خدایا ! گواه باش ! که بر این قوم ، شخصی به

(1) منتهی الامال .

مبارزه آنان می‌رود ، که در شکل و اخلاق و سخن گفتن ، شبیه‌ترین مردم به رسول تو بود . و ما هر وقت به دیدار پیامبرت ، مشتاق می‌شدیم ، به صورت این جوان نگاه می‌کردیم .

خدایا ! برکات زمین را از این قوم بگیر و آنان را متفرق و پراکنده ساز و خُگام را از اینان هرگز راضی مگردان ! زیرا اینان ما را دعوت کردند که ما را یاری کنند ، ولی وقتی ما اجابت کردیم ، با ما دشمنی کردند و بر روی ما شمشیر کشیده‌اند !

سپس امام علیه‌السلام بر عمر سعد صیحه زد و فرمود : خداوند نسل تو را قطع کند ، و امر تو را مبارک نکند و بعد از من ، شخصی را بر تو مسلط کند که تو را در بستر بکشد ! زیرا رجم مرا قطع کردی و قرابت مرا با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله رعایت ننمودی ! سپس این آیه را تلاوت نمود : « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ »⁽¹⁾ یعنی : « خداوند برگزید ، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر اهل عالم بعضی از این‌ها از نسل بعضی دیگر هستند . و خدا شنوا و بسیار دانا است » .

علی‌اکبر بر صفوف دشمن حمله می‌کرد و از آنان می‌کشت به طوری که صدای ضجه و شیون از آنان بلند شد !

رجز علی‌اکبر این بود :

نَحْنُ وَبَيَّتَ اللَّهُ أَوْلَىٰ بِاللَّيِّ

أَنَا عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

ضَرَبَ غُلَامٌ هَاشِمِيٌّ عَلَوِيَّ

أَضْرَبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَبْنُئَنِي

ثَاَلَهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى

وَلَا يَزَالُ الْيَوْمَ أَحْمَى عَنْ أَبِي

یعنی : « منم علی ، پسر حسین بن علی و سوگند به کعبه ! ما اولی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستیم .

و این شمشیر را آن‌چنان بر شما می‌زنم ، تا در هم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی !

و همیشه حامی پدرم هستم و به خدا قسم ! نباید فرزند این فرومایه بر ما حکومت کند » .

علی اکبر وقتی مقداری جنگید، حرارت آفتاب و سنگینی اسلحه و تشنگی ،

(1) آل عمران (3) : 33 و 34 .

او را ناراحت کرد . لذا به سوی امام علیه‌السلام برگشت و عرض کرد : ای پدر ! تشنگی مرا کُشت ! و سنگینی اسلحه مرا اذیت می‌کند ! آیا ممکن است با مقداری آب مرا سیراب کنی تا در جنگ قوت یابم ؟

امام علیه‌السلام در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود ، فرمود : ای پسرکم ! زیانت را در دهان من بگذار ! سپس انگشت خود را به او داد و فرمود : این را در دهانت قرار بده و به جهاد با دشمنان برگرد که من امیدوارم که عصر نشده از دست جدّت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با آبی سیراب شوی که بعد از آن تشنگی نخواهد بود !

علی اکبر برگشت و خود را به صفوف دشمن زد و از آنان می‌کشت . تا اینکه مُرّة بن منقذ ، ضربتی بر فرق علی اکبر زد که فرقه شکافته شد . علی اکبر دست در گردن اسب کرد و عنان را رها نمود . اسب او را میان لشکر دشمن از این سو به آن سو می‌برد ! و هر شخصی که به علی اکبر برمی‌خورد ، ضربتی بر او وارد می‌نمود . تا اینکه بدنش پاره پاره شد . وقتی از اسب بر زمین افتاد ، صدا زد : « یا ابتاه ! هذا جدی رسول الله ! قد سقانی بكأسه الاوفی شربةً لازماً بعدها ابداً و هو يقول : العجل العجل ! فان لك كأساً مذخورة حتى تشربها الساعة ! » یعنی : ای پدر این جدم رسول خدا است که مرا با شربتی که بعد از آن تشنگی نیست ، سیراب نمود و می‌فرماید : ای حسین ! عجله نما ! عجله نما ! که ظرف شربتی برایت آماده نموده‌ام که در این ساعت بنوشی .

امام حسین علیه‌السلام با شنیدن صدای علی اکبر ، حرکت کرد و خود را بر بالین او رساند . وقتی نگاهش به بدن پاره پاره او افتاد ، خم شد و صورت بر صورت او گذاشت و فرمود : خدا بکشد مردمی را که تو را کشتند ! چقدر جرأت دارند که از خدا و رسول ، نترسیدند و پرده حرمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را چاک زدند ! سپس اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود : « علی الدنيا بعدك العفا ! » « بعد از تو خاک بر سر دنیا باد »!

در این موقع حضرت زینب علیها‌السلام از سرا پرده بیرون آمد و با حال اضطراب و سرعت ، به سوی بدن علی اکبر رفت و ندبه می‌کرد ! تا اینکه خود را به بدن او رساند و خود را روی علی اکبر انداخت .

امام علیه‌السلام ، خواهر را از روی بدن فرزند خود ، بلند کرد و به خیمه‌اش برگرداند و رو به جوانان بنی‌هاشم کرد و فرمود : برادر خود را بردارید !

جوانان بنی‌هاشم جسد نازنین علی اکبر را برداشتند و در خیمه‌ای که در مقابل آن می‌جنگیدند ، گذاشتند⁽¹⁾ .

شهادت قاسم بن حسن علیهما‌السلام

قاسم به عزم جهاد ، برای اجازه خدمت امام علیه‌السلام آمد . حضرت چون چشمش به قاسم افتاد که آماده رفتن به میدان است ، بی‌توان شد و دست به گردن او انداخت و در آغوش گرفت و هر دو آن‌قدر گریستند که به حالت بیهوشی افتادند .

وقتی به هوش آمدند ، قاسم با التماس درخواست اجازه می‌کرد ولی امام علیه‌السلام قبول نمی‌فرمود . تا اینکه قاسم آن‌قدر دست و پای امام علیه‌السلام را بوسید تا اجازه گرفت . پس به میدان آمد و در حالی که اشکش جاری بود ، این رجز را می‌خواند :

سَبِطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمَوْءَمَّيْنِ

اِنْ تَكُونِي فَاَنَا ابْنُ الْحَسَنِ

بَيْنَ اُنَاسٍ لَّا سَقَا صَوْبَ الْمَزْنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ

پس کارزار سختی کرد و با آن سن کمش ، سی و پنج تن را کشت !

اما عمرو بن سعد ازدی به قاسم حمله کرد و ضربتی بر فرقش وارد کرد که سر او شکافته شد . قاسم به صورت بر زمین افتاد و فریاد زد : یا عمّاه !

همین که صدای قاسم به گوش امام علیه‌السلام رسید ، حرکت کرد و مانند شیر بر لشکر دشمن حمله نمود و خود را به قاسم در حالی که ساعات آخر عمر او بود ، رساند . امام علیه‌السلام مشاهده کرد که قاسم از شدت درد ، پاهای خود را بر زمین می‌ساید . حضرت فرمود : قسم به خدا ! که بر عمومیت سخت است که او را برای کمک بطلبی ولی او نتواند اجابت کند ! و اگر اجابت کند ، نتواند کمک کند ! و اگر کمک کند ، تو را

(1) منتهی الامال .

آنگاه قاسم را از روی خاك بلند كرد و در آغوش خود كشيده و سینه او را به سینه خود چسباند . سپس در حالی كه پاهای قاسم بر زمین كشيده می‌شد ، او را به سوی خیمه‌گاه برد و در كنار پسرش ، علی‌اكبر گذاشت⁽¹⁾ .

شهادت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام

قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام برادر رشید امام حسین ع، در روز عاشورا ، مكرر به خدمت امام شرفیاب می‌شد و اجازه میدان رفتن می‌خواست ولی به مناسبت شهامت و شجاعت و پرچمداری وی ، امام علیه‌السلام به او اجازه نمی‌داد و هر بار از تصمیمش ، منصرف می‌ساخت و می‌فرمود : انت صاحب لوائی ! « تو پرچمدار من هستی ! »

اما وقتی همه یاران امام علیه‌السلام به شهادت رسیدند ، ابوالفضل علیه‌السلام برای چندمین بار از امام علیه‌السلام اجازه خواست . امام علیه‌السلام هم موافقت كرد و فرمود : حال كه تصمیم به جنگ گرفته‌ای ، مقداری آب تهیه نما !

عباس علیه‌السلام حركت نمود و پس از در هم ریختن صفوف دشمن ، وارد فرات شد . وقتی مَشَك را پُر كرد و خواست خود نیز بیاشامد ، مشتش را پُر از آب كرد و به نزدیك لبان خشك شده‌اش رساند . اما بلافاصله آب را به فرات ریخت و این‌چنین خود را مورد خطاب قرار داد :

وَبَعْدَهُ لَاكُنْتُ أَن تَكُونِي

بَا نَفْسٍ مِّن بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي

وَتَشْرَبِينَ بَارِدَ الْعَيْنِ

هَذَا الْحُسَيْنُ وَارِدُ الْمُنُونِ

تَاللّٰهِ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي

یعنی : « ای نفس ! بعد از حسین علیه‌السلام ذلت بر تو باد ! و پس از وی زنده نباشی اگرچه حیات را خواهانی ! اینك حسین علیه‌السلام وارد میدان جنگ شده و آن وقت تو آب گوارا می‌نوشی ؟ به خدا سوگند ! دین من همچو اجازه‌ای به من نمی‌دهد . »

(1) منتهی الامال .

وقتی با مشك پُر به سوی خیمه‌ها برمی‌گشت و خود را در مقابل سیل خروشان دشمن دید فرمود :

حَتَّى أُوَارِي فِي الْمَصَالِبِ لَقَى

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ ذُقَا

إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أُغْدُو بِالسَّقَا

نَفْسِي لِسَبِطِ الْمُصْطَفَى الطَّهْرَوَقَى

وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلتَقَى

یعنی : « آنگاه كه صدای مرگ به گوشم رسد ، از مرگ نمی‌هراسم ! تا آنجا كه بدنم در میدان جنگ زیر شمشیرها پنهان شود .

جان من فدای فرزندیك مصطفی باد ! منم عباس كه این مشك را به سوی خیمه‌ها می‌برم .

و در این روز جنگ ، ترسی از مرگ ندارم . »

عبّاس در حال برگشت به خیمه‌ها بود كه ناگهان به طور ناجوانمردانه‌ای مورد حمله زید بن رقاد كه در پشت نخلی كمین كرده بود ، واقع شد و در این حمله ، دست راست حضرت جدا شد . اما فرزند حیدر كَرَّار چون از دست راست مأیوس شد ، چنین رجز خواند :

إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

وَاللّٰهُ إِن قَطَعْتُ يَمِينِي

نَجَلِ النَّبِيَّ الطَّاهِرَ الْاَمِينِ

وَعَنْ اِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ

یعنی : « به خدا قسم ! اگر دست راستم را قطع نمودید ، ولی من دست از حمایت دینم بر نمی‌دارم .

و از امام که در ایمانش صادق است ، و فرزند پیامبر امین است ، حمایت می‌کنم . »

در این هنگام شخص دیگری به نام حکیم بن طفیل ، از کمین‌گاه بیرون آمد و با حمله‌ای ، دست چپ حضرت را قطع نمود .

از طرف دشمن تیرها مانند باران به سوی آن حضرت سرازیر شد . تیری به مشك و تیری هم به سینه عباس ، اصابت کرد .

یکی دیگر از افراد دشمن ، عمود آهنین بر فرقهش کوبید که از اسب بر زمین افتاد .

(طبق نقلی در این موقع ، ابوالفضل علیه‌السلام صدازد : یا اخاه ! ادرك اخاك ! برادر ! برادرت را دریاب !)

امام علیه‌السلام خود را بر بالین او رساند و چون بدن بدون دست و خونین عباس را مشاهده کرد ، دست‌هایش را بر کمر گرفت و فرمود :

أَلَا إِنَّكَ تَطْهَرِي وَتَقْطَعِ رَجَائِي وَقُلْتُ حَبْلَتِي !

« الان کمرم شکست ! و امیدم ناامید شد ! و راه نجات بسته گردید !⁽¹⁾ »

شهادت علی‌اصغر علیه‌السلام

چون حضرت ، یارانش را از دست داد ، خود آماده رفتن به میدان شد . برای وداع به طرف خیمه‌ها رفت و صدا زد : ای سکینه ! ای فاطمه ! ای زینب ! ای ام‌کلثوم ! خداحافظ !

سکینه عرض کرد : ای پدر ! آیا تسلیم مرگ شده‌ای ؟ فرمود : چگونه تسلیم مرگ نشود ، کسی که یاور و معینی ندارد ؟ سکینه گفت : پس ما را به حرم جدّمان بازگردان ! امام علیه‌السلام فرمود : هیهات ! اگر صیّاد ، مرغ قضا را آرام می‌گذاشت ، او می‌خوابید !

در این موقع ، زن‌ها صدا به گریه بلند کردند . حضرت آن‌ها را ساکت کرد و خود عازم میدان شد .

امام سجاد علیه‌السلام چون پدر را تنها و بی‌یاور دید ، با آنکه از ضعف و ناتوانی ، قدرت برداشتن شمشیر را نداشت ، راه میدان پیش گرفت ! ام‌کلثوم با دیدن این صحنه صدا زد : ای نور دیده ! برگرد ! امام سجاد علیه‌السلام فرمود : ای عمّه ! دست از من بردار و بگذار تا پیش روی فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، جهاد کنم . حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام به ام‌کلثوم فرمود : جلو او را بگیر تا کشته نشود و زمین از نسل آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله خالی نماند .

در این هنگام ، سالار شهیدان ، رو به لشکر عمر سعد کرد و صدا زد : « هَلْ مِنْ نَاصِرٍ

(1) سخنان امام حسین علیه‌السلام از مدینه تا کربلا و منتهی الامال .

يَتَصَرَّنِي ؟ هَلْ مِنْ مَعِينٍ يُعِينُنِي ؟ هَلْ مِنْ ذَابٍ يَنْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ؟ » « آیا یاری کننده‌ای است که مرا یاری کند ؟ آیا کمک کننده‌ای است که مرا کمک کند ؟ آیا دفاع کننده‌ای است تا از حرم رسول خدا ، دفاع نماید ؟ »

ندای امام علیه‌السلام که به گوش زن‌ها رسید ، از جهت مظلومیت امام حسین علیه‌السلام صدا به گریه بلند کردند . امام علیه‌السلام به خیمه‌ها برگشت و به زینب علیها‌السلام فرمود : کودک صغیرم را بده تا با او خداحافظی کنم !

زینب علیها‌السلام علی‌اصغر را به دست امام علیه‌السلام داد . حضرت صورتش را نزدیک علی‌اصغر برد تا ببوسد ، ناگاه حرمله تیری به طرف امام علیه‌السلام انداخت که به گلوی علی‌اصغر رسید و او را به شهادت رساند . امام علیه‌السلام بدن بی‌جان علی را به دست زینب داد و خود از خون گلوی علی بر می‌داشت و به طرف آسمان پخش می‌کرد و می‌فرمود : بر من هر مصیبتی که نازل شود ، آسان است . زیرا که خداوند ناظر می‌باشد⁽¹⁾ .

شهادت سید الشهداء امام حسین علیه السلام

بعد از شهادت علی اصغر ، امام علیه السلام از زندگانی دست شسته و شمشیر به دست گرفت و بطرف دشمن رفت و مبارز می طلبید . هر که در مقابل آن فرزند اسدالله الغالب ، قرار می گرفت ، به هلاکت می رسید تا آن که کشتار بزرگی نمود و عده زیادی از شجاعان دشمن را به جهنم فرستاد ! دیگر کسی جرأت نداشت تا با حضرت جنگ تن به تن کند ! سپس امام علیه السلام به چپ و راست لشکر دشمن حمله نمود .

راوی می گوید : به خدا قسم ! هرگز ندیدم مردی را که لشکرها را بسیار او را محاصره کرده باشند و یاران و فرزندان او را به شهادت رسانده باشند و اهل بیت او را به سختی انداخته باشند ، ولی شجاعتر و قوی القلبتر از امام حسین علیه السلام باشد ! زیرا با

(1) سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا و منتهی الامال .

وجود مصیبت های زیاد و تشنگی و جراحت بدن ، باز هیچ تزلزلی در او دیده نمی شد و آن چنان بر دشمن می تاخت که لشکر مانند گله گرگ دیده ، می رمیدند و فرار می کردند . دوباره لشکر سی هزار نفره ، جمع می شدند و آماده می گشتند ! ولی امام علیه السلام بر آن لشکر انبوه ، حمله می کرد و آنان مانند ملخ هایی که در هوا پراکنده می شوند ، از مقابل امام علیه السلام می گریختند و از هم متفرق می شدند . آنگاه امام علیه السلام به مرکز حمله بر می گشت و کلمه لاحول ولاقوة الا بالله را بر زبان جاری می فرمود .

تا اینکه از هر طرف امام علیه السلام را تیر باران نمودند و از کثرت تیر هایی که بر زره حضرت نشست ، سینه مبارکش چون خارپشت گشت و به روایت امام محمد باقر علیه السلام زخم های حضرت ، بیش از سیصد و بیست جراحت بود .

اینجا بود که امام علیه السلام از شدت خستگی و بسیاری ضعف ، توقفی فرمود تا ساعتی استراحت نموده باشد . که ناگاه ظالمی ، سنگی را به طرف امام علیه السلام پرتاب کرد که به پیشانی حضرت ، اصابت نمود و خون جاری شد . امام علیه السلام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی را پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش ، زهر آلود و سه شعبه بود ، بر سینه مبارکش وارد شد .

امام علیه السلام فرمود : « بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله » . سپس رو به آسمان کرد و فرمود : ای خدای من ! تو می دانی که این جماعت ، مردی را می کشند که بر روی زمین ، پسر پیامبری جز او نیست.

بعد دست برد و تیر را بیرون کشید که خون جاری شد . امام علیه السلام از خون ها بر می داشت و به طرف آسمان پخش می نمود که قطره ای بر نمی گشت ! بار دیگر دست کرد و از خون برداشت و بر صورت و محاسن خود مالید و فرمود : می خواهم با سر و روی خون آلود ، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم !

در این موقع از شدت ضعف ، بر روی زمین گودی قتلگاه افتاد !

شمر از اسب پیاده شد و به سوی گودی قتلگاه حرکت کرد

شیهه ذوالجناح

اسب حضرت به نام ذوالجناح ، وقتی صاحب خود را کشته دید ، سر خود را به خون امام علیه السلام رنگین کرد و شیهه کشان به طرف خیمه ها رفت در حالی که همهمه می کرد و با زبان بی زبانی می گفت : وای بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند !

چون زن ها و دخترها ، صدای ذوالجناح را شنیدند ، سر و پای برهنه از خیمه بیرون دویدند و چون چشمشان به اسب بدون سوار افتاد ، فریاد وا حسینه ! وا اماماه ! بلند کردند .

ام کلثوم علیها السلام دست بر سر می زد و ندبه می کرد و می گفت : وا محمده ! اینک حسین تو ، بی عمامه و عبا و شهید در صحرای کربلا افتاده است⁽¹⁾ !

زینب علیها السلام می‌گفت : و امجداه ! این حسین ، فرزند گرامی توست که در خاک و خون غلطیده است و اعضایش از یکدیگر جدا شده‌اند !
و امجداه ! این حسین توست که عریان در صحرای کربلا افتاده است ! . . .

راوی گفت : وقتی حسین علیه‌السلام کشته شد ، لشگریان عمر سعد برای غارت لباس و اسلحه حضرت هجوم آوردند ! عمامه حضرت را اخنس برد ! نعلین را اسود بن خالد برد ! بجذل انگشتش را با انگشت مبارک ، قطع نمود ! زره را مالک بن یسر برد ! شمشیر را (غیر از ذوالفقار) اسود بن حنظله برد⁽²⁾ !

غارت خیمه‌ها !

بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام ، سربازان عمر سعد همه اموال و وسایل و زیور آلات اهل بیت اباعبدالله علیه‌السلام حتی چادری که زن به کمرش بسته بود و پوستینی که امام سجاد علیه‌السلام بر روی آن افتاده بود را غارت نمودند !

از فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام نقل شده است که : من در آن موقع کودکی بودم

(1) جلاء العیون .

(2) منتهی الامال .

و خلخالی (بك نوع زیور آلات) در پای من بود . یکی از سربازان عمر سعد ، در حالی که گریه می‌کرد ، آن خلخال را از پام در آورد !
گفتم : ای دشمن خدا ! چرا گریه می‌کنی ؟

گفت : چگونه نگریم در حالی که دختر رسول خدا را غارت می‌کنم ! گفتم : حال که می‌دانی ، دختر پیامبرم ، چرا اموال مرا غارت می‌کنی ؟
گفت : اگر من نبرم ، دیگری خواهد برد ! !

همچنین از او نقل شده است که : من بعد از شهادت پدر بزرگوارم ، مضطرب و ناراحت در مقابل خیمه ایستاده بودم و پدر و برادران و خویشان خود را در میان خاک و خون می‌دیدم و در فکر این بودم که اشقیاء بنی‌امیه ، با ما چه خواهند کرد ؟ ناگاه دیدم سوارهای نیزه به دست ، ظاهر شد و بر زنان می‌زد و آنان فرار می‌کردند و او آنچه داشتند ، غارت می‌کرد و آن‌ها فریاد می‌زدند : وا جداه ! وا ابتاه ! وا قلة ناصره ! وا حسینه ! آیا مسلمانی نیست که ما را یاری کند ؟ آیا در میان این مردم ، موعنی نیست که ما را پناه دهد ؟ من از مشاهده این‌حال ، لرزیدم و دنبال عمه‌های خود بودم تا به آن‌ها پناه برم . ناگاه آن شخص چشمش به من افتاد و به طرف من حمله کرد ! من گریختم و او با نیزه‌اش بر میان کتف من زد و من روی زمین افتادم . او گوشواره مرا در آورد و مقتعه از سر من کشید و متوجه خیمه‌ها شد ! من هم بیهوش شدم . وقتی به هوش آمدم ، دیدم عمه‌ام زینب علیها السلام بالای سرم نشسته و می‌گریه ! همین که دیدم من به هوش آمده‌ام ، فرمود : برخیز که برویم تا ببینیم بر سر سایر دختران و برادر بیمارت ، چه آمده است ؟ گفتم : عمه ! چادری ندارم ! فرمود : من هم مثل تو بی‌چادرم ! با عمه‌ام ، به خیمه امام سجاد علیه‌السلام داخل شدیم و دیدیم که همه اسباب و وسایل و اموال ما را غارت کرده‌اند ! و برادرم امام سجاد علیه‌السلام ، از بیماری و تشنگی بر رو افتاده است و بر احوال ما می‌گریه⁽¹⁾ .

آمده است که وقتی به دستور منصور دوانیقی درب خانه امام صادق علیه‌السلام را آتش

(1) جلاء العیون .

زدند ، امام علیه‌السلام آتش را خاموش کردند و زنان و دختران وحشت زده خانه را دلداری دادند . روز بعد وقتی عده‌ای از شیعیان برای جویا شدن حال امام علیه‌السلام ، به دیدار حضرت رفتند ، دیدند که امام علیه‌السلام اندوهناک و گریان است ! عرض کردند : این همه اندوه برای چیست ؟ آیا از گستاخی و بی‌رحمی آنان نسبت به شما این همه ناراحتی ؟ و حال آنکه این اولین بار نیست که چنین می‌کنند ! امام علیه‌السلام فرمود : نه ! ولی اندوه و گریه من برای این است که وقتی درب خانه را آتش زدند ، دیدم که زنان و دختران از این اطاق به آن اطاق می‌گریختند . در حالی که من نزد آن‌ها حاضر بودم و تنها نبودم . از این صحنه به یاد فرار اهل و عیال امام حسین علیه‌السلام و اسارت اهل بیت جدم حسین علیه‌السلام در روز عاشورا افتادم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند و دشمن فریاد می‌زد : خیمه ستمکاران را به آتش بکشید !

بعد از غارت خیمه‌ها ، عمر سعد صدا زد : چه کسی حاضر است ، بر بدن حسین علیه‌السلام ، اسب براند ؟

ده نفر که همگی آن‌ها از راه حرام ، متولد شده بودند ، اعلام آمادگی کردند و بر اسب‌های خود سوار شدند و بر آن بدن شریف تاختند و استخوان‌های سینه و پشت و پهلوی بدن مبارك حضرت را درهم شکستند⁽¹⁾ !

کاروان اسراء در کنار قتلگاه

در هنگام اعزام اسراء اهل بیت به کوفه ، آن‌ها به کنار اجساد شهداء کربلا آمدند و با آن‌ها وداع نمودند . همین که چشم اهل و عیال اباعبدالله علیه‌السلام ، به اجساد شهداء افتاد ، صدای صُجّه و شیون بلند کردند و اظهار مصیبت نمودند .

راوی گفت : به خدا قسم ! فراموش نمی‌کنم آن صحنه‌ای را که زینب کبری علیهاالسلام ندبه می‌کرد و با صدایی حزین و غمناک می‌گفت : یا محمّده ! رحمت ملائکه آسمان بر

(1) منتهی الامال .

تو باد ! این حسین توست که با اعضای پاره پاره ، در خون خویش آغشته است !

این‌ها دختران تواند که آن‌ها را اسیر کرده‌اند ! یا محمّده ! این حسین توست که بدنش بر روی خاک افتاده و باد صبا ، بر او خاک و غبار می‌پاشد ! وا حزناه ! وا گرباه ! این حسین توست که سرش را از پشت بریده‌اند ! عمامه و رداء او را غارت کردند !

پدرم فدای آن کسی که حرمش را از هم گسیختند ! پدرم فدای کسی که اصحابش را روز دوشنبه کشتند ! پدرم فدای کسی که با غم و غصّه از دنیا رفت ! پدرم فدای آن کسی که با لب تشنه شهید شد ! پدرم فدای کسی که محاسنش خون آلود بود و از آن خون می‌چکید ! پدرم فدای آن کسی که جدّش محمّد مصطفی است ! پدرم فدای آن مسافری که به سفری رفت ، که امید برگشتش نیست !

آن چنان زینب کبری علیهاالسلام عزاداری کرد که دوست و دشمن به ناله آمدند !

سکینه کنار بدن پدر آمد و جسد پاره پاره پدر را در آغوش گرفت و به عزاداری پرداخت و ناگاه بیهوش شد . وقتی به هوش آمد گفت : در عالم بیهوشی ، شنیدم پدرم می‌گفت :

أَوْ سَمِعْتُ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدِبُونِي !

شيعتي مهما شَرَبْتُمْ ماءَ عَذْبٍ فَأَذْكُرُونِي

یعنی : « شیعانم ! هرگاه آب گوارا نوشیدید ، به یاد من بیافتید . و هرگاه به یاد غریب یا شهیدی افتادید ، برای من هم ندبه نمایند »⁽¹⁾ .

* * *

صبح روز یازدهم محرم در مدینه ، از خانه ام سلمه صدای گریه و زاری شنیده شد . به او گفتند : چرا گریه می‌کنی ؟ گفت : دیشب پسرم حسین علیه‌السلام کشته شد ! زیرا بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، پیامبر را به خواب ندیدم تا اینکه دیشب ، او را عزادار و دل شکسته به خواب دیدم . عرض کردم : یا رسول الله ! چرا شما را گریان و دل

(1) منتهی الامال .

شکسته می‌بینم ؟ فرمود : دیشب تا صبح قبر حسین و اصحابش را می‌گندم⁽¹⁾ .

* * *

مسلم گچکار می‌گوید : من در کوفه شنیدم که اسرای اهل بیت را می‌آورند . خودم را به میدان رساندم و پس از مدتی مشاهده کردم که نزدیک به چهل شتر که هودج بر آن‌ها بود ، رسیدند که بر بالای آن‌ها فرزندان فاطمه زهراء علیهاالسلام و اهل و عیال امام حسین علیه‌السلام بودند . امام سجاد علیه‌السلام بر شتری بی‌جهاز سوار بود و خون از پاهایش فواره می‌زد .

اهل کوفه ، خرما و نان و گردو به دست اطفال و کودکان می‌دادند . اما يك دفعه امّ کلثوم فریاد زد : ای اهل کوفه ! صدقه بر ما حرام است ! و آن‌ها را از دست و دهان کودکان می‌گرفت و می‌انداخت .

در این حال مردم می‌گریستند . باز امّ کلثوم سر از محمل بیرون آورد و به آن‌ها گفت : مردان شما ، ما را کشتند و زنان شما بر ما می‌گیرند ! حاکم میان ما و شما ، خدا باشد .

در این موقع شیونی برخاست و سرها را آوردند . سر حسین علیه‌السلام جلو آن‌ها بود و آن از همه مردم به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌آله شبیه‌تر بود .

محاسنش ، خضاب کرده و چهره‌اش چون ماه تابنده بود و باد ، محاسنش را به راست و چپ می‌برد . چون چشم زینب علیهاالسلام ، به سر برادر افتاد ، پیشانی خود را به چوبه محمل کوفت که از آن خون جاری شد⁽²⁾ .

امام سجاد علیه‌السلام در دروازه کوفه برای آن مردم بی‌وفا ، سخنرانی کرد . از جمله فرمود : ای مردم ! هر که مرا می‌شناسد ، بشناسد . و هر که نشناسد ، منم علی پسر حسین علیه‌السلام که او را بر کنار فرات ، بی‌گناه سر بریدند ! من پسر شخصی هستم که پرده

(1) در کربلا چه گذشت ؟

(2) در کربلا چه گذشت ؟

حرمتش را دریدند و نعمت زندگانش را ربودند و مالش را غارت کردند و اهل و عیالش را اسیر نمودند ! من پسر شخصی هستم که دسته جمعی او را کشتند⁽¹⁾ !

ابن زیاد ، در کاخش نشسته بود و سر مبارك امام علیه‌السلام ، در مقابلش قرار داشت . خوشحال بود و متبسم ! ! ناگاه چوب دستی را برداشت و بر دندان‌های آن سر می‌زد و می‌گفت : چه بسیار خوش لب و دندان بوده است ! در این موقع زید بن ارقم که این صحنه را مشاهده می‌کرد ، طاقت نیاورد و گفت : ای پسر زیاد ! بر لب و دندان سر مقدس نزن ! که من بارها دیدم ، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌آله این‌ها را می‌بوسید و می‌مکید ! در این موقع ، زید به گریه افتاد⁽²⁾ .

ابن‌زیاد ، سر مقدس امام علیه‌السلام را به خولی داد تا در منزلش نگه دارد .

زن خولی می‌گوید : وقتی شوهرم سر مبارك امام علیه‌السلام را در گوشه‌ای گذاشت و به خواب رفت ، شنیدم سر حضرت تا طلوع فجر ، قرآن می‌خواند و آخرین آیه این بود : « وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ »⁽³⁾ . « به زودی ظالمین خواهند دانست ، به کدام جای بازگشتی ، برمی‌گردند » .

بعد از طرف سر مقدس ، صدایی چون رعد شنیدم و فهمیدم صدای تسبیح ملائکه است⁽⁴⁾ .

اسارت اهل بیت امام حسین علیه‌السلام

امام سجاد علیه‌السلام درباره اسارت اهل بیت علیهم‌السلام فرمود : در راه شام ، مرا بر شتری لاغر و برهنه سوار کردند و سر حسین علیه‌السلام را بالای نی زدند و زنان در پشت سر من ، بر استران بی‌زین ، سوار بودند . و نگهبانان از پشت سر و اطراف ، با نیزه‌های کشیده ،

(1) در کربلا چه گذشت ؟

(2) جلاء العیون .

(3) شعرا (26) : 227 .

(4) در کربلا چه گذشت ؟

مواظب بودند و اگر چشم یکی از ما از اشک پر می شد ، سرش را با نیزه می گرفتند⁽¹⁾ .

شهادت حضرت رقیه علیها السلام

زنان اهل بیت امام حسین علیه السلام ، شهادت حضرت و جوانان بنی هاشم را از کودکان کاروان اسراء ، مخفی نگه داشته بودند . و می گفتند که آن ها به مسافرت رفته اند و به زودی بر می گردند .

شبى در شام ، نیمه های شب ، رقیه علیها السلام دختر امام علیه السلام ، از خواب بیدار شد و پدرش را صدا زد و می گفت : پدرم حسین علیه السلام کجاست ؟ او بهانه پدر را گرفته بود و به قدری مضطرب بود ، که همه کودکان در خرابه را ، به گریه و فغان انداخت .

یزید متوجه سر و صدای کودکان امام علیه السلام شد و سوءال کرد : چه خبر است ؟ وقتی جریان رقیه علیها السلام را به او گفتند ، دستور داد که سر امام علیه السلام را برای او ببرند !

سر مقدس امام علیه السلام را در طبقی گذاشتند و روپوشی بر آن قرار دادند و آن را برای رقیه علیها السلام بردند .

رقیه علیها السلام وقتی روپوش را برداشت و سر پدر را دید ، نشناخت و گفت : این سر از کیست ؟ گفتند : سر پدرت . با شنیدن این سخن ، سر را برداشت و به سینه گرفت و گفت : ای پدر ! چه کسی محاسن تو را به خونت خضاب کرد ؟ چه کسی رگ های گردنت را قطع نمود ؟ چه کسی مرا در کودکی ، یتیم نمود ؟ پدرجان ! بعد از تو به که امیدوار باشم ؟ پدرجان ! چه کسی یتیم را نگهداری می کند تا بزرگ شود ؟ . . . آنگاه لب بر لب پدر نهاد و آن چنان شیون و زاری کرد ، تا بیهوش شد . وقتی او را حرکت دادند ، دیدند که از دنیا رفته است و جان به جان آفرین تسلیم نموده است .

اهل بیت امام علیه السلام ، در مصیبت این دختر ، صدا به گریه بلند کردند .

اهل شام نیز بعد از با خبر شدن از شهادت رقیه علیها السلام ، عزاداری کردند و در آن روز ، هر مرد و زنی گریان شدند⁽¹⁾ .

(1) در کربلا چه گذشت ؟

درکاخ یزید !

یزید دستور داد تا اسراء را حاضر کرده و سر مبارک امام علیه السلام را در طشتی ، مقابلشان بگذارند . در این موقع امام سجاد علیه السلام چشمش به سر پدر افتاد ، آهی از دل پر خون خود کشید و اشک ریخت و بعد از آن هرگز از کله گوسفند میل نفرمود . اما وقتی چشم زینب علیها السلام بر آن سر منور افتاد ، بی تاب شد و با صدایی که دل ها را پاره می کرد ، فریاد زد : یا حسیناه ! ای حبیب قلب رسول خدا ! ای فرزند مگه و منی ! ای فرزند دلیند سیده نساء ! ای جگر گوشه محمد مصطفی !

در این موقع ، یزید چوب خیزران را برداشت و بر دندان های سر امام علیه السلام می زد و می گفت : ای کاش ! آن هایی که در جنگ بدر از مشرکین ، کشته شدند ، زنده بودند و می دیدند که من چگونه انتقام آن ها را از فرزندان قاتلین آن ها گرفتم ! ! و به من می گفتند :

ای یزید ! دستت شل مباد !

ناگاه ابو برزّه اسلمی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ، برخاست و گفت : وای بر تو ای یزید ! چوب بر دندان حسین علیه السلام فرزند فاطمه علیها السلام می زنی ؟ در حالی که من بارها دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر لب و دندان او و برادرش ، بوسه می زد و می گفت : « شما سرور جوانان بهشتید . خدا بکشد کشتندگان شما را و لعنت کند آن ها را و آنان را به عذاب الیم ، معذب کند » .

یزید غضبناک شد و دستور داد او را کشتن کشتن از مجلس بیرون بردند⁽²⁾ .

اربعین

(1) ستارگان درخشان : ج 5 .

(2) جلاء العیون .

از عطیّه بن سعد بن جناده عوفی کوفی ، نقل شده است که : من و جابر انصاری (در روز اربعین شهادت امام حسین ع و یارانش) برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام ، به کربلا رفتیم .

وقتی به کربلا رسیدیم ، جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد . سپس پارچه ای به عنوان لنگ بر پاهایش و پارچه ای هم بر روی شانه های خود انداخت و بوی خوش استعمال نمود و به طرف قبر شریف حرکت کرد . هر قدمی که بر می داشت ، با ذکر خدا همراه بود . وقتی به قبر رسید ، گفت : دست مرا بر قبر بگذار ! من دست او را بر قبر گذاشتم . چون دستش به قبر رسید ، بیهوش روی قبر افتاد .

آبی بر وی پاشیدیم تا به هوش آمد . وقتی به هوش آمد ، سه بار گفت : یا حسین ! سپس گفت : حبیب ! لایحیب حبیبه ؟ آیا دوست جواب دوست خود را نمی دهد ؟ بعد خود جواب داد چگونه می توانی جواب دهی ؟ در حالی که رگ های گردنت ، از جای خود قطع شده و بر پشت و شانه ات قرار گرفته و بین سر و تننت جدایی افتاده است . من شهادت می دهم که تو فرزند خیر النبیین هستی ! تو فرزند سید الوصیین می باشی ! تو فرزند فاطمه که سرور زن های عالم است ، می باشی ! و چگونه نباشی در حالی که تو را سید المرسلین تربیت کرده و در کنار متقین (علی علیه السلام) پروریده شده ای و از پستان ایمان شیر خورده ای و در حیات و ممات ، پاکیزه بوده ای⁽¹⁾ ! . . .

بازگشت اسراء اهل بیت به مدینه

راوی می گوید : وقتی کاروان اهل بیت امام حسین علیه السلام به نزدیک مدینه رسید ، امام سجاد علیه السلام از مرکب پابین آمد و بارها را باز نمود و زنان و کودکان را پیاده کرد . سپس به بشیر فرمود : ای بشیر ! خدا پدرت را رحمت کند ! او شاعر بود . تو هم شعر می توانی بگویی ؟ عرض کرد : آری ! یابن رسول الله ! من هم شاعرم .

امام علیه السلام فرمود : وارد مدینه شو و بازبان شعر ، شهادت امام حسین علیه السلام را اعلام کن !

بشیر می گوید : بر اسبم سوار شدم و به مدینه رفتم و چون به مسجد النبی رسیدم ،

(1) منتهی الامال .

صدا به گریه بلند کردم و گفتم :

قَتِلَ الْحُسَيْنَ فَاَنْتُمْعِي مَدْرَاراً

يَا اَهْلَ يَتْرَبِ ! لِمَقَامِ لَكُمْ

یعنی : « ای اهل مدینه ! جای ماندن نیست ! زیرا حسین علیه السلام شهید شده است . و من اشکم سرازیر است .

بدنش در کربلا در خون است و سرش را بر بالای نیزه ها می گردانند . »

بعد گفتیم : این امام سجاد علیه السلام است که با عمّه ها و خواهرانش ، نزدیک شهر می باشند . و من قاصد او هستم تا محلّ آن ها را به شما نشان بدهم .

با این ندا ، هیچ زن پرده نشین و با حجابی در مدینه نبود مگر اینکه مو پریشان و صورت خراشان و لطمه زنان ، با نداء و اوایلا ! از خانه ها خارج شده و به طرف محلّ کاروان ، حرکت نمودند .

وقتی من به نزد امام علیه السلام برگشتم ، دیدم که حضرت از خیمه بیرون آمده و دستمالی در دست دارد که با آن اشک های خود را پاک می کند . امام علیه السلام بر روی صندلی نشست و بی اختیار گریه نمود . صدای مردم هم به گریه بلند شد و آن محلّ یکپارچه گریه شد و از هر طرف ، تسلیت عرض می کردند .

در این هنگام ، امام علیه السلام با دست اشاره کرد تا مردم ساکت شوند .

مردم از جوش و خروش افتادند و امام علیه السلام شروع به بیاناتی نمود از جمله فرمود : ای مردم ! همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد ! ما را به مصیبت های بزرگی مبتلا فرمود و شکاف بزرگی در اسلام ظاهر شد . ابا عبدالله الحسین علیه السلام و فرزندان و یارانش کشته شدند و زنان و دخترانش ، اسیر گشتند و سرش را بالای نیزه ها در شهرها گرداندند . این مصیبتی است که مانند ندارد .

ای مردم ! کدام يك از شما می تواند بعد از شهادت حسین علیه السلام ، شاد و خرّم باشد ؟ کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود ؟

کدام يك از شما می تواند از ریختن اشکش جلوگیری کند ؟

(به درستی که آسمان های هفت گانه برای شهادت حسین علیه السلام گریه کردند . دریاها با امواجشان و آسمان ها با ارکانشان و زمین با اعماقش و درخت ها با شاخه هایشان ، برای حسین علیه السلام گریه کردند . امواج دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمان ها همه و همه گریه کردند . ای مردم ! آن کدام قلبی است که برای کشته شدن حسین علیه السلام شکافته نشود ؟ آن کدام دلی است که برای حسین علیه السلام ناله ننماید ؟ آن کدام گوشتی است که این مصیبت بزرگ را که در اسلام پدید آمده ، بشنود و کر نشود ؟ . . . « إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » از مصیبتی که چقدر بزرگ و سوزان و دردناک و رنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوز است ! آنچه که برای ما روی داد را به حساب الهی منظور می کنیم که او عزیز و انتقام گیرنده است^(۱) !

عزاداری در مدینه

امّ کلثوم علیها السلام وقتی وارد مدینه شد ، گریه می کرد و می گفت :

مَدِينَةُ جَدُّنَا لَا تَقْبَلِينَا

فِي الْخَسِرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جَدُّنَا

أَلَا فَاخْبِرْنَا رَسُولُ اللَّهِ عَنَّا

بِأَنَّا قَدْ فَجَعْنَا فِي أَبِينَا

وَأَنَّ رَجُلَانَا بِالطُّفْتِ صَرَعَا

بِأَنَّ رَوْعًا وَقَدْ ذَبَحُوا الْيَتِيمَا

وَأَخْبِرْ جَدُّنَا إِنَّا أَسْرْنَا

وَبَعْدَ الْأَسْرِ يَا جَدَّاهُ سَبِينَا

وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِضْحُوا

عَرَايَا بِالطُّفُوفِ مُسْلَبِينَا

و . . . یعنی : « ای مدینه پیامبر ! ما را قبول نکن ! ما با حسرت و اندوه‌ها آمده‌ایم . پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از حال ما باخبر کن که ما در مورد پدرمان دچار فاجعه شده‌ایم . مردان ما در سرزمین داغ ، بدون سر افتاده‌اند و پسران ما را سر بریده‌اند !

و به جدّ ما خبر بده که ما اسیر شدیم و بعد از اسارت ، زندانی گشتیم ! و گروه تو ای پیامبر ! در حالی روز بر آنان گذشت که عریان و غارت زده ، بر ریگ‌های گرم ، افتاده‌اند !

(1) لهوف .

ای رسول خدا ! حسین علیه‌السلام را ذبح کردند و مراعات تو را درباره ما نکردند ! «⁽¹⁾

همچنین نقل شده است که امّ کلثوم علیها‌السلام به مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و با گریه عرض نمود : السلام یا جدّاه ! من خبر شهادت فرزندت حسین علیه‌السلام را آورده‌ام .

در این موقع ، صدای ناله‌ای از قبر بلند شد که مردم با شنیدن آن صدا گریه و زاری سر دادند .

امام سجاد علیه‌السلام نیز بر قبر جدّش آمد و صورتش را بر آن گذاشت و گریه کرد و فرمود : ای جدّ بزرگوار من ! ای بهترین انبیاء مرسل ! با تو درد دل می‌نمایم ! محبوب تو ، حسین علیه‌السلام کشته شد و نسل تو از بین رفته است ! در حالی تو را صدا می‌زنم که محزون و هراسان و اسیرم و احدی نیست که از ما حمایت کند و طرفداری نماید ! ما را اسیر کردند ، آنگونه که کنیزان را اسیر می‌کنند و آن چنان ناراحتی و آزار به ما رسید که استخوان‌ها تحمل ندارد⁽²⁾ .

امّ البنین ، مادر ابوالفضل علیه‌السلام و عبدالله و عثمان و جعفر ، بعد از شنیدن خبر شهادت پسرانش ، برای عزاداری به قبرستان بقیع می‌رفت و مشغول نوحه و زاری می‌شد . آن چنان عزاداری او سوزناک بود که حتّی مروان ، دشمن اهل‌بیت با شنیدن ناله‌های او به گریه می‌افتاد . امّ البنین می‌گفت :

لَا تَدْعُونِي وَيَكُ أُمُّ الْبَنِينَ	تَذْكُرِينِي بَلِيُوثِ الْعَرِينِ
كَأَنَّتْ بَنُونَ لِي ادَّعَى بِهِمْ	وَالْيَوْمُ أَصْبَحْتُ وَلَا مِنْ بَنِينَ
أَرْبَعَةٌ مِثْلَ نَسْرِ الرَّبِّ	قَدْ وَاصِلُوا الْمَوْتَ يَقْطَعُ الْوَتِينَ
تَنَازَعُ الْخَرَصَانُ إِشْلَاقَهُمْ	فَكُلُّهُمْ إِمْسَى صَرِيحاً طَعِينِ
يَا أَيْتُ شِعْرِي أَكَمَا أَخْبَرُوا	إِنَّ عَبَّاساً قَطِيعَ الْيَمِينِ ؟

یعنی : « دیگر به من امّ البنین (مادر پسران) نگوئید ! زیرا به یاد شیران بیشه می‌افتم ! زمانی پسرانی داشتم که به آن‌ها مرا می‌خواندند ! ولی امروز من پسری ندارم ! چهار فرزند که مثل

(2) مقتل ابو مخنف .

كركس ها ، بلند همت بودند ، ولی با قطع رگشان به شهادت رسیدند . نیزه های باریك و تیز برای به شهادت رساندن آن ها نزاع می کردند و شب همه آنان به شهادت رسیدند ! ای کاش ! همان طور که به من گفته اند ، می فهمیدم که دست راست عباس علیه السلام قطع شده است ؟ ⁽¹⁾»

(1) ستارگان درخشان : ج 15

آخرین ذکر، زیارت عاشورا^[۱]

مرجع بزرگ، آیت الله العظمی بهجت درباره زیارت عاشورا می‌گوید: «مضمون زیارت عاشورا گواه و روشن کننده عظمت آن است... در سندها آمده است که زیارت عاشورا از حدیث‌های قدسی است. برای همین، با وجود فراوانی کارهای علمی موجود نزد علما و اساتیدمان، آنان همیشه مراقب خواندن زیارت عاشورا بودند. مرحوم آیت الله شیخ محمدحسین اصفهانی از خداوند متعالی می‌خواست کلمات پایانی عمرش، زیارت عاشورا باشد، و پس از آن به سوی باری تعالی بشتابد. خداوند نیز دعای وی را اجابت کرد.» و پس از اتمام خواندن زیارت عاشورا روحش به ملکوت اعلی شتافت و قرین رحمت گردید.

امام صادق علیه‌السلام: زیارت امام حسین علیه‌السلام را فرو نگذار که خدا عمرت را طولانی و روزی‌ات را زیاد می‌کند و زندگی باسعادت و مرگ با شهادت به تو خواهد بخشید

:اولین روزی که امام حسین (ع) روزه گرفتند همه اهل بیت در کنار سفره جمع شدند؛ پیامبر اکرم (ص) رو به امام حسین فرمودند

:حسین جان عزیزم روزه ات را باز کن. امام حسین فرمودند

جایزه من چه خواهدبود؟

.پیامبر فرمودند: نصف محبتم را به کسانی که تو را دوست دارند می بخشم

:حضرت علی(ع) فرمودند

پسر من حسین جان بفرما. باز امام فرمودند: جایزه من چه خواهدبود؟

.حضرت علی فرمودند: نصف عبادت هایم برای کسانی که عاشق تو هستند

: حضرت فاطمه(س) فرمودند

:عزیز دلم افطار کن. امام حسین پرسیدند

جایزه شما به من چیست؟

.حضرت فرمودند: نصف عبادت هایم را به کسانی که بر تو گریه می کنند می بخشم

:امام حسن(ع) فرمودند

برادر جان روزه ات را بازکن و امام همان سوال را پرسیدند

حضرت پاسخ دادند: من تا همه گنهکاران را بر تو نبخشم به بهشت نخواهم رفت

:و در همین حال جبرئیل بر پیامبر نازل شد فرمود خدا می فرماید

من از شماها مهربانتر هستم و آنقدر آن کسانی که عاشق تو هستند را به بهشت میبرم تا تو راضی شوی یا حسین

چرا مومنین را به طرف بهشت می کشانند؟

حضرت آیت الله شیخ بشیر نجفی از مراجع تقلید نجف اشرف در جمع طلاب حوزه علمیه نجف با ذکر نکته ای زیبا از اثرات محبت اهل بیت(ع) گفت: چند سالی بود که معنی و تفسیر آیه 73 سوره زمر، «وَسَيَقَ الْذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» یعنی مومنان را به سمت بهشت می کشند، مرا به خود مشغول کرده بود

وی افزود: از خود پرسیدم در این آیه چرا گفته شده به سمت بهشت می کشند. تمام کتب و تفاسیر مختلف را دیدم و نتیجه ای حاصل نشد تا اینکه به روایتی از امام صادق(ع) در بحار الانوار برخورد کردم که می فرمایند «مومنان و «دوستان سید الشهدا(ع) در روز حساب از خدا می خواهند قبل از ورود به بهشت مولایشان حسین را ملاقات کنند

این مرجع تقلید تصریح کرد: در ادامه این روایت آمده است که «امام به دیدار محبان می آید، این ملاقات بسیار طولانی می شود». امام صادق می فرمایند که هر دو طرف غرق تماشا هستند و هیچکدام چشم برنمی دارند نه امام، محبان خود را رها می کند نه دوستان، سیدالشهدا(ع) از مولای خود دل می بُرند

حضرت آیت الله نجفی گفت: در این روایت بود که تفسیر آیه 73 سوره زمر را متوجه شدم. ملاقات میان امام حسین(ع) و محبانش آنقدر طولانی می شود که خداوند به ماموران بهشت می فرماید این مومنان و دوستان حسینیم(ع) را به طرف بهشت بکشید تا ملاقات پایان یابد. و این نشان از زیبایی محبت امام حسین(ع) در قلوب محبان آن حضرت است

علاقه و محبت پیامبر ﷺ به حسین علیه السلام

زمخشری (از علمای بزرگ اهل سنت)، صاحب تفسیر معروف «کشاف»، در کتاب «ربیع الابرار» نقل می کند . 1

فاطمه علیها السلام با فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام خدمت رسول خداﷺ رسیده و عرض کرد: یا رسول الله! هدیه ای به این ها بده . حضرت فرمود: پدیرت فدایت، من مالی ندارم تا هدیه کنم . سپس حسن علیه السلام را بغل کرده، بوسید و روی پای راست خود قرار داد و فرمود: به این فرزندانم، اخلاق و هیبت خود را هدیه می کنم و حسین علیه السلام را نیز بغل کرد و بوسید و بر روی پای چپ خود نهاد و فرمود: شجاعت و جود خود را بدو بخشیدم⁽¹⁾ .»

ابوهریره (از راویان بنام اهل سنت) می گوید: رسول خداﷺ را دیدم که حسین بن علی علیهما السلام را در بغل گرفته و . 2⁽²⁾ . «می فرمود: «خدایا! او را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار

قاضی نورالله شوشتری در کتاب «احقاق الحق» می نویسد . 3

ابوالمؤید موفق بن احمد (از علمای اهل سنت) در مقتل الحسین از راویان مختلف و آنها از ابوبکر نقل می کنند که پیامبرﷺ⁽³⁾ .» فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند

حافظ ابونعیم اصفهانی (از علمای اهل سنت) در کتاب حلیة الاولیاء (ج 4، ص 139) نقل می کند که او با سلسله راویان . 4⁽⁴⁾ .» مختلف از جمله عمر بن خطاب روایت می کند که پیامبرﷺ فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند

:احمد بن حنبل در مسند خود به نقل از راویان متعدد، می نویسد . 5

پیامبر، حسن و حسین را به سینه خود می چسباند و می فرمود: «خدایا! من این دو را دوست دارم، تو نیز آنها را دوست⁽⁵⁾ .» بدار

پیامبرﷺ و شهادت حسین علیه السلام در کربلا

:از عایشه نقل شده است که گفت . 6

حسین در حالی که به پیامبر وحی نازل می شد، به محضر وی در آمده و خود را روی او انداخت و از پشت او بالا رفت . جبرئیل گفت: یا رسول الله! او را دوست می داری؟ فرمود: چرا پسر من را دوست نداشته باشم . جبرئیل گفت: امت تو بعد از تو، او را خواهند کشت . جبرئیل دست خود را دراز کرد و مقداری خاک سفید به او داده و گفت: در این سرزمین، این پسر تو کشته می شود و اسم این سرزمین، «طف» است . و چون جبرئیل از نزد پیامبر رفت، پیامبر از خانه خارج شد و در حالی که آن خاک را در دست گرفته بود و می گریست، فرمود: عایشه! جبرئیل به من خبر داد امت من از من، فریب خورده و پسر من را در سرزمین طف خواهند کشت . سپس در حالی که گریه می کرد، به طرف اصحاب خود - که در میان آنان علی، ابوبکر، عمر، حذیفه، عمار و ابوذر بودند - رفت . آنان عرض کردند: یا رسول الله! چرا گریه می کنی؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد پسر من حسین بعد از من در سرزمین طف به شهادت می رسد و این خاک را به من داده و گفت: در همان جا به خاک سپرده خواهد شد⁽⁶⁾ .

شخصیت و فضائل امام حسین علیه السلام

ابن کثیر (از علمای معروف مذهب شافعی) در کتاب «البدایة و النهایة» در باره مقام امام حسین علیه السلام چنین می نویسد:

پیامبر ﷺ حسن و حسین را گرامی می داشت و به آنها محبت زایدالوصفی می کرد. لذا حسین علیه السلام از صحابه پیامبر به شمار می رود و با آن حضرت تا دم مرگ آن بزرگوار، محشور و مصاحب بوده و حضرت رسول نیز از او رضایت⁽⁷⁾ . کامل داشته، اگرچه حسین علیه السلام در سنین کودکی بود

:ابن کثیر همچنین می نویسد . 8

بخاری از ابونعیم نقل می کند که از عبدالله بن عمر شنیدم که در جواب کسی که از او در باره کشتن مگس در ماه محرم پرسیده بود، گفته است:

مردم در باره کشتن مگس سؤال می کنند در حالی که پسر دختر رسول الله را کشته اند! (و از او نمی پرسند) و حال آن که⁽⁸⁾ .» پیامبر ﷺ در باره حسن و حسین فرموده است: «آنها گل های خوشبوی من در دنیا هستند

:شیخ محمد بن محمد مخلوق مالکی می نویسد . 9

⁽⁹⁾ . حسین علیه السلام انسان با فضل و بسیار اهل نماز و روزه بود و بیست و شش بار پیاده خانه خدا را زیارت کرده است

:شیخ نورالدین علی بن صباغ مالکی، معروف به «ابن صباغ» در باره جوانمردی آن حضرت می نویسد . 10

انس می گوید: خدمت حسین علیه السلام بودم که کنیزی آمد و با خود دسته گلی آورد و به امام هدیه کرد . امام فرمود: برو، در راه خدا آزاد هستی . پس به او عرض کردم: او که کار مهمی انجام نداده و چنین پاداشی دریافت کرد؟! فرمود: آیا نشنیده ای سخن خدای تعالی را که «و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها» (نساء/86) چون شما را احترام کردند، به درودی⁽¹⁰⁾ . بهتر پاسخ دهید

:عباس محمود عقاد مصری، نویسنده کتاب «الحسین ابوالشهداء» می گوید . 11

شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از شخصی مانند حسین علیه السلام تعجب آور نیست . زیرا شجاعت از او مثل « ظهور طلا از معدن آن است . یعنی حسین علیه السلام معدن شجاعت است و این، فضیلتی است که آن را از پدران و نیاکان به ارث برده و به فرزندان خود به ارث گذاشته است . . . البته در میان فرزندان آدم کسی در شجاعت قلب و قوت روحی، شجاع تر از حسین علیه السلام در مقایسه با آنچه او در کربلا بدان اقدام کرد، پیدا نمی شود . . . برای او همین بس که در⁽¹¹⁾ .» طول صدها سال تاریخ دنیا، او همچنان شهید، فرزند شهید و پدر شهیدان باقی مانده است

:ابن روزبهان می گوید . 12

اوست که به قدرت غیرت، هرکافر متمریدی را از بیخ و بن برمی کند . اوست که در مقام بندگی الهی به وظیفه ذکر پاکی « حق تعالی و بزرگی او، جل و علا، قیام به سزا فرمود . او به واسطه طی منازل قرب الهی به اقصی مرتبه توحید رسیده بود⁽¹²⁾ .» .

قیام امام حسین علیه السلام در ترازوی قضاوت

ابوالحسن اشعری (متوفای 324 ق)، پیشوای مکتب اشاعره، می گوید . 13

چون ستمگری یزید از حد گذشت، امام حسین علیه السلام با یاران خود علیه بیداد او قیام کرد و در کربلا به شهادت «⁽¹³⁾» رسید

علامه آلوسی، (متوفای 1270 ق)، که مرجع و مفتی اهل سنت عراق بود، در «تفسیر روح المعانی» ذیل آیه شریفه . 14 «فهل عسیتم ان تولیتکم . . . ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله . . .» (مجد/26) از احمد بن حنبل :- پیشوای مذهب حنابله - نقل می کند که

پسرش از وی در باره لعن یزید سؤال کرده، او جواب گفت: «کیف لایلعن من لعنه الله فی کتابه؛ چگونه لعن نشود کسی که خدا او را در کتابش لعنت کرده است؟!» عبدالله پسر احمد بن حنبل پرسید: من کتاب خدا را خواندم ولی لعن یزید را ندیدم؟ احمد بن حنبل در پاسخ، آیه شریفه «فهل عسیتم . . .» را خواند و آنگاه گفت: «ای فساد و قطیعه اشد مما فعله یزید؛ چه فساد (14)»! و قطع رحمی از فساد که یزید مرتکب آن شده، بالاتر است؟

آلوسی بعد از نقل آن سخنان می گوید . 15

در لعن یزید توقف نیست چون اهل کبائر و دارای اوصاف خبیثه بود و بر [مردم] مدینه ظلم و تعدی کرد و حسین علیه «⁽¹⁵⁾». السلام را کشت و به اهل بیت اهانت کرد

مولوی محمد شهادت حنفی در باره قیام سیدالشهدا علیه السلام می نویسد . 16

در راه آنچه آن را حق می دانست، جان خود را تسلیم جان آفرین کرد ولی تسلیم باطل نشد . با آن که یار و یاورانی به حد «⁽¹⁶⁾». کافی نداشت، علیه باطل با تمام قدرت و شهادت، ایستادگی کرد تا این که به مقام شهادت عظمی نائل آمد

ابن روزبهان می نویسد . 17

آن حضرت در میان امواج شدت و بلا، شربت شهادت نوشیده و در کربلا دفن شد . حادثه ای غم انگیزتر و مصیبت بارتر «⁽¹⁷⁾». حاضر شده و در آن شریک و بدان راضی بوده است

ابن خلدون می گوید . 18

نمی توان گفت: یزید هم در کشتن امام حسین علیه السلام اجتهاد کرد، پس بی تقصیر است؛ چون صحابه ای که با امام «⁽¹⁸⁾». حسین علیه السلام در قیام شرکت نکرده بودند، هرگز اجازه قتل حضرت را نداده بودند . این یزید بود که با امام جنگید . این عمل یزید، نشانه فسق اوست و حسین علیه السلام در شهادتش ماجور است در حالی که یزید از عدالت به دور بوده و حسین «⁽¹⁸⁾». علیه السلام علیه یک حاکم ظالم قیام کرده بود

دکتر طه حسین (متوفای 1973 م)، ادیب، نویسنده و ناقد معاصر اهل سنت، معتقد است . 19

از آنجا که حسین از یک سو، مسئول حفظ دین و از سوی دیگر، آزاده و قهرمان است، هرگز در قبال بیعت خواهی یزید، «⁽¹⁹⁾». سرتسلیم فرود نخواهد آورد . پس برای رسیدن به هدف خود، باید به هرکار مشروعی دست می زد . بنابراین، برای احتراز «⁽¹⁹⁾». و دوری از امر بیعت، به کوفه روی آورد و شهادت را بر بیعت با یزید که به نوعی تایید ستم های او بود، ترجیح داد

شیخ عبدالله علانی (متوفای 1996 م)، دانشمند و نویسنده اهل سنت (به گفته خود ایشان وجه تسمیه علایی بدان جهت . 20 است که شجره خانوادگی آنان به امام علی بن ابیطالب علیه السلام می رسد)، با تحلیل اوضاع زمان یزید، سکوت را بر هیچ دیندار و آزاده ای جایز نمی داند . اما در این میان، کسی که از همه بیشتر مسئولیت داشت و در اعتراض به وضع ناهنجار . آن عصر از شایستگی بیشتری برخوردار بود، امام حسین علیه السلام بود .

قیام حسین علیه السلام خواست همه مسلمانان بوده است؛ این قیام انعکاس و طنین گسترده ای به جای گذاشت و تا آنجا پیش رفت که تخت سلطنت امویان را به لرزه درآورد و سرانجام به نابودی کشاند (20).

شیخ عبدالله علانی همچنین می گوید . 21

هرکس در زندگی، دو روز دارد: روز زنده شدن و روز مرگ؛ ولی تو ای حسین! تنها یک روز داشتی . روز زنده شدن « و حیات؛ زیرا تو هرگز نمردی، تو جان شیرین خود را بر سر عقیده پاک و هدف بزرگ و آرمان مقدس خویش نهادی، به (21) ». همین دلیل تا حق و حقیقت و اسلام در جهان زنده است، تو هم زنده ای

امام حسین علیه السلام اسوه مسلمانان و آزادگان

محمدعلی جناح، رهبر بزرگ پاکستان، می گوید . 22

(22) « به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی نمایند»

شیخ محمد عبده، از دانشمندان اهل سنت و از مصلحان بزرگ، می نویسد . 23

هنگامی که در دنیا حکومت عادل و هدفش اقامه شرع و حدود الهی و در برابر آن، حکومتی ستمگر است که « می خواهد حکومت عدل را تعطیل کند، بر هر مسلمانی یاری و مساعدت «حکومت عدل» واجب است و در همین باب، (23) ». انقلاب امام حسین علیه السلام است که در برابر حکومت یزید، که خدا او را خوارکند، ایستاد

اشعار اهل سنت در سوگ امام علیه السلام

شافعی - پیشوای یکی از مذاهب اربعه اهل سنت که علاقه و ارادت بسیاری به اهل بیت علیهم السلام دارد - در باره . 24 :واقعۀ عاشورا، اشعار زیبایی سروده است که ترجمه برخی ابیات آن را می آوریم

. این حادثه از حوادثی است که خواب مرا ربوده و موی مرا سپید کرده است»

. دل و دیده مرا به خود مشغول ساخته و مرا اندوهگین کرده است و اشک چشم، جاری و خواب از آن پریده است

. دنیا از این حادثه خاندان پیامبر ﷺ متزلزل شده و قامت کوه ها از آن خواب ذوب شده است

! آیا کسی هست که از من به حسین پیامی برساند، اگرچه دل ها آن را ناخوش دارند؟

حسین کشته ای است بدون جرم و گناه که پیراهن او به خورش رنگین شده،

عجب از ما مردم آن است که از یک طرف، به آل پیامبر ﷺ درود می فرستیم و از سوی دیگر، فرزندان او را به قتل می !رسانیم و اذیت می کنیم

. اگر گناه من دوستی اهل بیت پیامبر است، از این گناه هرگز توبه نخواهم کرد

(24) «. اهل بیت پیامبر در روز محشر، شفیعان من هستند و اگر نسبت به آنان بغضی داشته باشم، گناه نابخشودنی کرده ام

علامه اقبال لاهوری (از اندیشمندان اهل سنت) در وصف امام حسین علیه السلام و فلسفه قیام عاشورا، تحت عنوان . 25
:«رمز قرآن از حسین علیه السلام آموختیم» سروده ای بس زیبا دارد

آن امام عاشقان، پور بتول

سرو آزادی ز بستان رسول

الله الله بای بسم الله، پدر

معنی ذبح عظیم، آمد پسر

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت

حریت را زهر اندر کام ریخت

خون آن سر، جلوه خیرالامم

چون سحاب قبله باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت

لاله در ویرانه ها کارید و رفت

تا قیامت قطع استبداد کرد

موج خون او چمن ایجاد کرد

بهر حق در خاک و خون گردیده است

× × × پس بنای «لا اله» گردیده است

مدعایش سلطنت بودی اگر

خود نکردی با چنین سامان سفر

دشمنان چون ریگ صحرا، لا تعد

دوستان او به یزدان هم عدد

سر ابراهیم و اسماعیل بود

یعنی آن اجمال را تفصیل بود

عزم او چون کوهساران استوار

پایدار و تند سیر و کامکار
تیغ بهر عزت دین است و بس
مقصد او حفظ آیین است و بس
خون او تفسیر این اسرار کرد
ملت خوابیده را بیدار کرد
تیغ «لا» چون از میان برون کشید
از رگ ارباب باطل، خون کشید
نقش «الا الله» بر صحرا نوشت
سطر عنوان نجات ما نوشت
رمز قرآن از حسین آموختیم
ز آتش او شعله ها افروختیم
شوکت نام و فر بغداد رفت
سطوت غرناطه هم از یاد رفت
تار ما از زخمه اش لرزان هنوز
تازه از تکبیر او ایمان هنوز
ای صبا! ای پیک دور افتادگان
(25) اشک ما بر خاک پاک او رسان

:عطار نیشابوری (متوفای 618 ق)، در مصیبت نامه خود در باره امام حسین علیه السلام نیز چنین سروده است . 26

کیست حق را و پیغمبر را ولی
آن حسن سیرت، حسین بن علی
آفتاب آسمان را معرفت
آن محمد صورت و حیدر صفت
نه فلک را تا ابد مخدوم بود
ز آن که او سلطان ده معصوم بود

قرة العين امام مجتبی علیه السلام

شاهد زهرا، شهید کربلا

تشنه او را دشنه آغشته به خون

نیم کشته گشته سرگشته به خون

آن چنان سر، خود که برد بی دریغ؟

کافتاب او در آن شد زیر میغ

گیسوی او تا به خون آلوده شد

خون گردون از شفق پالوده شد

کی کنند این کافران با این همه

کو محمد؟ کو علی؟ کو فاطمه؟

صد هزاران جان پاک انبیا

صف زده بینم به خاک کربلا

در تموز کربلا تشنه جگر

سر بریدنش، چه باشد زین بتر؟

با جگر گوشه پیغمبر این کنند

وانگهی دعوی داد و دین کنند

کفر آید، هرکه این را دین شمرد

قطع باد از بن زبانی کاین شمرد

هر که در رویی چنین آورد تیغ

لعنتم از حق بدو آید دریغ

کاشکی، ای من سگ هندوی او

(26) کم ترین سگ بودمی در کوی او

شیخ رضا طالبانی کرکوکی (متوفای 1327 ق)، از شاعران مشهور پارسی گوی کرد عراق، در تمجید از امام حسین . 27

:علیه السلام چنین می سراید

لافت از عشق حسین است و سرت برگردن است

عشق بازی، سر به میدان وفا افکندن است
گر هواخواه حسینی، ترک سرکن چون حسین
شرط این میدان به خون خویش بازی کرده است
از حریم کعبه کمتر نیست دشت کربلا
صد شرف دارد بر آن وادی، که گویند ایمن است
ای من و ای من فدای خاک پاکی کاندرو
نور چشم مصطفی و مرتضی را مسکن است
زهره زهرا نگین و خاتم خیرالوری
زور زهر مرتضی و حیدر خیبر کن است
سنیم، سنی ولیکن حب آل مصطفی
دین و آیین من و آباء و اجداد من است
شیعه و سنی ندانم، دوستم با هرکه او
(27) دوست باشد، دشمنم آن را که با او دشمن است

جلال الدین مولوی نیز در «دیوان شمس» اشارات متعددی به واقعه کربلا دارد؛ غزلی از سروده های وی را که 28 .
اغلب با آن آشنا هستیم، در زیر می آوریم:

کجائید ای شهیدان خدائی
بلاجویان دشت کربلائی
کجائید ای سبک روحان عاشق
پرنده تر ز مرغان هوائی
کجائید ای شهان آسمانی
بدانسته فلک را در کشائی
کجائید ای زجان و جان رهیده
کسی مر عقل را گوید: کجائی؟
کجائید ای در مخزن گشاده
کجائید ای نوای بی نوائی

در آن بحرید کین عالم کف اوست

زمانی پیش دارید آشنائی

کف دریاست صورت های عالم

⁽²⁸⁾ ز کف بگذر اگر اهل صفائی

:پی نوشت ها

- 1 . ربیع الابرار، ص 513، به نقل از «احقاق الحق» ، قاضی نورالله شوشتری .
- 2 . مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 177 .
- 3 . احقاق الحق، ج 10، ص 708 .
- 4 . همان، ص 564 .
- 5 . مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 369 .
- 6 . مجمع الزوائد، ج 9، ص 187، به نقل از «امامان اهل بیت (ع) در گفتار اهل سنت» ، داود الهامی .
- 7 . البدایة و النهایة، ج 4، جزء 8، ص 142 .
- 8 . همان، ص 193 .
- 9 . طبقات مالکیه، ج 2، ص 89، به نقل از «احقاق الحق» ، ج 11، ص 420 .
- 10 . فصول المهمه، به نقل از «احقاق الحق» ، ج 11، ص 444 .
- 11 . الحسین ابوالشهداء، ص 280 - 195 .
- 12 . وسیلة الخادم الی المخدم، ص 161 .
- 13 . مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلحین، ص 45 .
- 14 . مجله بصائر، ش 28، به نقل از «مقتل الحسین» ، ص 30 .
- 15 . زندگی امام حسین (ع)، سیدهاشم رسولی محلاتی، ص 152 .
- 16 . سرور شهیدان امام حسین (ع)، ص 44 .
- 17 . وسیلة الخادم الی المخدم، ص 161 .
- 18 . (مقدمه ابن خلدون، ص 415، (ترجمه گنابادی .
- 19 . علی و فرزندانش، ترجمه محمدعلی شیرازی، ص 456 .

- 20 . برترین هدف در برترین نهاد، ترجمه دکتر محمد مهدی جعفری، ص 88 .
- 21 . به نقل از ترجمه «زیارت عاشورا» ، علی کاظمی .
- 22 . به نقل از کتاب «درسی که حسین به انسانها آموخت» ، شهید هاشمی نژاد، ص 447 .
- 23 . تفسیر المنار، ج 1، ص 367 و ج 2، ص 183 .
- 24 . نامه دانشوران ناصری، ج 9، ص 298 .
- 25 . کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به تصحیح احمد سروش، ص 74 و 75 .
- 26 . «اشک خون، ص 28، به نقل از «امامان اهل بیت (ع) در گفتار اهل سنت .
- 27 . دیوان شیخ رضا طالبانی، ص 112 .
- 28 . کلیات دیوان شمس، ص 1017 .

اوج کرامت و عزت نفس

در کلماتی از امام حسین علیه السلام رسیده است عزت و شرافت و کرامت انسانی موج می زند و راز این که اینگونه کلمات از ایشان به نسبت بیشتر از ائمه رسیده این است که داستان کربلا، زمینه ای بود برای اینکه روح امام حسین در این قسمت تجلی خودش را ظاهر کند به صورت این کلمات. نوشته اند، در وقتی که حضرت سید الشهداء می آمدند به طرف کربلا، مکرر افراد به ایشان برخورد می کردند و هر کس هم برخورد می کرد می گفت: آقا نرو خطر جانی دارد. حضرت هم به هر یک از اینها جوابی می داد، و البته جوابها همه در همین حدود بود که نه، من باید بروم. یکی از آنها وقتی که با حضرت ملاقات کرد گفت: مصلحت نیست، نروید. فرمود: من به تو همان جوابی را میدهم که یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله به شخصی که می خواست او را از شرکت در جهاد اسلامی منع کند داد. آن وقت حضرت سید الشهداء این شعرها را برای او خواندند:

سامضی و ما بالموت عار علی الفتی
و واسی الرجال الصالحین بنفسه

اذا ما نوي حقا و جاهد مسلما
و فارق مثورا و خالف مجرما

خواهم رفت. مرگ برای انسان جوانمرد ننگ نیست، اگر در راه حق جهاد کند و در حالی که مسلم است کوشش به خرج بدهد (نیتش حق باشد و در حالی که مسلم است مجاهده و جهاد کند) و با مردان صالح، مواسات و همگامی و همدردی نماید، و بر عکس، راه خودش را از مردم بدبخت هلاک شده و مجرم گناهکار جدا کند.

فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما⁴⁵

من یا زنده می مانم یا می میرم. از این دو خارج نیست. این راهی که من می روم هر دو طرفش برای من خیر و سعادت است. اگر زنده بمانم مورد مذمت نیستم؛ چون از مرگ فرار نکردم و از این آزمایش موفق بیرون آمدم از مرگ نترسیدم و زنده ماندم. چنین زندگی برای من ننگ و مذموم نیست. اگر هم بمیرم مورد ملامت نیستم. کفی بک ذلا

ان تعیش و ترغما⁴⁶ (همه این سه شعر برای این مصراع آخر است) برای تو این ذلت و بدبختی بس که زنده بمانی و دماغت به خاک مالیده باشد. دیگر بدبختی و ذلتی بالاتر از این زندگی نیست.⁴⁷

:امام حسین علیه السلام

الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ نَجَاةٌ مِنَ النَّارِ

گریه از ترس خدا سبب نجات از آتش جهنم است

جامع الاخبار (شعیری) ص 97

زیارت امام حسین از دور

:سُدیر صیرفی می گوید

امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای سُدیر! برای تو چه زحمتی دارد که مرقد مطهر حسینی را در هفته پنج بار و یا روزی «یک بار زیارت کنی؟» من گفتم: «فدایت کردم میان محل سکونت ما و مرقد آن حضرت فرسنگ های بسیاری فاصله است

امام صادق فرمود: «بالای بام خانه ات برو و نخست بر راست و چپ خود بنگر سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کن، آنگاه به مرقد مطهر حسین علیه السلام توجه کن و چنین بگو

«السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک و رحمه الله و برکاته»

«ای ابا عبد الله سلام بر تو باد، درود و رحمت و برکت های خدا بر تو باد»

با این کار برای تو یک زیارت نوشته می شود و زیارت معادل یک حج و یک عمره است.» سُدیر می گوید: پس از آن چه بسا اتفاق می افتاد که هر روز بیش از بیست بار این گونه زیارت می کردم

جامع الاخبار، ص 83- کامل الزیارات، ص 287

: قال جعفر الصادق علیه السلام

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزِرْ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَكَانَ تَارِكًا حَقًّا مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ قَرِيبَةٌ مِنْ

انسان الاشراف، ج 3، ص 171⁴⁶
فلسفه اخلاق، ص 160⁴⁷

اللّٰهُ تَعَالٰی وَاجِبَةٌ عَلٰی كُلِّ مُسْلِمٍ

: امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند

اگر یکی از شما تمام عمرش را احرام حج ببندد اما امام حسین (علیه السلام) را زیارت نکند حقّی از حقوق رسول خدا ﷺ را ترك کرده است چرا که حق امام حسین علیه السلام فریضه الهی و بر هر مسلمانی واجب و لازم است

وسائل الشیعه ج ۱۴، ص ۴۳۸

صاحب مجمع البیان از امام صادق علیه اسلام روایت می کند: «عن أبی عبد الله (ع) قال اقرأوا سورة الفجر فی فرائضکم و نوافلکم فإنها سورة الحسین بن علی (ع) من قرأها کان مع الحسین بن علی (ع) يوم القيامة فی درجته من الجنة.» (جلد 10 صفحه 481) ؛ سورة فجر را در هر نماز واجب و مستحبّ بخوانید که سورة حسین بن علی(ع) است، هر کس آن را بخواند با حسین بن علی(ع) در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود علامه مجلسی نیز از آن امام بزرگوار چنین روایت می کند: روزی امام صادق علیه السلام فرمود: سورة «فجر» را در نمازهای واجب و نافله خود بخوانید که سورة امام حسین بن علی علیه السلام است و او به آن علاقمند بوده است. ابو أسامه پرسید: این سورة چگونه مخصوص حسین علیه السلام است؟ امام فرمود: مگر در این سورة، آیه یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه...؛ (فجر: 27 - 30) را نشنیده ای؟ منظور از «نفس مطمئنه» حسین بن علی علیه السلام است. او دارای نفس مطمئن و راضی و مرضی خداست و اصحاب او از آل مجد صلی الله علیه وآله، در روز قیامت از خدا خشنود و راضی هستند، خداوند هم از ایشان راضی است. کسی که همواره سورة «فجر» را قرائت کند، در بهشت با حسین بن علی علیه السلام در یک (مرتبه قرار می گیرد. (بحار الانوار، جلد 44، صفحه 218

فردی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام خدمت امام رسیدند و حضرت فرمودند: شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار می کردی؟ عرض کرد خواب بودم. مگر خبری بود؟ حضرت فرمودند: خوب این شبها، شب #بیداری و عبادت است. عرض کرد من خواب بودم. حضرت فرمودند نه تو یک کاری کردی که از همه برتر بود. گفت یادم نیست. فرمودند: تشنه بودی و از خواب بیدار شدی. ظرف آب را که برداشتی یاد تشنگی امام حسین علیه السلام افتادی. یک قطره اشک از چشمت چکید. آن یک قطره اشکی که از سر اخلاص تمام و بی هیچ چشمداشتی از چشمانت چکید از تمام اعمالی که آن شب دیگران انجام دادند، برتر بود

: پیامبر صلی الله علیه و آله

بی أنذرکم و بعلی بن أبی طالب اهتدیتُم... و بالحسن أعطیتُم الإحسان و بالحسین تسعدون و به تشقون ألا و إنّ الحسین بابٌ من أبواب الجنة من عاداه حرّم الله علیه ریح الجنة؛

به وسیله من هشدار داده شدید و به وسیله علی علیه السلام هدایت می یابید و به وسیله حسن احسان می شوید و به وسیله حسین خوشبخت می گردید و بدون او بدبخت. بدانید که حسین دری از درهای بهشت است، هر کس با او دشمنی کند، خداوند بوی بهشت را بر او حرام می کند

از وقایع شب عاشورا اینکه امام و اصحابش مشغول دعا و تلاوت قرآن و نماز و مناجات بودند به گونه ای که در روایات آمده^{[7][8]}

و لهم دوی کدوی النحل ما بین راکع و ساجد و قائم و قاعد

آنها زمزمه ای مانند زمزمه زنبور عسل داشتند. بعضی در حال رکوع و بعضی در سجده بودند، و بعضی در حال قیام و قعود پسر می بردند

همین آوای پر سوز که از دلهای پاکیزان و عاشقان خدا بر می خواست باعث شد که سی و دو نفر از سربازان دشمن تحت تأثیر قرار پیوستند. سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله صفحه 240 (بحار جلد 44 صفحه 394 و نفس المهموم صفحه 77) گرفته و به سپاه امام (118).

زیارت عاشورا به چند طریق به دست ما رسیده که بنا بر یک طریق ، حدیث قدسی محسوب می شود

:شیخ طوسی با سه سند این زیارت شریفه را نقل می نماید

عقبة ابن خالد از امام باقر علیه السلام ؛ -1

صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام از پدرانش از پیامبر و جبرئیل و سرانجام از خدا؛ (بنا بر این سند زیارت عاشورا -2
(حدیث قدسی است چون به عنوان کلام خدا معرفی شده است

بنا بر این نقل امام صادق می فرماید : من برای هر کس که از دور یا نزدیک به این زیارت اباعبد الله را زیارت کند و دعای بعد از این زیارت را بخواند ، ضامنم که زیارتش قبول و سعی و تلاشش مورد قدردانی خدا بوده و...، بعد می فرماید این ضمانت را پدرم (امام باقر) هم داده و از این ضمانت را از پدرش (امام سجاد) هم نقل کرده و او هم این ضمانت را داده و از پدرش (امام حسین) نقل کرده و او هم این ضمانت را داده و از برادرش امام حسن هم نقل کرده و او هم از پدرش امام علی نقل کرده و امام علی هم این ضمانت را داده و از پیامبر هم نقل کرده و پیامبر هم این ضمانت را از جبرئیل نقل کرده و جبرئیل هم این ضمانت را از خدا نقل کرده که قسم خورده هر کس به این زیارت و دعای بعدش از دور یا نزدیک اباعبدالله الحسین (ع) را زیارت کند ، زیارتش قبول و (شفاعتش پذیرفته باشد و... و بر ای قسم ملائکه و ما را شاهد گرفته است. 1)

علقمه بن محمد حضرمی از امام باقر علیه السلام -3

بیشتر رجال این سه سند مورد تأیید علمای علم رجال می باشند و سند آن مورد قبول مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، شیخ طوسی است .

:پی نوشت ها

شیخ طوسی محمد بن حسن، مصباح المتعجد، اول ف بیروت ف مؤسسه الفقه الشیعه، 1411 ق، ص 781-782. 1.

(آیت_الله_مجتهدی (ره) #

نظام رشدی رو خواب دیدن

پرسیدن: چی به درد عالم آخرت میخوره؟

گفت:

آدم اهل بیته بشه حسینی بشه

پرسیدن: چه طوره حالت؟

بیه شعری خوند تو خواب، گفت

شکر خدا را که در پناه حسینم

گیتی از این خوب تر پناه ندارد

:امام حسین علیه السلام

شکر تو بر نعمت گذشته، زمینه ساز نعمت آینده است

نزهة الناظر و تنبيه الخاطر ص ۸۰

تشنگی یاران حسین ع

مدت زمان محاصره و قطع راه ارتباط با آب از روز هفتم محرم بوده است. در این فاصله امام از راههای گوناگون آب مورد نیاز اردوی خویش را تامین می کرده است

بنابر روایت ابن اعثم وابن شهر آشوب امام در جلوی خیمه چاهی حفر کردند که آب گوارایی داشت

:ابن اعثم می گوید

چون عطش بر ایشان غالب گشت تبری برگرفت و از سمت خیمه زنان نوزده گام به سوی قبله رفت و زمین را کند. چشمه آبی ظاهر " شد آبی گوارا و شیرین سپس به اصحابش دستور داد آب بخورند و مشک هارا پر کنند

الفتوح، ص 893

مناقب ال ابی طالب، ج 4 ص 50

:عبداللہ نامہ ای بہ عمر سعد نوشت □ □

اما بعد: به من خبر رسیده که حسین و یاران او چاه کنده اند و اب بر می دارند لذا آنان را هیچ فرومایگی نیست. چون نامه من رسید "

"حسین و یاران او را از کندن چاه منع کنی و نگذاری به آب دست یابند

کتاب الفتوح، ص 893

از اینکه 50 تن از یاران امام به سمت فرات حمله کردند و حتی درگیر شدند اما اقدام به کندن چاه نکردند می توان استفاده کرد □ □

که امکان حفر مجدد چاه وجود نداشته است

شبهه: میگن به جای خرج در مجالس امام حسین علیه السلام یا عزاداری بریم واسه مستمندان و مسکینان خرج کنیم

میشه توضیح بدین چه جوابی داریم؟

آیا واسه مجالس امام حسین کاری نکنیم و جاهای دیگه سرمایه گذاری کنیم بهتره؟

درست است که کمک کردن به دیگران اهمیت دارد، اما چنان که به ما دستور داده اند به فکر فقرا باشیم و به آن ها کمک کنیم، همچنین اهل بیت شیعیان را امر کرده اند که برای حسین علیه السلام گریه و عزاداری کنند و جهت احیای این امر از جان و مالشان چیزی دریغ نکنند

بحار الانوار، ج 44 ص 278 باب 34

وسایل الشیعه، ج 10 ص 311

مستدرک الوسائل، ج 10 ص 442

اهداف قیام حسینی

:امام فرمود

"زمانی که اسلام گرفتار زمامداری مثل یزید شود باید فاتحه اسلام را خواند"

لهوف، ص 99- بحار الانوار، ج 44 ص 326- فتوح ابن اعثم، ج 5 ص 24

:و فرمود

من شمارا به کتاب خدا وسنت پیامبرش فرا می خوانم چرا که این گروه سنت پیغمبر را از بین برده است وبدعت را احیا کرده است. "

"اگر سخنانم را بشنوید وفرمانم را اطاعت کنید شمارا به راه راست هدایت می کنم

تاریخ طبری، ج 4 ص 266- بحار الانوار ج 44 ص 340

:و فرمود

اینان گروهی هستند که پیروی شیطان را پذیرفتند واطاعت خدا را رها کرده اند ودر زمین فساد را آشکار کرده اند وحدود الهی را از بین برده اند، شراب ها نوشیده اند، دارایی تایی فقیران را ویژه خود ساخته اند ومن از هرکس که به یاری دین خدا وجهاد در "راهش سزاوارترم نا آیین خدا پیروز وبرتر باشد

:و فرمود

ایا نمی بینید به حق عمل نمی شود واز باطل جلوگیری نمی گردد در چنین شرایطی بر مومن لازم است که راغب دیدار "

"پروردگارش باشد

تاریخ طبری، ج 4 ص 305- بحار الانوار، ج 44 ص 381

یعقوبی در تاریخش می آورد

یزید به ولید فرماندار مدینه نامه نوشت و دستور داد

نامه من به دستت رسید حسین و ابن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر و اگر نپذیرفتند گردن آن دو را زده
"و سرهایشان را نزد من بفرست

تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 241

ذهبی می نویسد

یزید به عیبدالله نامه نوشت که حسین به سوی کوفه عازم است خود را برای مقابله با او آماده کن. از این رو بود که ابن زیاد حسین را
"را کشت و سر او را برای یزید فرستاد

تاریخ الاسلام، ج 5 ص 10

امام حسین فرمود

من تنها برای اصلاح امت جدم قیام کردم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب
"رفتار نمایم

فتوح ابن اعثم، ج 5 ص 33-بحار الانوار، ج 44 ص 329

و فرمود

پیامبر در زمان حیاتش گفت هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته و با سنت پیامبر
"مخالفت می ورزد و به بندگان ظلم می کند اما با او مبارزه نکند شایسته است خدا او را در جایگاه آن سلطان در جهنم قرار دهد

فتوح، ج 5 ص 143- بحار الانوار، ج 44 ص 381

و فرمود

خدایا هدف ما از قیام آن است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده
"باشند و فرائض و سنت و احکامات مورد عمل قرار گیرد

بحار الانوار، ج 97 ص 79

روی این حساب اهل بیت دستور داده اند با برپایی مراسم عزاداری و گریه بر اوحسین یاد او را همیشه زنده نگه دارند تا اهداف او از
قیام همواره مورد توجه شیعیان باشد و در راستای تحقق آن حرکت کنند

وسائل الشیعه، ج 14 ص 500 باب 66

و مصیبت حسین علیه السلام را بزرگترین مصیبت معرفی کرده اند که مصیبتی بالاتر از آن نیست □ □

بحار الانوار

ج 44 ص 269 باب 32

امام صادق فرمود

روز عاشورا روز شهادت حسین است. اگر می خواهی بر آن امام شمامت کنی (در مصیبت او زخم زبان بزنی) در روز عاشورا "روزه بگیر. بنی امیه و یاران شامی نذر کردند که اگر حسین کشته شود... روز عاشورا را برای خود عید قرار دهند و آن روز را برای شکر گذاری روزه بگیرند... روزه ی این روز برای مصیبت نیست بلکه تنها به پاسداشت سلامتی بنی امیه است. حسین در این روز مصیبت دیده است اگر تو هم مصیبت زده هستی این روز را روزه بگیر و اگر از کسانی هستی که قصد شمامت و اذیت اهل بیت "را داشته و سلامت بنی امیه تو را شاد می کند روزه بگیر

الامالی، صدوق، ص 667

در روایت دیگری آمده است که عبدالملک از امام صادق در مورد روزه روز ناسوعا و عاشورا پرسید امام پاسخ داد

این روزها برای روزه گرفتن نیست. چون این روزها روز حزن و مصیبت آسمانیان، اهل زمین و مومنان و روز جشن و شادمانی این "مرجانه وال زیاد و شامیان است که غضب خدا بر آنان و خاندانشان باد

الکافی، ج 4 ص 147

سوال:

بعضی ها میگن رقیه ای وجود نداشته راست میگن؟

پاسخ:

مرحوم عماد الدین طبری در کتاب کامل بهایی جلد دوم فصل سوم از باب 25 ص 179 داستان حضرت رقیه در کربلا را ذکر می کند

شیخ عباس قمی در مورد عماد الدین طبری می گوید

"عالم، ماهر، خبیر، متکلم، فاضل، محدث بوده است"

فوائد رضویه، ص 111

نویسنده منتخب التواریخ نیز با نقل داستانی بر وجود حضرت رقیه صحه می گذارد

منتخب التواریخ، ص 388

نویسنده ینابیع الموده می آورد که حسین علیه السلام در کربلا افرادی را چنین صدا می زد

"...یا ام کلثوم، یا سکینه، یا رقیه"

ینابیع الموده، ج 2 ص 416

ونویسنده احقاق الحق عین جملات ینابیع الموده را ذکر می کند

احقاق الحق، ج 11 ص 633

و علمای بزرگ و معاصر نیز بر وجود حضرت رقیه صحه گذاشته اند

مشروعیت پوشیدن لباس مشکی در عزادای حسین علیه السلام

:مرحوم علامه مجلسی روایت می کند

"هنگامی که حسین به شهادت رسید زنان بنی هاشم لباس های سیاه و خشن پوشیدند"

بحار الانوار، ج 45 ص 188

و در برخی روایات آمده است که هنگامی که بر اثر خطبه های آتشین امام سجاد و حضرت زینب یزید به خاندان هاشمی اجازه داد عزاداری کنند آنان لباس سیاه برتن کردند و به مدت هفت روز عزاداری کردند

مستدرک الوسائل، ج 3 ص 327

:ابن ابی الحدید روایت می کند

"حسن در سوگ علی (علیهما السلام) جامه های سیاه بر تن کرد و با همین جامه به میان مردم آمد و برای آنان خطبه خواند"

شرح نهج البلاغه، ج 16 ص 22

:با توجه به همین روایات ایت الله العظمی مکارم می فرماید □ □

"با توجه به اینکه لباس مشکی سبب تعظیم شعائر می گردد کراهت آن تحت الشعاع قرار گرفته و رنگ استحباب به خود می گیرد"

احکام عزاداری، ص 56

:میرزای نوری صاحب مستدرک می گوید

" با توجه به این اخبار نتیجه میشود بر عدم کراهت پوشش سیاه یا رجحان آن در عزادای ابا عبدالله "

مستدرک الوسائل، ج 3 ص 328

روشن است که با اثبات مشروعیت و استحباب پوشیدن لباس سیاه در عزادای امام حسین دیگر نیازی نیست که حتما بگوییم در □ □
صورتی پوشیدن لباس مشکی استحباب دارد که در روایتی آمده باشد که امامان شیعه روز عاشورا پیراهن مشکی به تن می کردند

زیرا طبق تعریف علمای شیعه و سنی بدعت چیزی است که بعد از پیامبر حادث شود و نص و روایت به خصوص برای آن نباشد
و داخل در عمومات نیز نباشد

بحار الانوار، ج 74 ص 202

فتح الباری، ج 17 ص 9

پوشیدن لباس مشکی مصداق عزاداری کردن و محزون بودن برای مصایب اهل بیت است که خود آنان دستور به عزاداری کردن □ □
داده اند و از آنجایی که عزاداری مستحب است، پوشش لباس مشکی نیز رنگ استحباب به خود می گیرد

بحار الانوار، ج 44 ص 278 به بعد

وسائل الشیعه، ج 14 ص 500 به بعد

اما در مورد اطعام و نذری دادن در ایام محرم خصوصا روز عاشورا □ □

در روایات فراوانی آمده است که یکی از اموری که بسیار ثواب دارد اطعام کردن مومنین می باشد

وسائل الشیعه، ج 24 ص 287 باب 26

مستدرک الوسائل، ج 16 ص 250

سوال

مگه درست نیست وه میگن امام حسین (ع) از سرنوشت خودش و یارانش در واقعه عاشورا باخبر بوده؟ پس چرا با وجود مطلع بودن، فرزندان و خانواده ی خودش رو به این سفر برده؟

پاسخ:

صحیح است که امام حسین از طریق علم غیب از سرانجام کار آگاه بود. چنان که حضرت فرمود در خواب پیامبر را دیدم که به من فرمود:

"ای حسین به سوی عراق برو زیرا خداوند مایل است تورا گشته ببینید"

لهوف، ص 40

اما امامان مطیع محض خداوند هستند وبدون اذن واجازه خداوند کاری انجام نمی دهند □ □

در روایتی امام کاظم فرمود

خداوند قلوب امامان را محل اراده خودش قرار داده است، هر موقع خداوند چیزی را اراده کند آنان نیز همان را اراده می کنند وبدون " اذن او کاری انجام نمیدهند

بحار الانوار، ج 5 ص 114

در مورد سوال شما پاسخ آن است که امام حسین به امر وفرمان خداوند با اهل بیت خود در کربلا حاضر شد چنان که امام حسین □ □ : در روایتی چنین فرمود

"پیامبر در عالم رویا به من چنین گفت که مشیت خداوند براین قرار گرفته که آنان را اسیر ببینید"

بحار الانوار، ج 44 ص 364

چرا که باید جریان عاشورا به گوش همگان برسد و اهل بیت حسین مامور تبلیغ و رساندن پیام عاشورا بوده اند و نیاز بود که خون □ □ فرزندان حسین ریخته شود تا اسلام حفظ شود. و از آنجایی که امر خداوند در پس این جریان بوده است اشکالی نیز مطرح نمی شود

امام باقر علیه السلام به نقل از جدشان می فرمایند

روزی امام حسین(ع) به نزد امام حسن(ع) آمد، وقتی چشمش به برادر افتاد گریه کرد، امام حسن(ع) از برادرش علت گریه کردن را جویا شد.

امام حسین(ع) فرمود: گریه ام برای رفتار بدی است که با تو می شود

امام حسن(ع) فرمود: ظلم و ستمی که بر من می شود همین زهری است که به من داده می شود و به سبب آن به قتل می رسم، ولی بدان که «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله»؛

...هیچ روز و سرنوشتی مانند روز و سرنوشت تو نیست

«سیدبن طاوس»

بوی سیب از حرم حسینی استنشام می شود.

گفته میشود کسانی که صبح زود به زیارت حرم امام حسین بروند بوی سیب بهشتی استنشام می کنند، این سخن ریشه حدیثی دارد

در کتاب مناقب آمده است جبرئیل از آسمان سیب، به و اناری را از بهشت می آورد که پیامبر و حضرت فاطمه(س) و امیرمؤمنان(ع) و امام حسن و امام حسین(ع) از آن می خورند و آن میوه ها به حالت اول خود باز می گردد، تا وقتی حضرت فاطمه زهرا(س) از دنیا می روند میوه انار از بین می رود و پس از فوت امیرمؤمنان(ع) میوه به ناپدید می شود و میوه سیب موجود بوده است و امام حسین(ع) می فرماید: «میوه سیب نزد بردارم بود تا هنگامی که بر اثر سم از دنیا رفت، پس از آن نزد من بود تا هنگامی که در کربلا آب بر روی ما بسته شد و من هنگام عطش آن را می بوئیدم و از شدت عطش من کاسته می شد و هنگامی که عطش بر من شدید شد آن را خوردم و یقین به شهادت کردم، امام زین العابدین(ع) می فرماید من این سخنان را ساعتی قبل از شهادت آن حضرت شنیدم و هنگامی که آن حضرت شهید شد بوی آن سیب را در محل شهادت آن حضرت استنشام نمودم. پس آن را جستجو نمودم و اثری از آن نیافتم و بوی آن همچنان پس از شهادت آن حضرت باقی بود و من قبر آن حضرت را زیارت می نمودم و بوی آن را می یافتم، پس هر کس از شیعیان ما که زائر آن قبر است و می خواهد بوی آن را استنشام کند، پس وقت سحر آن را جستجو کند، پس اگر از مخلصان باشد آن را وجدان خواهد نمود

ابن شهر آشوب، المناقب، ج3، ص 391

امام حسین فرمود^[7]

مجرای امور واحکام باید به دست علمای خداشناس وبا تقوا باشد، کسانی که در حرام وحلال خدا خیانت نمی کنند وامانت را حفظ " می کنند

تحف العقول، ص242^[8]

بحار الانوار، ج97 ص80^[9]

مسلم بن عقیل: [#مسلم بن عقیل](#):arrow_down::arrow_down::arrow_down:

(امروز روز ورود "مسلم بن عقیل" نماینده‌ی امام حسین(علیه السلام) به کوفه(60 ق.هـ):sparkles:

مسلم بن عقیل، نماینده و پسر عموی امام حسین(علیه السلام) به منظور دعوت از مردم کوفه و آگاهی از میزان وفاداری آنان به امام، وارد این شهر شد. مردم کوفه، قبلاً با ارسال نامه‌های فراوان، خواستار عزیمت امام به این شهر و رهبری آنان برای مبارزه با حکومت ستمکار اموی شده بودند. در بدو ورود مسلم به کوفه، وی نامه‌ی امام را که حاکی از دعوت مردم کوفه به قیام بود، برای آنان قرائت کرد و دراندک زمانی، حدود 18 هزار نفر با وی بیعت کردند. پس از آن، مسلم، بیعت گسترده‌ی اهالی کوفه را به اطلاع امام رساند. اما اندکی بعد، مردم کوفه تحت تأثیر تبلیغات و تهدید و تطمیع ابن زیاد، حاکم جدید کوفه، بیعت خود را با امام حسین(ع) نادیده گرفتند. آن‌ها حتی پا را فراتر گذاردند و گروهی از آن‌ها عازم جنگ با امام شدند. مسلم بن عقیل هم که در کوفه تنها مانده بود، به دست مأموران اموی اسیر شد و به شهادت رسید.

سوال

فلسفه زیارت امام حسین تو روز اربعین چی چیه؟چرا تو این روز همه به زیارت امام حسین میرن

پاسخ:^[10]

:علامه گرانقدر مجلسی در بحار الانوار شریف می فرماید

مشهور بین علمای امامیه آن است که علت استحباب زیارت حسین در این روز رجوع اهل بیت حسین در این روز به کربلا وملحق "کردن سرها به اجساد توسط امام سجاد است

بحار الانوار، ج 98 ص 334

زاد المعاد، ص 402

:محقق شهیر ابوریحان بیرونی می گوید

در بیستم صفر سر مطهر امام حسین به پیکرش بازگردانده شد و همراه آن به خاک سپرده شد و در همین روز زیارت اربعین وارد " شده است

الاثار الباقیه، ص 331

:آیت الله العظمی مکارم شیرازی می فرماید

اهمیت زیارت امام حسین در روز اربعین به سبب الحاق سرهای شهدا در این روز توسط امام سجاد زیارت آن قبور پاک توسط امام " و کاروان حرم حسینی در اربعین است

عاشورا، ریشه ها،... ص 634

:امام حسن عسکری فرمود

نشانه های مومن پنج چیز است، به جا آوردن پنجاه و یک رکعت نماز در هر شب و روز، زیارت اربعین (امام حسین) و انگشتن بر " دست راست کردن، و پیشانی را به هنگام سجده بر خاک گذاردن و بسم الله را در نماز بلند گفتن

مصباح المجتهد، ص 787

اقبال، ص 589

همچنین برای این روز زیارت مخصوصی از امام صادق نقل شده است □ □

بحار الانوار، ج 98 ص 331

ایا ثار الله یعنی خون خدا؟

این اشتباه بزرگی است که بعضی ثار را خون معنی کرده اند زیرا ثار هیچ گاه در لغت عرب به معنی خون نیامده است بلکه به معنای خون بها است

بنابراین ثار الله یعنی ای کسی که خونبهای تو متعلق به خدا است و او خونبهای تورا میگیرد یعنی تو متعلق به یک خانواده نیستی □ □
که خونبهای تورا رئیس خانواده بگیرد و نیز متعلق به یک قبیله نیستی که خونبهای تورا رئیس قبیله بگیرد تو متعلق به جهان انسانیت " و بشریت میباشی تو متعلق به عالم هستی و ذات پاک خدایی بنابراین خونبهای تورا او باید بگیرد

تفسیر نمونه، ج 4 ص 229

[.í×lF H©i× DÛC Ð éİİC íÃÎC íOd ÚPlëpëDØ× öíz íÎC ÛèGìVC Ó éİİC
Ð D×C] :ÖÖwÎC éiİµ Ýìwd ÖD×C
ÛçCßiÛ PGS× jvDJ ÚDÛA êkClGOvC Ð éÛCpÊkClìF êDçéOvCßhqC êCæom éF
Ý× lÜÊßv Clh éF ,lìzDF yßç éF DèİwÛ !ÚDç
.ÜëA ÐèDÛÖöDÊlëp¾A oClëk éF ÛzDF ælz ÝìËÛo çëßh Úßh éF éÆ íÎDd
ok DNkCk

سینه زنی در کلیسا!

دکتر غلامعلی افروز نقل می کند: در سفری که به همراه دوستان به یکی از کشورهای اروپائی داشتم، روز یکشنبه به کلیسایی که در آن نزدیکی بود، رفتیم، مراسم دعا و موعظه به پایان رسید. سپس، کشیش جوانی شروع به خواندن مطالبی شبیه روضه های ما شیعیان کرد، و مردم هم مشغول سینه زدن شدند. من از این عمل آنها بسیار تعجب کردم، زیرا سینه زدن جزء آیین شیعیان است، پس چگونه است که این رسم سر از کلیسا در آورده است؟

پس از پایان عزاداري به دیدن آن کشیش رفتم، بعد از معرفی خود از چگونگی پیدایش این گونه عزاداري سؤال کردم، وی گفت: من مدت‌ها بود که احساس می‌کردم مراسم کلیسا تکراري و بی‌روح شده است، به همین دلیل به دنبال راهی برای ایجاد جذابیت در برنامه های کلیسا بودم تا اینکه به ایران رفتم و دو سال در تهران در روز عاشورا مراسم عزاداري شیعیان را از نزدیک دیدم، سپس به لبنان و سوریه رفتم و شبیه این مراسم را در آنجا دیدم، بنابراین از مراسم عزاداري آنان در عزاداري برای حضرت عیسی علیه السلام الگوگیری کردم.

چند کلیسای دیگر نیز این روش را از ما تقلید کردند و جالب است بدانید که حضور جوانان در کلیساهایی که از این نوع عزاداري الگو برداري کرده اند چندین برابر شده و همچنین فساد در آن مناطق به گونه چشم گیری کاهش پیدا کرده است. (مجله زمزم، دی و بهمن 1381)

درخواست شهدای ایران اسلامی

شهدای عزیز ایران اسلامی می‌گفتند ما بهشت نمی‌خواهیم. فقط بذارند در جوار

امام حسین و حضرت عباس باشیم راضی هستیم.

شهدا عاشق امام حسین ع بودند. عاشق علی اکبر و عباس بودند. شهیدی در

وصیتنامه اش نوشته: **به خدا قسم سال ها سوختم، شبها ناله کردم که**

بروم به امید رسیدن به حسین (ع)، شبها نخفتم چون می دانستم که
مرگ که در راه او سعادت است، خوشبختی است.

شهید دیگر می نویسد:

اما پیامی هم برای همه برادران و خواهران ایرانی دارم از آمدن بچه های
خود به جبهه های حق علیه باطل و نور علیه ظلمت خودداری نکنید
بگذارید بیایند به این دانشگاه الهی که استاد این دانشگاه سالار شهیدان
حسین ابن علی (ع) است

و دیگری می نویسد:

ملت شهید پرور! درود و افتخار بر شما و رزمندگان اسلام باد که خداوند از
میان این همه جمعیت دنیا آنها را انتخاب کرد که راه امام حسین (ع) را ادامه
دهند رسالت ما رسالت حسین (ع) است ببینید امام حسین (ع) برای چه
میجنگید شکست یا پیروزی؟ ای کاش جانها میداشتیم و در راه امام
حسین (ع) فدای می کردیم ما باید حسین (ع) و ارجنگیم، حسین و ارجنگیدن
یعنی مقاومت تا آخرین لحظه. حسین (ع) و ارجنگیدن یعنی دست از همه چیز
کشیدن.

سیاه پوشی امام سجاد و زنان بنی هاشم در سوگ امام حسین

«هیچ زن هاشمی و قریشی نماند مگر اینکه در سوگ شهادت حسین لباس سیاه پوشیده بودند»

بحار الانوار ج 45 ص 196

:امام سجاد چنین فرمود □ □

«همانا من و اهل بیتم برای پدرم لباس عزا به تن مرده ایم»

بلاغه الامام علی بن الحسین، ص 93

سیاه پوشی ام سلمه در سوگ امام حسین 5

«پس از آنکه ام سلمه خبر شهادت حسین را شنید در مسجد پیامبر خیمه سیاه بر پا کرد و خود جامه سیاه پوشید» □ ♦

عیون الاخبار و فنون الآثار، ص 109

:این حجر می آورد

در خصوص شهادت امام حسین هر سنگی را که در شام یا دنیا بر می داشتند از زیر آن خون تازه ظاهر میشد همینطور بود در «روز شهادت حضرت علی

صواعق المحرقه، ص 116

آیت الله بهجت ره؛ 7

استادم سیدعلی را در خواب دیدم

به او گفتم چه چیزی حسرت شما در

دنیاست که انجام نداده‌اید؟

فرمود:

حسرت می‌خورم که

چرا در دنیا روزی فقط یکبار

زیارت عاشورا می‌خواندم

: (حاج سید هاشم حداد (ره

از خدا امام حسین علیه السلام را بخواهید²

و از امام حسین خدا را بخواهید²

داستان کوتاه درباره حضرت عباس علیه السلام

. ایام محرم بود و به تاسوعا و عاشورا چند روز بیشتر نمانده بود ...

راننده کامیون مسیحی از تعطیلات پیش‌رو استفاده کرد و به همراه همسر و دختر 6 ساله‌اش به قصد تفریح و کار به سمت بندر عباس حرکت کرد.

بعد از بارگیری در اسکله بندر عباس در روز تاسوعا با 25 تن بار به سمت تهران حرکت کرد. در کمربندی بندر عباس به دسته‌های سینه‌زنی برخورد کردند که با پرچم‌های " یا ابوالفضل " سینه می‌زنند و عزاداری می‌کنند.

دختر مرد مسیحی که برای بار نخست با چنین صحنه‌هایی مواجه شده بود سوال‌های بی‌شماری در ذهنش نقش بست. پدر این‌ها چرا با زنجیر به خودشون می‌زنند. پدر پاسخ داد: دخترم این مردم مسلمان و شیعه هستند. این مردم می‌دانند مردی به نام حسین(ع) و او نیز برادری دارد به نام عباس(ع) ، این عباس مثل فردا در رکاب برادرش امام حسین به شهادت می‌رسد.

دختر که در دنیای کودکانه‌اش غرق بود گفت: اگر فردا کشته می‌شود چرا الان برایش سینه می‌زنند؟

پدر گفت: دخترم این آقا "عباس" در نزد خدای یکتا آبروی بسیاری دارد. خیلی از کسانی که دچار گرفتاری می‌شوند به سراغ او می‌روند. حتی مسیحیان هم درخواست‌های خود را پیش او می‌برند. شیعه‌ها می‌گویند که عباس پناه بی‌پناهاست، گره‌های بزرگ را باز کرده

کمی بعد دختر بچه مسیحی در کامیون خوابید. مدت کمی گذشت ناگهان مرد مسیحی در گردنه‌های سخت با 25 تن بار متوجه ...شد که ترمز ماشین کار نمی‌کند!!! رنگ از صورت او و همسرش پرید. نمی‌دانست باید چه کند. همسرش، دخترش

زن مسیحی گریه می‌کرد، گاهی به مردش و گاهی به دخترش که معصومانه در رویای شیرین غرق بود نگاه می‌کرد. ترمز ماشین خراب شده بود و کار نمی‌کرد این واقعیتی بود که نمی‌توانستند بپذیرند

دخترک شش ساله از خواب پرید، وقتی دید اشک از چشمان پدر و مادرش جاریست بغض خود را قورت داد. از پدرش پرسید: !!ماشین ترمز نداره؟؟

...پدر با هزار آرزویی که برای دخترش داشت گفت: نه

دخترک گفت: بابا او آقای بزرگی که گفتی اسمش عباس هست به فریاد ما هم می‌رسد یا نه؟

پدرگفت: اون عباسی که گفتم برای شیعه‌هاست

...دخترک که قانع نمی‌شد، گفت: مگه خودت نگفتی هر کسی بره در خونش دست خالی بر نمی‌گرده

ناگهان پدر و مادر به فکر فرو رفته اند و در دلشان روزنه امید پیدا شد

زن مسیحی گفت: بیا حالا به مرتبه صداس بزیم

...مرد گفت: اگر عباس من را از این گرفتاری نجات بده شیعه می‌شوم

پس از این ناگهان کامیون به شکل معجزه‌آسایی ترمز به کار افتاد. مرد مسیحی ماشین را به کنار جاده هدایت کرد وقتی از ماشین پیاده شدند پشت سرشان همه ماشین‌ها ایستاده بودند وقتی از آن‌ها می‌پرسیدند که چه اتفاقی افتاده، دخترک شش ساله گفت: به خدا ما آزاد شده عباسیم، مردم به خدا عباس ما را نجات داد

به اولین شهری که رسیدند به منزل یکی از علما رفتند تا شیعه شوند

مرد عالم از آن‌ها پرسید: در این ایام اتفاقی افتاده که می‌خواهید شیعه شوید؟ دختر 6ساله گفت: شما نبودید که ببینید ، ابوالفضل (ع) ما را نجات داد⁴⁸

⁴⁸ <http://choulab.persianblog.ir/post/1513/>

راوی از امام جعفر صادق علیه السلام می پرسد:
 فدایت شوم بسیار می شود که یادی از امام حسین علیه السلام می کنم در آن هنگام چه بگویم ؟
 :حضرت فرمودند
 سه مرتبه بگویند ((صلی الله علیک یا ابا عبد الله)) که سلام به آن حضرت از دور و نزدیک به او می رسد
 اصول الکافی جلد ۴ صفحه ۵۷۵ حدیث ۲

سکونت در بهشت با زیارت ارباب ابا عبدالله

ابی بصیر می گوید : از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام شنیدم که می فرمودند
 کسی که دوست دارد محل سکنا و منزلش بهشت باشد پس زیارت مظلوم را ترک نکند
 ؟عرض کردم : مظلوم کیست
 حضرت فرمودند : مظلوم حسین بن علی علیهما السلام است که صاحب کربلا می باشد , کسی که به خاطر
 شوق به آن حضرت و محبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه سلام الله علیها و حب به امیرالمؤمنین
 صلوات الله و سلامه علیه حضرتش را زیارت کند خداوند او را بر سر سفره های بهشتی نشانده که با آن سروران هم
 غذا باشد در حالی که سایر مردم در حساب باشند

کامل الزیارات باب 52 حدیث 2

حظه آب خوردن به یاد عطشان باش

قَالَتْ سَكِينَةُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (سلام الله علیه) اَعْتَنَقَتْهُ فَأُغْمِيَ عَلَيَّ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ
 شَيْعَتِي مَا إِنَّ شَرِّئْتُمْ رَيَّ عَذْبٍ فَأَذْكُرُونِي
 أَوْ سَمِعْتُمْ بَعْرِبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدُبُونِي

:حضرت سکینه سلام الله علیها گفت

چون پدرم کشته شد آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم حالت اغما و بی هوشی برای من روی داد در آن حال شنیدم
 :پدرم می فرمود

شَيْعَتِي مَا إِنَّ شَرِّئْتُمْ رَيَّ عَذْبٍ فَأَذْكُرُونِي
 أَوْ سَمِعْتُمْ بَعْرِبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدُبُونِي

ای پیروان من! هرگاه آب گوارا نوشیدید؛ مرا یاد کنید و هرگاه داستان غربت غریبی یا شهادت شهیدی را شنیدید؛ (heartbeat: (بر من بگریید

منتهی الآمال :books:

مصباح کفعمی، ص: 741: books:
مستدرک الوسائل، ج17، ص: 26: books:

اهمیت شرکت در مجالس عزاداری

حبیب بن مظاهر

:درمکاشفه ای حبیب بن مظاهر را دیدند که با وجود آنقدر مقامات معنوی میفرماید

:interrobang:ای کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتم

:question:و از ایشان پرسیدند که: شما برای چه می خواهید به دنیا برگردید

فرمود: برای سه کار

شرکت در مجلس عزای امام حسین علیه السلام، :one:

آب دادن به مردم :two:

.و صلوات بفرستم :three:

منبع:روزنه هایی از عالم غیب،ص187

روضه فقط منحصر به هیئت نیست؛ دائما باید روضه خوان باشیم

قَالَ لِي أَمَا تَذَكُّرُ مَا صُنِعَ بِهِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَتَجَزَّعَ قُلْتُ إِي وَ اللَّهِ وَ اسْتَغْبِرُ لِدَلِكِ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَأَمْتَنِعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِي قَالَ رَجَمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ- أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعْدُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ لِفَرْجِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحَزْنِنَا وَ يَخَافُونَ لِحَوْفِنَا وَ يَأْمَنُونَ إِذَا أَمِنَّا أَمَا

آقا امام صادق سلام الله عليه از مسمع پرسید که آیا برای مصیبت امام حسین سلام الله عليه جزع می کنی؟

:مسمع گفت

بله، به خدا قسم که جزع می کنم و می گریم تا آنکه اهل خانه من اثر اندوه در من بیابند و امتناع می کنم از خوردن طعام تا از حال من آثار مصیبت ظاهر می شود

حضرت فرمود که خدا رحم کند گریه ترا به درستی که تو شمرده می شوی از آنهایی که جزع می کنند از برای ما و شاد می شوند برای شادی ما و اندوهناک می شوند برای اندوه ما و خائف می گردند برای خوف ما و ایمن می گردند برای ایمنی ما

کامل الزیارات، النص، ص: 101

منتهی الآمال

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج44، ص: 289

مصیبت زده یعنی همین

یعنی از خواب و خوراک بیفتی برای امام حسین

خدایا به حق سه ساله ارباب ما را بیچاره و در به در و مصیبت زده ارباب بی کفن کن

و این همان چیزی است که بارها و بارها در زیارت عاشورا درخواست کرده ایم

وَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكَمُ وَالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَني بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطَى مُصَاباً بِمُصِيبَتِهِ

: امام حسن (علیه السلام) در جواب مردی که عرض کرد ، من از شیعیان شما هستم ، فرمود

ای بنده خدا ! اگر مطیع اوامر و نواهی ما باشی ، راست می گویی. ولی اگر چنین نباشی ، پس با ادعای منزلت والایی که تو اهل آن نیستی بر گناهانت میفزای

مگو من از شیعیان شما هستم . بلکه بگو ، من از دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستم. در اینصورت تو آدم خوبی هستی و به خوبی گرایش داری

ترجمه میزان الحکمه ج 6 ص 2928

(ثواب پیادمرفتن به زیارت سیدالشهدا(ع) به روایت امام صادق(ع)

:امام صادق(ع) درباره ثواب زیارت امام حسین(ع) با پای پیاده می‌فرماید

کسی که با پای پیاده به زیارت امام حسین(ع) برود،

خداوند به هر قدمی که برمی‌دارد یک حسنه برایش نوشته ،

یک گناه از او محو می‌فرماید ،

یک درجه مرتبه‌اش را بالا می‌برد،

:وقتی به زیارت رفت، حق تعالی دو فرشته را مامور او می‌فرماید

که آنچه خیر از دهان او خارج می‌شود را نوشته و آنچه شر و بد است را ننویسند و وقتی برگشت با او وداع کرده و به وی می‌گویند:

ای ولیّ خدا

گناهانت آمرزیده شد ،

تو از افراد حزب خدا ،

حزب رسول او

و حزب اهل‌بیت رسولش هستی،

به خدا قسم! هرگز تو آتش را به چشم نخواهی دید ، آتش نیز هرگز تو را نخواهد دید و تو را طعمه خود نخواهد کرد

(کامل الزیارات ص134)

:امام حسین علیه السلام فرمودند

.همنشینی با سفلگان و افراد پست ناپسند است و همدمی گناهکاران موجب بدبینی مردم و از دست دادن اعتماد و اعتبار است

امام حسن (ع) فرمودند

هر کس احسان های خود را برشمرد ، بخشنده خود را تباه کرده است

مَنْ عَدَّدَ نِعَمَهُ ، مَحَقَّ كَرَمَهُ ؛

بحار الانوار، ج 74، ص 417

: امام صادق علیه السلام فرمودند

چهار هزار فرشته ژولیده و غبار آلود نزد قبر امام حسین علیه السلام تا روز قیامت بر آن حضرت میگریند، که رئیس آن ها فرشته ای است که به او منصور میگویند

و هیچ زائری آن بزرگوار را زیارت نمیکند جز این که آن فرشتگان به استقبالش میآیند

و هیچ زائری با آن حضرت وداع نمیکند، جز این که آن فرشتگان او را بدرقه مینمایند

و هیچ زائری نمی میرد، جز این که آن ملائکه بر جنازه اش نماز میخوانند و برای او بعد از مرگش آمرزش میطلبند

کامل الزیارات

باب ۴۱، ص ۲۶۷، ج ۱

در زمان ناصرالدین شاه، در تبریز، یکی از مأمورین دولت از يك مغازه دار مالیات طلب کرده و مغازه دار امروز و فردا می‌کند، مأمور يك روز صبح زود، درب مغازه آمده و می‌گوید

:امروز تا مالیات را از تو نگیرم از این جا نمی‌روم، مرد کاسب می‌گوید

!تو را به حضرت ابوالفضل مرا معاف دار، مأمور گستاخ می‌گوید: اگر ابوالفضل قدرت دارد شر مرا از تو کم کند

:کاسب آهی می‌کشد و می‌گوید

یا ابوالفضل العباس علیه السلام ! به دادم برس! در این هنگام اسب مأمور، سرکشی می‌کند و آن قدر بالا و پایین می‌رود که مأمور را به زمین می‌زند. بعد از آن نیز با دست و پایش شروع به کوبیدن بر سینه مأمور کرده و مأمور نیز مانند صدای سگ عو عو می‌کند، وقتی می‌آیند می‌بینند فك بالاي وي پایین آمده و فك پائینش جلو رفته است و وضع بسیار بدی پیدا کرده، دیری نگذشت که با این وضع اسف بار به درك واصل شد

زیارت آقا سیدالشهداء (علیه السلام) و ضمانت خروج از آتش جهنم

آقا امام حسین (علیه السلام) فرمودند؛

مَنْ رَأَى بَعْدَ مَوْتِي، ♦

زُرْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا فِي النَّارِ لَأَخْرَجْتُهُ ♦

شرح حدیث؛

هرکس که بعد از شهادتم مرا زیارت کند، ♦

در قیامت او را ملاقات می‌کنم و حتی اگر در آتش جهنم باشد، ♦

قطعاً او را از دوزخ بیرون خواهم آورد ♦

منابع روایت؛ ۷

منتخب الاخبار، ص ۶۹

فضل زیارة الحسین ع، ص ۴۰

کلمات الامام الحسین ع، ص ۶۵۰

موسوعة الامام الحسین ع، ج ۲۴، ص ۴۳۶

بخونین قشنگه

moon:چند ویژگی منحصر به فرد امام حسین علیه السلام:moon:

تنها امامی که شش ماهه به دنیا آمدند--:last_quarter_moon:

تنها امامی که از هیچ بانویی شیر نخوردند و تغذیه ی ایشان تنها توسط پیامبر اکرم (صلی :last_quarter_moon:الله علیه و آله و سلم) صورت گرفته است

تنها امامی که روز ولادتشان، پدر و مادر و جد و نزدیکانشان برای ایشان گریه کردند--:last_quarter_moon:

تنها امامی که در معرکه ی جنگ به شهادت رسیدند--:last_quarter_moon:

تنها امامی که در دعای توسل از ایشان به عنوان (ایّها الشّهِید) یاد شده با اینکه همه ی last_quarter_moon: ائمه ی ما شهید شده اند

تنها امامی که در زمان حیات خود پدر دو شهید شدند(علی اکبر علیه السلام و علی اصغر :last_quarter_moon:)
(علیه السلام

تنها امامی که اربعین و زیارت اربعین دارند --last_quarter_moon:

تنها امامی که قبر مطهرشان بیش از ده بار توسط ظالمان خراب شد تا اثری از آن باقی نماند!! اما همچنان پابرجاست

تنها امامی که بدون غسل و کفن دفن شدند --last_quarter_moon:

تنها امامی که سر مبارکش از بدن جدا شد --last_quarter_moon:

تنها امامی که تشنه لب با هزاران زخم تیر و نیزه و شمشیر و سنگ بر بدن به شهادت: `last_quarter_moon:` رسیدند

تنها امامی که بعد از شهادتش، خانواده اش اسیر شدند:--last_quarter_moon:

تنها امامی که پدر و مادر و 9 نسلش معصوم بودند --:

[illegible]

تنها امامی که خوردن خاک قبرش اشکال ندارد--:

تنها امامی که دعا تحت قبه ی ایشان به اجابت می رسد :-:

!تنها امامی که امام زمان شبانه روز حداقل دو مرتبه بر او گریه می کند--::

تنها امامی که سرعت و وسعت کشتی نجاتش از سایر امامان بیشتر است--::

تنها امامی که یک در بهشت به نام اوست: باب الحسین--:

: ابن عساکر از علمای اهل سنت نقل می کند

:سلمه بن کهیل روایت کرده که سر بریده حسین علیه السلام را بر فراز نیزه دیدم که این ایه را قرائت نمود «

»خداوند شر آنها را از تو دفع می کند و او شنونده و دانا است «

بقره 137

تاریخ مدینه دمشق ج 22 ص 117

:از علمای شیعه نیز شیخ مفید چنین نقل می کند □ □

زید بن ارقم می گوید آن روز من در حجره خود نشسته بودم که سر بریده امام حسین که بر فراز نیزه بود را که در مقابلم بود « عبور دادند و شنیدم ایه ای از سوره کهف را قرائت نمود (کهف 9) به خدا سوگند به محض شنیدن این ایه از سر بریده مو بر تنم «راست شد و گفتم به خدا سوگند سر بریده ی شما ای فرزند رسول خدا شکفت آور تر از واقعه اصحاب کهف است

الارشاد ج 2 ص 117

:امام سجاد فرمود

خداوند متعال بیست و چهار هزار سال قبل از این که زمین کعبه را خلق کند و آنرا حرم قرار دهد، زمین کربلا را آفرید و آنرا « حرم امن و مبارک گردانید، و هرگاه خداوند بخواهد کره زمین را لرزاند و حرکتش دهد (شاید کنایه از قیامت باشد) زمین کربلا را همراه تربتش در حالی که نورانی و شفاف هست بالا برده و آنرا در برترین باغ های بهشت قرار داده و بهترین جای سکونت قرار می دهد و در آنجا کسی غیر از انبیای مرسل یا پیامبران اولو العزم سکونت نکنند. این زمین در میان باغ های بهشت می درخشد همان گونه که ستاره درخشنده بین ستارگان نورافشانی می نماید، نور این زمین چشم های اهل بهشت را تار می کند و با صدایی بلند «می گوید: من زمین مقدس و طیب و پاکیزه و مبارکی هستم که سید الشهداء و سرور جوانان اهل بهشت را در خود دارم

کامل الزیارات ص 268

امام صادق فرمود:

زمین کعبه در مقام فخر بر مکان‌های دیگر گفت: کدام زمین مانند من است، در حالی که خداوند خانه‌اش را بر پشت من بنا کرده و مردم از هر راه دوری متوجه من می‌شوند، و حرم خدا و سرزمین امن قرار داده شده‌ام؟ خداوند متعال به سویش وحی کرد و فرمود: بس کن و آرام بگیر به عزت و جلال خودم قسم آنچه را که تو برای خود فضیلت می‌دانی در قیاس با فضیلتی که به زمین کربلا بخشیده‌ام، همچون قطره‌ای است نسبت به آب دریا که سوزنی را در آن فرو برند و آن قطره را با خود بردارد، و اساساً اگر خاک کربلا نبود این فضیلت برای تو نبود و نیز اگر نبود آنچه که این خاک آنرا در بردارد تو را نمی‌آفریدم و خانه‌ای را که تو به آن افتخار می‌کنی خلق نمی‌کردم. بنابراین، آرام بگیر و سلکت باش و متواضع و خوار و نرم باش و نسبت به زمین کربلا، غرور و «خودبزرگبینی و سرکشی از خود نشان مده و اگر چنین کنی تو را فرو برده و در آتش جهنم قرار می‌دهم

کامل الزیارات، ص 267

ارزوی فرشته‌ها

قال ابو عبد الله عليه السلام: ليس من ملك في السموات والارض إلا يسألون الله تبارك و تعالى ان يوذن لهم في زيارة الحسين عليه السلام ففوج ينزل و فوج يعرج
امام صادق عليه السلام فرمود: هیچ فرشته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر این که می‌خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگر عروج کنند و از آنجا اوج گیرند

شفاعت امام حسین علیه السلام و نجات مختار ثقفی

أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِشَقِيرِ النَّارِ وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحُسَيْنِ فَيَصْبِحُ صَائِحٌ مِنَ النَّارِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنَيْي يَا رَسُولَ اللَّهِ ثَلَاثًا قَالَ: فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ: فَيَنَادِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثًا أَغْنَيْي فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ فَيَنَادِي يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ أَغْنَيْي أَنَا قَاتِلُ أَعْدَائِكَ قَالَ: فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ قَدْ احْتَجَّ عَلَيْكَ قَالَ: فَيَنْقُضُ عَلَيْهِ كَأَنَّهُ غَفَابُ كَاسِرٍ قَالَ: فَيُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَنْ هَذَا جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: الْمُخْتَارُ. قُلْتُ لَهُ: وَلَمْ عَذِّبْ بِالنَّارِ وَقَدْ فَعَلَ مَا فَعَلَ قَالَ: إِنَّهُ قَالَ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنْهُمَا شَيْءٌ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ فِي قَلْبَيْهِمَا شَيْءٌ لَأَكْبَهُمَا اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمَا

نجات مختار از جهنم

:سماعه می‌گوید: از امام جعفر صادق ع علیه السلام شنیدم می‌فرمود

موقعی که روز قیامت فرا می‌رسد پیامبر اسلام و امیر المؤمنین و حسن و حسین صلی الله علیهم اجمعین از نزدیک جهنم عبور خواهند کرد.

شخصی که در جهنم است سه مرتبه فریاد می‌زند: یا رسول الله بفریادم برس! ولی پیغمبر خدا جوابی به او نخواهد داد

سه مرتبه فریاد می‌زند: یا امیر المؤمنین بفریادم برس! آن حضرت هم جوابی به او نخواهد داد

سپس سه مرتبه فریاد می‌زند: یا حسین بفریادم برس، من قاتل دشمنان تو می‌باشم

پیامبر خدا به امام حسین می‌فرماید: وی بر تو اتمام حجت نمود. امام حسین علیه السلام پس از این جریان نظیر عقاب شکاری بفریادش میرسد و او را از آتش نجات می‌دهد

راوی می‌گوید: من به امام صادق گفتم: فدایت شوم آن شخص که در آتش است کیست؟

فرمود: مختار است

گفتم: برای چه در آتش معدّب خواهد شد در صورتی که قاتلین امام حسین را کشت؟!

فرمود: برای این‌که اندکی از محبت آن دو نفر را در قلب خود داشت

قسم به حق آن خدائی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مبعوث کرد اگر در قلب جبرئیل و میکائیل هم چیزی از (محبت آنان) باشد خدا ایشان را از ناحیه صورت داخل آتش جهنم خواهد کرد

:منبع

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱ هـ)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۵، ص ۳۳۹، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳ هـ - ۱۹۸۳ م

با زبان اشک هایم بی صدا گفتم حسین:rose:

یاد تو واجب ترین رکن نمازم بوده است:rose:

در قنوت خویش قبل هر دعا گفتم حسین:rose:

در مناجات شب جمعه نمی دانم چه شد:rose:

خواستم بر لب برم نام خدا ، گفتم حسین:rose:

كُلِّ اَرْضٍ كَرِبلَا مِنْ تازِه می فهمم چرا:rose:

در خراسان و نجف ، در سامرا گفتم حسین:rose:

نام زهرا را شنیدم هر کجا گفتم علی:rose:

نام زینب را شنیدم هر کجا گفتم حسین:rose:

:حاج آقا دولابی

اگر شده در همه عمر لااقل یکبار زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام بخوانو از آن محروم نمان

متن زیارت عاشورا الهام خدایی است که به قلب ائمه الهام شده است

و چیزی شبیه قرآن است

اگر یک ماه محرم هر روز در خانه ات زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام بخوانی

!خدا را می بینی

امام حسین علیه السلام ظهور محبت است

.ائمه یک ماه محرم را خیمه عزا می زدند و گریه میکردند

طوبای کربلا ص 197

:رسول خدا صلي الله عليه وآله فرمودند

به واسطه من حجت براي شما کامل گردید

و به سبب علي بن ابي طالب عليه السلام هدايت شديد،

:و این آیه را تلاوت فرمود

«إنما أنت منذر ولكل قوم هاد»

، .سوره رعد، آیه 7

«تو اخطاردهنده و بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است»

بعد فرمود: به واسطه حسن علیه السلام به شما احسان و نیکی عطا شد،

و به سبب حسین علیه السلام عده ای به سعادت می رسند که از او پیروی می کنند و گروهی دچار شقاوت و گمراهی می شوند که با او سر ستیز و مخالفت دارند،

:سپس فرمود

ألا وإن الحسين باب من أبواب الجنة، من عانده حرم الله عليه ريح الجنة

بدانید حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است، کسی که با او مخالفت کند خداوند بوی بهشت را بر او حرام گرداند.

:

القطره ج1ص124

مائة منقية: 22 منقية 4

بحار الأنوار: 35/405 ح 28

غاية المرام: 235 ح 6

تفسير برهان: 2/281 ح 18

:مجد بن مسلم گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند

:خداوند متعال (چند چیز را) در ازای شهادت امام حسین علیه السلام عنایت فرمود

این که مقام امامت را نصیب فرزندان آن بزرگوار نمود،

شفای بیماریها را در تربت مقدسش

و اجابت دعا را در نزد قبر مطهر آن حضرت قرار داد

.واین که روزهایی که زائران آن حضرت به زیارتش می روند و برمی گردند جزء عمر آنان محسوب نمی شود

:مجد بن مسلم گوید

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این عنایاتی است که به برکت امام حسین علیه السلام به دوستان آن

حضرت می رسد، پس خود آن بزرگوار چه مقام و منزلتی دارند؟

:فرمود

خدای متعال، امام حسین علیه السلام را به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ملحق نمود، آن حضرت به همراه

.جدبزرگوارش و در درجه و منزلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم است

:آن گاه امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود

«... والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بإيمان ألحقنا بهم ذريتهم»

سوره طور، آیه 21. ؛

«و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان آوردند، فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم»

:books::books::books::books::books::books::books::books::

القطره ج2ص485

امالی طوسی: 317

روزي پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کودکی را در راه دید، حضرت نشست و او را بغل گرفت و با وی مهربانی کرد.

اصحاب) از علت این اظهار لطف و مهربانی پرسیدند
پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود

من او را دوست می دارم، چرا که او فرزندم حسین علیه السلام را دوست می دارد، روزی دیدم که این کودک خاک پای حسین را بر می داشت و به صورتش می مالید. و جبرئیل به من خبر داد که: این کودک در واقعه کربلا جزء یاران حسین خواهد بود.

:books::books::books::books::books::books::books:

القطره ج2 ص486

بحار الأنوار: 44/242

الخصائص الحسينية: 53

[۲]:امام صادق علیه السلام

هر کس که خدا خیر خواه او باشد؛ □ *

محبت حسین علیه السلام

و زیارتش را در دل او میاندازد.

ثواب رفت و آمد بین حرم شریف حضرت اباعبدالله و حضرت ابوالفضل «علیهما السلام» از سعی بین صفا و مروه

عطش ، ص ۲۲۷ . [نجات#](#) بیشتر است. به نقل از آیت الله

:جابر از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند

عده ای بر امام حسین(علیه السلام) وارد شدند؛ ناگاه فرش های گران قیمت و پشتی های فاخر و زیبا را در منزل آن حضرت مشاهده نمودند. عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! ما در منزل شما وسایل و چیزهایی مشاهده می کنیم که ناخوشایند ماست (وجود این وسایل در منزل شما را، مناسب نمی دانیم!) حضرت فرمود: **إِنَّا نَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَنُعْطِيهِنَّ مَهْرَهُنَّ فَيَشْتَرِينَ بِهَا مَا شِئْنَ، لَيْسَ لَنَا فِيهِ شَيْءٌ (6)** از ازدواج، مهریه زنان را پرداخت می کنیم و آنها هر چه دوست داشتند، برای خود

خریداری می کنند. هیچ یک از وسایلی که مشاهده نمودید، از
آن ما نیست.

درباره امام حسين عليه السلام



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد مصطفی
و ال طاهرینش

قال رسول الله (ص): **ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه**

رسول خدا (ص) فرمود همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است...

یکی از بزرگترین نعمتهای الی بر بشریت نعمت امامت و ولایت است.

از جمله امامانی که عده فراوانی همواره به وسیله ایشان هدایت میشوند و از

گمراهی نجات پیدا می کنند و الهی میشوند نعمت وجود مبارک سیدالشهدا(ع)

است که گنج بسیار بزرگی است

عالم همه قطره و دریاست حسین. خوبان همه بنده و مولا است حسین. ترسم که

بیخشد از قاتل خویش. از بس که کرم دارد واقاست حسین.

در این کتاب به برخی از مطالبی که به شناخت شخصیت بی نظیر سیدالشهدا(ع)

کمک می کند اشاره شده است.

دستی که به خون امام آلوده شد

در عصر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام در گودال قتلگاه افتاده بود ، مردی به نام ملاک بن یسر به طرف حضرت آمده و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت ، و با شمشیر ضربتی به سر حضرت زد که کلاه خود حضرت شکافته شد و شمشیر به سرمقدسش رسید و خون جاری شد به حدی که کلاه از خون پر شد . حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود : با این دست نخوری و نیاشامی ، و خداوند تو را با ظالمان محشور کند . مالک کلاه حضرت را برداشت ، و پس از واقعه عاشورا به خانه خود برد ، و خواست که خون آن را پاک کند ، همسرش آگاه شد و صدا زد که در خانه من لباس غارت کرده از فرزند پیامبر را می آوری ! از خانه من بیرون برو که خداوند قبرت را از آتش پر کند و آن ملعون همواره در فقر و بدحالی بود و از دعای حضرت هر دو دستش از کار افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب ، خشک می گردید و در زمستان خون از آنها می چکید و به همین حالت بود تا اینکه به جهنم داخل شد «^{۴۹}

مرحوم مجلسی (ره) در دهه عاشورا در عالی قاپو در حضور شاه از هیئات عزاداران پذیرایی می کرده و خوش آمد می گفته

روز عاشورا می بینند که مرحوم مجلسی (رحمه الله تعالی) نیامد، خود شاه عهده دار پذیرایی می شود و یکایک هیئات می آمدند تا هیئت حمال ها وارد می شود

شاه می بیند مرحوم مجلسی (رحمه الله تعالی) با لباس سیاه بلند در میان آنها مشغول سینه زدن است

شاه فردا با جمعی به منزل مرحوم مجلسی می رود، جهتش را می پرسد

می گوید: روز تاسوعا که مشغول پذیرایی و خوش آمد گفتن بودم دسته حامل‌ها که وارد شد در میان آن‌ها یک حامل پیرمرد قوز داری بود که وقتی سینه می‌زد خیلی قیافه مضحکی پیدا می‌کرد.

من بی اختیار تبسمی کردم

شب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم سلام کردم، حضرت عنایت فرمودند تعجب کردم و خود را معرفی کردم

فرمودند: چرا امروز به سینه زن حسین من تبسم کردی؟

عرض کردم آقا عمدی نبود

فرمودند: اگر عمدی خندیده بودی که حسابت پاک بود

برای جبران کارِ امروزت فردا برو در دسته حامل‌ها و سینه بزن...

چرا روضه امام حسن نمی خوانی؟

وصال شیرازی، شاعر محبّ اهل بیت علیهم السلام که مرثیه گوی امام حسین (ع) بود شب خواب حضرت زهرا سلام الله علیها را دید و با وجود این که به حضرت (س) سلام کرد حضرت زهرا (س) خیلی به او اعتنا نکردند. برایش سوال بود که چرا حضرت زهرا (س) به او اعتنا نکرد و طاقت نیاورد و گفت: خانم جان! من مرثیه گوی حسین و روضه خوان پسر شما هستم. چرا به من اعتنا نکردید؟

حضرت زهرا (س) فرمودند: وصال مگر حسن فرزند من نیست؟! چرا برای او چیزی نمی گویی؟

گفتم: خانم چه بگویم؟! شعری تا حالا برای امام حسن علیهم السلام نداشته ام و
!چه بگویم؟

حضرت زهرا (س) فرمودند: وصال! این را بگو: از تاب رفت و طشت طلب کرد
...و ناله کرد

این مصراع را حضرت زهرا (س) به وصال شیرازی گفتند و این شاعر از خواب
که بیدار شد دنباله شعر را سرود و مطلع این شعر از خانم حضرت زهرا (س) بود
:و ادامه شان این بود

از تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد

آن طشت را ز خون جگر باغ لاله کرد

خونی که خورد در همه عمر، از گلو بریخت

دل را تهی ز خون دل چند ساله کرد

نتوان نوشت قصه درد و مصیبتش

ور می توان ز غصه هزاران رساله کرد

زینب درید معجر و آه از جگر کشید

کلثوم زد به سینه و از درد ناله کرد

هر خواهری که بود روان کرد سیل خون

هر دختری که بود پریشان کُلاله کرد

یا رب به اهل بیت ندانم چه سان گذشت

آن روز شد عیان که رسول از جهان گذشت

نوگری در خانه سیدالشهدا(ع) ذخیره اخروی

یکی از بهترین ذخیره ها برای آخرتمان گریه و نوگری در خانه اباعبدالله است. یکی از آقایان بازاری نقل می کرد که من یک خانمی داشتم خیلی مومنه بود. یکی از کارهایش این بود که می رفت در مجلسه روضه امام حسین خدمت می کرد. مثلاً کفشها را جفت می کرد چایی می رخت و جارو می کرد. می گفت: این خانمم از دنیا رفت بعد از مدتی خانمم را در خواب دیدم که جایش خیلی خوب است در باغی از باغهای بهشت است. گفتم: خانم از این عالم برای من بگو چه خبر؟ گفت: حاجی واجبات خیلی مهم است من هم انجام می دادم ولی مهم ترین چیزی که من را نجات داد نوگری در خانه امام حسین علیه السلام بود. یادت است که من در مجالس امام حسین علیه السلام خدمت می کردم. آقا اباعبدالله علیه السلام درم مردن به بالین من آمد. روزی که جنازه من را می بردند باران می آمد. مردم هم خیلی تند می بردید. دیدم آقا آمده کنار جنازه من به مردم فرمود: این مردم این نوکر من است جنازه اش را آرام ببرید که اذیت نشود.

روزی که من را در قبر گذاشتید همه رفتید. دیدم قبر وسیع شد آقا تشریف آوردند فرمود: ناراحتنباش من مواظب شما هستم. و این باغی که می بینی مرحمتی آقا اباعبدالله ال امام حسین علیه السلام است.^{۵۰}

داستان مردی که به زیارت امام حسین علیه السلام نمی رفت

شخصی از بزرگان هند به قصد مجاورت کربلای معلی به این شهر آمد و مدت شش ماه در آنجا ساکن شد و در این مدت داخل حرم مطهر نشده بود و هر وقت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را اراده می کرد، بر بام منزل ﷻ خود رفته، به آن حضرت سلام می کرد و او را زیارت می نمود؛ تا این که مرتضی «که از بزرگان آن عصر و مرسوم به «نقیب سرگذشت او را به «سید الاشراف» بود رساندند

سید مرتضی به منزل او رفت و در این خصوص او را سرزنش نمود و گفت: «از آداب زیارت در مذهب اهل بیت علیه السلام این است که داخل حرم شوی و

⁵⁰ داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین (علیه السلام) نویسنده: علی میرخلف زاده

عقبه و ضریح را ببوسی. این روشی را که تو داری، برای کسانی است که در
«شهرهای دور می باشند و دستشان به حرم مطهر نمی رسد

آن مرد چون این سخن را شنید گفت: «ای نقیب الاشرف» از مال دنیا هر چه
.بخواهی از من بگیر و مرا از رفتن معذور دار

هنگامی که سید مرتضی سخن او را شنید بسیار ناراحت شد و گفت: «من که
برای مال دنیا این سخن را نگفتم؛ بلکه این روش را بدعت و زشت می دانم و نهی
».از منکر واجب است

وقتی آن مرد این سخن را شنید، آه سردی از جگر پر دردش کشید. سپس از جا
برخاست و غسل زیارت کرد و بهترین لباسش را پوشید و پا برهنه و با وقار
از خانه خارج شد و با خشوع و خضوع تمام، نالان و گریان متوجه حرم حسینی
. گردید تا این که به در صحن مطهر رسید

نخست سجده شکر کرد و عتبه صحن شریف را بوسید. سپس برخاست و لرزان،
مانند جوجه گنجشکی که آن را در هوای سرد در آب انداخته باشند، بر
خود می لرزید و با رنگ و روی زرد، همانند کسی که یک سوم روحش خارج
گشته باشد، حرکت می کرد تا این که وارد کفش کن شد. دوباره سجده شکر به

بوسید و برخاست و مانند کسی که در حال احتضار باشد جا آورد و زمین را
داخل ایوان مقدس گردید و با سختی تمام خود را به در رواق رسانید
چون چشمش به قبر مطهر افتاد، نفسی اندوهناک بر آورد و مانند زن بچه مرده،
نالۀ جانسوزی کشید. سپس به آوازی دلگداز گفت: «أَهَذَا مَصْرَعُ
سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ؟ أَهَذَا مَقْتَلُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ؟ ؛ آیا اینجا جای افتادن امام حسین علیه
«السلام است؟ آیا اینجا جای کشته شدن حضرت سیدالشهداء است؟
پس فریاد کشید و نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به شهیدان
۵۱. راه حق پیوست

امام هادی (علیه السلام) شخصی را کربلا فرستاد تا برایش دعا کند

ابو هاشم جعفری گفت: بر حضرت ابی الحسن علی بن محمد «سلام الله علیهما» وارد شدم در حال که حضرت تب‌دار و بیمار بودند به من فرمودند: ای ابا هاشم شخصی از دوستان ما را به حائر بفرست تا برایم دعاء کند، از نزد آن حضرت بیرون آمدم در این هنگام با علی بن بلال مواجه شدم فرموده حضرت را برایش گفتم و از وی راجع به شخصی که حضرت فرموده اند درخواست کرده و جويا شدم. علی بن بلال گفت: شنیدم و اطاعت می‌کنم ولی می‌گویم: حضرت خودشان از حائر افضل و برتر هستند زیرا ایشان به منزله کسی است که در حائر می‌باشد (یعنی حضرت سید الشهداء) و دعای آن جناب برای خودشان افضل و برتر است از دعای من برای ایشان در حائر. من محضر امام «علیه السلام» مشرف شده و گفته‌ی علی بن بلال را خدمتش عرض کردم، حضرت به من فرمودند: به

او بگو: رسول خدا از بیت و حجر الاسود افضل بودند ولی در عین حال دور بیت طواف می کرده و حجر را استلام می فرمودند، خداوند متعال بقاع و مواضعی دارد که می خواهد در آن جاها خوانده شود تا دعای، دعاکننده را مستجاب فرماید و حائر از جمله این مواضع می باشد.

کار عجیب مقدس اردبیلی در کربلا

مقدس اردبیلی وقتی به کربلا می رفت در آنجا نجاست و مدفوع خود را در مشکی جمع کرده سپس به خارج چهارفرسخی رفته دفن می نمود. علت را پرسیدند گفت چهارفرسخ در چهارفرسخ حرم حسین است من حاضر نیستم که در این مکان مقدس نجاست وارد کنم.^{۵۲}

- ملا محسن فیض کاشانی و مسلمان کردن مرد رومی

گویند: در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی، پیکی را به همراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد و در خواست کرده بود که دستور بدهید علمای شما با فرستاده ما در امر دین و مذهب مناظره کنند که اگر مغلوب شدند، به دین ما بگرید!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هر که چیزی در دست می گرفت، او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد و قرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفرستد و شما را که بی

دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده است؟ او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید! اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را درمشت خود پنهان کرد. آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد. ملا محسن فیض گفت چرا جواب نمی دهی؟ گفت طبق تخص خود می بینم که در دست تو قطعه ای خاک بهشت است. تفکر من در این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ ملا محسن فیض گفت: راست گفתי، در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبر مطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده می باشد. و از این مطلب بطلان دین شما و حقانیت دین ما روشن شد. در این موقع آن شخص مسلمان شد.^{۵۳}

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من (فرزند ایه الله العظمی شاه آبادی) به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند و می گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورا را بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.^{۵۴}

67- حجه الاسلام شيخ عباس عاشوري گفت: سی سال قبل دچار سرطان حنجره شدم و من دیگر قادر به صحبت کردن نبودم. پزشکان گفتند که مرض تو قابل معالجه نیست.

ایام محرم رسید و من که هر سال محرم، منبر می رفتم و حال محروم شده ام نذر ام البنین کردم که روز شنبه روزه بگیرم و خطاب به آن بانو گفتم: ما هر سال شبهای محرم گریه کرده و منبر می رفتیم ولی امسال محروم شده ایم. شب اول نماز مغرب و عشا را خواندم. گویا به من الهام شد که به مسجد برو. به مسجد رفتم. عزاداری برقرار بود ولی منبری نداشتند. مردم با دیدن من به گریه افتادند. من بی اراده به طرف منبر رفتم و از پله های آن بالا رفتم. پس از قرار گرفتن بر منبر، یک دفعه شروع به سخنرانی کردم. بسم الله الرحمن الرحیم.. و 1/5 ساعت صحبت کردم. چه مجلسی شد. همه ناله و گریه می کردند و ضجه می زدند. منهم متوجه شدم که مریضی ام برطرف شده. از آن موقع تا کنون دیگر کسالتی ندارم. ۵۵

دامنه کوه الوند

یکی از علما با عده‌ای از همراهان شب به دامنه کوه الوند می‌رسند و تصمیم می‌گیرند که شب را در آنجا اطرأ کنند. سپس متوجه پیرمردی می‌شوند که در دامنه کوه زندگی می‌کند. نزد او می‌روند و از او علت کوه‌نشین شدنش را می‌پرسند. او می‌گوید که مدتی است میل به عبادت در بیابان و کوه را پیدا کرده لذا چند سال است که در اینجا به عبادت مشغول است. از خاطرات او در این مدت می‌پرسند او جواب می‌دهد که شبی مشغول نماز بودم که ناگاه صدای حیوانات درنده و وحشی را شنیدم. وقتی نگاه کردم دیدم عده‌ای از حیوانات وحشی و اهلی بطرف من می‌آیند. من نماز را تمام کردم و دچار وحشت شدم. ناگاه دیدم که آنها دور مرا گرفتند و سرهای خود را به زمین می‌کوبیدند و ناله می‌کردند. من از عمل اینها تعجب کردم ولی بیادم آمد که امشب شب عاشورا است و طبق روایات

حیوانات هم برای امام حسین (ع) عزاداری می نمایند. من عمامه ام را برداشتم و شروع کردم به سر و سینه زدن و حسین حسین کردن. ناگاه آنها هم با من هم آواز شدند و چند ساعتی به این حالت بود تا کم کم پراکنده شدند.^{۵۶}

-مستشرق آلمانی از عزاداری بر حسین (علیه السلام) تعجب می کند

مستشرق آلمانی می نویسد: در اقیانوس کبیر در کشتی نشسته بودم عبورم به اتاقی افتاد دیدم یک مرد به تنهایی روی صندلی نشسته و چیزی با خود می خواند و اشک می ریزد حس انسان دوستی مرا واداشت که از او علت گریه اش را سؤال کنم مبادا بر او ظلمی شده باشد که در این حین دیدم حلوائی پخته را در ظروف متعدد به مسافرین کشتی هدیه می نماید. گفتم: تو کیستی و این حالات چیست؟ گفت: من از شیعیان آل محمد (ص) هستم و چون امام ما در این روز به شمشیر ستم به خون آغشته و یاران و اولاد و اصحاب او را هم کشتند من به یاد آن روز اشک می ریزم و این غذا را به نذر به پاس قیام خدا پسندانه او هدیه می کنم.

پرسیدم نام او کیست و کجا بود؟

گفت: حسین بن علی (علیه السلام) در کربلا شهید شده است.

آنگاه آن مستشرق تحقیقاتی کرده و رساله ای در نهضت و قیام حسین (علیه السلام) نوشته است.^{۵۷}

ارواح یا حسین می گفتند

ایه الله شیخ محمد تقی املی فرمودند: «در حدود چهل سالی سن داشتم که رفتم قم. روز عاشورا بود و در صحن مطهر حضرت معصومه (س) روزه می خواندند. خیلی متأثر شدم و زیاد گریه کردم. بعد از آن، آمدم قبرستان شیخان و زیارت اهل قبور: «السلام علی اهل لا اله الا الله...» را خواندم.

در این هنگام دیدم: تمام ارواح، روی قبرهایشان نشسته اند و همگی گفتند: علیک السلام. شنیدم زمزمه ای داشتند. مثل این که درباره امام حسین علیه السلام و عاشورا بود.»^(۵۸)

⁵⁷ <http://sarallah.valiasr-aj.com/include/VIEW.php?bankname=LIBLIST&RADIF=0000003546>

⁵⁸ <http://www.sayyedrazishirazi.ir/mohammadtaghiamoli.aspx>

امام زمان (عج) جواب سوال بحرالعلوم را داد

سید بحرالعلوم به قصد تشرف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه راجع به این مسأله، که چرا گریه بر امام حسین (علیه السلام) گناهان را می آمرزد، فکر می کرد.

همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد. بعد پرسید:

جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته ای؟

اگر مسأله ای علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟!؟

:سید بحر العلوم عرض کرد

در این باره فکر می کنم که چطور می شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه کنندگان بر حضرت سید الشهداء علیه السلام می دهد؛

مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت بر می دارند، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملشان نوشته می شود

و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره شان آمرزیده می شود؟؟!

!آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن

من برای شما مثالی می آورم تا مشکل حل شود. سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می رفت

در شکارگاه از لشگریانش دور شد و به سختی فوق العاده ای افتاد و بسیار گرسنه شد

خیمه ای را دید و وارد آن خیمه شد در آن سیاه چادر، پیرزنی را با پسرش دید.

آنان در گوشه خیمه عنیره ای داشتند (بز شیرده) و از راه مصرف شیر این بز،

زندگی خود را می گرداندند

وقتی سلطان وارد شد، او را نشناختند؛ ولی به خاطر پذیرایی از مهمان، آن بزرگوار را سر بریده و کباب کردند؛ زیرا چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند.

سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد، از ایشان جدا شد و به هر طوری که بود خود را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل کرد.

در نهایت از ایشان سؤال کرد:

اگر من بخواهم پاداش میهمان نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم، چه عملی باید انجام بدهم؟ یکی از حضار گفت:

به او صد گوسفند بدهید. دیگری که از وزرا بود، گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید. یکی دیگر گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید. سلطان گفت:

هر چه بدهم کم است؛ زیرا اگر سلطنت و تاج و تخت را هم بدهم آن وقت، مقابله به مثل کرده‌ام. چون آنها هر چه را که داشتند به من دادند.

من هم باید هر چه را که دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عرب به سید فرمود:

حالا جناب بحرالعلوم، حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد پس اگر خداوند به زائرین و گریه کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود؛ چون خدا که خداییش را نمی تواند به سید الشهداء (علیه السلام) بدهد؛

پس هر کاری که می تواند، آن را انجام می دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین (علیه السلام)

به زوار و گریه کنندگان آن حضرت، درجاتی عنایت می کند

در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی داند. چون شخص عرب این مطالب را فرمود، از نظر سید بحرالعلوم غایب شد.^{۵۹}

روضه خوانی در محضر امام صادق علیه السلام

زید شحام می- گوید همراه جماعتی از اهل کوفه در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم یکی از شعرای عرب به نام جعفر بن عفان وارد شد آن حضرت او را احترام نموده و در نزدیک خود جای داد، آن گاه فرمود: ای جعفر! او عرض کرد: لیک، حضرت فرمود: به من گفته- اند تو اشعار نیکی درباره امام حسین علیه السلام. سروده -ای؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: اشعارت را بخوان. او

شعر می -خواند و امام و اطرافیان می - گریستند به گونه - ای که قطرات اشک بر صورت و محاسن آن حضرت جاری بود سپس امام فرمود

یا جعفر والله لقد شهدت ملائكة الله المقربين هاهنا يسمعون قولك في الحسين و «
لقد بكوا كما بكينا او اكثر....» «ای جعفر فرشتگانی الهی در این مجلس حاضر شدند و شعرت را شنیدند و گریه کردند همان گونه که ما گریه کردیم بلکه بیش⁶⁰»....از ما گریستند

اول سه بار صورت روی قبر علی اکبر(ع)بذارید

در روایتی دارد وقتی وارد حائر حسینی می شوید و می خواهید زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) بروید اول سه مرتبه صورتتان را روی قبر علی اکبر (علیه السلام) بگذارید سپس خدمت ابا عبدالله (علیه السلام) بروید. علی اکبر باب الحسین است، تا نزد ابا عبدالله (علیه السلام) واسطه شود و امام (علیه السلام) شما را بپذیرد. سؤال شد: چرا سه مرتبه؟ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: روز

. بحار الانوار: ج 44، ص 282⁶⁰

عاشورا ابا عبدالله وقتی جوانش را غرق در خون دید سه مرتبه صورت روی صورت علی اکبر (علیه السلام) گذاشت. آمد کنار بدن و صورت گذاشت... عَلَي الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا^{۶۱}

علی جان! دیگر بعد از تو دنیا را نمی خواهم. مرتبه دوم صورت گذاشت لَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا . تو رفتی و از هم و غم دنیا راحت شدی. ای پدران شهدا! این جمله را برای شما می گویم و بَقِيَ أَبُوكَ وَ حِيدَةً فَرِيدَةً^{۶۲}; تو رفتی پدرت را تنها گذاشتی، وحید و فرید گذاشتی. مرتبه سوم نفرین کرد. ای عمر سعد! خدا رَحِمَت را قطع کند که این طور فرزندم را به شهادت رساندی. امام مرتبه سوم صورت از صورت علی اکبر برنداشت. خدا چه شد؟ نکند حسین و جان داده است؟ نکند داغ علی اکبر (علیه السلام) این گونه در ابا عبدالله (علیه السلام) اثر کرده؟ یک وقت عمه جانش زینب از خیمه خارج شد مرتب صدا می زند: یا أَخِيَّاهُ وَ بَنَ أَخِيَّاهُ خودش را رساند، دست به شانه برادر نهاد: برادرم بلند شو خدا صبرت بدهد. فَأَكْبَتْ عَلَيْهِ^{۶۳};

بحارالانوار، ج 45، ص 44⁶¹

منتهی الآمال، ص 515 و 514⁶²

الارشاد، ج 2، ص 106؛ اعلام الوری، ص 246⁶³

خودش را انداخت روی بدن علی. خواهر ناله می زند. مصیبت مصیبت است و صبر برای خداست اما گریه یک امر طبیعی است رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْبُكَاءِ با صدای بلند کنار بدن علی ناله می زند^{۶۴}

سوگنامه آل محمد، ص 277.⁶⁴

زن فرانسوی در کنار بارگاه ملکوتی حضرت رقیه (سلام الله علیها)

جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره، در کتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه 161،
:چاپ پنجم چنین می نویسد

یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن و خطابه و گویندگی از مشاهیر
است، و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین (سلام الله علیها) به شام
:رفته است، روی منبر نقل می کرد

در حرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) زن فرانسوی را دیدند که دو قالیچه گران
قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است

مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که یک زن نا مسلمان به این جا آمده و هدیه قیمتی آورده است

.چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود

: روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت

همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم

. اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه شنیدم

چون آن صداها ادامه داشت قطع نمی شد، پرسیدم این گریه و صدا از کجاست : ؟ در جواب گفتند

. این گریه ها از جوار قبر یک دختری است که در این نزدیکی مدفون شده است

من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است

. که پدر و مادر و سایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند

ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد.

برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند؟

بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد، او دختر امام حسین (سلام الله ... علیها) است

که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندانش را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده اند و این دختر درهمین جا از فراق پدر جان سپرده . و مدفون گشته است

بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم. مردم زهر سو عاشقانه می آیند و نذر می کنند و هدیه می آورند و متوسل میشوند

.محبت او چنان دردم جا کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم

.پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند

پس از معاینه به من گفتند کودک شما غیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچار از عمل جراحی هستیم

همین که نام عمل جراحی را شنیدم ، دانستم که دردهاں مرگ قرار گرفته ام .

خدایا چه کنم، خدایا ناراحتم ، گرفتارم چه کنم، چاره چیست ؟

..... واندیشیدم که، چاره‌ای بجز توسل ندارم، و باید متوسل شوم

به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم، خدایا، به حق این دختری

که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش،

که امام برحق و نماینده رسالت بوده است و او را از طریق ظلم کشته اند قسم می

دهم

... مرا از این ورطه هلاکت نجات بده

آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار داده و گفتم، اگر من از این ورطه هلاکت

.نجات یابم 2 قالیچه قیمتی به آستانه‌ات هدیه می کنم

خدا شاهد است پس از نذر کردن و متوسل شدن، طولی نکشید برخلاف انتظار

اطبا و متصدیان زایمان، ناگهان فرزند به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت نجات

. یافتم

اینکه نیز به عهد و نذر و وفا کرده و قالیچه‌ها را تقدیم می کنم

نزدیک بود کور شوم...

علامه طباطبائی (رحمه الله علیه) فرمود:

در دوازده سالی که نجف بودم، به جز عاشورا، هیچ روزی درس را تعطیل «
نکردم. یک سال عاشورا درس را تعطیل نکرده بودم که به چشم درد شدیدی
گرفتار شدم! طوری که نزدیک بود کور شوم. از عظمت امام حسین (ع) ترسیدم
65. «و از آن پس تصمیم گرفتم روز عاشورا را تعطیل کنم

حضرت برا شاعر اهل بیت (ع) دارو فرستاد

حجه الاسلام اعتمادیان نقل می کند

مرحوم حسام الواعظین از مداحان معروف اهل بیت علیهم السلام بیماری داشت که باید برای درمان آن هر روز دارویی را مصرف می کرد، اتفاقاً یکی دو روز آن دارو به دستش نرسید، پس به حضرت سیدالشهدا علیه السلام توسل پیدا کرد ولی اثری ندید

یک شب که فشار ناشی از بیماری او را سخت عصبانی می کند به حرم سیدالشهدا علیه السلام رو می کند و چنین گستاخانه می گوید:

تو که نمی توانی نو کر نگه داری، پس چرا نو کر قبول می کنی؟! □! اتفاقاً در همان شب حاج شیخ محمدعلی که خود از بزرگان روزگار است، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را می بیند،

:حضرت به او می گوید

.برو نزد حسام و ما را با او آشتی بده. او با هیجان از خواب بلند می شود باز نگاه می کند می بیند دیر وقت است، دوباره به خواب می رود وقتی به ساعت همان خواب را می بیند و بیدار می شود، اما به علت دیر وقت بودن می خوابد. هر چه زودتر نزد حسام بروی برای بار سوم حضرت به او تنیدی می کند که باید به ناچار از بستر بلند می شود و به سرعت به سوی منزل حسام می رود

:در راه یکی از دوستانش را می بیند که به او می گوید

.اگر حسام را دیدی این پاکت را به او بده

او که از بیماری حسام خبری نداشته، آن پاکت را می گیرد و به خانه حسام می آورد و با عذرخواهی فراوان پیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام را به او ابلاغ می کند.

ناگهان حسام سخت منقلب می شود. در همان هنگام پاکت آن فرد را به دست حسام می دهد. وقتی پاکت را باز می کند می بیند داروی دردش در همان پاکت است، پس به گریه می افتد.

او از آن مقدار داروی فرستاده شده تا پایان عمر استفاده کرد به صوری که دیگر⁶⁶ از خریدن آن دارو بی نیاز شد

زمانی که برگشت، ژولیده و غبار آلود بود،

ام سلمه می گوید

شبى پیامبر از نزد ما غائب شد و زمانى که برگشت، ژولیده و غبار آلود بود، گفتم یا رسول الله این چه حالتى است؟ فرمود: مرا به کربلا بردند و مقتل حسین (علیه السلام) را به من نشان دادند و مقداری از خاک آنجا را که قرمز رنگ بود به من دادند.

کرامات امام حسین (ع)⁶⁶

ام سلمه می گوید: پیامبر این خاک را که درون شیشه‌ای قرار داشت به من داد و من آن را نگه داشتم، زمانی که امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا به شهادت⁶⁷ رسید از آن خاک خون تازه جاری شد

آیت الله حق شناس که در جهرم به سر میبردند ، سراسیمه از خواب بیدار شدند...

آیت الله سید احمد نجفی حفظه الله تعالی

یک شب در ایام محرم ، آیت الله حق شناس که در جهرم به سر میبردند ، سراسیمه از خواب بیدار شدند و اطرافیان را بیدار کردند و سراغ شخصی به نام
!دش منصور را می گیرند

الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 130؛⁶⁷

:اطرافیان میگویند

آقا این شخصی که شما سراغ او را میگیرید وجهه خوبی ندارد و به فسق و فجور معروف است.

آیت الله حق شناس میفرماید هر که هست و هر چه هست او را بیاورید ؛ صبح روز بعد اطرافیان درب خانه داش منصور میروند و خانواده اش میگویند که به لار رفته و به این زودی ها برنمیگردد ، به لار میروند و بعد از مدتی او را پیدا میکنند . و به محضر آقای حق شناس میاورند

:داش منصور تا آقا را می بیند عرضه میکند

بخدا من خلافی نکرده ام چون در اینجا آبرو نداشتم تصمیم گرفتم ایام محرم به لار بروم و آنجا عزاداری کنم

:آیت الله حق شناس او را در بغل میگیرد و ابراز محبت میکند و میفرماید

چه کرده ای که آزاد شده امام حسین علیه السلام شده ای؟

متوجه منظور آقا نمیشود تا ایشان خوابی را تعریف میکنند و منصور میگوید قبل از رفتن به لار به سراغ برادر همسرم رفتم که خانواده ام را به او بسپارم که گفتند

به منزل حاج بُنکدار رفته ، رفتم و دیدم عده ای جمع شده اند تا آتش زیر
دیگ (نذری) را که خاموش شده بود روشن کنند که من رسیدم از من کبریت
خواستند و من آتش زیر دیگ را روشن کردم! گفتم یا امام حسین منم بخر خسته
. شدم از گناه

آیت الله حق شناس او را از قبل نمی شناخت اما در عالم رویا دیده بود بواسطه
روشن کردن یک کبریت او را از آتش دوزخ نجات داده اند و بعدها داش
⁶⁸.منصور عبدی مطیع در برابر مولای خود میشود

نتیجه سیاه پوشیدن برای آقا امام امام حسین علیه السلام

:یکی از نمایندگان حضرت آیت الله ابوالقاسم خوئی رحمت الله علیه می گوید

یک سالی در ایام محرم و صفر در نجف اشرف خدمت ایشان رسیدم و در آن

گرمای شدید ایشان را درحالی دیدم که از سرتاپایشان سیاه پوش بود، حتی

.جوراب های ایشان نیز سیاه بود

:من درحالی که تعجب کرده بودم و نگران حال ایشان بودم از آقا سوال کردم

فکر نمیکنید با این وضعیت سرتاپا سیاه پوش در این هوا، ممکن است مریض و یا

!گرمازده شوید؟؟

ایشان در پاسخ فرمودند: فلانی من هر چه دارم از سیاه پوشی سرتاپا برای حضرت

.سیدالشهداء علیه السلام دارم

پرسیدم: چطور؟

فرمود: بنشین تا برایت تعریف کنم

پدر من مرحوم حاج سیدعلی اکبر خوئی از وعاظ و منبری های معروف زمان خود بود. همسرش که مادر من باشد هرچه از ایشان باردار میشد پس از دو سه ماه بارداری بچه اش سقط میشد و خلاصه بچه دار نمیشدند

روزی پدرم بالای منبر این جمله را به مردم می گوید:... که ایها الناس دستتان را از دست امام حسین و اهل بیت علیهم السلام رها نکنید که اینها خاندان کرامت و بخشش اند، و هر حاجت یا مشکل بزرگی که دارید جز درب خانه ی ایشان جای دیگری نروید که این خانواده حلال مشکلات اند

پس از آنکه پدرم از منبر پائین می آید زنی به او میگوید آسیدعلی اکبر شما که به ما سفارش میکنید چرا خودتان متوسل نمیشوید تا بچه دار شوید؟

پدرم این حرف را به مادرم بازگو میکند،

مادرم می گوید خب راست گفته، چرا خودت چیزی نذر امام حسین علیه السلام نمی کنی تا حضرت عنایتی فرموده و ما نیز بچه دار شویم؟

پدرم میگوید: ما که چیزی نداریم تا نذر کنیم؟

مادرم در جواب می گوید حتما لازم نیست چیزی داشته باشیم تا نذر کنیم، اصلا شما نذر کن که امسال تمام 2 ماه محرم و صفر را برای امام حسین علیه السلام از سر تا پا، حتی جوراب و کفشتان هم سیاه باشد و سیاه بپوشید

در آن سال پدرم به این نذر عمل کرد و از اول محرم تا پایان ماه صفر سرتاپا سیاه پوش شد. در همان سال هم مادرم باردار میشود و 7 ماه نیز از بارداری اش میگذرد و بچه اش سقط نمی شود

یک شبی یکی از طلبه ها که از شاگردان پدرم بوده در آخر شب درب منزل ایشان می آید

وقتی پدرم درب را باز می کند پس از سلام و احوال پرسی عرض می کند که من یک سوال دارم

پدرم می گوید پرس

طلبه می پرسد آیا همسر شما باردار است؟

ایشان با تعجب می گوید بله، تو از کجا می دانی؟

ناگهان آن طلبه شروع به گریه کردن میکند و می گوید: آسیدعلی اکبر من الان خواب بودم، در خواب وجود مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را زیارت کردم.

حضرت فرمودند: برو و به آسیدعلی اکبر خوئی بگو که بخاطر آن نذری که برای فرزندم حسین کردی و 2 ماه از سرتاپا سیاه پوشیدی این بچه ای را که 7 ماه است همسرت در رحم دارد را ما حفظ میکنیم و او سالم میماند و ما او را بزرگ میکنیم و او را فقیه و عالم در دین میگردانیم و به او شهرت میدهیم.

...و او را به نام من "ابوالقاسم" نام بگذار

69.....حالا فهمیدی که من هرچه دارم از سیاه پوشی سرتاپایی دارم؟

مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی

نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرای را نقل می کند که مؤید قضیه فوق است و می نویسد: روی پشت بام خوابیده بودیم که مار دست یکی از خویشاوندان ما را گزید وی مدتی مداوا کرد ولی سودی نبخشید. آخر الامر جوانی به نام سید عبد الحسین نزد ما آمد و گفت کجای دست او را مار گزیده است؟ چون محل مار گزیدگی را به او نشان داد بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد سپس گفت من نه دعایی دارم و نه دوی فقط کرامتی است که از اجداد ما رسیده است، هر سمی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود. این است که جد ما در شام موقعی که قبر شریف حضرت رقیه سلام الله علیها را تعمیر می کردند جد من بدن مطهره ی این مخدره را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند و از آنجا این اثر در خود و اولادش نسل بعد از نسل مانده است.^{۷۰}

ستاره ی درخشان شام ص 13 به نقل از کرامات و معجزات خراسانی ص 70

بهترین دارو و درمان

:محمّد بن مسلم در ضمن حدیثی حکایت کند

روزی در مدینه بیمار بودم ، امام محمّد باقر علیه السلام توسط غلامش ظرفی که در آن شربتی مخصوص قرار داشت و در پارچه ای پیچیده بود، برایم فرستاد

وقتی غلام آن شربت را به من داد، گفتم : مولا و سرورم فرموده است : باید برای درمان و علاج بیماری خود، آن را بنوشی .

هنگامی که خواستم آن را بنوشم ، متوجّه شدم که آن شربت بسیار خوشبو و خنک است .

و چون شربت را نوشیدم ، غلام گفت : مولایم فرموده است : پس از آن که شربت را نوشیدی ، حرکت کن و نزد ما بیا .

!من در فکر فرو رفتم که چگونه به این سرعت خوب شدم ؟

و این شربت چه دارویی بود؟ چون تا قبل از نوشیدن شربت قادر به حرکت و ایستادن نبودم .

به هر حال حرکت کردم و به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم ؛ و دست و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسیدم ؛ و چون گریه می کردم حضرت فرمود: چرا گریه می کنی ؟

عرض کردم : ای مولایم ! بر غریبی و دوری مسافت خانه ام از شما و همچنین بر

ناتوانی خویش گریه می کنم از این که نمی توانم مرتب به خدمت شما برسم و کسب فیض نمایم .

حضرت فرمود: و امّا در رابطه با ناتوانی و ضعف جسمانیت ، متوجّه باش که اولیاء و دوستان ما در این دنیا به انواع بلا و مصائب گرفتار می شوند، و مؤمن در این دنیا هر کجا و در هر وضعیتی که باشد غریب خواهد بود تا آن که به سرای باقی رحلت کند.

امّا این که گفתי در مسافت دوری هستی ، پس به جای دیدار با ما، به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برو؛ و بدان آنچه را که در قلب خود داری و معتقد به آن باشی با همان محشور خواهی شد.

سپس حضرت فرمود: آن شربت را چگونه یافتی ؟

عرض کردم : شهادت می دهم بر این که شما اهل بیت رحمت هستید، من قدرت و توان حرکت نداشتم ؛ ولیکن به محض این که آن شربت را نوشیدم ، ناراحتیم برطرف شد و خوب شدم .

حضرت فرمود: آن شربت دارویی بر گرفته شده از تربت قبر مطهر امام حسین علیه السلام است ، که اگر با اعتقاد و معرفت استفاده شود شفاء و درمان هر دردی خواهد بود^{۷۱}

بحارالانوار: ج 101، ص 120، ح 9، اختصاص شیخ مفید: ص 52

عنایت آقا ابا عبدالله ال امام حسین علیه السلام به مرحوم کافی

حجۃ الاسلام حاج محسن کافی (آقا زاده مرحوم حاج شیخ احمد کافی) نقل می کند:

یک روز با دوستان به دیدار مرحوم کافی می رفتیم.
در راه یکی از دوستان پرسید: حاج آقا! آقای کافی که مجتهد نیست، چطور شده همه مردم او را دوست دارند و پای منبر او می آیند؟
گفتم: الان به دیدارش می رویم و از او می پرسیم. مرحوم کافی بعد از منبر داخل اتاقی می نشستند و علما به دیدار ایشان می آمدند. بعد از احوال پرسی گفتم: حاج

آقا کافی! مردم می گویند شما که مجتهد و عالم نیستید، پس چرا این قدر معروف هستید؟

مرحوم کافی فرمود: آری! همین طور است.

روزی رژیم شاه ملعون مرا به کرمانشاه تبعید کرد. یک شب مرا در خرابه ای گذاشتند و من از وحشت، قلبم درد گرفت. بعد از چند روز به تهران آمدم، آقای فلسفی را دیدم، ایشان حال بنده را پرسیدند، گفتم: قلبم درد می کند. گفت: اگر می خواهی شناسنامه ات را بده تا رفقا برایت ویزا بگیرند، برو خارج عمل کن تا قلبت خوب شود.

گفتم: اگر می خواهی ویزای خارج بگیری و مرا بفرستی زیر دست یک مشت دکترهای بی دین و یهودی و کافر و بعد هم معلوم نیست خوب شوم، بیا یک ویزا بگیر و برویم کربلا پیش طبیب اصلی و ارباب کل آقا سید الشهداء ابا عبدالله ال امام حسین علیه السلام تا شفایم را از آقا و ولی نعمتم بگیرم.

ویزا گرفته شد، در کربلا پیش کلیددار حرم آقا امام حسین علیه السلام رفتم و گفتم: آقا جان! حرم را در چه روزی می شوید؟ گفتم: در فلان شب. گفتم: آقا جان! عطر یا گلابی نیاز هست که با خود بیاورم؟ گفت: نه! نیاز نیست. من رفتم و آن شب برگشتم، وارد حرم شدم و همان طوری که داشتم حرم را می شستم منقلب شدم و فهمیدم آقا می خواهد به بنده عنایت و لطفی کند. فهمیدم

یک چیزهایی میخواهند به من بدهند، پریدم ضریح را گرفتم و دادند آنچه را که
میخواستند بدهند و از آن شب به بعد معروف شدم.^{۷۲}

عزاداری عجیب سلیمان طباطبایی نائینی

در حالات او نقل شده که: چون ایام عاشورا می رسید، لباس سیاه پوشیده و
مؤمنین غذا می داد از لذات و تمتعات اجتناب کرده و شب و روز می گریست و به

ناشر: انتشارات هنارس - طویای کرپلا⁷²

و شخصاً به عزادارها خدمت می کرد و مانند عزادارها عمامه را از سر بر می داشت و آستینها را بالا می زد و دگمه هارا باز می کرد و هنگامی که بالای منبر قرار می گرفت و مشغول موعظه می شد و به روضه می رسید، زیاد گریه می کرد بطوری که از شدت گریه غش می کرد و از منبر می افتاد.^{۷۳}

ملاً آقا دربندی

درباره ملاّ آقا دربندی آمده است که در اقامه مصیبت ابا عبدالله (ع) بسیار مواظب و راسخ بود، بطوریکه در بالای منبر از شدّت گریه، غش می کرد و در روز عاشوراء، لباس خود را در آورده و ننگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گِل به بدن می مالید و به همان صورت بر بالای منبر می رفت

بیهوش شدن سید میرحامد حسین صاحب «عَبَقَاتِ الْاَنْوَارِ»

سید حسین یزدی گفته است: من شنیده بودم که میرحامد حسین، توان و طاقتِ
شنیدن مصیبت‌هایِ دردناکِ جدّش امام حسین (ع) و اهل بیت او را ندارد. از این
رو، مصیبت در حضورش خوانده نمی شد. از قضا، روزی در «لکهنو» در حالی که بر
فراز منبر بودم، داخل حسینیه شد، ولی من متوجّه حضورش نشدم و طبق معمول
مصیبتی را خواندم. ناگهان دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند: بس است! بس
است! دیگر نخوان! تعجّب کردم و پس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر
مصیبت من، سید از هوش رفته است و مدهوش گشته است.⁷⁴

خوابی که تعبیر شد!

من (فرزند شاه آبادی بزرگ) من از ایامی که در نجف در خدمت امام خمینی «رض» بودم، خاطره جالی دارم. قبل از تشریف فرمائی امام به نجف، شبی خواب دیدم که در ایران آشوب و جنگ است. بخصوص در خوزستان.

سر تمامی نخلهای خرما یا قطع شده بود و یا سوخته بود. در این جنگ یکی از نزدیکانم شهید شده بود. - که البته برادرم حاج آقا مهدی در جنگ شهید شد. - جنگ که خیلی طولانی شده بود با پیروزی ایران تمام شد. در تمام مدت جنگ من چنین تصور می کردم که جنگ میان حضرت سید الشهداء (ع) و دشمنانش است. وقتی جنگ تمام شد، پرسیدم: آقا امام حسین (ع) کجاستند؟ طبقه بالای ساختمانی را بمن نشان دادند که دواطاق داشت. یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ بود. من به آنجا رتم و خدمت حضرت سید الشهداء (ع) مشرف شدم و عرض ادب کردم. در همین حین از خواب بیدار شدم.

پس از تشریف فرمائی امام به نجف این خواب را برای ایشان تعریف کردم. ایشان تبسمی کرده فرمودند: این جریانها واقع خواهد شد. پرسیدم: چگونه؟ آقا؟ فرمود: بالاخره معلوم می شود این بساط! من دوباره اصرار کردم و سرانجام

ایشان فرمودند: من یک نکته بتو بگویم ولی باید تا زمانی که زنده هستم
جائی نگوئی! زمانیکه در قم خدمت مرحوم والدت بودم، بسیار بایشان علاقه داشتم
بطوریکه تقریباً نزدیکترین فرد به ایشان بودم. و ایشان هم مرا نامحرم نسبت به اسرار
نمی دانستند. روزی برای من مسیر حرکت و کار را بیان کردند. حالا البته
زود است. و تا آن زمان که این مسیر شروع شود، زود است. امامی رسد.^{۷۵}

داستان حاج عبدالرحیم آبگوشتی

در محله یهودیها

در شیراز مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی معروف به آبگوشتی زندگی می کرد که هر روز زیارت عاشورا می خواند و شب پس از نماز جماعت یک یا دو نفر روضه خوان می آورد که روضه می خواند و بعد سفره آبگوشت را پهن می کردند. هر که می خواست با خود می برد و هر که می خواست سر سفره غذا می خورد.

پسرش می گوید که: پدرم مریض شد و بما گفت که مرا به مسجد ببرید. دوست دارم در مسجد بمیرم. ما هم او را به مسجد بردیم. شبی حالش خیلی بد شد و چون احتمال مردنش را دادیم، او را بخانه بر گردانیدیم. او در حال مردن بود و ما هم گوشه ای ایستاده و گریه می کردیم و در باره کفن و دفن و کارهای بعد از آن مذاکره می نمودیم. سحر که شد ناگاه ما را صدا زد. وقتی نزدش رفتیم دیدیم که عرق زیادی کرده است و گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید که من نمی میرم و خوب می شوم.

بعدها تعریف کرد که در حال مردن خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی بد آنها در اذیت بودم. من ناراحت شده و به درگاه خدا نالیدم. ندا آمد که اینجا محل ترک کنندگان حج است! گفتم: پس تو سلات و خدمات من به امام حسین (ع) چه میشود؟ ناگاه آن منظره هول انگیز رفت و تبدیل بجای فرح بخشی شد. و گفتند که

خدمات تو پذیرفته شد و به شفاعت حضرت، ده سال بر عمرت افزوده شد تا حج واجب را بجا آوری.^{۷۶}

پرده ای در مقابل چشم مأمور

عالم پرهیزگار حاج شیخ علی تاکی شهرضایی در دهه ی محرم سال 1322 این

⁷⁶ داستانهای شگفت شهید دستغیب

قضیه را نقل فرمودند:

سالی بنده در فصل زمستان، در مشهد مقدس بودم و به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که من خیلی به زیارت امام حسین علیه السلام مشتاق شده ام و فکر می کنم اگر به کربلا بروم مریض می شوم و از شما تقاضای گذرنامه دارم! در آن زمان فقد یکصد و هفده تومان پول داشتم و گذرنامه نیز نداشتم. و نمی دانستم چگونه باید به کربلا بروم.

بالاخره به خرمشهر آمدم، سید رضا رضوانی برایم یک مکان در کشتی به مبلغ پانزده تومان کرایه کرد و نمی دانست که من می خواهم بدون گذرنامه و به صورت قاچاق به کربلا بروم! عده ی دیگری در کشتی بودند همه دارای گذرنامه بودند. جایی در وسط آب یک شرطی آمد و ما یک فلس در دست او گذاشتیم و رد شدیم.

وقتی به بصره رسیدیم. برای گرفتن بلیط قطار اقدام کردم، اما چون نزدیک اربعین و موقع ازدحام زوار بود، نتوانستم بلیط تهیه کنم و مجبور شدم به مسافرخانه ی سید علی حکاک بروم. در مسافرخانه اتاقی گرفتم و در اتاق رفتم و خوابیدم.

همین که به خواب رفتم، ناگهان بیدار شدم و دیدم شخصی بالای سرم ایستاده است و می گوید: شما بلیط می خواستید! بلند شوید و اثاثیه را جمع کنید. در این

هنگام یک بلیط قطار به من داد و ظاهراً پول آن را هم نگرفت و گفت: زود جمع
!کن و برو

من اثاثیه را جمع کردم و به دوش گرفتم، لحاف و وسایل را در چادر خوابی
پیچیده بودم و بر دوش گرفته بودم و یقیناً هر کس مرا می دید، می فهمید که
ایرانی هستم

هنگامی که می خواستیم به قطار وارد بشویم باید تک تک به اتاقی که مأمور
کنترل گذرنامه در آن بود وارد می شدیم و از طرف دیگر اتاق خارج می شدیم
و به طرف قطار می رفتیم. هنگامی که به اتاق رسیدم، متوجه شدم که هیچ
مسافری در اتاق نیست و من باید به تنهایی وارد اتاق شوم و گذرنامه را به شرطه
نشان دهم و سپس از اتاق خارج شوم. اما من چون گذرنامه نداشتم، متحیر شدم.
ناگهان ملهم شدم که «یا امام حسین علیه السلام» و «یا ابا الفضل علیه السلام»
بگویم و رد شوم

پس این دو اسم مبارک را پیوسته بر زبان می آوردم و در حالی که اثاثیه را بر
دوش گرفته بودم، وارد اتاق شدم و از طرف دیگر خارج شدم! اما گویا در مقابل
چشم آن مأمور پرده ای کشیده شده بود و مرا نمی دید! هیچ واکنشی نسبت به
من نشان نداد و من رد شدم. تا کربلا نیز کسی از ما گذرنامه نخواست

بالاخره به کربلا رسیدیم و در کربلا نیز چون به نجاری و چوب بری وارد بودم،

سقف خانه ی رئیس کنسولگری ایران را درست کردم و او با ما آشنا شد و فرمان داد که به من گذرنامه بدهند. و پس از آن، گذرنامه را به شیخ حسین شاهرودی دادم و برایم «کارت اقامت» گرفت، و از آن روز به بعد، ما در عراق اقامت کردیم.⁷⁷

یکی از گریه کننده های مشهور

⁷⁷ <http://www.ashoora.ir/>

شیخ جعفر مجتهدی از عرفای معاصر یکی از گریه کننده های مشهور است که برای اهل بیت علیهم السلام مخصوصا سیدالشهداء خیلی گریه می کردند. چند تا از داستانهای مربوط به ایشان را از کتاب در محضر لاهوتیان آقای مجتهدی می اوریم:

از جمله خاطرات جناب مجتهدی است که :

بعد از ظهر روز نوزدهم ماه صفر چند سال پیش در قم توفیق دیدار آقای مجتهدی را پیدا کردم. هنگام ورود به اتاق، مشاهده کردم که بر روی تخت در حالی که دست خود را به نشانه احترام بر روی سینه گذاشته اند، چشمان اشک آلودشان را به نقطه ای از اتاق دوخته اند و قراین نشان می داد که پیش از ورود من به اتاق توسلاتی داشته اند.

آرام در کنار در ورودی اتاق نشستم و به تماشای آن صحنه شور آفرین پرداختم. حدود یک ربع ساعت گذشت تا آن مرد خدا به تدریج حالت طبیعی خود را باز یافت.

پرسیدند:

شما نور خاصی را مشاهده نکردید؟

عرض کردم:

خیر! ولی عطر خاصی را برای چند لحظه ای استشمام کردم.

آن مرد خدا در حالی که می گریستند، فرمودند:

دلم خیلی گرفته بود به بی بی زینب (علیها السلام) متوسل شدم، ناگهان در

گوشه‌ای از اتاق آشکارا در هاله‌ای از نور جلوه کردند. لباس تعزیت بر تن داشتند و سرا پا سیاه پوش بودند. هیبت ایشان، هیبت علوی بود. خواستم عرض تسلیت کنم ولی گریه امانم نداد!

بی بی فرمودند:

دوست دارم فردا که اربعین شهادت حسینی است در این جا مراسم عزاداری اقامه گردد و مرثیه جدیدی خوانده شود. مرثیه‌ای که صحنه غروب روز عاشورا را تجسم کند.

عرض کردم:

بی بی جان! این مرثیه را چه کسی باید منظوم کند؟

در حالی که بی بی زینب (علیها السلام) به شما اشاره می کردند به من امر فرمودند تا صحنه غروب روز عاشورا و صحنه وداع شان را با پیکر پاره پاره و غرقه به خون سالار شهیدان را به گونه‌ای که نشانم داده‌اند، برای شما بازگو کنم. سپس « کد» مرثیه جدید را به من یاد آور شدند و فرمودند که این مرثیه جدید دارای چه نشانه‌ای است؟ شما امشب این مرثیه را بسازید و فردا صبح به من لطف کنید تا ببینم نشانه‌ای را که فرموده‌اند، دارد یا نه!

بعد، آقای مجتهدی حدود یک ساعت آن دو صحنه تکان دهنده را برای من تعریف کردند و در اثنای مجسم کردن آن دو صحنه به سختی می گریستند و گاهی رشته کلام شان پاره می شد و هنگامی که آرام می گرفتند، مطلب را ادامه می دادند.

از خدمت ایشان مرخص شدم و به خانه آمدم. نزدیکی نیمه‌های شب، غمی
بزرگ بر وجودم مستولی شد و انقلاب خاطر عجیبی پیدا کردم. به کتابخانه
شخصی‌ام رفتم و مطلبی را که آقای مجتهدی برایم شرح داده بودند، دقیقاً مرور
کردم و پس از دقایقی بعد، این مرثیه منظوم بر زبانم جاری شد:

هان! غروب روز عاشوراستی کربلا پر شود و پر غوغاستی
قتلگاه ار خون هفتاد و دو تن موج زن چون لجه دریاستی
کشتی بشکسته آل رسول غرقه در دریای بی پهناستی

...

فردای آن روز، صبح زود پس از زیارت مرقد نورانی کریمه اهل بیت (علیها
السلام) و تشکر از عنایت آن حضرت و بی‌بی زینب - سلام الله علیهما - رهسپار
منزل حضرت آقای مجتهدی شدم. هنگامی که به حضورشان رسیدم، پرسیدند:
مرثیه را به همراه آورده‌اید؟!
عرض کردم: بله
فرمودند:

مرحمت کنید تا آن را ببینم!
تا آن هنگام سابقه نداشت که ایشان این گونه اشعار را از من طلب کنند و فقط
می‌فرمودند:

بخوانید! ولی این بار ظاهراً قضیه فرق می‌کرد.
وقتی که شعر را به ایشان دادم، دیدم با انگشت خود سرگرم شمردن ابیات آن

هستند! سپس با لبخندی حالکی از رضایت خاطر به من فرمودند:
آقا جان! مبارک است، شعر شما نشانه‌ای را که بی‌بی زینب (علیها السلام) به من
فرمودند، دارد!
عرض کردم:
اگر صلاح می‌دانید، برای مزید اطمینان قلبی من آن را اشاره بفرمایید.
گفتند:

به من فرموده بودند که این مرثیه به نشانه اربعین باید چهل بیت داشته باشد و حالا
که ابیات شعر شما را شمردم دیدم درست چهل بیت است!
آقا جان! شعری که عنایتی باشد «کد» دارد! و «کد» شعر شما عدد (40) بود!
من که سراینده این مرثیه بودم، تعداد ابیات آن را نمی‌دانستم! بعد که ابیات را
شمردم دیدم که ناخودآگاه آن را در چهل بیت سروده‌ام! شعفی که باطناً از این
جهت نصیب من شد، روزها ادامه داشت.
پس از گذشت ساعتی که در خدمت آن مرد خدا بودم، تنی چند از ذاکران و
دوستان آل الله آمدند و ایشان شعر مرا به یکی از آنها داده و گفتند:
مرثیه امروز ما، همین شعر است! آن را با لحنی حزن انگیز بخوانید.

آقای حسنی طباطبایی نقل کردند:

صبح یکی از روزهای ماه محرم پس از تشریف به حرم مطهر کریمه اهل بیت حضرت معصومه (علیها السلام) به قصد زیارت آقای مجتهدی حرکت کردم. در زدم، کسی در را باز کرد و گفت:

حمید آقا! آقای مجتهدی منتظر شما هستند تا صبحانه را به اتفاق شما صرف کنند!

به خدمت ایشان شرفیاب شدم، سفره صبحانه پهن بود.

فرمودند:

صبحانه را بایستی با شما صرف می کردیم! خوش آمدید، بفرمایید!
در کنار آقای مجتهدی، کتاب گنجینه الاسرار مرحوم عمان سامانی، قرار داشت. ایشان ضمن صرف صبحانه، اشاره‌ای به آن کتاب کردند و گفتند:
آقا جان! عمان سامانی در میان مرثیه سرایان حسینی مقام و منزلت ویژه‌ای دارد و بعد فرمودند:

اصلاً دستگاه حضرت اباعبدالله (علیه السلام) یک دستگاه عجیبی است! نام مبارک ایشان هم خیلی بزرگ است. در نام مقدس «حسین (علیه السلام)» اسرار عجیبی نهفته است.

و پس از چند لحظه تأمل، فرمودند:

هر کس که نام آقا امام حسین (علیه السلام) را بشنود از میزان انقلاب خاطری که پیدا می کند پایه ایمانش را می توان فهمید. کسانی که نام این بزرگوار را می شنوند و تغییر حالی در خود نمی بینند باید جداً نگران ایمان خود باشند! نام آقا امام حسین (علیه السلام) محک ایمان است.

عزا خانه ما را دریابید!

استاد مجاهدی نقل می کنند :

خانه اجدادی مرحوم حجت الاسلام برقی محل آمد و شد علمای ربانی و دوستان آل الله در قم بود و خود ایشان نیز در اقامه عزاداری برای سالار شهیدان سعی بلیغی داشتند و معمولاً در دهه اول محرم هر سال پر رونق ترین مجالس عزاداری اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در منزل ایشان برگزار می شد و مورد عنایت طبقات مختلف مردم بود زیرا قدمت یکصد ساله داشت و نذورات بسیاری که هر سال در اختیار این بیت قرار می گرفت حاکی از نتایجی بود که مردم متدین قم و دیگر شهرها از توسلات خود در آنجا می گرفتند.

روزهای تاسوعا و عاشورا شخصیت های بزرگی همانند مرحوم علامه طباطبایی (رحمت الله) - صاحب تفسیر المیزان - در این مجالس عزاداری شرکت

می کردند و اغلب به صورت ناشناس در میان مردم عزادار می نشستند بر مصائب سالار شهیدان اشک می ریختند. بارها شخصاً آن مرحوم را می دیدم که با حضور در آن مجالس، غمگینانه در گوشه‌ای نشسته و بی تابانه برای جد بزرگوار خود و مصائب آل الله می گریستند و در این حالت سعی می کردند که با گوشه عبا چهره خود را بپوشانند.

مرحوم برقی (رحمت الله) برای من این قضیه را با انقلاب حال تعریف می کردند و می گریستند:

هر سال در روز پایان عزاداری، پاکت حق الزحمه واعظان و ذاکران حسینی را پس از ختم جلسه به آنان تقدیم می کردم.

سالی، روز عاشورا با روز جمعه مصادف شده بود و من پس از نماز صبح وقتی که خواستم پاکت‌ها را آماده کنم، دیدم که چهل هزار تومان کم دارم! پول به اندازه نیاز در حساب بانکی داشتم ولی چون روز جمعه بود نمی توانستم از آن استفاده کنم، و از طرفی با مولای خود امام حسین (علیه السلام) عهد کرده بودم که از بابت هزینه مجالس عزاداری شخصاً از کسی وجهی مطالبه نکنم ولو به صورت قرض الحسنه!

لذا برای اولین بار در طول سال‌ها عزاداری، خود را با مشکلی روبه رو می دیدم

که ظاهراً حاصلی جز شرمساری برای من نداشت! مغموم و افسرده، سماور را روشن کردم و قلباً به آقا امام حسین (علیه السلام) متوسل شدم که آبروی مرا بخر و نگذار شرمنده ذاکران تو باشم.

هنوز چند دقیقه‌ای از دم کردن چای نگذشته بود که شنیدم در می‌زنند! برخاستم و در خانه را باز کردم. دیدم دو نفر ناشناس (یا سه نفر، تردید از نویسنده است) و آذری زبان پشت در ایستاده‌اند. پس از سلام و احوالپرسی، گفتند:

از طرف جعفر آقا حامل پیغامی برای شما هستیم!

آنان را به درون خانه راهنمایی کردم و پس از صرف چای، بسته‌ای را به من دادند و گفتند:

ساعتی پیش در خدمت جعفر آقای مجتهدی بودیم. در اثنای صحبت، ایشان چند لحظه سکوت کرده و به ما گفتند:

آقا امام حسین (علیه السلام) می‌فرمایند: عزا خانه ما را دریابید!

بعد چند بسته اسکناس را داخل روزنامه پیچیدند و گفتند:

آقا جان! این بسته را به حاج آقا مصطفی برقی برسانید! منزل ایشان در گذر خان، کوچه معروف به کلاه فرنگی است!

از خدمت شان مرخص شدیم و پرس و جو کنان آمدیم و خدا را شکر که این

توفیق نصیب ما در این روز عزیز شد!

بسته پول را باز کردم و در نهایت تعجب دیدم که جعفر آقا چهار بسته ده هزار تومانی برای من فرستاده‌اند! بغض گلویم را فشرده و بی آن که بتوانم با آنان سخنی بگویم با من خداحافظی کردند و رفتند! مرحوم حاج آقا مصطفی برقی به من می‌گفتند: تا آن موقع صحبت‌های زیادی در مورد آقای مجتهدی شنیده بودم ولی باور نمی‌کردم و با مشاهده این کرامت، قلباً به ایشان ارادت پیدا کردم و خدای را سپاس گفتم که این بیت را سال‌های سال عزا خانه مولایم امام حسین قرارداد و آن حضرت نیز بر آن مهر تأیید زده‌اند.^{۷۸}

بدون گریه بر حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) نمی‌توانیم زنده بمانیم

جناب آقای حاج فتحعلی تعریف کردند:
در یکی از دفعاتی که آقا مجتهدی در بیمارستان آیت الله گلپایگانی بستری شدند تمام اطباء بالاتفاق به آقا گفتند: شما اصلاً نباید گریه کنید، و در غیر این صورت نابینا خواهید شد. آقا در جواب به آنها فرمودند:
(ما بدون گریه بر حضرت امام حسین (علیه‌السلام) نمی‌توانیم زنده بمانیم).

ایشان وقتی به کربلا مشرف می شوند به مدت هفت سال در یکی از حجره های فوقانی صحن مطهر آقا ابا عبدالله رو به ایوان طلا سکونت می کنند و روزها نیز در بازار بین الحرمین در محله قیصریه اخباری ها به شغل کفافی سرگرم می شوند و هر روز به زیارت دو طفلان حضرت مسلم (علیه السلام) مشرف می شده اند. از قول ایشان نقل شده :

در ایامی که در کربلای معلی ساکن بودم هر روز صبح قبل از اینکه به محل کار خود بروم، کنار رود فرات رفته و به آب نگاه می کردم و به یاد عطش و مصائبی که در روز عاشورا بر امام حسین (علیه السلام) و اولاد و اصحابشان وارد شده بود می گریستم ، سپس به حرم مطهر مشرف می شدم و بعد از زیارت به صحن مبارک رفته و در آنجا مشغول توسل و گریه می شدم، آنگاه به محل کار خود می رفتم.

اقای شیخ جعفر مجتهدی می فرمودند:

زمانی که در بیابانها ساکن بودم، هنگام توسل کلمه شریفه (یا حسین) را با انگشت روی خاک می نوشتم و آنقدر می گریستم تا اینکه کلمه یا حسین که بر روی خاک نوشته بودم تبدیل به گل می شد و محو می گشت، مجدداً آن نام مقدس را روی گلها می نوشتم و به حدی گریه می کردم که بی تاب گشته و از هوش می رفتم. ایشان فرمودند: یک روز عاشورا که در بیابان بودم بسیار منقلب گشتم در این هنگام خطاب به آسمان کرده و گفتم؛ آسمان خجالت نکشیدی

ناظر کشته شدن حضرت اباعبدالله (علیه السلام) بودی؟! سپس خطاب به زمین نموده و گفتم؛ ای زمین خجالت نکشیدی که حسین فاطمه (علیهما السلام) را بر روی تو سر بریدند؟! و متصل یک خطاب به آسمان و یک خطاب به زمین می کردم که ناگهان ندایی آمد. جعفر از اینجا دور شو. وقتی از آن مکان فاصله گرفتم، آسمان درهم ریخت و صاعقه ای آتشبار به قطعه زمینی که به آن خطاب می نمودم اصابت کرد و آنجا را شکافت.^{۷۹}

اولین صحبت های موسی و خضر....

- روایت شده که چون حضرت موسی ع مأمور شد به ملاقات جناب خضر و تعلّم از او اوّل چیزی که در وقت ملاقات بین ایشان مذاکره شد آن بود که آن

عالم حدیث نمود برای حضرت موسی مُصِیْبَتِهَا و بلاهایی که بر آل محمد: وارد می شود پس گریستند هر دو و سخت شد گریستن ایشان.^{۸۰}

سینا تقی خانی نوشت: **ماجرای مسلمان و شیعه شدن ۱۵۰ سیاهپوست در یک**

مجلس روضه

به گزارش رهیافتگان پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان: توی آمریکا □♦

مراسم روضه گرفته بودیم

شب اول یه سیاه پوست هم اومد روضه

براش یه مترجم گذاشتیم

شبای بعد، همین جور هی تعداد سیاهپوست ها زیاد میشد تا مجبور شدیم یه جای

دیگه روهم برای مراسم بگیریم

!شب آخر ۱۵۰ تا سیاهپوست گفتن که میخوان شیعه بشن □♦

!پرسیدم برای چی میخوان شیعه بشین؟

!همه نگاه کردن به سیاهپوستی که شب اول اومده بود روضه

ازش پرسیدم برای چی شیعه؟

(گفت: شب اول یه تیکه از روضه جون رو خوندی) غلام سیاه امام حسین

همونی که وقتی امام حسین سرش رو گذاشت روی پای خودش، سه بار □ ♦
سرش رو انداخت گفت جایی که سر علی اکبر بوده جای سر جون نیست!!؟
..ولی امام حسین سرش رو گذاشت روی پاهاش و جون شهید شد
من رفتم به این سیاهپوستا گفتم: بیاید که دینی رو پیدا کردم که توش سیاه و
سفید فرقی نداره.^{۸۱}

⁸¹ <http://shia-patogh.blogfa.com/post/2491>

زنی که استخاره می کرد!

«یکی از علماء می گوید: مشاهده کردم که هفته‌ای یکبار خانمی در حرم امیرالمؤمنین (ع) برای زنها استخاره می گیرد. من از یکی از خادمین حرم خواش کردم که آن زن را نزد من بیاورد تا چند سؤال از او بپرسم. خانم را نزدم آوردند، از او پرسیدم: شما چگونه استخاره می گیرید؟ جواب داد: با تسبیح و با کمک حضرت ابوالفضل (ع)! وقتی از او توضیح خواستم، گفت: من زنی بیوه هستم که چند بچه دارم. از بی پولی چندبار تصمیم به اعمال ناشایست گرفتم، ولی هربار منصرف شدم و تقوا پیشه نمودم. یک دفعه آخر خیلی بمن فشار آمد و دیگر نزدیک بودم که آلوده شوم ولی باز منصرف شدم و به حرم حضرت ابوالفضل (ع) رفتم و سه روز در آنجا اعتصاب غذا نمودم و از حضرت تقاضای کمک نمودم.

در عالم رؤیا حضرت عباس (ع) بمن فرمود: برو و در حرم پدرم امیرالمؤمنین (ع) برای زنها استخاره بگیر!

گفتم: من این کار را بلد نیستم!

فرمود: ما کمکت می کنیم.

من هم هفته ای یک بار به اینجا می آیم و استخاره می گیرم و حضرت هم مطالبی که لازم است به افراد بگویم، بر زبانم جاری می کند. و مردم هم در عوض بمن مزد می دهند!»^{۸۲}

سلام دادن به امام حسین علیه السلام

مرحوم حجت الاسلام میرزا تقی زرگری (قدس سره) به خاطر انسی که با عاشق
دلسوخته و عارف صاحب‌دل مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی (رحمت الله) داشتند
حالات و روحيات آن مرحوم را به روشنی به تصویر می کشیدند. روزی تعریف
کردند:

حاج ملا آقا جان در سفری به عتبات، با سر و وضعی بسیار آشفته و با پای برهنه و
بسیار بیدلانه طی طریق می کرده است. در اثنای راه به دشت همواری می رسد و
همین که می خواهد از کنار جالیزی عبور کند، دهقان سالخورده عربی که
سرگرم آبیاری بوده و به او نهیب می زند که

!تو کیستی و با این سر و وضع در اینجا چه می کنی؟

می گوید:

من عاشق و دل‌باخته مولایم حسین بن علی (علیه السلام) هستم و بیدلانه به زیارت
او می روم.

دهقان سالخورده با شنیدن پاسخ حاج ملا آقا جان، بیل خود را بر می دارد و به او
می گوید:

!ادعای بزرگی کردی! باید ثابت کنی که عاشقی

!می پرسد: چگونه؟

می گوید: در میان عاشق و معشوق حجاب و فاصله ای نیست. از همین جا که
ایستاده ای به محبوب خود سلام کن اگر جواب سلامت را دادند که هیچ و گرنه
!با همین بیل ادبت خواهم کرد

حاج ملا آقا جان لحظاتی به فکر فرو می رود و برای آنکه طرف را بیازماید به او
می گوید:

!تو که این پیشنهاد را به من می کنی، این آمادگی را در خود می بینی؟

:مرد عرب جواب می دهد

من که ادعایی نکرده ام تا آن را ثابت کنم، تو باید ادعای خود را ثابت کنی نه
!من

که: البینه علی المدعی، ولی با این وجود سلامی می کنم، شاید جواب سلام مرا
!دادند

...و بعد تیمم می کند و رو به قبله می ایستد و می گوید

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین

حاج ملا آقا جان از چهار جهت جواب سلام آن دهقان سالخورده را از زبان

!محبوب خود می شنود و از هوش می رود

:پیرمرد دهقان او را به هوش می آورد و می گوید

!حالا نوبت توست! برخیز و عاشقی خود را ثابت کن

حاج ملا آقا جان با دست و پایی لرزان می رود و به قول خودش یک وضوی

علمایی می گیرد و رو به قبله می کند و با چشمی گریان و دلی سوزان عرضه

:می دارد

!السلام علیک یا ابا عبدالله! بابی انت و امی یا مولای

حاج ملا آقا جان می گوید که من جواب سلام خود را نشنیدم ولی آن پیرمرد

:عرب که شکسته دلی مرا دید با لحنی نصیحت آمیز به من گفت

جواب سلام تو را دادند ولی خیلی آهسته! انسان وقتی می خواهد به خدمت امام

بزرگواری چون حسین بن علی (علیه السلام) برسد باید مراتب ادب را رعایت

کند و در نهایت احترام و فروتنی به محضر آن حضرت سلام کند نه با ادعا! باید
آدم شد و آدمیت به داشتن سر و وضع پریشان نیست.^{۸۳}

پیامبران بزرگ و زمین مقدس کربلا

عبور آدم علیه السلام از زمین کربلا

چون آدم علیه السلام بر زمین هیوط کرد و حوا را ندید دنبال او گشت تا عبورش به زمین کربلا افتاد پیش از آن که حادثه ای واقع شود، غمناک شد، سینه اش تنگی گرفت ، و چون به مقتل امام حسین علیه السلام رسید پایش لغزید خون از آن جاری شد.

پس سر به موی آسمان بلند کرده و گفت : ای پروردگار من ، مرتکب گناه دیگر شده ام و اینک مرا کیفر خواهی کرد زیرا که من تمام زمین را طی کردم و یا چنین حادثه ای روبه رو نشد مسجد خداوند وحی فرستاد: ای آدم گناهی تازه مرتکب نشده ای ولی فرزند تو حسین علیه السلام در این سرزمین به ظلم کشته می شود اینک خون تو به موافقت وی ریخته شد.

آدم عرض کرد: پروردگارا، حسین پیغمبر است ؟

خطاب سید که پیامبر نیست و لیکن فرزند زاده پیامبر من محمد صلی الله علیه و آله است عرض کرد: قاتل وی کیست ؟ ندا رسید: یزید که ملعون اهل آسمان ها و زمین است آدم به جبرئیل رو کرد و گفت : چه کنم ؟ گفت : یزید را لعن کن

پس آدم چهار مرتبه یزید را لعنت کرد و چند قدمی برداشت تا به کوه عرفات رسید و حوا را یافت.^{۸۴}

کشتی نوح علیه السلام و کربلا.

چون حضرت نوح علیه السلام بر کشتی نشست و بر روی آب همه روی زمین را گشت تا به زمین کربلا رسید، چون به آن زمین بلا رسید آن سرزمین کشتی او را به گرداب افکند پس حضرت نوح علیه السلام از غرق شدن کشتی ترسید دست دعا به درگاه عزت و جلال خدا برداشت و عرض کرد: پروردگارا همه روی زمین را گشتم، ترس اضطرابی که در این زمین بر من رخ نمود در هیچ جا رخ نداده بود. همان ساعت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عز و جل فرود آمد و عرض نمود: یا نوح، حسین علیه السلام سبط محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و فرزندان گرامی اوصیا در این سرزمین کشته می شود حضرت نوح پرسید قاتل آن بزرگوار کیست؟ جبرئیل عرض کرد: قاتل او کسی است که اهل هفت آسمان و اهل هفت زمین بر او لعنت می کنند پس حضرت نوح چهار مرتبه بر آن

حرام زاده بد کردار لعنت کرد پس کشتی از آن مهکله نجات یافت و از آن
سرزمین بلا گذشت.^{۸۵}

عبور ابراهیم علیه السلام از کربلا.

روایت شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی سواره به صحرای کربلا
بگذشت اسبش رم کرد. آن جناب از پشت اسب بر روی زمین افتاد و سرش
بشکست و خون از آن جاری شد پس زبان به استغفار بگشاد و گفت: پرودگارا
از من چه گناهی سر زده است؟ جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای ابراهیم
! گناهی از تو صادر نگشت ولکن کشته می شود در این محل سبط خاتم الانبیا و
پسر خاتم الاوصیا، پس خون تو به موافقت خون او ریخته شد فرمود: ای جبرئیل
، قاتل او کیست؟ گفت: قاتل او ملعون اهل آسمان ها و زمین و قلم جاری شد بر
لوح آن پلید پس ابراهیم علیه السلام دست برداشت و یزید پلید را لعن بسیار کرد
و اسب آن حضرت به زبان فصیح آمین گفت: ابراهیم علیه السلام به او خطاب
کرد و فرمود: بر تو چه معلوم شد که آمین گفتی؟

گفت : ای ابراهیم ، من همیشه فخر می کردم که تو بر پشت من سوار می شوی و چون تو از پشت من درافتادی خجلت و شرمساری من زیاد شد و سبب این از یزید بود خداوند او را لعنت کند

مرحوم شوشتری رحمه الله در خصایص می گوید که شاید محل توسط حضرت ابراهیم علیه السلام از اسب همان محل سقوط حضرت امام حسین علیه السلام باشد از اسب خود یعنی در مقتل آن جناب به زمین افتاده باشد پس ملاحظه کن .^{۸۶} فرق این دو سقوط را.

اوی کسی که لعنت بر قاتل امام حسین علیه السلام حضرت ابراهیم علیه السلام بود و امر کرد فرزندان خود را عهد و پیمان از ایشان گرفت که پیوسته او را لعنت کنند .

پس از آن حضرت موسی علیه السلام او را لعنت کرد و امت خود را به آن امر کرد، سپس داود علیه السلام او را لعنت کرد و بنی اسرائیل را امر نمود که لعنت کنند یزید را سپس حضرت عیسی ع لعنت کرد و بسیار می گفت بنی اسرائیل را که لعنت کنند بر قاتلان حسین علیه السلام اگر زمان او را دریافتند در خدمت او

جهاد کنید کسی که با او شهیدی شود چنان است که با پیامبر صلی الله علیه و آله
87. شهید شده است

گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام آب نیاشامیدند

روایت است که گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام در کنار فرات می
چریدند. روزی شبان آنها به خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام آمد و گفت:
چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمی آشامند پس حضرت در
مناجات با خدا از سبب این حالت سوال کرد همان ساعت حضرت جبرئیل علیه
السلام از طرف خداوند خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام نازل شد و گفت:
ای اسماعیل سبب این حالت را از گوسفندان بپرس، آنها پاسخ را خواهند داد.
پس آن حضرت از گوسفندان پرسید: چرا از این رودخانه آب نمی نوشید؟

گوسفندان به زبان فصیح پاسخ دادند: به ما خبر رسیده که فرزند تو حسین - که
سبط گرامی محمد صلی ال له علیه و آله است - در این زمین با لب تشنه کشته

87. کشف الغمه، ج 2، ص 179، دمعہ الساکبه، ص 272⁸⁷

خواهد شد پس ما از این آب نمی آشامیم به جهت حزن و اندوه برای تشنگی آن
بزرگوار.

کسی که اهل آسمان ها و زمین ها او را لعنت می کنند. پس حضرت اسماعیل⁸⁸
علیه السلام فرمود: خداوندا لعنت کن بر قاتل حسین علیه السلام

مسافرت حضرت موسی علیه السلام به کربلا

مرحوم خیابانی در ذیل خبری طولانی می گوید: حضرت موسی علیه السلام
دوباره به کربلا رفته است ، یک بار تنها و بار دیگر با وصی خود یوشع بن نون
چنان که طریحی می گوید: حضرت موسی علیهما السلام با یوشع بن نون می
رفت چون به زمین کربلا رسیدند بند نعلین آن حضرت پاره شد و خاری بر پای
وی فرو رفت و خون از پایش جاری شد پس عرض کرد: ای خدای من ، چه
گناهی از من صادر شد که بدین کیفر گرفتار شدم؟ خدای بزرگ به او وحی
فرستاد که در این موضع خون امام حسین علیه السلام ریخته می شود و خون تو به
موافقت خون وی جاری شد.

⁸⁸49 ص . محن الابرار، ص

عرض کرد: خدایا، حسین کیست؟ خطاب آمد: او فرزندزاده محمد مصطفی و پسر علی مرتضی. عرض کرد: قاتل او کیست؟ ندا رسید: قاتلش یزید است. پس حضرت موسی علیه السلام دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد و⁸⁹ . یوشع بن نون آمین گفت

حضرت سلیمان علیه السلام و کربلا

سلیمان بن داود علیه السلام بر فرش خود می نشست و در هوا سیر می کرد. روزی گزارش به زمین برسد باد فرش، او را سه بار روانه کرد و برگردانید و سلیمان ترسید از در آمدن به زمین باد ساکت شد، به سرزمین کربلا نزول کرد. سلیمان به باد گفت: چرا ساکت شدی؟ باد گفت: در این سرزمین حسین علیه السلام کشته می شود سلیمان گفت: حسین کیست؟ گفت: سبط محمد مختار صلی الله علیه و آله و پسر علی کرار. گفت: قاتلش که باشد؟ گفت: لعن انس به. دعایش آمین گفته، باد ورزید و فرش را برداشت

ریان بن شیب از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: ای پسر شیب اگر خوش باشی ، به سکونت قصرهای بهشتی با پیغمبر صلی الله علیه و آله ، لعن کن به کشتندگان امام حسین علیه السلام.^{۹۰}

حضرت زکریا علیه السلام سه روز از مسجد خارج نشد

در حدیث طویل از سعد بن عبدالله اشعری در حکایت شرفیاب شدن به حضور . حضرت مهدی علیه السلام گفت : خبر ده مرا از تاویل کهیعیص

حضرت فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده خود زکریا را از آن آگاه کرد و حکایت آن را برای محمد صلی الله علیه و آله بیان فرمود و آن چنان است که زکریا از خداوند خواست نام پنج تن را به وی آموزد جبرئیل فرود آمد و او را پیاموخت و زکریا هر گاه نام محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را می برد اندوهش برطرف می شد و غمش زایل می گشت و هرگاه نام حسین علیه السلام می برد گریه گلوی او را می گرفت و نفسش به شمار می افتاد روزی گفت : ای پروردگار من ! چون است که وقتی نام

۹۰. الدار المنفصود، ص ۱۵۱

چهار کس از آنها را می برم از اندوه تسلیت می یابم و هر گاه یاد حسین می کنم
اشکم ریزان می شود و ناله ام بیرون می آید ؟

خداوند تبارک و تعالی او را خبر داد و فرمود: کهیحص پس کاف نام کربلاست
و ها هلاکت عترت است و یا یزید است که بر امام حسین علیه السلام ستم می
کند و عین عطش حسین است و صاد و صبر و شکیبایی آن حضرت چون
زکریای این بشنید، سه روز از مسجد خود جدا نگشت و مردم را از داخل شدن به
محضر خود منع فرمود و به گریه و ناله پرداخت . نفس المهوم ، ص 20

و او را رثا می گوید: که خداوندا! آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزند وی
مبتلا می کنی آیا چنین بلایی بر خانه او فرود می آوری ؟ آیا علی و فاطمه
علیهما السلام را لباس سوگواری می پوشانی و اندوه آن را در منزل آنها می
آوری ؟

آن گاه گفت : ای خدای من ، مرا فرزندی روزی کن که در پیریم چشم من به
وی روشن شود و چون روزی کردی ، مفتون کن مرا به دوستی او آنگاه به مرگ
او اندوهناکم ساز چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله حبیب را به فرزندش

اندوهناک ساختی پس خداوند یحیی را به وی بخشید و او را مبتلا کرد و حمل
91. یحیی شش ماه بود چنان که حمل حسین علیه السلام چنین بود

عبور حضرت عیسی علیه السلام از کربلا

روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در ایام سیاحت با حواریین
گذرش به کربلا افتاد ناگاه شیر غرانی بر سر راه ایشان آمد و راه را برایشان بست
عیسی علیه السلام پیش رفت و فرمود: چرا سر راه بر ما گرفته و نمی گذاری که
ما عبور کنیم؟ شیر به زبان فصیح گفت: نمی گذارم شما در گذرید مگر این که
یزید را کشنده حسین علیه السلام است لعن کنید

عیسی علیه السلام فرمود: حسین چه کسی است؟ شیر گفت: سبط محمد النبی
. الامی و ابن علی الولی، فرزند زاده پیغمبر امی و پسر علی ولی است

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: قاتل او کیست؟

شیر گفت : قاتل وی ملعون و حوش بیابان ها و گرگان و درندگان صحراهاست ،
به خصوص در روز عاشورا، پس حضرت عیسی علیه السلام دست برداشت و
لعن و نفرین کرد بر یزید، و حواریین آمین گفتند و شیر از راه دور شد و ایشان به
92. مقصد خود رفتند.

خبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بود، فرمود: نگذار
کسی داخل شود، حسین علیه السلام آمد زمانی که طفل بود ام سلمه نتوانست
جلو او را بگیرد، حسین علیه السلام بر جدش وارد شد دید حسین علیه السلام بر
بالای سینه پیامر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است و حضرت رسول گریه می
کند ام سلمه سبب گریه حضرت را پرسید؟ حضرت فرمود: ای ام سلمه ، جبرئیل
به من خبر داد که حسین تو کشته می شود، این تربت را هم به تو بدهم در نزد تو

باشد که جبرئیل برایم آورده است در شیشه ای بگذار، زمانی که خون شد آن⁹³
وقت حسین من کشته می شود

یکی از ویژگیهای آیت الله شیخ عبدالکریم حائری ، توسل شدید به امام حسین علیه السلام بود . علاوه بر روضه که هر شب جمعه و دهه محرم داشتند هر روز قبل از شروع درس ، بطور مختصر ، ذکر توسلی به امام حسین علیه السلام توسط یکی از شاگردان انجام می گرفت .

یکی از یاران خاص ایشان ، علت این مسأله را سؤال می کند . ایشان در پاسخ می فرماید : من ، ادامه زندگیم را مرهون توسل به امام حسین علیه السلام هستم . هنگامی که در عراق بودم . در عالم خواب بمن گفته شد : سه روز دیگر از عمرت ، بیشتر باقی نیست! با معیارهای فقهی گفتم : خواب حجّیت ندارد . روز سوم که پنج شنبه بود و با برخی از شاگردان برای تفریح به کنار دجله رفته بودیم . پس از نماز ظهر و صرف نهار ، ناگهان تب شدیدی بر من عارض شد . متوجه آن خواب شدم . گفتم ، مرا به منزل ببرید هر لحظه بر تب افزون می شد . یکدفعه متوجه شدم دونفر برای قبض روح روحم آمده اند . در همان حال ، متوسل شدم به آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام عرضه داشتم : یابن رسول الله! من از مرگ هراسی ندارم ، ولی کاری برای آخرتم انجام نداده ام . خواهش می کنم ، به من فرصتی بدهید ، تا خدمتی برای دینم انجام دهم . ناگاه شخص سومی آمد و به آن دو گفت : ایشان را آقا ابا عبدالله شفاعت کرده ، شما برگردید . من دیدم ، آن سه

با هم به طرف آسمان حرکت کردند ، حالم خوب شد و تا به الان به برکت آن
شفاعت زنده‌ام .^{۹۴}

گریه های طولانی...

آیت الله اراکی در مورد مرحوم سید نورالدین اراکی می‌فرماید : من به چشم
خودم دیدم که در دهه عاشورا در مجلس روضه خوانی که در منزل خودش از
اول طلوع آفتاب شروع می‌شد و تا ظهر ادامه داشت و منبرها پی در پی می‌آمدند
و مردم زیادی از غریبه و آشنا از اهل اراک و جاهای دیگر جمع می‌شدند ،
ایشان از اول چندین دستمال جلو خودش می‌گذاشت و تمام دستمالها را از گریه
خیس می‌کرده از اول روضه گریه می‌کرد تا آخر ، من نمی‌دانم چه گریه‌ای بود
که تمامی نداشت! روز عاشورا که می‌شد معرکه بود ، بگّاء (بسیار گریه کننده)
بود به تمام معنا!^{۹۵}

^{۹۴} پای درس علماء

^{۹۵} سیمای فرزندگان

گریه های مرحوم کافی در کودکی

از حجة الاسلام سید حسن مؤمن زاده نقل شده که گفت : من در مشهد مدرسه ملی داشتم . در دوران تحصیلات ابتدائی ، مرحوم کافی از شاگردان مدرسه من بود . وقتی که زنگ تفریح زده می شد ، او همراه بچه ها سراغ بازی نمی رفت و می آمد ، دو ریال به من می داد و می گفت : برایم روضه امام حسین علیه السلام

بخوان . من روضه می خواندم و مرحوم کافی زار زار گریه می کرد شهدای
روحانیت در یکصد سال اخیر .

آیه الله میر محمد علی صدرایی اشکوری

آقای فلسفی واعظ شهیر ایران قدس سره می گوید: «سالی مرحوم صدرایی واعظ به علّت عارضه قلبی در بیمارستان آبان تهران بستری بود، من به عیادت ایشان رفته، ضمن گفتگو با ایشان پرسیدم: حالتان چطور است؟ او جواب داد: عطیه آقا سید الشهداء ما را اداره می کند. گفتم: ما همه از آقا امام حسین علیه السلام برخورداریم. او در پاسخ گفت: اما ما یک حساب دیگری داریم. کنجکاو شدم و از ایشان خواستم تا این راز را فاش کند. صدرایی گفت: یک قطعه باغ چای دارم که هدیه سالار شهیدان، حضرت اباعبدالله است و در دوران کهولت مرا اداره می کند. بنده پرسیدم: از کجا می گوئید عطیه سید الشهداء است؟

او خاطر نشان ساخت: این باغ را برای معامله، قولنامه کرده بودم و دو روز پس از آن به دیدن عارف نامدار آیه الله شیخ محمد کوهستانی قدس سر (1392 ق.) رفتم. وقتی که مرا دید، فرمود: چرا عطیه ملوکانه را می فروشی! عرض کردم: با شاه کاری ندارم. فرمود: منظورم این نیست، آقا سید شهیدان را می گویم. اینها (شاه) این الفاظ را دزدیده اند. یادت هست جوان بودی، رفتی حرم امام حسین علیه السلام بالا سر آقا، سرت رابه شبکه ضریح نزدیک کردی و گفتی: آقا جان، من از تو یک لطفی می خواهم که دوران پیری و از کار افتادگی سر سفره شما اداره شوم.

این باغ چای اجابت آن دعا است، چرا قصد فروش آن را داشتی؟ من دست آقا را بوسیدم، از پله ها پایین آمدم و سریع به رشت باز گشتم و قولنامه را پاره کردم و تا الان زندگی من از این باغ اداره می شود.»^{۹۶}

شیخ جعفر شوشتری چطور روضه خوان شد....

آن عالم ربانی خود نقل کرده است:

«زمانی که از تحصیلات علمی خویش در حوزه نجف فارغ شدم و به وطن خود شوشتر باز گشتم، با تمام وجود دریافتم که باید در هر چه بیشتر و بهتر آشنا ساختن مردم با معارف قرآن و اسلام بکوشم. به همین جهت، در گام نخست تصمیم گرفتم که روزهای جمعه را منبر بروم و پس از آن با فرا رسیدن ماه رمضان، به خاطر انجام این مسئولیت به منبر خویش ادامه دادم.

اما شیوه کار این گونه بود که تفسیر صافی را به دست می گرفتم و از روی آن مردم را وعظ و ارشاد می کردم و در آخرین بخش منبر هم به بیان مشهور و معروف که هر غذایی نیاز به نمک دارد و نمک مجلس وعظ و ارشاد نیز روضه و یادآوری و بازگویی مصائب جانسوز عاشورا و حسین علیه السلام است، به ناچار از کتاب روضه الشهداء مقداری مرثیه می خواندم.

ماه محرم را نیز که در پیش بود، به همین صورت گذراندم؛ اما به هیچ عنوان توانایی جدایی از کتاب و منبر رفتن بدون کتاب را نداشتم و مردم نیز بدین صورت بهره کافی نمی بردند؛ اما به هر حال، حدود یک سال بدین صورت گذشت.

سال بعد با فرا رسیدن محرم با خود زمزمه کردم که تا چه زمانی باید کتاب در دست گیرم و از روی کتاب، مجلس و منبر را اداره کنم! و تا کی نتوانم از حفظ منبر بروم! باید چاره ای بیندیشم و خویشتن را از این وضعیت ناگوار نجات بخشم؛ اما هر چه در این مورد اندیشیدم، راه به جایی نبردم و بر اثر فکر زیاد،

خستگی سراسر وجودم را فرا گرفت و از شدت نگرانی به خواب خوشی فرو رفتم.

در عالم روءیا دیدم که در سرزمین کربلا هستم، آن هم درست به هنگامی که کاروان حسین علیه السلام در آنجا فرود آمده است.

به همه جا نگریستم، چشمم به خیمه ای بر افراشته افتاد. دریافتم که سپاه دشمن در صفهائی فشرده بر گرد خیمه حسین علیه السلام گرد آمده اند، گام به پیش نهادم.

دیدم خود حسین علیه السلام در درون آن خیمه نشسته است، وارد شدم. سلام گرمی نثار آن سیمای نور افشان کردم که حضرت مرا در نزدیکی خویش جای داد و به حبیب بن مظاهر فرمود:

«حبیب! شیخ جعفر، میهمان ماست، باید از میهمان پذیرایی کرد. درست است که آب در خیمه نیست، اما آرد و روغن موجود است، به پاخیز و برای میهمان غذایی آماده ساز!» حبیب بن مظاهر به دستور حسین علیه السلام برخاست و پس از لحظاتی چند به خیمه وارد شد و غذایی پیش روی من نهاد. فراموش نمی کنم که قاشقی هم در ظرف غذا بود.

چند قاشقی از آن غذای بهشتی صفت، خورده بودم که از خواب بیدار شدم و دریافتم که از برکت زیارت آن حضرت و عنایت او، نکات و لطائف و کنایات و

ظرافتهایی از آثار خاندان وحی و رسالت بر من الهام شده است که تا آن ساعت،
بر کسی الهام نگشته و فهم کسی بر آنها از من پیشی نگرفته بود.»^{۹۷}

سفر حجة الاسلام محمد جواد قهرمانی به نخجوان

یاری خداوند

زمستان سال 1373 جهت تبلیغ اسلام و معارف دینی با لباس مقدس روحانیت به
جمهوری خود مختار نخجوان اعزام شدم پس از تحمّل رنجهای بی شمار خود را
به شهر شرور رساندم.

مردم نخجوان به خاطر جنگ با جمهوری ارمنستان از لحاظ سوخت و مواد
غذایی و برق و غیره در مضیقه بودند. گاهی از شدّت سرما و یخبندان درختان
کوچه و خیابان را می بریدند و برای سوخت منازلشان از آن ها استفاده می
کردند.

ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ترجمه الخصائص الحسينية، علیرضا کرمی، نشر

^{۹۷} حاذق، ج اول، 1374

در این اوضاع و احوال برنامه هایمان را شروع کردیم. یکی از همسایه ها نسبت به این لباس حسّاس بود. به من فحش و ناسزا می گفت و صاحب خانه را تحت فشار قرار می داد تا قرارداد اجاره را به هم بزند. او مصر بود که من این منزل را تخلیه کنم. ولی ما همه این امور را تحمّل می کردیم و می گفتیم: خداوند ارحم الراحمین است انشاءالله کمک خواهد کرد.

اوضاع روز به روز بدتر می شد. سرما و یخبندان و کمبودهای دیگر از یک طرف و تحمّل فحش و ناسزاهای روزانه ی همسایه از طرف دیگر مرا به شدّت رنج می داد. برنامه روزانه این همسایه این شده بود که هر روز سه یا چهار بار در خیابان یا منزل و یا در مسجد به من و همه ی مقدسات فحش و ناسزا می گفت. حتّی بعضی اوقات در هنگام سخنرانی میکرفون را از دست من می گرفت و به اسلام، روحانیت، ایران، امام و... ناسزا می گفت. این برای ما درد بی درمانی شده بود که حقیقتاً تحمّل اش بسیار گران بود. در عمرم چنین مصیبتی ندیده بودم.

ایّام بدین منوال می گذشت تا این که ایّام محرم الحرام نزدیک شد. با همکاری استانداری آذربایجان غربی علاوه بر عزاداری در روزهای محرم، برای روز عاشورا یکی از هیئت های عزادار کشور ترکیه را نیز همراه با یک گروه فیلم برداری برای یکی از شبکه های تلویزیونی ترکیه دعوت کردیم. برای میهمانان که حدوداً پنج هزار نفر بودند غذای مفصّلی آماده شد. مراسم بسیار با شکوهی را در روز عاشوار اجرا کردیم.

اما این مرد فحّاش باز هم در روز عاشورا به اسلام، روحانیت، ایران، امام و همه مقدّسات ما توهین کرد و فحش و ناسزا گفت. آن همه زحمت و رنج و تلاش ما را در آن روز با برهم زدن برنامه ی عزاداری از بین برد. هیچ کاری از من ساخته نبود. حتی اگر به پلیس هم می گفتیم، جواب می دادند ایشان مست است و با مست هیچ کاری نمی توان کرد!

بعد از اهانت و ناسزاگویی به مسجد، اسلام و امام حسین علیه السلام با یک چاقو به من حمله ور شد. چون او را دیدم و از او دور شدم نتوانست مرا مجروح کند. آن روز سپری می شد و من در این فکر بودم که با این مرد فحّاش چه کنم؟ هرچه تلاش می کردم، کمتر موفق می شدم. و از هدایت او کاملاً مأیوس بودم و امید نجات و هدایت برایش نمی دیدم.

بعد از ظهر دیگر نمی دانستم چه باید انجام دهم.

با خود حدیث نفس می کردم که من سربازی بیش نیستم. مولا و سروری دارم که با یک اشاره اش عالمی نابود می شود ناگهان به یادم آمد که وضوئی بگیرم و دو رکعت نماز بگذارم و با خدای خویش درد و دل نمایم و نیازم را با او در میان بگذارم.

با دلی غمگین، با قلبی آکنده از عشق و ایمان و روحی بسیار امیدوار به فضل و رحمت الهی وضو ساختم و نماز خواندم دلم حقیقتاً شکسته بود. چنان خود را به

مولا و آقای خودم نزدیک می دیدم که انگار هر دعایی در آن حال می کردم، قبول می شد و به فضل الهی یقین داشتم. بعد از راز و نیاز سر از سجده برداشتم به حاضران گفتم با چشم خود دیدید که فلانی چقدر به اسلام، قرآن، مسجد و امام فحش و ناسزا گفت. و چگونه به مقدّسات ما توهین کرد؟ حاضران همه جواب دادند بلی. گفتم حالا که او از پذیرش حق ابا دارد و از کار زشتش دست بر نمی دارد، دیگر چاره ای جز شکایت به مولا و آقایمان امام حسین علیه السلام نداریم. من در حق او نفرین می کنم؛ شما هم آمین بگویید. باشد که خداوند متعال دعای مضطربین را مستجاب گرداند!

البته ذکر این نکته لازم است که نفرین آخرین ابزار است. و تا سر حد امکان مبلّغ باید با سعه صدر با مردم برخورد کند. امّا من دیگر مضطر شده بودم و در غیر این صورت و بدون لطف خداوند و استجابت دعا ناچار به بازگشت به ایران بودم.

خدای بزرگ را به چندین نوع قسم دادم و بعد خدا را به حق اهل البیت علیهم السلام قسم دادم و نابودی هرچه سریع تر این مرد شرور را از درگاه او خواستم و حاضران آمین گفتند.

بعد از مراسم تصمیم گرفتم اگر دعایم مستجاب نشود و از دست این مرد نجات پیدا نکنم، فردای آن روز هر طور شده شهر شرور را به مقصد ایران ترک کنم ولی لطف و احسان خداوند شامل حالمان شد و در ساعت دوازده شب به من اطلاع دادند که آن فرد فحّاش به جهنّم واصل شده است. پس از شنیدن این خبر

دو رکعت نماز گزاردم و خداوند را شکر کردم. جریان مرگ او چنین بود که بعد از ظهر عاشورا میهمانی مفصلی ترتیب می دهد و تعدادی از افراد عیاش و اراذل و اوباش را جهت صرف شام دعوت می کند و شام مفصلی همراه با مشروبات الکلی رنگارنگ آماده می کند ولی میهمانان از خوردن مشروبات الکلی به خاطر روز عاشورا ابا می کنند و او اصرار زیادی می کند ولی آن ها نمی پذیرند. در نتیجه عصبانی شده و همه ی مشروبات الکلی موجود را می خورد و بعد از لحظاتی همان جا به شدت می ترکد و به جهنم واصل می شود.

این واقعه یک حادثه ی طبیعی نبود بلکه یک نصرت الهی بود که موجب هدایت خیل عظیمی از گناهکاران و مشروب خواران محل شد و تعداد زیادی از آن ها پس از این واقعه به مسجد رو آوردند. آن ها با اهدای فرش و اشیاء دیگر به مسجد برائت و انزجار خویش را از این نوع اعمال ابراز داشتند. مردم گروه گروه به مسجد می آمدند. طلب دعای خیر و سلامتی برای خویش می کردند.

آن ها اعلام می داشتند که اگر مشروب هم می خوریم، با مسجد کاری نداریم و احترام آن را نگه می داریم و شما هم با ما کاری نداشته باشید!^{۹۸}

حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمدتقی بهجت برای جمعی از سروران روحانی که در میان آنان برخی از مدرسین عالی مقام همانند حضرت آیه الله محفوظی حضور داشتند داستان زیر را بیان فرمودند:

«یکی از نوکران واقعی و با اخلاص حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مرحوم نظام رشتی واعظ شهیر تهران بود که هنوز مردم تهران روضه های سوزناک و ناله های حزن انگیزش را به یاد دارند . او قادر بود با گفتن کلمه «یا حسین» شور و ولوله ای عجیب در جمعیت ایجاد نماید، بر خلاف خطباء و وعاظ در ابتدای منبر خطبه نمی خواند بلکه بعد از بردن نام مقدس خداوند، جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله» را با چشم گریان و دل بریان و آه سوزان برای حضار بیان می فرمود و کمتر کسی بود که منقلب نشود .

او و منبرهایش مورد توجه خاص و عنایت ویژه حضرت ولی عصر علیه السلام بوده است . سالی مردم خطه خراسان این مرد الهی را دعوت کردند، او در شهرهای مختلف خراسان منبرهای آتشین و با حالی تحویل داد؛ از مشهد مقدس گرفته تا سبزوار و نیشابور و کاشمر و تربت حیدریه منبرهای فراوانی رفت و آوازه روضه هایش به گوش مردم تربت جام رسید . نظام رحمه الله به قصد تبلیغ در تربت جام عازم آن شهر گردید، یکی دو ساعت از شب گذشته در ورودی شهر پیاده شد، بعضی از اشرار به طمع ربودن چمدان شیخ، با زبانی چرب و نرم بعد از طی مسافتی او را وارد منزلی کرده و از او درباره منابر شهرهای یاد شده

استفسار کردند . مرحوم نظام از ماهیت این افراد آگاهی نداشت و در مورد اینکه آنها چه کسانی هستند و چه سابقه آشنائی با او داشته و چگونه از منبر رفتن او در شهرها مطلع هستند غفلت داشت . از او پذیرائی مفصلی شد و او که پیرمردی بود با گذشتن نیمی از شب کاملاً خسته شده و برای استراحت راهی رختخواب شد . میزبانان به ظاهر برای او رختخواب پهن می کردند تا او استراحت کند و آنان ورود نظام را به اهالی خبر دهند . آنان نظام را در اطاق تنها گذاشته و رفتند، او بر اثر شدت خستگی و کوفتگی راه، وارد رختخواب گردید تا استراحت نماید اما ناگهان توهمات و خیالات او را فرا گرفت و مانند کسی که احساس شری کند خواب از چشمانش پرید، از رختخواب بلند شد و آهسته به پشت در آمد . از اطاق مجاور صدای ضعیفی شنید که افراد میزبان (اشرار) به همدیگر می گفتند: «خوب شکاری نصیبمان شده، بیچاره شیخ با پای خودش به مهلکه افتاده است.» آنها مشغول تیز کردن کاردی بودند که نظام صدای تیز کردن آن را نیز شنید . حالا دیگر نظام یقین دارد که کارش ساخته است، او در میان رختخواب به حضرت سید الشهداء متوسل می شود و می گوید:

«آقا جان تو می دانی که نظام یک عمر است نوکری تو را کرده و حالا یک لحظه توقع آقایی تو را دارد تا نوکرت از بین نرود.»

بعد از این توسل، در آن شرایط بحرانی ناگهان زلزله ای عجیب رخ می دهد و اطاق و سقف شروع به لرزیدن می کند، نظام فوراً بیرون آمده و با دیدن منظره

هولناک خراب شدن خانه ها و شنیدن صدای مهیب آن از هوش می رود . او زمانی به هوش می آید که آفتاب همه جا را روشن نموده است . وقتی چشم می گشاید در اطراف خود چیزی جز تل خاک و ویرانی نمی بیند و مشاهده می کند که میزبانان خائن او در زیر خروارها خاک مدفون شده اند . او از رفتن به شهر منصرف شده و به طرف تربت حیدریه حرکت می کند، پس از طی مسافتی بر اثر شدت گرما و تشنگی و گرسنگی و در حالی که هیچ رمقی نداشت به زمین می افتد به حدی که قدرت برخاستن ندارد، ناگهان صدای پای اسبی به گوشش می رسد، شخصی از اسب پیاده شده و می گوید: «نظام تو هستی؟!» صاحب اسب مقداری آب گوارا به او می دهد و او را سوار بر اسب می کند و با خود می برد . بعد از طی مسافتی کوتاه، نظام را در شهر نیشابور و دم در منزل حاکم نیشابور پیاده می کند و نامه ای بدست او می دهد تا به حاکم تحویل دهد . وقتی حاکم نامه را مشاهده می کند، می گوید: نظام تو هستی؟ با چه وسیله ای آمدی و لباسهایت کجاست؟ نظام برمی گردد ولی اثری از اسب سوار نمی بیند . حاکم که نظام را قبلا با عمامه و قبا و عبا دیده بود، در مورد اینکه این فرد همان نظام باشد تردید می کند چون نظام در این ساعت آن لباسها را ندارد، ولی پس از اطمینان دستور می دهد برای نظام لباس روحانیت تهیه کنند . نظام به منبر می رود و جریان عنایت امام حسین علیه السلام را تعریف می کند .

بیان این واقعه انقلابی در مردم به وجود می آورد و موجب بی هوشی حاکم و شماری از مومنین می شود . بعد از آن جریان نظام مورد عنایت ویژه حاکم

نیشابور قرار می گیرد. وقتی از حاکم درباره محتوای نامه سوءال می کنند، می گوید: نامه با خط سبز نوشته شده و حاوی پیام ثامن الحجج علیه السلام است و به من دستور داده که از نظام دلجویی و تفقد کنم.»

مورخ مخلص محمد شریف رازی می نویسد:

«به خوبی به خاطر دارم در سال 1359 قمری نظام رشتی در منزل مرحوم حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی در شهر ری منبر رفتند و با ضعف و پیری و کسالت چنان مردم را منقلب نمود و شور عجیبی ایجاد کرد که جمعی از هوش رفتند و بر زمین افتادند و مرحوم آیه الله آشتیانی به حال اغما و بیهوشی افتاد. هنوز مردم تهران و حومه منبرهای آتشین و روضه های سوزناک و جانسوز او را از خاطر نبرده اند.»⁹⁹

حاج شیخ حسین انصاریان واعظ شهیر تهران فرمودند: نظام رشتی رحمه الله در میان مبلغان یک مبلغ نمونه و در میان نوکران یک نوکر واقعی و با اخلاص بود که قطعاً نظیر نداشته است. او در تهران، خیابان ری کوچه دادار منزل استیجاری داشت،... روزی صاحب خانه او مرا دعوت کرد و به منزلش برد و گفت: «این اطاقی است که نظام در آن زندگی می کرده است و در آن گوشه اطاق نیز جان داده است. من در آخرین لحظات مرگش بودم. ساعت ده صبح دخترش را صدا

⁹⁹ اختران فروزان ری و طهران، محمد شریف رازی، ص 285

زد و گفت: آفتابه و لگن بیاور که می خواهم وضو بسازم، دخترش گفت: آقا جان الان که موقع نماز نیست . فرمود: می دانم ولی وقت ملاقات با خداست . وضو گرفت، روی تخت خوابیده بود اما چشمان او به درب اطاق دوخته بود و مرتب چیزی را زمزمه می کرد و انتظار کسی را می کشید . یک دفعه گفت: «حسین جان خوش آمدی.» به دخترش گفت او را بلند کند، وقتی او را بلند کردیم، به صورت ایستاده بلند شد و در حالی که تبسم بر لب داشت و شادمانی در چهره اش نمایان بود دست راست خود را به زحمت به روی سینه اش گذاشت و جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله» را بر زبان جاری ساخت و افتاد و روحش به ارواح طیبه انبیا و اولیای الهی ملحق شد .^{۱۰۰}

ناگهان می بینند که ایشان حرکت کرده و چشم ها را باز می کند

مرحوم شیخ رمضان علی قوچانی از علمای معروف و ائمه جماعت مسجد گوهرشاد بودند ایشان مریض و مشرف به مرگ شدند. جمعی از اقوام و دوستان و آشنایان برای تشییع جنازه ایشان آمدند.

ناگهان می بینند که ایشان حرکت کرده و چشم ها را باز می کند و با صدای ضعیف همه را فرا می خواند و می گوید می خواهم برایتان روضه بخوانم همه تعجب کردند چون ایشان منبری روضه خوان نبودند.

فرمودند همین الان صحرای محشر را دیدم و هاتفی با صدای بلند اعلام کردند که حاج رمضان علی قوچانی اهل بهشت است، به سوی بهشت برود، من دیدم دری به سوی بهشت باز است و جماعتی بسیار در صف طولانی ایستاده که به نوبت بروند. گفتند صف علما می باشد و در اواخر صف بودم دیدم تا نوبت به من برسد، هلاک می شوم، به عقب نگاه کردم دیدم درِ دیگر به سوی بهشت باز

است، ولی این در خلوت است به خود گفتم من که اهل بهشتم از این در نشد از آن در می روم، سپس سوی آن در رفتم دیدم دربان جلوی من را گرفت و گفت نمی شود این در مخصوص اهل منبر و روضه خوان های امام حسین (علیه السلام) است. تو که روضه خوان نیستی،

متحیر بودم دیدم حاجی میرزا عربی خوان معروف به ناظم سوار بر اسب از بهشت بیرون آمد جلوی در سلام کردم و گفتم مرا کمک کن و به بهشت ببر گفت نمی توانم چون این در مخصوص روضه خوان های حسین است اصرار کردم گفت یک راه دارد، تو روضه بخوانی و من مستمع شوم شاید بتوانم به این وسیله تو را ببرم، آن گاه پیاده شد و نشست و من برای او روضه خواندم، پس برای شما هم روضه می خوانم چند کلمه ای روضه خواند و از دنیا رفت.^{۱۰۱}

به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟

عالم بزرگوار «شیخ کاظم سبتی» می گفت: یکی از علمای بزرگ و معروف، نزد من آمد و فرمود: من از طرف «آقا حضرت عباس (ع)» برای شما پیغامی آورده ام. گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم. فرمود: من در عالم رؤیا به محضر مقدس و با سعادت «حضرت ابوالفضل (ع)» مشرف شدم، حضرت به من فرمود: «به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟ از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، و آن این است که «هر وقت سواری از پشت اسب به زمین می افتد، در وقت افتادن، دست های خود را سپر قرار می دهد و دست هایش را اول به زمین می رساند تا وقت افتادن، دست حایل شود و سوار کار با صورت به زمین نیفتد. چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه اش مورد هدف تیرها قرار گرفته باشد و دست هایش را هم بریده و با گرز آهنین

برسرش زده باشند و امیدش نیز از رساندن آب به خیام حرم قطع شده باشد و با
صورت به زمین افتد».^{۱۰۲}

دادی دو دست و دست دو عالم به سوی توست ساقی تویی و باده ی ما
از سبوی توست

ای ماه هاشمی لقب و پورِ بو تراب داروی درد ما به خدا خاک کوی
توست

ای یادگار و زاده ی مشکل گشا علی (ع) هردل شکسته در طلب و جست
وجوی توست

باب حوایج همه ی خلق عالمی در جمع عاشقان همه جا گفت و گوی
توست

به نقل از کرامات العباسیة.¹⁰²

بی احترامی به تربت حسین (ع) عاقبت بدی می آورد

در کتاب امالی شیخ صدوق آمده است که از شخصی نقل شده که گفت:
من در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم در آن حال متوجه شدم دو
نفر غریبه که کنار من نشسته اند با هم صحبت می کنند و یکی به
دیگری می گفت: هیچ می دانی چه حادثه ای برای من اتفاق افتاد؟ من
دچار مرض داخلی شدم که هیچ پزشکی متوانست آم مرض را تشخیص
دهد. تا اینکه از خود نا امید شدم. روزی پیرزنی سلمه نام که همسایه ما
بود به خانه من آمده و چون مرا ناراحت دید گفت: اگر من تو را درمان
کنم چه می گوئی ؟ گفتم: به غیر از این آرزوئی ندارم.

او به خانه خود رفته و ظرفی از آب پر کرده بیاورد و گفت: این را بخور تا شفا یابی . من آن را خوردم و بعد از لحظه ای خود را صحیح و سالم یافتم. مثل اینکه هرگز آن مرض در من نبود و چندین ماه گذشت و هیچ اثری از آن مرض نماند . روزی به آن پیرزن که به خانه ما آمده بود گفتم: ای سلمه بیا بگو که آن شربت از چه چیزی بود که آن روز به من دادی و مریضی مرا برطرف نمود. گفت: آن شربت مخلوط بود با یک دانه از تسبیح که در دست دارم. پرسیدم و این تسبیح از چه چیزی درست شده؟ گفت: تربت حسین بن علی ابن ابی طالب (ع) است. یکدانه از این را در آب مخلوط کرده و به تو دادم.

من که این مطلب را شنیدم سخت ناراحت شدم و گفتم ای رافضیه چرا مرا با خاک حسین درمان کردی؟ آن پیرزن ناراحت شده و به خانه خود رفت و هنوز به خانه خود نرفته بود که درد من برگشت و مریضی من عود نمود و تاکنون نتوانسته ام آن را علاج نمایم و من نمی دانم عاقبت این مریضی با من چه می کند.

چرا زمین جسد زنی را قبول ننمود؟

در زمان امام ششم (ع) زنی مرد و چون او را دفن کردند روز بعد دیدند که از قبر بیرون افتاده است مجدداً او را دفن کردند و روز بعدش دیدند که باز از قبر بیرون افتاده و زمین او را قبول نمی کند.

به امام صادق (ع) مراجعه کرده و این حادثه را به ایشان گفتند. حضرت فرمود بررسی و تحقیق کنید که این زن چه می کرده؟ چون بررسی کردند آمدند به امام گفتند که زنی بوده زنا کار و هرگاه بچه ای برای او حاصل می شده آن را در تنور انداخته و می سوزانده است.

حضرت فرمود: آری چون سوزاندن مخصوص خداست و این زن ان بچه ها را می سوزانده لذا زمین او را قبول نمی کند و چاره آن است که مقداری از تربت امام حسین(ع) را در قبر او بگذارید که زمین او را قبول کند اگر چه عذابش محفوظ است.

به دستور حضرت عمل کردند زمین دیگر او را بیرون نیانداخت.

تربت کربلا بیمه ساختمان

در حالات مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی گفته اند که هرگاه می خواستید ساختمان مدرسه و یا خیریه ای بسازند به بنای آن ساختمان می فرمودند هرگاه پی های آن را آماده کردید مرا خبر کنید . وقتی آماده می شد حرکت می کردند و در کنار هر پی آن مقداری تربت امام حسین(ع) گذاشته می فرمودند من با این کار این ساختمان را بیمه می کنم.

یهودی به وسیله سر حسین(ع) و معجزه آن مسلمان شد

نقل شده است که وقتی سرهای شهداء را با اسراء به طرف شام می بردند ، در منطقه حران در بالای بلندی یک نفر یهودی بنام یحیی خزائی به استقبال آمده و سرها را تماشا می کرد که چشمش افتاد به سر مبارک سید الشهداء و دید لبهای مبارکش می جنبد پیش رفته و گوش فرا داد و شنید که این آیه را می خواند:

((وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون))

ظالمین به زودی خواهند دانست که قدرت با کیست.

یحیی از مشاهده این قضیه بشگفتی فرو رفته و پرسید این سر کیست؟
گفتند: سر حسین بن علی. پرسید: مادرش کیست؟ گفتند: فاطمه دختر
رسول خدا(ص) یهودی گفت اگر دین او برحق نبود این کرامت از او
ظاهر نمی شد پس مسلمان شد و لباس و مبلغ هزار درهم برای امام
سجاد(ع) فرستاد. مأمورین از این جریان ناراحت شده گفتند که تو به
دشمنان خلیفه کمک می کنی دور شو والا تو را خواهیم کشت. یحیی
شمشیر برداشته و با آنها به جنگ پرداخته تا اینکه بعد از کشتن پنج تن
از آنان به شهادت رسید و مقبره او در دروازه حران شام بنام یحیی
شهید معروف است.

پارچه روی جسد حر

در کتاب انوار نعمانیه آمده است که:

شاه اسمعیل صفوی بغداد را تصرف نمود و به کربلا مشرف شد و
یزیار ت قبر امام حسین (ع) رفت و چون از بعضی افراد شنیده بود که بر
حر طعن می فرستند و او را مذمت می کنند دستور داد قبر او را نبش
کردند . چون به جسد حر رسیدند دیدند بدن تازه ماند همان روزیست
که بشهادت رسیده و بر سرش پارچه ای بسته شده است.

به شاه گفتند : چون روز عاشورا ضربتی بر سر مبارک حر رسیده و خون جاری بود امام این پارچه را بر سر او بستند و به همان حالت دفن شده است.

شاه دستور داد آن پارچه را باز کنند تا او بقصد تبرک بردارد ولی بمجرد باز کردن خون جاری شد و پارچه دیگری بستند خون قطع نشد و شاه مقام حر را فهمید لذا دستور داد بر آن قبر قبه ای بنا نموده و خادمی بر آن گماشتند.

شفا بوسیله قمر بنی هاشم(ع)

نقل شده د زمان شیخ خزعل حسینیہ ای در خرمشهر درست شده بود و مردم در دهه محرم در آنجا عزاداری می کردند و روز هفتم را اختصاص داده بودند به عزاداری در مورد ابوالفضل (ع) و رسم آن بود که نوحه خوان نوحه می خواند و مردها در وسط حسینیہ ایستاده به سر و سینه می زدند. شخصی بنام مخیلف که چند سالی بود پایش خشک شده و برای راه رفتن روی دست و پا راه می رفت و خود را می کشانید در این

عزاداری ها وارد حسینه می شد و در گوشه ای این عزاداری را تماشا می کرد.

سالی در روز هفتم که مردم برای ابوالفضل عزاداری می کردند مخیلف وارد حسینه شد و در کنار منبر جایی بدست آورد و کم کم بخواب رفت.

یکدفعه مردم دیدند که مخیلف از زیر منبر بلند شد و در وسط عزاداران قرار گرفت و بر سر و سینه می زد و می گفت: انا مخیلف قیمنی العباس من مخیلفم که عباس مرا شفا داد.

مردم با دیدن این معجزه دور او را گرفته و لباسهای او را به عنوان تبرک پاره می کردند و خلاصه عزاداری به هم خورد.

بعدها که از او سؤال کردند چطور شفا یافتی ؟ گفت : من در خواب بودم که دیدم شخصی رشید در حالیکه سوار اسب سفیدی بود آمد و به من گفت: مخیلف همه برای عباس عزاداری می کنند تو چرا اینجا نشسته و عزاداری نمی کنی ؟ گفتم: آقا من نمی توانم بلند شوم مگر شما دستهایتان را به من بدهید تا من به کمک دستهای شما بلند شوم. دیدم

فرمود: **ما عندی من یدین** من که دست ندارم . گفتم پس من چه کنم ؟
فرمود رکاب اسب را بگیر و بلند شو. من رکاب اسب را گرفته و بلند
شدم و از خواب برخاستم که دیدم شفا یافته ام.

اعزام اسراء به شام

ابن زیاد دستور داد که امام را در غل و زنجیر کرده و اهل و عیال امام
حسین (ع) را بع روش اسیران بر شترها سوار نموده و همراه سر امام و
بقیه سرها به شام برسانند.

کراماتی را در طول راه دیدند از جمله نقل شده که:

لشکر ابن زیاد در کنار دیر راهبی منزل کردند و سر امام را در صندوق گذاشته و مشغول عیش و نوش شدند. همین که شب فرار رسید و خوردن غذا مشغول گشتند، ناگاه دستی پیدا شد و با قلمی از آهن این شعر را نوشت: اتر جو امه قتلت حسینا...

شفاعه جده یوم الحساب

آیا امید دارند امتی که حسین را کشتند که از شفاعت جدش در روز قیامت بهره ببرند.

عده ای برخاستند تا آن دست را بگیرند که ناپدید شد، همین که به غذا خوردن مشغول شدند همان دست با قلم ظاهر شد و دوباره این شعر را نوشت: فلا والله لیس لهم شفیع

و هم یوم القیمه فی العذاب

نه به خدا سوگند برای ایشان شفیع نیست و ایشان روز قیامت در عذاب هستند.

باز خواستند آن دست را بگیرند ، نشد و به حال خود باز گشتند که
دوباره دست ظاهر شد و این شعر را نوشت:وقد قتلوا الحسین بحکم
جور....

و خالف حکمهم حکم الکتاب

حسین را از روی ظلم کشتند و حکم آنها با حکم قرآن مخالف است.
بالاخره عیش آنها به هم خورد و با ناراحتی به استراحت پرداختند.
نیمه شب راهب صدای ذکر و تسبیح و تقدیسی را شنید، از جا برخاست
و از دریچه به بیرون نگاه کرد.

صندوقی را دید که در کنار دیر نهاده بودند و نور عظیمی از آن سوی
آسمان ساطع بود و از آسمان فوج فوج فرشتگان فرود آمده و می گفتند:
سلام بر تو ای پس رسول خدا، سلام بر تو ای اباعبدالله صلوات و سلام
خدا بر تو باد.

راهب در شگفت شد. ترس و هراس او را فراگرفت. همین که سپیده صبح دمید، از خولی که سرپرست قشون بود پرسید در این صندوق چیست؟

گفت: سر مرد خارجی که در زمین عراق خروج نمود و ابن زیاد او را به قتل رسانیده. پرسیدند نامش چیست؟ گفت: حسین بن علی بن ابی طالب. گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی. راهب مقدار ده هزار درهم به خولی داد تا سر را چند ساعتی نزد خود نگاه دارد. پس سر را گرفت و شروع به گریستن و بوسیدن کرد و گفت: ای ابا عبدالله سخت است بر من که جانم را فدای تو نکردم ولی هر گاه رسول خدا را دیدی به او بگو که من شهادت می دهم که لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهدان علیا ولی الله.

اهل کارون در شام

مردم شام که نزدیک چهل سال معاویه در آنجا حکومت کرده بود و همه را ضد اهل بیت تربیت کرده بود، از کشته شدن اهل بیت خوشحال بودند و شهر را آذین بسته و مردم جشن گرفته بودند.

کاروان اسراء وارد شام شد و داشتند از مسیری عبور می کردند که پیر مردی آمد و به امام سجاد گفت: شکر می کنم خدا را که شما را کشت و شهر ها را از شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط کرد.

امام سجاد فرمود: ای شیخ آیا قرآن خوانده ای ؟ گفت: آری فرمود: آیا این آیه را خوانده ای **(قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى و من يقترب حسنه نزد له فيها حسنا ان الله غفور شكور)** ای پیامبر به مردم بگو در مقابل این همه زحمات پیامبری فقط از شما بک چیز می خواهم و آن دوست داشتن اهل بیت من است.

گفت: آری . فرمود آنان مائیم .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای **(واعلموا انما غنتم من شى فآن لله خمسہ ولرسول و لذی القربى)** (سوره انفال آیه 42) گفت: آری . فرمود : مائیم قری و نزدیکان رسول الله.

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت و یطهر کم تطهیرا) (سوره احزاب آیه 33) بدرستیکه خدا

اراده کرده پلیدی را از شما برداشته و شما را پاکیزه و معصوم نماید.

گفتک آری . فرمود: مائیم اهل بیتی که قرآن ما را به این آیه مخصوص

گردانیده.

پیرمرد ساکت شده و از سخنان خود پشیمان شد و گفت: شما را به خد

اشما آنهائید؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند بدون شک مائیم و رسول الله جد ما است.

پیرمرد شروع به گریه کردن کرد و عمامه اش را انداخت و سر به

آسمان برداشت و گفت: خدایا من از دشمنی اهل بیت به تو پناه می برم.

آنگاه پرسید: آیا برای من توبه است؟ فرمود: آری اگر توبه کنی خدا

توبه ات را قبول می کند و تو جزء ما حساب می شوی . پس سه بار گفت

: اللهم انی اتوب الیک.

اصحاب فداکار و بی نظیر امام حسین علیہ السلام



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت محمد

مصطفی و اهل بیت طاهرینش

حماسه حسینی از جهت تاثیرگذاری مثبت بر روی تربیت انسان ها در مسیر

درست بی نظیر است و امام حسین علیه السلام در این حماسه در جایگاه معلم

بشریت است.

اما حماسه 72 تن یار با وفای حضرت نیز در نوع خود بی نظیر است. آنها با وفاترین و شجاع ترین و مخلص ترین انسان بودند که تاریخ مانند آنها را به روی خود ندیده و نخواهد دید.

تعریف از امام حسین علیه السلام و یارانش را خوب است از زبان دانشمندان و صاحب نظران بشنویم:

سخنان دانشمندان جهان درباره حماسه حسینی

علامه طنطاوی (دانشمند و فیلسوف مصری): (داستان حسین) عشق آزادگان را به فداکاری در راه خدا بر می انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمار می آورد، چندانکه برای شتاب به قربانگاه، بر یکدیگر پیشی جویند.

سرپرسی سایکس (خاورشناس انگلیسی): حقیقتاً آن شجاعت و دلاوری که این عده قلیل از خود بروز دادند، به درجه ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هر کسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. این یک مشت مردم دلیر غیرتمند، مانند مدافعان ترموپیل، نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا ابد باقی گذاشتند.

جرج جرداق (دانشمند و ادیب مسیحی): وقتی یزید، مردم را تشویق به قتل حسین و مامور به خونریزی می کرد، آنها می گفتند: «چه مبلغ می دهی؟» اما انصار حسین به او گفتند: ما با تو هستیم. اگر

عباس محمود عقاد (نویسنده و ادیب مصری): جنبش حسین، یکی از بی نظیرترین جنبشهای تاریخی است که تاکنون در زمینه دعوتهای دینی یا نهضت‌های سیاسی پدیدار گشته است... دولت اموی پس از این جنبش، به قدر عمر یک انسان طبیعی دوام نکرد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت.

موریس دو کبری: در مجالس عزاداری حسین گفته می شود که حسین، برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. پس بیاید ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده، از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم.

واشننگتن ایروینگ (مورخ مشهور آمریکایی): برای امام حسین «ع» ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسؤولیت پیشوا و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را بعنوان خلافت بشناسد. او بزودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگهای تفتیده عربستان، روح حسین فنا ناپذیر است. ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من، ای حسین

فردریک جمس: درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می رساند که هر گاه کسی برای این صفات مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.

ماربین آلمانی (خاور شناس): حسین «ع» با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت. این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و

بنای ستم هر چه ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی
بر باد خواهد رفت.^{۱۰۳}

در این کتاب به ذکر بعضی از اصحاب امام حسین علیه السلام پرداخته شده و
شرح حال مختصری از آنان ذکر میشود. امید است در قیامت از شفاعتشان بهره مند
شویم.

بهار ۱۴۰۲. کرمانشاه

^{۱۰۳} درسی که حسین به انسانها آموخت، شهید هاشمی نژاد، ص ۴۴۷

ذکر و یاد چند نفر از اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام

حبيب ابن مظاهر (مُظَهَّر) اسدی: وی از اشراف، شجاعان و چهره های سرشناس کوفه از قبله بنی اسد است. رنگ رخسارش سرخ و سفید بود وی صحابی رسول خدا (صل الله علیه و آله) بوده و در زمان حکومت امام علی (علیه السلام) مقیم کوفه شد. در سه جنگ صفین و جمل و نهروان شرکت داشت. حبيب از اصحاب سرّ امیرالمومنین (علیه السلام) و از حاملان علم آن حضرت است و از واقعه کربلا مثل میثم تمار و رشید هجری باخبر بود. حبيب و مسلم ابن عوسجه روزها مخفی می شدند و شبها حرکت می کردند تا خود را به کربلا رسانند. حبيب در کربلا از امام (علیه السلام) خواست تا اجازه دهد طایفه بنی اسد را به کمک بطلبد. امام پذیرفت. 90 نفر به حبيب لبيک گفتند اما در راه کربلا با سپاه 400 نفره ازرق درگیر شدند، تعدادی از آنان شهید شدند و بقیه گریختند پس حبيب به تنهائی بسوی امام (علیه السلام) برگشت. حبيب در شب عاشورا بسیار شادمان بود و می گفت: به خدا قسم اگر فرمان امام نبود همین امشب به آنها حمله می کردم تا نفس را پاک و چشم را روشن می کردم. در شب عاشوراء حبيب و یاران امام (علیه السلام) برای تصلی دل زینب کبری (علیها سلام) درب خیمه جمع شدند و گفتند: ای حریم رسول الله! این شمشیرهای جوانان شماست که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواهان شما را بزنند... زنان گریه کردند و گفتند:

ای پاکان! از دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمومنین (علیه السلام) حمایت کنید. پس همگی گریستند گویا زمین با آنان می گریست. حبیب فرمانده چپ سپاه امام (علیه السلام) بود.

حبیب در میدان نبرد چنین رجز می خواند: من حبیبم و پدرم مظاهر پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله ور گرچه گروه شما از ما فرونتر است اما ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم. و اگر شما خائن به عهد خود هستید ولی ما وفادارتر از شما و شکیاتریم.

حبیب ابن مظاهر 62 نفر را کشت و سرانجام به دست بُدیل ابن صُریم به شهادت رسید. امام (علیه السلام) بالای سر او آمد و فرمود: خود و اصحابم را در نزد خدا احتساب می کنم و مرتب می فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. و سپس فرمود: «الله درُک یا حبیب لقد کنت فاضلاً تختم القرآن فی ليله واحده» یعنی آفرین بر تو ای حبیب تو مرد فاضلی بودی که یک شبه قرآن را ختم می نمودی.

حبیب بن مظاهر، برای هرگونه فداکاری در راه مبارزه با ظلم و حمایت از حق، آمادگی داشت. وی حتی از سرانجام حیات خویش نیز آگاه بود و مولایش علی (ع) او و میثم تمار را از پیش آمدهای آینده مطلع کرده بود. حادثه زیر که در کوفه اتفاق افتاد، این نکته را ثابت می کند

روزی میثم تمار، سوار بر اسب، از جایی که گروهی از طایفه بنی اسد نشسته بودند می گذشت. حبیب را دید که سوار بر اسب می آید. به یک دیگر نزدیک

شدند و به همان حالت، روی اسب با هم سخنانی طولانی گفتند. در پایان این دیدار، حبيب بن مظاهر، خطاب به میثم تمار گفت: گویا پیرمرد خربزه فروشی را می بینم که در راه عشق و محبت دودمان پیامبر (ص) او را به دار می آویزند و بر فراز چوبه دار، شکمش را پاره می کنند

میثم نیز گفت: من هم مردی را می شناسم سرخ رو، با گیسوانی بلند (اشاره به حبيب بن مظاهر) که در راه یاری فرزند رسول خدا، حسین بن علی (ع) به میدان می رود و کشته می شود و سر بریده اش را در کوفه می گردانند

آن دو پس از این دیدار و گفت و گو از هم جدا شدند. حاضران در آن جا که این گفت و گو را شنیده بودند، پیش خود آن سخنان را لاف زنی و دروغ پنداشتند و درباره حرف هایشان صحبت می کردند که رُشید هَجَری (از یاران با وفای حضرت علی) از راه رسید و سراغ میثم و حبيب را از آنان گرفت. گفتند: همین جا بودند و چنین و چنان گفتند و رفتند

رُشید گفت: رحمت خدا بر میثم باد، یادش رفت این نکته را هم بیفزاید که به آورنده سر بریده حبيب بن مظاهر، صد درهم بیشتر جایزه می دهند و آن گاه سر را در شهر می گردانند

حاضران که با تعجب حرف های رشید را می شنیدند، گفتند: این شخص از آن !دو نفر هم دروغ گو تر است

ولی طولی نکشید که آن پیش گویی ها تحقق یافت و مردم با چشم خود دیدند
آن چه را که در آن روز شنیده بودند.^{۱۰۴}

داستان حضرت حبیب بن مظاهر چیست؟ و چه شد که به او مقام ثبت زیارت
زائران امام حسین علیه السلام دادند؟

زمانی که امام حسین علیه السلام کودکی خردسال بود؛ حبیب جوانی بیست
ساله بود

او علاقه شدیدی به امام حسین داشت به طوری که هر جا امام حسین (ع) می رفت
این عشق و علاقه او را به دنبال محبوب خود میکشید

پدر حبیب که متوجه حال پسر شد

از او پرسید: چه شده که لحظه ای از حسین (ع) جدانمی شوی؟ حبیب فرمود: پدر
جان من شدیدا " به حسین علاقه دارم و این عشق و علاقه مرا تاجایی می کشاند که
در عشق خود فنا میشوم

مظاهر پدر حبیب رو به پسر کرد و گفت: حبیب جان آیا آرزویی داری؟ حبیب
فرمود: بله پدر جان

چیست؟

حبیب عرض کرد اینکه حسین مهمان ماشود.

پدر موضوع علاقه حبیب به امام حسین (ع) علیه السلام را با مولای خود علی علیه السلام در میان گذاشت و از ایشان دعوت کرد که روزی مهمان آنها شوند، امام علی علیه السلام مهمانی حبیب را با جان و دل قبول کرد

روز مهمانی فرا رسید حال و روز حبیب وصف نشدنی بود و برای دیدن حسین (ع) آرام و قرار نداشت بر بالای بام خانه رفت و از دور آمدن حسین را به نظاره نشست سرانجام لحظه دیدار سر رسید

از دور حسنین را به همراه پدر دید در حالی که

سراسیمه از بالای پشت بام پایین می آمد پای حبیب منحرف شد و از پشت بام به پایین افتاد

پدر خود را به او رساند ولی حبیب جان در بدن نداشت پدر حبیب که نمی خواست مولایش را ناراحت ببیند بدن حبیب را در گوشه ای از منزل مخفی کرد و آرامش خود را نگه داشت

امام علی علیه السلام از اینکه حبیب به استقبال آنها نیامده بود تعجب کرد

فرمود: مظاهر با علاقه ای که از حبیب نسبت به حسین دیدم در تعجبم که چرا او را نمی بینم؟!

پدر عذرخواهی نمود، گفت: او مشغول کاری است.

امام دوباره سراغ حبیب را گرفت و حال او را جویا شد

اما این بار هم پدر حبیب همان جواب را داد

امام اصرار کرد که حبیب را صدا بزنند در این هنگام مظاهر از آنچه برای حبیب اتفاق افتاده را شرح داد

امام فرمود بدن حبیب را برای من بیاورید

بدن بی جان

حبیب را مقابل امام گذاشتن تا چشم امام به بدن حبیب افتاد اشکهایش سرازیر شد رو به حسین (ع) کرد و فرمود: پسر من این جوان به خاطر عشقی که به شما داشت جان داد

حال خود چه کاری در مقابل این عشق انجام می دهی؟ اشکهای نازنین حسین (ع) جاری شد دستهای مبارکش را بالا برد و از خدا خواست به احترام حسین (ع) و محبت حسین (ع) حبیب را بار دیگر زنده کند

در این هنگام دعای حسین مستجاب شد و حبیب دوباره زنده شد.

امام علی علیه السلام رو به حبیب کرد و گفت: ای حبیب به خاطر عشقی که به حسین(ع) داری خداوند به شما کرامت نمود و این مقام رفیع را به شما داد که هر کس پسر حسین(ع) را زیارت کند نام او را در دفتر زائران حسین(ع) ثبت خواهی کرد.

به همین جهت در زیارت حبیب این چنین گفته شده

□ سلام بر کسی که دو بار زنده شد و دو بار از دنیا رفت

ای حبیب تو را به عشق حسین(ع) قسم میدهم که هر کس این داستان را نشر □
105 □ دهد نام او را در دفتر زائران حسین(ع) ثبت کن

زهیر عثمانی، حسینی می شود

□ منابع:

#دانشنامه امام حسین(ع) نوشته ایت الله محمدی ری شهری

زهیر بن قین با کاروانی از بستگان خویش در سال 60 هجری به مکه مشرف شد، او از طرفداران سرسخت عثمان بود، برگشت او از خانه خدا مصادف شد با حرکت حسین (ع) از مکه به سوی کوفه، او در مسیر حرکت نمی خواست با حسین (ع) روبرو شود، به همین جهت هر جا حسین (ع) منزل کرد، او سعی می کرد دورتر از آن حضرت قرار گیرد، در یکی از منزل ها وضعیّت جغرافیایی باعث شد که چادرها در کنار هم قرار گیرند، امام حسین (ع) متوجّه شده بود که مس وجود زهیر قابلّیت تبدیل شدن به طلای ناب را دارد، فقط نیاز به کیمیای محبّت حسین (ع) دارد، لذا شخصی را به دنبال او فرستاد، قاصد حسین بعد از سلام گفت: «ای زهیر بن قین ابا عبدالله الحسین مرا فرستاده که بگویم: نزد او آیی» از شنیدن این خبر بخود لرزید، و لقمه از دستش افتاد، و در دریایی از فکر فرو رفت، «کأنّ علی رؤسهم الطّیر؛ گویا پرنده بر سر او نشسته بود» خدایا از آن چیزی که فرار می کردم گرفتارش شدم، ناگهان صدای همسر او (دیلیم دختر عمر) رشته فکر او را گسست و او را به خود آورد، زهیر؟ سبحان الله پسر پیغمبر تو را خواسته و تو جواب مثبت نمی گوئی؟ چه می شود اگر محضر او بروی و سخنان او را بشنوی؟ سخنان همسرش همچون پتک بر مغز زهیر اثر گذاشت، لذا از جا برخاست و نزد مولای خود امام حسین (ع) رفت، این که امام چه فرمود و زهیر چه گفت در تاریخ بیان نشده، فقط این مقدار نوشته اند که زهیر وقتی از نزد حسین (ع) بیرون آمد چشمانش اشک آلود و 180 درجه عوض شده بود، همان زهیری که نمی خواست امام حسین را ببیند یک باره اعلام کرد همسرم! یاران

من، خدا حافظ من رفتم کربلا، حتی مهریه همسرش را پرداخت و او را به بستگانش سپرد و خود راهی کربلا شد. آن بانوی مؤمنه، در آخرین لحظات وداع به او گفت: خداوند یار و یاور تو باشد و تو را به خوشبختی برساند، ولی از تو تمنا دارم که روز قیامت نزد جدّ حسین (ع) مرا (شفاعت کنی) فراموش نکنی. زهیر عثمانی، حسینی شد، آنچنان اکسیر محبّت حسین او را عوض کرد، که به مرحله بسیار بالایی از عرفان رسید، تا آنجا که جمله را بزبان جاری کرد که علی (ع) بارها می فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً؛ اگر همه پرده ها کنار رود (و همه غیب ها مشهود شود) بر آگاهی و باور من افزوده نمی شود (چرا که همه آنها را پیشاپیش باور داشتم)». جمله بسیار بلندی است خدا یا عشق حسین چه کرده که راه صد ساله را یک شبه طی کرده، و به قلّه عرفان رسیده است، کار به همین جا ختم نمی شود، شعله محبّت زهیر لحظه به لحظه شعله ورتر می شد، تا شب عاشورا فرا رسید، حسین (ع) خطبه معروف خویش را ایراد فرمود، آنگاه چراغ را خاموش کرد که هر کس می خواهد برود آزاد است، بعد از روشن شدن چراغ و اظهار وفاداری از سوی عباس و خویشاوندان، **زهیر** عرض کرد: «سوگند به خدا دوست دارم کشته شوم سپس زنده گردم، دوباره کشته شوم تا هزار بار و خدا به وسیله کشته شدن من از کشته شدن تو و جوانانی از خاندانت جلوگیری نماید.» آری زهیر تازه لذّت محبّت و عشق حسین (ع) را چشیده، ممکن نیست او را رها کند، لذا تا آخرین لحظه ماند و شجاعانه در روز عاشورا جنگید و مس

وجود خویش را با عشق و شهادت در راه حسین به طلای ناب تبدیل کرد، هنگام شهادت حسین (ع) کنار او آمد و در حق او دعا نمود

وہب مسیحی و عشق حسین (ع)

کاروان حسینی وقتی به صحرای ثعلبیہ رسید، ناگهان چشمش به خیمه سیاه و محقری افتاد، حضرت نزدیک آن رفت، دید پیرزنی به نام قمر و ہانیہ زن جوان در درون آن زندگی می کنند، حضرت از حال و روزگار آنها پرسید، گفتند ما در مضیقہ کم آبی هستیم، حضرت با نیزہ خود سنگی را از جا کند، آب خوشگواری از زیر آن بیرون آمد، پیرزن بسیار شادمان شد و از حضرت تشکر کرد، حضرت هنگام خداحافظی فرمود: «به پسر و بہب بگو بہ کاروان ما بہ پیوندد و ما را در راہ دفاع از حق و مبارزہ با ظلم کمک کند» هنگام برگشت وہب، مادر ماجرای آب و پیغام حضرت را بہ او رساند. ہر سہ شیفۃ آن حضرت شدند و بہ دنبال کاروان حضرت بہ راہ افتادند، تا بہ کربلا رسیدند، در حالی کہ درست 9 روز از عروسی وہب با ہانیہ گذشتہ بود بعد از تشرّف بہ اسلام ایام دہہ محرم را در کنار حسین (ع) و خاندان او بہ سر بردند. روز عاشورا وہب عاشقانہ بہ میدان تاخت با این کہ تازہ داماد بود عشق بہ ہمسر، کمند او نگشت چرا کہ در درون جان او عشق حسین جا گرفته بود، مردانہ و شجاعانہ جنگید عدہ ای از نامردان را بہ جہنم فرستاد. آنچنان کہ عمر سعد بہ او گفت: «ما اشدّ صولتک؛ چقدر صولت و رشادت سختی داری» سرانجام دستان او قطع شد، عمر سعد

دستور داد گردن او را زدند، و سر بریده اش را به سمت لشکر حسین (ع) انداختند. مادرش سر بریده را در آغوش کشید و گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که با شهادت تو روی مرا سفید کرد». و آنگاه سر بریده را به سوی دشمن انداخت.^{۱۰۶}

نصر ابن ابی نیزر حبشی مدنی

یکی از شهدای کربلا: **نصر ابن ابی نیزر حبشی مدنی**: وی غلام امام علی (علیه السلام) است. ابی نیزر از نوادگان پادشاهان عجم بوده که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هدیه شد و پس از رسول خدا در خدمت علی (علیه السلام) مشغول به کشاورزی بود. ابی نیزر مردی بلند قامت و خوش سیما بود. گویند ابی نیزر از فرزندان نجاشی پادشاه حبشه بوده و از دوران کودکی به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آمد. بعد از رحلت نجاشی آمدند تا تنها بازمانده او را جهت پادشاهی برگردانند اما او گفت: یک ساعت در خدمت رسول خدا بودن برای من از یک عمر پادشاهی حبشه برتر است. فرزندش نصر نیز همچون پدر از یاران امام علی (علیه السلام) بود. او از مدینه تا کربلا امام حسین (علیه السلام) را همراهی کرد. امام (علیه السلام) به او اجازه بازگشت داد ولی او گفت: هرگز هرگز... اگر

رفتنی بودیم به اینجا نمی آمدیم (یعنی اگر عافیت طلب بودیم آنگاه که برای پادشاهی ما را فراخواندن به حبشه برمی گشتیم).^{۱۰۷}

- **عمرو ابن جُناده:** مادر او بحرّیه بنت مسعود خزر جی است. وی در کربلا یازده سال بیشتر نداشته و پس از شهادت پدرش اذن میدان گرفت. امام فرمود: حالا که پدرت شهید شده شاید مادرت راضی نباشد. عمرو در جواب امام گفت: مادرم مرا فرستاده... عمرو وارد میدان شد و اینچنین رجز خواند:

امیری حسین و نعم الامیر سرور فواد البشیر النذیر

علی و فاطمه والداه و هل له تعلمون من نظیر

پس از شهادت عمرو دشمن سر جدا شده او را بسوی امام (علیه السلام) پرتاب کرد. مادرش سر او را برداشت، خون از آن برگرفت و سپس بسوی دشمن پرت کرد. سر به یکی از دشمنان اصابت کرد و او را کشت سپس برگشت و ستون خیمه را کند و بسوی دشمن حمله ور شد در حالی که اینچنین رجز می خواند:

انی عجوز فی النساء ضعیفه خاویه بالیه نحیفه

اضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه

من در بین زنان، ضعیف، خرد شده، پوسیده و لاغرم. اما شما را در راه حمایت از فرزندان عزیز فاطمه ضربتی سخت می زنم.

پس تیرک خیمه را بسوی دو نفر پرتاب کرد و آنان را زخمی نمود. پس امام (علیه السلام) او را به خیمه برگرداند.^{۱۰۸}

ابوالشعثا کندی

-یکی دیگر از شهدای کربلا: **ابوالشعثا کندی**: او تیرانداز ماهری بود. در کنار امام (علیه السلام) به زانو نشست و 100 تیر را شلیک کرد. 95 تیر به هدف نشست و حضرت چنین دعا کردند: «اللهم سدّ رميته و اجعل ثوابه الجنة» یعنی خدایا پرتاب او را محکم کن و پاداش آن را بهشت قرار بده. او با ابن سعد به کربلا آمد ولی وقتی ابن سعد شرایط امام (علیه السلام) را نپذیرفت به امام ملحق شد. او بعد از تیراندازی 9 نفر دیگر را کشت و به شهادت رسید.^{۱۰۹}

آیا وفا کردم؟

یکی از شهدا کربلا: **سعید ابن عبدالله حنفی**: سعید اهل کوفه، شجاع و عابد بود. او نامه های کوفیان را از کوفه به مکه برد و امام با جواب او را بسوی کوفه

¹⁰⁸ یاران شیدای حسین ابن علی، تألیف استاد مرتضی آقا تهرانی

¹⁰⁹ یاران شیدای حسین ابن علی، تألیف استاد مرتضی آقا تهرانی

فرستاد. پس مسلم ابن عقیل توسط او نامه ای برای امام فرستاد. او نامه را در کربلا به دست امام رساند. روز عاشورا سعید به امام عرض کرد: اگر هفتاد بار کشته شوم و خاکستم را به باد دهند باز هم دست از شما بر نمی دارم و حال این که کشته شدن یکبار بیش نیست ولی کرامت آن بی نهایت است. سعید و زهیر روبروی امام (علیه السلام) ایستادند تا نماز امام (علیه السلام) تمام شود آنان به قدری تیرها را بجان خریدند که با سلام نماز امام (علیه السلام) هر دو به شهادت رسیدند. سعید گفت: «اوفیت یابن رسول الله؟» **وفا کردم؟** امام (علیه السلام) فرمود: «نعم انت امامی فی الجنه» بله تو در بهشت با من هستی

سعید بن عبدالله حنفی از شهدای کربلا در منظر مهدی آل محمد (ع)

دویست سال از حادثه عاشورا و از شهادت سعید بن عبدالله حنفی می گذشت و همواره کار او مورد تقدیر و تشویق معصومین بود تا اینکه مورد تقدیر حضرت بقیه الله (ع) نیز قرار گرفت.

چنانچه در زیارت ناحیه آمده است حضرت پس از سلام به سعید و اشاره به گفتار وی در شب عاشورا، درباره اش چنین می فرماید:

«این تویی که به آرزوی خود رسیدی و امامت را مواسات و یاری دادی و از خداوند کرامت را در دار اقامت دریافت کردی. خداوند ما را با شما در زمره

شهدا محشور بگرداند و در اعلیٰ علین همراهی و همنشینی شما را به ما روزی
دهد!»

درود فراوان و بی پایان خداوند بر تو باد ای سعید.

امام زمان (عج) بعد از اینکه در ناحیه مقدسه به سعید سلام داده آرزو نموده که
خداوند او را با شهدای کربلا محشور گرداند و از مقامات آنان برخوردار گرداند.

این شهید کربلا چهل سال با وضوی نماز عشا نماز صبح را خواند!

-یکی از شهدا کربلا: **بُریر ابن خُضیر همدانی کوفی**: از بزرگان و قاریان و
پرهیزگاران مسجد کوفه است. وی چهل سال نماز صبح خود را با وضو نماز
عشاءش به جا می آورد و هر شب یک ختم قرآن می نمود. در زمان او کسی
عابدتر از او نبود. وقتی خبر حرکت امام (علیه السلام) از مدینه به مکه را شنید خود
را در مکه به امام رساند. شب عاشورا بریر با عبدالرحمن شوخی می کرد و می
گفت: قوم و تبار من می دانند که من حتی در جوانی بذله گو نبوده ام اما من
واقفم بر آنچه که بزودی ملاقاتش خواهم نمود. به خدا سوگند تنها فاصله ما و
بهشت حمله این قوم با شمشیرهایشان است چقدر مایلیم که آن حمله هم اکنون

باشد. بریر صبح عاشورا با کوفیان سخن گفت و مزد رسالت و کار زشت کوفیان را در بستن آب به رخشان کشید. اما کوفیان گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گویی! و بریر را تیرباران کردند.

یزید ابن معقل بریر را گمراه خواند بریر او را به مباحله دعوت نمود آنها یکدیگر را لعن کردند پس به هم حمله نمودند و بریر مغز او را متلاشی کرد. پس کعب از پشت او را با نیزه زد و به شهادت رساند. نوار همسر کعب با کعب برخورد تندی کرد و او را به قتل سید القراء سرزنش نمود.^{۱۱۰}

این شهید کربلا انقدر شجاع بود هیچ سرباز یزیدی جرات نکرد با او مبارزه کند!

-یکی از شهدا کربلا: **عابس ابن ابی شیب** **شاکری**: امیر المومنین (علیه السلام) در جنگ صفین قبیله بنی شاکر را چنین ستود: اگر تعداد شما به هزار می رسید خداوند آنگونه که سزاوار بود پرستش می شد. عابس شاکری مردی اهل کمال، زهد و ورع بود. بسیار زنده دل و شب زنده دار بود. هنگامی که مسلم نامه امام (علیه السلام) را خواند عابس گفت: من نمی دانم در دل دیگران چه می گذرد و وعده فریبنده نمی دهم اما اگر دعوتم کنید اجابت می کنم و با دشمنان شما می جنگم.

عابس» برای رفتن به میدان به حضور امام (علیه السلام) رسید و عرض سلام نمود و گفت: «يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! أَمَا وَاللَّهِ مَا أُمْسَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزُّ عَلَى وَلَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَدْفَعَ عَنْكَ الضَّيْمَ وَالْقَتْلَ بِشَيْءٍ أَعَزُّ عَلَى مِنْ نَفْسِي وَدَمِي، لَفَعَلْتُهُ»؛ (ای اباعبدالله! آگاه باش، به خدا سوگند بر روی زمین چه نزدیک چه دور، کسی نزد من عزیزتر و محبوبتر از تو نیست. اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، کشته شدن و ظلم را از شما دور کنم چنین می کردم. سپس گفت: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! إِشْهَدَ أَنِّي عَلَى هَذَاكَ وَهْدَى أَبِيكَ»؛ (سلام بر تو ای اباعبدالله! گواه باش که من بر طریقه تو و پدرت می باشم)

پس به میدان آمد و می گفت: **الا رجل الا رجل**: آیا مرد جنگی اهل مبارزه با من نیست؟ **ربیع بن تمیم همدانی** _ که یکی از حاضرین در صحنه کربلا و از اعوان و انصار عمر بن سعد بود _ می گوید: «چون دیدم عابس به سوی میدان می آید او را شناختم؛ من نبرد او را در جنگ ها دیده بودم و می دانستم که او از شجاع ترین مردم است؛ پس به سپاه عمر بن سعد گفتم: «عابس شیر شیران است، این فرزند شیب است، مبادا کسی به جنگ او برود!»

عابس اما یک تنه در میانه ی میدان ایستاده بود و نهیب می زد: «هل من مبارز؟»، سکوتی عجیب به جان های لرزان سپاه عمر بن سعد نشسته بود که قدرت را از

دست‌ها و پاهایشان می‌گرفت؛ صدای تپش قلب‌ها به گوش می‌رسید، لحظات به شمارش افتاد و کسی جلو نمی‌آمد، عابس لبخندی زد و پیش آمد: «حب الحسین أجنی» سپاهیان به هم خیره شدند، او زره از تن به در کرد و این بار بلندتر فریاد زد: «حب الحسین أجنی» عمر بن سعد و شمر چند قدمی عقب‌تر رفتند، عابس کلاه‌خود از سر برداشت: «حب الحسین أجنی»، صدایش چون طوفان آرایش سپاه عمر بن سعد را به هم ریخت، او چونان شیر حمله می‌برد و آنان چونان گله‌ای رمیده در فرار بودند. در این موقع عمر بن سعد

فریاد زد: «وَيْلَكُمْ! إِرْضَخُوهُ بِالْحِجَارَةِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»؛ (وای بر شما، او را از هر سو سنگ باران کنید)

عباس وقتی هجوم ناجوانمردانه آنها را دید، زره از تن بیرون آورد و پشت سر «:پرتاب کرد و به هر طرف حمله ور شد و سخن دلش این بود

وقت آن آمد که من عریان شوم

جسم بگذارم سراسر جان شوم

آزمودم، مرگ من در زندگی است

.چون رَهَم زین زندگی پایندگی است

ربیع بن تمیم می‌گوید: «به خدا سوگند او را دیدم که بیش از دویست نفر را تار و مار کرد؛ سرانجام با محاصره، او را به شهادت رسانده و سر از بدنش جدا

ساختند. و من شاهد بودم که سر عابس بن شیب در دست مردانی دست به دست می‌شد و هر یک از آنان با هم منازعه می‌کردند تا کشتن او را به خود منسوب کنند. تا این که عمر بن سعد به کشمکش‌ها خاتمه داد و گفت: «با هم ستیز نکنید، به خدا قسم یک نفر نمی‌توانست به تنهایی این مرد را کشته باشد»

۱۱۱.

خنده غلام ترک

امام حسین (ع) غلامی داشت که ترک بود او را با نام اسلم صدا می‌زدند از ویژگیهای او اینکه قاری قرآن بود و آیات قرآن را با صدای دلنشین می‌خواند. اسلم آماده جنگ شد و پس از اجازه گرفتن از امام (ع) به سوی میدان رفت و آنچنان با دشمن جنگید که به نقل بعضی هفتاد نفر از دشمن را کشت تا آنکه بر اثر ضربات دشمن از پای درآمد و به زمین افتاد.

امام حسین (ع) به بالین او آمد و صورت خود را روی صورت خون آلود غلامش نهاد و گریه کرد، در این هنگام اسلم چشم خود را گشود و یک لحظه سیمای نورانی امام حسین (ع) را دید و از خوشحالی خندید و هماندم به شهادت

رسید، زبان حالش این بود.

گردست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم.^{۱۱۲}

شهدای خاندان رسول الله در کربلا

1. عباس بن علی بن ابی طالب: حضرت عباس علیه السلام که بعدها نسل و نوادگانش او را سقّامی نامیدند، مردی زیباچهره و بلند قامت بود که وقتی سوار اسب می شد، پایش به زمین می رسید. عباس پرچمدار سپاه امام حسین - علیه السلام - بود و آنچنان که امام باقر - علیه السلام - فرموده است قاتلان وی زید بن رقاد جَبَنی و حکیم بن طفیل سَنَبسی از قبیله طی بودند.

وی زمان شهادت 34 سال داشت. شیخ مفید نوشته است: وقتی عباس فراوانی کشته های یاران امام حسین - علیه السلام - را دید، به برادران خود یعنی فرزندان ام البنین گفت: پیش بروید تا ببینم که برای خدا و رسول او نصیحت کردید. پس از آن همراه حسین بن علی به سمت فرات رفتند تا آب بردارند که سپاه عمر بن

سعد مانع آنان شدند. اینجا بود که یکی از کوفیان تیری انداخت که به دهان امام حسین - علیه السلام - اصابت کرد.

امام با دست خود آن تیر را بیرون کشیده، خونس را به آسمان پرتاب کرد و در حق دشمن نفرین کرد. در این وقت، دشمن عباس را محاصره و از امام حسین - علیه السلام - جدا کردند. عباس یک تنه می‌جنگید تا افتاد. زمانی که افتاد و به دلیل جراحات نتوانست حرکت کند، زید بن ورقاء و حکیم بن طفیل او را کشتند. بلاذری در جای دیگری می‌گوید: برخی برآند که حرمله بن کاهل اسدی والبی، با کمک گروهی از سپاه، عباس بن علی بن ابی‌طالب را کشته، بدنش را پایمال کردند (و تعاوروه)؛ آن گاه حکیم بن طفیل طائی لباس عباس را از تنش درآورد. همین حرمله تیری هم به امام حسین علیه السلام - انداخت که به لباس آن حضرت اصابت کرد.

ابوالفرج اصفهانی به نقل از امام جعفر صادق - علیه السلام - می‌نویسد: مادر این چهارپسر شجاع، ام‌البنین - به بقیع می‌آمد و ناله‌ها و گریه‌های سوزناکی سر می‌داد؛ به طوری که مردم اطراف او اجتماع می‌کردند؛ حتی مروان بن حکم برای تماشا می‌آمد و در کنار بقیه به ناله و ندبه او گوش فرا می‌داد. ابوالفرج خبری هم از قاتل عباس نقل کرده است که بعدها صورتش سیاه شده، می‌گفت: این پس از آنی بود که جوانی از بنی هاشم را که روی پیشانیش آثار سجود بوده، به قتل رساند.

حماسه حضرت عباس(ع) بی نظیر است

شجاعت‌هایی که حضرت ابوالفضل در شب و روز عاشورا از خود نشان داد فراتر از آن است که در ضمن این بحث‌های کوتاه قابل بررسی و احصا باشد.

لیکن از باب اکتفا به میسور از معسور و حُباب از غُباب و نَمی ازیم، اشاره‌ای گذرا به برخی از آن خواهیم داشت.

همان طور که مشهور است اصل جریان ازدواج امیرالمؤمنین (ع) با مادر عباس (ام البنین) به منظور دارا شدن فرزندی شجاع بوده، لذا ام البنین پس از شهادت چهار فرزند خود در کربلا در مرثیه‌های خود از آنان به «لُیْثُ العَرین» (شیران بیشه شجاعت) «نُسُور الرّبی» (بازهای شکاری قوی) یاد می‌کرده و در خصوص حضرت ابوالفضل (ع) می‌گفت: اگر شمشیر در دستان وی می‌بود (و دستانش قطع نمی‌شد) کسی نمی‌توانست به او نزدیک شود.

«لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منه أحد» او مظهر شجاعت اسدالله الغالب حضرت علی بن ابی طالب (ع) بود.

امام سجاد (ع) در ستایش عموی بزرگوار خود می‌فرماید: «خدا رحمت کند عمویم عباس را که جان خود را ایثار کرد و فدای برادرش شد تا آن که دو دست او قطع شد، در عوض، خدا دوبال به او عنایت کرد که به وسیله آن همراه ملائک در بهشت پرواز می‌کند، چنان که برای جعفر بن ابی طالب نیز دوبال قرار

داد. برای عباس در نزد خدا منزلتی است که همه شهدا در روز قیامت غبطه آن مقام را می‌خورند رحم الله عمی العباس فلقد آثر وأبلی وفدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فأبدله الله عزّوجلّ بجنا حین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنّة كما جعل لجعفر بن أبی طالب و إن للعباس عندالله تبارک و تعالی منزلهً یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القيامة»(1)

موقعیت و نقش او در سپاه امام حسین (ع) فوق العاده بود. لذا مأموریت‌های سنگین، مانند مهلت خواستن برای شب عاشورا، آب آوردن، پرچم داری و امثال آن به عهده حضرت گذارده شد و در آن لحظه آخر که عباس اجازه میدان خواست امام حسین (ع) فرمود: تو پرچم‌دار من هستی «أنت صاحب لوائی»(2) و تا موقعی که پرچم برافراشته بود دل لشکر و اهل بیت امام حسین (ع) گرم بود.

البته دشمن نیز به این موقعیت واقف بود و وجود او را مایه رعب و وحشت سپاه خویش می‌دانست چون او بود که وقتی حمله می‌کرد مانند صاعقه در علف‌زار خشک عمل می‌کرد و دشمن را قلع و قمع می‌نمود. از این رو در صدد وارد کردن ضربه کاری به آن حضرت بودند و وقتی که این زمینه برای آنان پیش آمد آن گونه عمل کردند که هر وقت چشم امام سجّاد (ع) به فرزند عباس (ع) یعنی عبیدالله بن عباس می‌افتاد اشک از دیدگان مبارکشان جاری می‌شد و می‌فرمود: وقتی به یاد مصیبت‌های عباس در کربلا می‌افتم، کنترل از دستم می‌رود «کان إذا

رَأَى عُبَيْدَ اللَّهِ رَقًّا وَاسْتَعْبَرَ بِأَكْيَافًا إِذَا سَأَلَ عَنْهُ قَالَ (ع): «إِنِّي أَذْكَرُ مَوْقِفَ أَبِيهِ يَوْمَ
الطَّفِّ فَمَا أَمْلَكَ نَفْسِي» (3)

شعرهای حماسی آن حضرت هنگامی که برای دستیابی به آب می‌رفت و نیز
موقع رسیدن به آب و هنگام مواجهه با دشمن و قطع شدن دستهای مبارکشان و
نیز اقدام شجاعانه ایشان در برگشتن از کنار شریعه با لبهای تشنه چیزی نیست که
بر کسی مخفی باشد و نیاز به وصف نمودن داشته باشد. نکته قابل توجهی که در
اینجا وجود دارد پاداشی است که خدا در مقابل آن ایثارها به حضرت عباس (ع)
داده است و آن (صرف نظر از حدیثی که از امام سجّاد (ع) نقل شد) ارائه مقام و
موقعیت آن حضرت در همین دنیا به زائران و مشتاقان او است. توضیح این که:

به حسب ظاهر بدن عباس (ع) قطعه قطعه شد و امام حسین (ع) بدین جهت یا به
خاطر وصیت آن حضرت او را به خیمه دارالحرب منتقل نکرد و در نتیجه بدن
مطهر او جدا از اجساد شهدای دیگر دفن شد. لیکن خواست خدا بر این تعلق
گرفت که سردار سرفراز سپاه امام حسین (ع) جدا از بقیه شهدا دفن شود تا حرم
و بارگاهی جداگانه، زایر و زیارت مخصوص داشته باشد و مورد توجه ویژه
مشتاقان قرار گیرد. و از آن طرف کرامتهای خاصی از او و حرم مطهرش ظهور
پیدا کند و بالاخره همان طور که حیات، رزم و دلاوریهای او در میان سربازان
حسینی از برجستگی ویژه‌ای برخوردار بود، مضجع شریف و مرقد منور او نیز این
برجستگی ویژه را در میان سایر مضاجع و مراقد مطهر داشته باشد. در حالی که

اگر در کنار سایر شهدا دفن می‌شد، هرگز چنین برجستگی را پیدا نمی‌کرد و تحت الشعاع مجموع شهیدان قرار می‌گرفت.

شمر ملعون در شب عاشورا خود را به خیمه‌های امام حسین (ع) نزدیک کرد و با صدای بلند فریاد زد: خواهرزادگان من کجا هستند؟ ابوالفضل العباس (ع) و برادرانش فریاد شمر را شنیدند ولی جوابش را ندادند. امام حسین (ع) فرمود: اگرچه شمر فاسق است ولی جوابش را بدهید. آنها جلو رفتند و گفتند: چه می‌خواهی و کارت چیست؟ شمر گفت: خواهرزاده‌های من شما در امان هستید خودتان را با برادران حسین به کشتن ندهید و به طاعت امیرالمؤمنین یزید درآیید، عباس و برادرانش جوانمردانه جواب دادند: دستان بریده باد ای شمر لعنت خدا بر تو و بر امان تو باد. آیا به ما امان می‌دهی ولی دُرَدانه رسول الله (ص) و جگر گوشه زهرا (ع) امان نداشته باشد؟ آیا از ما می‌خواهی که از اطاعت برادرمان حسین (ع) خارج شویم و به اطاعت ملعونهایی از فرزندان ملعونان درآییم؟ شمر خشمگین و ناامید به لشکرگاه عمر سعد برگشت.

خوارزمی نقل می‌کند: در شب عاشورا امان نامه دیگری از جانب عبیدالله بن زیاد که به وساطت عبدالله بن المحل بن حزام العامری نوشته شده بود، برای فرزندان ام‌البنین (ع) آمد. آنان با دیدن امان نامه به آورنده آن گفتند: بگو: ما را نیازی به این امان نامه‌ها نیست. امان خدا بهتر از امان پسر مرجانه است.^{۱۱۳}

پی نوشتها: ^{۱۱۳}

زیارتنامه حضرت عباس علیه السلام: سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَنْبِيَائِهِ
 الْمُرْسَلِينَ، وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ، وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّدِّيقِينَ، وَ الزَّكَايَاتِ الطَّيِّبَاتِ فِيمَا
 تَعْتَدِي وَتَرْوَحُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ
 وَالنَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُرْسَلِ، وَالسَّبْطِ الْمُتَجَبِّ، وَالِدِ الدَّلِيلِ
 الْعَالِمِ، وَالْوَصِيِّ الْمُبَلَّغِ، وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَزَمِ، فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَعَنْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ
 وَاحْتَسَبْتَ وَأَعْنَتَ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران مرسلش و بندگان شایسته اش و همه
 شهیدان و درست کرداران و راستگویان و درودهای پاک و پاکیزه در آنچه
 می آید و می رود بر تو باد ای فرزند امیرمؤمنان، گواهی می دهم برای حضرتت به
 تسلیم و تصدیق و وفا و خیرخواهی، نسبت به یادگار پیامبر مرسل (دروود خدا بر
 او و خاندانش باد) و فرزندزاده برگزیده و راهنمای دانا و جانشین تبلیغ کننده و
 ستمدیده غارت زده، خدا از سوی پیامبر و امیرمؤمنان و حسن و حسین (دروود خدا
 بر ایشان) جزایت دهد برترین جزا به خاطر این که صبر کردی و کار خویش را
 تنها به حساب خدا گذاشتی و یاری نمودی پس چه نیکو سرانجامی است خانه
 آخرت؛

(1) بحار 44 / 298

(2) بحار 45 / 41

(3) مقتل مقرر

لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ، وَاسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ
 حَالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا، وَأَنَّ اللَّهَ مُنْجِزٌ لَكُمْ مَا
 وَعَدَكُمْ، جِئْتُكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَافِدًا إِلَيْكُمْ وَقَلْبِي مُسَلِّمٌ لَكُمْ وَتَابِعٌ، وَأَنَا لَكُمْ
 تَابِعٌ، وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّىٰ ۖ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَامَعَ
 عَدُوُّكُمْ، إِنِّي بِكُمْ وَيَا يَابِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِمَنْ خَالَفَكُمْ وَقَتَلَكُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ، قَتَلَ
 اللَّهُ أُمَّةً قَتَلْتَكُمْ بِالْأَيْدِي وَاللُّسُنِ.

خدا لعنت کند کسی که تو را کشت و لعنت کند کسی که به حقت جاهل بود و
 حرمت را سبک شمرد و خدا لعنت کند کسی که بین تو و آب فرات پرده شد،
 گواهی می‌دهم که تو مظلومانه کشته شدی و خدا به وعده‌ای که به شما داده وفا
 می‌کند، به سوی تو آمدم ای فرزند امیرمؤمنان، وارد به محضر شمایم، دلم تسلیم
 و پیرو شماست و خود نیز پیرو شمایم، یاری‌ام برای شما مهیاست تا خدا حکم
 کند و او بهترین حکم‌کنندگان است، پس با شمایم فقط با شما نه با دشمن شما،
 من به شما و بازگشتان مؤمن و به آنان که با شما مخالفت کردند و شما را کشتند
 کافرم، خدا بکشد امتی که شما را با دست‌ها و زبان‌هایشان کشتند.

مرحوم آقا نجفی قوچانی:

... داخل حرم شدم یک ساعتی زیارت نمودم بیرون شدم رفتم به زیارت ابی □
الفضل و از آنجا بیرون شدم ثانیاً آمدم به صحن سیدالشهداء، همانطور به گوشه
ای سر پا ایستاده بودم که بعضی از رفقا را ملاقات نمایم و ساعت دو به غروب
بود.

در آن بین صدای ساعتی که در سر صحن سیدالشهداء بود از نمره ساعت □
کوچک صحن نو مشهد مقدس بود بلند شد، وقتی که خوب گوش به صدای زیر
او نمودم تا ده مرتبه اش تمام شد دیدم به طور فصیح میگوید هل من ناصر ... هل
من ناصر... هل من ناصر ... هل من ناصر...

قشعریره در بدن ما حادث شده گوش را تیز نموده که از کجا جوابی میرسد یا نه
و چشمها پر اشک شد که جواب دهی پیدا نشد که یک مرتبه از صحن ابی
الفضل صدای ساعت بزرگ او به صورت بم و کلفت بلند گردید: لیک... لیک...
لیک... لیک... لیک... تا ده مرتبه

او هم تمام شد اشکهای خود را پاک کرده گفتم:

های بگردم وفاداریت را! باز تویی که جواب دادی، خوشحال شدم که هنوز
ناصر هست و از خوشحالی باز اشکها بیرون شد.^{۱۱۴}

شنید صدای العطش کودکان بلند است.

در روایتی آمده: «خیمه‌ای مخصوص مشک‌های آب بود، حضرت ابوالفضل داخل آن خیمه شد. دید اطفال آن مشک‌های خالی را برداشته و شکم‌های خود را بر مشک‌های نمدار می‌گذاشتند بلکه از عطش آن‌ها کاسته شود، به آن‌ها فرمود: «نور دیدگانم صبر کنید اکنون می‌روم و برای شما آب می‌آورم». در همین هنگام سوار بر اسب شد و نیزه و مشک خود را برداشت و به سوی فرات رهسپار شد.

آری عباس - علیه السلام - مشک را پر از آب کرد، ولی از آب نیاشامید و به خود خطاب کرد و گفت: «یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون و تشرین بارد المعین تالله ما هذا فعال دینی / ای نفس! بعد از حسین، زندگی تو ارزش ندارد، و نباید بعد از او باقی بمانی، این حسین است که لب تشنه و در خطر مرگ قرار دارد می‌خواهی آب گوارا و خنک بیاشامی، سوگند به خدا دین من اجازه چنین کاری را نمی‌دهد».

و به نقل از بعضی فرمود: «به خدا قسم لب به آب نمی زنم در حالی که آقام حسین - علیه السلام - تشنه باشد. / والله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشاناً».

عقل می گوید: آب بیاشام تا نیرو بگیری و بتوانی خوب بجنگی، ولی عشق و وفا و صفا می گوید: برادرت و نور دیدگان برادرت تشنه اند، چگونه تو آب بنوشی و آن‌ها تشنه باشند؟

بعضی نقل کرده اند حضرت علی - علیه السلام - در شب ۲۱ رمضان (شب شهادتش) عباس را به آغوش گرفت و به سینه اش چسبانید و فرمود: «ولدی اذا کان یوم عاشورا، و دخلت المشرعه، ایاک ان تشرب الماء و اخوک الحسین عطشان. / پسر من هنگامی که روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه آب وارد شدی، مبادا آب بیاشامی با اینکه برادرت تشنه است!».

آن حضرت با همان یک دست حمله بر دشمن کرد، بسیاری از شجاعان دشمن را بر خاک هلاکت افکند. در این بحران، حکیم بن طفیل از کمین نخله‌ای بیرون جهید و ضربتی بر دست چپ آنحضرت وارد ساخت، و دستش را از بند (میچ) قطع کرد (فقطع یده من الزند).

آن حضرت مشك را به دندان گرفت و همت می کرد تا مشك را به خیمه ها برساند که ناگاه تیری بر مشك آب آمد و آب آن ریخت، و تیر دیگری بر سینه اش رسید و از اسب بر زمین افتاد.

ابی مخنف می نویسد: وقتی که دست های عباس - علیه السلام - جدا شد، در حالی که از دو طرف دستش قطرات خون می ریخت، به دشمن حمله کرد تا اینکه ظالمی با گرز آهنین بر سر مبارکش زد و آن را شکافت، آن هنگام آن مظلوم به زمین افتاد و در خون خود غوطه ور شد و صدا زد: «یا اخی یا حسین علیک منی السلام»: «ای برادرم حسین خدا حافظ» و طبق روایت مشهور، صدا زد: «یا اخاه ادرک اخاک / ای برادر، برادرت را دریاب».

امام حسین - علیه السلام - مانند شهاب ثاقب به بالین عباس شتافت او را غرق در خون دید که پیکرش پر از تیر شده و دست هایش از بدن جدا شده و چشم هایش تیر خورده اند.

«فوقف علیه منحیا و جلس عند راسه ییکی حتی فاضت نفسہ / با کمر خمیده به عباس نگریست و سپس در بالین او نشست و گریه کرد تا عباس به شهادت رسید». نقل شده با صدای بلند گریه کرد و فرمود: «الان انکسر ظہری و قلت حیلتي و شمت بی عدوی / کنون پشتم شکست، و رشته تدبیر و چارہام از ہم پاشید، و دشمن بر من چیرہ شد و شماتت کرد».

عباس وفادار کہ امان نامہ دشمن را پذیرفت. عباس ولایتمدار کہ شب عاشورا وقتی امام حسین (ع) خطاب بہ اصحابش فرمود من بیعتم را از شما برداشتم اولین نفر بود کہ صدا زد خدا ان روز را نیاورد کہ ما تو رو تنها بذاریم.

عباس با استقامت کہ وقتی دست راستشو قطع کردند صدا زد و قسم خورد: بخدا قسم اگر دست راستمو قطع کردید بدانید ہرگز دست از دینم وامامم بر نمی دارم.

عباس شجاع کہ یک تنہ بر چہارہزار لشکر دشمن حملہ کرد و تا قلب لشکر وارد می شد.

عباس جوانمرد کہ وقتی وارد رودخانہ فرات شد با اینکہ خیلی تشنہ بود بیاد تشنگی امام حسین (ع)، آب نخورد.

عباس علمدار کہ ہر وقت می خواست میدان برہ اقا امام حسین (ع) می فرمود نرو. تو علمدار منی. تو قوت منی. تو فرماندہ لشکر منی.

.....

این ها باعث شده خدا به عباس (ع) جایزه های بزرگی بده. **یکی اینکه باب الحوائج شده** و خیلی ها حتی غیر مسلمون ها از عباس (ع) حاجت گرفتند.

دوم اینکه نامش در بالای نامها قرار گرفته. و رفع ذکر ک فی علین.

سوم اینکه الگوی آزادگان و وفاداران و رزمندگان هست .

چهارم اینکه محبوب بسیاری از دلها شده.

.....

بقیه الله الاعظم، امام زمان (عج) در بخشی از سخنان پرمعنای خود در زیارت ناحیه مقدسه درباره عمویش عباس (ع) چنین می گوید: "سلام بر ابوالفضل، عباس بن امیرالمؤمنین، همدرد بزرگ برادر که جانش را فدای او ساخت و از دیروز بهره فردایش را برگزید، آنکه فدایی برادر بود و از او حفاظت کرد و برای رساندن آب به او کوشید و دستانش قطع گشت....

امام سجاد علیه السلام :

رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أُولَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنْزِلَةً يَغِيبُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمودند:

خدا حضرت عباس را رحمت کند! حقا که امام حسین را بر خویشتن مقدم داشت و جان خود را فدای آن حضرت نمود تا اینکه دستهای مبارکش قطع شد. خدای مهربان در عوض دستهای عباس علیه السلام دو بال به وی عطا کرد تا بوسیله آنها در بهشت با ملائکه پرواز نماید. کما اینکه این نعمت را نیز به جعفر بن ابی طالب عطا کرد.

و برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که در قیامت همه شهداء اولین و آخرین به او غِیْبَةُ می خورند..

مرحوم سید علی قاضی عارف کامل:

محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا به مقام توحید برسد. شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا است. پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس است.

بعضی بزرگان وقتی کربلا می روند اول حرم حضرت عباس علیه السلام زیارت می روند به عنوان دربان حضرت و اجازه می گیرند بعد به حرم ارباب حضرت سیدالشهداء مشرف می شوند.

شرکت_امام_زمان_علیه_السلام_در عزاداری سید الشهداء علیه السلام

:درباره ی سید بحر العلوم میگویند

روز تاسوعا در بین الحرمین شاگردانشان دور ایشان حلقه زده بودند، یک دفعه دیدند این مرجع بزرگوار با آن سن و سال ، عمامه اش را از سرشان برداشتند، پاهایشان را از نعلینش در آوردند ، پا برهنه می :دوید، و به سر می زد، و می گفت

عَلَى الْعَبَّاسِ وَأَوِيلَا

حسین تنهاس واویلا

شاگردان گفتند: آقا شما مرجع هستید، شما سنی ازتان گذشته

آقا جان، چرا اینطوری سینه می زنید؟

شما آروم سینه بزید، اینجوری سر را برهنه نکنید، آشفته نشوید.

ایشان گفتند: چی می فهمید شما؟! من خودم دیدم که حضرت بقیه الله (عج) با سر و پای برهنه در میان سینه زنان حاضرند و در حالی که به شدت گریه می کنند، بر سر و سینه خود می زنند. با دیدن این صحنه من...¹¹⁵دیگه نتوانستم طاقت بیاورم، از خود بی خود شدم

2. جعفر بن علی بن ابی طالب: (برادر حضرت عباس (ع) و فرزند امّ البنین نوزده ساله) توسط هانی بنُثیبت حضرمی کشته شد. در روایت امام باقر - علیه السلام - آمده است که خولی بن یزید اصبحی، قاتل جعفر بن علی بوده است.

3. عبدالله بن علی بن ابی طالب: (برادر حضرت عباس (ع) و فرزند امّ البنین و 25 ساله) وی به دست هانی بن ثُبیت حضرمی کشته شد. بلاذری نیز همین شخص را کشته عبدالله بن علی دانسته و افزوده است که وی سر او را آورده بود.

4. عثمان بن علی بن ابی طالب: (برادر حضرت عباس (ع) و فرزند امّ البنین). وقتی به میدان رفت، ابتدا خولی بن یزید تیری به او زد و سپس مردی از طایفه ابان بن دارم او را کشت.

¹¹⁵ <http://babolharam.mihanblog.com/post/3885>

5. ابوبکر بن علی بن ابی طالب: ابن سعد از قاتل او یاد نکرده، اما دینوری نوشته است که وی با تیر عبدالله بن عقبه الغنوی به شهادت رسید. ابومخنف خبر کشته شدن وی را آورده اما افزوده است: و قد شُکَّ فی قَتْلِهِ. از امام باقر - علیه السلام - روایت شده است که وی به دست مردی از طایفه همدان کشته شد.

6. محمد اصغر بن علی بن ابی طالب: وی نیز به دست مردی از طایفه ابان بن دارم کشته شد. این خبر از امام باقر - علیه السلام - روایت شده است.

حماسه جناب علی اکبر علیه السلام

حضرت علی اکبر (ع)

السلام علی الحسین و علی بن الحسین

در سلام آخر زیارت عاشورا برای جناب علی اکبر سیصد سلام باید

بفرستیم. صدتا وقتی می گوئیم و علی بن الحسین. صدتا وقتی می گوئیم و

علی اولاد الحسین. صدتا هم وقتی می گوئیم و علی اصحاب الحسین.

همچنین تنها شهیدی که در آخرین لحظات از دست مبارک پیامبر خدا شربت

بهشتی نوشید فقط جناب علی اکبر بوده است.

و اینکه تنها ضریح امام معصوم که شش گوشه دارد مال امام حسین علیه السلام
زیرا جناب علی اکبر پایین پای امام حسین علیه السلام دفن شده است و دو گوشه
ضریح مال قبر ایشان است.

و این اهمیت و ویژگی حضرت علی اکبر را می رساند.

علی اکبر یا علی بن الحسین شخصیت کم نظیری از اهل بیت (ع) است
هم خَلَقاً (از نظر ظاهری) و هم خُلُقاً (از نظر اخلاق) و هم منطقاً (از نظر
صحبت کردن) شبیه ترین مردم به رسول الله (ص) بوده است.

حضرت علی اکبر (علیه السلام)

سن حضرت : مرحوم مقرّم می نویسد: علی اکبر در روز یازدهم

شعبان (انیس الشیعه ، سید محمد عبدالحسین هندی کربلائی) سال

33 هجری - دو سال قبل از کشته شدن عثمان (الحدایق الوردیه) به دنیا

آمد. و این موافق است با قول ابن ادریس (ره) در «سرائر» که فرموده:

حضرت علی اکبر در خلافت عثمان چشم به دنیا گشود

پس در روز عاشورا آن بزرگوار 27 ساله بوده و تایید می شود به اتفاق

مورّخین و علماء علم نسب که حضرت علی اکبر از امام سجّاد (ع) بزرگتر بوده، و امام سجّاد (ع) در روز عاشورا 23 سال داشته اند

با توجه به زیارتنامه‌های حضرت به نظر می‌رسد که ایشان نیز دارای اهل و عیال بوده‌اند. زیارت نامه ایشان اینگونه است: صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و ابنائک.¹¹⁶، همچنین سفارش امام صادق (ع) به ابو حمزه ثمالی که فرمود: چون به قبر حضرت رسیدی، «ضع خدک علی القبر! و قل: صلی الله علیک یا ابا الحسن!» که با توجه به این فراز، ایشان فرزندی به نام حسن داشته است

علی اکبر(ع) از نظر فضائل اخلاقی بعد از ائمه قرار داشته است. لذا شخص پلیدی مانند معاویه به یارانش می گوید اگر من خلیفه نبودم بهترین فرد برای خلافت بر مسلمین علی اکبر(ع) است.

علی اکبر(ع) الگوی جوانان ایران اسلامی مخصوصا در ایام دفاع مقدس بود که جوانان رزمنده با تاسی به ایشان روحیه شهادت طلبی و ایثار در

خود ایجاد می کردند و به دشمن حمله می نمودند و ان پیروزی های بزرگ را افریدند.

حضرت علی اکبر (ع) فرزند ابی عبدالله الحسین (ع) بنا به روایتی در ۱۱۷ یازدهم شعبان، سال ۴۳ قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

پدر گرامی اش امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است.^{۱۱۸}

او از طایفه خوش نام و شریف بنی هاشم بود . و به بزرگانی چون پیامبر اسلام (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س)، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و امام حسین (ع) نسبت دارد .

ابوالفرج اصفهانی از مغیره روایت کرد: روزی معاویه بن ابی سفیان به اطرافیان و هم نشینان خود گفت: به نظر شما سزاوارترین و شایسته ترین فرد امت به امر خلافت کیست؟ اطرافیان گفتند: جز تو کسی را . سزاوارتر به امر خلافت نمی شناسیم! معاویه گفت: این چنین نیست

مستدرک سفینه البحار (علی نمازی)، ج ۵، ص ۳۸۸^{۱۱۷}

۱۱۸ . أعلام النساء المؤمنات (محمد حسون و أمّ علی مشکور)، ص ۱۲۶؛ مقاتل الطالبین (ابوالفرج اصفهانی)، ص ۵۲^{۱۱۸}

بلکه سزاوارترین فرد برای خلافت، علی بن الحسین(ع) است که جدّش رسول خدا(ص) می باشد و در وی شجاعت و دلیری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و فخر و فخامت ثقیف تبلور یافته است.^{۱۱۹}

نقل است روزی علی اکبر(ع) به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبر سؤال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سؤال نمود نام برادرت؟ «فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می «ما یُریدُ أبوک؟» گذارد، این پیغام را علی اکبر(ع) نزد اباعبدالله الحسین (ع) برد، ایشان فرمود: والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم.

درباره شخصیت علی اکبر(ع) گفته شد، که وی جوانی خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و خلق و خوی و صباحت رخسار، شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم(ص) بود و شجاعت و رزمندگی

را از جدش علی ابن ابی طالب (ع) به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود.^{۱۲۰}

در روایتی به نقل از شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیة آمده است: ابا عبدالله الحسین هنگامی که علی اکبر را به میدان می فرستاد، به لشگر خطاب کرد و فرمود:

یا قوم، هولاء قد برز علیهم غلام، أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً « ای قوم، شما شاهد باشید، پسری را به میدان می برسول الله فرستم، که شبیه ترین مردم از نظر خلق و خوی و منطق به رسول الله (ص) است بدانید هر زمان ما دلمان برای رسول الله (ص) تنگ می شد .نگاه به وجه این پسر می کردیم.

بنا به نقل ابوالفرج اصفهانی، آن حضرت در عصر خلافت عثمان بن عفان (سومین خلیفه راشدین) دیده به جهان گشود.^{۱۲۱}

این قول مبتنی بر این است که وی به هنگام شهادت بیست و پنج ساله بود. در برخی روایات هم سن ایشان را 28 ساله ذکر کرده اند، وی در

¹²⁰ منتهی الامال، ج 1

مقاتل الطالین، ص 53¹²¹

مکتب جدش امام علی بن ابی طالب (ع) و در دامن مهرانگیز پدرش
امام حسین(ع) در مدینه و کوفه تربیت و رشد و کمال یافت

امام حسین (ع) در تربیت وی و آموزش قرآن و معارف اسلامی و
اطلاعات سیاسی و اجتماعی به آن جناب تلاش بلیغی به عمل آورد و از
وی یک انسان کامل و نمونه ساخت و شگفتی همگان، از جمله
دشمنانشان را بر انگیخت.

به هر روی علی اکبر(ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام
حالات در کنار پدرش امام حسین(ع) بود و با دشمنانش به سختی مبارزه
می کرد. شیخ جعفر شوشتری در خصائص نقل می کند: هنگامی که
اباعبد الله الحسین علیه السلام در کاروان خود حرکت به سمت کربلا می
کرد، حالتی به حضرت(ع) دست داد بنام نومیه و در آن حالت مکاشفه
ای برای حضرت(ع) رخ داد، از آن حالت که خارج شد استرجاع کرد: و
علی اکبر(ع) در کنار پدر بود، و می « انا لله و انا الیه راجعون » فرمود
دانست امام بیهوده کلامی را به زبان نمی راند، سؤال نمود، پدر جان چرا
استرجاع فرمودی؟: حضرت بلا درنگ فرمود: الان دیدم این کاروان می
رود به سمت قتلگاه و مرگ در انتظار ماست، علی اکبر(ع) سؤال نمود:

پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: آری ما بر حق هستیم.
علی اکبر (ع) عرضه داشت: پس از مرگ باکی نداریم،

گفتنی است، با این که حضرت علی اکبر(ع) به سه طایفه معروف عرب پیوند و خویشاوندی داشته است، با این حال در روز عاشورا و به هنگام نبرد با سپاهیان یزید، هیچ اشاره ای به انتسابش به بنی امیه و ثقیف نکرد، بلکه هاشمی بدون و انتساب به اهل بیت(ع) را افتخار خویش دانست و در رجزی چنین سرود:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ بَيْتُ اللَّهِ أَوْلَىٰ يَا لِنَبِيِّ

أَضْرَبَكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ يَنْثَنِي ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ

وَلَا يَزَالُ الْيَوْمَ أَحْمَىٰ عَنْ أَبِي تَالَهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَىٰ

وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ^{۱۲۲}: معروفه نیز آمده است

علی اکبر(ع) در نبرد روز عاشورا دویست تن از سپاه عمر سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجام مرّه بن منقذ عبدی بر فرق مبارکش ضربتی زد و او را به شدت زخمی نمود. آن گاه سایر دشمنان، جرأت و

جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وی را آماج تیغ
شمشیر و نوک نیزه ها نمودند و مظلومانه به شهادتش رسانیدند

امام حسین(ع) در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش
:فراوان گریست و هنگامی که سر خونین اش را در بغل گرفت، فرمود

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نفس شمرده زدم همراهت پیاده دویدم

محاسنم به کف دست بود و اشک به چشمم

گاهی به خاک فتادم گاهی زجای پریدم

دلم به پیش تو، جان در فغان دیده به قامت

خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

هنوز العطش میزد آتشم که زمیدان

صدای یا ابتای تو را دوباره شنیدم

پسرم! نه تیغ شمر مرا می کشد نه نیزه خولی

زمانه کشت مرا لحظه ای که داغ تو دیدم

منظور از پیر مغان کیست؟

مرحوم سید ضیاء الدین دری از وعاظ معروف تهران در سال آخر

عمرشان در شب هشتم یا نهم محرم ، جوانی پایین منبر از ایشان می

پرسد ، مقصود از این شعر حافظ چیست ؟

چرا که وعده تو کردی و 🌹🌹🌹 ! مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ

او به جا آورد

ایشان در پاسخ می فرماید : مراد از " شیخ " حضرت آدم است که

وعده نخوردن گندم را داد ولی عمل نکرد . و مراد از " پیر مغان " امیر

المومنین (ع) است که به وعده عمل کرد و در تمام عمر نان گندم نخورد

■

مرحوم دری برای سال آینده برای همان مجلس دعوت می شوند ولی

عمرشان کفاف نمی دهد . در ماه محرم دقیقا در همان شب به خواب آن

جوان می آید و می گوید سال قبل این سوال را از من پرسیدی و من

جوابی دادم ولی چون به این عالم آمدم معنای شعر اینطور کشف شد که

:

و **سید الشهداء** " و منظور از " پیر مغان **حضرت ابراهیم** " مراد از " شیخ

است که حضرت ابراهیم وفای به امر کرد ولی **ذبح فرزند** مراد از وعده

¹²³ سید الشهداء حقیقت وفا را در مورد حضرت علی اکبر انجام داد

8. عبدالله بن الحسن بن علی - علیه السلام - : مادر وی دختر سلیل بن

عبدالله (برادر جریر بن عبدالله بجلی) بود. به نقل از امام باقر - علیه السلام - قاتل

وی حرمله بن کاهل اسدی بوده است. ابن اعثم از رجز و شهادت او یاد کرده است:

ان تُنْکرونی فَأَنَا فَرْعُ الْحَسَنِ
سَبَطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ الْمُؤْتَمَنِ

9. جعفر بن حسین بن علی.

10. ابوبکر بن الحسن بن علی: دو نفر اخیر به دست عبدالله بن عُقْبَةُ الغنوی کشته شدند. روایت امام باقر - علیه السلام - در باره ابوبکر بن حسن نیز چنین است. عُمَرَى نَسَّابَه، عالم قرن پنجم نوشته است که ابوبکر کنیه عبدالله بن حسن بوده که در کربلا کشته شد و خونس در بنی غنی است و حسین بن علی - علیه السلام - سکینه را به عقد وی درآورده بود.

11. عبدالله بن حسین: (فرزند رباب دختر امرؤ القیس) توسط حرمله کاهلی از طایفه بنی اسد کشته شد. ابن سعد در جای دیگری در باره عبداللهنوشته است: کودکی از کودکان حسین دوید تا آن که در دامن امام حسین - علیه السلام - نشست؛ در این وقت مردی تیری انداخت که به گلوی او اصابت کرد و او را کشت. در این وقت حسین گفت: اَللّٰهُمَّ اِنَّ کُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ، فاجْعَلْ ذَلْکَ لِمَا هُوَ خَیْرٌ فِی الْعَاقِبَةِ وَ اَنْتَقِمَ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ.

بلاذری هم از عبدالله بن حسین یاد کرده است که حرمه بن کاهل والبی تیری بر او انداخت و او را کشت. ابومخنف می نویسد: زمانی که حسین بن علینشت (و نتوانست روی پا بایستد و نبرد کند) کودکی به سمت وی آمد و روی زانوی آن حضرت نشست که گویند عبدالله بن حسین بوده است. ابومخنف می گوید: عقبه بن بشیر اسدی به من گفت: امام باقر - علیه السلام - به من فرمود: یک خون از ما در میان شما بنی اسد هست. من گفتم: خدای شما راحمت کند، گناه من چیست؟ و آن خون کدام است؟

امام باقر - علیه السلام فرمود: کودکی از حسین به سوی او آمد و در دامن او نشست؛ در همان حال یکی از شما بنی اسد تیری انداخت و او را کشت. امام حسین - علیه السلام - خون را گرفت و وقتی دستش پر شد، آن را به آسمان پرتاب کرد و گفت: خدایا اگر نصرت خود را بر ما نفرستادی این را در جایی که خیر است قرار ده و انتقام ما را از ستمکاران بگیر.

ابن سعد جای دیگری از فرزند سه ساله امام حسین - علیه السلام - یاد می کند که در جریان تیرباران عمومی دشمن به سمت امام حسین - علیه السلام - می آمد، و آن گاه که تیرها از چپ و راست حضرت رد می شد، تیری به این کودک اصابت کرد. کسی که تیر زد عقبه بن بشر اسدی بود.

به احتمال آنچه درباره عبدالله بن حسین گفته شده، مربوط به کودکی از امام حسین - علیه السلام - است که در برخی از منابع، همان علی بن الحسین الاصغر است که میان شیعیان به همین نام شهرت دارد. اما نقلی که در میان شیعه رایج است، از فتوح ابن اعثم گرفته شده و در مآخذ کهن دیگر نیامده است.

ابن اعثم می نویسد: در این وقت برای حسین کسی نماند جز یک بچه هفت ساله و بچه شیرخوار دیگر. امام حسین - علیه السلام - نزدیک خیمه آمد و گفت: این طفل را به من بدهید تا با او وداع کنم. بچه را گرفت، او را بوسید و گفت: ای فرزندم! وای بر این مردم، وقتی که در قیامت، خصم آنان محمد باشد. در این وقت تیری زدند که به گلوی علی اصغر خورد. امام حسین - علیه السلام - از اسب پایین آمد؛ با شمشیر خود جایی را حفر کرده، بر او نماز خواند و دفنش کرد. بعد ایستاد و اشعاری خواند که هفده بیت است! یعقوبی اشاره ای اجمالی به این رخداد دارد. وی می نویسد: طفلی را که همان ساعت متولد شده بود! به دست امام حسین - علیه السلام - دادند تا در گوش او اذان بگوید.

در همان حال تیری آمد و در گلوی آن بچه فرو رفت. امام حسین - علیه السلام - تیر را درآورد و گفت: واللّٰه لانت أكرم على الله من النّاقة. به خدا سوگند ارزش تو از ناقة (صالح) بیشتر است. در ارشاد شیخ مفید در این باره مطلبی نیامده است.

عمری نسابه، عالم علوی نسب شناس قرن پنجم هجری نیز دو علی برای امام حسین - علیه السلام - می‌شناسد. علی اکبر که در طف به شهادت رسید و علی اصغری یعنی امام سجاد - علیه السلام - که زنده ماند.

به هر روی، این که عبدالله بن الحسین، یعنی همان که به گفته مورخان در دامان پدر در کربلا توسط حرمله تیر خورد و به شهادت رسید، همان علی اصغرباشد، کاملاً محتمل است؛ به ویژه که نامگذاری به «علی» بیش از آن که نام کودک باشد، برای تیمّن و تبرّک به نام جدشان بود که برای فرزندان بکار می‌رفت و همزمان می‌توانست نام عبدالله را نیز داشته باشد. البته این یک احتمال است. شیخ مفید از عبدالله بن حسن بن علی یاد کرده است که در وقت تنهایی امام حسین - علیه السلام - به سوی آن حضرت دوید. امام حسین - علیه السلام - از زینب (س) خواست تا او را نگاه دارد؛ اما کودک گفت که از عمویش جدا نمی‌شود.

وقتی ابجر بن کعب خواست شمشیری به امام بزند، کودک دستش را بالا آورد. شمشیر به دستش خورده، قطع شده و به پوست آویزان شد. این روایت در لهوف نیز آمده و در تصریح شده است که حرمله او را که در دامان عمویش نشسته بود، با تیر زد. در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است: السلام علی عبدالله بن الحسن الزّکی لعن الله قاتله و راميہ حرْملة بن کاهل الاسدی. آیا ممکن است عبدالله بن حسین، همان عبدالله بن حسن باشد؟ در رساله فضیل رسان - از اصحاب امام باقر و

صادق - که فهرست شهدای کربلاست از عبدالله بن الحسین و عبدالله بن الحسن هر دو یاد شده است.

حماسه حضرت قاسم بن حسن

نوجوان سیزده ساله امام حسن مجتبی علیه السلام درمقابل سی هزار لشگر یزید ایستاده و رجز می خواند. عجب شجاعتی. چه دلاوری داشته است. لذا اگر محمد حسین فهمیده ها حماسه افرین می شوند چون الگوی آنان جناب حضرت قاسم است.

شب عاشورا وقتی امام حسین علیه السلام به اصحابش فرمود شما فردا همگی شهید می شوید!

در این موقع، قاسم بن حسن عرض کرد: من هم جزء شهداء هستم؟ امام بر او رقت کرد و فرمود: پسر جانم! مرگ در نظر تو چگونه است؟ گفت: از عسل شیرینتر!

امام فرمود: آری! بخدا قسم! عمویت به قربانت! تو هم یکی از آن مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتار شوی، به شهادت می رسی.»^{۱۲۴}

سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا^{۱۲۴}

حضرت قاسم بعد از جنگی که کرد توسط سعید بن عمرو ازّدی کشته شد. ابن سعد می نویسد: این بچه در حالی که پیراهنی پوشیده بود و کفشی بر پا داشت که بند لنگه چپ آن پاره شده و به پایش آویزان بود، به میدان آمد. عمرو بن سعید ازّدی بر او ضربتی زد که وی افتاد و در همان حال عمویش را صدا زد. امام حسین - علیه السلام - بر عمرو حمله کرد و عمرو که دستش را بالا آورده بود تا از خود دفاع کند، دستش از مرفق قطع شد.

در این بین، کوفیان برای نجات عمرو هجوم آوردند که در اثر این هجوم و فشار، عمرو زیر دست و پای اسبان کشته شد. امام حسین - علیه السلام - بالای سر قاسم ایستاد و گفت: **عَزَّ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ.** بر عمویت دشوار است که او صدا بزنی و نتواند پاسخت را بدهد، یا اگر پاسخ دهد، سودی برای تو نداشته باشد. آن گاه امام حسین - علیه السلام - دستور داد تا قاسم را به خیمه آورده، نزد بدن علی اکبر گذاشتند.

ابومخنف گزارش شهادت قاسم را از زبان حُمید بن مُسلم ازّدی، مفصّل تر آورده است: نوجوانی به میدان آمد، صورتش چون ماه؛ در دستش شمشیر، پیراهن بر تن و کفشی که بند تای چپش باز بود، بر پا داشت. عمرو بن سعد بن نفیل گفت: من به او حمله می کنم.

حُمَید گوید: به او گفتم: سبحان الله! چرا تو؛ کسانی هستند که از تو کفایت می کنند. گفت: به خدا به او حمله می کنم. وی حمله کرده، شمشیری بر سر آن نوجوان نواخت. غلام با صورت به زمین افتاد و عمویش را صدا کرد. حسین مانند شیری خود را بالین او رساند. آن حضرت ضربتی حواله عمرو کرد و زمانی که عمرو دستش را جلوی شمشیر گرفت، از مرفق قطع شد.

فریادی کشید و کوفیان آمدند تا او را از دست امام حسین - علیه السلام - نجات دهند که در آن حیص و بیص زیر پای اسبان کشته شد. حسین بالین آن نوجوان آمد، در حالی که پاهایش را تکان می داد و روی زمین می کشید. امام حسین - علیه السلام - گفت: دور باشند از رحمت خدا مردمانی که تو را کشتند. در قیامت کسی جز جدّ تو خصم آنان نخواهد بود.

بعد گفت: عزّ واللّه علی عمّک أنّ تدعوه فلا یُجیبک أو یُجیبک ثم لا ینفعک. آن گاه وی را در بغل گرفت و سینه او را به سینه اش چسباند. سپس وی را آورد و نزد فرزندش علی اکبر و دیگر کشته هایی که از اهل بیتش در آنجا بودند، گذاشت. پرسیدم: این نوجوان که بود؟ گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب.

13. عون بن عبدالله بن جعفر: توسط عبدالله بن قُطْبَةُ الطائِی کشته شد. بلاذری هم می گوید که عون توسط عبدالله بن قطبه کشته شد. دینوری از عدی [عون] ابن عبدالله بن جعفر یاد کرده که به دست عمرو بن نهشل کشته شده است. مادر عون

بنا به نقلی «جمّانه» دختر مسیب بن نجبه فزاری و بنا به نقل دیگر، زینب دختر علی بن ابی طالب - علیه السلام - بوده است.

14 . محمد بن عبدالله بن جعفر: توسط عامر بن نهشل تمیمی کشته شد.

ابن سعد می گوید: دو فرزند عبدالله بن جعفر به همسر عبدالله بن قطبۀ الطائی پناه بردند، در حالی که بالغ نبودند. عمر بن سعد اعلام کرده بود: هر کس سری بیاورد هزار درهم خواهد گرفت. عبدالله بن قطبه به منزل رفت. همسرش به او گفت: دو کودک به ما پناه آورده اند، دوست داری منت بر آنان بگذاری و آنان را به مدینه به خانواده شان بسپاری؟ گفت: آری به من نشانشان ده.

وقتی آنان را دید، سرشان را از تنشان جدا کرد و سرها را نزد عبیدالله برد که چیزی به او نداد (و به روایت بلاذری حتی دستور ویران کردن خانه اش را هم داد!) این همان حکایتی است که شیخ صدوق برای فرزندان مسلم بن عقیل روایت کرده است. بلاذری هم به روایتی دیگر به اختصار در دو سطر خبر این دو کودک را که آنان را از عبدالله بن جعفر دانسته، مانند آنچه را که ابن سعد آورده، گزارش کرده است.

15 . مسلم بن عقیل بن ابی طالب: نماینده امام حسین - علیه السلام - در کوفه که به دستور عبیدالله بن زیاد در هشتم ذی حجه سال 60 کشته شد.

16. جعفر بن عقیل: توسط بشر بن حَوْط همدانی یا عروه بن عبدالله خثعمی کشته شد. بلاذری نفر دوم را قاتل جعفر دانسته، و دینوری هم می‌نویسد: عبدالله بن عروه خثعمی با تیری او را کشت. روایت امام باقر - علیه السلام - نیز چنین است.
17. عبدالرحمان بن عقیل توسط عثمان بن خالد بن اسیر جهنی و بشر [بشیر] بن حَوْط قایضی کشته شد. در انساب نام قاتل، نشر بن شوط عثمانی ضبط شده است!
18. عبدالله اکبر بن عقیل به دست عمرو بن صبح الصّدائی کشته شد. مدائنی قاتل او را عثمان بن خالد جهنی و مردی از همدان دانسته است.
19. عبدالله بن مسلم بن عقیل: توسط عمرو بن صبح (صبیح) الصّدائی یا اسید بن مالک حضرمی کشته شد. این سخن ابن سعد است. در حالی که بلاذری و دینوری نوشته‌اند: عمرو بن صبیح الصیداوی (به تفاوت نام پدر و لقب او توجه کنید) او را با تیر زد و پس از آن مردم کوفه بر سر عبدالله ریخته وی را کشتند.
- ابومخنف پس از خبر شهادت علی اکبر می‌نویسد: عمرو بن صبیح صدائی عبدالله بن مسلم را با تیر زد، به گونه‌ای که دستش با تیر به صورتش چسبید. پس از آن تیر دیگری بر قلب او زد. بلاذری از رقاد الجنبی یاد کرده است که بعدها می‌گفت: یکی از جوانان آل حسین را چنان تیری زدم که همان طور کهدستش روی صورتش بود، دستش به صورتش چسبید؛ و پس از بیرون کشیده شدن تیر، هنوز نوک تیر یعنی پیکان آن در صورتش باقی مانده بود.

20. محمد بن ابی سعید بن عقیل توسط لقیط بن یاسر جُهَنی کشته شد. دینوری نام او را محمد بن عقیل بن ابی طالب یاد می کند که لقیط بن ناشر جُهَنی با تیر او را کشته است.

21. مردی از آل ابولهب و طبعا هاشمی که نامش روشن نشد.

22. ابوالهیّاج از نوادگان ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که شاعر هم بوده در کربلا به شهادت رسیده است.

23. سلیمان غلام آزاد شده امام حسین - علیه السلام - که به دست سلیمان بن عوف حضرمی کشته شد. پیش از این گذشت که وی حامل نامه امام به شیعیان بصره بود، و در آنجا به دستور ابن زیاد کشته شد.

24. مَنجَح (یا مَنجَح) غلام آزاد شده امام حسین - علیه السلام -.

25. عبدالله بن بُقَطَر برادر رضاعی امام حسین - علیه السلام - که در کوفه از فراز قصر به پایین افکنده شد و به شهادت رسید.

تا اینجا نام افرادی بود که ابن سعد یاد کرده بود. اما برخی نام های دیگر:

26. عبیدالله بن عبدالله بن جعفر: ابوالفرج اصفهانی به نقل از نسابه معروف یحیی بن حسن علوی می گوید: وی نیز در طف همراه امام حسین - علیها السلام - به شهادت رسید.

27 . محمد بن مسلم بن عقیل: بنا به روایت ابوالفرج، به نقل از امام باقر - علیه السلام - قاتل وی ابو جرهم آزدی و لقیط بن ایاس جهنی بوده‌اند.

28 . علی بن عقیل بن ابی طالب: ابوالفرج روایتی در باره شهادت وی در کربلا آورده است. وی در جای دیگری، به نقل از محمد بن علی بن حمزه، خبری درباره کشته شدن ابراهیم بن علی بن ابی طالب در کربلا آورده و افزوده است که در هیچ کتاب نسبی یادی از او نیافته است.

29 . عبیدالله بن علی بن ابی طالب: خلیفه بن خیاط به نقل از «ابوالحسن» آورده است که وی با امام حسین - علیه السلام - در کربلا شهید شد. مادر وی، رباب دختر امریء القیس بوده است. گفته شده است که این سخن خطاست؛ زیرا وی در یوم المذار به دست اصحاب مختار کشته شد!

30 . ابوبکر بن القاسم بن حسین بن علی: خلیفه بن خیاط وی را نیز در جمله کشتگان کربلا دانسته است.

اطلاعاتی از حوادث عاشورا

سیدالشهدا(ع) هنگام شهادت 57 سال سن داشتند. پس از شهادت آن حضرت در روز عاشورا 33 زخم نیزه و 34 ضربه شمشیر، غیر از زخم های تیر بر بدن آن حضرت مشاهده شده و 10 نفر بر پیکر مطهر امام حسین(ع) اسب تاختند

امام حسین(ع) بر بالین هفت نفر از شهدا یعنی 'مسلم بن عوسجه'، 'حر'، 'واضح رومی'، 'جون'، 'عباس'، 'علی اکبر(ع)' و 'قاسم' پیاده رفتند

در روز عاشورا 'علی اکبر(ع)'، 'عباس(ع)' و 'عبدالرحمن بن عمیر' را قطعه قطعه کردند و سر سه شهید را به جانب امام حسین(ع) انداختند که این سه نفر عبارتند بودند از: 'عبدالله بن عمیر کلبی'، 'عمرو بن جناده' و 'عابس بن ابی شیب'.

مادر 9 نفر از شهدای کربلا در روز عاشورا حضور داشتند و شاهد شهادت پسران خود بودند.

اسامی این مادران عبارت است از: 'رباب' مادر 'علی اصغر(ع)'، حضرت

زینب(س) مادر 'محمد' و 'عون'، 'رمله' مادر قاسم بن حسن، 'بنت شلیل جلیه' مادر عبدالله بن حسن، 'رقیه' دختر امیرالمومنین (ع) و مادر 'عبدالله بن مسلم' و مادران 'محمد بن ابی سعید بن عقیل'، 'عمرو بن جناده'، 'عبدالله بن وهب کلبی' بنا به روایتی که ثابت نیست 'لیلا' مادر علی اکبر(ع).

پنج کودک به نام های علی اصغر علیه السلام (عبدالله) شیرخوار امام حسین(ع)، 'عبدالله بن حسن'، 'محمد بن ابی سعید بن عقیل'، 'قاسم بن حسن' و 'عمرو بن جناده انصاری' در کربلا شهید شدند.

پنج نفر از شهدای کربلا به نام های 'انس بن حرث کاهلی'، 'حبیب بن مظاهر'، 'مسلم بن عوسجه'، 'هانی بن عروه' و 'عبدالله بن بقطر عمیری' از اصحاب رسول خدا (ص) بودند.

همچنین در رکاب سیدالشهدا (ع) 15 غلام شهید شدند که این افراد عبارت بودند از 'نصر' و 'سعد' از غلامان امام علی(ع)، 'منجج' غلام امام مجتبی(ع)، 'اسلم' و 'قارب' غلامان امام حسین(ع)، 'حرث' غلام حمزه، 'جون' غلام ابوذر غفاری، 'رافع' غلام مسلم ازدی، 'سعد' غلام عمر صیداوی، 'سالم' غلام بنی

المدینه، 'سالم' غلام عبدی، 'شوزب' غلام شاکر، 'شیب' غلام حرث جابری،
'واضح' غلام حرث سلمانی.

بر این تعداد، 'سلمان' غلام امام حسین (ع)، که در 'بصره' به شهادت رسید نیز باید
اضافه شود.

سوار بن منعم و 'موقع بن ثمامه صیداوی' دو نفر از یاران امام حسین (ع) بودند که
در روز عاشورا اسیر و شهید شدند.

چهار نفر از یاران امام حسین (ع) نیز در کربلا پس از شهادت آن حضرت به
شهادت رسیدند که اینان 'سعد بن حرث' و برادرش 'ابوالحتوف'، 'سوید بن ابی
مطاع' (که مجروح بود) و 'محمد بن ابی سعید بن عقیل' بودند.

هفت نفر شامل علی اکبر (ع)، 'عبدالله بن حسین'، 'عمرو بن جناده'، 'عبدالله بن
یزید'، 'عبدالله بن یزید'، 'مجمع بن عائذ' و 'عبدالرحمن بن مسعود' در حضور
پدر خود شهید شدند.

سایر شهدای کربلا از غیر بنی هاشم

دوبرادر با نام‌های عبدالله و عبدالرحمان فرزندانِ عزرة الغفاری روز عاشورا نزد امام آمدند، و اظهار کردند: دشمن نزدیک شده است؛ اجازه دهید ما پیش روی شما بجنگیم تا کشته شویم.

امام فرمود: مَرَحَبًا بکم. خوارزمی گفتگوی این دو برادر را با امام طولانی تر آورده است. آنان با گریه نزد آن حضرت آمدند. امام فرمودند: برای چه می گریید. شما تا ساعتی دیگر نورچشمان خواهید بود. گفتند: ما برای خود گریه نمی کنیم؛ برای شمامی گرییم که دشمن این گونه شما را در محاصره گرفته است. ابومخنف این حکایت را برای دو نفر دیگر با نام‌های سیف بن حارث همدانی و مالک

بن عبدالله بن سُرَّیع نقل کرده که عموزاده و از یک مادر بودند، نقل کرده است. پس از حکایت گریه کردن و پاسخ امام، این دو جوان، طبق رسم عرب، سلام خدا حافظی دادند: السلام علیک یا بن رسول الله. حضرت پاسخ داد: و علیکم السلام و رحمه الله. آنان به میدان رفتند، و جنگیدند تا به شهادت رسیدند.

نافع بن هلال بجلی با تیراندازی دقیق خود دوازده تن از سپاه کوفه را کشت تا آن که بازویش شکست. دشمن وی را به اسارت گرفت و شمر گردنش را زد. نوشته‌اند که وی روی تیرهایش، نامش را نوشته بود و شعارش این بود: «أنا الجملی أنا علی دین علی». وی در حالی به صورت اسیر نزد عمر سعد آورده شد که همچنان خون از محاسنش جاری بود و فریاد می‌کشید: لو بقیّت لی عضدٌ و ساعدٌ ما أَسْرَتمونی؛ اگر بازو و دستی برایم مانده بود، نمی‌توانستید مرا به اسارت در آورید.

وقتی شمر خواست گردنش را بزند، نافع گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی، برای تو دشوار بود که پاسخ خون ما را در درگاه خداوند بدهی. ستایش خدای را که آرزوهای ما را [یعنی شهادت] برای اجرا در دست بدترین خلق خود

قرار داد. پس از آن شمر وی را به شهادت رساند. گفتنی است که نافع از یاران
امام علی - علیه السلام - و از تربیت یافتگان مکتب آن حضرت بود

عاقبت ظهر شد و وقت نماز فرا رسید. هنوز زهیر و شماری اصحاب در اطراف
امام بودند. امام نماز را به جماعت - در شکل نماز خوف - اقامه کرد. به این ترتیب
که امام دو رکعت نماز ظهر را آغاز کرد در حالی که زهیر و سعید بن عبدالله
حنفی جلوی امام ایستادند. گروه دوم نماز را تمام کرده، آنگاه گروه اول رکعت
دوم را به امام اقتدا کردند

در وقتی که سعید جلوی امام ایستاده بود، هدف تیر دشمن قرار گرفت. بعد از
پایان نماز هم، هرچه امام به این سوی و آن سوی می رفت، سعید میان امام و
دشمن قرار می گرفت. به همین دلیل، چندان تیر به وی اصابت کرد که روی زمین
افتاد. در این وقت از خداوند خواست تا سلام او را به رسولش برساند و به او
بگوید که من از این رنجی که می برم، هدفم نصرت ذریه اوست

وی در حالی به شهادت رسید که سیزده تیر بر بدنش اصابت کرده بود. در واقع
سعید بن عبدالله بعد از نماز ظهر که باز درگیری آغاز شده و شدت گرفت، در

شرایطی که حفاظت از امام حسین - علیه السلام - را بر عهده داشت به شهادت
رسید.

عمروه بن قرضه انصاری پیرمرد نودساله که ابروان خود را به پیشانی بسته بود و
در دفاع از ولایت بشهادت رسید.

حماسه امام حسین علیه السلام و یارانش

شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام اولین شهید حماسه حسینی

بعد از حرکت امام (ع) از مکه به سوی کوفه ، در محلّ ثعلبیه خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی را به امام علیه السلام دادند . امام علیه السلام فرمود : « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » . آنگاه اشک به صورتش جاری شد . همراهان امام علیه السلام نیز گریه کردند و صدای شیون زن ها هم به گوش می رسید . سپس امام علیه السلام فرمود : بعد از شهادت مسلم و هانی ، دیگر زندگی گوارا نیست ⁽¹⁾ .

مردم کوفه بعد از آن همه استقبال از سفیر امام حسین علیه السلام ، باتهیدهای ابن زیاد ، از اطراف مسلم پراکنده شده و او را تنها گذاشتند ! به طوری که شبی ، بعد از نماز مغرب وعشاء ، او جایی را نداشت که برود . لذا تنها و غریب ، خسته

و تشنه در کوچه‌های کوفه ، به سکوی در خانه‌ای تکیه زده بود . صاحب خانه زنی به نام طوعه بود که در انتظار مراجعت پسرش بود . او وقتی مسلم را شناخت ، او را به خانه برد و مسلم را اکرام نمود . امّا وقتی پسر طوعه آمد و متوجه حضور مسلم در خانه‌شان شد ، این مطلب را به مأمورین خبر داد و ناگاه خانه طوعه به محاصره مأمورین ابن زیاد درآمد .

(1) سخنان امام حسین علیه‌السلام از مدینه تا کربلا .

حضرت مسلم علیه‌السلام شمشیر خود را برداشت و از خانه بیرون آمد و به مأمورین حمله نمود . عده‌ای از آن‌ها به دست او کشته شدند و به هر طرف حمله می‌نمود ، از مقابلش می‌گریختند .

امّا وقتی از مقابله با مسلم عاجز شدند ، نامردانه از بالای بام‌ها ، سنگ و چوب و آتش بر حضرت می‌انداختند .

مدتی وضع به این منوال بود تا اینکه ابن اشعث ، به مسلم امان داد و گفت : من تو را سالم به نزد ابن زیاد می برم و او قصد کشتن تو را ندارد ! چون ضعف و خستگی و تشنگی بر مسلم غلبه کرده بود ، به ناچار این امان را قبول کرد و خود را تسلیم نمود و آنان او را به نزد حاکم کوفه بردند . مسلم را مقداری بر در دارالاماره نگه داشتند تا اینکه فرمود : ای منافقان بی وفا ! جرعه آبی به من بدهید ! یک نفر به نام مسلم بن عمرو ، جواب داد : یک قطره آب به تو نمی دهیم تا از آب حمیم جهنم بیاشامی !

حضرت فرمود : مادرت به عزایت بنشیند ! تو سزاوارتری از من به اینکه از آب حمیم جهنم بیاشامی ! در این موقع مسلم از شدت ضعف و تشنگی به دیوار تکیه داد .

در این هنگام عمرو بن حرith به غلام خود گفت که ظرف آبی برای مسلم ببرد .

وقتی ظرف آب را به دست او دادند و خواست بیاشامد ، ظرف از خون دهان حضرت پُر شد . آب را ریخت . ظرف آب دیگری را آوردند . این بار دندانهای مبارکش در ظرف افتاد . برای بار سوم آب آوردند ، این دفعه نیز ، ظرف پُر از خون گردید . مسلم فرمود :

الحمد لله . گویا مقدر نشده که از دنیا آب بیاشامم .

او را نزد ابن زیاد بردند . وقتی وارد شد ، سلام نکرد . ابن زیاد گفت : چرا سلام نکردی ؟ چه سلام بکنی و چه نکنی تو را خواهم کُشت ! سپس شروع به اهانت کردن به اهل بیت علیهم السلام نمود و مسلم هم جواب او را می داد . تا اینکه ابن زیاد دستور قتل مسلم را صادر کرد .

بکر بن عمرو ، مسلم را در حالی که زبانش به حمد و ثناء و تقدیس و تهلیل الهی مشغول بود ، به بالای دارالاماره برد . در بالای قصر ، سر مسلم را جدا کرد و از پشت بام به پایین انداخت و خود لرزان و هراسان به نزد ابن زیاد بازگشت ! ابن زیاد عَلت اضطراب و هراس او را سوءال کرد . او جواب داد : هنگامی که سر مسلم را از بدن جدا می کردم ، مرد سیاه ترسناکی را دیدم که در برابر من ایستاده بود و انگشت های خود را به دندان می گزید !

سپس ابن زیاد دستور دستگیری و قتل هانی بن عروه را صادر کرد . او را هم کشتند و جسدش را در بازار گردانند و سر آن دو بزرگوار را به شام برای یزید فرستادند⁽¹⁾ .

شهادت دوفرزند مسلم

ابراهیم و محمد ، دو فرزند مسلم علیه السلام توانستند از زندانی که یک سال در آن بودند ، بگریزند . در راه کربلا به خانه پیرزنی پناهنده شدند . بعد از خوردن غذا ، چند رکعت نماز خواندند و خوابیدند . داماد پیرزن به نام حارث ، که

شخص فاسقی بود و در حادثه کربلا جزء لشکریان عمر سعد بود و با مأمورین ابن زیاد همکاری داشت ، شب به خانه پیرزن آمد و گفت : دو کودک زندانی فرار کرده‌اند و برای دستگیری آن‌ها هزار درهم جایزه تعیین کرده‌اند . او شام را خورد و خوابید . ولی نیمه‌های شب متوجه حضور آن دو کودک شد . بالای سر آن دو آمد و آنها را بیدار کرد و گفت : شما کیستید ؟ جواب دادند : اگر راست بگوئیم ، در امانیم ؟ گفت : آری ! گفتند : امان خدا و رسول خدا و ذمه خدا و رسول خدا ؟ گفت : آری ! گفتند : محمد بن عبدالله گواه باشد ؟

گفت : آری ! گفتند : خدا بر آنچه می‌گوئیم ، وکیل باشد ؟ گفت : آری ! گفتند : ما از خاندان پیامبرت محمدیم و از زندان عیدالله بن زیاد فرار کرده‌ایم ! گفت : از مرگ فرار کرده‌اید و به مرگ گرفتار شده‌اید ! در این موقع برخاست و آن دو را بست ! آن دو کودک مظلوم شب را با گت بسته خوابیدند .

صبح که شد ، حارث به غلامش دستور داد که آن دو کودک را ببرد و در کنار فرات گردن بزند

(1) جلاء العیون .

و سرشان را بیاورد ! غلام ، شمشیر را برداشت و آن‌ها را به طرف فرات برد . یکی از کودکان گفت : ای سیاه ! تو مانند بلال موءذن رسول خدائی ! غلام گفت :

آقایم به من دستور داده گردن شما را بزنم . شما کیستید ؟ گفتند : ما از عترت پیامبرت محمدیم ! از زندان ابن زیاد ، از ترس کشته شدن ، فرار کرده ایم و این پیرزن ما را مهمان کرد . ولی آقایت می خواهد ما را بکشد ! در این هنگام غلام به پای آن ها افتاد و بوسید و گفت : جانم قربان شما ! و رویم سپر شما ای عترت محمد مصطفی ! سپس شمشیر را به طرفی انداخت و خود را به فرات انداخت !

اربابش وقتی این صحنه را دید ، پسرش را خواست و شمشیر را به پسرش داد و گفت : تو سر این دو را جدا نما ! آن جوان ، دو کودک را به طرف فرات برد . یکی از کودکان گفت : ای جوان ! من از آتش جهنم بر جوانی تو می ترسم ! گفت : شما کیستید ؟ گفتند : از عترت پیامبر توایم ! آن جوان هم شمشیر را انداخت و بر پاهای آنان افتاد و بوسید . سپس خود را به فرات افکند .

حارث با دیدن این صحنه ها ، گفت : جز خودم شخصی آن ها را نکشد . شمشیر به دست گرفت و آنان را به کنار فرات برد .

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد ، چشمانشان پُر از اشک شد و گفتند : ای مرد ! ما را به بازار ببر و بفروش ! و نخواه که در قیامت ، محمد صلی الله علیه و آله دشمن تو باشد ! گفت : نمی شود و من باید سر شما را برای ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم ! گفتند : پس ما را نزد ابن زیاد ببر تا خودش درباره ما حکم کند ! گفت : من راهی ندارم جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم ! گفتند : ای مرد ! به

کودکی ما رحم نمی کنی ؟ گفت : خدا در دل من رحم نیافریده است ! گفتند :
اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم ! گفت : اگر نماز برای شما سودی دارد ،
هر چه می خواهید نماز بخوانید !

کودکان چهار رکعت نماز خواندند و چشم به آسمان گشودند و صدا زدند : یا
حی ! یا حکیم ! یا احکم الحاکمین ! میان ما و او به حق حکم کن !

آن ظالم برخاست و ابتدا سر برادر بزرگ تر را جدا نمود و در توبره انداخت !
برادر کوچک تر در خون برادرش غلطید و گفت : می خواهم آغشته به خون
برادرم ، با رسول خدا ملاقات کنم . مرد گفت : باکی نیست ! تو را هم به او ملحق
می نمایم ! او را هم کشت و سرش را در توبره گذاشت و بدن هایشان را در فرات
انداخت و سرها را برای ابن زیاد برد⁽¹⁾ .

ورود کاروان ابا عبدالله علیه السلام به کربلا

خواب امام حسین علیه السلام در راه کربلا

عقبه بن سمعان می گوید : وقتی کاروان امام حسین علیه السلام از منطقه بنی مقاتل
به طرف کربلا رهسپار بود ، من پشت سر امام علیه السلام بودم . امام علیه السلام
در پشت اسب خود چرتی خواب کوتاهی کرد و ناگاه بیدار شد و فرمود : « اِنَّا لِلّٰهِ
وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » . و دو سه بار این جمله را فرمود .
علی اکبر علیه السلام عرض کرد : چه شد که کلمه استرجاع را بر زبان جاری

فرمودید ؟ امام علیه السلام فرمود : فرزندم ! بر بالای اسب ، خوابم برد . دیدم که سواری ظاهر شد و گفت : این گروهی که می روند ، مرگ به سوی آنان می آید ! فهمیدم که آن شخص روح ماست که خبر از شهادت ما داد⁽²⁾ .

وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به منطقه کربلا رسید ، اسب امام علیه السلام به نام جواد ایستاد و هرچه امام علیه السلام خواست اسبش را حرکت دهد ، اسب جلو نرفت . امام علیه السلام اسبش را عوض نمود ولی آن هم حرکت نکرد . شش اسب عوض شد ولی هیچ کدام حرکت نمی کردند . حضرت سوءال کرد : این منطقه چه نام دارد ؟ عرض کردند : غاضریات ! فرمود : اسم دیگری هم دارد ؟ عرض کردند : آری ! نینوا ! فرمود : غیر از این دو اسم ، نام دیگری هم

(1) در کربلا چه گذشت ؟

(2) از مدینه تا کربلا .

دارد ؟ عرض کردند : شاطی الفرات ! فرمود : اسم دیگری هم دارد ؟

عرض کردند: بلی! کربلا هم می‌نامند! همین که حضرت نام کربلا را شنید، فرمود: «هِيَ وَاللّٰهُ اَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ! قُفُّوا وَلَا تَبْرَحُوا! هِيْهُنَا وَاللّٰهُ مَنَاخُ رِكَابُنَا! هِيْهُنَا وَاللّٰهُ

مَحْشَرِنَا وَمَنْشَرِنَا! هِيْهُنَا وَاللّٰهُ مُسْفِكُ دِمَائِنَا! هِيْهُنَا وَاللّٰهُ تَقْتُلُ رِجَالِنَا وَهِيْهُنَا وَاللّٰهُ مَحَلُّ قُبُورِنَا! وَهِيْهُنَا وَاللّٰهُ مَا وَعَدَنِي رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ ثُمَّ نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ» (1).

یعنی: «به خدا قسم! زمین غم و اندوه است! اینجا محلی است که باید رحل اقامت بیا فکنیم! اینجا محلّ فرود آمدن و محلّ محشور شدن ماست! اینجا محلّ ریخته شدن خون ماست! اینجا محلّ شهادت مردان ماست! اینجا جایگاه قبور ماست! و این مکان همان مکانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وعده داده است!» سپس امام علیه السلام از اسبش پایین آمد.

گریه علی علیه السلام در کربلا

از شعبی نقل شده است که هنگام عزیمت امام علی علیه السلام به صفین، در کنار فرات به کربلا رسید. در اینجا سوءال کرد: این زمین چه نام دارد؟ جواب دادند: کربلا! امام علیه السلام به گریه افتاد به طوری که زمین از اشکش تر شد. بعد فرمود: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و حضرت را گریان

دیدم . سوءال کردم : یا رسول الله ! چرا گریه می کنید ؟ فرمود : اکنون جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد که فرزندم حسین در زمینی کنار فرات ، به نام کربلا کشته می شود . بعد مشتی از خاک او را آورد و من بوئیدم و گریان شدم⁽²⁾ .

(1) فوائد المشاهد .

(2) در کربلا چه گذشت ؟

شب عاشوراء

راوی گفت : غروب روز تاسوعا حسین علیه السلام در حالی که بر زمین نشسته بود ، به خواب رفت . وقتی بیدار شد ، فرمود : خواهرم ! همین الان جدّم ، محمّد صلی الله علیه و آله و پدرم ، علی علیه السلام و مادرم ، فاطمه علیها السلام و برادرم ، حسن علیه السلام را در خواب دیدم که همگی می گفتند : ای حسین ! به همین زودی (در بعضی روایات فردا) نزد ما خواهی آمد . زینب چون این سخن را شنید ، سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد . حسین علیه السلام به او فرمود : آرام بگیر و دشمن را ملامت گوی ما نکن !

وقتی شب عاشورا فرا رسید ، امام یارانش را جمع کرد و برای آنان سخن گفت .

ابتدا خدا را حمد نمود . سپس به آنان فرمود :

اَمَّا بَعْدُ ! حَقِيقَةً مِنْ يَارَانِي نِيكُوتَرُ مِنْ شِمَا وَ خَانْدَانِي بَهْتَرُ مِنْ خَانْدَانِ خُودَمِ سِرَاغِ
نِدَارَمِ . خُداوند به همه شما پاداش نيك عطا فرمايد . اينك تاريخي شب شما را
فرا گرفته است ! شبانه هر کدام از شما دست يكي از افراد خانواده مرا بگيرد و در
تاريخي شب حركت كرده و برويد كه اينها جز با من ، با احدي كار ندارند⁽¹⁾ .

در اين موقع ، حضرت ابوالفضل عليه السلام لب به سخن گشود و فرمود :

لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكْ أَبَدًا ! خدا چنين روزي را نياورد كه ما شما را تنها رها كنيم و
خود به سوي شهرمان برويم !

سپس ساير بنی هاشم ، هر کدام در ابراز وفاداري به امام عليه السلام ، سخناني
گفتند .

در اينجا امام عليه السلام نگاهی به فرزندان عقيل كرد و فرمود : شهادت مسلم
برای شما بس است . من به شما اجازه دادم كه برويد .

آنان در پاسخ گفتند : در اين صورت اگر از ما سوءال شود كه چرا دست از مولا
و امام خود كشيديد ، چه بگوئيم ؟ نه ، به خدا قسم ! هيچ گاه چنين كاري را

انجام نمی‌دهیم! بلکه مال و جان و فرزندانمان را فدای تو کرده و تا آخرین مرحله، در رکاب شما می‌جنگیم.

مسلم بن عوسجه از یاران امام علیه‌السلام گفت: ما چگونه دست از یاری شما برداریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا، چه عذری خواهیم داشت؟ به خدا قسم! من از تو جدا نمی‌شوم تا با نیزه خود، سینه دشمنانت را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان می‌جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می‌روم، تا جان به جان آفرین تسلیم کنم!

سعد بن عبدالله به امام علیه‌السلام عرض کرد: به خدا قسم! ما دست از یاری تو بر

(1) لهوف.

نمی‌داریم تا در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درباره تو مراعات نمودیم! به خدا قسم! اگر بدانم که هفتاد بار کشته می‌شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می‌نمایند، باز هم، هرگز دست از یاری تو برنمی‌دارم و پس از هر بار زنده شدن، به یاریت می‌شتابم. در صورتی که

می دانم ، مرگ بیش از یک بار نیست و پس از آن نعمت های بی پایان خداوند است .

زهیر بن قین چنین گفت : یابن رسول الله ! به خدا قسم ! دوست دارم که در راه حمایت ، هزار بار کشته ، باز زنده و دوباره کشته بشوم و باز آرزو دارم که با کشته شدن من ، شما یا یکی از این جوانان بنی هاشم ، از مرگ نجات می یافتید !

امام علیه السلام در جواب آن ها فرمود : جَزَاكُمُ اللّٰهُ خَيْرًا ! اِنِّیْ غَدًا أُقْتَلُ وَكَلَّكُم تَقْتُلُوْنَ ! « خدا به شما پاداش خیر دهد ! من فردا شهید می شوم و همه شما نیز کشته می شوید ⁽¹⁾ ! »

طبق نقل امام سجاد علیه السلام در این موقع ، قاسم بن حسن علیهما السلام عرض کرد : من هم جزء شهداء هستم ؟ امام علیه السلام بر او رقت کرد و فرمود : پسر جانم ! مرگ در نظر تو چگونه است ؟ گفت : از غسل شیرین تر !

امام علیه السلام فرمود : آری ! به خدا قسم ! عمویت به قربانت ! تو هم یکی از آن مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتار شوی ، به شهادت می رسی ⁽²⁾ .

شب عاشورا ، امام علیه السلام با چند نفر در خیمه نشسته بود . غلام امام علیه السلام مشغول پاک کردن شمشیر حضرت بود . در این موقع امام علیه السلام ابیات و

اشعاری را در زیر لب زمزمه می کرد که مضمونش این بوده است : ای دنیا ! اُف
بر دوستی تو ! که صبحگاهان و عصرگاهان ، چقدر از دوستان و خواهانت را به
کشتن می دهی ! ولی باز هم قناعت نمی ورزی ! همانا کارها به خدای بزرگ
محول است و هر زنده ای سالک این راه می باشد .

(1) سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا .

(2) در کربلا چه گذشت ؟

امام سجاد علیه السلام می گوید : من از این اشعار به هدف پدرم که اعلان خبر
مرگ و شهادت خود بود ، پی بردم و چشمانم پر از اشک شد . ولی از گریه
خودداری کردم . امّا عمه ام زینب علیها السلام که در کنار بستر من نشسته بود ، با
شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام علیه السلام ، خود رابه خیمه ، آن
حضرت رساند و گفت : وای بر من ! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را
نمی دیدم . ای یادگار گذشتگانم ! ای پناه بازماندگانم ! گویا همه عزیزانم را
امروز از دست داده ام و این پیشامد ، مصیبت پدرم علی علیه السلام و مادرم زهرا
علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را زنده کرد .

امام حسین علیه السلام او را دلداری داد و به صبر و شکیبائی دعوت نمود و چنین فرمود: خواهر! راه صبر و شکیبائی را در پیش بگیر و بدان که همه می میرند و آنان که در آسمان ها هستند نیز زنده نمی مانند. همه موجودات از بین رفتنی هستند، مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را در قیامت، زنده خواهد نمود. و اوست خدای یکتا!

پدر و مادرم و برادرم حسن علیه السلام بهتر از من بودند ولی همه به سرای باقی شتافتند و من و همه مسلمان ها باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت.

سپس فرمود: خواهرم، امّ کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من، گریبان چاک نکنید و سیلی به صورت نزنید و سخنی که شایسته نیست، بر زبان جاری ننمائید⁽¹⁾.

در شب عاشورا، از خیمه امام حسین علیه السلام (واصحاب) صدایی مانند صدای زنبور عسل، به گوش می رسید. عده ای در رکوع و عده ای در سجود و عده ای در حال قرائت قرآن و عده ای هم به استغفار و دعا و مناجات، مشغول بودند.

در هنگام سحر، امام علیه السلام سر به بالین نهاد و خواب کوتاهی کرد. وقتی بیدار شد و فرمود: می دانید اکنون چه در خواب دیدم؟ عرض کردند: یابن رسول الله! چه

(1) سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا .

خوابی دیدید ؟ فرمود : خواب دیدم که سگ‌هایی بر من حمله کردند و می‌خواستند مرا بدرند ! سگ ابلغی در میان آن‌ها بود که بیشتر از بقیه بر من حمله می‌نمود ! سپس جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را با جمعی از اصحابش دیدم که به من فرمود :

پسر جانم ! تو شهید آل محمّدی ! و اهل آسمان‌ها و ملأ اعلی به تو توسل می‌جویند و باید امشب افطار ، نزد ما باشی ! بشتاب و تأخیر مکن ! ...

این را در خواب دیدم و کار من آماده شده است و کوچ من از این دنیا ، نزدیک است و شکی در آن نیست⁽¹⁾ .

* * *

توبه حرّ

در روز عاشوراء ، وقتی حرّ ندای امام علیه السلام را شنید که می‌فرماید :

أَمَّا مِنْ مَغِيثٍ يُغِثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ ؟ أَمَّا مِنْ ذَابٍ يَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ؟ « آیا فریادرسی هست که برای خدا به فریاد ما برسد ؟ آیا دفاع کننده‌ای است که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نماید ؟

حربا شنیدن این ندا ، از خواب غفلت بیدار شد و نزد عمر بن سعد رفت و گفت : آیا با حسین علیه السلام می جنگی ؟ جواب داد : آری ! والله جنگی می کنم ، که آسان ترین آن ، جدا شدن سرها و قلم شدن دست ها است !

حرّ وقتی این مطلب را دانست ، از لشکر فاصله گرفت و به طرف خیمه گاه امام علیه السلام حرکت کرد . همین که نزدیک امام شد ، دست هارا بر سر نهاد و گفت : خدایا ! من به سوی تو توبه می کنم و از اینکه ترس در دل اولیاء و فرزندان اولیاء و فرزند پیامبرت انداختم ، مرا عفو نما ! بعد سپر خود را واژگون نمود و نزدیک امام علیه السلام شد و سلام کرد . و به حضرت عرضه داشت : ای فرزند رسول خدا ! فدای تو شوم ! منم آن

(1) در کربلا چه گذشت ؟

شخصی که راه بر شما بستم و شما را به این بلا انداختم! هرگز گمان نمی کردم که این مردم، با تو چنین کنند و سخن شما را رد نمایند! به خدا قسم! اگر این را می دانستم، هرگز آنچه را کردم، انجام نمی دادم. اکنون پشیمانم و به سوی خدا توبه می کنم! آیا توبه من قبول می شود؟

امام علیه السلام فرمود: آری! خداوند از تو می پذیرد و تو را می بخشد اکنون فرود آی و بیاسای! حرّ عرض کرد: اگر من در راه شما سواره جنگ کنم، بهتر است از آن که پیاده شوم! زیرا آخر کار من به پیاده شدن خواهد کشید!

امام علیه السلام فرمود: خدا تو را رحمت کند! آنچه می خواهی انجام بده!

حرّ برگشت و برای لشکر عمر بن سعد، سخنرانی نمود و آنها را سرزنش نمود! سپس او و فرزندش مشغول جنگ با آنان شدند تا به شهادت رسیدند. امام علیه السلام بر بالین حرّ رفتند و فرمودند:

مادرت، خوب نامی برای تو گذاشت که تو در دنیا حرّ (آزاده) و در آخرت نیز حرّ هستی^(۱)!

نماز ظهر عاشوراء

در هنگام ظهر عاشوراء، ابو ثمامه صیداوی به امام علیه السلام عرض کرد:

ای ابا عبدالله! جانم به فدایت! همانا می بینم که این قوم، به جنگ با تو نزدیک گشته اند! سوگند به خدا! شما به شهادت نرسی تا من قبل از شما به شهادت برسم و به خون خود غلطان باشم! ولی دوست دارم که این نماز ظهر را با شما بخوانم، سپس خدای خویش را ملاقات کنم.

امام علیه السلام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: نماز را یاد کردی! خدا تو را از نماز گزاران قرار دهد! آری، اینک وقت نماز است. سپس امام علیه السلام فرمود: از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارد تا ما نماز بخوانیم.

(1) منتهی الامال.

حصین بن نمیر از فرماندهان دشمن وقتی این مطلب را شنید، فریاد زد: نماز شما مقبول درگاه خدا نیست! حبیب بن مظاهر در جوابش گفت: ای حمار غدار! نماز پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول نمی شود و از تو قبول می گردد؟ سپس با حصین درگیر شد و نزدیک بود که حصین را بکشد ولی او، یارانش را به کمک خواست و آنان به کمکش آمدند و با حبیب مشغول جنگ شدند حبیب پس از کشتن تعدادی از لشکر عمر سعد، به شهادت رسید! امام علیه السلام با

کشته شدن حبیب دچار شکستگی (روحی) شد و فرمود: ای حبیب! همانا تو
مردی صاحب فیض بودی و در یک شب قرآن ختم می کردی⁽¹⁾!

غلام حضرت به نام جَوْن، اجازه جنگ با لشکر دشمن را خواست. امام
علیه السلام فرمود: تو همراه ما بودی تا به سلامت باشی! حال که اینجا محلّ
جنگ و کشته شدن، شده است، اجازه داری تا به سلامت برگردی! او جواب
داد: یابن رسول الله! من در ایّام سلامت کاسه لیس شما بوده ام، امروز که روز
سختی و شدّت است، شما را رها کنم؟ به خدا قسم! بوی من بد و پوستم سیاه و
حسبم زشت است! می خواهم به شرف شهادت نائل گردم تا بویم خوش، حسبم
نیکو و رویم سفید گردد.

امام علیه السلام به او اجازه داد. او مشغول جنگ شد تا اینکه به حالت شهادت
افتاد. امام علیه السلام بر بالین او حاضر شدند و فرمودند: خدایا! روی جون را
سفید و بویش را نیکو و او را با ابرار محشور کن و میان او و محمّد
صلی الله علیه و آله و آل محمّد علیهم السلام پیوند قرار بده⁽²⁾!

پسر ابودجانه انصاری که پدرش به شهادت رسیده بود، خدمت امام علیه السلام
آمد و اجازه نبرد خواست! حضرت فرمود: شاید مادرت راضی نباشد؟ این

نوجوان عرض کرد : پدر و مادرم فدایت باد ! مادرم به من دستور داده است ، که
به مبارزه با دشمنان شما بروم !

(1) منتهی الامال .

(2) منتهی الامال .

امام علیه السلام اجازه فرمود و او به میدان رفت و این رجز را می خواند :

سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

امیری حُسَینٌ وَنَعَمَ الْأَمِيرِ

فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ ؟

عَلَى وَفَاطِمَةُ وَالِدَاهِ

لَهُ غُرَّةٌ مِثْلَ بَدْرِ مُنِيرِ

لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلَ شَمْسِ الضُّحَى

یعنی : « مولایم حسین علیه السلام است و او بهترین سُرُور است . او باعث

خوشحالی دل پیامبر بود !

علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام پدر و مادر او هستند . آیا شما مانند او را پیدا

می کنید ؟

صورت حسین علیه السلام مثل خورشید درخشان و ماه نورانی است .

سپس مشغول کارزار شد ، تا به شهادت رسید . دشمن سر او را جدا کرد و به طرف خیمه گاه امام علیه السلام انداخت . مادرش سر فرزندش را برداشت و به سینه چسباند و گفت : احسنت ای پسر کم ! ای شادمانی دل من ! ای روشنائی چشمم ! سپس سر را به سوی مردی از سپاه دشمن انداخت و او را به هلاکت رساند . آنگاه عمود خیمه ای را برداشت و به دشمن حمله کرد ، در حالی که این رجز را می خواند :

خَاوِيَةٌ بِالْيَهُ نَحِيفَةٌ

أَنَا عَجُوزٌ سَيِّدِي ضَعِيفَةٌ

دُونِ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

أُضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيفَةٍ

یعنی : «من پیرزنی ضعیف و لاغر و پیر هستم ! امّا در راه فاطمه علیها السلام به شما ضربت سختی می زنم » .

او دو تن را کشت . سپس امام علیه السلام دستور داد که برگردد و در حقّ او دعا نمود⁽¹⁾ .

شهادت علی اکبر

علی اکبر خدمت حضرت آمد و اجازه میدان رفتن خواست . امام علیه السلام به او اجازه داد . علی اکبر به طرف میدان حرکت کرد .

در این هنگام امام علیه السلام نگاه مایوسانه‌ای به او کرد و به گریه افتاد . و محاسن شریفش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود : خدایا ! گواه باش ! که بر این قوم ، شخصی به

(1) منتهی الامال .

مبارزه آنان می‌رود ، که در شکل و اخلاق و سخن گفتن ، شبیه‌ترین مردم به رسول تو بود . و ما هر وقت به دیدار پیامبرت ، مشتاق می‌شدیم ، به صورت این جوان نگاه می‌کردیم .

خدایا ! برکات زمین را از این قوم بگیر و آنان را متفرق و پراکنده ساز و حُکام را از اینان هرگز راضی مگردان ! زیرا اینان ما را دعوت کردند که ما را یاری کنند ، ولی وقتی ما اجابت کردیم ، با ما دشمنی کردند و بر روی ما شمشیر کشیده‌اند !

سپس امام علیه السلام بر عمر سعد صیحه زد و فرمود : خداوند نسل تو را قطع کند ، و امر تو را مبارک نکند و بعد از من ، شخصی را بر تو مسلط کند که تو را در بستر بکشد ! زیرا رَحِم مرا قطع کردی و قرابت مرا با رسول الله صلی الله علیه و آله رعایت ننمودی ! سپس این آیه را تلاوت نمود : « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ »⁽¹⁾ یعنی : « خداوند بر گزید ، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر اهل عالم بعضی از این ها از نسل بعضی دیگر هستند . و خدا شنوا و بسیار دانا است . »

علی اکبر بر صفوف دشمن حمله می کرد و از آنان می کشت به طوری که صدای ضجّه و شیون از آنان بلند شد !

رجز علی اکبر این بود :

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ	نَحْنُ وَبَيْتَ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ
أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ يَنْثَنِي	ضَرَبَ غُلَامَ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ
وَلَا يَزَالُ الْيَوْمَ أَحْمَىٰ عَنْ أَبِي	تَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ

یعنی : « منم علی ، پسر حسین بن علی و سوگند به کعبه ! ما اولی به پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم . »

و این شمشیر را آن چنان بر شما می زنم ، تا در هم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی !

و همیشه حامی پدرم هستم و به خدا قسم ! نباید فرزند این فرومایه بر ما حکومت کند .»

علی اکبر وقتی مقداری جنگید، حرارت آفتاب و سنگینی اسلحه و تشنگی ،

(1) آل عمران (3) : 33 و 34.

او را ناراحت کرد . لذا به سوی امام علیه السلام برگشت و عرض کرد : ای پدر ! تشنگی مرا گشت ! و سنگینی اسلحه مرا اذیت می کند ! آیا ممکن است با مقداری آب مرا سیراب کنی تا در جنگ قوّت یابم ؟

امام علیه السلام در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود ، فرمود : ای پسر کم ! زبانت را در دهان من بگذار ! سپس انگشت خود را به او داد و فرمود : این را در دهانت قرار بده و به جهاد با دشمنان برگرد که من امیدوارم که عصر نشده از دست جدّت رسول الله صلی الله علیه و آله با آبی سیراب شوی که بعد از آن تشنگی نخواهد بود !

علی اکبر بر گشت و خود را به صفوف دشمن زد و از آنان می گشت . تا اینکه مُرّه بن منقذ ، ضربتی بر فرق علی اکبر زد که فرقش شکافته شد . علی اکبر دست در گردن اسب کرد و عنان را رها نمود . اسب او را میان لشکر دشمن از این سو به آن سو می برد ! و هر شخصی که به علی اکبر برمی خورد ، ضربتی بر او وارد می نمود . تا اینکه بدنش پاره پاره شد . وقتی از اسب بر زمین افتاد ، صدا زد : « یا ابتاه ! هذا جدی رسول الله ! قد سقانی بكأسه الاوفی شربه لاظماً بعدها ابداً وهو يقول : العجل العجل ! فانّ لك كأساً مذخورة حتی تشربها الساعة ! » یعنی : ای پدر این جدّم رسول خدا است که مرا با شربتی که بعد از آن تشنگی نیست ، سیراب نمود و می فرماید : ای حسین ! عجله نما ! عجله نما ! که ظرف شربتی برایت آماده نموده ام که در این ساعت بنوشی .

امام حسین علیه السلام با شنیدن صدای علی اکبر ، حرکت کرد و خود را بر بالین او رساند . وقتی نگاهش به بدن پاره پاره او افتاد ، خم شد و صورت بر صورت او گذاشت و فرمود : خدا بکشد مردمی را که تو را گشتند ! چه قدر جرأت دارند که از خدا و رسول ، نترسیدند و پرده حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله را چاک زدند ! سپس اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود : « علی الدنيا بعدک العفا ! » « بعد از تو خاک بر سر دنیا باد ! »

در این موقع حضرت زینب علیهاالسلام از سرا پرده بیرون آمد و با حال اضطراب و سرعت، به سوی بدن علی اکبر رفت و ندبه می کرد! تا اینکه خود را به بدن او رساند و خود را روی علی اکبر انداخت.

امام علیه السلام، خواهر را از روی بدن فرزند خود، بلند کرد و به خیمه اش برگرداند و رو به جوانان بنی هاشم کرد و فرمود: برادر خود را بردارید!

جوانان بنی هاشم جسد نازنین علی اکبر را برداشتند و در خیمه ای که در مقابل آن می جنگیدند، گذاشتند⁽¹⁾.

شهادت قاسم بن حسن علیهماالسلام

قاسم به عزم جهاد، برای اجازه خدمت امام علیه السلام آمد. حضرت چون چشمش به قاسم افتاد که آماده رفتن به میدان است، بی توان شد و دست به گردن او انداخت و در آغوشش گرفت و هر دو آن قدر گریستند که به حالت بیهوشی افتادند.

وقتی به هوش آمدند، قاسم با التماس درخواست اجازه می کرد ولی امام علیه السلام قبول نمی فرمود. تا اینکه قاسم آن قدر دست و پای امام علیه السلام را بوسید تا اجازه گرفت. پس به میدان آمد و در حالی که اشکش جاری بود، این رجز را می خواند:

إِنْ تَنْكُرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سَبَطَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى الْمَوْءِمَتَيْنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أَنَاسٍ لَا سُقُوا صَوْبَ الْمِزَنِ

پس کارزار سختی کرد و با آن سن کمش ، سی و پنج تن را کشت !

اما عمرو بن سعد ازدی به قاسم حمله کرد و ضربتی بر فرقش وارد کرد که سر او شکافته شد . قاسم به صورت بر زمین افتاد و فریاد زد : یا عمّاه !

همین که صدای قاسم به گوش امام علیه السلام رسید ، حرکت کرد و مانند شیر بر لشکر دشمن حمله نمود و خود را به قاسم در حالی که ساعات آخر عمر او بود ، رساند . امام علیه السلام مشاهده کرد که قاسم از شدت درد ، پاهای خود را بر زمین می ساید . حضرت فرمود : قسم به خدا ! که بر عمومیت سخت است که او را برای کمک بطلبی ولی او نتواند اجابت کند ! و اگر اجابت کند ، نتواند کمک کند ! و اگر کمک کند ، تو را

(1) منتهی الامال .

سودی نبخشد ! از رحمت خدا دور باشند جماعتی که تو را کشتند .

آنگاه قاسم را از روی خاک بلند کرد و در آغوش خود کشید و سینه او را به سینه خود چسباند . سپس در حالی که پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد ، او را به سوی خیمه گاه برد و در کنار پسرش ، علی اکبر گذاشت⁽¹⁾ .

شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام

قمر بنی هاشم علیه السلام برادر رشید امام حسین ع، در روز عاشورا ، مکرر به خدمت امام شرفیاب می شد و اجازه میدان رفتن می خواست ولی به مناسبت شهادت و شجاعت و پرچمداری وی ، امام علیه السلام به او اجازه نمی داد و هر بار از تصمیمش ، منصرف می ساخت و می فرمود : انت صاحب لوائی ! « تو پرچمدار من هستی ! »

اما وقتی همه یاران امام علیه السلام به شهادت رسیدند ، ابوالفضل علیه السلام برای چندمین بار از امام علیه السلام اجازه خواست . امام علیه السلام هم موافقت کرد و فرمود : حال که تصمیم به جنگ گرفته ای ، مقداری آب تهیه نما !

عباس علیه السلام حرکت نمود و پس از در هم ریختن صفوف دشمن ، وارد فرات شد . وقتی مشک را پُر کرد و خواست خود نیز بیاشامد ، مشتش را پُر از آب کرد و به نزدیک لبان خشک شده اش رساند . اما بلافاصله آب را به فرات ریخت و این چنین خود را مورد خطاب قرارداد :

يا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي وَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي

هَذَا الْحُسَيْنُ وَارِدُ الْمَنُونِ وَتَشْرِيبِينَ بَارِدِ الْعَيْنِ

تَاللَّهِ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي

یعنی : « ای نفس ! بعد از حسین علیه السلام ذلت بر تو باد ! و پس از وی زنده نباشی اگرچه حیات را خواهانی ! اینک حسین علیه السلام وارد میدان جنگ شده و آن وقت تو آب گوارا می نوشی ؟ به خدا سوگند ! دین من همچو اجازه ای به من نمی دهد » .

(1) منتهی الامال .

وقتی با مشک پُر به سوی خیمه ها برمی گشت و خود را در مقابل سیل خروشان دشمن دید فرمود :

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ ذُقَا حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَالِبِ لَقِي

نَفْسِي لِسَبْطِ الْمُصْطَفَى الطَّهْرَوَقِي إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أُغْدُو بِالسَّقَا

وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلتَقَى

یعنی : « آنگاه که صدای مرگ به گوشم رسد ، از مرگ نمی‌هراسم ! تا آنجا که بدنم در میدان جنگ زیر شمشیرها پنهان شود .

جان من فدای فرزند پاک مصطفی باد ! منم عبّاس که این مشک را به سوی خیمه‌ها می‌برم .

و در این روز جنگ ، ترسی از مرگ ندارم » .

عبّاس در حال برگشت به خیمه‌ها بود که ناگهان به طور ناجوانمردانه‌ای مورد حمله زید بن رقاد که در پشت نخلی کمین کرده بود ، واقع شد و در این حمله ، دست راست حضرت جدا شد . اما فرزند حیدر کرّار چون از دست راست مأیوس شد ، چنین رجز خواند :

إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمُ يَمِينِي

نَجَلَ النَّبِيُّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

وَعَنْ أَمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ

یعنی : « به خدا قسم ! اگر دست راستم را قطع نمودید ، ولی من دست از حمایت دینم بر نمی‌دارم .

و از امامم که در ایمانش صادق است ، و فرزند پیامبر امین است ، حمایت می‌کنم » .

در این هنگام شخص دیگری به نام حکیم بن طفیل ، از کمین گاه بیرون آمد و با حمله‌ای ، دست چپ حضرت را قطع نمود .

از طرف دشمن تیرها مانند باران به سوی آن حضرت سرازیر شد . تیری به مشک و تیری هم به سینه عباس ، اصابت کرد .

یکی دیگر از افراد دشمن ، عمود آهنین بر فرقش کوبید که از اسب بر زمین افتاد .

(طبق نقلی در این موقع ، ابوالفضل علیه السلام صدازد : یا اخاه ! ادرک اخاک ! برادر ! برادرت را دریاب !)

امام علیه السلام خود را بر بالین او رساند و چون بدن بدون دست و خونین عباس را مشاهده کرد ، دست‌هایش را بر کمر گرفت و فرمود :

الان انكسر ظهري وانقطع رجائي وقلت حيلتي !

« الان کمرم شکست ! و امیدم ناامید شد ! و راه نجات بسته گردید ! ⁽¹⁾ »

شهادت علی اصغر علیه السلام

چون حضرت ، یارانش را از دست داد ، خود آماده رفتن به میدان شد . برای وداع به طرف خیمه‌ها رفت و صدازد : ای سکینه ! ای فاطمه ! ای زینب ! ای امّ کلثوم ! خدا حافظ !

سکینه عرض کرد : ای پدر ! آیا تسلیم مرگ شده‌ای ؟ فرمود : چگونه تسلیم مرگ نشود ، کسی که یاور و معینی ندارد ؟ سکینه گفت : پس ما را به حرم جدّمان بازگردان ! امام علیه‌السلام فرمود : هیئات ! اگر صیّاد ، مرغ قطا را آرام می گذاشت ، او می خوابید !

در این موقع ، زن‌ها صدا به گریه بلند کردند . حضرت آن‌ها را ساکت کرد و خود عازم میدان شد .

امام سجاد علیه‌السلام چون پدر را تنها و بی‌یاور دید ، با آنکه از ضعف و ناتوانی ، قدرت برداشتن شمشیر را نداشت ، راه میدان پیش گرفت ! امّ کلثوم با دیدن این صحنه صدا زد : ای نور دیده ! برگرد ! امام سجاد علیه‌السلام فرمود : ای عمّه ! دست از من بردار و بگذار تا پیش روی فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، جهاد کنم . حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام به امّ کلثوم فرمود : جلو او را بگیر تا کشته نشود و زمین از نسل آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله خالی نماند .

در این هنگام ، سالار شهیدان ، رو به لشکر عمر سعد کرد و صدا زد : « هَلْ مِنْ نَاصِرٍ »

(1) سخنان امام حسین علیه‌السلام از مدینه تا کربلا و منتهی الامال .

يَنْصُرُنِي؟ هَلْ مِنْ مَعِينٍ يُعِينُنِي؟ هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟» «آیا یاری کننده‌ای است که مرا یاری کند؟ آیا کمک کننده‌ای است که مرا کمک کند؟ آیا دفاع کننده‌ای است تا از حرم رسول خدا، دفاع نماید؟»

ندای امام علیه‌السلام که به گوش زن‌ها رسید، از جهت مظلومیت امام حسین علیه‌السلام صدا به گریه بلند کردند. امام علیه‌السلام به خیمه‌ها برگشت و به زینب علیها‌السلام فرمود: کودک صغیرم را بده تا با او خداحافظی کنم!

زینب علیها‌السلام علی‌اصغر را به دست امام علیه‌السلام داد. حضرت صورتش رانزدیک علی‌اصغر برد تا ببوسد، ناگاه حرم‌له تیری به طرف امام علیه‌السلام انداخت که به گلوی علی‌اصغر رسید و او را به شهادت رساند. امام علیه‌السلام بدن بی‌جان علی را به دست زینب داد و خود از خون گلوی علی بر می‌داشت و به طرف آسمان پخش می‌کرد و می‌فرمود: بر من هر مصیبتی که نازل شود، آسان است. زیرا که خداوند ناظر می‌باشد^(۱).

شهادت سید الشهداء امام حسین علیه‌السلام

بعد از شهادت علی‌اصغر، امام علیه‌السلام از زندگانی دست شسته و شمشیر به دست گرفت و بطرف دشمن رفت و مبارز می‌طلبید. هر که در مقابل آن فرزند

اسدالله الغالب ، قرار می گرفت ، به هلاکت می رسید تا آن که کشتار بزرگی نمود و عده زیادی از شجاعان دشمن را به جهنم فرستاد ! دیگر کسی جرأت نداشت تا با حضرت جنگ تن به تن کند ! سپس امام علیه السلام به چپ و راست لشکر دشمن حمله نمود .

راوی می گوید : به خدا قسم ! هرگز ندیدم مردی را که لشکرهای بسیار او را محاصره کرده باشند و یاران و فرزندان او را به شهادت رسانده باشند و اهل بیت او را به سختی انداخته باشند ، ولی شجاع تر و قوی القلب تر از امام حسین علیه السلام باشد ! زیرا با

(1) سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا و منتهی الامال .

وجود مصیبت های زیاد و تشنگی و جراحت بدن ، باز هیچ تزلزلی در او دیده نمی شد و آن چنان بر دشمن می تاخت که لشکر مانند گله گرگ دیده ، می رمیدند و فرار می کردند . دوباره لشکر سی هزار نفره ، جمع می شدند و آماده می گشتند ! ولی امام علیه السلام بر آن لشکر انبوه ، حمله می کرد و آنان مانند ملخ هایی که در هوا پراکنده می شوند ، از مقابل امام علیه السلام می گریختند و از

هم متفرق می شدند . آنگاه امام علیه السلام به مرکز حمله بر می گشت و کلمه
لا حول ولا قوة الا بالله را بر زبان جاری می فرمود .

تا اینکه از هر طرف امام علیه السلام را تیر باران نمودند و از کثرت تیرهایی که بر
زره حضرت نشست ، سینه مبارکش چون خارپشت گشت و به روایت امام محمد
باقر علیه السلام زخم های حضرت ، بیش از سیصد و بیست جراحت بود .

اینجا بود که امام علیه السلام از شدت خستگی و بسیاری ضعف ، توقفی فرمود تا
ساعتی استراحت نموده باشد . که ناگاه ظالمی ، سنگی را به طرف امام علیه السلام
پرتاب کرد که به پیشانی حضرت ، اصابت نمود و خون جاری شد . امام
علیه السلام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی را پاک کند که ناگاه تیری که
پیکانش ، زهر آلود و سه شعبه بود ، بر سینه مبارکش وارد شد .

امام علیه السلام فرمود : « بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله » . سپس رو به آسمان
کرد و فرمود : ای خدای من ! تو می دانی که این جماعت ، مردی را می کشند که
بر روی زمین ، پسر پیامبری جز او نیست .

بعد دست برد و تیر را بیرون کشید که خون جاری شد . امام علیه السلام از خون ها
برمی داشت و به طرف آسمان پخش می نمود که قطره ای بر نمی گشت ! بار دیگر
دست کرد و از خون برداشت و بر صورت و محاسن خود مالید و فرمود :

می‌خواهم با سر و روی خون آلود ، جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را ملاقات
کنم !

در این موقع از شدّت ضعف ، بر روی زمین گودی قتلگاه افتاد !

شمر از اسب پیاده شد و به سوی گودی قتلگاه حرکت کرد

سلام های امام زمان (عج) بر حسین سلام الله علیه و شهدای کربلا و اهل عیال
اسیرش

السَّلَامُ عَلَى الْمُرْمَلِ بِالدِّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخِبَاءِ، السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ
أَصْحَابِ الْكِسَاءِ،

سلام بر آن آغشته به خون ، سلام بر آنکه (حُرْمَتِ) خیمه گاهش دریده شد ،
سلام بر پنجمین اصحابِ کساء ،

السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ، السَّلَامُ عَلَى شَهِيدِ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ
،

سلام بر غریبِ غریبان، سلام بر شهیدِ شهیدان ، سلام بر مقتولِ دشمنان ،

اَلسَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءَ ، اَلسَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتُهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى مَنْ
ذُرِّيَّتُهُ الْاَزْكِيَاءُ ،

سلام بر ساکن کربلاء ، سلام بر آن کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند ،
سلام بر آن کسی که خاندانش پاک و مطهرند ،

اَلسَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى مَنَازِلِ الْبَرَاهِينِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الْاِئِمَّةِ
السَّادَاتِ ، سلام بر پیشوای دین ، سلام بر آن جایگاههای براهین و حُجَجِ الهی ،
دروود بر آن پیشوایان سَرَوَرِ ،

اَلسَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الشَّفَاهِ الذَّابِلَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى
النُّفُوسِ الْمُصْطَلَمَاتِ ،

سلام بر آن گریبان های چاک شده ، سلام بر آن لب های خشکیده ، سلام بر آن
جان های مُسْتَأْصِل و ناچار ،

اَلسَّلَامُ عَلَى الْاَرْوَاحِ الْمُخْتَلَسَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الْاَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى
الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ ،

سلام بر آن ارواح (از کالبد) خارج شده ، سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه
، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ،

اَلسَّلَامُ عَلَى الدِّمَاءِ السَّائِلَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى الْاَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ ، اَلسَّلَامُ عَلَى
الرُّؤُوسِ الْمُشَالَاتِ ،

سلام بر آن خون های جاری ، سلام بر آن اعضایِ قطعه قطعه شده ، سلام بر آن
(سرهایِ بالا رفته (بر نیزه ها

السَّلَامُ عَلَى النِّسْوَةِ الْبَارِزَاتِ، السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ،
سلام بر آن بانوانِ بیرون آمده (از خیمه ها)، سلام بر حجتِ پروردگارِ جهانیان،

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ،
سلام بر تو (ای حسین بن علی) و بر پدرانِ پاک و طاهرت،

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أبنَائِكَ الْمُسْتَشْهَدِينَ،
سلام بر تو و بر فرزندانِ شهیدت،

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ،
(سلام بر تو و بر خاندانِ یاری دهنده ات (به دین الهی

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ،
سلام بر تو و بر فرشتگانِ مُلازمِ آرامگاهت،

السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ،
سلام بر آن کشته مظلوم،

السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْمَسْمُومِ،
سلام بر برادرِ مسمومش،

السَّلَامُ عَلَى عَلِيٍّ الْكَبِيرِ،

سلام بر علی اکبر،

السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ،

سلام بر آن شیر خوارِ کوچک،

السَّلَامُ عَلَى الْإِبْدَانِ السَّلْبَةِ،

سلام بر آن بدن های برهنه شده،

السَّلَامُ عَلَى الْعِترَةِ الْقَرِيبَةِ،

سلام بر آن خانواده ای که نزدیک (و همراه سرورشان) بودند،

السَّلَامُ عَلَى الْمُجَدَّلِينَ فِي الْفَلَوَاتِ،

سلام بر آن به خاک افتادگان در بیابان ها،

السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ الْوَطَانِ،

سلام بر آن دور افتادگان از وطن ها،

السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلا أَكْفَانِ،

سلام بر آن دفن شدگان بدون کفن،

السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْإِبْدَانِ،

سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن،

السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ،

سلام بر آن حسابگر (اعمالِ خویش برای خدا) و شکِیا،

السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلا ناصِرِ،

سلام بر آن مظلوم بی یاور،

السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الزَّائِكِيَّةِ،

سلام بر آن جای گرفته در خاکِ پاک،

السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْقُبَّةِ السَّامِيَّةِ،

سلام بر صاحبِ آن بارگاهِ عالی رتبه،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ،

سلام بر آن کسی که ربِّ جلیل او را پاک و مطهر گردانید،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ افْتَخَرَ بِهِ جِبْرِئِيلُ،

سلام بر آن کسی که جبرئیل به او مباحثات می نمود،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاقَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ،

سلام بر آن کسی که میکائیل در گهواره با او تکلم می نمود،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ نُكِتَتْ ذِمَّتُهُ،

سلام بر آن کسی که عهد و پیمانش شکسته شد،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ هَتَكَتْ حُرْمَتُهُ،

سلام بر آن کسی که پرده حُرمتش دریده شد،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرِيقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ،

سلام بر آن کسی که خونش به ظلم ریخته شد،

السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ،

سلام بر آنکه با خون زخم هایش شست و شو داده شد،

السَّلَامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَأْسَاتِ الرِّمَاحِ

سلام بر آنکه از جام های نیزه ها جرعه نوشید،

السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُسْتَبَاحِ،

سلام بر آن مظلومی که خونش مباح گردید،

السَّلَامُ عَلَى الْمَنْحُورِ فِي الْوَرَى،

سلام بر آنکه در ملأ عام سرش بریده شد،

السَّلَامُ عَلَى مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى،

سلام بر آنکه اهل قریه ها دفنش نمودند،

السَّلَامُ عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتَنِ،

سلام بر آنکه شاهرگش بریده شد،

السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِلا مُعِين،

سلام بر آن مدافع بی یاور،

السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ،

سلام بر آن محاسن بخون خضاب شده،

السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ،

سلام بر آن گونه خاک آلوده،

السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ،

سلام بر آن بدن جامه به غنیمت رفته ،

السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ،

سلام بر آن دندان هایی که با چوب خیزران زده شده ،

السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ،

سلام بر آن سر بالای نیزه رفته،

السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفَلَوَاتِ، تَنْهَشُهَا الذُّنَابُ الْعَادِيَاتُ، وَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهَا

السَّبَاعُ الضَّارِيَاتُ،

سلام بر آن بدن های برهنه و عریانی که در بیابان ها(ی کربلاء) گُرگ های

تجاوزگر به آن دندان می آلودند، و درندگان خونخوار بر گردِ آن می گشتند،^{۱۲۵}

عشق حسینی

محمد تقی صرفی پور

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

مقدمه

عشق به حسین یعنی عشق به خدا و محبت به حسین ع یعنی محبت به خدا. اگر کسی در راه حسین (ع) قدم بگذارد و علاقه به آن حضرت را در دلش قرار دهد در حقیقت به کشتی نجات سوار شده است که: انّ الحسین مصباح الهدی وسفینه النجاه

گریه بر حسین (ع)، زیارت حرم حسین (ع)، زیارت عاشورای حسین (ع)، برگزاری و شرکت در مجلس عزای حسین (ع)، سینه و زنجیر زدن برای حسین (ع)، برپایی سفره ابوالفضل حسین (ع)، زیارت حرم زینب حسین (ع)، همه اینها الهی و خدایی است.

همه اینها مقدمه ای برای عشق پاک به خداوند است. برای رسیدن به وصل به خدا. و قطع از همه چیز. الهی هب لی کمال الانقطاع الیک.

«امام رضا(ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین(ع) گریه کردی که اشکت بر گونه ات جاری شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می آمرزد.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در حالی با خدا ملاقات کنی که گناهی بر گردنت نباشد، حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در اطاقهای بهشت، با پیامبر(ص) باشی، قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی بگو: «یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش منم با آنها بودم و به این رستگاری عظیم می رسیدم.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، در اندوه ما، غمگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش و همیشه با ولایت ماهمراه باش که اگر شخصی سنگی را هم دوست بدارد، خدا او را با آن سنگ محشور می نماید.»

در این عصر که همه جارا تاریکی فرا گرفته و فساد در دنیا بیداد می کند و اگر در گوشه ای از دنیابنام ایران حکومت اسلامی برپا شده مستکبرین با آن سر جنگ دارند و آن را راحت نمی گذارند نور حسین است که می تواند راهنمای گمشدگان حقیقت باشد. نوری که جاذبه اش بسیار قوی است و چشمها را خیره می کند و دلها را مضطرب می نماید.

وقتی جبرئیل نام حسین را برای آدم ذکر کرد. آدم دچار غم و اندوه شد. پرسید حبیبم جبرئیل! این شخص کیست که تا نام او را بردی دلم غمگین شد در اینجا بود که روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم(ع) خوانده شد.

همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند

:السلام علیک ایها القمر الازهر

مقدس اردبیلی وقتی به کربلا می رفت در آنجا نجاست و مدفوع خود را در مشکی جمع کرده سپس به خارج چهارفرسخی رفته دفن می نمود. علت را پرسیدند گفت چهارفرسخ در چهارفرسخ حرم حسین است من حاضر نیستم که در این مکان مقدس نجاست وارد کنم.

چهارهزارفرشته شبانه روز در حرم حسین مشغول عزاداری و اظهار محبت به آن نورالهی هستند.

ملا محسن فیض کاشانی

گویند: در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی، یکی را به همراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد و درخواست کرده بود که دستور بدهید علمای شما با فرستاده ما دین و مذهب مناظره کنند که اگر مغلوب شدند، به دین ما بگویند!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هر که چیزی در دست می گرفت، او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد و قرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفروشد و شما را که بی دلش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده است؟ او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید!! اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را در مشت خود پنهان کرد. آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد. ملا محسن فیض گت چرا جواب نمی دهی؟ گفت طبق تخص خود می بینم که در دست تو قطعه ای خاک بهشت است. تفکر من در این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ ملا محسن فیض گفت: راست گفتم، در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبر مطهر دخترزاده پیامبر مان که امام بوده می باشد. و از این مطلب بطلان دین شما و حقانیت دین ما روشن شد. در این موقع آن شخص مسلمان شد

حسین نور خدا و محبوب خدا و پیامبر و فدایی در راه اسلام بود او اینارگر بزرگی بود که: اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه والارحام المطهره

صلب او در اصلاط طاهران قرار داشت. او پک و پاکیزه و حجت خدا در زمین بود. بخاطر پاکیش، نورانیتش، اینارش، بزرگواریش عاشقان زیادی دارد. از هر نژاد و ملیتی. در پاکستان زنان عقیم از زیر اسبی که ذوالجناح نام دارد عبور داده می شوند و فرزند دار می گردند. عده ای حسین گویان از روی ریگها و سنگهای داغ رد می شوند .

در هندوستان در هنگام عبور دسته ای عزادار حسینی ناگاه بنز رهبر هندوها متوقف شد و او پیاده شده و در صف عزاداران قرار گرفت و شروع به سینه زدن کرد. بعد که علت را از او پرسیدند گفت من عاشق حسینم زیرا او شخصیتی است که حاضر شد زیر بار سم اسب برود ولی زیر بار ظلم و ستم نرود.

(ÚCpèN :qC êp²Û êlè× lièz Ð¥ex)

(´)Ýlwd æoDJ æoDJ êDçÉo kDè éF Ð kbzí× ÈzC qCpJ ÛÜDØ;Z ,ÖoFAí× kDè éF Co ÔFpÆ é·@ÂCÞ
é@Æ ,@ÂB@× p@ç ,D@èCl@h]
éF ;lçkí× ÚDV ,lÜiFi× Co yolJpv íOÂÞ éÆ ÖkDO%Çí× éiÂo kDè éF ;lÜqí× évßF ÚA
pF(´)ÝélFD·îCÝèq éÆ ÖkD@O@%Çí@×
íÜCpGço ÝiÜZ D×,DèClh .ÖkDO%Çí× Ýlwd pGÆC íÏu kDè éF Ð ;kbzíOÛ éOhDÛz ÞC qCèriZ éÆ

ÖkDO%Çí× Ýíwd Úl@F kD@ë
,ÜiÜíwd êÔFpÆ ÄzDµ Ý× ,DëClh ?ÜizDGÜ ÄzDµ kßzí× oß@Z Þ ÜiÜËyß×Cp% Co ÚD;ëC æCo éÆ
kßzí× oß@Z ;ÜiOzCk
ÖoCkí× POvÞk ,DëClh .ÜOhDÜz Þ ÜO%Dë Co BN ÖkpÆHĭ~ Co BN ,DëClh !ÝÆ ÛÇØÆ ;ÜvpF MkDèz éF
ÔFpÆ æCo ok ÛÇCßhí@×
[.ÚCßiF kßh êßv éF Cp× Þ ÝÆ D%Þ Mlèµ éF xJ .ÖqoÞí×Ä;µ BN éF Þ

یپینید این نوجوان ایرانی چگونه از عشق به حسین به عشق به خدا می رسد واز نور حسین خدا را طلب می نماید.ازین وصیتنامه بیاد قاسم شهید می رسیم که او هم عاشق حسین است.

yÞp%í× pìJ krÛ l×A ÛvDÂ @@@@@ yÞphÞ yßV lα éF CoßzDµ qÞo
.ælf ÛFA ßØµ ÛFA éÛ;N @@@@@ ælf ÛFDÛí× qC í×DV P;Ê
.yßÛF Ý× pF ÛÇ ækDF ÚA q êCéµpV @@@@@ !yßÛ éµpV CoíĭF
CßîDÂí× êC
.!ßØµ êC ÛOw× Ä;µ ÖDVq ÝÆ @@@@@ !ßØµ êC ÛOwîC ÖDV HîD~
.íÇk ÛÛDV ÚkCk oDiO%Ç @@@@@ íÇk ÛÛClì× ÚmC DN Öl×A
.íÛÆ ÛzßJ Ý;Æ ÚlìËÛV pèF @@@@@ íÛÆ Ûzß×Dh éîDÛ rÆ Öl×A
.oD²OÛC MkDèz pèF Û;Æí× @@@@@ oDÊqÞo olÛC ÖCéîDv ækrìv
.Cp× ÝÆ kßh p»αC Êp× ÇìJ @@@@@ Cp× ÝÆ kßh pGÆC oCßWØÇ
.kßF íëDzDØN Ý× kpGÛ ÚßZ @@@@@ kßF íëClìz ÖDËÛÇ !ßØµ êC
.Cp× ÝÆ Clìz Þ ßÊ pF DGdp× @@@@@ Cp× ÝÆ DzDØN æk ÛËÛV ÚmC

:Üĭv Þ éĭA Þ éiĭµ éĭîC íĭα Cliĭßvo
[.éÛßÛÇ× é%p× ÝiÛ×âØîC Ý~CßF í% Ýiweĭĭ ÚC]
.PvCéOÇèÛ íëDÛzA (ÖÖwîC éiĭµ) Ýíwd DF Co ÚDÛ×â× êDÇík DÛDØÇ

ækDGµÝµ éNkDG·F CßÛ»OvC æÞlGµ CmD% æÞlGµ æß%pµ CmD% æß%p·îîÓC kDG·îC Äĭh D× íîD·N éĭîC
ÚC] :ÖÖwîC éiĭµ ÝiweD ÖD@×C
[.kDG·îC
MkDGµ Co êÞ éÆ æDÊ ÚA Þ lÛOvpKF Co ÞC ,lÛOhDÜz ÚßZÞ ,lÛvDÛ;F Co ÞC éÆ ÚA êCpF pË×
lëp%DiÛ Co DëÇÛD@w@ÛC l@ÛÞCl@h
.lÛßz qDiÛíF ÚDÊlÛF íÊlÛF qC ÞC MkDGµ DF,lÛkpÆ
[.í×lF H@i× DÛC Þ éĭîC íĀîC íod ÚÞlëpèDØ× óiz íîC ÛèGìVC ó éĭîC Þ D×C] :ÖÖwîC éiĭµ
Ýíwd ÖD×C
ÛÇCßiÛ PGS× jvDJ ÚDÛA êkClGOvC Þ éÛCpÊkClìF êDÇéOvCßhqC êCæom éF Ý× lÛÊßv Clh éF
,lìzDF yßÇ éF DèĭwÛ !ÚDÇ
.ÜëA ÐëDÛÖoDÊlëp%A oClëk éF ÛzDF ælz ÝiËÛo Çëßh Úßh éF éÆ íîDd ok DNkCk

:Üĭv Þ éĭA Þ éiĭµ éĭîC íĭα Clh íßvo
cDGY× yp·îC Ýiðë Ýµ EßOÇÔĭ éÛC Þ SoÓC í% éÛ×pGÆC öDØwîC í% íĭµ ÝF ÝiweîC ÚC DiGÛ ÄëîDF

i@Ü@S@·@F ên@îC P]
[.æDWÛîCéÜiçv P êlèîC
ypµ PvCo PØv ok P PvC Ýì×q qC pOÊorF ÚDØvAok íİµ ÝF ÝiwdPiiÊÜCpF êpG×DiJ éF Äd éF Cp×
éÆÚA éF lÜ@Êß@v
.PvC MDWÛ íO;Æ P PèClç ¹CpZ Ýiwd éÆælz éOzDÊÜ ÝiÜZ

ما باید این فرهنگ را در ایران گسترش دهیم که از مؤثرترین شیوه ها و راهها برای مقابله با تهاجم فرهنگی است.

دشمنان عشق های کاذب را ترویج می کنند.عشق به فلان هنرپیشه یا فلان ورزشکار وافرادی که نمی توانند الگوی خوبی باشند.در حالی که ما بهترین الگوها را داریم.چهره نورانی حسین وقمر بنی هاشم با آن فضایل زرگی که داشتند با آن ایثار وشجاعت وقهرمانی و..

مرحوم فلسفی نقل می کرد که قبل از انقلاب در زاهدان تبعید بودم.متوجه شدم که جوانهای سنی مشکلات اخلاقی زیادی دارند.روزی تعدادی از علمای آنها را به خانه ام دعوت کردم ودر ابتدا من شروع به صحبت کردم وگفتم چرا نهی از منکر نمی کنید؟چرا برای آنها سخنرانی نمی نمائید؟چرا بی تفاوتید؟

بعد از صحبتهای من،یکی از آنها گفت:جناب آقای فلسفی!علت آن است که ما حسین نداریم.شما که حسین را دارید یک یاحسین می گوئید وعده ای بدور شما جمع می شوند.اما ما از این امر محروم هستیم!

آنطون بارا(مسیحی):اگر حسین از آن ما بود،در هر سرزمینی برای او بیرقی برمی افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و مردم را با نام حسین به مسیحیت فرا می خواندیم.

مرحوم سید علی قاضی عارف کامل:

محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا به مقام توحید برسد. شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا است.پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس است.

امام حسین (ع)

تولد:

امام حسین (ع) در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه، در حالیکه شش ماه بیشتر در شکم مادرش زهراء (س) نبود، متولد شد. در 45 سالگی به امامت رسید و در 55 سالگی در محرم سال 61 هجری قمری بشهادت نائل آمد.

در هنگام تولدش، چون فاطمه زهراء (س)، شیر نداشت، رسول خدا (ص) به معجزه الهی انگشت سبابه خود را در دهانش می گذاشتند و او از پیامبر تغذیه می نمود.

نام او را بدستور خدا، حسین معادل شیر نام پسر دوم هارون (ع) جانشین موسی (ع) گذاشتند. گفته اند که قبل از اسلام نام حسن و حسین سابقه نداشته است.

در وقت ولادتش، گروهی از فرشتگان به سرپرستی جبرئیل در حالیکه فطرس ملک را به همراه داشتند، برای عرض تبریک الهی بر پیامبر نازل شدند. جبرئیل بعد از ادای مأموریت، به رسول خدا عرضه داشت که فطرس مورد غضب الهی است، شما شفاعت کنید تا خدا از او راضی شود.

پیامبر فرمود که خود را به قنடைه حسین (ع) بمالد! چون چنین کرد خدا او را بخاطر حسین (ع) بخشید. در هنگام صعود فطرس به آسمان، این فرشته عرضه داشت که در مقابل این محبت حسین (ع)، منمهم سلام زائرش را در هر کجای زمین که باشند، به او می رسانم.

گریه رسول خدا (ص)

در روز هفتم ولادت حسین (ع) بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه کردند و سرش را تراشیده هم وزن موی سرش، نقره صدقه دادند و سرش را با خلوق، خوشبو نمودند، رسول خدا (ص) او را برداشتنش نشانده و فرمود:

ای اباعبدالله! کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است.

اسماء گفت: پدر و مادرم به فدایت باد! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید؟

فرمود: برای این فرزند دلبندم می‌گیریم که کافران بنی امیه او را به شهادت می‌رسانند. شخصی او را می‌کشد که در دین من شکاف ایجاد می‌نماید و به خداوند کافر می‌شود!

سپس فرمود: خدایا! از تو در حق این دو فرزندم آن را می‌خواهم که ابراهیم دربارهٔ ذریهٔ خود خواست. خدایا! این دو و دوستدار این دو را دوست بدار! و دشمنان این دو را لعن نما! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود.

القاب و کنیه‌ها

سیدالشهداء، سید شباب اهل الجنة، ثارالله، مظلوم، شهید، قتیل العبرات «کشتهٔ اشکها»، و ترالله، العابد، الزاهد، الصدیق، الطهر، الطاهر، الطیب، المبارک، الرضی، المرضی، التقی، الهادی، المهدی، الذائد «دفاع کننده»، المجاهد، العالم، امام الهدی، سبط الرسول، قرهٔ عین البتول، صفوة الله «برگزیدهٔ خدا»، خالصة الله و...

و کنیهٔ حضرت اباعبدالله و ابوالشهداء بوده است.

.lÜÆí× íëCp v éØ»Û , ídP @@@@ ðiñpGV çëCpF rÆ PvCÝiwd ÝëC
.lÜÆí× íëDÜzP o HwÆ , xØz @@@@ PC êP o ¹Pp¾ rÆ PvCÝiwd ÝëC
.lÜÆí× íñDFo ÍkP læpF Ík @@@@ Cßv D× ÖDØN rÆ PvCÝiwd ÝëC

نام حسین، خیلی‌ها را به خود جذب می‌کند. شیعه، سنی، هندو، مسیحی، یهودی و دیگر ملیتها را.

عزاداری اهل تسنن در عاشورا

ÚDÃzDµ éÃ@Ü× ÚCßÜµ éF çìJ ÍDv Dçlµ qC ykÔËÜFiÂpz ÍDØz ok [PèÏivXÜÊ êßç] ,FCßN qC
[êßFCoßz] é@Ã@Ü@×
ætëP éF P Öpex éçk êDçqP o ok éÃ@Ü×ÝëC ok PvC ½Pp·× DGµ ÍA ÝN XÜJ P öDwÆ EDemC ætëP éF
(ÖÖwÎCÜèiÎµ) PiF ðçC
ÚCoCßÊßv .lÜqCkpJ í×eoCßÊßv éF íëDØiKçCo ÝØ´ ÚCkp× P ÚDÛq , ÚA Úß×CpìJ êDOvP o 30kPld qC
Coß@zD@µ P D@µß@vD@N
éÜçpF DJP oCkæqP o ÖFpÆ êClèz kDë éF CoßzDµ ÖDëC ok lÜOwç PÜv ðçCÚCËpiJ qC íË@Ø@ç é@Æ
Åkß@Æ P kp@× Úq ð@×D@z
êlÜØÂÔµ [ÝN XÜJ ÅDJ] ÝØWÛC ðÆ piFk P CoßzDµ ÜvCp×ÚDÊlÜçkÚD×qDv qC íçë ldCßÎC lGu lØex
kpËpv .lÜß@zi@×
(¹) .koCk íFßh êDèzÔN æCoÝëC ok P lçkí× qËpF êoCßÊßv ÜvCp× pOèF éZ pç êoCrËpF êCpFCo
kßh

qC XÜÊ ÈiÜD× pèz ok CoßzDµ íëDØiKçCo .PvC XÜÊÈiÜD×pèz kkpÊí× oCrËpF ÚA ok CoßzDµ ÜvCp×
êÆ íÃ-DÜ× pË@èk qC
êCoqP qC íçë ÚDhÝélÎC ÜÏw× êDÂA .lÜëDØÜí×PÆpz ÜvCp× ÝëC ok éÃ@Ü× ÚA Ökp× ÖßØµ P PvC
ælzXëCoçìJ ÍDv 80
ok íëDØiKçCo ÝëC :PçÊ çìJ ÍDv80 qC CoßzDµ ÜvCp× P íëDØiKçCo ÝëC qD°A éaiëoDN êoFakDë

DFykÔĖ@Û@FP@îĤk Å@FD@v
.kpĖ DžĕC iĕCrv éF çÃŮ ÚDØĭw× Ökp× Äëß;N Ĥ XiwF ok íwiĭĖŮCÚCpĖĖ@ĭv éiĭm æqoDG× ÚCoĤk
íOd éÃ@Ů× ÝĕC ÐĖ ok Ĥ lŮzDFí× PŮv ÐçC ÚCokCpFqC íĖØç ÚA é×ßd êDè;íF Ĥ DçDOvĤo Ĥ XŮĖ
ĖiŮD× p@èèz Ökp@×
éĖ PŮv ÐçC êDçí¼ß Ĥ DçpiJ qCíçĤpĖ êßv qC éĖ [ÝOWŮJ ÅDJ ÝØWŮC] .lŮĖiŮŮ íĖlŮq ri@Ů
é@·@i@zækCB@ŮD@h Ė@è
Ĥ êoCkCrĤ íŮCpŮiv Ĥ iêDØiKçCo Ĥ êoCBĖßv é×DŮpF ælĕkpĖ Ðiç;N lŮOwç(ŮŮwĭC Ůèiĭm) PiF
Ð@çC é@F l@Ů@Ø@ÃŮ@µ
.lêDØŮí× içlŮD×Dv Ĥ Ůi²ŮN Co íŮqéØÃ
(´)ÝiweĭC éĭĭC lGµ DFC Mp@d ÚCĭièz oÓDvĤ ÅDJ ÝOWŮJ ætĕĤ éF (´)PiF ÐçC HOç× éF êlêlz
çĕCpĖ ÝØW@ŮC Ý@ĕC
.koCk

1- ماهنامه کوثرش 26

yĤp³4í× piJ krŮ l×A ŮvDÃ @@@@ yĤphĤ yßV l× éF CoßzDµ qĤo
.ælF ŮFA ßØµ ŮFA éŮ;N @@@@ ælF ŮFDŮí× qC í×DV PžĖ
.yßŮF Ý× pF Ůç ækDF ÚA q êCéµpV @@@@ !yßŮ éµpV CoíĭF
CBĭDÃí× êC
.!ßØµ êC ŮOw× Ä;µ ÖDVq ÝĖ @@@@ !ßØµ êC ŮOwĭC ÖDV HĭD-
.íçk ŮŮDV ÚkCk oDio¼C @@@@ íçk ŮŮClì× ŮmC DN Ůl×A
.íŮĖ ŮzßJ ÝžĖ ŮlìĖŮv pèF @@@@ íŮĖ Ůzß×Dh éĭDŮ rĖ Ůl×A
.oD²OŮC MkDèz pèF Ů;Ėí× @@@@ oDĖqĤo olŮC ŮCéĭDv ækrìv
.Cp× ÝĖ kßh p»«C Ėp× çìJ @@@@ Cp× ÝĖ kßh pGĖC oCBWØç
.kßF íêDzDØN Ý× kpGŮ ŮßZ @@@@ kßF íĕClìz ŮDĖŮç !ßØµ êC
.Cp× ÝĖ Clìz Ĥ ßĖ pF DGdp× @@@@ Cp× ÝĖ DzDØN æk ŮĖŮv ŮmC
.###
.:((éĭ ŮmC íOd éF ÍCq DØ¼ éĭ ŮmDĖ Ůĭ¼ ÍDOÃĭC i¼ ŮmDOvC))
.###
.Cp× ÝĖ íñCl¼ ÚApÃ æo ok @@@@ Cp× ÝĖ íñÔFpĖ Cpçq ŮDV
.Ůr× ŮvDÃ éŮiv pF ko Pvk @@@@ Ýçz PF íĭm Äd !ßØµ êC
pF éĭWµ DF Cokßh ,Mp@d,kq Cl× Co(´)Ýiwd ŮD×C ,phA é²eĭ ok DN liĖŮvĤ l×A ŮClì× Ĥp- éF
.:lŮqí× Ýì×q éF CoDçDJ ŮvDÃ éĖ lĕkĤ lŮDvo ((ŮvDÃ)) ÝiĭDF
.MokD× pF éélç kpGF DN @@@@ MpçìJ ßØµ lĕkíŮŮ yDĖ
.Ýì×q pF íŮq DJĤ íçk ŮDV @@@@ ÝiŮaŮĕC CoßN lĕkíŮŮ yDĖ
.[\(\(61\)\)](#)((éOFDVC Ė·žŮĖ Ô¼ ĖGiWĖ ĤC ĖGiWĖ Ô¼ æßµlN ŮC ĖØµ íĭm rµ :´) ÍDÃ ŮR))
êCælêD¼ íĭĤ ,lçlF CoßNjvDJ DĖ lçlF CoßN jvDJ lŮCBOŮ íĭĤ íŮrF Cl× CoĤC éĖ PĖßØµ pF
PvCPiv
.((lZDF éOzClŮ ßN êCpF

(ÚCpèN :qC êp²Ū êlè× lièz ÐŸe×)

(´)Ýiwd æoDJ æoDJ êDçÉo kDè éF Ð kßzí× ÈzC qCpJ ŪŪDØ;Z ,ÖoFAí× kDè éF Co ÔFpÆ é·@ÂCP
é@Æ ,@Âß@× p@ç ,D@ëCl@h]
éF ;lçkí× ÚDV ,lŪiFi× Co yolJpv íoÂP éÆ ÖkDO¾Cí× éiÂo kDè éF ;lŪqí× évßF ÚA
pF(´)ÝélFD·îCÝèq éÆ ÖkDO@O¾Cí@×
íŪCpGço ÝiŪZ D×,DëClh .ÖkDO¾Cí× Ýiwd pGÆC íŷ kDè éF Ð ;kßzíØŪ éOhDŪz ÐC qCêriZ éÆ
ÖkDO¾Cí× Ýiwd Úl@F kDè
,ŪiŪiwd êÔFpÆ ÄzDµ Ý× ,DëClh ?ŪizDGŪ ÄzDµ kßzí× oß@Z Ð ŪiŪËyß×Cp¾ Co ÚD;èC æCo éÆ
kßzí× oß@Z ;ŪiOzCk
ÖoCkí× POvÐk ,DëClh .ŪOhDŪz Ð ŪO¾Dè Co BN ÖkpÆHĭ Co BN ,DëClh !ÝÆ ŪÇØÆ ;ŪvpF MkDèz éF
ÔFpÆ æCo ok ŪçCßhí@×
[.ÚCßiF kßh êßv éF Cp× Ð ÝÆ D¾Ð Mlèµ éF xJ .ÖqoBí×Ä;µ BN éF Ð

oDÇiJÐ Öqo qC í×k lèDvA éÆ @@@@ oCpFC ŪD@ĭv lz qDF rÆp× éF ÚßZ
.((øµDv fèpOwè ÂÂß¾))
.ÝwdC ÖC éVÐ íŪD;íJ éF @@@@ ÝØzk Pvk qC lŪÇ¾ íÈŪv Èĭ¾
.CoDØŪ krèC éŪèA PwÇz @@@@ CoD;V ŪŪv ÚA éŪiÆ qC kq ßZ
.((éOèGV íŷ ,Âß¾ pwd æDNC CmC))
.lØe× êÐo ldC qÐo ok ßZ @@@@ l×pv Ä;µ êÐo P;Ê ÚßÈĭÈ éÆ
.æD× ÚßZ pèZ ÚA qC lèCkrF Úßh éÆ @@@@ æDz ÚA Pvcßh P×CpÆ ŪD×Ck éF
.((éOèGV Ýµ ŌlîC fwØiĭ EßSîC nhD¾))
.pJDN êDV éz ík olŪC P¾pÊ @@@@ pÇ;î q êpiN ,yß uDØîC íÇè
.ŪDÇiJ kßîA pçq lèkpÊ ŪDµ @@@@ ŪDØèC ÐçC æDŪJ P;J qC éÆ
.((éGĭÂ íŷ ,Âß¾ H·z QÔR éĭ ÖßØw× Ūèv æDND¾))
.çŪDŪv qC lèpGF ÖC HŪV éÆ @@@@ çŪDŪZ ßĭèJ pF æriŪ kq ŪDŪv
.((éNßÂpN í¾ i·iŪîC xŪC ÝF ŪDŪv éŪ·@¾))
.PzCnÈF Ä;µ oDF ,Ä;µ lŪØv @@@@ PzCp¾C PèCo ,Coók yoClèlF
.Ök ÚA olŪCP;Êí×Ð kDO¾CÐo éF @@@@ ÖkA ÐwŪ pi¾ ,Ðmß pèFq
.###
.DÆCoC iÇĭ íDi·îC PØøèCß @@@@ DÆCßç í¾ Cpĭ ÄĭiîC PÆpN
.[\(\(66\)\)](#)DÆCßv íîC kCâ;îC Ýd DØĭ @@@@ DFoC HeîC í¾ íŪO·@Â ßĭ¾
.###
.PzCk PÂDĭ ÍDOÂ pF Clè;îC liv éŪ @@@@ PzCk P×DÄOvC EDN pÈk cDŪWîCpµ éŪ
.kDO¾C Ýi×q pF ypµ ŪŪÇŪ ĭ° pÈC @@@@ kDO¾C Ýèq olµ q íçDz éGNp× lŪîF

(ÝiØh :qC ælŪqCpF ÐiµDØvC lièz íWiwF)

ÚDOvÐk lèDF .lzDF ŪDwŪC íÈlŪq x;Â ÝèphA ,oDiO¾CpJ MkDèzéÆ poèF éZ ,lFDè ŪDèDJ Ép× DF
DiŪk riZ éØç PvdŪF pÈC]

Co ÚDzlŮqp¾ éÆ lŮŮÆ êkDz Þ lŮoÞA p²Ů ok Co ÖCívÞpµ,Ý× æqDŮV ,iì;N ,Âß× Þ lŮzDF kDz
ÖokD× Þ olJ riŮ Þ ÚD;ëßhÞ
uok Þ pGÆC íĭµ qC Co PµDWz Þ MkDèz uok ÞÐ©;îCßFC qC Co oDSëC uok ,îŮV êDçíOiv ok
.lŮCækpÆ íŮDFpÂ ClhæCo ok
[.Ößz Ði¥eOîC ¹oD¾ æDË;ŮCk ÚA ok DN ,ŮOhß×A(´)ÝiwdqC Co MkDèz

.ÁDiOzC PŮßh éF koCk ÔFpÆ @@@@ ACpµ PØv ok BN Þo ÚÞpiF kÞq
.éOvCoA MpçìJ pF DGÂ ÝëC @@@@ éOvCßh PŮßh éF ÚD@î° CoßN Âd
.kßh æA qC ÝÆqßv pJ CoCßŮiŮ @@@@ kßh æCpØç pGF Co PŮDÆkßÆ

(½ßŮz MßÆ :qC êlîDh Ůi²·îClGµ lièz oClvDJ)

Mp@dPzßÊ Þ Úßh Þ ík Þ ÚDV ÖDØN ,ÚClìèzoÞpv éÆ ÚClF ,PvD@Ø@z ík qC êCé@·@@Â Ml@Ůqp@¾
p@ÊC ,ÚD@Vol@J]
DØOd .kpÆ êoDiFA kßhÚßh DF Co ÖŮvC Phok Þ ækpÆ Cl¾ Co kßh ÚDV ÖŮvC ³;d p-D@h é@Fé@Æ
ækß@F(£)é@î@îCíß@vo
Þ éîDŮÝ× pF liçCßhí× éÆ ŮèoCk pNÝiËŮo Þ pNÂDJ Ýiwd Úßh qC íŮßhDèA PznÊ éZ (´)Ýiwd ÖD×C
pF éÆ l@i@ŮCkí@×
[.lèrëpF ÈzC(´)ÝiwdÖD×C kDè éF ,lèrëpF ÈzC liOvCßh pÊC Þ ?liŮÆ êoCq

ŮŮÆ éZ ÝØzk éØç ÝëCÞ ÝN Èë @@@@ ŮŮÆ éZ Ý×Þ ælz Hz Clh êC
.lŮŮçz ÚClçØŮ ækoßh ÈØŮ ÚßZ @@@@ lŮŮçz ÚDØiJ éØç ÚDi¾ßÆ
.lŮowF ŮèÞo éF éŮDh ok Hz @@@@ lŮowF ÚDØiJ éØç Ý× DF fg¾
.lŮkq îŮv Ý× éF ÖDF qC Hz @@@@ lŮkq îŮZ Ý× Ý×Ck pF fg¾

(uÞÞDÆ lGŮÊ :qC íŮiwd jiz iwîµ lièz iwîwF)

ok Ý× pÊC ,lŮÆí× éçì±Þ ÖDWŮC Clh æCo ok éÆ PvcækpÆ D@µC êlŮqp¾ ÝiŮZ BN éF lŮÞClh éÆ ÝÆ
oDi@O@¾C ,ÚD@Vol@J]
Co íçCo éZ ,ÚDVolJ ?ÖpNÈZßÆ p»»CíĭµqC Þ ÖpoèF DçpGÆC íĭµ qC Ý× pË× .ÝëC qC poèF ínkd·v
éZ ,Ölzlìèz èè@G@V
.ÖÞpF æCo ÚA éF DN ælF ÚD;Ů Ý× éFPwç pÊC .lèoCk ¹Cpv(´)ÝiwdMp@d gpv æCo qC poèF

lièz D× éîDv ækriv Þ éîDv ækqCÞk ÚCokCpF éÆÝÈC éF éVßN DF .koCk UDìOdC Úßh éF é;ìØ@Ç
é@Æ PèvC í@èh ok ÖÖèvC
[.kßz êoDiFA DÇÚßh ÝÈC DF læDF ÖÖvC Phok ÝÈC Þ Pvc ÚÆÛÇ qßÛÇ ,lÛßzì×

Ík éiv pØz ÐOÃ× éF lØÆ @@@@ Ík Ýìwd qC Ý× ÖläpF Ök ÚA
.ÐNDÃ êßv Ý× ÐOÃ× êßv ÞC @@@@ ÖläÞkí× Ý×Þ læÞkí× ÞC
.Ík qC éîDÛ Ý× ,ÝìÆ qC pWÛh ÞC @@@@ Öli;Æí× Ý×Þ li;Æí× ÞC
.ÐFDÃ× ok Ý× ,éÛiv êÞo ÞC @@@@ ÛOw;Ûí× Ý×Þ Pw;Ûí× ÞC
.Ík Ýìwd qC Ý× pv Ýìwd qC ÞC @@@@ ÖläpFí× Ý×Þ læpFí× ÞC

(ÚCpèN :qC oßJ ÚD¬ kß·w× lièz ÐÝe×)

Þ Öl×A DØz éÛDh ok DÇoDF , (´)Ýìwd Þ(´)Ýwd , (u)éØ¬D¾, (´)íîµ Þ(£)lØe× êC ,oDè¬C éØñC
 ,EßÛnîC oDè;@° êC]
êÞo éF Co éÛDh ok DØz ,kßz ÛGi¥Û Mkdèz pÈC éÆÛÛCkí× D×C .éÛ Dè Cp× lækpÆ ÍßGÃ éÆ
ÛÛCkíØÛ .ÖkCk oCpÃ ,ì;zCo DèØèz
D×C ,ÖoÞDiF n°DÆ êÞo PiF ÐÇC Þ DØz éFPGwÛ Co ÛOGex oClÃ× ÛÛCßNíØÛ ,ÚDV Ýìwd êC ..läkpÆ
qDF æDivÞooDÆéÛÊ ælÛ@F
[.ÛÛÆ ÚCrèµ DØz íÛDFpÃ Co ÛÛDV DÇoDF ÖoCkPvÞk éÆ ÛèßÊí× Co ÝìØÇ

D× éÔFpÆ qC kÞo ÚÞpFÞ kpiÊ pv @@@@ D× êCßÇ koClÛ éÆ pÇ æÞpÊ êC P;Ê
.D× êCpv Mßîh éF êDJ kDèÛ ÚCßOÛ @@@@ pv ÅpN ækpÆDÛÞ êoCßh éF ÝN ækCk DÛ
.D× éÔOFC éèkDF PvcÝÇ¾C piz @@@@ qCpÊÞ éFÞo éÊ æßîv PwiÛ éµµ ÝÈC
.D× êClÊ íÇDz pw¾C éF koÞDÛpv @@@@ æl×A oß;Æ ußÇ DF éÇÛA kkpÊ pF
.D× êDØÇp¾ oßh ok PwiÛ éµµ ÝèDÆ @@@@ PvcÞÈèk Èî× PÛ@îv êCßÇ CoD×

سليمان طباطبائي نائني

در حالات او نقل شده كه :چون ايام عاشورا مى رسيد،لباس سپاهپوشيده و از لذات و تمتعات اجتناب کرده و شب وروز مى گريست وبه
مؤمنين غذا مى داد و شخصاً به عزادارها خدمت مى كرد و مانندعزادارها عمامه را از سر بر مى داشت و آستينها را بالا مى زد و دگمه هارا باز مى كرد و
هنگامى كه بالای منبر قرار مى گرفت و مشغول موعظه مى شد و به روضه مى رسيد،زياد گريه مى كرد بطورى كه از شدت گريه عيش مى كرد و از منبر
مى افتاد.

.DçµÞ Ör×q íñßN ,ÛØÇ p·;× íñßN @@@@ DÛ× Þ éÇ× íñßN ,ÖpdÞ éG·Æ íñßN
.D·v Ý× pîh íñßN ,¾ß@è Ý× pîh íñßN @@@@ Dµk éîGÃ íñßN ,oDWOW×Þ pWd íñßN
.Clh l¥Ã× íñßN ,Íßvo Hî@× íñßN

.Xd q Ûç æpØµ qC Ûç ,ÖDÃ× ÛçÐ ÝÆo qC Ûç
 .í×pÇ× ÐÃµ BN ,êkpW× x¿Û BN @@@@ iØwW× ÚDV BN ,êoß¥× cÐo BN
 .iØ²µC DØvC BN ,íîrÛ× MDëA BN @@@@ iØ²·× γpµ BN ,ÛîÃ BNÐ idßî BN
 .í×lÃ× ÖkA éF ,êphã× ÖkA q
 .Up¾ íÛ·× íñBN ,DVo PëA íñBN
 .MDØ× ok lÛlÛGF ÐC Àëpz pGÂ éF @@@@ MDid ok lÛkClÛ Cop©h éÆ íFA q
 .ÖDÆ éF íÊlÛq ok éÛ ,pGÂ éF íÊkp× ok éÛ @@@@ ÖCpOdC EA kßØÛ ,P³qÛ éz êßv íîÐ
 .(((ælÂ) íÛDè¿C uol× íieë Cqpi× :qC p·z))

ملا محسن فیض کاشانی

lÛÛÆ ß;Owz kbh ÝN ÚDÊlëk EA qC @@@@ lÛÛÆ Ðo Áß;·× éÊolF
 ÚßZ ÁD;µ
 .lÛÛÆ ÐqoA ÐC éGNo p;d qÐo ok @@@@ Ä;µ êßÆ ÚClìèz éÆ
 íÃzDµ ÚDFpÂ
 .lÛÛÆ ÐpFA HÏ¬ ÐC êßÆ ÅDh qC @@@@ oDÊqÐo ÚDçDz éÆ oCl×DÛ
 uDGµ
 .lÛÛÆ Ðo éFÐo ßËF lÛpÇÛ× éÇÛDÛA @@@@ ÐC éF kbh Pvk Clh
 kCkÐ lÛD× PvkíF
 .lÛÛÆ ÐC êßv Ðo éØç ClÊ DN æDz qC @@@@ CpZ xJ PvcíñClh
 Pvk éÛ ÐC Pvk pÊ
 .lÛÛÆ ßËO¿Ê DV éØç †WñCBeîC EDF @@@@ PvcXñCBeîC EDF éÊok
 éÆ ÐC æDÊ ok

شخصی به نام شیخ جعفر بود که همیشه بعد از نماز امام امت در مسجد شیخ چند جمله ای ذکر می گفت و روضه می خواند.
حاضران چندان اعتنایی نداشتند و کم کم متفرق می شدند و می رفتند و تنها کسیکه مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش
دهد مرحوم حاج آقامصطفی بود که گاهی می شد که فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه شیخ جعفر گوش می داد و
می گریست

kßGÛ DGµ íÁ éØìh ,éØìh éÆ ÖpìÊ @@@@ lÛÛqíØÛ í°p× éÛDìzA
éF çNA
.kßGÛ Clh íßvo ¯Gv ,Ýìwd ÖpìÊ @@@@ EA oDÛÆ CoíwÆ lÛ;Æ íÆ
éÛ;N HÎ
.kßGÛ DçV ÝèC olJ Pvk êPo !yDÆ êC @@@@ lÛ;Æ CoéÛ;N HÎ
ÅkßÆ ælëlÛ DiÛk
.kßGÛ Clh pÆm ÚlÛCBh éF çGÎ ÖpìÊ @@@@ ÚCorìh EßZ lÛq éÆ
CoæläpF uCo

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به مسجد جامع آمدند که که مانع
برگزاری مراسم عزاداری شوند و می گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرد.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت،
فرمودند که ((زیارت عاشورا را بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در
تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروادار بگو
که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ
ماست.))

.PvCYiEÜÜ íÊlÛq qC éF gpv Ép× éÆ @@@@ PvCYëC Ýìwd P@èÛ ,é¿wĩ¾ ÉorF
 .PvCYëk Ä@Ü×Ð PvCYìwd ÖCp× ÝëC éÆ @@@@ ÐpF ÛÏ± pëq éF íÛ ,íwÆ éF ÝÆ
 ÛÏ± éÛ
 .PvCYiÇwN HÎÂ ÖÓA pF éëpÊ éZ pÊC @@@@ PvCí¾DÆ HÎ éÛ;N æDz ÚA pF éëpÊ
 éÛ ÝìØÇ
 .PvCYiÇØNÆ æDVÐrµ HGv ÚA Åok éÆ @@@@ PvpkêC kßF éZ ÐC êÓCÐ PØÇ éÆ
 ÝìGF
 .PvCYìvDë ÍAÐ DÇD¬ êqCp¾ pv éÆ @@@@ ÅDF lzDGÛ kÐo pÊ êÐ pv íÛqCp¾
 .PvCYëpiz éZ ½pz ¾çd æo ok Ép× éÆ @@@@ P¿Ê ykpÆ ÖDÆ jÏN ÚCBV ¹Ck éZ
 pÊC

ملّا آقا دربندی

درباره ملّا آقا دربندی آمده است که در اقامه مصیبت

ابا عبدالله(ع) بسیار مواظب و راسخ بود، بطوریکه در بالای منبر از شدت گریه، غش می کرد و در روز عاشوراء، لباس خود را
 درآورده و تنگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گل به بدن می مالید و به همان صورت بر بالای منبر می رفت

kpÆ ßGÇ;× CoíØÎDµ PÛßh éÆ @@@@ !íGìGd Dë !íGìGd Dë DO¿ËF
 .kpÆ ßÇÛ oDO¿Ê Ðì× Û·G¬ éÆ @@@@ ÛFCßV ßÊpF ÛÛÆí× P×Ôv
 .kpÆ ß× éFß× kßh ÐÇ;× Ðd éÆ @@@@ oDë qC çëßh ECBV ÐC
 lìÛ;Û ßZ
 .kpÆ ßËO¿Ê ÚCBOF éÆ pvíF ÝN @@@@ ÛÎDµ éF xÆ ælëlÛ DO¿Ê
 kßh éF

سید میرحامد حسین صاحب «عبقات الانوار»

سید حسین یزدی گفته است: من شنیده بودم که میرحامد

حسین، توان و طاقت شنیدن مصیبت‌های دردناک جدش امام

حسین(ع) و اهل بیت او را ندارد. از این رو، مصیبت در حضورش خوانده نمی شد. از قضا، روزی در «لکهنو» درحالی که بر فراز منبر بودم، داخل حسینیه شد، ولی من متوجه

حضورش نشدم و طبق معمول مصیبتی را خواندم. ناگهان

دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند: بس است! بس است! دیگر نخوان! تعجب کردم و پس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر مصیبت من، سید از هوش رفته است و مدهوش گشته است.

ÔFpÆ ÚDØè× P×pd lÛOzCk yßh @@@@ ÚDì¾ßÆ lÛkpÆ éÃèD©× Ûç
EA qC
.ÔFpÆ ÚDØìÏv ,EA ¯eÂ q ÛNDh @@@@ lìÇ×í×P ECpìv éØç kkP
ßèk lÛkßF
.ÔFpÆ ÚDFDìF q ¢®·ÎC kDëp¾ @@@@ lvoí× Áßìµ éF qßÛç
ÚDËÛ;N ÚA q

سینه زنی در کلیسا!

دکتر غلامعلی افروز نقل می کند: در سفری که به همراه دوستان به یکی از کشورهای اروپائی داشتم، روز یکشنبه به کلیسایی که در آن نزدیکی بود، رفتیم، مراسم دعا و موعظه به پایان رسید. سپس، کشیش جوانی شروع به خواندن مطالبی شبیه روضه های ما شیعیان کرد، و مردم هم مشغول سینه زدن شدند. من از این عمل آنها بسیار تعجب کردم، زیرا سینه زدن جزء آیین شیعیان است، پس چگونه است که این رسم سر از کلیسا در آورده است؟

پس از پایان عزاداری به دیدن آن کشیش رفتم، بعد از

معرفي خود از چگونگي پيدايش اين گونه عزاداري سؤال
كردم، وي گفت: من مدت‌ها بود كه احساس مي‌كردم مراسم
كليسا تكراري و بي‌روح شده است، به همين دليل به
دنبال راهي براي ايجاد جذابيت در برنامه هاي كليسا
بودم تا اينكه به ايران رفتم و دو سال در تهران در
روز عاشورا مراسم عزاداري شيحيان را از نزديك ديدم،
سپس به لبنان و سوريه رفتم و شبیه اين مراسم را در
آنجا ديدم، بنابراين از مراسم عزاداري آنان در
عزاداري براي حضرت عيسي عليه السلام الگوگيري كردم.

چند كليساي ديگر نيز اين روش را از ما تقليد كردند
وجالب است بدانيد كه حضور جوانان در كليساهايي كه از
اين نوع عزاداري الگو برداري كرده اند چندين برابر
شده و همچنين فساد در آن مناطق به گونه چشم‌گيري كاهش
پيدا كرده است. (مجله زمزم، دي و بهمن 1381)

ادوارد براون(مستشرق معروف انگليسی):آيا قلبی پیدا می‌شود که وقتی درباره کربلا سخن می‌شنود، آغشته با حزن و الم
نگردد؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی‌توانند پاکی روحی را که در این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند.

Ýìwd pGÂ pv pF l×A HÜëq @@@@ Ýìz Þ oßz l× DF éÆ PµDv ÚA
qC æA
.í¿®¥× Û¿Z oßÛ êC ÖÔwÎC @@@@ Clh æCo éO¿Æ êC ÖÔwÎC
.Ý¬Þ qC oßk éO¿Æ êC ÖÔwÎC @@@@ Ý¿ÆÞ Ðw°íF æDz êC ÖÔwÎC
.MDWÛ peF íO¿Æ êC ÖÔwÎC @@@@ MCp¾ EA éÛ¿N êC ÖÔwÎC
.æl×A ÚCpëÞ ÖDz qC MpçCßh @@@@ æl×A ÚDØè× qÞp×C ßN pèF
.Ölz p¾DÆ éÂp¾ piËOvk @@@@ Ölz oÞDëÞ xÆíF íO¾o ßN ÚßZ
.lÜOhßv çNA éF CoD× éØìh @@@@ lÜOhÞp¾C ÚDì¾ßÆ ÝìÆ çNA
.EDwdíF ÛÏ± Ûëlëk D× éZ pÊ @@@@ ECph ÖDz DN é¾ßÆ qC
Sp»ÎC
.ÖDF êÓDF qC Þ oCßëk pv rÆ @@@@ ÖDz ÐçC qC Dçæßçz ÖoCk
ÈìÎ
.EkCíF lërë ÚDì¿v ækCq @@@@ H° êÞo qC éÆ PµDv ÚA qC æA
.ßN ÚClÛkÞ HÎ pF kqí× EBZ @@@@ ßN ÚDëpÊ pçCßh oß©d ok

æliO;N ÚA ok MC íèDèÛN ÚDÜaÛAÐ kßF n¾DÛ MCíÛp¥Ûë p¤DÛ Ý× Ðç kDèp¾
olÃÛA ,ÝiwdDèë , Ý@i@w@d Dèë ,Ý@i@w@d Dèë]
yÞk pF oDSèC Mnî DF Co DèiOiv éØç ÚÓßvo QoCß êC ßN éF ÈiGîok ÚßÛÆC éÆ
li;Æ ¢@NA é@F Co ÚD@Ø@îk Mß@çp@FP@z
[.li;Æ ÛiçCßh

(íÛCpì¬ íGOW× lièz)

P¾o pwÇë Öpd ÛwV qC cßo @@@@ P¾o pGÆC Öpd q ÚCli× éF ÚßZ
.P¾o pGØ»iJ éÆ lÛO;Ê éØç
.¢îDGÛk Ýiwd Û;Z ½p¬ Ýèq @@@@ ¢îDGÃOvC éF Ép× ½p¬ ÚCq
.ÞpF æCo Ý× pF èolÃ Èiî @@@@ ÞpF ,æD× êC Þp× ÛèßÈÛ Ý×
.Öpv éF èoA éZ éÆ íÛCk biç @@@@ ÖpwJ êC Ý× ézßÈ pÈV êC
.ÖolJ phA Ý× éOwçA èolÃ @@@@ ÖpF q ÚDFDOz éÛßÈ ÝèC Þp×
.Ûi;Æí× íw;Û Deiw× êC @@@@ Ûi;Æí× kßh íJ qC ÝiØç éÛ
ypv éF l×A éZ PwÛCk éÇÛA q @@@@ ypwJ ÌÛDFq PhDF kßh ÌÛo
.lèpJ ÌÛo Ûho q HÛèq lèk @@@@ livo éØih ok ßN ÌÛDF Ý× éF DN
.Pèßo ÛÛiGF ælÛq ÛOvCßh @@@@ Pèßv íFDOz éZ DF Òl×A
.ælh íîµ ælh ,``ß¾
.ækCq ézß éz êDzDØN éF @@@@ ækDOvC éØç é¾ßÆ éKv
.ækCk ÚDV Ýiwd lÛO;Ê éØç @@@@ ækDO¾C íîµ ¢·Û èßo éz
.kßF HÛèq ÞC éF kCk ÚDV éÇÛA @@@@ kßF HîpF Ýiwd ÚDV ÝiÃè éF
.íÛDwÛC íîµ qC :p·z

علامه طنطاوی(دانشمند و فیلسوف مصری):(داستان حسین)عشق آزادگان را به فداکاری در راه خدا بر می انگیزد و استقبال
مرگ را بهترین آرزوها به شمار می آورد،چندانکه برای شتاب به قربانگاه،بر یکدیگر پیشی جویند.

.oCßv pOzC kßz ÍrÛ× DèZ DN @@@@ oDÊkpÆ íîß ÚkßF Cßo íÆ
.lÛOwiÛ ÚDØîw× DO;Ê èpÈèk @@@@ lÛOwiÆ ÚDÛèC éÆ DO;Ê íÇè
ÚA

.PvCíVoDh çFDF éÆ DO¿Ê êpËËk @@@@ PwìÆ oDØìF ÝëC éÆ DO¿Ê
íÇë ÚA
.PvCækp× okCpF DO¿Ê êpËËk @@@@ PvCækp^¾C HWµ DO¿Ê íÇë ÚA

.lÜOw;Û ÐØe× ÚA olÛC ÝìNCBh @@@@ lÜOwGF ÐØe× éëËpN qÐo
éF
.Úß×DçßPzk olÛC éO;Ê pv éØç @@@@ ÚËpìF lÛkpÆ Öpd qC
CoÖpd
.lÛßClh PìF qC lÛkpÆ ÚËpF @@@@ lÛçDÛJ ÛÎDµ ok éÆ CoíÛDwÆ

عبد الرحمان شرقاوی(نویسنده مصری):حسین«ع»،شهید راه دین و آزادی است.نه تنها شیعه باید به نام حسین بیالد،بلکه
تمام آزاد مردان دنیا باید به این نام شریف افتخار کنند.

PvDÛzA ÚDVß Ík DF çÆDhß EA @@@@ PvÔFpÆ DWÛëC ÚCoDë
lìñD;ËF oDF
.PvCíço ÅlÛC ÚDç× Ýëq PÛV éF DN @@@@ PvCíèËîrÛ× yßh
lìñD;ËF oDF

سر پرسی سایکس(خاور شناس انگلیسی):حقیقتا آن شجاعت و دلاوری که این عده قلیل از خود بروز دادند،به درجه ای
بوده است که در تمام این قرون متمادی هر کسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود.این یک مشت
مردم دلیر غیر تمند،مانند مدافعان ترموپیل،نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا ابد باقی گذاشتند

.ÅDÛqßv kok l× éF éÎDÛ lì;Æ Ík qC @@@@ ÅDh êÐo éF éz ÚA pçìJ lëk ßZ
HÛëq
.ÝÆqDÛ ECBh xKvß ÝìGF D× ÍCßdC @@@@ ÝÆqDF ælëk Úßh pOwF éF yßh éO¿h
êDÆ

.ÝÆqDØÛ kßh Ý¿Æ íF ÚDËO;Æ pF @@@@ rih êDVq P×D×C pëpv QoCß êC
.ÝÆqDèV íF pOz pF oCßv CoD× @@@@ ÚCßoDÆ pì× êC lz ÖDz fGß rihpF

جرج جرداق(دانشمند و ادیب مسیحی): وقتی یزید،مردم را تشویق به قتل حسین ومأمور به خونریزی می کرد،آنها
می گفتند:«چه مبلغ می دهی؟»اما انصار حسین به او گفتند:ما با تو هستیم.اگر هفتاد بار کشته شویم،باز می خواهیم در رکابت
جنگ کنیم و کشته شویم.

êoClÛpv éÆ Cpëq !ÚDV olJ êC êoCk Äd @@@@ êoClÛpF é²eÎ Èë ÅDh qC pv
CpZ DFDF
.êoClÛ p¿v Öru D× DF ßN pË× DFDF @@@@ éÚDëqDN Ep¨ DF lÛkpÆ oCßv CoD×
.(())((éÛµ DçßpV íod ECpu ÓC Ý× ÷lµ P·ØOVD¾))
.Pwç êoCrİÊ ée¿ß íÎß PwiÛ ÐÊ éZpÊ @@@@ Pwç êoDÆ Cp× Pzk ÝëC ok éÆ
ÖliÛr×
.Pwç êoÓDv éİ¾DÂ Co éİ¾DÂ ÝëC phA @@@@ Ðido qCßA éØç ÝëC Úr× ßN
DÛDFoDv

گیبون(مورخ انگلیسی): با آنکه مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه هم وطن نیستیم،مع ذلک مشقات و
مشکلاتی که حضرت حسین«ع»تحمل نموده،احساسات سنگین دل ترین خواننده را بر می انگیزد،چندانکه یک نوع عطوفت و
مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می یابد.

.upKF pwJ ÍDd ækrØOv pOhk qC @@@@ upKF pËV ÝiÛßh HÛëq
ÍDd rihpF
.upKF pv éF pv ÚD;OëDÇd ÖCækßF Ý× @@@@ êCækßGÛ pÊ ÔF Pzk
éF ÚDËO;Æ DF
.upKF pÊk Tëld æliÛzDÛ é¥Â Èë @@@@ ÖDz PznËpv qC ß é¾ßÆ
êCpVD× qC

.upKF pJ éOwÇ;F pñD¬ ÍDd rìhpf @@@@ PwÇz ÛÇ éF QkCBd ÌÛv
q ÖpJÐ ÍDF

مارین آلمانی(خاور شناس): حسین«ع» با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس
فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت. این سرباز رشید عالم اسلام
به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چه ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و
حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت.

ÔFpÆ ÚDØè× P×pd lÛOzCk yβh @@@@ ÚDì¾βÆ lÛkpÆ éÃëD©× ÛÇ
EA qC
.ÔFpÆ ÚDØìÏv EA ¯eÂ q ÛNDh @@@@ lìÇ×í×Ð ECpìv éØÇ kkÐ
βëk lÛkβF
.ÔFpÆ ÚDFDìF q ¢®·ÎC kDèp¾ @@@@ lvoí× Áβìµ éF qβÛÇ
ÚDËÛ;N ÚA q

عباس محمود عقاد(نویسنده و ادیب مصری): جنبش حسین، یکی از بی نظیرترین جنبشهای تاریخی است که تاکنون در زمینه
دعوتهای دینی یا نهضت‌های سیاسی پدیدار گشته است... دولت اموی پس از این جنبش، به قدر عمر یک انسان طبیعی دوام
نکرد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت

ÚDÛDV æriÆDJ ÚA lÛO¾o DWÆ @@@@ ÚDÛCBV DÛµo ÚA lÛO¾o DWÆ
.lÛO¾oÐ lÛOwz ÚDèV qC Pvk éØÇ @@@@ lÛO¾oÐ lÛOwF pçv oDF
éØÇ

موريس دوکبری: در مجالس عزاداری حسین گفته می شود که حسین، برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و
مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت وزیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. پس بیاید ما هم شیوه او را
سرمشق قرار داده، از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم.

olJ oClëk éF ,Ík ykßF éÛ;N @@@@ pO;ìF ÝÇìÎÞ êoA kßF éÛ;N
.ÙOhDN PÃìÃd peF êC Pëßv @@@@ ÙOhClËF ç®µ qC EDF P;Ê
.ÚDV éF íFA krF Ä;µ Ùë qC @@@@ ÚDçk ok ykDèÛ kßh ÚDFq éz
.ÝÆ qD°A oCqoDÆ pËëk oDF @@@@ ÝÆ qDv ÝO¾o ÌÜÇA !ÚDç P;Ê
.PvCéOw;ÛF ßN æCo ok p²OÛ× @@@@ PvCéOwF Pëßv éF ælëk ,ßN
lv
.ÚDÃzDµ Örf íÂDv kßF ßÆ @@@@ !ÚDV ækp×tJ êC PFCpìv lÜÆ
DN

واشنگتن ایروینگ(مورخ مشهور آمریکایی): برای امام حسین«ع»ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید
نجات بخشد،لیکن مسؤولیت پیشوا ونهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را بعنوان خلافت بشناسد.او بزودی خود را
برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت.در زیر آفتاب سوزان سرزمین
خشک و در روی ریگهای تفتیده عربستان،⁽¹⁶⁾ روح حسین فنا ناپذیر است.ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار
من،ای حسین

æD× é·®Â ÚßZ ÚCÞo lz éz êßv @@@@ æDÊphq l×A ÚPpF íĬ;-
íÇë
.æDÊphq lëDÛ ÚPpF ÅkßÆ ÝëC éÆ @@@@ æDz ÚA P;Ê Co ÚCpçCßh
,Ök ÚAok
.æDz ÚA yß°A ok P¾oDN ÚCÞk @@@@ æD× ÚA lëkpÊ Öpd qC
ÚCrëpÊ
.Ýëpëk oDë oDÊkDë êC P;ËF @@@@ Ýëpiz ÚDV ßaØç P¾pËF çèz
.ÚCpF ÚDÇìJ pË× íÜìF íØÛ @@@@ ÚDV êC éÊph qC êlz ÚPpìF
CpZ
.æDz pv pF í»ìN kpÆ PÎCßd @@@@ æCpØÊ ÖßÂ ÚCq êp¾DÆ éÊDÛF
.kpÆ pKv kßh Pvk ,¾ìN ÚA pF @@@@ kpÆ ond ÅkßÆ ,éz ³;d
pèFq
.ÖDFkpÆ ÚßZ ÝìF éF DO;Ê é;F @@@@ ÝF qC ÅkßÆ Pvk lëkpÊ
Clv
.Piv ÚDÛZ êpìN yCéÛiv pF krF @@@@ PiFlF p;Æ ÚA éĬ×pd

ylëk éZ
.(())DFDF krÛ DN éz Pvk qC lëpJ @@@@ DFDè× íFp kClF ÚDV
ÅkßÆ éÆ

فردريك جمس :درس امام حسين و هر قهرمان شهيد ديگري اين است كه در دنيا اصول ابدى عدالت و ترحم و محبت
وجود دارد كه تغيير ناپذيرند و همچنين مى رساند كه هر گاه كسى براى اين صفات مقاومت كند و بشر در راه آن
پافشارى نمايد، آن اصول هميشه در دنيا باقى و پايدار خواهد ماند.

.çÛçÆ Dë é×DV lÛzßJ éÆ lÛDØÛ îÛN @@@@ oßOv Ûv pëq éÆ
PVDd éZ éÛèÆ uDGÎ
.çÛçpìJ êßF kpF olJ éF ÚCBN pC rÆ @@@@ PvCEßÆ lËÎ ÚDÛZ
Cpçq Àvßè ÛwV éÛ

مرحوم سيد على قاضى عارف كامل:

محال است انسان بجز از راه سيدالشهدا به مقام توحيد برسد شريان فيوضات و خيرات از مسير حضرت سيدالشهد
است. پيشكار اين فضيلت هم حضرت قمر بنى هاشم ابوالفضل العباس است.

روضة هاى شيخ عباس قمى

:lÛÆí× ÐÃÛ éOzCk íçëkrÛ-DGNoC íØÂ Qlex Ößdp× DF éÆ ⁽⁸⁾ pzc ÀWÛ ÖpOex êDØÏµ qC íçë
.lÛpPF pGÛ× êlÛç lWw× ok ÚDçDËeGµDN lÛkpÆ Mßµk Öpe× ípC éçk ok ÀWÛ ÚDèDÃA Co Ößdp× ÚA
ÖDØN PµDv évPvok .lÛO³oi× PzCk éÏJ12 kßldéÆpGÛ× qCp³ pF êlÛç lWw× ok ÚDowFDN EDO³A
ßÏ- Ð@ëCpC ÚD@;@ëC
.lÛkßF pGÛ×
p ,VCp× ,oD@d pO;îF .kßFPi·ØV qC ßÏØ× lWw× ÖDØN.kßF ækCk oCpÃ pìRDN PeN Co ÀWÛ xîDW@×
é@i@Ï@Æ é@w@Ï@V Ý@ëC
ÀWÛ îîDçC í×DØN lzi× oßYN éÆ kßF ÚDÛZÚßiÛDdþo p DØÏµ oß@d ætëp éF ,Pi·ØV êkDëq lÛkßF
ÚßiÛDdþoþ ÝèlèOW@×
qC Co íwÏW× ÚDÛZ ÚCpëC P×DÂCéîDv ív p ÁCpµ P×DÂC íDv ÐèZ ok p ÖpØµ ÖDØN ok PvC lçDzClh
.lÛp``Dd xîW@× ok
MDëCþo éÛ - éØÏw×MDÃiÃeN p êoCßÊßv éF kpÆi× ´pPz íOÃß Ößdp× ÚA ,ÖCæliÛ;Ûþ ælèlÛ Pi·ØV
p Pi@Ø@çC T@i@d

ÚDÊlŮSŮZHĚ°C olĀ éF l×Aí× kĚp¾ pGŮ× qC éÆ íŮD×q DN ,ŌFpÆ Ýì×qéF (´)DGµíA x×Dh kĚoĚ qC
-ĐNDĀ@× Đ@ÇC é@Ĭ@vp@×
ÚA éēpÊ pGŮ× PµDv év qC PµDv Êé éÆ kpÆ kDě ŬwĀ éíŌV ³ĴíéF ÚCĚNí× .Piěoi× ĀoDG× Ŭ;Z Ěk
qC ÊzC qC í@ŮCoD@F
.[kĚF ŬDizAlĪh

:lŬěSÊí× ⁽⁹⁾ p¤D× ŬClŮØ;ŮCk qC íÇē

íĪih .ŬiO¾oi× uDGµ jiz Udd ŌSdp× pGŮ× éwĪVok oS@đ êCpF êlŮÇ lWw× ok ¼pzc ĀWŮ ok ŌolJ
DF Ĥ ŌkĚF éa@F
.kpÆí× PGe¤ ækDv

oS@#@#@#@#@d ⁽¹⁰⁾ íŮDè;¤C ÝiwdlØex jiz DĀA ÍDS×CĀWŮ ,VCp× Ĥ ŬDÊorF ŌDØN .lŮkĚF ŬĪµ ĐÇC
ÇêDÇêpGŮ× êDJ ælØµ
ok ŮŮCkDOvC qC íÇē !lŮkpÆí×éēpÊ oCĚk Ĥ ok Ōp²Ů éF éÆ kpÆí× PGe¤ n¾DŮ Ĥ ækDv ŬDŮZuDGµ
jiz Udd lŮO@¾D@éí@×
:kĚ×p¾í× ⁽¹¹⁾ PvC êolĀŮCpÊ oDRAêCoCk Ĥ ŬĀ ok ÊŮêC éÆ ¼pzc ĀWŮ

.lzí× pGŮ× éF MĚµk oCqDFêDÇêqCpiz ¼p- qC ¼pzc ĀWŮ ok Ōpex éÇk uDGµ jiz Udd ŌSdp×

ÚA «DiOdC Mlz qC ÝêC Ĥ ,kpÆí× ĐĀŮ ŮÇCo DÇÍlF éiwŮ íod Ĥ ,lŮCĚhí× Têld EDOÆ êĤo qC
T@él@d Đ@Ā@Ů ,@ĀS@×
.kĚF (ŌŌwĪC ŮèiĪµ)Ýì×S¥×Ýiv ĐĀŮ ok ŌSdp×

:kĚr¾Cí× kDOvC ÝiØÇ .Ōlêkí×Co ĤC ÊzC MCp@Ā oĤk qC Ý× éÆ kpÆí× éēpÊ Ĥ PçÊí× ŬDŮZ

éF íOĀĤ .kĚF éOw;Ů ŬD;êC pGŮ× oDŮÆ ok éÆ Ōlêk,Pw;ŮiŮŮ êCælŮěSÊ biÇ pGŮ× êDJ éÆ Co íŌĀ
íĪµ jiz DĀA ŌS@dp@×
DÇÚA íŮD;ìJ ok Hz qDŮŮ oDRAĤ ,lì;hokí× oCĚÊorF Ĥk ÚA MoS¤ Ōlêkí× ,ŌkpÆí× æDÊŮ uDGµ
jì@zUD@d Ĥ ĤC MoS@¤
éēpÊ pRDN MlzqC êlŮÇ lWw× oCĚk Ĥ ok íěSÊ éÆ ŌkpÆí× xd ŌSdp× ÚA ŮlŮCĚhêĤo ,ĀS@× .kĚ@F
oD@Ç@zA Ō@×D@Æ
.kpÆí×éēpÊ ŬDÊlŮSŮZ qC ÇiF ŌSdp× ÚA kĚh .lŮÊí×

:lŬěSÊí× ĀWŮ qĤo ÚA êŌ@¾ qC íÇ@Ī êDĀA

êlŮÇ lWw× ok ŬD@×o ĀoDG× æD× Ĥ ,ŌpexÍĤC éÇk ,lŮOzCk PŮSÇv ĀWŮ ok éÆ phA êDÇÍDv ok jiz
UD@d ŌS@dp@×
.lŮlZ p¨Dd ŬD;êC pGŮ× êDJ ŮÇ ,VCp× íod Ō@¾Đ DŌĪµ ,lŮO¾oi× pGŮ×

qC í@·F íÇDÊ .kpÆí× TeF DÇÚA Đél·N Ĥ cpV æoDFok Ĥ kpÆí× í¾p× Đì¥;N éF íÇē íÇē Co MCĤo
éĪwĪv ,jì@z UD@d
ŬD;êC íOĀĤ .PzCk uok ŮÇd ŬD;êC pGŮ×Ĥo ÝêC qC Ĥ kCkí× ECSV ŮÇ ŬD;êC Ĥ lŮkpÆí× ÍDÇzC
pGŮ× êDJqC Ō@¾ Ĥ DŌĪ@µ
ŮÇ MDĀĤC íÇDÊ .lŮqí×¾pd lŮoCk (´)ĀkD¤ ŌD×C kĚh íěSÊ éÆ kpÆí× ŮwW× Co éŮe¤ŬDŮZ lìvoí×
ŌD@×C kĚ@h é@F
Ç° pRDNMlz qC DÇí@·F éÆ kĚF pRĀ× ŬDŮZ é²µS× ÝêC Ĥ ,kpÆí× é²µS× CoŌkp× Ĥ EŌ-
lŮCĚiFFPGi¥× éÆ ÝêC qC ĐGĀ
lŮěSÊŮ pGŮ× ok ,ĀCĤ ¼Ōh êDÇ¾pd ,lŮzDF éOzCk éVSN pGŮ×ĐÇC éÆ PzCk lìEDN oDìwF .lŮO¾oi×
ÍDd qC Ĥ lŮkpÆí@×
íwÆ pĚêk Ĥ lzí× é×DÊŮÇ ,lìvoí× PGi¥× ĤéĤo éF éÆ ÝiØÇ .lŮŮÆ ³Çd Co ,êDĀĤ ĐĀŮ Ĥ é²µS× Ĥ
pGŮ@× P@vCl@ĀĤ
.krēpŮ ÊzCĤ kĚ;Ů HĪĀŮ× éÆ kĚGŮ

عبادت و مکارم الاخلاق امام حسین (ع)

«به امام سجاد (ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟ فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند.»

«وقتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید، گفت:

بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می گذراند.» اهل البيت ص 270

شجاعت امام حسین (ع)

وقتیکه امام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی بشهادت رسیدند، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی شد بلکه صورت مبارکش برافروخته تر و شاداب تر می شد.

امام بود و چند هزار نفر لشکر دشمن. ولی وقتیکه امام حمله می کرد دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می کردند از مقابل امام می گریختند. و هنگامیکه نتوانستند در جنگ تن بتن و جنگ با شمشیر بر امام پیروز شوند، صدای عمر سعد که فرمانده دشمن بود، بلند شد که می دانید این مرد کیست؟ او فرزند شیر خدا، علی (ع) است. باید او را سگباران کنید و هجوم یک دفعه ای بر او ببرید! و تنها با حمله نا جوانمر دانه توانستند امام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند.»

سخاوت امام حسین ع

«روزی کنیز امام حسین (ع) یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد. امام در مقابل او را آزاد فرمود.

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند. امام نماز را تمام کردند و به قبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟

گفت: پنج هزار درهم. امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند.»

زنده شدن پیرزن!

یحیی بن ام الطویل می گوید:

ما نزد امام حسین(ع) بودیم که جوانی گریه کنان نزد امام حسین(ع) آمد و گفت:

مادرم از دنیا رفته ولی وصیتی نکرده است. فقط گفته است که در مورد اموالش به نظر شما عمل کنیم.

امام فرمود: بلند شوید تا بخانه او برویم.

ما هم با امام بخانه پیرزن رفتیم. وقتی داخل خانه آن زن شدیم، امام از خدا خواستند تا او را زنده کند تا وصیت خود را انجام دهد.

ناگاه پیرزن زنده شد و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد. سپس به امام گفت: ای مولایم! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید بمن بفرمائید.

امام داخل اطاق شدند و به او فرمودند: خداوند تو را رحمت کند. وصیتهای خود را بکن!

او گفت: ای فرزند رسول خدا! من مقداری ثروت دارم که در فلان جا گذاشته ام و یک سومش در اختیار شما است تا به شیعیان بدهی و دو سوم دیگر مال پسر من باشد بشرط اینکه از دوستان شما باشد. و اگر با شما اهل بیت(ع) مخالفت کرد این دو سوم را هم شما بردارید و او حقی ندارد. سپس از امام درخواست کرد که بعد از مردن بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگش را امام انجام دهد. این سخنان را گفت و فرمود: «بحار ج 44 ص 181»

سرطان حنجره از بین رفت!

حجه الاسلام شیخ عباس عاشوری گفت: سی سال قبل دچار سرطان حنجره شدم و من دیگر قادر به صحبت کردن نبودم. پزشکان گفتند که مرض تو قابل معالجه نیست.

ایام محرم رسید و من که هر سال محرم، منبر می رفتم و حال محروم شده ام نذر ام البنین کردم که روز شنبه روزه بگیرم و خطاب به آن بانو گفتم: ما هر سال شبهای محرم گریه کرده و منبر می رفتیم ولی امسال محروم شده ایم. شب اول نماز مغرب و عشا را خواندم. گویا به من الهام شد که به مسجد برو. به مسجد رفتم. عزاداری برقرار بود ولی منبری نداشتند. مردم با دیدن من به گریه افتادند. من بی اراده به طرف منبر رفتم و از پله های آن بالا رفتم. پس از قرار گرفتن بر منبر، یک دفعه شروع به سخنرانی کردم. بسم الله الرحمن الرحیم.. و 1/5 ساعت صحبت

کردم. چه مجلسی شد. همه ناله و گریه می کردند و ضجه می زدند. منهنم متوجه شدم که مریضی ام برطرف شده. از آن موقع تا کنون دیگر کسالتی ندارم. {چهره درخشان قمر بنی هاشم ع}

خصائص الحسین:

امتیازاتی مربوط به امام حسین (ع) است که در کسی دیگری نیست از جمله:

- 1- روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم(ع) خوانده شد.
- 2- همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند.
- 3- چهارفرسخ در چهارفرسخ جزء کربلا می باشد
خوردن خاک حرام است ولی خوردن تربت و خاک این قسمت، شفا می باشد.
- مقدس اردبیلی وقتی به کربلا میرفت، مشکی با خود داشت که مدفوع خود را در آن می کرد و در خارج از چهار فرسخی تخلیه می نمود.
- 4- چهار فرشته شبانه روز در حرم حضرت به عزاداری مشغول هستند.
- 5- سفر پر خطر، حرام است ولی سفر کربلا هر چه خطرش بیشتر، ثوابش عظیم تر است.
- 6- سفر کربلا جزء عمر حساب نمی شود.
- 7- در رجعت، اولین امامی که زنده می شود و همو بدن امام مهدی (ع) را بعد از شهادتش غسل می دهد، امام حسین (ع) است.
- 8- او شش ماهه متولد شد و بر شهادتش آسمان وزمین گریست.
- 9- مصیبت شهادت او، بزرگترین مصیبت می باشد.
- 10- او لقب ثارالله را دارد.
- 11- امام سجاد بیست سال در عزای حسین گریه کرد.
- 12- بعد از شهادتش هر سنگی را که بلند می کردند زیر آن خون دیده می شد.

چرا فقط برای امام حسین (ع) عزاداری می کنیم؟

1- این بدستور رسول خدا (ص) و امامان معصوم (ع) بوده است:

1- «در حدیث قدسی است که: حسین را مأمور وحیم کردم و او را با شهادت، گرامی داشتیم و کار او را به سعادت ختم نمودم.»

2- «پیامبر (ص): حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است.»

3- «پیامبر (ص): کسیکه در مصیبت حسین (ع)، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود.»

4- «پیامبر (ص)، خطاب به امام حسین (ع): تو سیدی! فرزند سیدی! پدر ساداتی! تو امامی! فرزند امامی! پدر امامان هستی! تو حجتی! فرزند حجتی! پدر حجتها هستی! او از صلب تو نه تن امام بوجود می آید که نُهَم آنها قائم آل محمد است.»

5- «امام سجاد (ع): هر مؤمنی که برای حسین، طوری گریه کند که اشکش بر گونه اش جاری شود، خدا غرفه ای در بهشت به او اختصاص می دهد.»

6- «امام صادق (ع): یک قطره اشک در مصیبت حسین، باعث آمرزش گناهان می شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد.»

7- «امام صادق (ع): هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سید الشهداء که اجر او محدود نیست!»

8- «امام صادق (ع): هر که در مصیبت حسین، شعری بگوید و بگرید و بگریاند، خدا او را می آمرزد و بهشت را برای او واجب می کند.»

9- «امام صادق (ع): خداوند در عوض شهادت حسین (ع)، امامت را در فرزندانش، شفا را در تربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داد و رفت و برگشت زائر حسین (ع)، جزء عمرش حساب نمی شود.»

10- «امام رضا (ع): کسیکه روز عاشوراء، بدنبال کارهای دنیوی نزود، خدا حاجتهای دنیوی و اخروی او را روا می دارد. و کسیکه روز عاشوراء، روز حزن و اندوه و مصیبتش باشد، خداوند عزوجل روز قیامت را، روز شادی و سرورش قرار می دهد.»

11- «امام رضا(ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین(ع) گریه کردی که اشکت بر گونه ات جاری شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می آمرزد.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در حالی با خدا ملاقات کنی که گناهی بر گردنت نباشد، حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در اطاقهای بهشت، با پیامبر(ص) باشی، قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی بگو: «یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش منم با آنها بودم و به این رستگاری عظیم می رسیدم.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، در اندوه ما، غمگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش و همیشه با ولایت ماهمراه باش که اگر شخصی سنگی را هم دوست بدارد، خدا او را با آن سنگ محشور می نماید.»

12- «ای زراره! آسمان به مدت چهل روز در عزای حسین(ع) گریست.»

13- «حذیفه گوید که: دیدم که پیامبر، دست حسین را گرفته است و می فرماید: ای مردم! این حسین بن علی است. او را بشناسید! سوگند به آنکه جانم در دست اوست، او در بهشت است. و دوست دارانش در بهشتند و دوستان او در بهشتند.»

14- «پیامبر(ص): بخاطر شهادت امام حسین(ع)، در دل مؤمنین، حرارتی حاصل می شود که هرگز سرد نمی گردد.»

15- «پیامبر(ص): حسن و حسین، سرور جوانان بهشتند.»

16- از ابی عماره شاعر نقل شده که: هرگاه نام حسین(ع) در نزد امام صادق(ع) برده می شد، آن روز تا شب خنده بر لبان حضرت دیده نمی شد.

17- امام رضا(ع) فرمود: هرگاه محرم می شد، پدرم را کسی خندان نمی دید و غم و اندوهش زیاد می شد تا روز عاشورا فرا می رسید. روز عاشورا روز مصیبت او بود و گریه می کرد و می فرمود: این همان روزی است که حسین(ع) کشته شد.

18- روزی ابو حمزه ثمالی خدمت امام سجاد(ع) آمد و چون حضرت رادر حال گریه بر حسین(ع) دید ،گفت: مولای من! این همه گریه و بی تابی برای چیست؟ آیا عمویت حمزه شهید نشد؟ آیا جدّ شما علی(ع) با شمشیر شهید نشد؟ کشته شدن عادت خانواده شماست و شهادت هدیه الهی به شماست.

امام فرمود: ای ابو حمزه! خدا بتو پاداش نیکو بدهد. همانطور که گفتی، شهادت برای ما عادت است و خدا نیز به ما شهادت را هدیه کرده است. ولی ای ابو حمزه! آیا هرگز شنیده ای یا دیده ای که تا قبل از عاشورازنی از خاندان ما را اسیر کرده و هتک حرمت کرده باشند؟ به خدا سوگندای ابو حمزه! هر وقت به عمه ها و خواهرانم نگاه می کنم به یاد فرار آنها در بیابان می افتم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند و دشمن فریاد می زد: خیمه ستمکاران را به آتش بکشید!

19- امام صادق(ع) به داود رقی فرمود: من هرگاه آب خنک خوردم حسین(ع) را یاد کردم.

20- امام رضا(ع) فرمود: حادثه عاشورا اشک ما را روان ساخت و خون از چشم ما جاری کرد و عزیز ما را در سرزمین کربلا خوار ساخت و تار و زیارت برای ما غم و غصه به میراث گذاشت.

21- امام رضا(ع) به ریان بن شبيب فرمود: محرّم ماهی است که در جاهلیت ،جنگ در آن را حرام می دانستند و آن را محترم می شمردند. ولی این اّمّت، حرمت ماه خود و حرمت پیامبر خود را نگاه نداشتند. در این ماه فرزندان او را کشتند و خانواده او را به اسارت بردند.

22- lëD×p³áí× (£)Clh Íßvo ylv qC ÐÃÛ éF (´)ÁkD¤ ÖD×C

, éO³ao Clh ðÛDh ½CB- éF ÈÏ× oCrç kDÖç Hz Þ qÞo pç ok .PvC ælëp³DiÛ éÇñÔ× ôqClÛC éF
êCælëp³A biç ÉorF l@ÛPcl@h
Öpd ok xKv ; lÛOvp³áí× kÞok Þ ÖÔv Þ lÛ@FD@O@zí@× (´)ÚD@Û@×â@×p@i@×C Þ (£)Clh Íßvo
MoD@ëq éF D@W@ÛA qC
, ækpÆ UÞpu ÚDØvA éF æDËÛA ; lÛOwëCí× Mp@d ÚA pGÂ pFCpF ok pev ÖDËÛç DN , é@O@³D@ë oß@©@ð
(´)í@Ï@µÝ@FÝ@i@w@d
.lÛkpËiØÛpF

:kß×p³ éÆ ÖliÛz (´)ÁkD¤ ÖD×C qC lëßÊí× oDØµÝF ÁDevC -23

æp̥p̥ê úA qC xJ .lÜÊí× D`DÄN ÉorF lÜP̥Clh qC Co (´)Ýiwd MoDëq éÇÚA rV PwiŮ Ýí×q P̥ DèŮDØvA
ok êp̥G×D@i@J b@i@Ç
.lÜqCkp̥Jí× ÚD;ëC MoDëq éF æp̥p̥ê

24-آیه الله العظمی نجفی مرعشی:یکشب عاشورا من وامام خمینی تا صبح در حجره سینه می زدیم.

25-آیه الله العظمی سید محسن حکیم را دیدند که حرم امام حسین ع را جارو می کردند.

شعراى مرثيه خوان

ÚDŮA p¬Dh pRDN HVß×P̥lŮlŮCßh éiRp×P̥ p·z (´)Ýiwd ÖD×C qC (´)éØñC oß@ed ok é@Æ i@ëCp@·@z
.:qClŮNoDGµ lŮlëkp̥ê
.lëq ÝF PiØÆ-1
liëD×p̥4í× æqDVC:kp̥Æ ŠpuP̥ lz EDi³pz (´)ÁkD× ÖD×C oß@ed éF ((iŮ×)) ok Äëp@;@N ÖDëC ok
.(MDÇ : (´) ÍDÄ,ÜÇi¼ DèŮC :ÍDÄ ÖD²µ ÖDëC DèŮC)) :kß×p̥¼ Mp@d ?ŮŮCßiF CoëoD·zC
.PvCÚClŮDh DØz æoDFokoD·zC ÝëC :PçÊ PiØÆ ,PwiŮ p·z ÚlŮCßh PÄP̥ ,PØ²µ DF éDÇqP̥o ÝëC
ÚlŮCßh éF ´Ppz((PiØÆ)) ((ÚCßiF (kß×p̥¼ æDËŮAß kDOvp̥¼ PiF ÐÇC qC i@·F ÍDGŮk éF Mp@ed)
.:oD·zC ÝëC éF liwo DN lz lŮİF éØÇ éëp̥ê êC1× éÆ êßEŮ éF kp̥Æ
.ÐOGOŮİC iŮioië D× Üè¼Div Ó @@@@ éİßd ÐiİDëGİCß DŮiwd ÚDÆ
.İnië Ýid ÷p̥Ů éŮ× HVFCß @@@@ øGiY× ÐVÓ ÓP̥ni× oC Üİ¼
P̥ok CoŮDŮØzkŮD;ëDÇpi;Øz DFP̥ lŮOwÇ Ç¼Cp¬C iŮDËorF éÆ ŮŮ@i@Fí@× CoY@i@w@d Dëß@Ê))
.(lŮŮÆí×
ÚD;ëC qC pNHVCßÇëoDëP̥ kkp̥ê oCßh ,ælz koCß PC pF éÆ ioGiY× p¬Dh éF éÆ Ölë1@Ů Coi@w@Æ))
.(lzdF
pvc D×P̥ phCß ÖLÄD× PiØÇİİ pç°C ÜèİİC)) :kß×p̥¼ kp̥Æ lŮİF ÚDØvA êßv éF CoDèOvk (´)ÁkD×
ÖD×C
.((()))í`pë iOd é@µCß ÝİµCß
.í¼ßÆ êlGµ H·Y× ÝF ÚDiçv@ 2
liëßËF ((´)ÁkD×ÖD×C okD× éiŮÆ) æP̥¼ ÖC kDëq éF kß×p̥¼ Mp@d ,lëz koCß (´)ÁkD@× ÖD@×C p@F
PC
(pOwİC Äİh Ml·Ä¼ PñDW¼ ,DçkXF,Ü× D× ,ØwO¼)) PvCéOznÊ éZ ylV pF éÆ kßŮ;Fß lëDiF
.
.:lŮCßh CoİFC PiF ÚßZ ((ÚCßiF)) :kß×p̥¼ ÚDiçv éF ED@h Mp@d
.(EBÇwŮİC È·x1F êkßV P̥¼))
.(rëpF ÈzC (´)Ýiwd MlV êCpFß ÝÆ yÔN iŮCßNí× éZ pç !æP̥¼ ÖC êC
T·G¼ EDGİC iİµéÜelØİC ÐÇC ,ØOVD¼ !EDGİC !EDGİC (´)ÖClGµ BFC ÍDÄP̥ DwŮİC Ýe×P̥ PdDëY@¼))
.((()))éiİµ i;° DŮİ iG× (´)ÖClGµ BFC ÜèiİC
,oDÇzA oß¬éF lŮOwŮCßNíØŮP̥ kßF ¼ßhP̥ éiÄN ÚD×q ÚßZP̥) lŮkq iëCé@e@i@× Dëè@ŮqP̥ æP̥p̥¼ ÖC))
DN lŮkp̥Æ ´DØOVC Eok BİVéÜel× Ökp̥ ,lizDF ÍrŮ× Eok éVBO× :kß×p̥¼ Mp@d lŮŮ@Æ êoCkCr@µ
.(PvCækp̥ÆÇ° D× qC êlŮqp̥¼ :kß×p̥¼ (´)ÖD×C ,ælz pGh éZ éÆ lŮØèçF
lŮqp̥¼ ,xİW× ÚDWiçP̥DèŮq éëp̥ê pRC pF ,D·ÄCP̥ éÇÚA DëP̥ kß;ix éiÄN pF ÐØD Dë (´)ÖD×C ÖDÆ
:éOÇ@Ů
.lizDF ækp̥Æ Ç° iİDvkph
.êpiØd ÐiµDØvC liv@ 3
éF æDËŮA ,lŮOw;Ů ækp̥JP;J DèŮqP̥ lŮOiePA êCækp̥J kCk oßOvk Mp@d lz koCß (´)ÁkD× ÖD×C pF
PC
.:ÚCßiF (´)Ýiwd Ölv éiRp×ok CoëoD·zC lŮkß×p̥¼ ((êpiØd ÐiµDØvC))
.øiÆİC éØ²µ Ó ÐÄ¼ @@@@ ÝiweİC Qlv iİµ op×C
.øëP̥o øGÆDv Dç¬P̥ @@@@ Ý× Pİq Ó DØ²µC Dë
.øi@ŮİC ÄÄP̥ éF Ð¬D¼ @@@@ æpGÄF Mop× CmCß
.((()))øiVßµÓC kDiWİDF Ä @@@@ So 1·F Çiµ nİ D×
.((:ßËF ÇÆDJ êDèŮCßioVC éF ,kDO¼C MoßGµ (´)Ýiwd ÚlF pF éÆ i×DËŮÇ))
.(kßF iÇCßh ECpiv ÚDØ;Z ÈzC qC éOvßiJ))
.((:ßËFß oCkëËŮ êkDëq Ml× CoPGÆp̥ ,êkp̥Æ onÊ ypGÄ pF éÆ i×DËŮÇ))

.((koClŪ Mnî iĒlŪq ,lŪkpÆ kph ŪCoßOv Ūv DF CoPŪlF éÇŪA qC xJ
 êDçÉZßÆ éÆlZ lŪİF ækpJ P;J qC Ūßizß éēpĒ êClæß lz éoDV (')ĀkDqæ ŌD×C êDēēēÇēZC
 .PvCx F :kß×p¾ læk ÝiŪZ éÆ Mpod ,kpÆ pJ CoéŪēl×
 .iñD- ŪD;µ ÝFpç·V@ 4
 lz koCß DŪiFDŪ((ŪD;µ ÝFpç·V)) éÆ ŪēkßF éOw;Ū (')ĀkDqæ ŌD×C P×lh :læßĒi× ((ŌDez læq))
 .((iæßĒi× p·zEßh (')Ýiwd ŌD×C æoDFok ŌCæliŪz)) :kß×p¾ BC éF ED@h Mpod
 .((ŪCßiF)) :kß×p¾ Mpod éoA :PçĒ
 éF :kß×p¾ Mpodl·F lŪowēpĒ oDiwF çŪDi¾Cp- Cß ŌD×C oD·zC ŪlŪCßh éF kpÆ 'PpZ ((p@ç@·@V))
 lŪkpÆ éēpĒ D× lŪŪD×ß lŪliŪzCoMoD·zCß lŪŌ¾Dē oßod Clh EpĀ× ŪDēŌēzp@¾ !l@ŪŌēßv Cl@h
 .((kpÆ HVCPß ßN pF CoP;èFß læqp×A CoßN lŪPclhß
 .:PvCYēC ækßpv (')ĀkDqæ ŌD×C xİW× ok éÆ éoD·zC D×Cß
 .Pİµß ½ßiwİC éŪ× PİēŪ lĀß @@@@ øðēok cDxpİİ Ýiwd ÷Cl°
 .(())Pİ±ß PNDF pİ@İC ĀDOµ éiİµ @@@@ CklG× DŌēİ CpeYİC i¾ okß°ß
 .((lŪlzeCpİv çŪßh qC Dçpi;Øzß lŪŌ¾Dçz Co(')Ýiwd pçİJ DçæriŪ éÆ ēqßo))
 oCpĀ iēCßç ŪD°pxyqCßŪ koß× DN lŪkpÆ Dço ŌFpÆ ŪCqßv ŪDFDiF ok CoÝiwd é·@Ā é·@Ā Ūl@F))
 .((lŪlŪÇ¾C éēDv ŪA pFß P¾pĒ
 .½ßçÇŌİC ŪßoDç ßFC@ 5
 ŪßoDç ßFC ,ŪCßiF p·zŪēCpF(')Ýiwd qC :kß×p¾ Mpod ,lz EDi¾pz (')ĀkDqæ ŌD×C P×l@h êß
 pGĀ oDŪE ok éçēoßŌŪDØç :kß×p¾PlēlŪwKŪ CoēGv ŪA Mpod iİß kpÆ p·z Ūl@ŪCß@h é@F 'Pp@z
 .:lŪCßh ÝiŪZ yßo ŪDçéF ŪßoDçßFC CnĒ ,ŪCßiF ,liŪCßi× p·z (')Ýiwd
 .øiÆrİC éØ²µŌ ĐĀ¾ @@@@ ÝiweİC Qlv iİµ op×C
 pµDz ,ælf é×CkC ,kß×p¾Mpod iİß ,kpÆ ĀĀßN ŪßoDçßFC CnĒ ,PwēpĒ Mpod p·z YēC ŪliŪz DF
 .:kCk é×CkC ÝiŪZ
 .ĀDÇGF il·vD¾ ÝiweİC iİµß @@@@ ĀŌß× iF1ŪCß i×ßĀ Ūēp× Dē
 .(())lz HİĀŪ× xİW× DēŪqß (')ŌD×C éēpĒ pRC ok éÆ

2-شهادت امام حسين(ع)باعث نجات و احیای اسلام شد.

.((PwiŪ Ý× Ūlz éO;Æ qC iēCæoDZ)) :lēD×p¾i× æpØµ jvDJ ok (')Clè;İC liv
 qßo ŪA ēCpz oklēDF Co jvDJ ?kßz éO;Æ lēDF Mpod CpZ éÆ kßzi× cp@× İCäv Y@ēC ŪßŪŪÆC
 CliJ Pp¾ pĒCß lŪkßFéO¾pĒ ŌŌvC êkßFDŪ éF ŪiŌYŒN éi×C iŪF P×ßÇed é@Æ kp@Æ ß@W@Ō@w@V
 .PvCéİDw× YēC lçDz ((éG·z ÝF·pi»×)) ŪDēpV lŪkßŌŪi× Ý¾k Ūç Co (£)pG×DiJ ŌDŪ lŪkpÆi×
 .éēpD·×ß æpi»× ŪDēpV
 lĀŌ·× éēpD·×PēCokß ĐĀµ éF iİh ŌolJ :læßĒi× ,PvC((øG·z ÝF ÷pi»×)) lŪqp¾ ((½p@@×))
 ŌßØ»× éÆiİDd ok l×AİGz ,PçĒi× Ýiv BC êoClŌovDiv qC l×Aİ× éŪDh éF éÆ Hz pçß kß@F
 .:PçĒ ,ŌlzDēßV ŪA Pİµ qC ,PvCækCk go êCérKdD ŌliØē¾ ,kßF éO¾pĒß
 .((ŪēSGhCß uDŪİCpçÆC lŪµ Ý× PòV iŪF Dē))
 .((ŪēAİ× Ōkp× YēpNTiGhß YēpNp¾DÆ krŪ qC !ŌpwJ
 éÆ PēDçßqoAéF ŪŌçĒ BC éF ,ŌkßF ækpÆ Mßİh éēpD·× D@F H@;@×C :P@ç@Æ ?æleZ é@Z Ū@Ō@ç@Ē
 éÆ yDF ÝðŌ@×ß YÆ iFßhŪzDç iŪF Ād okß YÆ oDO¾o PİClµ éF ŪßŪÆC ,elivo ,iovcßhi@×
 .lŪDØF iĀDF jēoDN ok ßN qC içİŪ ŌDŪE kßzi× TµDF éēßo YēCß lŪÆiŌŪ lēlēN CoßN ēp@h
 pçF ßFC ,lŪDØF iĀDFY× qC éÆ ŪzDF éOzCk li×C i×DŪ éZ éF !MDēiç !MDēiç :PçĒ jvDJ ok
 éēpD·@×
 XŪJ ēqßo éÆ iŪiFİ× Co(£)pG×DiJŌDŪ D×C ?kßzi× ækpF ŌDŪ ŪDŪA qC oClĀ× éZ qßp×C ,lŪŌ¾o
 pØµß
 iĀDF i×DŪ éZß iİØµ éZ (£)pG×DiJ ŌDŪqC l·F !æoDaiF êC kßzi@× ækp@F D@çé@ŪMD@× ok
 é@G@Np@×
 .!!kßz Ý¾k (£)lØe×ŌDŪ YēC éÇŪA pĒ× !lŪēßv Clh éF ,éŪ ?lŪD×i×
 .(())((DŪ¾k DŪ¾k ŌC ŌCß Ō ,ēİ DFC Ō ,Cnç l·F ŌPlē pÆm êCß ,iĀGē ĐØµ ēD¾))

lërë lvD¾ P×ßÇd

:qC Pvc MoDGµ lërëP×ßÇd lvD¿× qC í©·F

êqDFÚßØi× Þ êqDGËv -1

Moßµ éF Co ÞC êDçoDÆ ,MDÛCßid éF éÂÔµ Þ lzí×PÇÍØ× oß×C éF íÊlivo ,ÛD× ,f@ëp@¿@N Þ
oD@Ç@z é@F ÞC p@¾CP é@ÂÔ@µ
Þ kpÆí× p`Dd çëßh ECpz xÍW× okCo ÞC .PzCk éiÛÆ xiÂ ßFC íÇë .PzCk éÛëqßF ælµ Èë .kßF
ækoÞAok êCæp@i@w@×
.kDOvp¾í× éÂFDw× éF ÞlÛDzßJí× pëpd Þ Û;ëpFC uDGÎ

ÖoDe× DF ´Þp;×DÛ «DGNOC -2

éÍÎC lGµ .lÛÛiGF ÈëkrÛ qC Co P×ßÇd ´D`ÞC DN l×A ÖDzéF éÛé1× ÐÇC êßv qC íÊlÛëDØÛ éF
êCælµ DF éÍ²Ûd ÝF éÍÎC lG@µ
Þ MDÛGÎC Þ MDè×ÓC fÇÛë ÔVo ÛC öDØwÎC Ý× ÷oDWeÎDFi×pÛ ÛC DÛ¿h íOd lërë íÏµ DÛVph D×
éÍÎC Þ] :P¿Ê ,P@;@ÊqD@Fok
[DÛwd öÔF éi¾éÍÎ PiÎFÓ ldc í·× ÝÇë ÛÎ ßÎ éÍÎC Þ ÷ßÎÝÎC ´lë Þ pØiÎC Ep;ëÞ MCBhÓC

êoCßiFCpz -3

37 Ýv ok) .P¾Dë ÂÄeN lGÆ ÝO¾o ÝiF qC Þ ECpz ÚlizßÛok «Cp¾C pRC ok çÛkp× íOd ,íßÂ éF
.kßF pØiÎC Û@ñCk l@ër@ë
DÛiñrN oDØiÎC øÆk ÂÂ Þ (Dçp;GN kDG·ÎÎ lvDwØÎC ´k] :lëßÊí× ÞC(íÊÎDv

ælz ÂëpeN Pieiw× éF çëCpÊ -4

éÍØV qC ,ÚDhoß× qC íÇÞpÊ p²Û éF .PzCk çëCpÊPieiw× éF ,HGv ÝèlF .kßF íeiw× ,ÐµC ok lërë
okD× lÛ@ëß@Êí@×
ECpz æoDFok ÞC .kpKv íeiw× ÈëéF Co ypwJ PiFpN lërë .lÛkßF ÖDz ÚDieiw× qC lërë ÚCkDOvC
qCí@@@·@F ,[x@Û@×Ó]
:lëßÊí×
Ûëp× ÝF fiwØÎC Ýëk íÏµ Dçni¾ lØe× Ýëk íÏµ D×ßëP×pd ÚD¾

éOvßiJ Ep¬ Þ çip -5

.PhDv æCpØÇ êÞ DF riÛ Co ¾ßµ ÝF ÚDi¿v.kpF ÓDF Co êÞ PiÝiz ,kDOvp¾ ÎÛv êCpF Co ÞC
éëÞD·× ÍDv Èë
lërë .lÛlz ÔOG× éÍFA Þ HN éF ÚCqDFpv [éÛÞnÂn°] ÖDÛéF íÏe× ok .kpF æCpØÇ Co [ÖßS@Î@Æ
ÖC] yCé@ÂÔ@µ koß@× Úq l@ër@ë
çëDÛ·× éÆ lÛCßh êoD·zC ÖDËÛÇ ÝëC ok .kpÆP¾Dëok Co ÚCqDFpv êoDØiF pGh éÆ kßF ÖpÊpv
yCéÂß;·@× D@F í@Îr@Û@×ok
:PvC ÝiÛZ
.lÛpFi×XÛo éÍFA qC ÚCqDFpv éÆ koCk í@Fo éZ Ý× éF Þ Ûzßh ÖßSÎÆ ÖC DF Ý×

p¿Æ -6

Co kßh p¿Æ [...ÈÏØÎDF ÛzDç PG·Î] ¾Þp·× p·z DF,koClÛ HiÂo pËëk kpÆí× pÇ¾ ÞC ,lërë xÍW×
éF Cp@vC kÞoÞ ÖD@Ê@Û@Ç
.PhDv oDÇZA

P×BÇd ÍDv év ok ÉorFPèDÜV év

.lÛDvoMkDèz éF Co (´) Ýìwd ÖD×C ,çèßh ÝìËÜÜ P×BÇd ÍÐC ÍDv ok

,ÍD×) kßF éÜèl× ok Co éaÛA (´) kDWv ÖD×C éÜDh rV ÖDØNqÐo év Ð lÛ;ÇF Úßh Ð ÅDh éF Co
éÜèl× kÇk oßOvk ÖÐk ÍDv ok
.kpÆ íôd kßh ÚDiçDKv pF (Ökp× uß×DÛÐ ÚDV

Co éG·Æ ,kßF ælz ælÛçDÛJ ÖCpeÎC lWw× éF Ð ækpÆ ÖDiÂFC éiïµ éÆ ,[piFq ÝF éiïC lGu]
êpiË@O@vk êCp@F Öß@v íD@v ok
.lì;Æ çNA éF ÄiÜWÜ×DF

,HGvÝèlF .lÛkpÆíØÛ Åok íFßh éF Co Ûi²µ p@h ÝèC Ökp× .P³pÊ oCpÂp@h ok ÖÔvC ÐµC ,lèrè
Úl@×A oD@Æ êÐo D@F
.lÛÆ oClìF Co Ökp× éOçh ÚClvÐÐ ÝiØ@N Co ÖÔvC é;iØç êCpF DN lzí× kDWèC Uß× Èè lèDF

3-مصیبت امام حسین(ع) بزرگترین مصیبت در تاریخ بشریت بوده است.

مادر موارد مختلفی از زیارات و کلمات ائمه معصومین (ع) برمی خوریم به اینکه از حادثه کربلا، بعنوان بزرگترین مصیبت در عالم هستی از بدو خلقت تا روز قیامت، نام برده اند.

باتوجه باینکه حوادث فاجعه باری، بارها و بارها برای مسلمین و شیعیان پیش آمده است که در ظاهر بعضی از آنها از حادثه کربلا، مصیبت بارتر بوده است، سؤال اینست که چرا مصیبت سالار شهیدان رابه این عنوان ذکر کرده اند؟

شاید جواب سؤال این باشد که اگر ما در ماهیت و کیفیت این حادثه دقت کنیم، جواب سؤال را پیدا نمائیم.

خصوصیات حادثه کربلا وقتی همه در کنار هم جمع می شوند، واقعاً در نوع خود از جهت مظلومیت و مصیبت بار بودن، بی نظیر است.

ما می توانیم چند تا از این خصوصیات را ذکر کنیم:

1- در کربلا حجت خدا و پسر پیامبر(ص) را شهید کردند. 2- شهادت او بدست کسانی بود که او را دعوت نمودند تا او را یاری نمایند! 3- پسران و برادران و دیگر اقوام و یارانش را قبل از او بشهادت رساندند! 4- کسانی او را شهید کردند که در ظاهر مسلمان بودند و نماز می خواندند و خود را پیرو جدّ حسین(ع) می دانستند! 5- مردمی او را شهید کردند که کاملاً او را می شناختند و از مقام و منزلت او آگاهی داشتند! 6- با اینکه در کنار آب فرات بود ولی او را تشنه شهید نمودند و آب را بر کودکانشان و اهل حرمش، بستند! 7- بعد

از کشتنش، اموال او را حتی 'وسایل شخصی او از قبیل انگشتر و نعلین و عمامه اش را غارت نمودند! 8-
 خیمه هارا آتش زدند و اهل بیتش را ترساند و آزار رساندند! 9- اهل بیت او را که منسوب به
 پیامبرشان بود، به اسیری بردند! 10- سرمقدّسش را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند! 11- بر بدن
 نازنینش، اسب راندند! 12- سه روز بدنش بر روی خاک افتاده بود و کسی نبود تا او را دفن کند تا عاقبت
 اهل روستاها آمدند و او را دفن نمودند! 13- کسی دستور کشتن او را داد (یزید) که جدّ و پدرش
 آزاد کرده جدّ حسین (ع) بودند! 14- او را بدون جرم و گناهی کشتند! 15- کسانی او را تشنه شهید کردند
 که گروهی از آنها چند روز قبل بوسیله همین حسین (ع) از تشنگی نجات یافتند! (لشگر حرّ) 16- بخاطر
 تبلیغات سوء، مردم شام شهادت او را جشن گرفتند! 17- همه موجودات حتی 'ماهیان دریا و درختان
 برای او اشک ریختند! 18- تا سه روز هر سنگی که بر می داشتند زیر آن خون جاری بود. 19- آسمان تا
 چهل روز در عزای او گریست. 20- سر بریده او در چند جا تکلم نمود. 21- خون او و خون علی اصغر
 و خون علی اکبر که به آسمان پخش شد برنگشت 22- بدترین فرد {شمر} بر روی سینه بهترین فرد {امام
 حسین ع} نشسته بود و...

4- بزرگداشت یاد او باعث زنده نگه داشته شدن روحیه شهادت و ایثار در میان مسلمانان می شود.

ÚClìèz ÖÔÆ ok CoßzDµ évDØd

xÆpç :lèD×p³í× (´) ÁkD¤ ÖD×CéÆ liÜÆ éëpÊ yCækCBÛDh Þ Ýiwd ÖD×C êCpF Þ liÜÆkDè ÚClìèz
 oÓD@v H@ñD@¥@× qC]
 (èßh :qC íÃÛPoCliv D¨o lièz) [.kßzí×HVCP ÞCpFP;èF lÜÆ éëpÊ (´)Ýiwd ÖD×CpF

ÚCÞoDÆ æCpØç Cp× pv Cpëq .PvDWÆD× ÚCßV pv éÆ lièßË× Þ lèß;Û PdCoDÛ koClÛ ÚlF ok pv
 ÚDNl@i@è@z æqD@Ù@v p@ÊC]
 ÖCæqDÛV ín1× pÊC ,lÛzDF Äd æCo ÚClìèzPì×ßí²×pF íÜD;Û DN lÛÜCkpÊí×pèz ok Þ ækpÆ æriÛ pF
 ÔFpÆ ÚClìèz éDçpv
 [.kßFækDO¼C ÚDFDìF ok DJ ÞPvk ÚßlF ypçìJ éÆ lìzDF ÔFpÆ ÚClìèz oClØíµ kDè éF lèDF
 lÛDØ@F ÚD@FD@i@F ok D@JÞP@vki@F
 (È;ØèlÛC :qC iÛïoDèz p¤DÛlièz)

[.lìçk é×CkC Co PvC (´)íïµ ÝFÝiwdgvpv ¯h ÚDØç éÆ ÝiÛßh Þ gpv ¯h ÝèC lèDF lèCælÛD× éÆ
 ièDçDØz ÚßÜÆC]

(ÚDè¿¤C :qC êoD¿°Cqpì× Ýèkp³4lièz)

Clh DF .PvC ...C æCo (´)Ýiwd æCo Þ (´)Ýiwd æCoÞC æCo Cpëq .lìzDFpì¨ ÝzÞo pìJ ÝèC Þpço
 æoCßØç éÆ öoCk éi¤ß@N ...]
 [.ÛzDF æCpØç (´)Ýiwd DF DçÔFpÆ ÖDØN Þ DçCoßzDµÖDØN ok éÆ ÖlÛFí× ÚDØiJ

(ÚColÛqD× :qC èlØex íïµ ÛvDÂ lièz)

Co ꞑC lēDF ÛçD× lÛÆí× êoCrÊpçz Co Clh iêîC Ûì²µ PØ·Û ÝëC pFCpF ok ÔFpÆ ÚD×pêÂ ÚA (´)
HÛëq éÆ oß@ÛDØç éoA ...]
[.ÛiÛÆ pçz

(ÝiØh :qC Ýëliv íßvo lièz)

[.ÛzDF liçvꞑo(´) ÝiwdÖD×C ÐFDÃ× ok éÆ ÛzDF pvíF Ölz lièz pÊC ÖoCk Pvꞑk DëClh]

(ÚCpèN :qC íîZpG×k íî·ÛD@îv lièz)

éÆ koꞑApF kDëp¼ ꞑ lÛîF ÚDØvA êßv éFCo DèOvk ꞑ lìvo æDËîOÂ êkßÊ ok yokCpF Úßh éF éÂp°
ÝiîDF pF HÛëq éçì×DËÛç]
Úßh ÖDìJ éÆ yDF pç¼ ÝëC ok æoCßØç ꞑ yDF oCßovC ꞑ ÖꞑDÃ× HÛëq ÚßaØç riÛßN ,pënK@F Ý@× qC
Co í@ÛD@Fp@Â Ý@ëC !D@ëCl@h
[.íÛDvpF ÛîDµ í×DØN éF Co Mlièz

(ÛÂ :qC íµoCq lØex lièz)

«DGNoCíOwëDF éÆ PvC ívlÃ× éµµµ kpGÛ éµµµ PvC íÛiwd êCoßzDµ qC éO¼pÊ MD;Û éÆ PvC êkpGÛ
Èë D× kpG@Û ...]
[...PhDv oCpÂpFCo Clh DF «DGNoC ꞑ ,@Â Co DiÛk DF

(ÚDÛØv :qC íFßGe×lØex lièz)

[.Phß×A D× éF Co oDSëC ꞑ P×Dèz ,PµDWz,iÊkCqA Ûvo ꞑ æCo CoßzDµ qꞑo ok éÆ (´)Clè;îCliv
Mp@d pF ÖÖv ...]

(êßh :qC êoßÛ íîµ lièz)

êC ... ,Ä;z îÛo gpv æpèZokÛÛêì× ÝiÛßh êDçéíÓ ok ç×DÛ ꞑ lzßVi× DèÊo ok qßÛç çÛßh ßËF
(´)Ý@i@w@d é@F]
MoDëq Dë MkDèz Ä;µ ÚDÊlÛ×qo ÖDØN ÚßÛÆC éÆ ÚClF lìvoíØÛ ÚD×qÚA ok Co ßN íÛpÝÛë pµDÛ Ý×
Ðç kDëp¼ pÊC Ýiw@d
[.lÛoCk Co ßN

(DçÛ :qC íëßîDJ pGÆCíîµlièz)

êßîv ok Co MkDèz oDiO¼C pJ æCo éÆÛÛêì× pçz CoßN Ýiwd êClh êC ,êlëp¼A Co Ýiwd éÆ ÛÛêì×
pçz CoßN DëCl@h ...]
[...íOzCnÊ PÂiÂdꞑ Äd ÚDÊlÛ×qo êDJ

(pè;èF :qC íG¬DF íîµ uDGµ lièz)

lwV PwÛCßOÛ (u) HÛëqMp@d éÆ oß@ÛDØç ꞑ kßz Clv ÚlF qC Öpv ꞑ kßz éç@N é@ç@N Ölëw@v é@Æ
ÖoCk Pëvꞑk ...]
[.ÛzDGÛ ÐWh p;exqꞑo ok DèÛA ÐFDÃ× ok éÆ Ößz ,lçk ;ii;N Co yokCpF

(êoDv :qC íëßÆDÆ lì·v lièz)

EDÆo ok ꞑ DØz ÚD×q ok éÆ kßF ÝëCçëꞑoA ꞑ ÛozCk íÛCßV Ûç Ý× éÆ liëßËF(´) Ýiwd ÖD×C éF
liO¼o MoDëq é@F p@ÊC)
[.æl×A DØz êoDë éF ÐækpÆ ClìJ Co MkD·v ÝëC qꞑp×C íîꞑ lzDF DØz

(oßJDëpEm íGOW× lièz)

íèîC PîrÛ× Ð olÂ qC éÆ Co éaÛA Ð lièD;ËÛPèDÇz éF ÚDFq æDËaiç kß;Û koCÐ íîîh DøzPø²µ Ð
ÖDÃ× ok liçCßhi× pËC]
.liçkoCpÂ ßËîC kßh êCpF Ð éOzCk p²Û ok Co (´) íîµ ÝF Ýiwd ÚDÛiv liÛÆ í·vé;iøç ,lèøÐDiÛ
ÚDFq pF lçDÆi× Døz
[

(p²Û èomA pGÆC íîµ lièz)

éÆ ÚDøèC DF Ð oß;eîv ÚDÛCBV pËëk ½p-ok Ð MDÛDÇ×C ÖDØN DFPvC pçÆ ½p- Èè ok éÆ êÐoi×
í;èD×qA ÚClìè× éèF ...]
BrV Ð DèÛAéøç oDÛÆ ok Co kßh í;èlÛCí× ÝiÛZ ÝèC íOÃÐ Ð ÚD;GOÇ×Ð ÚD;¼lç êCpF ,lÛèÛèÆiè×
æqoDèGè× Äèd êCpèF
Ép× PèCpF pËëk ÐèCéOçÊ jvDJ Co yCíÛp¥Ûè p²DÛ Ý× Ðç kDèp¼ Ð (´)Ýiwd oDÛÆ ok íèßÈ iÛÆi×
uDwdCÚD;èÛCoDèè
.koClÛ í×ßèç×

[.Úkp× éÛßÈÛèC Ð Ýowèq éÛßÈÛèC ,ÚkßF éÛßÈÛèC Pvc æßÇz DF Ð DGèq éZ

(æødßFC qÐpèF lièz)

ÝiweîClGµ lièz) [.PwiÛ êCéøçCÐp upN biç oDçÆ DF ÚkpÆ æqoDG× ok Co D× Ð .ÛiOwç (´)Ýiwèd
Úßèh ÚDèRoCÐ Dè×]
(ièD"o

éÛCÐo Co ík éÆ íÃ;µ Áß;·×oßèd éF ÄzDµ ÝO;ÈpF Ð ÝOvßìJ íÈÛßÈZ .P¼Dè CoßzDµ éÛè× ok Co
Ä;µ éøîèÆ lèèDèF]
(´)Ýiwd .lÛÆi× Hîv Co èßiÛk pç¼ Ð ækpÆ íîD·N èoDF

[.Phß×A Äd ÚCÐpço D× éF Co p×C ÝèC íÈÛßÈZ ,Ä;µ pè²× Ð ÉorF ÄzDµ ÝèC

(ækCqDOvÐo ...C Àiv lièz)

(´) íîµ ÝF Ýiwd æCo ÚCÐpiJ lèDF D×kpÆ Cl¼ Ýèk Ð Clh æCo ok Co kßh íOwç éÆ ,ÛiOwiÛ
pNÓDF (´)Ýiwèd ÖDè×C qC Dè×]
[.kpÆælÛq Co ÖÖvC kßh Úßh DF éÆ ÐC ,ÛizDF

(ívDGµDÃA èlè× lièz)

éF í×kA ÚDV Ð ík éÆ Pvc êCé²eî Ð²Ð é²eî,èoA .Pvc èoÐA «D;Û é²eî ,Pvc rièÛCoßz é²eî Ð²Ð
é²eî èoA]
.kßz ÝzÐo Äd èDçæßîv éF çÛDV Ð ík ÚDwÛC éçÛèC qC pNÓDF íNnî éZ Ð kpiÈi×ÚDV Äd íDØV
Úlèk Ð ÝzÐo Äd oßÛ

ÚA èCl¼ ÚDÃzDµ ÖD×C (´)íîµ ÝFÝiwd éÆ íçCo ,ÛÛÆ íçCo ÝiÛZ ÝèC èCl¼ Co kßh ÚDV éÆ Pvc
oDiO¼C íDøÆ Ý× êCpF
[.Pvc ælz

(kCo ÚD;hok íçè¥× løex lièz)

éÛD×ßî²× èClÛ éF kßh Úßh oDSÛDF lèDFPvc Ðøµ ,Ãß× ÚÓC .ÛiOçÈi× Ýiwd Ýiwd íDv èDèîDv D×
éèÆ ÚClèF ÖolèJ]
[.ÛièßÈF ÈiGî P×C ÖD×C

(MDìF pç·V lièz)

évßFPèDJ pëq ÅDh pF éçÜëC Ä;µ éF Þ,lÛoDKví× ÚDV ßN æCo ok éÚDÄzDµ éÆ ,Ýiwd Dë ßN éÔFpÆ
MoDëq ÚDÄzDµ pF kÞok]
[.lÛÜÆí× éëlc ÚDzkßG·×Þ ßN MoDëq êCpF Co kßh ÚDV lÛÜq

(êlGµ ÚDØiïv lièz)

Ý× ,ÙOzCk Co çëÞqoA éÆ íçCo ÚAéF ÙO%o Ý× .Öli;Æ Co êkDëq MDÄ;× ÚA éF Úlivo êCpF éÆ
íçCo ÚA éëF ÙëOë%o Ýë×]
[.ÛzDFÝiweîCéîfClGµDFC gpv ˘h ÞoéîDGÛk éÆ ÔÞoi×

(iÛDowWF ´oCq D˘piïµ lièz)

qC æCo ÝëC ok Þ Ùiçk é×CkC Pvc (´)iïµÝF Ýiwd ÚClièz oÓDv æCo ÚDØç éÆ Co ÚClièz æCo
ÙiÜÆ í·v lëDF éëØëç Dë×C]
[.ÙiÛDØF ÖlÂ PFDR æCo ÝëC ok Þ Ýiwd Þ ÙiÛçÛ ˘ëok kßh íD× Þ ÚDV Þ ík

(ëoDFDFok ...ClGµ lièz)

ÖDËÛç éF éÆ ÙçCßhi× ßN qC ,íO%pÊí×yß°A ok Co PÛCrërm Þ ÚCoDë Èë Èë CoßzDµ qÞo ok éÆ
ÚDÛaØç ÚDëV Ýëiëwëd]
[.iÛCkpÊ ECpivPëClh Þ kßh éF Ä;µ qCCp× Þ êoCnËFPÛiîDF pF Co Öpv ÛNkDëz

(êkpWvó D˘p×ô° lièz)

é;ëo pÊC .lëpiÊ yß°A ok Cp× Dçpi;ØzêC xJ lÛD×iØÛ iÂDF Ý× ÝO;Æ DF rV pG×DiJ ÝiëA pÊC
kß×p% (´) Ýiwd ÖDë×C]
[.Öpv pF DëçÛDN Þ DëJßN êC lëoDGF xJ kßzi× êoDiFApiÄdÝëC Úßh DF ÖÖvC Phok qC íçZßÆ

(ëoDFDëok ...Cpçzliv lièz)

ÝëC éF Þ DØÛ Ä;µ æCo , Cp× ,íOwç ÚCÞoDËÝëC oÓDv éî%DA ÚClièz liv êC ßN Þ ,lÛlçDz D× pF
ÚClièz ÚßÜÆC ,Ýiwd êC]
yDF lçDz ßN Þ ÖkpÆ ClOÂC ßN éF ,Ä;µ çËpv êDçéî·z éOhßv êC Þ , MkDëzoDËqß×A ÉorF êC
D×p% DëYëOë× ÚCÞoDëÆ
[.ÜOçÊ ÈiGî Co ßN iÛpYÜëpµDÛ Ý× Dç PFÔµpJ êClÛ Þ ÙovDhpF MC êoDë éF ßN ÚCoDë ÚßaØçéÆ

(DiÛlFDµ ÝëlFD·îC Ýëq lièz)

.kkpÊí× oß;exçëßh ÖD×C pvP;J ok xËpç rihDOvo qÞo ok ,DëClh]

(´) Ýiwd Þ (ë)pG×DiJ PµDçz qCCp×Þ .D×p%oß;ex (´) Ýiwd ylv íDGÛk éF Þ piGÆ iÛiØh ÖD×C
íDGÛk éF Cp× ,DëClh
[.ÚCkpÊ× HiYÛiF iÛiØh ÖD×C Þ

(æKq íDÜëq li·v lièz)

,ÛNkDëz ÖDËÛç ok ÙçCßhi× ßN qC íO%pÊí× yß°Aok Co PÛCrërm Þ ÚCoDë ÈëDçë CoßzDµ qÞo ok
éÆ ÚDÛaØç ,ÚDV Ýiwd]
[.iÜÆ ECpivPëClh Þ kßh éF Ä;µ qC Cp×Þ íçk oCpÂ PëßÛCq êÞo pF Co Öpv

(iëDÂA Ýiwd lièz)

qC pND%PDF Þ pOëF éÆ Clh ÚCrërm ÝëC éÆ, ÝÆ éëpÊ çFDeµC Þ ÚClÛqp% Þ (´) Ýiwd ÖD×C pF
iÜÆ éëpÊ iOvCßh ÚDë×q pëç]
ÖpÊ Ýi×q êÞo Hz Þk Þ qÞo év ÚD;EDJ êDëÛlF Þ lÛlz éO;Æ íVoDh ÚCßÛµPeN éÚDGëp° éÚßËZ

,æŀ@;@Ū Ä@İ@h ÚD@ŪA
(oDĖOvo kß·w× lièz) (.lŪD×ÔFpÆ

.ÖCækpÆ EDiOŪC í×ÔvC †ŪiF DF Þ éŪDçDĖAÖkßh Co Ūlz lièz Þ éİİC æCo ,iŪiwd æCo ÝĖC Ý× éÆ
PwŪCk Co ÝĖC lĕDF]

éÆ Co æCo ÝĖC Ý× Þ lŪÆí× EDiOŪCkßh |iz éÆ Pvc éŪDçDĖA EDiOŪC ÈĖ éçİFPwiŪ æCo ÝĖC ok
êoD@G@VC Þ oÞq b@i@ç Þ
[.Pvc æCo ÝiØç ok MphA Þ DiŪk MkD·v ŪŪCkí× ÖCækpÆEDiOŪC ÖkßhPvc †ŪCoDĖ Þ Ýiwd æCo ŪDØç

(ækCq éİ¼DŪ Ýiwd lièz)

êC ,oßŪ êC ,Ūkp× Eßh Þ ÝOwëqEßh uok,êkCk uok D× éF éÆ êC ,ŪD×q Þ Ýi×q ok PiŪDwŪC iŪ·×
êC ,ŪDV Ýiw@d]
ÈiGÎ ßN éF ÈĕkrŪ qC ßN HOÇ× ŪCkpĖDz Þ ßN P×C ,DĕİwŪ éØç Þ Dçp¥µéØçok jĕoDN æoDŪ×p@F
ŪCqÞp@¾ ¹Cp@Z êC ,i@Ū@zÞo
Ūkp× ŪDwŪC Þ ÝOwëqŪDwŪC Þ ŪkßF ŪDwŪC uok kßh íİDØÆ PÆpd æCo DF éÆ êkßF ßN éÆ Pvc ÝĖC
éŪ p@Ė@×ŀ@Ū@ß@Ėi@×
[.iOhß×A

(êlØex Pvpk lØex lièz)

êClŪ éF éÆ ÝiGF íİÞ Ūçk ECßVMCíŪp¥ŪĖ p×DŪ Ý× Ðç êClŪ éF éÆ ÖCækßGŪ ÔFpÆ ok éZ p@ĖC
, (´) Ý@i@w@d ŌD@×C êC]
[.ŪŪÆí× íŪD;¾ ŪDV ŪDovqßhêÔFpÆ ok Þ éOĵĖ ÈiGÎ iŪiØh MŀŪqp¾ éŪDGİ-Äd

(iØĕpÆ liØdlièz)

D× ,PĵĖŪ ÈiGÎ Co ßN êClŪÞ livpŪ MkDĕp¾ éF íwÆ ÝiŪßh Þ ¹Ck êD@¾ ŪA ok pĖC ,ŪDVÝiwd
Ūi@ĕß@Ėi@× D@× È@Ū@ĖC]
[.ŪiĕßĖi× ÈiGÎ PiñDĕŪN Þ íGĕp° êClŪ éF Þ , ækpÆ P;×iĖŪCkp× Pvk Ýi×q ŪCpĕC ÝiŪßh Þ ŌpĖ
êD@¾ ok PŪCÞpiJ

(ŌlÃ× êoDĖOvo lØex lièz)

êC .ÖkpÆí× ÐØeN Co kßh ŪClŪqp¾ŪkCk Pvk qC ¹Ck (´)íİµ ÝF Ýiwd êDV éF Ý× yDÆ liĕßĖiŪŌ
DØz p@Ė@× Ōol@J]
pOz pF oCßv ÞC êDV éF Ý× Þ lŪlivoi× MkDĕz éF ŪŪCrĕrµ Þ ÖkßFHŪĕq êDV éF Ý× yDÆ liĕßĖiŪŌ
D@Ø@z p@Ė@× okD@×
ŪßaØç DĕNolÂpFCpĖ× , PwiŪ ÔFpÆ D× êDçéĕGV pĖ× Þ PwiŪ Ýiwd lŪqp¾ iŪiØh pĖ× íDd
.ŪO¾oi×MoDvc éF ŪDĕp@µ
†NA éF Co ÝiØİw× êDçéŪDh Þ DçéØih lĕrĕ ŪCoÞkr×ŪßaØç ŪDŪĖC pĖ× ,lŪçkiŪŌ Co ŪDŪDØİw×
ŌDµÐO@Â oß@Oĕvk l@ĕr@ĕ
?lŪOwç pNrĕrµ Ýiwd éiÂo qC D×íDvkph ŪClŪqp¾ pĖ× .lŪ;ÆiŪŌ

[.Pvcæŀivo Cp¾ ÔFpÆ æoDFÞk êoA ?lŪOwçpNrĕrµ Ýiwd ŪDŪCßV qC D× ŪDŪCßV pĖ×

(i;ĕpÂ p»×C íİµ lièz)

[.lŪlz lièz éŪD×ßİ²×éÆ oDĕ-C éØñC pĖĕk Þ †ŪClŪqp¾ Þ (´)Ýiwd ŌD×C êCpF Ýçİİ , lĕrĕpF
ĖzC]

(lŪÞClç li·v lièz)

5- عزاداری و گریه برای امام حسین (ع)، علامت شکست و تزلزل نیست بلکه یک حرکت سیاسی علیه مستکبرین و ظالمین و دشمنان اسلام و اهل بیت (ع) است. این حماسه در دنیا اثر بزرگی داشته که هنوز اثر آن ادامه دارد:

محمد علی جناح (قائد اعظم پاکستان): هیچ نمونه‌ای از شجاعت، بهتر از آنکه امام حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کرد پیروی نمایند.

چارلز دیکنز (نویسنده معروف انگلیسی): اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته‌های دنیایی بود، من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط بخاطر اسلام، فداکاری خویش را انجام داد.

توماس کارلایل (فیلسوف و مورخ انگلیسی): بهترین درسی که از تراژدی کربلا می‌گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است.

ل. م. بوید: در طی قرون، افراد بشر همیشه جرات و پردلی و عظمت روح، بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در همین‌هاست که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود. این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین. و من مسرورم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنای گویند شرکت کرده‌ام، هر چند که 1300 سال از تاریخ آن گذشته است.

!

توماس ماساریک: گر چه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم را متأثر می‌سازند، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین «ع» یافت می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب حسین «ع» مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر.

بنت الشاطی: زینب، خواهر حسین بن علی «ع» لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت، در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا، همچون قیام مختار و عبد الله بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع، زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزنده داشت.

لیاقت علی خان (نخستین نخست وزیر پاکستان): این روز محرم، برای مسلمانان سراسر جهان معنی بزرگی دارد. در این روز، یکی از حزن آورترین و تراژدیک ترین وقایع اسلام اتفاق افتاد، شهادت حضرت امام حسین «ع» در عین حزن، نشانه فتح نهایی روح واقعی اسلامی بود، زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می رفت. این درس به ما می آموزد که مشکلات و خطرهای هر چه باشد، نایستی ما پروا کنیم و از راه حق و عدالت منحرف شویم.

احمد محمود صبحی: اگر چه حسین بن علی «ع» در میدان نظامی یا سیاسی شکست خورد، اما تاریخ، هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین «ع» به نفع شکست خوردگان تمام شده باشد. خون حسین، انقلاب پسر زبیر و خروج مختار و نهضت های دیگر را در پی داشت، تا آنجا که حکومت اموی ساقط شد و ندای خونخواهی حسین، فریادی شد که آن تختها و حکومتها را به لرزه درآورد.

نیکلسون (خاورشناس معروف): بنی امیه، سرکش و مستبد بودند، قوانین اسلامی را نادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند... و چون تاریخ را بررسی کنیم، گوید:

دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری ایستادگی نمود. بنابر این، تاریخ از روی انصاف حکم می کند که خون حسین «ع» به گردن بنی امیه است.

تاملاس توندون (هندو، رئیس سابق کنگره ملی هندوستان): این فداکاریهای عالی از قبیل شهادت امام حسین «ع»، سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

محمد زغلول پاشا (در مصر، در تکیه ایرانیان): حسین «ع» در این کار، به واجب دینی و سیاسی خود قیام کرده و اینگونه مجالس عزاداری، روح شهادت را در مردم پرورش می دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می گردد.

طه حسین (دانشمند و ادیب مصری): حسین «ع» برای به دست آوردن فرصت و از سر گرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش رها کرده بود، در آتش شوق می سوخت. او زبان را درباره معاویه و عمالش آزاد کرد، تا به حدی که معاویه تهدیدش نمود. اما حسین، حزب خود را وادار کرد که در طرفداری حق سختگیر باشند.

عبد الحمید جوده السحار (نویسنده مصری): حسین «ع» نمی توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن بدهد، زیرا در آن صورت، بر فسق و فجور، صحنه می گذاشت و ارکان ظلم و طغیان را محکم می کرد و بر

فرمانروایی باطل تمکین می نمود. امام حسین به این کارها راضی نمی شد، گرچه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود و یارانش کشته شوند.

العبدی (مفتی موصل): فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره‌ای است، همچنان که مسبب آن نیز نادره‌اند... حسین بن علی «ع» سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن به زبان پیمبر اکرم وظیفه خویش دید و از اقدام به آن تسامحی نورزید. هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزد پروردگار، «سرور شهیدان» محسوب شد و در تاریخ ایام، «پیشوای اصلاح طلبان»

به شمار رفت. آری، به آنچه خواسته بود و بلکه برتر از آن، کامیاب گردید.

6- نکوداشت یاد او اعلام انزجار و بیزاری از اعمال یزیدیان و امویان زمان است. یعنی در هر زمانی، یزیدیان و امویان وجود دارد همانطور که همیشه حق جویان و حق گویانی چون حسین (ع) وجود داشته است.

بعد از مرگ معاویه در سال 60 هجری، و شروع خلافت یزید، امام حسین (ع) قیام نمود و از مدینه به مکه رفت و در نهم ذیحجه که روز شهادت مسلم بن عقیل هم است، بطرف کوفه حرکت کرد و در دوم محرم وارد کربلا شد و در عصر عاشورای سال 61 به شهادت رسید.

اگر چه کل حادثه شهادت امام و یارانش، در کمتر از بیست و چهار ساعت، اتفاق افتاد ولی آنچه این حادثه عظیم است که هنوز هم خون حسین (ع) می جوشد و ملت‌های مظلوم را به حرکت وای می دارد.

چرا امام حسین (ع) با اینکه از شهادت خود خبر داشت، زن و بچه خود را با خود برد؟

زیرا قیام حضرت یک قیام همه گانی بود. فقط یک قیام مردانه نبود. بلکه قیامی بود که در آن از خود حضرت تا یارانش و کودکان شش ماهه اش و پسر 23 ساله اش و برادرزاده 13 ساله و برادر رشید 34 ساله اش و خلاصه مهمترین اعضای خانواده در آن حضور داشتند و هر کدام الگویی برای هم سنها خود شدند بطوری که بسیجیان و شهدا و جانبازان این انقلاب، الگوی خود را جوانان و نوجوانان نهضت عظیم کربلا می دانند. همچنین دختران و زنان قهرمان ایرانی، الگوی خود را زینب و ام کلثوم و دیگر زنان قهرمان کربلا می دانند. مادران شهدای این

انقلاب، الگوی خود را مادران شهدای کربلا می دانند. و از طرفی نهضت امام حسین (ع) منحصر در صحرای کربلا نبود بلکه باید ادامه آندر شهرهای کوفه و دمشق و مدینه تداوم یابد و اهداف کربلائیان برای جهانیان بازگو شود.

روز شمار قیام کربلا

در این قسمت، حوادثی را که در ارتباط با نهضت عاشورا در شام، مدینه، کوفه، مکه، کربلا و... به ترتیب زمانی اتفاق افتاده است، می آوریم:

15 رجب 60 هجری: مرگ معاویه در شام و نشستن یزید به جای پدر.

28 رجب 60: رسیدن نامه یزید به والی مدینه مبنی بر بیعت گرفتن از حسین «ع» و دیگران.

29 رجب 60: فرستادن ولید، کسی را سراغ سید الشهداء و دعوت به آمدن برای بیعت، دیدار امام حسین «ع» از قبر پیامبر و خدا حافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم.

3 شعبان 60: فرستادن ولید، کسی را سراغ سید الشهداء و دعوت به آمدن برای بیعت، دیدار امام حسین «ع» از قبر پیامبر و خدا حافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم.

ورود امام حسین «ع» به مکه و ملاقاتهای وی با مردم.

10 رمضان 60: رسیدن نامه ای از کوفیان به دست امام، توسط دو نفر از شیعیان کوفه.

15 رمضان 60: رسیدن هزاران نامه دعوت به دست امام، سپس فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه برای بررسی اوضاع.

5 شوال 60: ورود مسلم بن عقیل به کوفه، استقبال مردم از وی و شروع آنان به بیعت.

11 ذی قعدة 60: نامه نوشتن مسلم بن عقیل از کوفه به امام حسین و فراخوانی به آمدن به کوفه.

8 ذی حجه 60: خروج مسلم بن عقیل در کوفه با چهار هزار نفر، سپس پراکندگی آنان از دور مسلم و تنها ماندن او و مخفی شدن در خانه طوعه. تبدیل کردن امام حسین «ع»

حج را به عمره در مکه، ایراد خطبه برای مردم و خروج از مکه همراه با 82 نفر از افراد خانواده و یاران به طرف کوفه. دستگیری هانی، سپس شهادت او.

9 ذی حجه 60: درگیری مسلم با کوفیان، سپس دستگیری او و شهادتش بر بام دارالاماره کوفه، دیدار امام حسین با فرزدق در بیرون مکه.

ذی حجه 60: بر خورد امام حسین «ع» با حر و سپاه او در منزل «شراف».

ذی حجه 60: دریافت مجدد خبر شهادت مسلم بن عقیل و قیس بن مسهر در منزل «عذیب الهجانات».

2 محرم 61: ورود امام حسین «ع» به سرزمین کربلا و فرود آمدن در آنجا.

3 محرم 61: ورود عمر سعد به کربلا، همراه چهار هزار نفر از سپاه کوفه و آغاز گفتگوی وی با امام برای وادار کردن آن حضرت به بیعت و تسلیم شدن.

5 محرم 61: ورود شبث بن ربعی با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا.

7 محرم 61: رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت سپاه امام از آب، ماموریت پانصد سوار دشمن بر شریعه فرات به فرماندهی عمرو بن حجاج.

9 محرم 61: ورود شمر با چهار هزار نفر به کربلا، همراه با نامه ابن زیاد به عمر سعد، مبنی بر جنگیدن با حسین «ع» و کشتن او، و آوردن امان نامه برای حضرت عباس «ع» و حمله مقدماتی سپاه عمر سعد به اردوگاه امام و مهلت خواهی امام برای نماز و نیایش در شب عاشورا.

10 محرم 61: درگیری یاران امام با سپاه کوفه، شهادت امام و اصحاب، غارت خیمه‌ها، فرستادن سر مطهر امام به کوفه، توسط خولی.

11 محرم 61: حرکت سپاه عمر سعد و نیز اسرای اهل بیت از کربلا به کوفه، پس از آنکه عمر سعد بر کشته‌های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد و اهل بیت را بر شترها سوار کرده به کوفه برد.

1 صفر 61: ورود اسرای اهل بیت «ع» از کربلا به دمشق.

20 صفر: بازگشت اهل بیت «ع» از سفر شام به مدینه.

شعارهای عاشورا

برخی از کلمات سید الشهدا «ع» چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهام‌بخش برای جهاد و کرامت است. این سخنان یا در ضمن خطبه‌ها آمده است، یا رجزها و اشعار آن حضرت، و حالت شعاری به خود گرفته است. می‌توان هدف حسینی و اندیشه‌ها و روحیه‌های عاشورایی را از آنها دریافت و آن فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست. برخی از این شعارها چنین است:

1- «علی الاسلام السلام، اذ بلیت الامة براع مثل یزید»⁽²⁵⁾ (این را در پاسخ مروان در مدینه فرمود، که از آن حضرت می‌خواست تا با یزید بیعت کند).

- 2- «و الله لو لم يكن ملجأ و لا ماوى لما بايعت يزيد بن معاوية»⁽²⁶⁾ (در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود).
- 3- «انى لا ارى الموت الا سعادة و الحياة مع الظالمين الا برما»⁽²⁷⁾ (خطاب به یارانش در کربلا).
- 4- «الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على سنتهم يحوطونه مادرت معاشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون»⁽²⁸⁾ (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).
- 5- «الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه؟ فليرغب المؤمن فى لقاء ربه محقا..»⁽²⁹⁾ (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).
- 6- «خط الموت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتاة»⁽³⁰⁾ (از سخنرانی امام حسین «ع» در مکه پیش از خروج به سوی کوفه، در میان جمعی از خانواده، یاران و شیعیان خویش).
- 7- «من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناكثا عهده مخالفا لسنة رسول الله يعمل فى عباد الله بالاثم و العدوان فلم يغير عليه بفعل و لا قول كان حقا على الله ان يدخله مدخله»⁽³¹⁾ (در منزلگاه بیضه، در مسیر کوفه، خطاب به سپاه حر).
- 8- «ما الامام، الا العامل بالكتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه على ذات الله»⁽³²⁾ (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه‌های کوفیان نوشت و توسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).
- 9- «سامضى و ما بالموت عار على الفتى اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما»⁽³³⁾ (شعر از دیگری است، اما امام حسین «ع» آن را در پاسخ به تهدیدهای حر، در مسیر کوفه خواند).
- 10- «رضى الله رضانا اهل البيت، نصبر على بلائه و يوفينا اجر الصابرين»⁽³⁴⁾ (در خطبه‌ای که هنگام خروج از مکه ایراد نمود، خطاب به اصحاب و یاران فرمود).
- (در آستانه خروج⁽³⁵⁾ از مکه به سوی کوفه فرمود و راه خونین و آمیخته به شهادت را ترسیم فرمود).
- 12- «انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى»⁽³⁶⁾ (در وصیت نامه سید الشهدا «ع» به برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت).
- 13- «لا اعطيكم بیدی اعطاء الدليل و لا اقر اقرار العبيد [لا افر فرار العبيد]»⁽³⁷⁾ (در سخنرانی صبح عاشورا، خطاب به نیروهای دشمن فرمود، که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).
- 14- «هيهات منا الذلة، يابى الله ذلك لنا و رسوله و المؤمنون...»⁽³⁸⁾ (در خطاب به سپاه دشمن فرمود، پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت معیر دید).

- 15- «فهل هو الا الموت؟ فمر جبا به»⁽³⁹⁾ (در پاسخ عمر سعد، که نامه‌ای به آن حضرت فرستاد و خواستار تسلیم شدن بود).
- 16- «صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبر بكم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة»⁽⁴⁰⁾ (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا، پس از آنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).
- (که روز عاشورا هنگام پیکار با⁽⁴¹⁾ سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می‌خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم، ترجیح می‌داد).
- 18- «موت فی عز خیر من حياة فی ذل»⁽⁴²⁾ (که مرگ سرخ، به از زندگی ننگین است).
- 19- «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم»⁽⁴³⁾ (در آخرین لحظات پیش از شهادت، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه‌های حرم او حمله کرده‌اند، خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود).
- 20- «هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟»⁽⁴⁴⁾ «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟»⁽⁴⁵⁾ (وقتی سید الشهدا «ع» این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران و بستگانش شهید شده بودند).
- 25- موسوعة کلمات الامام الحسین، ص 284.
- 26- بحار الانوار، ج 44، ص 329، اعیان الشیعه، ج 1، ص 588.
- 27- بحار الانوار، ج 44، ص 381.
- 28- تحف العقول (چاپ جامعه مدرسین)، ص 245، بحار الانوار، ج 75، ص 117.
- 29- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 68.
- 30- لهوف، ص 53، بحار الانوار، ج 44، ص 366.
- 31- وقعة الطف، ص 172، موسوعة کلمات الامام الحسین، ص 361.
- 32- بحار الانوار، ج 44، ص 334.
- 33- همان، ص 378.
- 34- همان، ص 366، اعیان الشیعه، ج 1، ص 539.
- 35- همان.

36- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 89.

37- مقتل الحسين، مقرر، ص 280.

38- نفس المهموم، ص 131، مقتل خوارزمی، ج 2، ص 7.

39- موسوعة کلمات الامام الحسين، ص 382.

40- نفس المهموم، ص 135، معانی الاخبار، ص 288.

41- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 68.

42- بحار الانوار، ج 44، ص 192.

43- همان، ج 45، ص 51.

44- ذریعة النجاء، ص 129.

45- بحار الانوار، ج 45، ص 46.

سخنانی از امام حسین(ع):

1- «نیاز مردم بشما از نعمتهای الهی بر شماست! پس از نعمت الهی ملول نشوید.»

2- «روز عاشورا، خطاب به اصحابش فرمود: ای فرزندان خانواده های بزرگوار! مرگ فقط پلی است که شمارا از سختی و مشقت، به بهشتهای وسیع و نعمتهای دائمی، منتقل می کند. کدامیک از شما بدش می آید که از زندان به قصر و کاخ، منتقل گردد؟ ولی مرگ برای دشمنان شما، منتقل شدن از قصر و کاخ، به زندان است! پدرم از رسول خدا(ص) نقل کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است! پس مرگ پلی است که شمارا به بهشت و آنها را به جهنم، منتقل می کند. نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است!»

3- «بر من لازم است که در قیامت، زائر خود را ببینم و او را نجات دهم.»

4- «از حضرت سؤال شد که: معرفت الهی چیست؟»

فرمود: معرفت اهل هر زمانی به این است که امام و حجتی که اطاعتش واجب است را بشناسد.»

5- «مرگ در عزت بهتر از زندگی با ذلت است.»

6- «مرگ بهتر از عار است و عار بهتر از جهنمی شدن است.»

7- «من شهادت را سعادت دانسته و زندگی با ظالمین را بدبختی می دانم.»

8- «من کشته اشکها هستم! هیچ مؤمنی بیاد من نمی افتد مگر اینکه گریه می کند.»

9- «هیچ شخصی نیست که چشمش بخاطر ما گریان باشد! این که خدا او را در بهشت باندازه یک «حقب» نگه می دارد.»

10- «بهترین افراد کسی است که به افرادی که از او بریده اند، پیوند دهد.»

11- «هر کسی که خدا را آن چنان که سزاوار پرستش است، عبادت کند، خداوند او را به بالاترین آرزویش و بیشتر از حقش، می رساند.»

12- «شخصی از امام پرسید: در چه حالی هستید؟»

فرمود: در حالی هستم که خدا در بالای سرم و آتش در مقابلم و مرگ بدنالم و حساب روز قیامت، در اطرافم است. و من در گرو عملم می باشم. آنچه را دوست دارم، نمی یابم و آنچه را بدم می آید، نمی توانم از خودم دور کنم و امورم بدست دیگری است. اگر بخواهد مرا عذاب می کند و اگر بخواهد، می بخشد. پس چه فقیری از من فقیرتر است؟»

13- «ای خدا! کور باد چشمی که تو را نبیند!»

14- «درخواست از دیگران، فقط در سه جا رواست: در مریضی سخت، فقر غیر قابل تحمل، دیه و غرامت طاقت فرسا!»

15- «به پرهیز از کاری که موجب عذرخواهی شود! زیرا مؤمن بدی نمی کند تا عذر بخواهد ولی منافق هر روز بدی می کند سپس عذر می خواهد!»

16- «کسی که از تو حاجتی می خواهد، با درخواستش، آبروی خود را حفظ نمی کند! ولی تو با روا کردن حاجتش، آبرویت را حفظ نما!»

17- «مردی گفت: من از شیعیان هستم!

امام فرمود: از خدا بترس و چنین ادعائی نکن!

شیعیان ما کسانی هستند که قلبهایشان از هر غل و غشی، پاک و سالم است! بلکه تو بگو که من از دوستان شما هستم!»

18- «شخصی در حضور امام گفت: احسان به آدم نااهل، ضایع می شود!

امام فرمود: چنین نیست! احسان بمانند باران تند است و به نیک و بد می رسد.»

19- «اگر خدا طاقت کسی را بگیرد، اطاعتش را هم از او بر می دارد و اگر قدرت شخصی را بگیرد، تکلیفش را هم از او بر می دارد.»

20- «استدراج بنده توسط خدا به این است که به او نعمت فراوان می دهد و شکر گذاری را از او می گیرد.»

21- «سلام هفتاد حسنه دارد. شصت ونه تا به سلام کننده می رسد و یکی به جواب دهنده!»

22- «شخصی از امام درخواستی نمود.

امام فرمود: تقاضا خوب نیست مگر در قرض سنگین یا فقر سخت و یا تعهد مال مهم!

آن شخص گفت: منمهم برای یکی از اینها از شما درخواست می کنم.

امام دستور داد به او صد سکه دادند.»

23- «شخصی در حضور امام غیبت کرد.

امام فرمود: دست از غیبت بردار که آن خورش سگهای جهنم است.»

24- «بدرستی که اگر دنیا برای کسی باقی می ماند، و یا کسی در دنیا باقی می ماند، شایسته تر از همه پیامبران بودند که باقی بمانند.»

25- «خداوند دنیا را برای بلا خلق فرمود و اهلش را برای فانی شدن آفرید.»

26- «شکر تو برای نعمت گذشته، زمینه نعمت آینده است.»

27- «شما را به تقوای الهی سفارش می کنم که خدا ضمانت کرده که مکروه را به آنچه دوست دارد، تبدیل کند و بدون حساب به او روزی کند.»

28- «قرآن، ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است.»

29- «به درستی که اجرای احکام به دست علما است که حلال و حرام الهی را می‌شناسند و مورد اعتمادند.»

30- «از ماست دوازده هدایت کننده که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است.»

31- «ای پسر آدم! فکر کن و باخود بگو: پادشاهان دنیا کجاستند؟ آنها نیکه خرابه هارا آباد کردند و نهرها را آب انداختند و درختها را غرس نمودند و شهر هارا ساختند اما عاقبت در حالیکه نمی‌خواستند از اینها جدا شدند و گروه دیگری ارث بردند و ما هم بازمان کمی به آنها ملحق می‌شویم.»

32- «احدی را بر آئین ابراهیم (ع) نمی‌دانم مگر ما و شیعیانمان و بقیه از آئین ابراهیمی (توحید) برکنارند.»

33- «ما تا قیامت با بنی امیه ها در حال جنگ و ستیزیم!»

34- «کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند، خدا او را از مردم کفایت می‌کند و کسیکه برای رضای مردم، خدا را غضبناک می‌کند، خدا او را به مردم وا می‌گذارد!»

35- «قیمت جمیع دنیا در نزد ولّی از اولیاء خدا و در نزد اهل معرفت مثل قیمت سایه است.»

36- «نیاز مردم به شما در رفع گرفتاریهایشان از نعمتهای الهی بر شماست.»

37- «مرگ برای فرزند آدم همانند گردن بند بر گردن دختران، حتمی است.»

38- «آفرین بر مرگ در راه خدا و لکن شما قدرت بر از بین بردن عزتم راندارید پس در این حال من باکی از شهادت ندارم.»

39- «اشک چشمها و خشیت دلها از برکات الهی است.»

40- «هر که در باره ما اشگی بریزد در قیامت باعث آبرو و روشنی چشم او می‌شود.»

41- «قبل از مردن مالت را انفاق کن که در غیر این صورت مالت برای دیگری می‌ماند ولی حساب و کتابش را از تو می‌کشند! پس مالت را بخور قبل از اینکه مال تو را بخورد.»

42- «کسی از قیامت در امان نیست مگر کسیکه در دنیا از خدا بترسد.»

43-«دو جهاد واجب است و دو جهاد سنت است. اما یکی از دو جهاد واجب، جهاد با نفس است که بزرگترین جهاد است. و جهاد دوم، جهاد با کفار است. و جهاد سنت، یکی دفاع است که اگر نکنند، عذاب نازل شود و یکی برپائی سنتهای نیک و حسنه است.»

44-«اگر دین محمد(ص)، جز با کشته شدن پابرجا نمی ماند، پس ای شمشیرها مرا دربر بگیرید!»

45-«من یارانی بهتر و وفادارتر از یاران خودم سراغ ندارم.»

-47

. ((l0x)) êDÜ ·× ok æp¥F Ökp×ÍCäv éF (´)Ú@ìwd ÖD@×C g@vDJ
 jvDJ ok Mp@dßlûkpÆ ÍCäv ((l0x)) éØİÆ piw;N qC (´)Ýìwd ÖD×C qC éCé×DÜ í« æp¥F Ökp×
 .:kß×p¾ ÝiÜZ
 pi»F éi¾ CßØİÇON ÓP éi¾ CßÎkDWN ÓP ,ÚApÄÎC i¾ Cß`ßiN Ô¾ :l·F D×C ,ÙidpÎC ÝðdpêÎC ÖC
 Ü@w@F))
 oDÜÎC Ý× æl·Ä× áGOiİ¾ Üî´pi»F ÚApÄÎC i¾ ÍDÄ Ý× :íßÄë (£)ÖC íßvo ílv P·Øv lÄ¾ ,Üî@µ
 Ýçë Üîß lîß é Üîß lîë Üî :ÍDÄ¾æpw¾ÜR ((l0¥ÎC ÖC ,ldC ÖC)) ÖC ÍDÄ¾ l0¥ÎC pw¾ l@Ä ÖC ÜCß
 .ldC Cß;Æ éÍ
 iz ÓP ÝiÄP ÐiØÎCÝ×UpiNiOÎC ø;isÇÎC Diz ÖC pñDvß lîßîDÆ ÀìSÆ iz éÜµ Upië Üî ((lîë Üî))
 Èe@ÎCß øWèGÎCß ÚreÎCß ÜèÎCß ÷p@iÎCßÖßÜÎCßøÜwîDÆ MCB1GÎC éÜ× H·;Oè ÓP x;ÜîDÆ Àì@êÍ
 éÜ× lîßOè ÚCß ,iz éÜ× Upië ÚC íîD·N ,G;ÎCß `ßWÎCß ø×DwÎCßøG°pÎCßDVpÎCß ¾ßëi@ÎCß
 D@Ç@G@ÎCß
 .Àì@î ßC ÀìSÆiz
 i;îDÆ Dçp»DÜµÝ× ø;isÇÎC Diz ÖC Upië DØÆ iz Ý× Upië Üîß iz Ý× lîßOè Üî ((lîß@ë Üèîß))
 DØÆ ÓP ,oDwz ÖC Ý× oDØSÎCß,iFDÜ íîCÝ× DØÎCß \$o ÖC Ý× MDGÜÎCß øFClÎC Ý× øFCl@ÎCß i@;@ÎC
 Ý@×
 ÄBnÎCß ÄÜ ÖC Ý× Ü;ÎCß Üµ ÖC Ý× ,øwÎCßÝi·îC Ý× p¥GîDÆ DçrÆCp× Ý× ø;ì@îC Diz ÖC Up@i@ë
 l0¥ÎC ÖC ßç ÐF Ó ,pWeÎC Ý× oDÜîDÆß HîÄÎC Ú ÖriØOÎCßø¾p·ØÎCß ÜDwîÎC Ý× Ö ØÇÎCß Üè;@ÎC
 Ý@×
 .izîîµ ÓP iz i¾ ÓP iz Ý× Ó inÎC
 DÄGîî Äîh D× iÄGèP,éOî;ØF DÜ;îî Äîh D× iz ÔOë ,éNolÄF Diz ÖC ó;Ü×P DèÄîDhß Di@z ÖC
 `l@G@×
 éÍ Ýçë Üîß ,íD·OØÎC piGÇÎC ÷kDè;ÎCßHi»îCÜîDµ,lîßë Üîß lîë Üî inÎC l0¥ÎC ÖC Üçîñ¾
 ,éØ@î@·@F
 .(()) ((ldC Cß;Æ
 .:lûkß×p¾ÖßÄp× oß¬ ÝëC ((l0x)) éØİÆ piw;N qC æp¥F Ökp× jvDJ ok (´)Ýìwd ÖD×C
 éF ,liëßEÜ ÝivÚA qC Üîµ ÜßlFß liÜÇÜ éîkDw×ß \$ßh ,ÚApÄ ok ,ièÎC éDÜ@Rß l@Ø@d qC l@·@F))
 .:lèD×p¾í× éÆ ÖliÜz (£)Clh íßvo Ölv qC ÄiÄeN
 ColØ¾ íD·O×lûßClh kßF lçCßh çNA ok ççDèèDV ,lèßèF Ýiv ÚApÄ qC Üîµ Üßl@F é@Æ í@w@Æ
 Üîß lîßë Üîß lîë Üî)éF ækpÆ piw;N CoÝëC æDèÜA ((l0¥ÎC ÖC ,((ldC ÖC)) éÇÜëC éF ækß×p¾
 piw@;@N
 .PwiûßC êDOØç êkßVß×ß æliëCrûß æl;û ækCq ,× (ldC Cß;Æ éÍ Ýçë
 lîßO× DèÄßîi×qC éÆ lûqp¾ lûÜD× ,æl;û lîßO× ßC qC oCkÜWdß êkD× ÖDwVC í@Ü@·@ë ,((l@î@ë
 Ü@î))
 êkD× \$oCßµ qC ÈiaiçßPvCæl;ûlîßO× ßC qC Üç ((x;û)) ÐS× Àì@î DizC oß@ÜiØç kßzi@×
 ßC ok ièÜ;Nß ièÜvpÈ ,li×Cß ,upN ,éëpÈ ,ælÜh,ékDz ,é¥° ,Ü° ,ECßh ,Úkq MpZ lû@ÜD@×
 .Pwiû
 .kßz lîßO×ßC qC êrîZ Dè kßz lîßO× êrîZ qC MDèkD× lûÜD× éÇÜA qC PvcærÜ× lûßClh
 p»DÜµ qC éÆèkD× ÖDwVC lûÜD× æl×A lèlJ ép¥Üµ qC éÜß ælz æliëCq êrîZ qC é@Ü ,((l@îß@ë
 Ü@î))

Phok qC æðixþ éø;z qCEAþ Ýixq qC æDiê Dê pðêlçê qC MDÛCðid éÆ éÛðÊÛClF ,lÛêAí× lèlJ êkD×
éø;z pv ífex qC éÆ PwiÛ êkD×pi°P Àiðf ÖDwVC lÛÛD× lÛPclh oðÛiøç læAíex kðEVþ éQF
qC ÖðÆþ ÛDçk qC Û-þ éxDz æðÁ qC iÛlièðFþyðÊ qC iÛliÛzþ Û;z qC ièDÛiF ðS× lÛpiêið×
þC éçÍF PwiÛ DèÛèC qC Èiaic lÛÛD× ífD·N éoDF MCM ,iÛvqC çNAB ík qC PhDÛzþ Pþp·×þ ÛDFq
PvCéOþpÊ oCpÂ êriZ pF éÛþ éOþpÊ DV êriZ ok éÛþ æl×A lèlJ êriZqC éÛ éÆ PvCløð æClh
DÛ¾ æCpF CoéaÛA PvCækpÆÄh kðh MolÂ Pvk DF CoriZ éøçþ PvCDizC ælÛoþA lèlJ (éçQ@íQF)
.lÛD×ix iÂDF þC ÛÛ DF ækpÆ ÄhDÄF æCpF CoéaÛAþ kpènJix DÛ¾ PvCækpÆ Äh êkðFDÛþ
ÉorF ,PvCÛiDþ oDçZABHi° éF ,lÛðZix ælièCq þC qC éÛþ ælz ælièCq éÛ éÆ PvCløð æClh ÝèC
.((PwiÛ iÛDzþ ðçÆ þC æCpFþ PvCéGNp× lÛíFþ

-48

.(')Ýiwd ÖD×C éxDÛoimþ
.øizÛeíCÝF løex éihC ífC iÛp ÝF ÝiweíC éF íþC D× Cnç :ÛidpíC ÝðdpíC ÖC ÛwF
ÛCþ ÆeíC k ÝpÝ×ÆeíDF DV ,éíðvoþ ælGu Cløex ÛCþ éí Èèpz Ó ældþ ÖC ÓC éíC Ó ÛC lèè;èè
Óþ Cþz UphC Ûí iÛCþ ,oðGÄíCi¾ Ý× T·Gé ÖC ÛCþ Dèi¾ HèO Ó øiNC øpDwíC ÛCþ Äd oDÛíCþ
øÛèW@íC
¾þp·ØíDF p×C ÛC læoC (£)ilv ø×C i¾C ÔþÓC Híðf PVph DØÛCþ DØíD± Óþ Clwç× Óþ Cp@QF
ÖD¾ ÆeíC íðGÄF iÛíGÄ ÝØ¾ (')HíD- iF CÝFC iÛpiFCþ ilv ÷piwF pivCþ pçÛØíC Ýmu ièèÛCþ
ÝiØEdeíC pih ðçþ ÆeíDF ÖðÁíC ÝiFþ iÛiF ÖC ièÄè iødpG×C Cnç iÛp ko Ý×þ ÆeèíDèF ièíþC
.(())((HiÛC éiíCþ PíÆBN éiÛp ÖDF ÓC iÄi¾BN D×þèiíC ihC Dè iOimþ ænçþ
qC CoMpðþ lz EDi¾pz(')Clè;íClivyoCðÈorF okCpF P×lh ((éizÛd ÝFløex)) éçÛA qC l·F
éxDÛoimþþ kpÆ Hí- ÛíÁþ n°DÆ æDèÛA ,kpÆ 'DÛO×C Mpðþ((PzCk ond pF ÁCpµ Pøv éF ÝOè¾o
.:kpKv okCpF PvkéFþ kð×p¾ ÖðÁp× CoÁð¾
:lÛEix PimþéizÛd løex yokCpF pF Ýiwd éÆ PvCèriZ ÝèC ,ièíC èDÛRþ lØèd qC lè·QF))
P;èF éçÛèCþ PvþC ÆeF ækDOvp¾æluF løex éçÛèCþ lÛPclh ièÛDèèþ lidBN éF Ûçkix MkDèz
Uþph lÛEix ælÛq CoDèÛDwÛC lÛPclhþ kðZix,ÁCþ icz biç ÛþlF P×DiÁþ PvCÄèd ÛèÛèèVþ
æCpF Ý× ÖDiÁ éçíF ,PwiÛ Ýixq èþo ok Ûí±þ kDw¾ iÛConèzðhþi;Æpv èþo qC Ý× ÖðèièÁþ
æpiv éF ÛçCðhixþ ,PvCpèçQÛè× qC ièèèÛþ ¾þpè·è× éQF pè×Cþ (£)pèGè×DèièJFè×C ok cØè×C
,ÁCþ ok ,lÛE íðGÄ xèÆ pèç xèJ ÛèÛèÈ èèèè HèíDèèèèFC ÝèFièièµ ÖolèJþ (£)pèGè×DèièJ
ÛÛEix pG× ,lÛE ÄiN éÆ pçþ (PwiÛ Clv Clh æCo qC Ý× æCo ÚðZ) PvCéOè¾pèènèJColèÛPclèh
qC Äi¾BNþ PvCðNéF Ý× yoDçvþ Pimþ ÝèC !òokCpF lÛE Ûçd ,oDçØOv Òkp×þ Ý× ÝiF lÛPclhDèN
.((PvþC èðv éF Ûç P;èqDFþ ÛÛEix þC éF èÆBNþ PvClÛPclh
éÆ PwiÛ i¾pµþííð·× èDçéxDÛoimþ þiGÄ qC ÝèC ,PvCoDçZA éxDÛoimþ ÝO× qC éÆ ÛDÛaèèç
ok Co(')Ýiwd ÖD×C ærièÛCþ i;øhþ¾ClçC éçíF ,lÛwèðix kðh ièCoCkþ íCð×C æoDFok fDizC
PwiÛ oCþCrv éÆ ælz éOçÊ iupz èDçéxDÛoimþþok lÛZ pç lÛèEiè× ðèQèF kðh Pèèpèd
.(())lZDF ypv pèq ok yCéxDÛoimþþéçÛA pè× lFCðif Hz iÛDØíw×

-49

.((ÈíDè× ÝF oèèÛ)) íCæv éF(')Ýiwd ÖD×C jvDJ
Öðè ÛDØÝiíC Ö æDèCþÝeÛ¾,ÖC EnÆ CðíDÁþ ÖC Ál× :DÛíÁ ,ðVþrµ ÖC i¾ DÛØÝOhC øixC ðÛRþ ÝeÛ
.((ø×DiÁíC
éçèpz èèA ÝèC qCkCp× éÆ kpÆ íCäv Xd æoðv éçèpz èèA qC (')Clè;íC liv qC ((ÈíD× ÝèF
pèèèÛ))
.?PwiZ
lÛqCkpJix éøðDixéF ièíC ílµ éøçex ok éÆ éOvk þk ÝèC (ÛèFo i¾ CðØÝOhC ÛDØÝh ÛCnç)
.?lÛOwç iÛDwÆ éZ
iíþ PvCÁKDÁD·O× lÛPclh ÛièðEix D× ,ÛiOwç éixC iÛFþ D× éOvk þk ÚA)) :kð×p¾ Mpèðd
.(())((PvCEmDè lÛPclh lÛèðEix ÛDÛA

طبق نقل شيخ مفيد، امام حسين(ع) شش فرزند داشت به نام‌هاي:

1. علي بن الحسين الاكبر يا امام سجّاد(ع) كه كنيه‌اش ابومجّد و نام مادرش شهربانو يا شاه زنان - دختر يزدگرد پادشاه ساساني - مي‌باشد؛[1]

2. علي بن الحسين الاصغر، مادرش ليلا - دختر ابي مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی - است. او براساس گفته‌ي شيخ مفيد در ارشاد، دو سال پس از وفات جدّش علي(ع) در روز عاشوراي سال 42 هـ ق، متولد شد و اولين فرد از بني‌هاشم بود كه به ميدان رفت، وقتي اذن ميدان خواست، امام(ع) به او اذن ميدان داد و نگاه نوميدانه‌اي به او كرد و اشكش سرازير شد و گريست و فرمود: [2] «خدايا! گواه باش جواني را به ميدان مي‌فرستم كه شبیه‌ترين مردم به پيغمبر تو، در خلقت و اخلاق، گفتار است، ما هر وقت مشتاق ديدار پيغمبرت مي‌شديم، به روي او نگاه مي‌کرديم.» [3]

3. جعفر، مادر او قضايعه بود. جعفر در حيات پدر بزرگوارش از دنيا رفت.

4. عبدالله، در مدینه متولد شده است و مادرش رباب، - دختر امرء القيس - مي‌باشد. امرء القيس در مدینه سه دخترش را به ازدواج اميرالمؤمنين(ع) و امام حسن(ع) و امام حسين(ع) درآورد كه داستان‌ش مشهور است. رباب به همسري امام حسين(ع) درآمد و سكينه و عبدالله، فرزندان حسين(ع) از رباب مي‌باشند.

5. سكينه، مادر او نيز رباب است. سكينه روز پنجم ماه ربيع الاول سال 117 هـ وفات كرد؛ وفات خواهرش فاطمه نيز همان سال است. [4]

6. فاطمه: مادرش ام‌اسحاق بوده است.

علي بن عيسي الاربلي در «كشف الغمة» گفته: اولاد حسين(ع) ده تن بودند؛ شش پسر و چهار دختر. سه تن از پسران وي علي نام داشته‌اند و مجد و عبدالله و جعفر. علي اكبر در كربلا در برابر پدر جنگيد و شهيد شد و علي اصغر صغير را تير زدند؛ همچنين گفته‌اند كه عبدالله نيز با پدر كشته شد. دختران او زينب و سكينه و فاطمه بودند. نسل امام حسين(ع) از علي اوسط، يعني زين العابدين(ع) است؛ [5] البته قول قوي و قريب به صحت و نظر شيخ مفيد است. پس در خاتمه مي‌توان گفت غير از امام سجّاد(ع) و جعفر بن الحسين(ع) تمام فرزندان ذكور امام حسين(ع) در كربلا به شهادت رسيدند.

پی نوشتها:

[1]. بحارالانوار، ج 45، ص 329.

- الارشاد، ص 253.

- نفس المهموم، قم، ص 524، كشف الغمة في معرفة الائمة، ص 214.

[2]. «اللهم اشهد أنه قد برز اليهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولك، و كُنّا اذا اشتقنا الي نبئك نظرنا اليه.»

[3]. نفس المهموم، ص 308.

[4]. نفس المهموم، ص 530.

[5]. كشف الغمة، ص 214، بحارالانوار، ج 45، ص 331.

منبع: نهضت عاشورا (تحریف‌ها و شبهه‌ها)، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه‌ی علمیه (1381)

یاران:

1- علی اکبر(ع) 2- عباس(ع) 3- علی اصغر(ع) 4- قاسم(ع) 5- مسلم بن عقیل(ع) 6- هانی بن عروه 7- قیس بن مسهر صیداوی 8- حبیب بن مظاهر 9- مسلم بن عوسجه 10- زهیر بن قین 11- سعید بن عبدالله 12- هلال بن نافع 13- ابوثمامه 14- حربن یزید ریاحی 15- جون و...

محتشم کاشانی

شمس الشعراء، محتشم کاشانی، شاعر اوایل عهد صفوی که بیشتر به سرودن مدایح و مراثی اهل بیت پیامبر می‌پرداخت، وی در سال 996 هجری بدرود حیات گفت.⁽³²⁾ از آثار برجسته و معروف وی، ترکیب بند پر سوز و محتوای اوست که در ایام عزاداری سید الشهدا(ع)، مساجد، تکایا و مجالس سوگواری را با کتیبه‌هایی که این اشعار، بر روی آنها نقش بسته است، سیاهپوش می‌کنند. شهرت محتشم، بیشتر به خاطر همین ترکیب بند او درباره حادثه عاشورا است که در دوازده بند، سروده شده و بارها به صورتهای مختلف چاپ شده است. دیگران هم به تبعیت از او، به سرودن ترکیب بندهایی درباره حماسه کربلا پرداخته‌اند. بند اول از ترکیب بند محتشم چنین است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است

کز زمین، بی نفخ صور

برخاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب، آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا حسین⁽³³⁾

32- معارف و معاریف، ج 4، ص 1990.

33- گلواژه، ج 2، ص 131، منتخب التواریخ، ص 333

برکات نهضت حسینی

از بین رفتن مرض وبا با زیارت عاشورا

«نقل شده که سالی در سامراء وبا آمد و همه روزه عده‌ای از شیعیان و سنیان و دیگر افراد از دنیا می‌رفتند. عاقبت مردم نزد مرحوم محمد تقی شیرازی معروف به میرزای کوچک آمدند و راه حلی خواستند. ایشان فرمودند: به مردم بگوئید که همه روزه زیارت عاشورا بخوانند و ثوابش را به روح نرگس خاتون مادر امام عصر (عج) هدیه نمایند. شیعیان به این دستور عمل کردند و با کمال تعجب، کسی دیگر از شیعیان از دنیا نرفت ولی از سنی‌ها مرتب مرده به غسل‌خانه می‌بردند. آنها تعجب کرده و از این مطلب را از شیعیان جویا شدند و آنها گفتند که رهبر ما بما سفارش کرده که زیارت عاشورا بخوانیم. و ما هم این کار را کردیم. سنیها با شنیدن این مطلب شروع بخواندن زیارت عاشورا کردند و مردن از آنها هم متوقف شد.»

شفای چشم از خاک زائر کربلا!

«پدرخانم آیه الله گلپایگانی با اینکه پیر بود ولی چشم جوانی داشت. من دیدم که در مسجد بالاسر آن زمان که تاریک بود، در سن نودسالگی بدون عینک قرآن می خواند.» ایشان تعریف کرد که من به همراه آیه الله گلپایگانی در اربعین به کربلا رفتیم. ما از بصره سوار قطار شدیم. قطارها صندلی نداشت و یک اتاقی بود که من و آقای گلپایگانی در آن نشسته بودیم. ناگهان عربهای بادیه نشین ریختند در قطار و قطار پر شد و حرکت کرد. یکی از عربها پایش را توی دامن من دراز کرده بو. من اول ناراحت شدم ولی بعد گفتم زوار حسین (ع) است.

به این فکر افتادم که این زوار حسین (ع) است. لذا همه اش تبرک است. پای پیاده آمده بود ولای انگستان پایش گل بود. بدون اینکه آن عرب بفهمد، یک مقدار از آن گل را گرفتم و به پشت چشمم مالیدم و ناگهان دیدم که عینک نمی خواهم. نزدیک را می بینم. دور را می بینم. وضع بینایی ام عالی است.»

شفا از جناب حربن یزید ریاحی

آقای قندهاری یکی از علمای مشهد است که مرد مقدسی است فرموده بودند: من در زمان طلبگی «تب لازم» داشتم. این تب انسان را رهانمی کرد. خیلی اوقات هم کسی را می کشته است. ضعف روی ضعف پدید می آمد تا منجر به فوت می شد. من هم مرگم نزدیک شده بود. رفقای خواستند به زیارت حر بروند. م هم حوصله ام سر رفته بد و به آنها گفتم مرا هم ببرید. گفتند نمی شود. گفتم هرطوری هست مرا ببری. اگر شده روی دوش شما باشم.

طلبه ها این کار را کردند. مرا بر دوش گرفتند و بردند. طلبه ها زیارتشان را که کردند، مرا گوشه حرم گذاشتند و رفقا دنبال تفریح رفتند. و من هم زیارت را کردم. یک وقت دیدم که یک زن عربی با یک بچه فلج و ناتوان و عجب مانده آمد. او را کنار ضریح حضرت حر گذاشت و یک شبکه را گرفت و گفت: یا کاشف الکرب عن وجهه الحسین! اکشف کربی بحق مولاک الحسین. یعنی ای کسیکه غم و غصه را از حسین برطرف می نمودی! غم و غصه مرا هم بحق حسین برطرف کن!

آن زن شبکه دوم را گرفت و این جمله را گفت. شبکه سوم را گرفت و این جمله را گفت ناگاه بچه ایستاد و آمد دامن مادرش را گرفت و گفت مادر!

آری بچه خوب شد. فهمیدم که این نوع معجزات رای این زن تازگی نداشته و ائالش را بسیار دیده بود. این زن یک تعظیم و تشکری کرد و از حرم حضرت حر بیرون رفت.

من فکر کردم که این زن این حاجت را گرفت! من که یک واعظ و طلبه هستم و مروط به اهل بیتم چرا من حاجت نگیرم؟ می توانست بلندشوم. لذا افتان و خیزان تا پای ضریح آمدم و شبکه را گرفتم و گفتم: یا کاشف الکرب عن وجهه الحسین! اکشف کربی بحق مولاک

سپس همانند آن زن، شبکه دوم را گرفتم و همین جمله را گفتم. بعد شبکه سوم را هم گرفتم و این دعا را کردم. ناگاه دیدم مل آب که روی آتش بریزند بدن گرم من، سرد شد. دیدم قدرت دارم. بلند شدم و ایستادم. دیدم می توانم راه بروم. بنا کردم به راه رفتن. حتی دیدم می توانم بدوم! بنا کردم به دویدن! آدم نزد طلبه ها و گفتم بیایید! خوب شدم.»

همسر یکی از مردان خدا

علامه طباطبایی بعد از رحلت همسرش گفت: همسر ما زن بسیار مؤمن و بزرگواری بود. او همراه ما در نجف زندگی می کرد و در ایام عاشورا برای زیارت با هم به کربلا می رفتیم. وقتی به تبریز برگشتیم، روز عاشورایی همسر من که مشغول خواندن زیارت عاشورا بوده از ایام زیارت امام حسین (ع) در کربلا یاد می کند و می گوید: ده سال در روز عاشورا کنار قبر آن حضرت بودیم ولی امسال از این فیض محرومیم.

ناگاه پرده غیبی کنار می رود و می بیند که در حرم مطهر رو به قبر حضرت ایستاده و مشغول خواندن زیارت است. حرم مطهر و خصوصیات آن مثل گذشته است ولی چون روز عاشورا بوده است و مردم برای تماشای دسته سینه زنان بیرون بودند و فقط چند نفر حرم مقابل قبر شهدای کربلا ایستاده بودند و خدام برای آنها زیارت می خواندند. در این حین به خود می آید و مشاهده می کند در خانه خود مشغول خواندن زیارت است.

زنی که شوهرش را هدایت کرد!

«وقتی کاروان امام حسین (ع) در مسیر کوفه با کاروان ژهیر بن قین برخورد کرد. فرستاده امام برای دعوت از ژهیر جهت یاری رساندن به حضرت، در حالی نزد ژهیر رفت که او با همسر و اطرافیان خود سر سفره غذا بود. وقتی دعوت امام به او ابلاغ شد، ژهیر و اطرافیانش دچار سکوت و حیرت شدند و ندانستند که چه جوابی بدهند. اما ناگهان صدای دَیْلَم، همسر ژهیر بلند شد که به شویش گفت: برو و ببین امام حسین (ع) با تو چه کار دارد! آیا پیام پسر پیامبر خدا (ص) را بی جواب می گذاری؟ چه می شود که به حضور حسین (ع) بروی و سخنش را بشنوی و برگردی؟

سخنان دَیْلَم، ژهیر را تکان داد و در حالیکه صورتش گرفته بود، نزد امام شتافت. وقتی برگشت، صورتش بشاش و باز بود. او که آماده یاری کردن امامش شده بود، به همسرش گفت: من تو را طلاق دادم. تو می توانی نزد اقوامت برگردی. سپس به اطرافیانش گفت: هر که می خواهد امام (ع) را یاری کند همراه من شود.

موقع رفتن، دَیْلَم با چشمی گریان به شویش گفت: شوهرم! من از تو یک تقاضا دارم و آن این است که در قیامت، در پیشگاه پیامبر خدا از من یاد کنی!

زهیر به امام پیوست و تا آخرین لحظه از امامت و ولایت دفاع کرد و به شهادت رسید.»

امّ و هب در کربلا

«یکی از یاران حسین(ع) در کربلا، عبدالله بن عمیر بود که با همسر و مادرش در کربلا حضور داشت.

او در مقابل حمله شمر و یارانش به اصحاب امام حسین(ع) با چند نفر از یاران امام، در مقابل دشمن ایستاد و استقامت عجیبی نشان داد. او توانست تعدادی از افراد دشمن را به هلاکت برساند. اما با قطع دست راست و یکی از پاهایش، اسیر دشمن شد. و بلافاصله در مقابل چشم همه بصورت «قتل صبر» او را با نیزه و شمشیر، قطعه قطعه نمودند و به شهادت رساندند.

همسر وی که در میان خیمه ها بود، به قتلگاه رفت و در کنار پیکر بی روح و قطعه قطعه شوهرش نشست و در حالی که خون از سر و صورت وی پاک می کرد، چنین گفت: بهشت بر تو گوارا باد! و از خدایی که بهشت را ارزانی تو کرد می خواهم مرا هم با تو همراه کند.

در این موقع غلام شمر به دستور اربابش، با چماقی به همسر عبدالله حمله کرد و سر وی را شکست و او را شهید نمود. و بدن او هم در کنار پیکر همسرش بر روی خاک افتاد و این اولین و تنها زن شهید کربلا بود.

غلام شمر سر عبدالله را جدا کرد و بطرف خیمه ها انداخت! مادر عبدالله که میان خیمه ها بود، سر بریده فرزندش را برداشت و خاک و خون از صورتش پاک کرد و آنگاه در حالیکه عمود خیمه بدست داشت، به سوی صفوف دشمن حرکت کرد.

امام دستور داد او را به سوی خیمه ها برگردانند و خطاب به وی فرمود: در راه حمایت از خاندان من به پاداش نیک نائل شوید. خدا رحمت کند. بسوی خیمه ها برگرد که جهاد از تو برداشته شده است.

مادر عبدالله طبق دستور امام در حالیکه می گفت: خدایا! امید مرا ناامید نکن! به خیمه برگشت. امام هم فرمود: خدا امید تو را ناامید نخواهد کرد. «سخنان امام حسین(ع)»

خوابی که تعبیر شد!

من(فرزند شاه آبادی بزرگ) من از ایامی که در نجف در خدمت امام خمینی «رض» بودم، خاطره جالی دارم. قبل از تشریف فرمائی امام به نجف، شبی خواب دیدم که در ایران آشوب و جنگ است. بخصوص در خوزستان.

سر تمامی نخلهای خرما یا قطع شده بود و یا سوخته بود. در این جنگ یکی از نزدیکانم شهید شده بود. - که البته برادرم حاج آقا مهدی در جنگ شهید شد. - جنگ که خیلی طولانی شده بود با پیروزی ایران تمام شد. در تمام مدت جنگ من چنین تصور می کردم که جنگ میان حضرت سید الشهداء (ع) و دشمنانش است. وقتی جنگ تمام شد، پرسیدم: آقا امام حسین (ع) کجا هستند؟ طبقه بالای ساختمان را بمن نشان دادند که دواطاق داشت. یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ بود. من به آنجا رتم و خدمت حضرت سید الشهداء (ع) مشرف شدم و عرض ادب کردم. در همین حین از خواب بیدار شدم.

پس از تشریف فرمائی امام به نجف این خواب را برای ایشان تعریف کردم. ایشان تبسمی کرده فرمودند: این جریانه‌ها واقع خواهد شد. پرسیدم: چطور آقا؟ فرمود: بالاخره معلوم می شود این بساط امن دوباره اصرار کردم و سرانجام ایشان فرمودند: من یک نکته بتو بگویم ولی باید تا زمانی که زنده هستم جائی نگوئی! زمانی که در قم خدمت مرحوم والدت بودم، بسیار با ایشان علاقه داشتم بطوریکه تقریباً نزدیکترین فرد به ایشان بودم. و ایشان هم مرا نامحرم نسبت به اسرار نمی دانستند. روزی برای من مسیر حرکت و کار را بیان کردند. حالا البته زود است. و تا آن زمان که این مسیر شروع شود، زود است. اتمامی رسد.

«امام عصر (عج): خطاب به سید موسوی رشتی:

شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله ، نافله ، نافله!

شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!

شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!

داستان حاج عبدالرحیم آبگوشی

در محله یهودیه‌ها

در شیراز مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی معروف به آبگوشی زندگی می کرد که هر روز زیارت عاشورا می خواند و شب پس از نماز جماعت یک یا دو نفر روضه خوان می آورد که روضه می خواند و بعد سفره آبگوشت را پهن می کردند. هر که می خواست با خود می برد و هر که می خواست سر سفره غذا می خورد.

پسرش می گوید که: پدرم مریض شد و بما گفت که مرا به مسجد ببرید. دوست دارم در مسجد بمیرم. ما هم او را به مسجد بردیم. شبی حالش خیلی بد شد و چون احتمال مردنش را دادیم، او را

بخانه برگردانیدیم. او در حال مردن بود و ما هم گوشه‌ای ایستاده و گریه می‌کردیم و در باره کفن و دفن و کارهای بعد از آن مذاکره می‌نمودیم. سحر که شد ناگاه ما را صدا زد. وقتی نزدش رفتیم دیدیم که عرق زیادی کرده است و گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید که من نمی‌میرم و خوب می‌شوم.

بعدها تعریف کرد که در حال مردن خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی بد آنها در اذیت بودم. من ناراحت شده و به درگاه خدا نالیدم. ندا آمد که اینجا محل ترک کنندگان حج است! گفتیم: پس توسلات و خدمات من به امام حسین (ع) چه میشود؟ ناگاه آن منظره هول‌انگیز رفت و تبدیل بجای فرح بخشی شد. و گفتند که: خدمات تو پذیرفته شد و به شفاعت حضرت، ده سال بر عمرت افزوده شد تا حج واجب را بجا آوری. «داستانهای شگفت شهید دستغیب»

قوزش از بین رفت!

در قندهار پسری بنام عبدالرئوف بود که در پشت وسینه او قوز وجود داشت. مادرش زنی متدین بود. شب عاشورائی این پسر را که پدر و مادرش آرزوی مرگش را داشتند، به حسینه آوردند و پس از پایان مراسم عزاداری، گردنش را به منبر بستند و گفتند: ای حسین! از خدا بخواه که این بچه را تافردا یا شفا دهد یا مرگ! بعد در همانجا خوابیدند.

ناگهان از فریاد بچه بیدار شدند و دیدند که بدن بچه می‌لرزد و بلند می‌شود و می‌افتد و نعره می‌زند. مادرش او را بخانه برد که اگر مرد در خانه بمیرد. اما پسر نمی‌میرد ولی لرزشش تا سه چهار روز ادامه می‌یابد که در این مدت گوشت‌های زیادی بدنش بتدریج آب شده و بعد از این مدت سینه و پشت او صاف گردید. «داستانهای شگفت شهید دستغیب»

دامنه کوه الوند

یکی از علما با عده‌ای از همراهان شب به دامنه کوه الوند می‌رسند و تصمیم می‌گیرند که شب را در آنجا اقامت کنند. سپس متوجه پیرمردی می‌شوند که در دامنه کوه زندگی می‌کند. نزد او می‌روند و از او علت کوه‌نشین شدنش را می‌پرسند. او می‌گوید که مدتی است میل به عبادت در بیابان و کوه را پیدا کرده لذا چند سال است که در اینجا به عبادت مشغول است. از خاطرات او در این مدت می‌پرسند او جواب می‌دهد که شبی مشغول نماز بودم که ناگاه صدای حیوانات درنده و وحشی را شنیدم. وقتی نگاه کردم دیدم عده‌ای از حیوانات وحشی و اهلی بطرف من می‌آیند. من نماز را تمام کردم و دچار وحشت شدم. ناگاه دیدم که آنها دور مرا گرفتند و سرهای خود را به زمین می‌کوبیدند و ناله می‌کردند. من از عمل اینها تعجب کردم ولی پیادم آمد که امشب شب عاشورا است و طبق روایات حیوانات هم برای امام حسین (ع) عزاداری می‌نمایند. من عمامه‌ام را برداشتم و شروع کردم به سر و سینه زدن و حسین حسین کردن. ناگاه آنها هم با من هم آواز شدند و چند ساعتی به این حالت بود تا کم پراکنده شدند.

معرفی شخصیت حسین(ع)از زبان زینب(س)

êDzDØN êCpFÛç Òkp× ,lÛlivo é¾Æ pèz æqCþok éFþ lûkq æriÛ éF CoClèz êDçpèv lèèrèè æD@K@v
D×C ,lÛÆ HÏV ykßh éFCoÖkp× éVßN éOvCßhi× êoCkæriÛ pç D·G¬þ lûkßF ækpÆ ´DØOVC ,Dèçpèv
kßh í¾p·× êCpF Ûç oCk æriÛþ ækpÆHÏV kßh éF CoéØç éVßN íÛCoßÛ èpv ,Dçpv ÝèèC ÚDèiè× ok
.:PçÊ ÝiÛZ
.(ðìÃÝîC ÀiwîC HdD× DÛC @@@@ ðèßèîC f×pîC HdD× DÛC))
..((ðì×ÓC Ýèk ìm ðNDÃ DÛC))
èCoCk éÆ ÛOwçíwÆ ælÛ;Æ Ý× ,ÛOwç ælèlFA pì;Øz èCoCk Ý× ,ÛOwç lÛîF æriÛ èCoCk Ýè×))
..((kßF íØçex Ýèk
:ßÈF íÛÆ í¾p·× CopvÝèC HdD× íçCßhi× pÈC BN PçÊþ lz oCk æriÛ éVßO× ((HÛèq Mp@d)).
ðìñDÝî× éñDÃOµ Ý×þðìñCorµþ ðì¾CpvCþ ðìñDÇì× é×Clh º·F Ý×þ ðìñCpGV lèØîC í¾ æD°DÛ Ý×))
CpçrîC øØ¬D¾þ í©NpØîC íîµþíç;ØÝØîC lØex ðNDÃ DÛC :(ßÈFþ) ðìîWîC yµ èîOÃèî rèOèçC Ýè×þ
..((())èlèîC øñCþ íErØîC ÝweîCþ
ðì¾CpvCþ ðìñDÇì× ,PçÊí× æoCßèÈ ok ECßh pÆm þC êCpF ðìñpGV éÆ ÛOwç íwÆ ælÛ;Æ Ý×))
ok æqpî éF CoièîC yµ ,çNkDèzþlz kCqA þC p¬Dh éF ðìñDÝî×þ lûkßF þC oDÇO×lh ,ðèiñCorèµþ
..((ÛOwç (´)éØñCþ ÝwdþèØ¬D¾þ ÝiÛ×åØîCpì×Cþ pG×DiJ ðNDÃ Ý× ÒÈF koþA
.lÛÆí× íèCpv éØ»Û ,ídþ @@@@ ðìñpGV çèCpF rÆ PvcÝîwd ÝèC
.lÛÆí× íèDÛzþo HwÆ ,xØz @@@@ þC èþo ºþ¾¾ rÆ PvcÝîwd ÝèC
.lÛÆí× íñDfo íkþ læpF ík @@@@ Cßv D× ÖDØN rÆ PvcÝîwd ÝèC
..lèrè oD·zc qC(´) Ýîwd ÖD×C jvDJ
DÛCþ ðØµC DØ×ÚßðèpF ÛOÛC ÛÇîØµ ÛÇîþ íîØµ íî ðÃ¾ ÅßFnÆ ÚD¾) ,ÛîdpîC ÝðdpèîC ÖC ÛèwèF))
..((ÖðwîCþ ,ÚßîØ·N DØ× ípF
þpØµ)) êCpF ,íîÃÛ ÄG¬ Dè ,((uDgµ ÝF ÖClgµ)) êCpF èoD·zc æCpøèF èCè×DÛ èèþD·× ÝF
lèèrèè))
éÛèl× Òkp× éîðoqC ÚßZ lèrè ,lÛCßîF Xd ÛvCp× ok CoÚA DN kDovp¾ éç× ÛèÆDèd ((lèiè·èv
ÝèF
lèrè éÛDG×D° P×ßçd oDFpèq ÚDÛAéÆ PwÛCkì×þ kßF ,î×(´)Clè;îC liv èoß;èîv éèièdþoþ
îÛV PwÛCkì× Cpèq ,kpiÈF Co îÛV ´ßÃþ ,çxpÛþèèèDÝ× EDF qC PzCk ÛìØÝN Cnî ,lÛþoíèØèÛ
Colèrè oD·zc íOÃþ éÛèl× Òkp× ,kßzì× ÖDØN ÚCpÈ þC êCpF(´) íîµ ÝF ÝîwdèD Ûlèz éèOè;èÆþ
PwÛCk Pvcþ¾ éF p²Û Èè DF ÚDèV ÚDÈkCqA pGço ,lÛkDovp¾ (´)ÝîwdÖD×C P×lh CoÚA ,lÛlèk
EDèh éÆ lÛkpÆ ælÛwF ÛèpÆ ÚApÃ qC èèA Èè éF þC jvDJ ok Cnî ,ækDovp¾ lèrè CooDè·èzc ÝèèC
éèè
..:lèD×p¾í× (è)pG×DiJéF
.(ÚßîØ·NDØ× ípF DÛCþ ðØµC DØ× ÚßðèpF ÛOÛC ÛÇîØµ ÛÇîþ íîØµ íî ðÃ¾ ÅßFnÆ ÚCþ)
íDØµC íþåw×Ûç DØzþ ÛOwç Òkßh íDØµC íþåw× Ý× ÒÈF ,lÛkpÆ HènèçèN CoßèN oDèçèè pèÈC))
..((ÛOwç oCrîF liçkì×ÖDwÛC DØz éaÛA qC Ûç Ý×þ liOwç oCrîF Ý× íDØµC qC DØz ,ÚDNkßh
..:lèrè oD·zc qC éÛßØÛ lÛZ ÈÛèC
..CßØÝOµCþ pîîîC íDGèF CßçwØN @@@@ PÛçv mC EpeîC CßG;N Ó DÛ×ßÃ Dè
..Öè×ÓC éF MkDF kèÃþ ÚþoèÃîC Úè× @@@@ ÛÇîGÃ ÚDè lÃ Ý× EpeîC Mp° lÃ
..((())ÖlÃîC éF Pîq gnF èm Ep¾ @@@@ DhñF CßÇîèn Ó Ûç×ßÃ CßçÝÛD¾
..liÛrF îÛZ pîh æCo éFþ ,lèqDwÛ oþèî·z PvcÝî×Dh éÆ CoîÛV çNA))
..Phdv kßFDÛ CoîñDç P·iØVþ kpÆ oþp»× CoéOznÈ ÖCßÃC îÛV))
pGÇO× kCp¾CDwF éZ éÆ læoCnÈF oDÛè Co íÈorFþ pGèþ liÛè íèçèièÛ ,kßèh ÚDè;èèßèh Åèd ok))
..((lèrè»î ÚD;èDçÖlÃ
..(´) ÖD×C jvDJ ðìñN

éØçÞ ÝiÃ¾DÜ×Þ ÝiÆp;×ÞoD;Æ qC PñCpF ÚÔµC ,xÛßë æoßv é;ëpz éëA éF ÈwØN DF (´)Clè;îC liv
éëA ÝëC ,ÃÇÞ okÞ koClÛ kßVÞ DèÛA DF yqDvÞéëîDÝ× æCo biç ÓßµC éÆ lèDØÛí× ÖÔvC ÚD@Û@Ø@zk
lÛkpÆ kDèÛ;ìJ , (£)Clíîßvo éF oD;Æ qC p;Û çz éÆ æl×AÛÞp¾DÆ æoßv ok éaÛA qC PvcíîDØ@VC
éwioÛ ok ,ÛiÛÆí× çOvpJ CoßN êClh D× Ûç íDv Èë ,ÝÆ MkDGµ CoD×ÚDèClh ßN íDv Èë)) :é@Æ
ok ÈëpzÞ ÛèCækpçÛ op¨ D× ,kßF poèF ßN Ýëk pÈÇÞ ,èCækpçÛ op¨ ßN ,kßF poèFD× Èëîw@×
p@ÈÇ

. (()) ((Ûèlz ßNçìÆ
ÛëpÆ ÚApÂ Cpèq ,kCkMCKDèÛ;ìJ ÝëC éØç éF íØçex jvDJÞ lz íqDÛ ÚÞp¾DÆ æoßv íDd ÝëC ok D×C
ÚDÛØzkÞ ÝiÆp;×Þ oD;Æ DF yqDvÞéµÞD@×Þ íOvÞkÞ Mkß×Þ MlµDw×Þ èoDÇØ@ç é@Ûß@Èp@ç
.PvCækpÆ ´ßÛØ× Co ÖÔvC

+kßØîDF ÛèîîC ÚßÃîNDîîÞC ÛÈÞlµÞ îÞlµ CÞniON Ó CßÛ×C ÝénîC DèëC Dè) :lèD×p;ì× íD·O@×
l@ÛÞCl@h

. (()) (ÆîC Ý× ÛEDV DØF CÞp;Æ lÃÞ
ok liÛÆí× PGe×oDè±C DèÛA éF PGwÛ DØz ,kpiÈÛ PvÞk ,CoÚDNkßhÞ Ý× ÚDÛØzk !ÝiÛ×â× êC))
.lÛCælz p¾DÆ æl×A DØz êCpF Äd qC éaÛA éF éÆ íDd

. (´)Ýiwd ÖD×C MkDèz qC (£)pG×DiJ oDGhC
ÐÃÛ iÛvÞ é·izHOÆ okÞ ækCk pGh (´)Ýiwd MkDèz qC kl@·@O@× koCß@× ok (£)Clèh íß@vo
.:Ûëßzí×pÆno× ((øGi»îC TèkDdÓC)) EDOÆ qC CoDèÛA íDØVC éÆ Pvcælz
.((îNpVDè× Ý× ÝiOv uCo íîµ îîµ ÝF Ýiwd ÐOÃë)) @ 1
.((kßzí× éO;Æ Ý× MpWç qC ÛOÝz íDv ok Ýiwd)) :iÛ·è
.((piOÃîC æßî·è Ýid ÝiweîC ÐOÃë)) @ 2
.((kß;ì× éO;Æ l×A Ýiwd ÷Cpv éF èpiJ éÆ iÛD×q)) :iÛ·è
.((DèFlè;OwN ÈÛÇÞ ,CoßØµ ìµlN SoC içÞ ÁÇp·îC íîC ÁDwov ÈÛC !iÛF Dè)) @ 3
MkDèz éF kß;ì×æli×DÛ ((CoßØµ)) éÆ iÛi×q okÞ ,èßzí× ælÛD;Æ ÁÇµ éFßN !ØpwJ)) :i@Û@·@è
..((ivpi×
..((MCp;îC ¯;F ÐOÃN ÝiweîC ÚC)) @ 4
.kßzí× éO;Æ MCP¾ oDÛÈ ok Ýiwd DÛDØç)) :iÛ·è
..((ÐOÃ lÃ iÛFC ÚC iØîµD¾ D×k øFpOîC ænç PîßëN CmC !éØîvC ÖC Dè)) @ 5
..((PvcælzéO;Æ ØpwJ éÆ ÚClF ,lz Úßh éF ílG× ÅDh ÝëC æDÈpç ,éØîv ÖC êC)) :iÛ·è
..(£)æDÛîµ P¾om ÛR ,lèrè i¾ ÖC ÅoDGè Ó lèrè)) @ 6
èCpF lÛÞClh lÛkoÞAÛèCpF CoÝiwd MkDèz pGh ((éîNDÃF MpGhCÞ éOFpOF PîNCÞ iîC í·Û :íD@Ã
Û@R

..:kß×p¾Þ kqéÃîd(£)pG×DiJ ÚDØ;Z ok ÈzC æDÈÛA ,lÛCkpÈÛ ÅoDG× lèrè
..((lÛCéO;È Ý× éF Ûç CoÞC ÐNDÃÞ lÛCækoÞA ÛèCpF CoÞC PFPN qC èoClÃ×
..((pÝÛNÔ¾ pÝÛOwèÞ ,EDWè Ô¾ ßµlè ,é×k Ý× éOGiz PG@h lÃÞ éF iÛDÈÞ)) @ 7
ÈØÈÞ lÛqí×Clµ èZpçÞ ,ælz ED@h Úßh DF çÛvDex éÆ ÛÛîFi× CoÝiwd DèßÈ)) :i@Û@·@è
.lÛçliØÛ CoÞC jvDJ ,lGî-ì×

. () ((øì×C iÛF Ý× øi°DGîC øð;îC éîOÃN !øØµ Dè)) @ 8
éØµ ,HîØîîClGµpOhk ((éi;µ)) EDÛV éF ED@h (´)Ýiwd MkÓÞ ,@Ãß@× ok (£)p@G@×D@i@J
..((kßzí× éO;Æ ,éì×CíÛF qC oDÇØov æÞpÈ Pvk éF ,ÃkßÆ ÝëC)) :lÛkß×p¾ ÚDzoCßÈorF
..(´)Ýiwd MkDèz qC (´)ÝiÛ×âØîCpi×C oDGhC
SoC i¾ íBoÃØîCéihC l·F Ößî²ØîC ÝiweîC æßhC iÛFC ÝweîC l·F ÛçlivÞ ÃîîîîC p@i@h)) @ 1
..((ØFpÆ

éO;Æ ØFpÆok éÆ PvcÓßî²× Ýiwd yokCpF (´)Ýwd ÖD×C qC l·F DèÛDwÛC Ýëp@O@è@F)) :i@Û@·@è
..kßzí×
ØßîîC Èîm ÖCclµC ÚniOîîÞ ,éÛ× Ýi@× pi·î ØpeØîC i¾ DèiGÛ ÝFC ø×ÓC ænç ÝîOÃO@î ÖCÞ)) @ 2
..((øÆpF Ößë

ÚA Clh ÚDÛØzkÞlÛ;Æí× Øpex Ûçk ok Co (£)pG×DiJ lÛqp¾ ,P×C ÝëC ,lÛÈßv ClíF)) :iÛ@·@è
.lÛçkí× oCpÃ PÆpF qÞo Co qÞo
DFC Dè CpGµ ,p;çîCDîîÞÇÞ ÚD@î;îC Erd Epd íÓÞ íîD× ,ÚD@i@ç@v i@FC íÓÞ i@îD@× !æÞC

!æɸC)) @ 3
.(())((ÜèÛ× íĀĪN ênĪC ÐS× ÅβFC íĀĪ lĀ¼ ŌClGμ
,ÝĖpG# ÚDV Ýiwd,p;Æ ÚCpvÐ ÚD@iz Erd DF oDÇZ Cpx ,oDÇZ ÚDi;v βFC DF Cpx ,æA ,æA))
:iÛ·@è
.íÛiFí× βN éÆ lèk CoíGñDÝ× ÚDØÇ MolJ éÆ

بررسی تاریخی تعداد اصحاب کربلا

ok p;Û Èè æɸpÊ ÝèC qC éÆ lÛCækβF p;Û 228 (')ÝiwdÖD×C EDe#C :lèßÊí× [öDWièĪC ÚDvp¼]
EDOÆ ok ínÔex Öß@dp@×
[Ýi·ĪC oDÝFC] EDOÆ ok êɸDØv Ößdp× .lÛlivoMkDèz éF ÔFpÆ ok p;Û ælçÇ ɸ Pwèɸk ɸ Ô@Fp@Æ ok
p@;@Û ækqCɸk,æp@Ý@F
pi° ÚDÛDØĪw×) íĪCβ× qC p;Û ækrÛDJ ɸ(ɛ)ÖpÆC Íβvo Mp@d EDe#C qC ÝN ækrÛDJ Clè;ĪCliv
EDe#C 'ßØW×qC :lèßÊí×
MkDèzPFPz ÚD;ÛCpwJ æCpØÇ olJPçÇ ɸ lÛlivo MkDèz éF ÔFpÆ ok ¼ĪDF DÛ ÅkβÆ ÝN XÛJ
.lÛkβF(æpi° ɸ íÛCp@èC Ep@μ
ɸ ;lÛOhβ×A íËÛCkp×ɸ êkpØÛCβV uok oDÊqɸo ÚCkp× éF ɸ lÛliËÛV (')Clè;ĪCliv EDe#CoDÛÆ ok
riÛ Úq ɸk .lÛlizß@Û
ÖpdPØwĀ Èè ok DGépĀN Clèz ÝèC 'ßØW× .li;Æpv æoDGÇè Co MkDèzêCoCβÊ ÖDV Ā;@μ êCp@vP@Īɸk
ÝèC ok Úq Èèè
PvCo Pvk ok .lÛÛÆí× MoDèq Co ÚDÛA ,PvC ælz HÝÛ ÚDÛAéØÇ kDè éF éÆ íeèp" oDÛÆ ok ÚCpñCq
.lÛCælz Ý@¼k p@è@@×
éF éÆ ɛŌhc DF ÍDwÛèÆ ÝèC .koCk oCpĀ pçD²×ÝF HiGd fèp" ,(')Ýiwd pè@× pGĀ qC pNßĪV íÆlÛC
ɸ pè@× fèp"éĪGĀ
MDØĪÆ ÝèC DF Co ɸC êCé×DÛ ok (') ÖD×Cɸ P¼oi× oDØz éF (ɛ)ÖpÆC Íβvo éFDe# qC ,kβF
(')Ýiwd ÖD×CéĀÔμ koβ× Mlèz
.. .uDÛzÝèk ɸ éiĀ¼ kp× éF íĪμ ÝF Ýiwd qC ...éiĀ;ĪC ÐVpĪC íĪC íĪμÝF ÝiweĪC Ý× :ækβOv
ÙoiN Ô"Ð¼ PÛÆ lĀĪ HiGd Dè Åok éĪĪ] :kβ×p¼ɸ P¼pÊ oCpĀ ypè@× pçìJ oDÛÆ Mp@d ,livo MkDèz
éF HiG@d Úß@Z
MɸÔN Co ÚApĀ í×DØN Hz pçéÆ êkβF êlÛØ;ÛCk βN ;HiGd êC ,lçk Mpìh yCkDJ êClh
[;æl@dCɸéĪĪi@Ī í@¼ ÚAp@Ā@ĪC
koCɸ DWÛA qC ÚCpñCqéÆ kβF êok ßĪV ɸC pGĀ ÔGĀ .lz Ý¼k Clèz pÈèk qC ClV ,MkDèzqC xJ
,pçD²× ÝF HiG@d .èkp@Æí@×
ækDowèC(')Ýiwd êCpv ok pF íÛDGçDÈÛ ÚBaØÇ riÛ MkDèz qC xJ HiGdèÆ lzí× éO;Ê ,ɸpÛèC qC
.lÛlzi× pè@× Öpd
ªèß·Nok ÚA ÚßÛÆC íĪɸ ;Uɸph ÖDÈÛÇ oDF pÈèk ɸ Öpd éF kɸoɸ ÖDÈÛçODF Èè ;lÛÛÆí× MoD@èq
oD@F ɸk Co ɸC ÚCp@ñCq ɸ P@vC
qC éÆ PvC ÚCpñCq LZ PØv ok HiGd pGĀ ɸ kβzi× ækβ;Êfèp" kβh êβv éF ÚCβèC qC pè@× Öpd
íÛßÛÆ ok .PvC ælz
,HiGd pGĀ qC pNßĪV íÆlÛC .PvC ÚDièÔFpÆ ɸ ÔFpÆÚDĀzDμ æDÈévβF éÆ koCk oCpĀ íÇZßÆ fèp" ɸC
pGĀ pF .lÛßzi×koCɸ ok
éF éĪĪClGμDFC ÝO¼Dè oDF æDÈèDVɸ íÛiwd UCp·× DVÝèC .klÛßìJí× ÈZßÆ íeèp" ɸ íĀDNC éF éÆ
P@vCi@Ç@Zß@Æ êɸp@çCo
.PvC êp;F jèodN êDçé·VD¼ ÝèpOÈorF qC íçè Ðex DWÛèC ,pÈèkêβv qC .PvC ÚDFpè× êClh p@ex

ÙìçCpFC íièodNHOÆ ok éÆ ,EDW× ÛìçCpFC
lVCo ɸC kβh ÍDVo EDOÆ ok ÖßĪ·ĪCpeF liv .PvC (')p;·V ÝF ívβ×Mp@d ÚClÛqp¼ qC ,PvC ælz
í¼p·× í¼βÆ pèp@"
pè@× Öpd éF ÚßZ éÆ lÛ×DÛí× (ælz æCk jvDJ) EDW×Co ɸC êɸo ÝèC qC :lÛèßÊí× .lÛCkí× í@Npx
liv ɸ íè"o l@i@v

pGÂ oCBV éÆ Pvc íwÆ ÝîîƁC ƁC PġĤjvDJ Co ƒ×Ôv íēClᵐ ulĂ× pGÂ qC ,PġĤ ÖÖv Mp@d éF Ɓ lz
koCƁ(´)íŭiwd
írŭ× ŰDÇ× ÝēC ok ívDGᵐpŸOŰ× ŰD×q ok Á ç 274 ÍDv ok Ɓ kpÆ EDiOŰC ,PŰßÇv Ɓex ÚCßŰᵐéF Co
(´) éİİClGᵐDFC pè@×
.PwŰCk ÔFpÆ pèz oCnĖŰDìŰFCo ƁC ÚCßNí× ,ÝēC pF DŰF .lërĖ

حرم حضرت ابوالفضل(ع)

Ɓ@ġİCßFC Ýēoq éDçéOvlİĖ Ɓ lGŰĖ .Pvc éİᵐDᵐpO×lŸiv DGëpĂN (´)Ɓ@ġİCßFC Mp@d Öpd DN
(´)íŭiwd pè@× Öpd qC
íîƁ ,kDOᵐC Ýì×q pF ÔFpÆ oClØZpJ PvkqC pçD± éF CoßzDᵐ qƁo éÆ Pvc íØZpJ oƁA kDē ,lŰēDvì×
ŰDØvAp@F pēv é@Æ , (´)
.lŰD× lçCßh éOzCpᵐC pFP×DiĂ ÖDiĂ DNƁ PzCpᵐC pF Co ŰA ēClh

Öpd ÉorF oDiwF Ýeᵐ éF DN ŰēƁoi× ÝiēDJ éİJ lŰZ,Ɓo ÝēC qC .Pvc pNkßĖ ½Cp-C Ýì×q f@v qC
Ɓ@ġİCßFC pē@@× Öp@d
.ŰēßzkoCƁ pè@×

EpeİCoCk éØih ÖDŰ éF íİex éF Co Clèz í×DØNulĂ× éDēŰlF (´)éİİClGᵐDFC Mp@d :Pvc æl×A
jēoD@N ok é@Æ é@Űß@ĖŰA
.kpFí×

.lŰlz Ýᵐk ŰDÇ× Ėē ok lvC íŰF ᵐvßN riŰ DēŰA í×DØN ,Ɓo ÝēC qC

é·@Ă ŰDŰZ ƒÆoDG× pçìJ ,MkDèz ÖDĖŰç Ɓ kßF ælzoƁk oDiwF æDĖéØih qC ,EA ŰkoƁA êCpF
, (´)Ɓ@ġİCßFC Mp@ed Dē×C
ŰDÇ× ŰDØç ok Ɓ lŰD× íĂDF MCpᵐ pēŰ oDŰÆok ,Ɓo ÝēC qC .lŰCkpĖ qDF DçéØih éF Co ŰA
PwŰCßNíØŰ íwÆéÆ kßØŰí@× é@·@ĖĂ
Űi wĂN íçZßÆ éDçpēŰ Ɓ DçéG·zéF ÁCᵐ pvCpv ok MCpᵐ ÉorF kƁo .Pvc MCpᵐ é·ëpz ŰDØç
éØĂİᵐpēŰ .l@z Ý@ᵐk r@i@Ű
.kkpĖí×

oDŰÆ qC pNoƁk íØÆ riŰ HiŸ× ÖDŰ éF ëpĖēk Ɓ konĖí× ÔFpÆoDŰÆ qC éiŰiwd pēŰ ÖDŰ éF ĖZßÆ
éDçpēŰ ÝēC qC íçē æqƁp×C
ŰA qC EA ÝozCkpF êCpF éÆ PzCk ŰDëpV ÔFpÆ okéØĂİᵐ ÖDŰ éF ëpēŰ oDĖqƁo ŰA ok .lŰŰÆí× oßGᵐ
Űİw× ŰÔç¬ Ɓ pdp@G@Ă
kßVƁ pēŰ ÝēC qC ëpRC ŰßŰÆC .lŰlì×DŰí×éØĂİᵐ é·ëpz Dē MCpᵐ é·ëpz Co ŰA Ɓ lŰkßF ækpÆ
kDWēC yoDŰÆŁßŸi× í@İē@×
éF (´)Ɓ@ġİCßFC pè@× Öpd éiİƁCoDRA .Pvc ælz DŰF íØēlĂ kƁo ÝēC æDĖonĖ oDŰÆ ok
(´)Ɓ@ġİCßFCpè@× Öpd í@İƁ ;koCl@Ű
Mp@d ŰA ŰD×q ok(´)Ɓ@ġİCßFC pè@× pGÂ éÆ kßzì× æliØēᵐ (´)ĂkDᵐ ÖD× MDēCƁo qC,kkpĖí× pF
oƁk oDiwF éDē@ŰD@×q
: .Pvc ækßF íçDĖoDF Ɓ lGŰĖ éCoCk

MDçᵐ ok D×C Pvc EA Ėē EA
MCpᵐ EA éØç qC poēFPwç

.Pvc ælz koCƁ oDiwF MDēCƁo kƁo ÝēC EA Piİ@ᵐ Ɓ MCpᵐ æoDF ok

.PvCMphA Ɓ DiŰk éDēFA í×DØN oƁpv MCpᵐ EA :kß×pᵐ (´)ŰDŰ×ß×pi×C

ÚDì× éİıD¾ pÊC :kß×p¾ (´)pÂDF ÖD×C .PwiÛ MCp¾ qC pNPÆpFDF êpèÛ biç Ýì×q Ep° Þ Ápz ok
:kß×p¾ riÛ (´)kDWv ÖD×C
.ÛiO¾oi× MCp¾ EA ¹Cpv qDF ,kßF Ðì× ÝèlÛZ MCp¾ EA ÞD×

Þ Ýçm DF MCp¾ ,MDèCÞo ÝèC éØç qC éOznÊ .kßzi× éOièopèÛ ÝèC ok P;èF EA qC iNCp@Â qÞo pç
:kß×p¾ (´)ÁkDı ÖD×C
, .kp;¾ı× Co DèGİÂ Þ kqDvı× êoDVCo DèÇZC éÆ lÛEı× ælÛq DèÛçm ok Co êkDè .koCk ÚDèÛJ
êCé@FCoé@·@i@z İk

lÛÈßÊı× ÚDhoß× qC ıçÞpÊ .PvC ælz éOzÊ iÛßÊDÛßÊèDèÛiv [ÛiçCpFC Þ lØex] ÅkßÆ Þk ÝèC
iÊlÛq j@èD@N æoD@F ok
ıYiz éF ,ækpÆ oCp¾ ,lÛkpF é¾ßÆ pèz éFCo (f)lØex ÍA êCpvc éÆ ı×DÈÛç Þ lÛkßF ÔFpÆ ÚCÞoDÆ
DF æCpØçÅkßÆ Þk ÝèC
ÖD×C æDÈpç;İ qC ÅkßÆ ÞkÝèC :lÛCéOzÊ pÊèk ihpF .lÛlz ÐÄOÛ× é¾ßÆ ÚClÛq éF Þ
piÈ@OèvkÖD@W@ÛC pèv Þ l@Ûkp@F æD@Û@J
.kpF é¾ßÆ ÛÈDd kDèqÝF éİİClìGu krÛ Co ÚDÛA ærèDV li×C éF ÞC .lÛlz ælÛçDÛJ i¾ßÆèkp× éF
ækpÆ oCp¾ ÔFpÆ ok (´)Ýiwd

ÐiÅµ ÝF Ûİw× ÚßZ .lÛl×A é¾ßÆ pèz éF ÐiÅµ ÝFÛİw× ÚDzoCßÊorF olJ æCpØç ÅkßÆ Þk ÝèC éÆ
PvC ÚA pNoßè;× i@İÞ
p@h uDwdC ÚßZ ,riÛ fèpz .kpKvi`DÂ fèpzPvk éF Co ÚA ,lz lçCßh oDO¾pÊ ÝØzk Pvk éF êkÞqéF
kpÆ uDwdC
ÅkßÆ Þk ÝèC iOÂÞ ,fèpzlÛqp¾ iİÞ ;kqDv æCpØç ,P¾oi× éÛèl× êßv éF éÆ êCéİ¾DÂ DF DNkpKv
kßh lÛqp¾ éF Co ÚA ,kp@Æ
pÊC PzÊ Þ kCk ÚD;Û ÚDÛAéF Co éİ¾DÂ piw× ,Þo ÝèC qC .PvC ækpÆ PÆpd éİ¾DÂ éÆ kpÆælçD;×
,lÛDvo éİ¾DÂ ÂÂßN Ðex éF Co
Þk .lÛkpÆ PÆpdpiw× ÚDØç ok ,fèpz pwJ êDçièDØÛçCo uDvc pF ,riÛ ÚDÛA .livpFéİ¾DÂ éF êkÞq
éF liÛCßNı× ,liFDO;F
Þ lÛkßØiJ æCo éoDiwF oClÃ× ÚDÛA .lÛlivpÛ kpEı× PÆpdPupvDF éÆ êCéİ¾DÂ éF i·ig@- oß@-
é@F iD@vkp@h Åkß@Æ
.lÛlz iÛClÛq Þ piÈOvk kDèqÝF éİİClìGu ÚCoÞkr× Pvk éFFèDèÛ ok Þ lÛkpÆ ÛÈ Co æCo ÖDWÛCpv

pF ,kßF ÚDÛ×ß×pi×C ÚClÛØNkCoC qC éÆ ,ÚDÛA ÚDGÛClÛqéçÛèC DN lÛkpF pv éF é¾ßÆ ÚClÛq ok
iÛÓß@- i@Nl@× Åkß@Æ Þk ÝèC
ÝèC iJ ok kßh Þ PhDv kCqA Co ÚDÛA ,yCiÛÞok éÂÔµÞ ÚDØèC uDvc pF ;kpF iJ kßh ı×CpÊ
ÚDiÛClÛq Pèßç éF êCérKdDp@RC
éF DN lÛlzi× ÚDèÛJ DçqÞo Þ lÛkpEı× PÆpd DèGz,ÚClÛq qC êkCqA qC xJ ,ÅkßÆ Þk ÝèC .livo
MkDèz éF éÛCoDÆCl¾ÖClÂC
iÛq ÚDç× ÝèC ok .lÛkßØiJ Co HiY× Þ é¾ßÆÝiF iÛÓß- DOGwÛ piw× æßiz ÝèlF ,DèÛA .lÛèDiÛ
oDO¾pÊ kDèqÝFC iDØµ Pèvk
.kpÆ ièCpènJ DèÛA qC Þ kpF yCéÛDh éF kßh DF,kpÆ ælçD;× Co ÚDÛA

;lÛDvo MkDèz éF Co ÚDÛA ,ærèDV êCpF ,ÞC .P¾Dèok Co ÚDÛAPèßç ,kßF èlèrè Ûèso ÚCoÞkr× qC
éÆ ykD×Ck Dè l@Ûqp@¾ ,QoD@d
Ößİ²× ÚDÆkßÆ ÝèC ælèpF pv Þk æp²Û× .kpF kDèq ÝF éİİClìGuoDF ok éF Co ÚDÛA êDçpv Þ
lÛç¾C MCp¾ oDÛE Co ÚDÛApv iFÚlF
piRDN PeN riÛ Co kDèq ÝF éİİClìGu ÚDi¾Cp-C ækp× éç-DµÞ éOzh ÚClvÞ éÆ kßF ælÛÛE PdCoDÛ
Þ oDFPÂo olÂ ÚA æDÛ@Ji@FÞ
ÝO;Æ oßOvk Þ lz kßÛ;hDÛ çÛDi¾Cp-C MDvDwdCÈèpeN qßv ÚDV Þ oÞApRDN æp²Û× ÝèC qC kDèq ÝF
éİİClì@G@µ .kCkoCp@Â
.kpÆ okDı Co QoDd

P³pÊ ælèµ éF Co Pëoß×D× ÝëC ÖDWÛC ,PzCkí× í;ixCo çëßh ,ì;N Þ kßF p``Dd éíîCliGµ oDFok
ok éÆ ÚDi·iz qC êkp@¾
fëp`` Þk Þ Öpd £DhPi·``Þ .lÛDvo çOzqoCkpÆ êCrv éF Co ÞC Þ kpF Öß¥·× Ð¿- Þk ÝëC MkDèz
Ðe@× é@FCo QoD@d Þ
.PvC qßv ÚDV Þ riËÛCpRDN oDiwF ,koCk oCpÂ pËëlÇë qC êpO×Þk íÇë éîD¾ éF éÆ ÈZßÆ

pi²ÛíF kßh éÛixq Þ ´ßÛ ok Þ pi²ÛÛÆ êoCp¤C (´)Ýiwd ÖD×C MoDëq éF éi¤ßN ok (ÔÔwîC
Ûèi@î@µ) é@·@iëz ÚD@×D@×C
ok Pvc HVCÞ oDGÇë ÍDv pç ok (´)Ýiwd ÖD×C MoDëq P¿Ê ÚCßOF læDz .lÛCéO¿Ê Þ ækpÆ ÈßVÞ
éèGz íhpF éÆ lÛCéOzCk
ÛiÛÆí× Pvpè¾ pëq ok éa@ÛA ⁽¹⁾ .Pvc ælz ækCk oCpÂ íßGÃ× æpØµ oCrç Þ íßGÃ× Xd oCrç DF
pFCpF MoDëq ÝëC MDëCÞo íhpF
.PvClh éÛDh MoDëq ÈvDÛ× ælÛÛÆipClN DèÛA qC íhpF éÆ íçvDÛ× ;**iÛiwd Öpd ÈvDÛ×** qC íhpF éF
ConÊ êCæoDzC

.iÛiwd lÂp× êßv éF ÝO¾o ækDiJ êDJ DF -1

.Úlì;ÇÛ é×pv -2

.ÚA DF ÝO¾pÊ ß``Þ Þ ÚkpÆ Ðw° Þ ÐìîèN Þ piGÇN DF ÝO¾o MCp¾
éF -3

.ÚlizßJ æriÆDJ uDGî -4

.éµqDÛ× Þ éîkDW× ÂpN -5

.ÛwÂ ÂpN -6

.Öpd êßv éF ÝO¾o éÛçpF êDJ DF -7

.íËOwÇ;îk PîDd DF Þ éÛD·``CßO× Moß¤ éF ÝO¾o æCo -8

.ÝO¿Ê Ýiv ÛÆ -9

.Öpd oCÞq pëDv éF ÚDwdC -10

.ÝOzCk Hî pF MCßî¤ -11

.Öpd Áp;× HÛDV qC Úlz koCÞ -12

.CoßzDµ qÞo ok ÚkpÆ PèDÃv Þ ÚkCk EA -13

.ÚkpÆ ækD;OvC ækDv êDçCn° qC -14

.PvC ælz koCÐ éÆ íêDçqDØÛ Ð DèNoDëq Ð Dè×Ôv ÚlÛCßh -15

.ÚlìGĭ¬ PVDd -16

⁽⁴⁾ .PvC ælz koCÐ íðß¥i× êDµk ðß¥h ÝëC ok éÆ pĖØOv pF Ößĭ²× ÚkpÆ Ýëp;Û -
17

íÛìwdPFpN -3

:éĭØV qC Ð koCk riÛ êpĖĖk ÖDçdC ,ÚkpÆ ælWv pF æÐÔµ
íÛìwdPFpN

⁽⁶⁾ .kCqßÛ ÖDÆ ok ÚA qC êolÂ ÚkDèÛ -1

⁽⁷⁾ .ÚA éF ªëp× êD;OvC -2

⁽⁸⁾ .ÚA DF ælzéOhDv fìGwN DF ÝO;Ê pÆm -3

⁽⁹⁾ .ÚA éF ÝOwV ÅpGN -4

⁽¹⁰⁾ pGÂ ok Pì× DF ÚA qC êolÂ ÚkDèÛ -5

ÚkpÆ éëpÊ -4

:kß@xp@¾ r@i@Û Ð ⁽¹¹⁾ ÝÆ éëpÊ (´)Ýiwd pF ,íÛÆ éëpÊ êriZ pF íçCßhí× pĖC :kßxp¾ kßh ÚCoDë
qC íçë éF (´)D¨o ÖD×C

⁽¹²⁾ .lÛëpĖF ÚDÊlÛÛÆëpÊ lëDF (´)Ýiwd lÛÛD× pF (ÚßÆDGĭC ĖGĭĭ¾ (´)ÝiweĭC ÐS× íĭ¾µ)

qDØÛ -5

Xd DF pFCpF ÚA ECßR ,PëCÐo ok .PvC oCkoßhpF lÛĭF íOìØçC Ð æDĖëDV qC (´)Ýiwd ÖD×C Öpd
ok HVCP qDØÛ ÚlÛCßh -ÀĭC

⁽¹⁴⁾ .PvC ælz ækCk oCpÂ

⁽¹⁵⁾ .PvC qDØÛ ÚlÛCßh éOwçZ Dë Ð ÖDØN ÚDì× pìi× íÛìwd Öpd ok p¾Dw× -E

éĭ¾DÛ êDçqDØÛ Úß×CpìJ -2

ok éĭ¾DÛ ÚlÛCßh ECßR ,PëCÐo ok .PvC oCkoßh pF pO;ìF êoDGOµC Ð pĖĖk êpVC qC íÛìwd Öpd
ok Dçéĭ¾DÛ ÚlÛCßh -À@ĭC

⁽¹⁶⁾ .PvC ælz ækCk oCpÂ æpØµ DF pFCpF íÛìwd Öpd

«DGNOC ok -E

.PvC ælz koCƆ íɁDh íGeOw× êDçqDØŨ ÔFpÆ Ɔ Öpex DF

:CoßzDµ Hz êDçqDØŨ -1

.íO·Æo olɁ qDØŨ :ÛÇë

.Hz phA ok íO·Æo oDèZ qDØŨ :ÖƆk

.pĚĚk íO·Æo oDèZ qDØŨ :Ößv

.PvC íO·Æo oDèZ qDØŨ ÝĚC ;CoßzDµ qƆo qDØŨ -2

.(')Ýiwd ÖD×C Öpd êDçqDØŨ -3

:kßzí× æoDzC koß× Ɔk éF DèŨN éÆ PvC ælz koCƆ íŨCƆCp¾ êDçqDØŨ éŨi×q ÝĚC ok

.kßzí× ælŨCßh ulĂ× pv éÓDF ok éÆ íO·Æo Ɔk qDØŨ :ÛÇë

⁽¹⁷⁾ .kßz ælŨCßhPVDd ,¾o êCpF éÆ íO·Æo oDèZ qDØŨ :ÖƆk

íŨCßhÐOĂ× -6

íĚCvpv·z -7

DìŨk oß×C éF ÝOhCkpKŨ -8

ŨND× xĬW× íĚDJpF -9

ÝO¿Ê Për·N -10

.lŨoĚA ÚDFq pF Co éĬØV ÝĚC Ɔ lŨĚßĚFPër·N pĚĚlÇë ÚDŨ×ß× CoßzDµ qƆo ok PvC HeOw×

ÛèiĬµ) lØex íA Ý× ĚlèØĬC ÖD×ÓC éiĬƆ ,× æoDSF ÝiGĬD®ĬC Ý× ÛĚDĚC Ɔ DŨĬ·V Ɔ (')ÝiweĬDF
DŨFDŸØF DŨoßVC éĬĬC Û²@µC)
⁽²³⁾ [(ÖŨwĬC

ÖD·¬ qC êoCkkßh -11

:kß×p¾ ÚDŨv ÝFC éF (')ĂkDɁ ÖD×C

Co ĂDw×C ÝĚC EA Úkoßh DF pŸ@µ ok P@vC H@e@O@w@× ⁽²⁴⁾ .piĚŨ æqƆo D×C ÝÆ êoCkkßh Cn° Úkoßh
qC CoßzDµ qƆo ÝĚC ok
⁽²⁶⁾ .ŨiŨÆ ækD¿OvC ækDv êDçCn° qC ÚA qC l·F Ɔ ⁽²⁵⁾ .ŨiŨÇ;F

æriÆDJ uDGĬ ÚlizßJ -12

⁽²⁷⁾ .PvC æriÆDJ uDGĬ ÚlizßJ CoßzDµ qƆo ECKA qC

ÚÔNDÂ ÚkpÆ Ý·Ĭ -13

DN [(´)ÝiweÎC éïOÂ Ý·ÎC ÛèÎÎC] éïØV ÝëC ÝO¿Ê qÐo ÝëC ok .PvC (´)Ýiwd ÖD×C ÚÔNDÂ ÚkpÆ
Ý·Î Coß@zD@µ qÐo ECKA qC
(28) .PvC HeOw× oDF oCrç

êkDz Ð ælÜh ÅpN -14

(29) .PvC ælz ækpØzpF CoßzDµ qÐo ECKA qC ÚlëlÜiÜ Ð ÚkpÇÜ êkDz

H·Î Ð ÒèÎ ÅpN -15

íÜqéØÂ -16

qC P@èÜ ÚCoCkCrµ PvC éOwëDz .lzßÜF ÚA qC êCéµpV lÛCßNí× íGçn× pç qC xÆ pç PvC ½D¿z Ð
ÍÓq íÜiwdP@è@Ü
.lÛriçpKF ÚDiÜDèV éØ`Dç êCpF ÝiËÜv Ð rixAÖDèFC êDçODO¾o

PiÜ ÚDÜqéØÂ éÆ lÜZ pç lÛèp¾Aí× êoDiwF ÚDçmC ok CoßzDµ qC íOvokDÜ æpèZ Ð lÛqí× éFp`
CoßzDµ P@èÜ éF íÜqéØ@Â
:kß×p¾ (æo)íÜiØh ÖD×C Ðo ÝëC qC .kßz íÜiwd riÜ DçODO¾o lèDFPwiÜ í¾DE íÜiwdPiÜ ÝOzCk
.lÜzDF éOzCk ÅDJ

.lÜkpÆ ,Ü× Mlz éF Co oDE ÝëC ÖDWÛC í×ÔvC EÔÃÛC Ü²·× pGço ÝiÜaØç [.liÜrÜ éØÂ íÜßÜÆ
`ëCpz ok]

êqDvéiGz -17

:kß×p¾ (æo)íÜiØh ÖD×C

[.PvC ,ÜD× ÔF lzDGÜ Hçn× Ài·©N HGv Ð kßGÜ MD×pe× pF ÐØO;× pÊC êqDvéiGz]

:DèOzßÜiJ

564 £ ,2 U ,éÜi¿v -1

(754 £ ,fiND¿×) PvC (´)ÁkD¾ ÖD×C qC ækpÆ HeOw× Co ÐØµ ÝëC éÆ íOëCÐo -2

ÝiweÎC íFC pGÂ oCÐq Ð íÜCßhÓ Ð íÎ p¿°C DÜiÎC êßèN uDÜÎC ælò¾C Ð·V ... Ý× Dè :kpÆ Sµµ
lÛßClh éF (´)ÁkD¾ ÖD×C -3
(564 £ ,2 U ,éÜi¿v)...DØèiÎµ éÎÎC MCBÎ¾ íÎµ ÝF

.kpÆ é·VCp× æpi° Ð liv ÍDGÂC Ð éÜi¿v Ð fiND¿× éF ÍDØµC ÝëC pO;îF cpzP¾Dèok êCpF ÚCßNí×
-4

.121 £ ,1 U ,éÜi¿v -5

.é·î;ÎC ÐñDvÐ -6

[DÜñDiÎßC Ð DÜO·î;Î öD¿z Dèi·V ÐVßrµ éÎÎC ÚC] :kß×p¾ (´)Ü±DÆ ÖD×C) .121 £ ,1 U ,éÜi¿v
-7

.ÚDØç -8

.ÚDØÇ -9

.ÚDØÇ -10

.283£ ,44 ,U ,oDeF -11

.504 £ ,14 U ,ĐñDvĐ -12

[æÔŷîC PØÂC lÂ ÈÛC lèzC] -13

.760 £ ,fìNDç× -14

.éiĩØµ êDçéîDvo -15

.760 £ ,fìNDç× -16

.kßz é·VCp× fìNDç× éF -17

.593£ ,14 U ,é·ì;îC ĐñDvĐ -18

.ÚDØÇ -19

.196£ ,2 U ,oDeGîC éÛiçv -20

.192 £ ,2 U ,pèl»îC ;257£ ,45 U ,oDeF -21

.í``o MCoß;Û× IDZ ,151 £ ,ízDÇîC Hi@iîC ,ýiweîC æDvD× -22

.830 Đ 524 £ ,fìNDç× -23

.257£ ,45 U ,oDeF -24

.196£ ,2 U ,oDeGîC éÛiçv -25

.525 £ ,fìNDç× -26

.526£ ,ÚDØÇ -27

.527£ ,ÚDÛWîC fìNDç× -28

.ÚDØÇ -29

.ÚDØÇ -30

شخصیت زینب کبری

این بانوی قهرمان در سال 5 هجری در مدینه از مادری چون زهراء 3 و پدری چون علی 7 متولد شد. پیغمبر اکرم 6 نام او را از طرف خداوند، زینب نهاد. بعد فرمود:

«حاضرین به غائبین برسانند که حرمت این دختر را نگه دارند. زیرا او همانند خدیجه کبری است.»

هنگامی که سلمان برای تبریک ولادت زینب به خانه علی رفت، دید که علی ساکت و ناراحت است. وقتی علت را پرسید. علی داستان کربلا را برای او تعریف نمود.

آمده است که در هنگام گریه زینب در طفولیت، فقط در آغوش حسین آرام می گرفت. زهراء این قضیه را برای رسول خدا تعریف کرد. حضرت آهی کشید و به گریه افتاد و ماجرای کربلا را برای فاطمه بیان نمود.

در سنین ازدواج با عبدالله بن جعفر ازدواج نمود و شرط کرد که هرگاه حسین به سفر برود، او حق داشته باشد که همسر
برادرش باشد.

او حضور هفت معصوم را درک کرد و خود «مادر شهید و عمه شهید و خواهر شهید و فرزند شهید» بود.

عبادت:

او آنچنان اهل عبادت بود «که حسین به او فرمود: مرا در نماز شبت فراموش نکن» و «امام سجاد فرمود: در اسارت، عمه ام نمازهای واجب و مستحب را ترک نکرد و گاهی از گرسنگی نماز را نشسته می خواند.»

صبر:

او زنی بسیار صبور بود «وقتی در گودال قتلگاه گمشده خود را می بیند، می گوید: «اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّیْ هَذَا الْقُرْبَ» بار الها این قربانی را از ما قبول بفرما.

تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول

در مقتل کشتگان چو فرمود نزول

شکرانه سرود کای خداوند جلیل

قربانی ما به پیشگاه تو قبول

«در مقابل ابن زیاد که به زینب گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ فرمود: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِیلاً مِنْ فَقْطِ زِبَیْئِیْ وَ لَطْفِ خُدا را دیدم.»

ای به یکرóz مادر دو شهید

وی فدای دو نازنین پُست

ای که در طول کمتر از یک روز

ماند هفتاد داغ بر جگرت

آبروی حسین بودی تو

بخدا شد حسین مفتخرت

«سهمیه آب خود را در کربلا به کودکان می داد. و در طول راه کوفه وشام، سهمیه غذای خود را به دیگران می داد.»

حجاب و عفت:

زنی بسیار عقیفه و با حجاب بود. «در مجلس ابن زیاد با دست صورت خود را پوشاند، زیرا مقنعه بر سر و صورت نداشت» «زینب در مجلس یزید خطاب به او گفت: ای فرزند آزاد شده! آیا از عدالت است که زنان و کنیزان تو با حجاب باشند، ولی دختران رسول خدا حجاب نداشته باشند.»

علم و دانش:

زینب که در دامان علم ناب و خالص الهی تربیت شده بود، عالمه و فهیمه و کنیه اش «عقیله بنی هاشم» و «صاحب الشوری» بود. وقتی در دروازه کوفه سخنرانی می کرد، راوی می گوید گویا علی 7 بود که خطابه می خواند. در این هنگام امام سجاد 7 به او فرمود: عمه آرام بگیر! تو عالمه هستی بدون اینکه درس خوانده باشی و فهمیده هستی بدون اینکه از کسی یاد گرفته باشی. وقتی نیزه دار در حالی که سرمقدس امام را بر نیزه زده بود، رجز می خواند که: منم صاحب قاتل کسیکه نیزه دار از داشت! منم قاتل کسیکه زینب بر او فریاد زد و فرمود: اینهارانگو! بلکه بگو: منم کشنده کسیکه در گهواره جبرئیل رشد کرد! منم قاتل کسیکه میکائیل واسرافیل، خادم او بودند! منم قاتل کسیکه از شهادتش، عرش رحمن به لرزه درآمد!...»

«ابن عباس از زینب حدیث نقل می کرد و می گفت: حَدَّثَنِي عَقِيلَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ.»

رحلت:

بعد از حادثه کربلا، او در مجالس و محافل، سخنرانی می کرد و علیه حکومت وقت افشاگری می نمود. خبر به یزید رسید و او دستور تبعید زینب 3 را به شام (و طبق روایتی به مصر) صادر کرد. زینب بعد از یکسال از حادثه کربلا، در سن 56 سالگی درگذشت.

حرکت بطرف شهادت

روضه وداع حسین(ع) باقبر پیامبر:

امام حسین(ع) قبل از حرکت بطرف مکه سپس کربلا، برای وداع با رسول خدا(ص) بر سر مرقد شریف حضرت رفت و گفت: السلام علیک یا رسول الله! من حسین فرزند تو و فرزند زاده توهستم. من سبط توهستم که مرا در میان مسلمین، برای هدایت جانشین قراردادی! ای پیامبر خدا!! اینک آنها مرا ضعیف شمردند و مقام و حق مرا رعایت نکردند! من این شکایت را بشما می کنم تا زمانیکه شمارا ملاقات نمایم.

شب بعد نیز امام به زیارت قبر جدش رفت و فرمود: خدایا!! این قبر پیامبرت، محمد(ص) است. و من فرزند دختر پیامبرت هستم. برای من حوادثی پیش آمده است که تو خود به انهادانائی! خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بی زارم. ای خدای ذوالجلال و صاحب کرامت! به حق این قبر و آنکه در آن است، از تو می خواهم که راهی در پیش روی من قرار دهی که مورد رضا و خوشنودی تو و رسول تو باشد. «1»

امام در جواب اُم سلمه که خواستار منصرف شدن از سفر به عراق بود، فرمود: ای مادر! من می دانم که از روی ظلم شهید می شوم و سرم از تنم جدا می شود. به تحقیق که خداوند عزّ و جلّ مقدر کرده است که اهل بیتم آواره و فرزندانم شهید شده و یا به زنجیر اسارت کشیده شوند و آنها طلب کمک می کنند ولی کمک و فریادرسی پیدا نمی نمایند. {سخنان امام حسین(ع) از مدینه تا کربلا }

Ð×DdlÛkDovp% é%Æ Ökp× êCpF ((é×pÎC Ý®F)) qC , ((154)) ((pVDd)) æDËîrÛ× qC Coé×DÛ Mp@@@
éF êpGh , Ûîw×MkDèz qC qßÛç éÆ ælz éOzßÛ íOÂß é×DÛ Pvc((êßCli× pèw× ÝF xiÂ)) , é×DÛ
.(')Clè;îCliv kßF ælivpÛ (')ÖD×C
.:lèD×p%î× ièîC êDÛRß lød qC xJ é×DÛ ÝèC ok
éÆ ÛçCßhí× ÍD·O×lÛPclh qC , livo , kßF D× Äd ÝO%pËË ÄD;NCß kDeNC qC íÆDd éÆ Ûîw× é×DÛ))
, éGÛzéV qPø Ý× lèD×p% PèDÛµÛCpC% kr×P pVC Ûç Døz éFß kpiË ÖDWÛC íFßh é®F Dè× êDèçODèÆ
ÖDWÛC ok , l×A Døz krÛ ÖCækDovp% ÛßZß ÖlzUoDh éç× qC , éèPpN qPø DF %kDÝ× , éWeem ÛèOè;®ç
.(ÖÖwîCß , Ößzí× Æeî× Døz éF DçqPøÝìØç éÆ liÛÆ çzßD× kßh êDçODæ
.l×DÂ PzßÛpv
éF ÛßZ , lÛDvpFÖkp× éF CoMp@d é×DÛ DN kpÆ PÆpd é%Æ %p- éF éîwµ DF ((pèw× ÝF xèièÂ))
CoDèçCo éÆ lz ((piØÛÝF ÝiÝd)) íçlÛD×p% éF ÛCpCp% ÝèOß×D× DF éVCß× , lèièvo
((éèièvkDèÂ))
kpÆ æoDJ CoMp@d é×DÛ , lÛkpÆíÛlF ívoqDF Co((xiÂ)) íOÂß , lÛÛÆí× ívoqDF CokCp%Cß ípOÛèÆ
.lÛkoßA kDèç ÝFCkrÛ éF éOwF Pvk CoßC Cnî , lOç;îÛ ÝèOß×D× Pvk éF éÆ
.?èkpÆ æoDJ Coé×DÛ CpZ :ÖCliGµ
.!èß;Û , î®× úA úßØ®× qC DN :xiÂ
.?kßF íÛDwÆ éZ êCpF é×DÛ :ÖCliGµ

.!ÜÜCkí0Û CoÚDÛA í×DvC :xiÂ
 .!!ÝÆ íëßÊ lF,Ýiwd qCß PpF pGÛ× éÓDF xJ ,íOwiÛ ÚDÛA í×p× éF p`Dd éÆ ÚßÜÆC :ÖClìGµ
 .:PzÊß P×o pGÛ× éÓDF ((xiÂ))
 ,ÜÇiîC éÍßvoDÛC ,ÖC íßvo PÛF øØ-D× ÝFCß ÖC Äîh pîh (')íîµ ÝF ÝiweîC ÚC ,uDÛ@îC
 D@èèèC))
 .(((')ÝiÜ×âØîC pì×Cíîµíî×ß æDFCß kDèq ÝF ÖClìGµ Ý·î ÛR ,æßGiVD× pVDeîDF éOÂoD× lÂß
 ÍßvopOhk éØ-D× pwJß lÛßClh Äîh ÝèpOèF íîµ Ý@F Ý@i@w@d é@Æ í@O@vCo é@F !Ökp@× êC))
 CoßC liÜÆ PFDVC xJ,Ölz ClV ßC qC ,pVDd ok Ý× ÛOwç DØz êßv éF ßC ækDOvp× Ý× PvClÛßClh
 .((kDOvp×koßk (')íîµ pFß PÛ·î CoßC olJß kDèq ÝFÖClìGµ ,xiÂ xKv
 ,çzèpz ÚlFßlÛOhClÛC Ýì×q éF DWÛDØç qCß lÛkpF p×Â éÓDF Co((xiÂ)) kDèq ÝFC oßOvk é@F
 Cn@î
 .lz é·@Â é·@Â
 .xiÂ MkDèz qC (') ÖD×C 'Ö-C
 CoxîÂ MkDèzpGhß koßh pF ((cD×p-)) DF lìvo [\(\(\)\)](#) (MDÛDWç Hèµ)) éF ÚßZ ,Mp@è@d
 .:lz pRDO× oDìwF Mp@d ,pGh ÝèC ÚlìÜz DF lÛkpÆ P×Dèok
 Üèîß DÛî Ð·VCÜèîîC ,p²OÜè Ý× ÜèÜ×ß éGeÛ í@Â Ý× ÜèÜØ× :íDÂß (')ÝiweîC DÛîµ PÂpÂpO×))
 .[\(\(\)\)](#) ((Â EÇßRoßhn×HñD°oß ÈOødo pÂOw× î× ÜèÜîFß DÛÜîF ,ØVCß ÓrÛ× øÜWîC
 Dµk æDËÛA ,kß×p×MßÖN Co((í@Â Ý× ÜèÜ×)) ézèpz éèAß lz èoDV (')Ýiwd ÚDØ;Z ok ÈzC))
 CoyCkDJ ÝèpO;îFß D×pçF D× Ð×DzCokßh Pødoß ælF oCpÂ P;èF CoÚDÛAß D× æDËèDV !DèClh éÆ
 kp@Æ
 .((ÜCkpèF D× HìYÛ

شهادت مسلم بن عقيل(ع)

بعد از حرکت از مکه بسوی کوفه، در محلّ تعلیه خبر شهادت مسلم بن عقیل وهانی را به امام دادند. امام فرمود: اَنَا لِلّٰهِ وَاَنَا لِيَّهِ رَاجِعُونَ. آنگاه اشک به صورتش جاری شد. همراهان امام نیز گریه کردند و صدای شیون زنها هم بگوش می رسید. سپس امام فرمود: بعد از شهادت مسلم وهانی، دیگر زندگی گوارا نیست.

شهادت مسلم بن عقيل(ع)

مردم کوفه بعد از آن همه استقبال از سفیر امام حسین(ع)، با تهدیدهای ابن زیاد، از اطراف مسلم پراکنده شده و او را تنها گذاشتند! بطوریکه شبی بعد از نماز مغرب وعشاء، او جایی رانداشت که برود. لذا تنها و غریب، خسته و تشنه در کوچه های کوفه، به سکوی در خانه ای تکیه زده بود. صاحب خانه زنی بنام طوعه بود که در انتظار مراجعت پسرش بود. او وقتی مسلم را شناخت، او را به خانه برد و مسلم را اکرام نمود. اما وقتی پسر طوعه آمد و متوجه حضور مسلم در خانه شان شد، این مطلب را به مأمورین خبر داد و ناگاه خانه طوعه به محاصره مأمورین ابن زیاد درآمد.

حضرت مسلم(ع) شمشیر خود را برداشت و از خانه بیرون آمد و به مأمورین حمله نمود. عده ای از آنها بدست او کشته شدند و به هر طرف حمله می نمود، از مقابلش می گریختند.

اما وقتی از مقابل با مسلم عاجز شدند، نامردانه از بالای بامها، سنگ و چوب و آتش بر حضرت می انداختند.

مدتی وضع به این منوال بود تا اینکه ابن اشعث، به مسلم امان داد و گفت: من تو را سالم به نزد ابن زیاد می برم و او قصد کشتن تو را ندارد! چون ضعف و خستگی و تشنگی بر مسلم غلبه کرده بود، بناچار این امان را قبول کرد و خود را

تسلیم نمود و آنان اورا بنزد حاکم کوفه بردند. مسلم را مقداری بر در دارالاماره نگه داشتند تا اینکه فرمود: ای منافقان بی وفا! جرعه آبی به من بدهید! یکنفر بنام مسلم بن عمرو، جواب داد: یک قطره آب بتو نمی دهیم تا از آب حمیم جهنم بیاشامی!

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! تو سزاوارتری از من به اینکه از آب حمیم جهنم بیاشامی! در این موقع مسلم از شدت ضعف و تشنگی به دیوار تکیه داد.

در این هنگام عمرو بن حرث به غلام خود گفت که ظرف آبی برای مسلم ببرد.

وقتی ظرف آب را بدست او دادند و خواست بیاشامد، ظرف از خون دهان حضرت پُر شد. آبرا ریخت. ظرف آب دیگری را آوردند. این بار دندانهای مبارکش در ظرف افتاد. برای بار سوم

آب آوردند، این دفعه نیز، ظرف پُر از خون گردید. مسلم فرمود:

الحمد لله. گویا مقدر نشده که از دنیا آب بیاشامم.

اورا نزد ابن زیاد بردند. وقتی وارد شد، سلام نکرد. ابن زیاد گفت: چرا سلام نکردی؟ چه سلام بکنی و چه نکنی تو را خواهم کُشت! سپس شروع به اهانت کردن به اهل بیت (ع) نمود و مسلم هم جواب اورا می داد. تا اینکه ابن زیاد دستور قتل مسلم را صادر کرد.

بکربن عمرو، مسلم را در حالیکه زبانش به حمد و ثناء و تقدیس و تهلیل الهی مشغول بود، به بالای دارالاماره برد. در بالای قصر، سر مسلم را جدا کرد و از پشت بام به پایین انداخت و خود لرزان و هراسان به نزد ابن زیاد بازگشت! ابن زیاد علت اضطراب و هراس اورا سؤال کرد. او جواب داد: هنگامیکه سر مسلم را از بدن جدا می کردم، مرد سیاه ترسناکی را دیدم که در برابر من ایستاده بود و انگشتهای خود را به دندان می گزید!

سپس ابن زیاد دستور دستگیری و قتل هانی بن عروه را صادر کرد. اورا هم کشتند و جسدش را در بازار گرداندند و سر آن دوبرگوار را به شام برای یزید فرستادند.»

روضة مسلم بن عقيل

ÖÖv ,xİW×éF kÐoÐ Ýid ok Ð lŪkoÐA ((ÖClìGµ)) xİW× éF êpìÈOvk qC l·@F Co((Ù@İew@×))
.:kpÇŪ
..((pì×DF İİ Bç Dx !ÈeēÐ PÇvC éİ ÍDÃ¾ ,pì×ÓC íİµ Ûİv ,İvpeİC éİ ÍDÃ¾))
..((PwiŪ Ý× pì×C ÐC ,yß×Dh :PçÊ ,ÝÆ ÖÖv pì×C éF :lŪOçÊ Ýeoß×D×))
ÍDÂ)) :livo (´)Clè;İClìvéF ((æppµ ÝF İñDçÐ ÐiÃµ ÝF Ūİw×)) Mp@d MkDè@z p@G@h Ūß@Z
..(())((Ðiw× ÐÆ ´ß×lİC PİDvÐÐiÃµ ÝF Ūİw× ÐOÃİ DÇGİDF ,ßØİC XNoCÐ :êPÇpİC
..((lŪOİeo ÈzCÐ lŪkpÆ éépÊ Ūİw× êCpF éZoDKÇë éØÇ))
.:lèDxp³ı× éİİµ ÖCØØdo ((êlŪç pADF liv))
..ødoDV Ý× Èİ¾ PØİv Ðè¾ @@@@ ÅßÄRÐC mC p¥ÃİC Ý× Åß×o

((?lŪD× ŪÎDv BN ŪlF qC iēDV DēA ,lŪkpÆ EDNpJ pŷĀ êÓDF qC éOwF Pvk CoßN))
 .øeñDŪ Ý× pŷØÎC i¼ ÈÎ D×C @@@@ MDiÆDGÎC ÈÇGN ŪÎP i©ĀNC
 ÈzC BNêCpF kßGŪ pçŪ Èè pèz ok DēA !?lŪŪÇŪ éèpÊ BN êCpF íwÆP êßz éO;Æ DēA !Ū@Î@w@× êC))
 .((!krëpF
 .(())øeñD× Ý× øi;·ÎC ÈiÎµ @@@@ ())kBoq i¼ ŪÇ¾ DGeŪ ªĀN ÝòĪ
 éF ,BN MkDèzpGh éÆ ((kBoq)) Ðex ok Šßµ ok ,kpÇŪ éèpÊ BN êCpF í@w@Æ é@¾ß@Æ ok p@ÊC))
 .((lŪkpÆ éèpÊ BN êCpF ,livo (')Ýiwd
 .###
 .ŪŪÆ éZ ÝØzk éØç ÝèCß ÝN Èè @@@@ ŪŪÆ éZ Ý×P ælz Hz Clh êC
 .lŪŪÇz ŪClçØŪ ækoßh ÈØŪ ŪßZ @@@@ lŪŪÇz ŪDØiJ éØç ŪD¾ßÆ
 .lŪOwF ŪèPo éF éŪDh ok Hz @@@@ lŪOwF ŪDØiJ éØç Ý× DF fG×
 .lŪkq ÎŪv Ý× éF ÖDF qC Hz @@@@ lŪkq ÎŪZ Ý× Ý×Ck pF fG×

شهادت دوفزند مسلم

ابراهیم و محمد، دوفزند مسلم(ع) توانستند از زندانی که یکسال در آن بودند، بگریزند. در راه کربلا به خانه پیرزنی پناهنده شدند. بعد از خوردن غذا، چند رکعت نماز خواندند و خوابیدند. داماد پیرزن بنام حارث، که شخص فاسقی بود و در حادثه کربلا جزء لشکریان عمر سعد بود و با مأمورین ابن زیاد همکاری داشت، شب به خانه پیرزن آمد و گفت: دو کودک زندانی فرار کرده اند و برای دستگیری آنها هزار درهم جایزه تعیین کرده اند. او شام را خورد و خوابید. ولی نیمه های شب متوجه حضور آن دو کودک شد. بالای سر آندو آمد و آنها را بیدار کرد و گفت: شما کیستید؟ جواب دادند: اگر راست بگوئیم، در امانیم؟ گفت: آری! گفتند: امان خدا و رسول خدا و ذمه خدا و رسول خدا؟ گفت: آری! گفتند: محمد بن عبدالله گواه باشد؟

گفت: آری! گفتند: خدا بر آنچه می گوئیم، وکیل باشد؟ گفت: آری! گفتند: ما از خاندان پیامبر محمدیم و از زندان عبیدالله بن زیاد فرار کرده ایم! گفت: از مرگ فرار کرده اید و به مرگ گرفتار شده اید! در این موقع برخاست و آندو را بست! آن دو کودک مظلوم شب را با کت بسته خوابیدند.

صبح که شد، حارث به غلامش دستور داد که آن دو کودک را ببرد و در کنار فرات گردن بزند و سرشان را بیاورد! غلام، شمشیر را برداشت و آنها را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای سیاه! تو مانند بلال مؤذن رسول خدائی! غلام گفت: آقایم بمن دستور داده گردن شمارا بزنم. شما کیستید؟ گفتند: ما از عترت پیامبر محمدیم! از زندان ابن زیاد، از ترس کشته شدن، فرار کرده ایم و این پیرزن ما را مهمان کرد. ولی آقاییت می خواهد ما را بکشد! در این هنگام غلام به پای آنها افتاد و بوسید و گفت: جانم قربان شما! و رویم سپر شما ای عترت محمد مصطفی! سپس شمشیر را بطرفی انداخت و خود را به فرات انداخت!

اربابش وقتی این صحنه را دید، پسرش را خواست و شمشیر را به پسرش داد و گفت: تو سر ایندو را جدانما! آن جوان، دو کودک را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای جوان! من از آتش جهنم بر جوانی تو می

ترسم! گفت: شما کیستید؟ گفتند: از عترت پیامبر توایم! آن جوان هم شمشیر را انداخت و برپاهای آنان افتاد و بوسید. سپس خود را به فرات افکند.

حارث با دیدن این صحنه ها، گفت: جز خودم شخصی آنها را نکشد. شمشیر بدست گرفت و آنان را به کنار فرات برد.

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد، چشمانشان پُر از اشک شد و گفتند: ای مرد! ما را به بازار ببر و بفروش! و نخواه که دز قیامت، محمد (ص) دشمن تو باشد! گفت: نمی شود و من باید سر شمارا برای ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم! گفتند: پس ما را نزد ابن زیاد ببر تا خودش در باره ما حکم کند! گفت: من راهی ندارم جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم! گفتند: ای مرد! به کودکی ما رحم نمی کنی؟ گفت: خدا در دل من رحم نیافریده است! گفتند: اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم! گفت: اگر نماز برای شما سودی دارد، هر چه می خواهید نماز بخوانید!

کودکان چهار رکعت نماز خواندند و چشم به آسمان گشودند و صدا زدند: یا حی! یا حکیم! یا احکم الحاکمین! میان ما و او به حق حکم کن!

آن ظالم برخاست و ابتدا سر برادر بزرگتر را جدا نمود و در توبره انداخت! برادر کوچکتر در خون برادرش غلطید و گفت: می خواهم آغشته بخون برادرم، با رسول خدا ملاقات کنم. مرد گفت: باکی نیست! تو را هم به او ملحق می نمایم! او را هم کشت و سرش را در توبره گذاشت و بدنهایشان را در فرات انداخت و سرها را برای ابن زیاد برد.»

خواب امام حسین (ع) در راه کربلا

عقبه بن سمان می گوید: وقتی کاروان امام حسین (ع) از منطقه

بنی مقاتل به طرف کربلا رهسپار بود، من پشت سر امام بودم. امام در پشت اسب خود چرتی زد و بیدار شد و فرمود: اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و الحمد لله رب العالمین. و دوسه بار این جمله را فرمود. علی اکبر عرض کرد: چه شد که کلمه استرجاع را بر زبان جاری فرمودید؟ امام فرمود: فرزندم! بر بالای اسب، خوابم برد. دیدم که سواری ظاهر شد و گفت: این گروهی که می روند، مرگ بسوی آنان می آید! فهمیدم که آن شخص روح ماست که خبر از شهادت ما داد. «علی اکبر فرمود؟ آیا ما بر حق نیستیم؟ امام فرمود چرا هستیم فرزندم. علی اکبر عرض کرد: در این صورت از مرگ هراسی نداریم.

ورود به کربلا

وقتی کاروان امام حسین(ع) به منطقه کربلا رسید، اسب امام بنام جواد ایستاد و هرچه امام خواست اسبش را حرکت دهد، اسب جلو نرفت. امام اسبش را عوض نمود ولی آن هم حرکت نکرد. شش اسب عوض شد ولی هیچکدام حرکت نمی کردند.

حضرت سؤال کرد: این منطقه چه نام دارد؟ عرض کردند: غاضریات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟ عرض کردند: آری! نینوا! فرمود: غیر از این دو اسم، نام دیگری هم دارد؟ عرض کردند: شاطی الفرات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟

عرض کردند: بلی! کربلا هم می نامند! همینکه حضرت نام کربلا 1- از مدینه تا کربلا

را شنید، فرمود: «هی واللّٰه ارض کرب و بلاء! قفوا ولا تبرحوا! هیئنا واللّٰه مناخ رکابنا! هیئنا واللّٰه محشرنا ومنشرنا! هیئنا واللّٰه مسفک دماننا! هیئنا واللّٰه تقتل رجالنا و هیئنا واللّٰه محلّ قبورنا! و هیئنا واللّٰه ما وعدنی رسول اللّٰه (ص) ولا خُلف لقوله ثمّ نزل عن فرسه.»

یعنی: بخدا قسم! زمین غم و اندوه است! اینجا محلی است که باید رحل اقامت بیا فکنیم! اینجا محلّ فرود آمدن و محلّ محشور شدن ماست! اینجا محلّ ریخته شدن خون ماست! اینجا محلّ شهادت مردان ماست! اینجا جایگاه قبور ماست!

و این مکان همان مکانی است که رسول خدا(ص) بمن وعده داده است! سپس امام از اسبش پایین آمد.

گریه علی(ع) در کربلا

از شعبی نقل شده است که هنگام عزیمت امام علی(ع) به صفین، در کنار فرات به کربلا رسید. در اینجا سؤال کرد: این

زمین چه نام دارد؟ جواب دادند: کربلا! امام به گریه افتاد بطوریکه

زمین از اشکش تر شد. بعد فرمود: روزی خدمت رسول خدا رفتیم و حضرت را گریان دیدم. سؤال کردم: یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود: اکنون جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد که فرزندان حسین در زمینی کنار فرات، بنام کربلا کشته می شود. بعد مشتی از خاک او را آورد و من بوئیدم و گریان شدم {فوائد المشاهد 2- در کربلا چه گذشت؟}

شب عاشورا

راوی گفت: غروب روز تاسوعاء حسین (ع) در حالیکه بر زمین نشسته بود، بخواب رفت. وقتی بیدار شد، فرمود: خواهرم! همین الان جدم، محمد و پدرم، علی و مادرم، فاطمه و برادرم، حسن را در خواب دیدم که همگی می گفتند: ای حسین! به همین زودی (در بعضی روایات فردا) نزد ما خواهی آمد. زینب چون این سخن را شنید، سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد. حسین (ع) به او فرمود: آرام بگیر و دشمن را ملامت گوی ما نکن!

وقتی شب عاشوراء فرا رسید، امام یارانش را جمع کرد و برای آنان سخن گفت. ابتدا خدا را حمد نمود. سپس به آنان فرمود:

اما بعد! حقیقتاً من یارانی نیکوتر از شما و خاندانی بهتر از خاندان خودم سراغ ندارم. خداوند به همه شما پاداش نیک عطا فرماید. اینک تاریکی شب شمارا فرا گرفت است! شبانه هر کدام از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و در تاریکی شب حرکت کرده و بروید که اینها جز با من، با احدی کار ندارند. «1»

در این موقع، حضرت ابوالفضل (ع) لب به سخن گشود و فرمود:

لا ارانا الله ذلک ابدأ! خدا چنین روزی را نیاورد که ما شمارا تنها رها کنیم و خود بسوی شهرمان برویم!

سپس سایر بنی هاشم، هر کدام در ابراز وفاداری به امام، سخنانی گفتند.

در اینجا امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و فرمود: شهادت مسلم برای شما بس است. من به شما اجازه دادم که بروید.

آنان در پاسخ گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرا دست از مولا و امام خود کشیدید، چه بگوئیم؟ نه، بخدا قسم! هیچگاه چنین کاری را انجام نمی دهیم! بلکه مال و جان و فرزندانمان را فدای تو کرده و تا آخرین مرحله، در رکاب شمامی جنگیم.

مسلم بن عوسجه از یاران امام گفت: ما چگونه دست از یاری شما برداریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا، چه عذری خواهیم داشت؟ بخدا قسم! من از تو جدا نمی شوم تا با نیزه خود، سینه دشمنان را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان می جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتیم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم، تا جان به جان آفرین تسلیم کنم!

سعد بن عبدالله به امام عرض کرد: بخدا قسم! ما دست از یاری

تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حق پیامبر را در باره تو مراعات نمودیم! بخدا قسم! اگر بدانم که هفتاد بار کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می نمایند، باز هم هرگز دست از یاری تو بر نمی

دارم و پس از هربار زنده شدن، به یاریت می شتابم. در صورتی که می دانم، مرگ بیش از یکبار نیست و پس از آن نعمتهای بی پایان خداوند است.

زهیر بن قین چنین گفت: یا بن رسول الله! بخدا قسم! دوست دارم که در راه حمایتت، هزاربار کشته باز زنده و دوباره کشته بشوم و باز آرزو دارم که با کشته شدن من، شما یا یکی از این جوانان بنی هاشم، از مرگ نجات می یافتید!

امام در جواب آنها فرمود: جزاکم الله خیر! انی غداً اُقتلُ و کلکم تقتلون! خدا به شما پاداش خیر دهد! من فردا شهید می شوم و همه شما نیز کشته می شوید!»

طبق نقل امام سجاد (ع) در این موقع، قاسم بن حسن عرض کرد: منهم جزء شهداء هستیم؟ امام بر او رقت کرد و فرمود: پسر جانم! مرگ در نظر تو چگونه است؟ گفت: از عسل شیرینتر!

امام فرمود: آری! بخدا قسم! عمویت به قربانت! تو هم یکی از آن مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتارشوی، به شهادت می رسی.»

شب عاشوراء، امام با چند نفر در خیمه نشسته بود. غلام امام مشغول پاک کردن شمشیر حضرت بود. در این موقع امام ابیات و اشعاری را در زیر لب زمزمه می کرد که مضمونش این بوده است: ای دنیا! آف بر دوستی تو! که صبحگاهان و عصرگاهان، چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی! ولی باز هم قناعت نمی ورزی! همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده ای سالک این راه می باشد.

امام سجاد (ع) می گوید: من از این اشعار به هدف پدرم که اعلان خبر مرگ و شهادت خود بود، پی بردم و چشمانم پر از اشک شد. ولی از گریه خودداری کردم. اما عمه ام زینب (س) که در کنار بستر من نشسته بود، با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام، خود را به خیمه، آن حضرت رساند و گفت: وای بر من! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم. ای یادگار گذشتگانم! ای پناه بازماندگانم! گویا همه عزیزانم را امروز از دست داده ام و این پیشامد، مصیبت پدرم علی (ع) و مادرم زهراء (س) و برادرم حسن (ع) را زنده کرد.

امام حسین (ع) او را دلداری داد و به صبر و شکیبائی دعوت نمود و چنین فرمود: خواهر! راه صبر و شکیبائی را در پیش بگیر و بدان که همه می میرند و آنان که در آسمانها هستند نیز زنده نمی مانند. همه موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را در قیامت، زنده خواهد نمود. و اوست خدای یکتا! پدر و مادر و برادرم حسن (ع) بهتر از من بودند ولی همه به سرای باقی شتافتند و من و همه مسلمانها باید از رسول خدا (ص) پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت.

سپس فرمود: خواهرم امّ کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من، گریبان چاک نکنید وسیلی بصورت نزنید و سخنی که شایسته نیست، بر زبان جاری ننمائید.» {سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا}

در شب عاشوراء، از خیمه امام حسین (ع) صدایی مانند صدای زنبور عسل، بگوش می رسید. عده ای در رکوع وعده ای در سجود وعده ای در حال قرائت قرآن وعده ای هم به استغفار و دعا و مناجات، مشغول بودند.

در هنگام سحر، امام سر بیالین نهاد و چرتی زد و بیدار شد و فرمود: می دانید اکنون چه در خواب دیدم؟ عرض کردند: یا بن رسول الله! چه خوابی دیدید؟ فرمود: خواب دیدم که سگهایی بر من حمله کردند و می خواستند مرا بدرند! سگ ابلغی در میان آنها بود که بیشتر از بقیه بر من حمله می نمود! سپس جدّم رسول خدا (ص) را با جمعی از اصحابش دیدم که بمن فرمود:

پسر جانم! توشه‌ی آل محمدی! و اهل آسمانها و ملاّ اعلیٰ ' بتو

مژده می جویند و باید امشب افطار، نزد ما باشی! بشتاب و تاخیر مکن!...

این را در خواب دیدم و کار من آماده شده است و کوچ من از این دنیا، نزدیک است و شکی در آن نیست {در کربلا چه گذشت؟}

توبه حرّ

در روز عاشوراء، وقتی حرّ ندای امام را شنید که می فرماید:

أَمَا مِنْ مَغِيْثٍ يَغِيْثُنَا لَوْ جَهِ اللهُ؟ أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللهِ؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا بفریاد ما برسد؟

آیا دفاع کننده ای است که از حرم رسول خدا (ص) دفاع نماید؟

حر با شنیدن این نداء، از خواب غفلت بیدار شد و نزد عمر بن سعد رفت و گفت: آیا با حسین (ع) می جنگی؟ جواب داد: آری والله جنگی می کنم که آسانترین آن، جدا شدن سرها و قلم شدن دستها است!

حرّ وقتی این مطلب را دانست، از لشکر فاصله گرفت و بطرف خیمه گاه امام حرکت کرد. همینکه نزدیک امام شد، دستها را بر سر نهاد و گفت: خدایا! من بسوی تو توبه می کنم و از اینکه ترس در دل اولیاء و فرزندان اولیاء و فرزندان پیامبرت انداختم، مرا عفو نما! بعد سپر خود را واژگون نمود و نزدیک امام شد و سلام کرد. و به حضرت عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! فدای تو شوم! منم آن شخصیکه راه بر شما بستم و شما را به این بلا انداختم! هرگز گمان

نمی کردم که این مردم، با تو چنین کنند و سخن شمارا رد نمایند! بخدا قسم! اگر این را می دانستم، هرگز آنچه را کردم، انجام نمی دادم. اکنون

پشیمانم و بسوی خدا توبه می کنم! آیا توبه من قبول می شود؟

امام فرمود: آری! خداوند از تو می پذیرد و تورا می بخشد! اکنون فرود آی و بیاسای! حرّ عرضکرد: اگر من در راه شما سواره جنگ کنم، بهتر است از آنکه پیاده شوم! زیرا آخر کار من به پیاده شدن خواهد کشید!

امام فرمود: خدا تورا رحمت کند! آنچه می خواهی انجام بده!

حرّ برگشت و برای لشکر عمر بن سعد، سخنرانی نمود و آنها را سرزنش نمود! سپس او و فرزندش مشغول جنگ با آنان شدند تا شهادت رسیدند. امام بر بالین حرّ رفتند و فرمودند:

مادرت، خوب نامی برای تو گذاشت که تو در دنیا حرّ (آزاده) و در آخرت نیز حرّ هستی! { منتهی الامال }

نماز ظهر عاشوراء

در هنگام ظهر عاشوراء، ابو ثمامه صیداوی به امام عرضکرد:

ای ابا عبدالله! جانم بفدایت! همانا می بینم که این قوم، به جنگ با تو نزدیک گشته اند! سوگند بخدا! شما بشهادت نرسی تا من قبل از شما بشهادت برسم و بخون خود غلطان باشم! ولی دوست دارم که این نماز ظهر را با شما بخوانم، سپس خدای خویش را ملاقات کنم.

امام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: نماز را یاد کردی! خدا تورا از نماز گزاران قرار دهد! آری اینک وقت نماز است. سپس امام فرمود: از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارد تا ما نماز بخوانیم.

حصین بن نمیر از فرماندهان دشمن وقتی این مطلب را شنید، فریاد زد: نماز شما مقبول درگاه خدا نیست! حبیب بن مظاهر در جوابش گفت: ای حمار غدار! نماز پسر رسول خدا (ص) قبول نمی شود و از تو قبول می گردد؟ سپس با حصین درگیر شد و نزدیک بود که حصین را بکشد ولی او، یارانش را به کمک خواست و آنان به کمکش آمدن و با حبیب مشغول جنگ شدند حبیب پس از کشتن تعدادی از لشکر عمر سعد، بشهادت رسید! امام با کشته شدن حبیب دچار شکستگی شد و فرمود: ای حبیب! همانا تو مردی صاحب فض بودی و در یکشب قرآن ختم می کردی! { منتهی الامال }

غلام حضرت بنام جون، اجازه جنگ با لشکر دشمن را خواست

امام فرمود: تو همراه ما بودی تا سلامت باشی! حال که اینجامحلّ جنگ و کشته شدن، شده است، اجازه داری تا سلامت برگردی! او جوابداد: یا بن رسول الله! من در ایام سلامت کاسه لیس شما بوده ام، امروز که روز سختی و شدت است، شمارا رها کنم؟ بخدا قسم! بوی من بد و پوستم سیاه و حسیم زشت است! می خواهم بشرف شهادت نائل گردم تا بویم خوش، حسیم نیکو و رویم سفید گردد.

امام به او اجازه داد. او مشغول جنگ شد تا اینکه به حالت شهادت افتاد. امام بر بالین او حاضر شدند و فرمودند: خدا یا! روی جون را سفید و بویش را نیکو و او را با ابرار محشور کن و میان او و محمد و آل محمد پیوند قرار بده! { منتهی الامال }

پسر ابودجانه انصاری که پدرش بشهادت رسیده بود، خدمت امام آمد و اجازه نبرد خواست! حضرت فرمود: شاید مادر ترا ضعیف نباشد؟ نو جوان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد!

مادرم بمن دستور داده است، که به مبارزه با دشمنان شما بروم!

امام اجازه فرمود و او بمیدان رفت و این رجز را می خواند:

امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر

علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر؟

له طلعة مثل شمس الضحیٰ له غرة مثل بدر منیر یعنی: «مولایم حسین (ع) است و او بهترین سرور است. او باعث خوشحالی دل پیامبر بود! علی (ع) و فاطمة (س) پدر و مادر او هستند. آیا شما مانند او را پیدا می کنید؟

صورت حسین (ع) مثل خورشید درخشان و ماه نورانی است.»

سپس مشغول کارزار شد تا بشهادت رسید. دشمن سر او را جدا کرد و بطرف خیمه گاه امام انداخت. مادرش سر فرزندش را برداشت و به سینه چسباند و گفت: احسن ای پسر کم! ای شادمانی دل من! ای روشنائی چشم! سپس سر را بسوی مردی از سپاه دشمن انداخت و او را بهلاکت رساند. آنگاه عمود خیمه ای را برداشت و به دشمن حمله کرد، در حالیکه این رجز را می خواند:

انا عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة نحیفة

اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة الشریفة یعنی: «من پیرزنی ضعیف و لاغر و پیر هستم! مادر راه فاطمة (س) بشما ضربت سختی می زنم.»

او دوتن را کشت. سپس امام دستور داد که برگردد و در حق او دعا نمود. «منتهی الامال»

,piçq

.P³pÊ ÓDF ÌÜV ÇNA pÈèk oDF ,HìGdMkDèz qC xJ :lwèßÛî× ÀÜex ßFC .lèqoßÛ íçDNßÆ éCé²eî
 ,ykßŸÄ×ß EßGex
 éF èpÈèk ,P³pÊî×Co íçè ½Cp-C ÝØzk æDÈpç .lÛkpÆ Piv êkpGÛ ßk ÚA .lz ÚClixkoCß pd æCpØç
 Ýì@Ä Ý@F p@i@çq
 ælÛCßh(´)éîîC lGµ íFC P×D×C éF ½ßh qDØÛ éÆ æDÈÛA .livo MkDèz éFpd éÇÜèC DN kCkí× çNDWÛ
 ß P³DO@zi@× yCéoD@è
 ;kpÆ qD°A Piv êkpGÛ ß l×A ÚClix éF pÈèk oDF piçq ,lz
 :lÛCßhí× rVo ÝiÛZ ,kpÆî× éîØd ÝØzkpF éÆ ÚDÛaØç ßC .kßF æl;Û æliÛZ Dè ælèk ÚA lÛÛD× éÆ
 êkpGÛ

[ÝiÄîC ÝFC DÛC ß piçq DÛC]
 [Ýiwd Ýµ ÄiwîDF ÛÆkßmC]

.ÖqDví× oßk(´)Ýiwd qC Co DØz kßh pi;Øz DF ß ÛOwç ÝiÄ lÛqp³ ß Öpiçq Ý×

:PçÊÝiÛZ ,P³pÊ oCpÄ ÖD×C ÐFDÄ× ok ÚßZ ß PçÊ qDF ÖD×C ½p- éF xKv

Dèlè× DèkDç íwçÛ ÈNl³
 DiGÛîC Älv íÄîC ÖßîîC
 Diîµ í@NpØîC ß DÛwd ß
 Did liè;îC ÝidDÛWîC Cm ß

MolJ ß Ýwd MokCpF ÝiÛaØç ,ÛÛÆî× MDÄÔ× Co pG×DiJmLv qßp×C .lèkpÊ PèClç ß P³DèPèClç éÆ
 kDFPèCl@³ Û@ÛD@V
 .kpÈÛçCßh MDÄÔ× ,li;îF ßC éF íDF ßk lÛßClh éÆ Co èCælÛq lièz ÚAß í@Np× íîµ
 pißÆ éÇÜèC DN kCk é×CkC oDÇiJ éF ÚDÛaØç ßC .lz kpGÛ ÚClixoDKwço pÈèk oDF ß kpÆ ´Ckß
 ÖD×C DF MØØV ÝèC DF pi@çq D@èß@È
 ⁽¹⁸⁾ .lÛlÛDvo MkDèzéF Co ßC ß lÛkpF éîØd èß pF ußC ÝF pVDè× ß íG·z éîîC lGµÝF

piçq ÝiîDF pF ÖD×C oß@d

ß piçq Dè ÈÛl·Gè Ó] :kß×p³ ÝiÛZ ß l×A èß ÝiîDFpF (´)Ýiwd ÖD×C ,piçq MkDèz qC xJ
 :lwèßÛî× EßzAp@èèz Ý@FC
 ;lÛÆ PÛ·î Co PÛÔNDÄ ß lÛCkpÈÛ oßk çOØdo qC CoßN lÛßClh ,piçq èC [.pèqDÛh ß ækpÄ Cßiwx
 ÝènîC Ý·î ÈiîNDÄéîîC Ý·@î
 ⁽¹⁹⁾ .P³pÊ Cp³ Co ÚDÆßh ß ÚDÈéÜèqßF ÐÇz éF ÚDÈlzzjw× éÆiOÛ·î ÚA èiGz

oßéîØd èß pF (ÛÈp³ ÝF ÐèlF) ÖDÛ éF ÛiØN íÛF qCèkp× ,liÈÛV ÚDi³ßÆ DF éÛCkp× ß kpÆ ÝØzk
 DFpiv qCooDÆ **H@i@G@d**
 éF pi;Øz DF èpÈèk éFp" ÛiØN ÝF ÝiŸd,krihpF Ýì×q qC PvCßh éÆ ÝiØç .P³DOz ÐèlF èoDè éF
 èpÈèk;iz ß lz
 Ûç Ý× :PçÊ ß kpÆ íØiØNkp× éF Ðo ÝiŸd ,kpÆ Clv çÛlF qC Co HìGd pv éîD³ÔF íØiØNkp× ß
 PhDv koCß HìGd pv
 ÛGvC ÚkpÊ éFDN oDKwF Ý× éF Co HìGd pv ,PvC éO;çÛ Co ßC íwÆ Ý× rV lÛÈßvCliF :PçÊ ßC
 ,ÛÇèpz HìGd ÝO;@Æ ok
 ⁽²⁰⁾ .ÛÇèpz HìGd ÐOÄ ok lÛÛClF Ökp× DN ÖrèßDiF

EDwd éF ÝØzk èCpF íÈorF qDiO×C èß ÚlÛDvoMkDèz éF éÆ kßzì× ækDçOvC ÝiÛZ HìGd Úlz éO;Æ
 iÈ@Ûß@È@Z qC
 Dè .lÛèDØÛ HwÆ èoDiO³C ÚD×kp×krÛ DN lÛÛÆ í³p·× HìGd ÐNDÄ Co kßh éÆ lÛlèqoßî× oCp³C
 ÝØzkièDçßpiÛ ß ,l×Aí@×
 .lÛFDèPvk èrèCßV éF

HiGd MkDèz P (')Ýiwd ÖDxC

êP ÝiîDF pF ÚDFDOz ÚDÊkCqA oPpv ,P¾DOz ClhoClèk éF çGiGd EDÆo ok P lizBÛ MkDèzPFpz
HiGd éÆ íè×D@È@Ù@ç
:kß×p¾ P lz p`Dd

.ÖoCnÊí× Clh EDwd éF Co ÙèD¾BDFEDeC P Ökßh ⁽²¹⁾ [íFDeC æDØd P íwzÛ HwOdc éíîC lÛµ]

Co ÚApÂ Hz Èè okéÆ êkßFPïi©¾ DF êkp× HiGd Dè [Åok éíî] :kß×p¾ Mpod ÚA éÆlÜÊí× ÐÃÛ
uBBD- ÝFC ÖB@dp@×
⁽²³⁾ .kßF ÍDvXÛJ P kDOçç MkDèz ÖDÈÛç HiGd ÅoDG×Ýv :lèßÊí× íÛDÃ×D× ÖBdp× ⁽²²⁾ .êkpÊí× ÛOh

بربرين خضير

Ð-DF çìÆ éÆ ÚA lÛçCBhí× DÛCBN P DÛCk êClh qCß lÛpiÊí× oCpÂ pÈèlçè pFCpF ok Hçn× Bk
æLÜèDØÛ éíçDG× ÖDÈÛç
éF ÔFpÆ æDÈNkDèz ok éíçDG× qC ÝzBoèCéÛBØÛ .koCk ÖDÛ éíçDG× ulÃ× PÛv ÝèC .kßz ÝzBo Äd
Hçn× D@NkqD@v ÅÔç
.lèkpÊ CpVC pèpFPvk
DF Co Clh oDO¾o ,pi@h ÝF pèpF êC :kq Clß P l×A oCqoDÆéF ÐÃ·× ÝF lèrè ÖDÛ éF ÚDÛ@Ø@zk
qC í@ç@è Coß@zD@µ qBo kCl@×D@F
?íÛìFí× éÛBÈZkßh
.lF BN pF íîP ;PvC EBh Clh éF :PzÊ pèpF
P æCpØÊ Co éèPD·× ;êkqí× ÚDØSµ qC ¾pd ÚCkßk íÛFéZßÆ ok éÆ èoCk kDè éF .èkßGÛ BÈ°Pok
éOznÊ ok ,í@O@ç@Ê °Pok -
?Äd pF ÖDxC Co (')HîD- íFC ÝF íîµ P íowÛCkí×æLÜèæCpØÊ
.PvC Ý× æliÃµ ÝèC Ûçkí× MkDèz ,èoA -
.íÛDçCpØÊ qC BN éÆ Ûçkí× íçCBÊ -
æqoDG× xKv P l;çF Co æCpØÊ PvC Äd éF éÆ ÚA ÛìçCBíF;ÛìçCBíF BÈ°Pok pF Co ClhPÛ·î ,ÛìÛÆ
éíçDG× èp`D@d D@èA -
?ÛìÛÆ
.lÛlz æqoDG× ækD×A xKv ÐlÛOzCkpF Dµk éFPvk é¾ßÆ pç;î çìJD;ìJ Bk pç ,ÖDÈÛç ÝèC ok
.lz Ýì×q pF çÃÛ P kpÆ PFD=C yr»× éF pi;Øz .kDO¾ÇÝì×q éF pèpF ÝìÈÛvPFp` DF lèrè ,ÈGv
èkoßh P kq qC l·F

UFC é@ÃÛ

.kßF ÚDèDØÛ yCæpèZ ok Clh æCo ok Û;h ÍDd Ýìµ okP MkDGµ oDRA .kpÆí× æßÏv oBk qC
yCíÛCoBÛ íÛD;ìJ P ÅoDG@× èBo
:kCk é×CkC æqoDG× éF ,lÛCBhí× rVoéÆ íîDd ok
pi@h íFC P pèpF DÛC
pi` Ý× èoC Ó P ÛçFp`C
piîîC ÐçC piîîC DÛi¾ ¾p·è
pèpF Ý× piîîC Ð·¾ ÅCnÆ
ÛOwç pi@h lÛqp¾ pèpF Ý×
ÛÛìFíØÛ ÚDèq íîP ÛÛDvoí× ÚDèq DØz éF
lÛvDÛzì× Cp× pìh ¾pz P pìh ÐçC
.PvC ¾Bp·× ,Ý× ÈìÛ ÐØµ ÝìÛZ ÝèC
éF P P;Æ Co ÝN lÛZ ,kßF ÍDwÜèÆ éÆ ÝèC DF .kpÆí×oCp¾ pç;î ,lìhpZì× éÆ ¾p- pç éF
.lìGî-ì× qoDG× ÚD@Û@a@Ø@ç
,oLF ÚClçDW× ÚClÛqp¾ ælÛ;Æ èClèßz ÈèkrÛ ,ÚDÛ×Å× ælÛ;Æ èC .lièDiF BÏv :kqí× kDèp¾
éOvB@i@J.l@ÛD@vo P@ÆÔç

Ukrainian text: (L)Clh íßvoÚClŪqp% ælŪ;Æ êC lëßz ÈëkrŪ
.Pw;ŪyCéŪiv pF ß kq Ýì×q éF Co ßC pëpF .lŪlz pìÈok Ūç DF íNl×.kpF éÍØd ßC éF êlGµ nÃŪ×
ÝF í"o ;ÖDEŪ@ç Ý@ëC ok
ÁDØµC éF æriŪ .kpF éÍØd pëpF éF pì;Øz ß æriŪ DëP;J qC êkqC H·Æ .lìGĭ- ÈØÆ ß kq kDëp%
æqoDG@× qC uß@ëD@× êl@G@µ
.kpÆ qCßpJ kßG·× êßv éF çÆDJ ÚCßo ,HìNpN ÝêlF ß P%oßp% ypÇiJ

شهادت علی اکبر(ع)

علی اکبر خدمت حضرت آمد واجازه میدان رفتن خواست.امام به او اجازه داد.علی اکبر بطرف میدان حرکت کرد.

دراین هنگام امام نگاه مأیوسانه ای به او کرد وبه گریه افتاد.و مُحاسن شریفش را بطرف آسمان بلند کرد وفرمود:خداایا!

گواه باش! که بر این قوم،شخصی به مبارزه آنان می رود،که درشکل واخلاق وسخن گفتن،شبیبه ترین مردم به رسول توبود.وماهروقت بدیدار پیامبرت،مشتاق می شدیم،بصورت این جوان نگاه می کردیم.خداایا!برکات زمین را از این قوم بگیر وآنان رامتفرق وپراکنده ساز و حُکام را از اینان هرگز راضی مگردان! زیرا اینان مارا دعوت کردند که مارا یاری کنند،ولی وقتی ما اجابت کردیم،باما دشمنی کردند وبر روی ما شمشیر کشیده اند!سپس امام بر عمر سعد صیحه زد وفرمود:خداوند نسل تو را قطع کند،وامر تو را مبارک نکند وبعد از من،شخصی را بر تو مسلط کند که تو را در بستر بکشد!زیرا رحیم مرا قطع کردی وقرابت مرا با رسول الله رعایت ننمودی!سپس این آیه را تلاوت نمود:انّ الله اصطفى آدم ونوحاً وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين.ذُرِيَةُ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضِ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.»آل عمران33»یعنی:خداوند برگزید،آدم ونوح وآل ابراهیم وآل عمران را بر اهل عالم بعضی از اینها از نسل بعضی دیگر هستند.وخدا شنوا وبسیار دانا است.

علی اکبر بر صفوف دشمن حمله می کرد واز آنان می کشت بطوریکه صدای ضجه وشیون از آنان بلند شد!رجز علی اکبراین بود:

انا علی بن الحسین بن علی نحن وبيت الله اولى بالنبي

اَضْرِبْكُمْ بالسيف حتى ينثني ضرب غلام هاشمي علوي

ولا يزال اليوم احمي' عن ابي تالله لا يحكم فينا ابن الدعي يعني:منم علی،پسر حسین بن علی وسوگند به کعبه!ما اولى' به پیامبر هستیم.

واین شمشیر را آنچنان بر شما می زنم، تا درهم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی!

و همیشه حامی پدرم هستم و بخدا قسم! نباید فرزند این فرومایه بر ما حکومت کند.

اما حرارت آفتاب و سنگینی اسلحه و تشنگی، علی اکبر را ناراحت کرده بود. لذا بسوی امام برگشت و عرض کرد: ای پدر! تشنگی مرا کُشت! و سنگینی اسلحه مرا اذیت می کند! آیا ممکن است با مقداری آب مرا سیراب کنی تا در جنگ قوت یابم؟

امام در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود، فرمود: ای پسر کم! زبانت را در دهان من بگذار! سپس انگشتر خود را به او داد و فرمود: این را در دهانت قرار بده و به جهاد با دشمنان برگرد که من امیدوارم که عصر نشده از دست جدت رسول الله (ص) با آبی سیراب شوی که بعد از آن تشنگی نخواهد بود!

علی اکبر برگشت و خود را به صفوف دشمن زد و از آنان می کُشت. تا اینکه مرثیه بنی منقذ، ضربتی بر فرق علی اکبر زد که فرقی شکافته شد. علی اکبر دست در گردن اسب کرد و عنان را رها نمود. اسب او را میان لشکر دشمن از این سو به آن سوی

برد! و هر شخصی که به علی اکبر برمی خورد، ضربتی بر او وارد می نمود. تا اینکه بدنش پاره پاره شد. وقتی از اسب بر زمین افتاد، صدا زد: یا ابتاه! هدا جدی رسول الله! قدسقانی بکأسه الاوفی شربه

لاظماً بعدها ابداً و هو یقول: العجل العجل! فان لك كأساً مذخورة حتى تشریها الساعة! یعنی: ای پدر این جدّم رسول خدا است که مرا با شربتی که بعد از آن تشنگی نیست، سیراب نمود و می فرماید! ای حسین! عجله نما! عجله نما! که ظرف شربتی برایت آماده نموده ام که در این ساعت بنوشی.

امام حسین (ع) با شنیدن صدای علی اکبر، حرکت کرد و خود را بر بالین او رساند. وقتی نگاهش به بدن پاره پاره او افتاد، خم شد

و صورت بر صورت او گذاشت و فرمود: خدا بکشد مردمی را که تو را کُشتند! چقدر جرعت دارند که از خدا و رسول، نترسیدند و پرده حرمت پیامبر را چاک زدند! سپس اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: علی الدنيا بعدک العفا! بعد از تو خاک بر سر دنیا باد!

در این موقع حضرت زینب (س) از سراپرده بیرون آمد و با حال اضطراب و سرعت، بسوی بدن علی اکبر رفت و ندبه می کرد! تا اینکه خود را به بدن او رساند و خود را روی علی اکبر انداخت.

امام، خواهر را از روی بدن فرزند خود، بلند کرد و به خیمه اش برگرداند و روبه جوانان بنی هاشم کرد و فرمود: برادر خود را بردارید!

جوانان بنی هاشم! جسد نازنین علی اکبر را بر داشتند و درخیمه ای که درمقابل آن می جنگیدند، گذاشتند. «1»

HìWµ êDëäo

ÜO;ç Hz ok ,ÚDzpØµphA ÍDv ok ,ÚCpèN ÐGÂ ÍDv PwíF °DµP qC êok ÝêlîCDi` liv Ößdp×))
 .?PwiZ ³¼Dd p·z ÝèC qC kßŸÃ×éÆ lÜÆí× ÍCâv ÚD;èC qC pGÛ× ÝièDJ iÜCBV ,Öpex ÛèÛ Dë
 .koPA DWF ÐC Ð êkpÆ BN ælµP éÆ CpZ @@@@ !jiz êC XÛp× Ý×q ÛÜD»× piJ læp×
 kCk CoÖlÜÊ ÚkoßiÜæµP éÆ Pvc(´)ÖkA Mpod ((jiz)) qC kCp× :lèD×p³í× jvDJ ok ÚD@;èC
 ,pØµ ÖDØN okÐ kpÆ ÐØµ ælµPéF éÆ Pvc(´)ÝiÜ×âØîCpì×C ,((ÚD»× piJ)) qC kCp×Ð kpÇÛ ÐØµ íîP
 .koßiÜ ÖlÜÊ ÚDÛ
 ½D;Æ ÚDzpØµíîP ,lÜßzi× Mßµk xîW× ÚDØ@ç êCp@F æl@Ü@èA ÍD@v êCp@F ((èok Ößdp×))
 ÝèC ÐGÂ ÍDv læßÊí×ÐlèAí× ÚCBV ÚA ECBh éF Hz ÚDØç ok DÃiÂk ,Öpex æD× ok ,l@çki@Ø@Û
 À;Æ oß- ÝèC p·z êDÛ·× ,Öl×A ÛîDµÝèC éF ÚßZ íîP ,ÖkCk íFCBV Ý×Ð êlìvPJ Ý× qC CoíCâ@v
 qC kCp×Ð (´)Clè;îC liv ,((ÚD»×piJ)) qC oß²Ü×Ð(´)ÜiçCpFCMpod ,((j@i@z)) qC kCp@× é@Æ
 l@z
 CoD³P PÃiÂd (´)Clè;îCliv íîP ,kpÆ p×C éF êD³P ÜiçCpFC Mpod éÆPvClÛqp³ fFm ,((ælµP))
 .(´)pGÆC íîµ Mpod koß×ok ÔFpÆ ok
 .(()) kCk ÖDWÛC

شهادت قاسم بن حسن(ع)

قاسم به عزم جهاد، برای اجاز خدمت امام آمد. حضرت چون چشمش به قاسم افتاد که آماده رفتن به میدان است، بی توان شد و دست به گردن او انداخت و در آغوشش گرفت و هر دو آنقدر گریستند که بحالت بیهوشی افتادند.

وقتی بیهوش آمدند، قاسم با التماس درخواست اجازه می کرد ولی امام قبول نمی فرمود. تا اینکه قاسم آنقدر دست و پای امام را بوسید تا اجازه گرفت. پس به میدان آمد و در حالیکه اشکش جاری بود، این رجز را می خواند:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفیٰ المؤمنین

هذا حسین کالاسیر المرتھن بین أناس لاسقوا صوب المزن پس کارزار سختی کرد وبا آن سن کمش، سی و پنج تن را کشت!

اما عمرو بن سعد ازدی به قاسم حمله کرد و ضربتی بر فرقش وارد کرد که سر او شکافته شد. قاسم به صورت بر زمین افتاد و فریاد زد: یا عمّاه!

همینکه صدای قاسم بگوش امام رسید، حرکت کرد و مانند شیر بر لشکر دشمن حمله نمود و خود را به قاسم در حالیکه ساعات آخر عمر او بود، رساند. امام مشاهده کرد که قاسم از شدت درد، پاهای خود را بر زمین می ساید. حضرت فرمود: قسم بخدا! که بر عمومیت سخت است که او را برای کمک بطلبی ولی او نتواند اجابت

کند! و اگر اجابت کند، نتواند کمک کند! و اگر کمک کند، تورا سودی نبخشد! از رحمت خدا دور باشند جماعتی که تورا کشتند.

آنگاه قاسم را از روی خاک بلند کرد و در آغوش خود کشید و سینه او را به سینه خود چسباند. سپس در حالیکه پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد، او را بسوی خیمه گاه برد و در کنار پسرش، علی اکبر گذاشت. «{ منتهی الامال {

شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

قمر بنی هاشم (ع) در روز عاشوراء، مکرر به خدمت امام حسین (ع) شرفیاب می شد و اجازه میدان رفتن می خواست ولی بمناسبت شهادت و شجاعت و پرچمداری وی، امام به او اجازه نمی داد و هر بار از تصمیمش، منصرف می ساخت و می فرمود: انت صاحب لوائی! تو پرچمدار من هستی!

اما وقتی همه یاران امام بشهادت رسیدند، ابوالفضل (ع) برای

چندمین بار از امام اجازه خواست. امام هم موافقت کرد و فرمود: حال که تصمیم به جنگ گرفته ای، مقداری آب تهیه نما!

عباس (ع) حرکت نمود و پس از درهم ریختن صفوف دشمن، وارد فرات شد. وقتی مَشْک را پُر کرد و خواست خود نیز بیاشامد، مَشْش را پُر از آب کرد و به نزدیک لبان خشک شده اش رساند. اما بلافاصله آب را به فرات ریخت و این چنین خود را مورد خطاب قرار داد:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي وَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي

هَذَا الْحُسَيْنِ وَارِدَ الْمَنُونِ وَتَشْرِبِينَ بَارِدَ الْعَيْنِ

تالله ما هذا فعال دینی یعنی: «ای نفس! بعد از حسین (ع) ذلت بر تو باد! و پس از وی زنده نباشی اگر چه حیات را خواهانی!

اینک حسین (ع) وارد میدان جنگ شده و آنوقت تو آب گوارامی نوشی؟ بخدا سوگند! دین من همچو اجازه ای بمن نمی دهد.»

وقتی بامشک پُر بسوی خیمه ها بر می گشت و خود را در مقابل سیل خروشان دشمن دید فرمود:

لا اَرهَب الموت اذ الموت ذقا حتى اوارى في المصاليب لقي'

نفسى لسبط المصطفى ' الطَّهْرُوقى ' اَنّى انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشرّ يوم الملتقى ' یعنی: «آنگاه که صدای مرگ بگوشم رسد، از مرگ نمی‌هراسم! تا آنجا که بدنم در میدان جنگ زیر شمشیرها پنهان شود.

جان من فدای فرزند پاک مصطفی ' باد! منم عباس که این مشک را بسوی خیمه ها می برم.

و در این روز جنگ، ترسی از مرگ ندارم.»

عباس در حال برگشت به خیمه ها بود که ناگهان بطور ناگوارانه مورد حمله زید بن رقاد که در پشت نخلی کمین کرده بود، واقع شد و در این حمله، دست راست حضرت جدا شد. اما فرزند حیدر کرّار چون از دست راست مأیوس شد، چنین رجز خواند:

والله ان قطعتم يميني اَنّى اُحامي ابدًا عن ديني

وعن امام صادق اليقين نجل النبی الطاهر الامين

یعنی: «بخدا قسم! اگر دست راستم را قطع نمودید، ولی من دست از حمایت دینم بر نمی دارم.

و از امامم که در ایمانش صادق است، و فرزند پیامبر امین است، حمایت می کنم.»

در این هنگام شخص دیگری بنام حکیم بن طفیل، از کمینگاه بیرون آمد و با حمله ای، دست چپ حضرت را قطع نمود.

از طرف دشمن تیرها مانند باران بسوی آن حضرت سرازیر شد. تیری به مشک و تیری هم به سینه عباس، اصابت کرد.

یکی دیگر از افراد دشمن، عمود آهنین بر فرقش کوبید که از اسب بر زمین افتاد.

طبق نقلی در این موقع، ابوالفضل (ع) صدا زد: یا اخاه! درک اخاک! برادر! برادرت را دریاب!

امام خود را بر بالین او رساند و چون بدن بدون دست و خونین عباس را مشاهده کرد، دستهایش را بر کمر گرفت و فرمود:

الان انکسر ظهري وانقطع رجائي وقلت حيلتي!

الان کمرم شکست!وامیدم ناامید شد!وراه نجات بسته گردید!» { سخنان امام حسین(ع)از مدینه تا کربلا و منتهی
الامال }

.lÜÜÆ ß;Owz kßh ÝN ÚDÊlëk EA qC @@@@ lÜÜÆ Ðo Áß;·× éÊolF
ÚßZ ÁD;µ
.lÜÜÆ ÐqoA ÐC éGNo p;d qÐo ok @@@@ Ä;µ êßÆ ÚClìèz éÆ
íÄzDµ ÚDFpÂ
.lÜÜÆ ÐpFA Hĭ¬ ÐC êßÆ ÅDh qC @@@@ oDÊqÐo ÚDçDz éÆ oCl×DÛ
uDGu
.lÜÜÆ Ðo éFÐo ßËF lÛpçÛ× éçÛDÛA @@@@ ÐC éF kßh Pvk Clh
kCkÐ lÛD× PvkíF
.lÜÜÆ ÐC êßv Ðo éØç ClÊ DN æDz qC @@@@ CpZ xJ PvcíñClh
Pvk éÛ ÐC Pvk pÊ
.lÜÜÆ ßËOçÊ DV éØç çWñCßeÎC EDF @@@@ PvcXñCßeÎC EDF éÊok
éÆ ÐC æDÊ ok
ÖClGµ ßFC éiĭµ ªÄÛD¼,ihC Dë íÜÆokC :énßª íĭµDF êkDÛ)) :kDO¼C Ýì×q pF ÚßZ (´)uDGu Mp@d
ÄÄß¼ ødCpWÎDF DSNp× ÛèwF Ýì·ÎC Åßç;×,ÝìGWÎC gß`p× ,oDwiÎCÐ ÝìØiÎC ´ß@Ä× æCp¼ pÄ¥ÎD@Æ
.(())((éwçÛ P`D¼iOd içGè évCo lÛµ xĭvÐ DiÛeÛ× éiĭµ

شهادت علی اصغر(ع)

چون حضرت، یارانش را از دست داد، خود آماده رفتن به میدان شد. برای وداع به طرف خیمه ها رفت و صدازد: ای
سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خدا حافظ!

سکینه عرض کرد: ای پدر! آیا تسلیم مرگ شده ای؟ فرمود: چگونه تسلیم مرگ نشود، کسیکه یاور و معینی
ندارد؟ سکینه گفت: پس ما را به حرم جدّمان بازگردان! امام فرمود: میهات! اگر صیّاد، مرغ قطا را آرام می گذاشت، او می
خوابید!

در این موقع، زنها صدا بگریه بلند کردند. حضرت آنها را ساکت کرد و خود عازم میدان شد.

امام سجاد(ع) چون پدر را تنها و بی یاور دید، با آنکه از ضعف و ناتوانی، قدرت برداشتن شمشیر را نداشت، راه میدان
پیش گرفت! امّ کلثوم با دیدن این صحنه صدازد: ای نوردیده! برگرد! امام سجاد(ع) فرمود: ای عمّه! دست از من
بردار و بگذار تا پیش روی فرزند پیامبر، جهاد کنم. حضرت سیّد الشهداء(ع) به

امّ کلثوم فرمود: جلو او را بگیر تا کشته نشود و زمین از نسل آل محمّد(ص) خالی نماند.

در این هنگام، سالار شهیدان، روبه لشکر عمر سعد کرد و صدا زد: هل من ناصر ینصرنی؟ هل من معین یمیننی؟ هل من ذاب یدبُّ عن حرم رسول الله؟ آیا یاری کننده ای است که مرا یاری کند؟ آیا کمک کننده ای است که مرا کمک کند؟ آیا دفاع کنند ای است تا از حرم رسول خدا، دفاع نماید؟

ندای امام که بگوش زنها رسید، از جهت مظلومیت امام حسین صدا بگریه بلند کردند. امام به خیمه ها برگشت و به زینب فرمود: کودک صغیرم را بده تا با او خدا حافظی کنم!

زینب (س) علی اصغر را بدست امام داد. حضرت صورتش را نزدیک علی اصغر برد تا ببوسد، ناگاه حمله تیری بطرف امام انداخت که بگلوی علی اصغر رسید و او را بشهادت رساند. امام بدن بی جان علی را بدست زینب داد و خود از خون گلوی علی بر می داشت و بطرف آسمان پخش می کرد و می فرمود: بر من هر مصیبتی که نازل شود، آسان است. زیرا که خداوند ناظر می باشد. { سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا و منتهی الامال }

شهادت امام حسین (ع)

بعد از شهادت علی اصغر، امام از زندگانی دست شسته و شمشیر بدست گرفت و مبارز می طلبید. هر که در مقابل آن فرزند اسد الله الغالب، قرار می گرفت، بهلاکت می رسید تا آنکه کشتار بزرگی نمود و عده زیادی از شجاعان دشمن را به جهنم فرستاد. دیگر کسی جرعت نداشت تا با حضرت جنگ تن به تن کند! سپس امام به چپ و راست لشکر دشمن حمله نمود.

راوی می گوید: بخدا قسم! هرگز ندیدم مردی را که لشکرها را بسیار او را محاصره کرده باشند و یاران و فرزندان او را بشهادت

رسانده باشند و اهل بیت او را بسختی انداخته باشند، ولی شجاعت و قوی القلب تر از امام حسین (ع) باشد! زیرا با وجود مصیبت های زیاد و تشنگی و جراحت بدن، باز هیچ تزلزلی در او دیده نمی شد و آنچنان بر دشمن می تاخت که لشکر مانند گله گرگ دیده، می رمیدند و فرار می کردند. دوباره لشکر سی هزار نفره، جمع می شدند و آماده می گشتند! ولی امام بر آن لشکر انبوه، حمله می کرد و آنان مانند ملخهائی که در هوا پراکنده می شوند، از مقابل امام می گریختند و از هم متفرق می شدند. آنگاه امام به مرکز حمله بر می گشت و کلمه لا حول ولا قوه الا بالله را بر زبان جاری می فرمود.

تا اینکه از هر طرف امام را تیرباران نمودند و از کثرت تیرهائی که بر زره حضرت نشست، سینه مبارکش چون خار پشت گشت و به روایت امام محمد باقر (ع) زخمهای حضرت، بیش از سیصد و بیست جراحت بود.

اینجا بود که امام از شدت خستگی و بسیاری ضعف، توقفی فرمود تا ساعتی استراحت نموده باشد. که ناگاه ظالمی، سنگی را بطرف امام پرتاب کرد که به پیشانی حضرت، اصابت نمود و خون جاری شد. امام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی را پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش، زهر آلود و سه شعبه بود، بر سینه مبارکش وارد شد.

امام فرمود: بسم الله وبالله وعلى 'مَلَكُ رَسُولِ اللَّهِ. سپس رو به آسمان کرد و فرمود: ای خدای من! تو می دانی که این جماعت، مردی را می کشند که بر روی زمین، پسر پیامبری جز او نیست بعد دست برد و تیر را بیرون کشید که خون جاری شد. امام از خونها بر می داشت و بطرف آسمان پخش می نمود که قطره ای بر نمی گشت! بار دیگر دست کرد و از خون برداشت و بر صورت و مُحاسن خود مالید و فرمود: می خواهم با سر و روی خون آلود، جدّم رسول خدا را ملاقات کنم!

در این موقع از شدت ضعف، بر روی زمین گودی قتلگاه افتاد! { جلاء العیون }

شمر از اسب پیاده شد و بسوی گودی قتلگاه حرکت کرد....

ælivpŭ ¹ßİF éF qßÜçêß Pvc(((´)HİD@iFC ÝF íİµ ÝF Ýwd ÝF ÖClGµ)) ÔFpÆ êClèz qC íÇ@ë
İÜV ÚClì× ½p- éFß UoDhéØih qC, kpÆ ælçD;× Co yoCßÊorF êßØµ iñDèÜ@N Úß@Z é@Æ kß@F
l×A çİDGŪlF (u)HÜëq ((éihC Dè éiwGdCÝiweİC Dèİ İDÃ¼, íFD¼ éwGeOİ HÜëq éOÄeİ¼)) P¾Doz
kq Clª Üç (´)ÖD×C , lzıØŪ P·VCp× éF p``DdÚCßVßŪ íİß , kßz ÚClì× é@F ßC Ý@O@¾o , @ÜD@× é@Æ
PèDØd yoCßÊorF êßØµ qC kßF ÜØ¥× ÖClGµ D×C , læDiF ÚClì×éF oCnÈŪß piÈF CoßC Pvk !ÖpçCßh
l.ŪDvoßØµ éFCokßh DN lÜÆ
pKv CokßhPvk ((ÖClGµ)) D×C lÜÆ éİØd (´)Ýiwd éF pi;Øz DF Pvcßh ((H·@Æ Ý@F p@e@F))
éF Pvkß koßh ÚCßVPvk éF pi;Øz Cnİ ?((iØµ ÐOÄNC øSiGiİC ÝFDè Èİèß)) :P;@Èß kCkoCp@Â
:íDÂß éİC éØ``ß (´)ÝiweİC ænhD¼)), kq Clª Co yokD× ÖClGµ éÆ kßF DWÜèC , lz ÚCrèßA Pvs@J
, ((ÝieİD¥İC ÈñDFDF ÈÄeİè ÖC ÚD¼, piİfCÈİm í¼ HwOdcß ÈF írŪD× íİµ p@G@C i@hc Ý@FD@è
, ÚClF pih CoDèÜèCß ÝÆ pGª HñD¥× ÝèC pF !okCpF pwJ êC:kß×p¾ß P¾pÈ kßh oDÜÆ ok CoßC Mp@d
l. (())lÜÆí× Äeİ× PÜèçD-kClVC éF CoßN lÜßClh DÜD@ç
..###

.æD× é·®Â ÚßZ ÚCßo lz éz êßv @@@@ æDÊphq l×A ÚßpF íİç-
íÇè
.æDÊphq læDŪ ÚßpF ÅkßÆ ÝèC éÆ @@@@ æDz ÚA P;Ê Co ÚCpçCßh
, Ök ÚAok
.æDz ÚA yß°A ok P¾oDN ÚCßk @@@@ æD× ÚA lækpÈ Öpd qC
ÚCrèpÈ
.Ýèpèk oDè oDÊkdè êC P;ÈF @@@@ Ýèpiz ÚDV ßaØç P¾pÈF çèz
.ÚCpF ÚDÇìJ pÈ× íÜìF iØŪ @@@@ ÚDV êC éÈph qC êlz ÚßpiF
CpZ
.æDz pv pF í»ìN kpÆ PİCßd @@@@ æCpØÈ ÖßÂ ÚCq êp¾DÆ éÊDÜF
.kpÆ pKv kßh Pvk , ¼ìN ÚA pF @@@@ kpÆ ond ÅkßÆ , éz ¾;d
pèFq
.ÖDFkpÆ ÚßZ ÝìF éF DO;Ê é;F @@@@ ÝF qC ÅkßÆ Pvk lækpÈ

ClV

.Piv ÚDÜZ êpìN yCéÜiv pF krF @@@@ PiFlF pçÆ ÚA éĬ×pd
ylëk éZ
.(())DFDF krÛ DN éz Pvk qC lëpJ @@@@ DFDè× íFṖ kClF ÚDV ÅkÆ éÆ

شیهه ذوالجناح

اسب حضرت بنام ذوالجناح،وقتی صاحب خود را کشته دید،سر خود را به خون امام رنگین کرد وشیهه کشان
بطرف خیمه هارفت در حالیکه همهمه می کرد وبازبان بی زبانی می گفت:وای بر گروهی که فرزند پیامبر خود را
شهید کردند!

چون زنها ودخترها،صدای ذوالجناح را شنیدند،سر وپای برهنه از خیمه بیرون دویدند وچون چشمشان به اسب
بدون سوار افتاد،فریاد واحسیناه!واماماه!بلند کردند.

امّ کلثوم دست بر سر می زد وندبه می کرد ومی گفت:وامحمداه!اینک حسین تو،بی عمامه وعباء وشهید
در صحرای کربلا افتاده است!

زینب می گفت:وامحمداه!این حسین،فرزند گرامی توست که در خاک وخون غلطیده است واعضایش از یکدیگر
جدا شده اند!وامحمداه!این حسین توست که عریان در صحرای کربلا افتاده است!...» {جلاء العیون}

غارت اموال امام حسین و اهل بیت ان حضرت

راوی گفت:وقتی حسین(ع)کشته شد،لشگریان عمر سعد برای غارت لباس واسلحه حضرت هجوم
آوردند!عمامه حضرت را!خنس برد!نعلین را اسودبن خالد برد!بجذل انگشتر را با انگشت مبارک،قطع نمود!زره را
مالک بن یسر برد!شمشیر را(غیر از ذوالفقار)اسودبن حنظله برد!«{منتهی الامال}

بعد از شهادت امام حسین(ع)،سربازان عمر سعد همه اموال ووسایل وزیور آلات اهل بیت اباعبدالله(ع) حتی'
چادری که زن بکمرش بسته بود وپوستینی که امام سجاد(ع)بر روی آن افتاده بود را غارت نمودند!

از فاطمه دختر امام حسین(ع)نقل شده است که:من در آن موقع کودکی بودم وخلخال(یک نوع زیور آلات) در
پای من بود.یکی از سربازان عمر سعد،در حالیکه گریه می کرد،آن خلخال را از پایم در آورد!گفتم:ای دشمن
خدا!چرا گریه می کنی؟

گفت: چگونه نگریم در حالیکه دختر رسول خدا را غارت می‌کنیم! گفتیم: حال که می‌دانی، دختر پیامبرم، چرا اموال مرا غارت می‌کنی؟ گفت: اگر من نبرم، دیگری خواهد برد!!

همچنین از او نقل شده است که: من بعد از شهادت پدر بزرگوارم، مضطرب و ناراحت در مقابل خیمه ایستاده بودم و پدر و برادران و خویشان خود را در میان خاک و خون می‌دیدم و در فکر این بودم که اشیاء بنی امیه، با ما چه خواهند کرد؟ ناگاه دیدم سواره ای نیزه بدست، ظاهر شد و بر زنان می‌زد و آنان فرار می‌کردند و او آنچه داشتند، غارت می‌کرد و آنها فریاد می‌زدند: واجداه! واجداه! واقلة ناصراه! واحسیناه! آیا مسلمانی نیست که ما را یاری کند؟ آیا در میان این مردم، مؤمنی نیست که ما را پناه دهد؟ من از مشاهده این حال، لرزیدم و دنبال عمه های خود بودم تا به آنها پناه برم. ناگاه آن شخص چشمش بمن افتاد و بطرف من حمله کرد! من گریختم و او با نیزه اش بر میان کتف من زد و من روی زمین افتادم. او گوشواره مرا درآورد و مقنعه از سر من کشید و متوجه خیمه هاشد! من هم بیهوش شدم. وقتی بیهوش آمدم، دیدم عمه ام زینب (س) بالای سرم نشسته و می‌گرید! همینکه دیدم من بیهوش آمده‌ام، فرمود: برخیز که برویم تا ببینیم بر سر سایر دختران و برادر بیمار، چه آمده است؟ گفتیم: عمه! چادری ندارم! فرمود: من هم مثل تو بی چادرم! با عمه‌ام، به خیمه امام سجاد (ع) داخل شدیم و دیدیم که همه اسباب و وسایل و اموال ما را غارت کرده‌اند! و برادرم امام سجاد (ع)، از بیماری و تشنگی بر رو افتاده است و بر احوال ما می‌گرید.» { جلاء العیون }

آمده است که وقتی بدستور منصور دوانیقی درب خانه امام صادق (ع) را آتش زدند، امام آتش را خاموش کردند و زنان و دختران وحشت زده خانه را دلداری دادند. روز بعد وقتی عده ای از شیعیان برای جویا شدن حال امام، بیدار حضرت رفتند، دیدند که امام اندوهناک و گریان است! عرض کردند: این همه اندوه برای چیست؟ آیا از گستاخی و بی رحمی آنان نسبت بشما این همه ناراحتید؟ و حال آنکه این اولین بار نیست که چنین می‌کنند! امام فرمود: نه! ولی اندوه و گریه من برای این است که وقتی درب خانه را آتش زدند، دیدم که زنان و دختران از این اطاق به آن اطاق می‌گریختند. در حالیکه من نزد آنها حاضر بودم و تنها نبودند. از این صحنه بیاد فرار اهل و عیال جدّم حسین (ع) در روز عاشورا افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند و دشمن فریاد می‌زد: خیمه ستمکاران را به آتش بکشید!

بعد از غارت خیمه ها، عمر سعد صدا زد: چه کسی حاضر است، بر بدن حسین (ع)، اسب براند؟

ده نفر که همگی آنها از راه حرام، متولد شده بودند، اعلام آمادگی کردند و بر اسبهای خود سوار شدند و بر آن بدن شریف تاختند و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی بدن مبارک حضرت را درهم شکستند! { منتهی الامال }

کاروان اسراء در کنار قتلگاه

در هنگام اعزام اسراء اهلبيت به كوفه، آنها بكنار اجساد شهداء كربلا آمدند وبا آنها وداع نمودند.همينكه چشم اهل وعيال

اباعبداللّه(ع)،به اجساد شهداء افتاد،صدای ضجّه وشيون بلند کردند و اظهار مصيبت نمودند.

راوی گفت:بخدا قسم!فراموش نمی كنم آن صحنه ای را كه زينب كبری'(س)نُدبه می كرد وبا صدایی حزین و غمناك می گفت:يامحمّداه!رحمت ملائكة آسمان بر تو باد!این حسين توست كه با اعضای پاره پاره،در خون خویش آغشته است!

اينها دختران تواند كه آنها را اسير كرده اند!يامحمّداه!این

حسين توست كه بدنش بر روی خاك افتاده و باد صبا،بر او

خاك و غبار می پاشد!واحزناه!واكُرباه!این حسين توست كه

سرش را از پشت بریده اند!عمامه ورداء او را غارت كردند!

پدرم فدای آن كسيكه حرمش را از هم گسيختند!پدرم فدای كسيكه اصحابش را روز دوشنبه كشتند!پدرم فدای كسيكه باغم و غصّه از دنيا رفت!پدرم فدای آن كسيكه با لب تشنه شهيد شد!پدرم فدای كسيكه مُحاسنش خون آلود بود و از آن خون می چكيد!پدرم فدای آن كسيكه جدّش محمد مصطفی' است!پدرم فدای آن مسافری كه به سفری رفت، كه اميد برگشتش نيست!

آنچنان زينب كبری'(س)عزاداری كرد كه دوست و دشمن بناله آمدند!

Ö ×

, k³/₄ ÓC

.
ÚBif pè@× kDwVCÚA ÚDì× ok Co(´)Ýiwd ÚlF éÚBÈZ ièOÜ× ,l×A okCpF ÚlF oDÜÆ ok (u)HÜëq
éÆ (u)HÜëq ,lèßÊí× p·zÚDFq ok êqCpiz ÍDᄁᄁ D×C ,PwiÛ Ýzᄁo ækpÆ íñDvDÜëz é@Oë;@°A
.:kq Clᄁ CopçCBh ælëpF ÖBÃİdqC (´)Ýiwd éÇİF ,lvDÜ;F CookCpF ÚlF PwÜCBÖÜ
.ÚᄁpF ÚDÈÜ;N Hİ éz pWÜd q l×DÆ @@@@@ éCéİDÜ qᄁwÜDV éZ PwëpÊí×ᄁ PzÊí×
.Dif ,êl×A ÚD;Ü éF yᄁh ,ækpÇÜ ÜÊæo @@@@@ Dif êl×A ,ÚDV Ý;İÊ HiİlÜᄁ iÆ
ÚDÊkCqokCpFᄁ okCpF ¹Ck qC éOwÇz iİkᄁ ÅDÜkok éCéİD@Ü D@Fᄁ P@w@;@Ü ,okCp@F Úl@F oD@Ü@Æ
ok
.ÍᄁvpİC DèëC Dè éÆ éÜël× ok kpÆᄁo @@@@@ ÍᄁvpİC ø·@F ÚA ,éİÊPJ ÚDFq DF xJ
.PvCYiwd Úᄁh ok ækq DJᄁ Pvk liᄁ Ýëᄁ @@@@@ PwN Ýiwd Úᄁ×Dç éF ækDOᄁ éO;Æ ÝëC
.(())((Äèlᄁᄁ ᄁlᄁ ᄁÆ ÖCᄁ PçFDᄁ)) :êᄁCpİC İDÃ
.:PzÊ Ýiv okCpF ÚlF DF Üç ,éİØV ᄁk ,´Ckᄁ ,Åᄁ× ok æDÈÜA
.lÛpFí× éÜDëqDN éF Cp× íİᄁ Öᄁo íØÜ @@@@@ lÛpFí× éÜDØİD±

éZ é³ßÆÐ ÖDz êßv éF
.lÛpFí× éÛDèF ÝëC éF Cp× íÎÐ ÖÐoíØÛ @@@@ ÚCpËØOv ÝëC
lÛkq íÛ ÅßÛ éF CoßN pv

سکینه کنار بدن پدر آمد وجسد پاره پاره پدر را در آغوش گرفت وبه عزاداری پرداخت وناگاه بیهوش شد.وقتی
بہوش آمد گفت:در عالم بیهوشی،شنیدم پدرم می گفت:

شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب اوشہید فاندبونی!

یعنی:«شیعیانم!هرگاه آب گوارا نوشیدید،بیاد من بیافتید .وهرگاه بیاد غریب یا شہیدی افتادید،برای من ہم
ندبه نمایند» { منتهی الامال }

خونہایی کہ بہ آسمان صعود کرد

kpÆ kß·µÚDØvA éF CoßzDµ ok lièz év Úßh :lëßÊí× ((ÖpÃ× ÁCqpîCl@G@µ l@i@v)) Öß@dp@×
. :P;ËÛpF Ýì×q éF ÚA qC êCæp@ÅÐ
. ((ÖC HiGdîîC éF íÃNpØîC È×k PÛC ìFDF)) :æl×A é×DÛNoDëq ok éÆ(´)pGÆC íÎµ Mp@d @ 1
,ëp¥îC íxpØîC,ì`pîC ÖClGu íÎµ ÖÔwîC)) :æl×A é×DÛNoDëq ok éÆ(´)p»µC í@îµ Mp@ed @ 2
. ((DØwîC íîC é×lF l·¥ØîC
ÚA qC êCæp@ÅÐ lizDJÚDØvA éF CoDèÛßh ,kpÆ PFDµC ¢ÆoDG× ÚlF éF pìN íOÅÐ (´)Clè;îC liv @
3
. (()) ((P;ËÛpF Ýì×q éF
. :kßxp¾ ldC êClèzkoß× ok (£)pG×DiJ éaÛDÛZ koCk êkDëq íiëoDN lçCRz éîDw× ÝëC éOGîC
. (()) ((édpWFø×DiÃîC Ößë DV ÓC ÖC í¾ cpWë ldC xiî éÛD¾ ,ÛèdCpVÐ ÛèñD×lF Ûçß;î))
pF íOdCpV ClhæCo ok xÆ pç Cpëq ,liÛÆ Ý¾k ,kßîA ÚßhÐ cÐpW× ÚClFC Ýiøç DF CoClèèz
Ý@èC))
. ((kßzì× oß;ex ,cÐpW× ÚlF ÚDØç DF Ûç P×DiÃ ok ,koCk
CßîOÃîîC ÛèFDìR í¾ DÛÔOÃ CÐoCÐ)) :kßxp¾ Ð@Ø@V êClèèèz koß@× ok (´)Ý@i@Û@×â@Ø@îCp@i@×C
D@è
. (()) ((Dèi¾

گریه ام سلمه

صبح روز یازدهم محرم در مدینه،از خانه ام سلمه صدای گریه وزاری شنیده شد.به او گفتند:چرا گریه می
کنی؟گفت:دیشب پسر م حسین(ع) کشته شد!زیرا بعد از رحلت رسول خدا(ص)،پیامبر را بخواب ندیدم تا اینکه
دیشب،اوراعزادار ودل شکسته به خواب دیدم.عرضکردم: یارسول اللہ !چرا شمارا گریان ودل شکسته می
بینم؟فرمود:دیشب تا صبح قبر حسین واصحابش را می گندم.» { در کربلا چه گذشت؟ }

مسلم گچکار می گوید: من در کوفه شنیدم که اسرای اهلبیت رامی آورند. خودم را به میدان رساندم و پس از مدتی مشاهده کردم که نزدیک به چهل شتر که هودج بر آنها بود، رسیدند که بر بالای آنها فرزندان فاطمه زهراء (س) و اهل و عیال امام حسین (ع) بودند. امام سجاد (ع) بر شتری بی جهاز سوار بود و خون از پاهایش فواره می زد.

اهل کوفه، خرما و نان و گردو بدست اطفال و کودکان می دادند. اما یک دفعه امّ کلثوم فریاد زد: ای اهل کوفه! صدقه بر ما حرام است! و آنها را از دست و دهان کودکان می گرفت و می انداخت.

در این حال مردم می گریستند. باز امّ کلثوم سر از محمل بیرون آورد و به آنها گفت: مردان شما، ما را کشتند و زنان شما بر ما می گریند!! حاکم میان ما و شما، خدا باشد.

در این موقع شیونی برخاست و سرها را آوردند. سر حسین (ع) جلو آنها بود و آن از همه مردم به رسول خدا (ص) شبیه تر بود.

محاسنش، خضاب کرده و چهره اش چون ماه تابنده بود و باد، محاسنش را براست و چپ می برد. چون چشم زینب، به سر برادر افتاد، پیشانی خود را به چوبه محمل کوفت که از آن خون جاری شد. «در کربلا چه گذشت؟»

امام سجاد (ع) در دروازه کوفه برای آن مردم بی وفا، سخنرانی کرد. از جمله فرمود: ای مردم! هر که مرا می شناسد، بشناسد. و هر که نشناسد، منم علی پسر حسین (ع) که او را بر کنار فرات، بی گناه سر بریدند! من پسر شخصی هستم که پرده حرمتش را دریدند و نعمت زندگانش را ربودند و مالش را غارت کردند و اهل و عیالش را اسیر نمودند! من پسر شخصی هستم که دسته جمعی او را کشتند! {در کربلا چه گذشت؟}

ابن زیاد، در کاخش نشسته بود و سر مبارک امام، در مقابلش قرار داشت. خوشحال بود و متبسم!! ناگاه چوبدستی را برداشت و بردندانهای آن سر می زد و می گفت: چه بسیار خوش لب و دندان بوده است! در این موقع زید بن ارقم که این صحنه را مشاهده می کرد، طاقت نیاورد و گفت: ای پسر زیاد! بر لب و دندان سر مقدس زن! که من بارها دیدم، رسول خدا (ص) اینها را می بوسید و می مکید! در این موقع، زید بگریه افتاد. «جاء العیون»

در کاخ ابن زیاد

ابن زیاد، سر مقدس امام را به خولی داد تا در منزلش نگه دارد.

زن خولی می گوید: وقتی شوهرم سر مبارک امام را در گوشه‌ای گذاشت و به خواب رفت، شنیدم سر حضرت تا طلوع فجر، قرآن می خواند و آخرین آیه این بود: وسيعلم الذّٰین ظلموا اَیّٰ منقلب ینقلبون «شعراء 227» بزودی ظالمین خواهند دانست، به کدام جای بازگشتی، برمی گردند.

بعد از طرف سرمقدس، صدایی چون رعد شنیدم و فهمیدم صدای تسبیح ملائکه است. «{ در کربلا چه گذشت؟ }

.:PvCælŪCšh ÚApĀĤ ækpÆ ŪİÇN êkoCB× ok (')ÖClGµ íFC ĀoDG× pv
 ŪC PGwd ÖC):PvCÚApĀ ŪlŪCšh ÍDd ok éÆ Ōlèk CoĀoDG× pv)) lèšĒí× ((ŪĀoC Ý@F l@ëq)) @ 1
 pNPGiWµ CpVD× ÝëC :ŪOžĒĤlz PvCo ŪŪN pF êB× , (DGWµ DŪNDëA Ý× CBŪDÆ ŪiĀpĪCĤ ÀèÇĪC EDe@×C
 .((PvCŪiĀoĤ ÀèÆ EDe@C ŪDëpV qC
 Ūİ·ivĤ):lŪCšhí×ÚApĀ ,kšzíz× ,→Dv ŪA qC êoBŪĤ lŪŪĒí× ŪCrëĤA íOhok éF Copv í@OĀĤ @ 2
 .(ŪBĞĪĀŪë HĪĀŪ× íC CBØİ± ÝënĪC
 ĤC éFulĀ× pvĤ lŪĒí× Đød Copv éÆ Ōlèk Coêkp@×)) :l@ëB@Ēí@× ((,@%D@Ū Ý@F ÍŌ@ç)) @ 3
 .((kqClŪiFíëClV PŪlFĤ pv ÝiF lŪĤClh ,íOhClŪC íëClV ŪŪlFĤ pv ÝiF :lèšĒí×
 BçĤ ŌC ŪèÇiçÇiw%) :lŪCšhí×éÆ ŌliŪz pv ulĀ× ŪDFq qC)) :lèšĒí× ((ĐièÆ ÝF øŪİv)) @ 4
 .(Ūiİ·İC ,iŵwİC
 koB× CoĤC ,pv ,êĤĒëkqC Dë PvCulĀ× pv qC éÆ lŪCkíŪŪ D×C kšŪzíz× íëCl× ((æliĒĤ Ý@FC)) @ 5
 .((ŪBĀqpë ŪèFo lŪµ DidCøŖŃŌC p;× DŪC PŌİµ D×C !æliĒĤ ÝFDë)):éÆ lçkí× oCpĀ ED@h
 ulĀ× ŪDFq lŪCšhí×ÀèÆ æoBv êkp×Ĥ Ōlèk Ā;×k ok Copv)) :lèšĒí× ((pøµ ÝF ÍDëŪ×)) @ 6
 .(())((iİŪdĤ iİŌĀ ÀèÇĪC EDe@C Ý× HWµC)) :PžĒĤ l×A Ýiv éF
 Eo DŪC iŪC ívB×Dë) :éÆ liŪz íOhok qC (')ívB× Mp@d Cpëq ,koClŪ êkD·@G@O@vC ÝëC
 é@O@G@İC
 .(())(ÝiŪİD·İC
 :kš×p% Mp@d, PzCnĒ(£) pG×DiJ BİVĤ kpÆ ŌBŵ× CoëlŪžvBĒ éëkšè@ë Ūq ,p@G@i@h ok D@ë
 .(())((ø×Bŵ× DëŪC iŪpGiN 'ConĪC ænç ŪD% ŪÇëlèC CBžÆ))
 .((PvCŌBŵ× éÆ lçkí× pGh Ý× éF lŪžvBĒ éZDŽ ÝëC))
 ok iŪ éŌDFqC ÚApĀ ŪlŪCšh DëA lŪkpÆ ÍCäv ((liç× jiz)) qC éÆ lŪĒí× ĐĀŪ ((Clë;İC
 ÷p@Ēn@N))
 Ūç pçŪ× Ý× íİĤ ælivpŪéŵŃC qC íŌëCĤo :lëD×p%í× ?PvCfíë (')Ýiw@d ĀoD@G@× pëv koB@×
 .lçlFMkDëz ŪCoDÇëŪĒ êDJĤ Pvk P×DiĀ ok éÆ iëDV ok ŪŵiŪ
 .?PëDÇd éZ qC CpN PvCĀèÆ æoBv qC @@@@ PëDÇz BŅ êoCk éÆ q
 ŪBh pJ pv ŪOžĒ
 .PëBÇŪ êĤo é× éZ ækpJ xJq ŪŪiF @@@@ PëĤo ælz ŪBh qC pJ
 éZ qC pŌĀ £pĀ êC
 .pv êC pçwŪç CoBŅ Pwç pĒ× é%ßÆ ok @@@@ pv êC p²Ū êoCk
 éİ%ĐĀ HĀµ olŪC

امام سجاد(ع) در باره اسارت اهلبیت(ع) فرمود: در راه شام، مرا بر شتری لاغر و برهنه سوار کردند و سر حسین(ع) را بالای نی زدند و زنان در پشت سر من، بر استران بی زین، سوار بودند. و نگهبانان از پشت سر و اطراف، با نیزه های کشیده، مواظب بودند و اگر چشم یکی از ما از اشک پر می شد، سرش را با نیزه می کوفتند. «{ در کربلا چه گذشت؟ }

شهادت رقیه

زنان اهل بیت امام حسین (ع)، شهادت حضرت وجوانان بنی هاشم را از کودکان کاروان اسراء، مخفی نگه داشته بودند. و می

گفتند که آنها به مسافرت رفته اند و بزودی بر می گردند.

شبى در شام، نیمه های شب، رقیه (س) دختر امام، از خواب بیدار شد و پدرش را صدا زد و می گفت: پدرم حسین (ع) کجاست؟ او بیانه پدر را گرفته بود و بقدری مضطرب بود، که همه کودکان در خرابه را، به گریه و فغان انداخت.

یزید متوجه سرو و صدای کودکان امام شد و سؤال کرد: چه خبر است؟ وقتی جریان رقیه (س) را به او گفتند، دستور داد که سر امام را برای او ببرند!

سر مقدس امام را در طبقی گذاشتند و روپوشی بر آن قرار دادند و آنرا برای رقیه (س) بردند.

رقیه (س) وقتی روپوش را برداشت و سر پدر را دید، شناخت و گفت: این سر از کیست؟ گفتند: سر پدرت. با شنیدن این سخن، سر را برداشت و به سینه گرفت و گفت: ای پدر! چه کسی محاسن تو را بخونت خضاب کرد؟ چه کسی رگهای گردنت را قطع نمود؟ چه کسی مرا در کودکی، یتیم نمود؟ پدر جان! بعد از تو به که امیدوار باشم؟ پدر جان! چه کسی یتیم را نگه داری می کند تا بزرگ شود؟... آنگاه لب بر لب پدر نهاد و آنچنان شیون و زاری کرد، تا بیهوش شد. وقتی او را حرکت دادند، دیدند که از دنیا رفته است و جان بجان آفرین تسلیم نموده است.

اهل بیت امام، در مصیبت این دختر، صدا بگریه بلند کردند.

اهل شام نیز بعد از باخبر شدن از شهادت رقیه (س)، عزاداری کردند و در آن روز، هر مرد وزنی گریان شدند. » {ستارگان درخشان ج 5}

در کاخ یزید!

یزید دستور داد تا اسراء را حاضر کرده و سر مبارک امام را در طشتی، مقابلش بگذارند. در این موقع امام سجاد (ع) چشمش به سر پدر افتاد، آهی از دل پر خون خود کشید و اشک ریخت و بعد از آن هرگز از کله گوسفند میل نفرمود. اما وقتی چشم زینب (س) بر آن سر منور افتاد، بیتاب شد و با صدایی که دلهارا پاره می کرد، فریاد

زد: یا حسیناه! ای حبیب قلب رسول خدا! ای فرزند مکه و منی! ای فرزند دل‌بند سیده نساء! ای جگر گوشه محمد مصطفی!

در این موقع، یزید چوب خیزران را برداشت و بر دندانهای سر امام می زد و می گفت: ای کاش! آنهایی که در جنگ بدر از مشرکین، کشته شدند، زنده بودند و می دیدند که من چگونه انتقام آنها را از فرزندان قاتلین آنها گرفتم!! و بمن می گفتند: ای یزید! دستت شل مباد!

ناگاه ابوبرزه اسلمی از اصحاب رسول خدا، برخاست و گفت: وای بر توای یزید! چوب بردندان حسین (ع) فرزند فاطمه (س) می زنی؟ در حالیکه من بارها دیدم که پیامبر خدا (ص) بر لب و دندان او و برادرش، بوسه می زد و می گفت: «شما سرور جوانان بهشتید. خدا بکشد کشندگان شمارا و لعنت کند آنها را و آنان را به عذاب الیم، معذب کند.»

یزید غضبناک شد و دستور داد او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند.» { جلاء العیون }

اربعین

Äëp¬ íİµ DÜFp×)) :lÜO¿Ê éİ¾DÂ êDØÜÇCo éF ,lÜkßF PÆpd ok éÜël× éF ÖDz qC Pi@F Ð@çC Úß@Z
iÜF Ý× øµDØVÐ ÖC éØdoïoD¥ÜÖC ÖClGµ ÝF pFDV CPlVß¾ ‘p¥ØÎC ,“ß× íÎC Cßİ¾ß@¾ ,Ð@Fp@Æ
CßÂ ÔNß lðCß PÂß i¾ Cß¾Cß¾ (‘)ÝiweÎCpGÂ ÷oDêrÎ Cßkoß lÂ (£)ÖC Íßvo íA Ý× ÖDVoß ÜzD@ç
C. (()) ((kDGÆÔÎ ødpÄÛÎCÜOØÎC Cß×DÂCß Ü@ÎÎCß ÜreÎCß DÇGÎDF

.Ýìwd pGÂ pv pF l×A HÜëq @@@@ Ýìz Þ oßz l× DF éÆ PµDv ÚA
qC æA

.í¿@¥× Ü;Z oßÛ êC ÖÔwÎC @@@@ Clh æCo éO;Æ êC ÖÔwÎC
.Ý¬Þ qC oßk éO;Æ êC ÖÔwÎC @@@@ Ý¿ÆÞ Ðw°íF æDz êC ÖÔwÎC
.MDWÛ peF íO;Æ êC ÖÔwÎC @@@@ MCp¾ EA éÜ;N êC ÖÔwÎC
.æl×A ÚCpëß ÖDz qC MpçCßh @@@@ æl×A ÚDØè× qßp×C ßN pèF
.Ölz p¾DÆ éÂp¾ pìËOvk @@@@ Ölz oßDëß xÆíF íO¾o ßN ÚßZ
.lÜOhßv çNA éF CoD× éØìh @@@@ lÜOhßp¾C ÚDì¾ßÆ ÝìÆ çNA
.EDwdíF ÜÏ± Üëlëk D× éZ pÊ @@@@ ECph ÖDz DN é¾ßÆ qC
Sp»ÎC

.ÖDF êÓDF qC Þ oCßëk pv rÆ @@@@ ÖDz ÐçC qC DçæßÇz ÖoCk
ÈìÎ

.EkCíF lërë ÚDì¿v ækCq @@@@ H° êßo qC éÆ PµDv ÚA qC æA
.ßN ÚClÛkß HÎ pF kqí× EßZ @@@@ ßN ÚDëpÊ pçCßh oß@d ok

از عطیة بن سعد بن جنادة عوفی کوفی، نقل شده است که: من وجابر انصاری برای زیارت قبر امام حسین (ع)، به کربلا رفتم.

وقتی به کربلا رسیدیم، جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد. سپس پارچه ای بعنوان لنگ برپاهایش وپارچه ای هم بر روی شانه های خود انداخت وبوی خوش استعمال نمود وبطرف قبر شریف حرکت کرد. هر قدمی که برمی داشت، با ذکر خدا همراه بود. وقتی به قبر رسید، گفت: دست مرا بر قبر بگذار! من دست او را بر قبر گذاشتم. چون دستش به قبر رسید، بیهوش روی قبر افتاد.

آبی بر وی پاشیدم تا بیهوش آمد. وقتی به هوش آمد، سه بار گفت: یا حسین! سپس گفت: حیب! لا یحیب حییه؟ آیا دوست جواب دوست خود را نمی دهد؟ بعد خود جواب داد چگونه می توانی جواب دهی؟ در حالیکه رگهای گردنت، از جای خود قطع شده وبر پشت وشانه ات قرار گرفته و بین سروتنت جدایی افتاده است. من شهادت می دهم که تو فرزند خیرالنبیین هستی! تو فرزند سید الوصیین می باشی! تو فرزند فاطمه که سرور زنهای عالم است، می باشی! و چگونه نباشی در حالیکه تو را سید المرسلین تربیت کرده و در کنار متقین (علی (ع)) پرورید شده ای واز پستان ایمان شیر خورده ای و در حیات وممات، پاکیزه بوده ای!...» { منتهی الامال }

.kpÆ BGCj× CoíØÎDµ PÛBh éÆ @@@@ !íGìGd Dë !íGìGd Dë DO¿ËF
 .kpÆ BÇÛ oDO¿Ê Ðì× Û·G¬ éÆ @@@@ ÛFCBV BÊpF ÛÛÆí× P×Ôv
 .kpÆ B× éFB× kBh ÐÇj× Ðd éÆ @@@@ oDë qC çëBh ECBV Bc lîÛ;Û BZ
 .kpÆ BËO¿Ê ÚCBOf éÆ pvíF ÝN @@@@ ÛÎDµ éF xÆ ælëlÛ DO¿Ê kBh éF
 .((æliîPs :qC p·z))

بازگشت به مدینه

راوی می گوید: وقتی کاروان اهل بیت امام حسین (ع) به نزدیک مدینه رسید، امام سجاد (ع) از مرکب پایین آمد و بارها را باز نمود وزنان و کودکان را پیاده کرد. سپس به بشیر فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند! او شاعر بود. تو هم شعر می توانی بگوئی؟ عرض کرد: آری! یابن رسول الله! منهم شاعرم.

امام فرمود: وارد مدینه شو وبا زبان شعر، شهادت امام حسین (ع) را اعلام کن!

بشیر می گوید: براسیم سوار شدم وبه مدینه رفتم و چون به مسجد النبی رسیدم، صدا بگریه بلند کردم و گفتم:

یا اهل یثرب! لا مقام لكم قتل الحسین فادمعی مدراراً

الجسم منه بکربلا مفرجٌ والرأس منه علی القنأۃ یدار

.lÛlî;Æ ÚBhP ÅDh éF çÆDJ ÝN @@@@ lÛlëpFpv íGëp° ok
 CoÝìwd
 .ækDèÛ ÝìÆ êDçæriÛ pF ypv @@@@ ækDO¾ ÛDëpµ ÔFpÆ ok çÛN

یعنی: «ای اهل مدینه! جای ماندن نیست! زیرا حسین (ع) شهید شده است. و من اشکم سرازیر است.

بدنش در کربلا در خون است و سرش را بر بالای نیزه ها می گردانند.»

بعد گفتیم: این امام سجاد (ع) است که با عمّه ها و خواهرانش، نزدیک شهر می باشند. و من قصد او هستم تا محل آنها را بشما نشان بدهم.

با این نداء، هیچ زن پرده نشین و باحجابی در مدینه نبود مگر اینکه موپیشان و صورت خراشان و لطمه زنان، با نداء واویلا! از خانه ها خارج شده و بطرف محلّ کاروان، حرکت نمودند.

وقتی من به نزد امام برگشتم، دیدم که حضرت از خیمه بیرون آمده و دستمالی در دست دارد که با آن اشکهای خود را پاک می کند. امام بر روی صندلی نشست و بی اختیار گریه نمود. صدای مردم هم بگریه بلند شد و آن محلّ یکپارچه گریه شد و از هر طرف، تسلیت عرض می کردند.

در این هنگام، امام با دست اشاره کرد تا مردم ساکت شوند.

مردم از جوش و خروش افتادند و امام شروع به بیاناتی نمود از جمله فرمود: ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد! ما را به مصیبتهای بزرگی مبتلا فرمود و شکاف بزرگی در اسلام ظاهر شد. ابا عبد الله الحسین (ع) و فرزندان و یارانش کشته شدند و زنان و دخترانش، اسیر گشتند و سرش را بالای نیزه ها در شهرها گرداندند. این مصیبتی است که مانند ندارد.

ای مردم! کدامیک از شما می تواند بعد از شهادت حسین (ع)،

شاد و خرم باشد؟ کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟

کدامیک از شما می تواند از ریختن اشکش جلوگیری کند؟

بدرستیکه آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین (ع) گریه کردند. دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماقش و درختها با شاخه هایشان، برای حسین (ع) گریه کردند. امواج دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمانها همه و همه گریه کردند. ای مردم! آن کدام قلبی است که برای کشته شدن حسین (ع) شکافته نشود؟ آن کدام دلی است که برای حسین (ع) ناله ننماید؟ آن کدام گوشتی است که این مصیبت بزرگ را که در اسلام پدید آمده، بشنود و کمر نشود؟... اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا لِيهِ رَاجِعُونَ از مصیبتی که چقدر بزرگ و سوزان و دردناک ورنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوز است! آنچه که برای ما روی داد را به حساب الهی منظور می کنیم که او عزیز و انتقام گیرنده است!

امّ کلثوم وقتی وارد مدینه شد، گریه می کرد و می گفت:

مدینه جدّنا لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا

آلّا فآخبرنا رسول الله عنا بأنّا قد فجعنا فی ابینا

وانّ رجالنا بالطفّ صرّعی 'بلارؤس وقد ذبحوا البنینا

وآخبر جدّنا انا آسرنا وبعد الاسر یا جدّاه سبینا

ورهطک یا رسول الله اضحوا عرایا بالطفوف مسلینا

وقد ذبحوا الحسین ولم یُراعوا جنابک یا رسول الله فینا

و...

یعنی: ای مدینه پیامبر! ما را قبول نکن! ما با حسرت و اندوهها آمده ایم. پیامبر را از حال ما با خبر کن که مادر مورد پدرمان دچار فاجعه شده ایم. مردان ما در سرزمین داغ، بدون سر افتاده اند و پسران ما را سر بریده اند!

و به جدّما خبر بده که ما اسیر شدیم و بعد از اسارت، زندانی گشتیم! و گروه تو ای پیامبر! در حالی روز بر آنان گذشت که عریان و غارت زده، بر ریگهای گرم، افتاده اند!

ای رسول خدا! حسین(ع) را ذبح کردند و مراعات تو را درباره ما نکردند!

همچنین نقل شده است که امّ کلثوم به مسجد پیامبر رفت و با گریه عرض نمود: السلام یا جدّاه! من خبر شهادت فرزندت حسین(ع) را آورده ام.

در این موقع، صدای ناله ای از قبر بلند شد که مردم با شنیدن آن صدا گریه وزاری سر دادند.

امام سجّاد(ع) نیز بر قبر جدّش آمد و صورتش را بر آن گذاشت و گریه کرد و فرمود: ای جدّ بزرگوار من! ای بهترین انبیاء مرسل! با تو در ددل می نمایم! محبوب تو، حسین(ع) کشته شد و نسل تو از بین رفته است! در حالی تو را صدا می زنم که محزون و هراسان و اسیرم و احدی نیست که از ما حمایت کند و طرفداری نماید! ما را اسیر کردند، آنگونه که کنیزان را اسیر می کنند و آنچنان ناراحتی و آزار به ما رسید که استخوانها تحمل ندارد.

عزاداری ام البنین

امّ البنین، مادر ابوالفضل(ع) و عبدالله و عثمان و جعفر، بعد از شنیدن خبر شهادت پسرانش، برای عزاداری به قبرستان بقیع می رفت و مشغول نوحه و زاری می شد. آنچنان عزاداری اوسوزناک بود که حتی اّ مروان، دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های

به گریه می افتاد. امّ البنین می گفت:

لاتدعونی ویک امّ البنین تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادّعی ' بهم والیوم اصبحتُ ولامن بنین

اربعةً مثل نسور الرّبی ' قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم فکلّهم امسی ' صریعاً طعین

یالیت شعری اکما أخبروا انّ عبّاساً قطع الیمین؟

یعنی: دیگر بمن امّ البنین(مادر پسران) نگوئید! زیرا بیاد شیران بیشه می افتم! زمانی پسرانی داشتم که به آنها مرا می خواندند! ولی امروز من پسری ندارم! چهار فرزند که مثل کرکس ها، بلند همت بودند، ولی با قطع رگشان بشهادت رسیدند. نیزه های باریک و تیز برای بشهادت رساندن آنها نزاع می کردند و شب همه آنان بشهادت رسیدند! ای کاش! همانطور که بمن گفته اند، می فهمیدم که دست راست عبّاس(ع) قطع شده است؟

عاشورا در آئینه احادیث

زیارت عاشورا خوانان

:íÆCoC í0²·îC éîîC PèA

ÚlÛCßh éF ækDOWèC PîDd éF Þ lÛO%oí× ÖDF êÓDF qÞo pçéÆ kßF ÝèC éî Û²·× é×DÛpF éÆ ækß0Û
ÐÃÛ ÛD;èC ÛD×qÔ× qC íÇ@è
PñCpÂ Ð×DÈ oß@F lÛkßF liÃ× Pvc ælz koCÞCoßzDµ MoDèq ok éÆ MCBîa lα Þ Ý·î lα Þ
lÛOhCkpJi@× Coß@zDèµMoDèq
é×CkC PvdÈ Þ ÛÈ ÛÞlF Ûç kpν Þ í³pFèDçqÞo ok íOd éîGÃ éF Þo Þ ÖDF êÓDF íÛ·è ßeÛ ÝiØç éF
ÚD;èCé×DÛpF ÝèC Þ lÛÛÆ
(4) .lÛOzCk í0wVîèDÛCßN éÆ í·Ãß× DN PzCk

:éoDŸŮC jiz ækCßŮ i©Np× jiz

Co ÚA pŸµ Þ fgª ,oDF Þk qÞo pç ok éÆ ækßF CoßzDµMoDëq ŮlŮCßh ÞC MckDµ éIŸV qC éÆ
l@ŮCækoÞA ÚD@;@ëC ÍD@d cp@z ok
.livpJ Co çÎCßdC ÞC qC Þ lèkECßh ok Co ÞC íwÆ çND¾Þ qC l·F ,lŮkßF H±Cß× oDìwF ÚA pF
ÞlŮlŮCßhí×

⁽⁵⁾ .CoßzDµ ,CoßzDµ ,CoßzDµ :kß×p¾ éGNp× év ECßV ok

:íŮDËëDKÎË èlØex ŮvDÃÎC ßFC Cqpi× éîîC ÞèA

Co (´)Ýiwd ÖD×C Mp@d Þ lŮO¾oi× ÖDFP;J íÊlŮqÖDØN ok êÞ éÆ lŮkßŮŮ ÐÃŮ ÚD;ëC ÍCßdC cpz ok
ÚD@;@ëC l@Ůqp@¾
ÚA HîDV Þ kßŮŮí× MoDëq Co Mp@dÞ P¾oi× ÚD;ëC ,kßF ÖDFP;J êÞo êkDëq ½pF éÆ íÎDd ok íçDË
ÞlŮkßŮŮí× MoDëq
⁽⁶⁾ .PzCnË Ýiwd Coçëßh oßÆm ŮClŮqp¾ éØç ÖDŮ éÆ

:íèDG-DG¬ ÝèîîC Ýëq liv éîîC ÞèA

:lŮO;Ê CoßzDµ MoDëq PiØçC ok ÝiŮaØç Þ lŮkpÆí×Àëp·N ŮDOvÞk êCpF CoßzDµ qÞo Þ ÔFpÆ ÀªÞ
qC ÚD;ëC êqÞo

Þ CoßzDµ qÞo êDçéŮeª ÚA DF ÔFpÆ Þ lz HîÃŮ×ŮîDd MoDëq pçz ælWv ok ,ÖkßF CoßzDµ MoDëq
íß»× æpWd ok í@G@z
⁽⁷⁾ .ÖkpÆ ç° Þ ÖlèkCo (´)Ýiwd ÖD×C

:íŮDZßÂ íçWŮDÃA

Þ ŮŮCßiF (ÚDè;ªC) æDzlWw× ÖDF êÞo CoßzDµ MoDëqqÞo ÐèZ ŮOzCnË DŮF êqÞo :lèßËí× kßh
MCp¬Dh ÝŸ´ ok ÚD;ëC
pè± qC çìJ ,kDèOVC éVok Þ kßz kDëqŮŮîµ êpËëk Þ Mpç»× íçè Þ kßz CkC ÖolJ \$pÂ íçè ,ŮOzCk
p²Ůok PVD@d éév
PznËŮ æD× Èè .lz ÖDØN qÞoÐèZ ,li;Æí× Íß¬ PµDv Þk phA éF DN ÍÞC qC ,lzí× ÖDØN æl;Ůpè±
qßŮç Þ ÖkpÆ ´Þpz
(ldCÞ oßŮ ŮèîÆ Þ) .kpÆCkC öClè;îC liv éçîF ŮOzßŮ ÞC éF Ý× ,ækpÆ CkC (´)pç·V ÝFíiv× Cp×
\$pÂ éÆ kßF éOzßŮ ÖolJ éÆ
ÖDFêÞo CoßzDµ MoDëq qÞo ÐèZ ,kßF HîD@× ŮçC Öp²Ů ok éÆ íGî@×PèV pçª Þ Öp@e@× æD@× ok
æl@z Íkêß@Ã Ůß@Z
ÐFDÃ× ok DJ pv ,éîGÂ éF Þo Co éØç PµDv Þk ÚA ok éÆíŮ× ÝèC éF ,«DiOdC ÍDØE Þ ÖDØN
ÖDØ@O@çC D@F ,Öl@ŮCßh l@W@w@×
.lzí× ÖDØN DN ÖkßF ækDowèCEDO¾A

⁽⁸⁾ .PvC ælz ækoÞApFHî@× éÆ Ölèk íFCßh ÚA qC l·F ,lz ÖDØN D× ŮOh qÞo ÐèZ

زنيکه امام حسين(ع) به ديدارش رفت

«حاج ملاّ محمد علی یزدی در نجف همسایه‌ای داشت که در کودکی باهم نزد یک معلم درس می‌خواندند. ولی آن همسایه وقتی بزرگ شد، به شغل راهزنی مشغول شد تا اینکه مُرد و او را در قبرستانی نزدیک خانه ملای یزدی دفن کردند. هنوز یکماه نگذشته بود که حاجی در خواب، همسایه راهزن را دید که در حال خوش و خرمی قرار دارد. تعجب کرد و از او ماجرایش را پرسید. او گفت: بعد از مردنم تا دیروز بخاطر کارهای زشتم در عذاب

بودم، ولی دیروز که همسر استاد اشرف حداد فوت کرد و او را در این قبرستان دفن کردند، اباعبدالله(ع) سه بار به دیدن او آمد و در بار سوم دستور داد عذاب را از این قبرستان بردارند. لذا حال ما از بدی به خوبی تغییر کرد!

ملای یزدی بعد از بیدار شدن، به سراغ استاد آهنگر رفت و بعد از پرس و جو در مورد شخصیت این زن، متوجه شد که این زن همه روزه زیارت عاشورا می خوانده است»

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند و می گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورا را بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.))

:DèOzßŮíJ

1- é·ì;ÎC ðñDvP , 14 U , 476£ , 19637c .

2- úDØç , 504 £ , 19697c .

3- úDØç , 476£ , 19636c .

4- úD;ëC úD×qÔ× qC íÇè qC ðÃŮ éF .

5- íŮiwd éÍÎC PØ·Ů lìv , ðØµ úClì× ok Ûîµ úCkp× , öClè;ÎC lìvMCoD;OŮC , 2 U , 376£ .

6- íŮDËèDKÎËèlØe× Ýìwe×Ô° èDÂA UdD ÝìØîwØÎC ð ÒŮvÓC éWd qC ðÃŮ éF .

7- úDÇîDv èDçé×DŮ ok Åßîv é×DŮpF , íŮCpîz íîµ , íŮC MCoD;OŮC oCkMCoD;OŮC , 1376 , pÇ;ÎC , 233£ .

8- éDØiv , èoDOi× D``o , úDËŮCqp¾ , 201 £ .

آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام ضربه بسیار زده اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت اند، «آل زیاد»ند(و العن...آل زیاد و آل مروان الی يوم القيامة). نسل ناپاک «زیاد»، دستشان به خون عترت پیامبر آمیخته است. عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین رادر کربلا کشت، فرزند همین زیاد است. مادر زیاد، سمیه نام داشت، از زنان زناکار صاحب پرچم. زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام «عبید ثقفی» به دنیا آمد. زیاد را زیاد بن عبید می گفتند. از بدعت های معاویه، آن بود که بر خلاف حکم پیامبر، این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را «زیاد بن ابی سفیان»

می گفتند.⁽²⁸⁾ این موضوع که به «مساله استلحاق» معروف است، در سال 44 هجری انجام گرفت و مورد اعتراض بسیاری از بزرگان از جمله سید الشهدا بود که در نامه اش به معاویه، این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق، آورده⁽²⁹⁾ و او رانکوهش کرده است. پس از انقراض امویان، مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه (زیاد، پسر پدرش) می خواندند.⁽³⁰⁾ امام حسین «ع» روز عاشورا در یکی از خطبه هایش جمله «الا و ان الدعی بن الدعی...» دارد، که اشاره به ناپاک زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسبی پست و آلوده داشتند و عید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به «ابن مرجانه» مشهور بود. حاکمیت یافتن کسی چون پسر زیاد، فاجعه ای بود که عزت و کرامت مسلمین و عرب را نابود کرد. زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیاد بر لبهای سر بریده ابا عبد الله «ع» می زند، گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس بیرون آمد و می گفت: ای جماعت عرب! از این پس برده شده اید. پسر فاطمه را کشته و پسر مرجانه را به امارت پذیرفته اید...⁽³¹⁾ در همان ایام، آل زیاد بعنوان گروهی فاسد و شیطانی به شمار می رفتند. حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالک بن انس مالکی یا انس بن حارث کاهلی در رجزی که در میدان می خواند، یکی از ابیات آن چنین بود:

آل علی شیعه الرحمان آل زیاد شیعه الشیطان⁽³²⁾

آل زیاد، طبق روایات، دلپایی مسخ شده، دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روز عاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی، مبارک دانسته و به شادمانی روزه می گرفتند.⁽³³⁾ نیز «آل زیاد» نام سلسله ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه بودند و از سال 204 تا 409 هجری بر یمن حکومت کردند. آغاز حکومتشان از زمان هارون الرشید بود و ماموریتشان سرکوبی علویان آن دیار.⁽³⁴⁾

28- الغدير، ج 10، ص 218.

29- معادن الحکمه، محمد بن فیض کاشانی، ج 2، ص 35 (چاپ جامعه مدرسین)، بحار الانوار، ج 44، ص 212.

30- الغدير، ج 10، ص 218.

31- بحار الانوار، ج 45، ص 117.

32- همان، ص 25.

33- همان، ص 95.

34- ر.ک: دائرة المعارف تشیع، ج 1.

آل مروان

دودمان مروان بن حکم که از تیره بنی امیه بودند و از سال 64 هجری روی کار آمدند.

آغاز سلطه این خاندان با به خلافت رسیدن مروان بود. مروان از خشن‌ترین و عنودترین دشمنان اهل بیت و امام حسین (ع) بود و نزد پیامبر و مردم ملعون و مطرود و تبعید شده بود (مروان) پس از او عبد الملک مروان، ولید بن عبد الملک، سلیمان بن عبد الملک، عمر بن عبد العزیز، یزید بن عبد الملک، هشام بن عبد الملک، ولید بن یزید، یزید بن ولید، مروان بن محمد، به ترتیب نزدیک به هفتاد سال حکومت کردند⁽²⁾ و دوران حکومتشان از سخت‌ترین دورانهای شیعه بود. بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت می‌گماشتند که حجاج یکی از آنان بود. در زیارت عاشورا «آل مروان» نیز همچون آل زیاد و آل ابی سفیان و بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند.

عاقبت قاتلین امام حسین (ع)

قیام مختار

مختار که از شیعیان بود در سال 66 قیام کرد و لشکرش با لشکر شام‌جنگ کرده و مختار پیروز شد. او ابراهیم پسر مالک اشتر را فرمانده سپاه خود نموده بود و شروع به انتقام از قاتلین خادشه عاشورا نمود.

آنان ابن زیاد را دستگیر کرده و ابراهیم دستور داد تا آتشی روشن کردند سپس خنجر را برداشته و از گوشت بدن ابن زیاد می‌کند و آن را در آتش نیم پخت نموده و به خورد ابن زیاد می‌داد و در آخر با فریاد: یا لثارات الحسین! سر ابن زیاد را از تنش جدا نمود و برای امام سجاد (ع) فرستاد. سپس شمر را دستگیر نموده و سرش را از تن جدا نمودند. آنان که بر بدن حضرت اسب رانده بودند آوردن و با میخهای آهنین به زمین دوختند سپس اسب بر بدنشان تاختند تا مردند.

عمرو بن صبیح را که با شمشیر به صورت امام زده بود آورده و بدنش را با نیزه ریز ریز نمودند. بجدل بن سلیم که انگشت امام را قطع کرده بود آوردند و دست و پایش را قطع نمودند تا در خون خود دست و پا زد و مرد. سنابن انس را آورده و از گوشت رانهایش می‌پریدند تا مرد. شبث بن ربعی را که با شمشیر به صورت امام زده بود از گوشت بدنش پریدند تا مرد. دست و پای ابهر بن کعب را پریدند و چشمهایش را بیرون آورده و او را کشتند. گوشت حصین بن نمیر را با قیچی پریدند تا مرد. عمر سعد را در بسترش سر پریدند و پسرش حفص را هم کشتند. دست و پای حمله را بریده و میله‌ای را در آتش داغ کرده و بر گردن حمله گذاشتند تا گردنش قطع شد. دستهای خولی را پریدند سپس او را کشتند. زیاد بن رقاء را که

تیر به پسر یکی از بنی‌هاشم زده بود بستند و تیر بر چشمانش زدند تا مرد. مرّه بن منقذ را که قاتل علی اکبر بود با آتش کشتندو...

فهرست:

- 1 تولد
- 9 روایات در شان
- 10 برکات حسینی
- 14 شعرای مرثیه خوان
- 16 معرفی شخصیت امام توسط زینب(س)
- 17 اخبار پیامبر از شهادت امام
- 19 حرم ابوالفضل(ع)
- 21 مناسک حرم حسینی
- 27 شخصیت زینب(س)
- 28 چرا مصیبت امام بزرگترین مصیبت است؟
- 29 حرکت بطرف کربلا
- 31 شهادت مسلم بن عقیل(ع)
- 34 ورود به کربلا
- 35 شب عاشورا

42 شهادت علی اکبر(ع)

45 شهادت عباس (ع)

47 شهادت امام

52 اسرا در کوفه

55 شام

55 اربعین

56 مدینه

59 حکومت فاسد یزید

60 عاشورا در روایات

61 زیارت عاشورا

63 عاشورا در کلام شهیدان

نامه ها وملاقاتهای امام حسین(ع)-علی نظری منفرد

فرهنگ عاشورا{جواد محدثی}

پایان

گریہ بر حسین علیہ السلام



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين محمد صلى الله عليه و اله و اهل بيت الطاهرين

يكي از راههای رسیدن به خدا، گریه کردن بر سیدالشهدا می باشد. لذا از زمانی که حضرت آدم علیه السلام خلق شد و او بر مصیبتهای امام حسین علیه السلام گریه کرد تا زمانی که آخرین پیامبر، محمد مصطفی (ص) بدنیا آمده همه پیامبران بر مصیبت سیدالشهدا علیه السلام اشک می ریختند و بدینوسیله به خدا تقرب می جستند.

بعد از پیامبران، امامان علیهم السلام هم بر مصیبت سیدالشهدا اشک می ریختند . درباره امام زمان علیه السلام نقل است خود حضرت فرمودند من همه روزه ،صبح و شب بر جدم اشک می ریزم و اگر اشکم تمام شود خون گریه می کنم

همچنین علماء اسلام و اولیاء خدا هم این چنین بودند و بر مصیبت های سالار شهیدان اشک می ریختند.

حضرت امام در مقابل دوربین هایی که فیلم ایشان را به دنیا مخابره می کردند بر مصیبت های کربلا اشک می ریختند...

ما در این کتاب به ابعاد از فضیلت گریه بر حسین مظلوم علیه السلام پرداخته ایم.

امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

کرمانشاه. پاییز 99

خدا درباره عاشورا می فرماید...

در حدیث مناجات حضرت موسی علیه السلام آمده است که حضرت موسی (ع) گفت: «خدا یا! چرا امت پیامبر خود، محمد، را بر دیگر امت ها فضیلت دادی؟»

خدای تعالی فرمود: «آنان را به دلیل 10 خصوصیت برتری دادم: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، نماز جمعه، نماز جماعت، قرآن، علم و عاشورا.»

فرماید: الْبُكَاءُ وَالتَّبَاكِي عَلَى پُرسد: خداوند می در ادامه این روایت زیبا، موسی(ع) از روز عاشورا می سَبِّطِ مُحَمَّدٍ ص وَ الْمَرِثِيَّةُ وَ الْعَزَاءُ عَلَى مُصِيبَةِ وَلَدِ الْمُصْطَفَى؛ گریه کردن و تباکی بر نوه محمد(ص) و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی است.

فرماید: يَا مُوسَى مَا مِنْ عَبْدٍ يَدْرُزُ و می سپس خداوند متعال به ذکر ثواب اشک بر امام حسین(ع) می مِنْ عِبِيدِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَكَى أَوْ تَبَاكَى وَ تَعَزَّى عَلَى وَلَدِ الْمُصْطَفَى ص إِلَّا وَ كَانَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ثَابِتًا فِيهَا؛ ای ای از بندگان من نیست که در آن روز بر فرزند مصطفی(ص) گریه و تباکی و عزاداری موسی، هیچ بنده شود در حالی که در آن ثابت است. کند جز اینکه بهشت بر او واجب می

وَ مَا مِنْ عَبْدٍ أَنْفَقَ مِنْ مَالِهِ فِي مَحَبَّةِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِ طَعَامًا وَ غَيْرَ ذَلِكَ دِرْهَمًا إِلَّا وَ بَارَكْتُ لَهُ فِي الدَّارِ الدُّنْيَا الدَّرْهَمَ بِسَبْعِينَ دِرْهَمًا وَ كَانَ مُعَافَاً فِي الْجَنَّةِ وَ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ؛ هر کس در راه محبت حسین فردی را طعام دهد یا درهمی هزینه کند، در دنیا به مال او هفتاد برابر برکت دهد و گناهانش را بیامرزم و در بهشت آزاد خواهد بود و گناهانش را بیامرزم.

وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا مِنْ رَجُلٍ أَوْ امْرَأَةٍ سَالَ دَمْعُ عَيْنَيْهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَ غَيْرِهِ قَطْرَةً وَاحِدَةً إِلَّا وَ كُتِبَ لَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ؛ به عزت و جلالم سوگند هر کس از چشمانش در روز عاشورا اشک جاری شود ولو به اندازه یک قطره، اجر صد شهید برای او می نویسم.

ای داوود خداوند قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کند

داوود رقی می گوید نزد امام صادق علیه السلام بودم، تا اینکه طلب آب نمود هنگامی که از آن نوشید دیدم ایشان را که اشک ریخت و دیدگانش غرق در اشک شد، پس فرمودند: ای داوود خداوند قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کند هیچ بنده ای نیست که آب بنوشد و امام حسین علیه السلام را یاد کند و قاتلش را لعنت کند مگر اینکه خداوند برای او حسنه می نویسد و صد هزار گناه را از او می ریزد و از برای او صد هزار درجه رفیع می گرداند و کانه صد هزار برده آزاد کرده و خداوند او را با دلی آرام وارد محشر می کند.

شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار می کردی؟

فردی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام خدمت امام رسیدند و حضرت فرمودند: شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار می کردی؟ عرض کرد خواب بودم. مگر خبری بود؟ حضرت فرمودند: خوب این شبها، شب بیداری و عبادت است. عرض کرد من خواب بودم. حضرت فرمودند نه تو یک کاری کردی که از همه برتر بود. گفت یادم نیست. فرمودند: تشنه بودی و از خواب بیدار شدی. ظرف آب را که برداشتی یاد تشنگی امام حسین علیه السلام افتادی. یک قطره اشک از چشمت چکید. آن یک قطره اشکی که از سر اخلاص تمام و بی هیچ چشمداشتی از چشمانت چکید از تمام اعمالی که آن شب دیگران انجام دادند، برتر بود...

مردناصبی که با علی علیه السلام دشمن بود ولی یه قطره اشک نجاتش داد..

یکی دیگر از کسانی که به سبب گریه برای امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت اهل بیت (علیه السلام) قرار گرفت مردی از اهل تسنن بود که زائر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به تمسخر می گرفت :

در نزدیکی نجف اشرف در محل تلاقی دو رودخانه دجله و فرات آبادی ای است بنام مسیب مردی شیعه برای زیارت مولای متقیان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از آنجا عبور می کرد و مردی از اهل سنت بر سر راه او خانه داشت آن مرد سنی که می دانست این مرد شیعه، هر روز به زیارت حضرت علی (علیه السلام) می رود او را مسخره می کرد یکبار هم حتی به ساحت مقدس آقا امیر مؤمنان (علیه السلام) جسارت کرد مرد شیعه خیلی ناراحت شد وقتی، به حرم امیر المؤمنین (علیه السلام) مشرف شد خیلی بی تابی کرد و ناله زد که تو می دانی این مخالف چه می کند پس چرا؟! آن شب آقا امیر المؤمنین را در خواب دید و شکایت کرد آقا فرمودند: او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی توانیم او را کیفر دهیم مرد

شیعه می گوید: عرض کردم آری، لابد به خاطر جسارت هایی که او می کند بر شما حق پیدا کرده است؟! حضرت فرمودند: نه او روزی در محل تلاقی دجله و فرات نشسته بود و به فرات نگاه می کرد ناگهان جریان کربلا و منع آب از حضرت سید الشهداء به یادش افتاد با ناراحتی به خود گفت: عمر سعد کار خوبی نکرد، که اینها را کشت کاش به آنها آب می داد و بعد همه را می کشت و سپس قطره ای اشک از چشم او ریخت از این جهت بر ما حقی پیدا کرده است که نمی توانیم او را مجازات کنیم آن مرد شیعه می گوید: به محل برگشتم سر راه، آن سنی با من برخورد کرد با تمسخر گفت: آقایت را دیدی و پیغام ما را به او رساندی؟ مرد شیعه گفت: آری پیام را رساندم و از او هم پیامی دارم آن مرد سنی خندید و گفت: بگو پیامت چیست؟! مرد شیعه جریان را تعریف کرد وقتی رسید به فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) که روزی این مرد به آب نگاه می کرد و به یاد کربلا افتاد....، مرد سنی سر به زیر افکند و کمی به فکر فرو رفت و با خود گفت: خدایا در آن زمان هیچ کس در آنجا نبود و آن را به کسی نگفته بودم آقا از کجا

فهمید؟! و بعد از آن سر برداشت و بلافاصله گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان عليا امير المومنين ولي الله و وصي رسول الله با اين سخنان، اين دشمن اهل بيت از دوستان امير مؤمنان (عليه السلام) و از شيعیان شد.^{۱۲۶}

مرد مستی که با روضه ابا عبدالله (ع) توبه می کند

فرزند ایه الله مرعشی نجفی فرمود: یک بار پدر برای خواندن خطبه عقدی به مراسمی رفته بودند که مراسم کمی خارج از شهر بوده و کمی نیز طول می کشد موقع بازگشت به پدر می گویند اجازه بدهید شما را برسانیم پدر قبول نمی کنند و به تنهایی باز می گردند که در کوچه ای متوجه می شوند که یک فرد مست به سمت ایشان می آید.

وی اضافه کرد: پدر آرام جلو می رود و آن فرد مست جلوی پدر را می گیرد و به پدر می گوید که سید باید برایم روضه بخوانی آقا می گوید اینجا که نمی توان روضه خواند فرد خم می شود و می گوید بیا پشت من بنشین و روضه بخوان و گرنه با تیغم تو را می کشم. پدر بر روی مرد می نشیند و شروع می کند به خواندن روضه امام حسین (ع).

محمود مرعشی گفت: همان طور که او روضه می خواند آن مرد مست نیز گریه می کند به طوری که پشتش از شدت گریه می لرزد بعد که روضه تمام می شود با اصرار پدر را تا دم خانه می رساند. بعد از دو هفته یک روز پدر در محراب بوده اند که آن فرد به نزد آقا می آید و می گوید آقا من توبه کرده ام از من در گذر. آقا به او می گویند باید توبه ات حقیقی باشد چون حق الناس نیست خداوند نیز از تو می گذرد.

وی تأکید کرد: بعد از آن این مرد همیشه در صف اول نماز جماعت بود و وقتی هم که فوت کرد آن چنان اعتباری داشت که جمعیت کثیری برای عزرداری در مراسم تدفینش حاضر شدند.

آیا مصائب آن جناب (امام حسین علیه السّلام) را یاد می کنی؟

امام صادق علیه السّلام به مسمع بن عبدالملک فرمودند: آیا مصائب آن جناب (امام حسین علیه السّلام) را یاد می کنی؟

عرض کرد: بلی والله مصائب ایشان را یاد کرده و گریه می کنم.

حضرت فرمودند: آگاه باش که خواهی دید در وقت مردن پدران مرا که به ملک الموت وصیت تو را می کنند که سبب روشنی چشم تو باشد.

همچنین فرمودند: ای مسمع گریه بر احوالات حسین (علیه السّلام) سبب می شود که ملک الموت بر تو مهربان تر از مادر گردد.

گریه بر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السّلام) باعث راحتی در قبر، فرحناک و شادان شدن مرده، شادان و پوشیده بودن او در هنگام خروج از قبر است در حالی که او مسرور است فرشتگان الهی به او بشارت بهشت و ثواب الهی را می دهند.

اجر و مزد هر قطره آن این است که شخص همیشه در بهشت منزل کند.^(۱۲۷)

گریه کننده بر امام حسین علیه السلام در بهشت با ایشان و هم درجه ایشان خواهد بود.^(۱۲۸)

شیخ جلیل جعفر بن قولویه در کامل از ابن خارجه روایت کرده است:

روزی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم و امام حسین علیه السلام را یاد کرده و از او نام بردیم. حضرت صادق علیه السلام بسیار گریستند و ما نیز به تبع ایشان گریستیم. پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند که امام حسین علیه السلام می فرمود من کشته گریه و زاری (اشکم) هستم نام من در نزد هیچ مؤمنی برده نمی شود مگر آن که محزون و گریان می شود.

در روایت آمده است هیچ روزی نبود که اسم امام حسین علیه السلام در نزد امام صادق علیه السلام برده شود و آن امام در آن روز تبسمی بر لب بیاورند. آن حضرت در تمام روز گریان و محزون بودند و می فرمودند: امام حسین علیه السلام سبب گریه هر مؤمن است.

شیخ طوسی و شیخ مفید از ابان بن تغلب روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: نفس کسی که برای مظلومیت ما محزون است تسبیح است و اندوه و ماتم او عبادت خدا و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان جهاد در راه خداست.^(۱۲۹)

بحار الانوار، ج 44، ص 289 و کامل الزیارات باب 32، ص 101¹²⁷
بحار الانوار / 44/278 / امالی صدوق مجلسی 17/ ص 68¹²⁸
منتهی الآمال، ج 1، ص 538¹²⁹

امام صادق علیه السلام فرمودند: كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام)؛ هر نالیدن و گریه ای مکروه است، مگر ناله و گریه بر حسین علیه السلام. (بحار الانوار، ج. ۴۵، ص. ۳۱۳)

امام حسین (علیه السلام) می فرمایند: أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ؛ من کشته اشکم. مؤمنی از من یاد نمی کند، جز این که می گرید. (بحار الانوار، ج. ۴۴، ص. ۲۷۹)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: يَا بْنَ شَبِيبٍ! إِنَّ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعَكَ عَلَى خَدَّيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا؛ ای پسر شبیب! اگر بر حسین (علیه السلام) آن قدر گریه کنی که اشکهایت بر چهره ات جاری شود، خداوند همه گناهانت را که مرتکب شده ای می آمرزد؛ کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد یا زیاد. (امالی صدوق، ص. ۱۱۲)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: هر که می تواند گریه کند، پس بگیرد و هر که نتواند، پس در دل خویش حزن قرار دهد و تباکی کند، همانا قلب قساوت گرفته، از خداوند دور است. (بحار الانوار، ج. ۷۴، ص. ۷۹)

از امام زمان (عج) نقل هست که: اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و مقدرات از یاری و نصرت تو در روز کنم و به جای قطرات اشک، بر تو خون عاشورا باز داشت، هر آینه من صبح و شام بر تو ندبه می **گیرم؛** فَلَيْنَ أَخَّرْتَنِي الدُّهُورَ وَ عَاقَنِي عَنْ نُصْرَتِكَ الْمَقْدُورُ وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً وَ لِمَنْ نَصَبَ **می** لَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِباً فَلَا تُدْبِنَكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَا بُكَيْنٌ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا. (بحار الانوار، ج 98، ص 148).

فرموده است حضرت صادق: هر آن کسی

گریانِ جدّ ما شده، با من برادر است

در حجّ و در عبادت و در سجده های شب

گریه کنِ حسین، شریکِ پیمبر است.....

این اشک نیست، آب زلال و مطّهر است

این چشم نیست، چشمه ای از حوض کوثر است

ظرفِ نزولِ رحمتِ پروردگار شد

چشمی که پای مجلس این روضه‌ها، تر است

ارزش گریاندن در روضه سیدالشهدا علیه السلام

شیخ کشی(ره) از زید شحام روایت کرده است که: من با جماعتی از کوفیان در خدمت امام صادق(ع) بودیم، جعفر بن عفان وارد شد. حضرت او را اکرام کردند و نزدیک خود نشاندند و فرمودند یا جعفر!

جعفر عرض کرد: جانم، خدا مرا فدای تو کند.

حضرت(ع) فرمودند: به من گفته‌اند تو در مرثیه و عزای حسین(ع) شعر می‌گویی.

جعفر عرض کرد: بله، فدای تو شوم.

حضرت(ع) فرمودند: پس بخوان.

جعفر شروع به خواندن مرثیه کرد، حضرت امام صادق(ع) و حاضرین مجلس گریستند.

حضرت(ع) آن قدر گریست که اشک چشم مبارکش بر محاسن شریفش جاری شد.

پس از آن حضرت صادق(ع) فرمودند: به خدا سوگند که ملائکه مقرب در اینجا حاضر شدند و مرثیه تو را که در مصائب حسین(ع) خواندی شنیدند و بیشتر از ما گریستند و حق تعالی در همین ساعت بهشت را با تمام نعمت‌های آن برای تو واجب گردانید و گناهان تو را آمرزید.

پس امام(ع) فرمودند: ای جعفر می‌خواهی که زیادتر بگویم؟

جعفر عرض کرد: بله، ای سید من.

حضرت(ع) فرمود: هر که در مرثیه حسین(ع) شعری بگوید و بگیرد و بگریاند، حق تعالی او را بیامرزد و بهشت را برای او واجب می گرداند.^(۱۳۰)

شیخ صدوق(ره) در امالی از ابراهیم بن ابی المحمود روایت کرده که امام رضا(ع) فرمودند: ماه محرم ماهی بود که اهالی جاهلیت، جنگ و قتال را در آن ماه حرام می دانستند، ولی این امت جفاکار خون های ما را در آن ماه حلال دانستند و حرمت ما را هتک کرده و زنان و فرزندان ما را در آن ماه اسیر کردند. آتش در خیمه های ما افروخته و اموال ما را غارت کردند. حرمت حضرت رسالت(ص) را در حق ما رعایت نکردند.

همانا مصیبت شهادت حسین(ع) چشم های ما را مجروح گردانید و اشک ما را جاری کرده، عزیز ما را ذلیل گردانیده است و زمین کربلا مورث کرب و بلاء ما شد.

پس باید بر حسین بگریند، همانا گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را فرو می ریزد.

سپس حضرت رضا(ع) فرمودند: پدرم چون ماه محرم داخل می شد کسی آن حضرت را خندان نمی دید و اندوه و حزن پیوسته بر او غالب می شد تا روز عاشورا. آن روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می فرمود: امروز روزی است که حسین(ع) شهید شده است.

از ریان بن شیب روایت شده است که گفته **روز اول محرم به خدمت امام رضا(ع) رسیدم** حضرت فرمودند: ... ای پسر شیب اگر بر حسین(ع) گریه کنی و آب دیده گان تو بر روی تو جاری شود حق تعالی جمیع گناهان صغیره و کبیره تو را می آمرزد خواه اندک باشد و خواه بسیار.

ای پسر شیب! اگر می خواهی خدا را ملاقات کنی در حالی که هیچ گناهی نداشته باشی حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می خواهی که در غرفه ای از بهشت با رسول خدا و ائمه طاهرین محشور شوی، قاتلان حسین(ع) را لعنت کن.

ای پسر شیب! اگر بخواهی مانند شهدای کربلا باشی و ثواب آن ها را داشته باشی، هر گاه مصیبت آن حضرت را یاد کردی، بگو: «یا لیتنی کُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»؛ ای کاش! من با ایشان بودم و رستگاری عظیمی می یافتم.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات عالی بهشت با ما باشی، پس برای اندوه ما اندوهناک باش و در شادی ما شاد. بر تو باد ولایت و محبت ما که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد حق تعالی او را در قیامت با آن محشور می گرداند. (۱۳۱)

ابن قولیه با سند معتبر روایت کرده از ابی هارون مکنوف که گفت: به خدمت حضرت صادق(ع) مشرف شدم آن حضرت(ع) فرمودند که برای من مرثیه حسین(ع) بخوان، من نیز شروع کردم به خواندن.

امام فرمود: به این صورت بخوان به همان سبک و سیاقی که نزد خودتان متعارف است و نزد قبر حسین(ع) می خوانید بخوان. پس من خواندم.

حضرت گریستند و من ساکت شدم.

فرمود: بخوان، من خواندم تا آن اشعار تمام شد.

حضرت فرمود: باز هم برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم به خواندن این اشعار: یا مَرِیمُ قَوْمِی
فَإِنْدُبِی مَوَلاکِ وَعَلِیَ الْحُسَینِ فَاسْعَدِی بِبُکَاکِ

پس حضرت بگریست و زن ها هم گریستند و شیون کردند و هنگامی که از گریه آرام شدند فرمودند: ای اباهارون! هر کس برای حسین(ع) مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند، بهشت بر او واجب می شود و سپس فرمودند: هر کس امام حسین(ع) را یاد کند و بر او گریه کند، بهشت بر او واجب می شود. (۱۳۲)

همه چشم ها در روز قیامت گریانند، مگر چشمی که بر امام حسین(ع) گریه کرده باشد. (۱۳۳)

اشک چشم را به بهشت می برند

منتهی الآمال، ج 1، ص 542¹³²

بحارالانوار 44/293، عوالم 17/534¹³³

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

در ضمن حدیث مفصلی فرمودند: إن الله يامر ملائكته المقربين أن يتلقوا دموعهم المصوبة بقتل الحسين

إلى الخزان في الجنان، فيمزجونها بماء الحيوان، فتزيد عذوبتها و طيبها ألف ضعفها

خدا امر می فرماید فرشتگان مقربین خود را که اشک های مصیبت زدگان حضرت امام حسین صلوات

الله علیه را گرفته و در نزد خزینه داران بهشت ببرند تا با آب حیات بهشتی ممزوج کنند.

و بعد از آن گوارائی و خوش بوئی آن هزاران برابر زیاد می شود^{۱۳۴}

امام باقر (ع) می فرماید:

«بكت الانس و الجن و الطير و الوحوش على الحسين بن علي حتى ذرفت دموعها»

(تمام انسانها و اجنه و پرندگان و حیوانات وحشی به گونه ای برای امام حسین (ع) گریه کردند که اشک

از چشمان آنها سرازیر شد.^{۱۳۵}

ایه الله العظمی شیخ محمدعلی اراکی

بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۰۴^{۱۳۴}

کافی بود که در محضر مبارک هاشم حداد(شاگرد آقای قاضی) نامی از مولی الکونین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام برده شود ، در این صورت بلافاصله اشک از چشمان ایشان سرازیر می گردید و سخت متأثر می گردیدند

سید میرحامد حسین صاحب «عبارات الانوار»

سید حسین یزدی گفته است : من شنیده بودم که میرحامد

حسین ، توان و طاقت شنیدن مصیبت های دردناک جدش امام

حسین علیه السلام واهل بیت او را ندارد . از این رو ، مصیبت در حضورش خوانده نمی شد . از قضا ، روزی در «لکهنو» درحالی که بر فراز منبر بودم ، داخل حسینیه شد ، ولی من متوجه حضورش نشدم و طبق معمول مصیبتی را خواندم . ناگهان دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند : بس است! بس است ! دیگر نخوان! تعجب کردم و پس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر مصیبت من ، سید از هوش رفته است و مدهوش گشته است.

آیت الله سید نورالدین اراکی

آیت الله اراکی در مورد مرحوم سید نورالدین اراکی می فرماید : من به چشم خود دیدم که در دهه عاشورا در مجلس روضه خوانی که در منزل خودش از اول طلوع آفتاب شروع می شد و تا ظهر ادامه داشت و منبرها پی در پی می آمدند و مردم زیادی از غریبه و آشنا از اهل اراک و جاهای دیگر جمع می شدند ، ایشان از اول چندین دستمال جلو خودش می گذاشت و تمام دستمالها را از گریه خیس می کرده از اول روضه گریه می کرد تا آخر ، من نمی دانم چه گریه ای بود که تمامی نداشت! روز عاشورا که می شد معرکه بود ، بگآء (بسیار گریه کننده) بود به تمام معنا!^(۱۳۶)

با پرتاب سنگ مردم را وادار به گریه می کرد!

شهید مطهری در حماسه حسینی آورده که در روستایی دیدند روضه خوان بالای منبر می رود با خود سنگ می برد! بعد موقع روضه سنگهارا به سر مردم می زند و انها گریه می کنند چون شنیده به گریه انداختن مردم هم ثواب دارد!!!

مرحوم شیخ احمد کافی

از حجة الاسلام سید حسن مؤمن زاده نقل شده که گفت : من در مشهد مدرسه ملی داشتم . در دوران تحصیلات ابتدائی ، مرحوم کافی از شاگردان مدرسه من بود . وقتی که زنگ تفریح زده می شد ، او همراه بچه ها سراغ بازی نمی رفت و می آمد ، دو ریال به من می داد و می گفت : برایم روضه امام حسین علیه السلام بخوان . من روضه می خواندم و مرحوم کافی زار زار گریه می کرد^(۱۳۷) .

ملا آقا دربندی

درباره آقا دربندی آمده است آنقدر به حضرت سیدالشهداء اخلاص داشت که در هنگام مصیبت و تهذیب و سوگواری آن مظلوم بی اختیار می شد به طوریکه در بالای منبر از شدت گریه غش می کرد و بی اختیار عمامه به زمین می زد و گریبان چاک می کرد و در روز عاشورا لباس خود را در آورده و لنگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گل به بدن می مالید و همین طور به منبری می رفت!^{۱۳۸}

سلیمان طباطبایی نائینی

در حالات او نقل شده که : چون ایام عاشوراء می رسید ، لباس سیاه پوشیده و از لذات و تمتعات اجتناب کرده و شب و روز می گریست و به مؤمنین غذا می داد و شخصاً به عزادارها خدمت می کرد و مانند

شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر .^{۱۳۷}

فوائد رضویه : ص ۵۴ .^{۱۳۸}

عزادارها عمامه را از سر بر می داشت و آستینها را بالا می زد و دگمه ها را باز می کرد و هنگامی که بالای منبر قرار می گرفت و مشغول موعظه می شد و به روضه می رسید ، زیاد گریه می کرد بطوری که از شدت گریه غش می کرد و از منبر می افتاد^(۱۳۹) .

گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام

عالم ربانی سید حسین یعقوبی نقل می کند:
برای دیدن یکی از دوستانم به نام آقای مصطفوی به یکی از روستاهای قائن رفته بودم. بعد از ورود به خانه ایشان، متوجه شدم که صاحب خانه خواب بوده و به خاطر من، او را بیدار کرده اند. وقتی آمد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: چرا مرا از خواب بیدار کردید؟! الان در عالم رویا مولایم امام حسین علیه السلام را با بدنی پر از زخم و جراحت دیدم، وقتی چشمم به آن حضرت افتاد، گریه ام گرفت و هر چه بیشتر گریه می کردم، زخمهای بدن آن بزرگوار التیام پیدا می کرد؛ از این رو گریه ام را ادامه دادم.
با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی است و گریه من در بهبود آن تأثیر نمی کند. در این وقت به من گفته شد: هر اندازه هم گریه کنی انی دو زخم التیام پیدا نمی کند. عرض کردم: آقا جان! مگر این دو زخم چه خصوصیتی دارد؟ فرمودند: یکی از این زخم ها داغ برادرم عباس علیه السلام و دیگری داغ شهادت فرزندم علی اکبر علیه السلام است.^{۱۴۰}

شیخ جعفر مجتهدی از گریه کن های امام حسین علیه السلام

شیخ جعفر مجتهدی از عرفای معاصریکی از گریه کننده های مشهور است که برای اهل بیت (ع) مخصوصاً سیدالشهداء خیلی گریه می کردند. چند تا از داستانهای مربوط به ایشان را از کتاب در محضر لاهوتیان آقای مجاهدی می اوریم:

از جمله خاطرات جناب مجاهدی است که :
بعد از ظهر روز نوزدهم ماه صفر چند سال پیش در قم توفیق دیدار آقای مجتهدی را پیدا کردم. هنگام ورود به اتاق، مشاهده کردم که بر روی تخت در حالی که دست خود را به نشانه احترام بر روی سینه

فوائد رضویه .¹³⁹

همان¹⁴⁰

گذاشته‌اند، چشمان اشک آلودشان را به نقطه‌ای از اتاق دوخته‌اند و قراین نشان می‌داد که پیش از ورود من به اتاق توسل‌اتی داشته‌اند.

آرام در کنار در ورودی اتاق نشستم و به تماشای آن صحنه شور آفرین پرداختم. حدود یک ربع ساعت گذشت تا آن مرد خدا به تدریج حالت طبیعی خود را باز یافت.

پرسیدند:

شما نور خاصی را مشاهده نکردید؟

عرض کردم:

خیر! ولی عطر خاصی را برای چند لحظه‌ای استشمام کردم.

آن مرد خدا در حالی که می‌گریستند، فرمودند:

دلم خیلی گرفته بود به بی‌بی زینب (علیها السلام) متوسل شدم، ناگهان در گوشه‌ای از اتاق آشکارا در هاله‌ای از نور جلوه کردند. لباس تعزیت بر تن داشتند و سرا پا سیاه پوش بودند. هیبت ایشان، هیبت علوی بود. خواستم عرض تسلیت کنم ولی گریه امانم نداد!

بی‌بی فرمودند:

دوست دارم فردا که اربعین شهادت حسینی است در این جا مراسم عزاداری اقامه گردد و مرثیه جدیدی خوانده شود. مرثیه‌ای که صحنه غروب روز عاشورا را تجسم کند.

عرض کردم:

بی‌بی جان! این مرثیه را چه کسی باید منظوم کند؟

در حالی که بی‌بی زینب (علیها السلام) به شما اشاره می‌کردند به من امر فرمودند تا صحنه غروب روز عاشورا و صحنه وداع شان را با پیکر پاره پاره و غرقه به خون سالار شهیدان را به گونه‌ای که نشانم داده‌اند، برای شما بازگو کنم. سپس «کد» مرثیه جدید را به من یاد آور شدند و فرمودند که این مرثیه جدید دارای چه نشانه‌ای است؟ شما امشب این مرثیه را بسازید و فردا صبح به من لطف کنید تا بینم نشانه‌ای را که فرموده‌اند، دارد یا نه!

بعد، آقای مجتهدی حدود یک ساعت آن دو صحنه تکان دهنده را برای من تعریف کردند و در اثنای مجسم کردن آن دو صحنه به سختی می‌گریستند و گاهی رشته کلام شان پاره می‌شد و هنگامی که آرام می‌گرفتند، مطلب را ادامه می‌دادند.

از خدمت ایشان مرخص شدم و به خانه آمدم. نزدیکی نیمه‌های شب، غمی بزرگ بر وجودم مستولی شد و انقلاب خاطر عجیبی پیدا کردم. به کتابخانه شخصی‌ام رفتم و مطلبی را که آقای مجتهدی برایم شرح داده بودند، دقیقاً مرور کردم و پس از دقایقی بعد، این مرثیه منظوم بر زبانم جاری شد:

هان! غروب روز عاشوراستی کربلا پر شود و پر غوغاستی

قتلگاه ار خون هفتاد و دو تن موج زن چون لجه دریاستی

کشتی بشکسته آل رسول غرقه در دریای بی پهناستی

...

فردای آن روز، صبح زود پس از زیارت مرقد نورانی کریمه اهل بیت (علیها السلام) و تشکر از عنایت آن حضرت و بی‌بی زینب – سلام الله علیهما – رهسپار منزل حضرت آقای مجتهدی شدم. هنگامی که به

حضورشان رسیدم، پرسیدند:

مرثیه را به همراه آورده‌اید؟!

عرض کردم: بله

فرمودند:

مرحمت کنید تا آن را ببینم!

تا آن هنگام سابقه نداشت که ایشان این گونه اشعار را از من طلب کنند و فقط می فرمودند:

بخوانید! ولی این بار ظاهراً قضیه فرق می کرد.

وقتی که شعر را به ایشان دادم، دیدم با انگشت خود سرگرم شمردن ابیات آن هستند! سپس با لبخندی

حالکی از رضایت خاطر به من فرمودند:

آقا جان! مبارک است، شعر شما نشانه‌ای را که بی بی زینب (علیها السلام) به من فرمودند، دارد!

عرض کردم:

اگر صلاح می دانید، برای مزید اطمینان قلبی من آن را اشاره بفرمایید.

گفتند:

به من فرموده بودند که این مرثیه به نشانه اربعین باید چهل بیت داشته باشد و حالا که ابیات شعر شما

را شمردم دیدم درست چهل بیت است!

آقا جان! شعری که عنایتی باشد «کد» دارد! و «کد» شعر شما عدد (40) بود!

من که سراینده این مرثیه بودم، تعداد ابیات آن را نمی دانستم! بعد که ابیات را شمردم دیدم که

ناخودآگاه آن را در چهل بیت سروده‌ام! شغفی که باطناً از این جهت نصیب من شد، روزها ادامه داشت.

پس از گذشت ساعتی که در خدمت آن مرد خدا بودم، تنی چند از ذاکران و دوستداران آل الله آمدند و

ایشان شعر مرا به یکی از آنها داده و گفتند:

مرثیه امروز ما، همین شعراست! آن را با لحنی حزن انگیز بخوانید.

آقای حسنی طباطبایی نقل کردند:

صبح یکی از روزهای ماه محرم پس از تشریف به حرم مطهر کریمه اهل بیت حضرت معصومه (علیها

السلام) به قصد زیارت آقای مجتهدی حرکت کردم. در زدم، کسی در را باز کرد و گفت:

حمید آقا! آقای مجتهدی منتظر شما هستند تا صبحانه را به اتفاق شما صرف کنند!

به خدمت ایشان شرفیاب شدم، سفره صبحانه پهن بود.

فرمودند:

صبحانه را بایستی با شما صرف می کردیم! خوش آمدید، بفرمایید!

در کنار آقای مجتهدی، کتاب گنجینه الاسرار مرحوم عمان سامانی، قرار داشت. ایشان ضمن صرف

صبحانه، اشاره‌ای به آن کتاب کردند و گفتند:

آقاجان! عمان سامانی در میان مرثیه سرایان حسینی مقام و منزلت ویژه‌ای دارد و بعد فرمودند:
اصلاً دستگاه حضرت اباعبدالله (علیه السلام) یک دستگاه عجیبی است! نام مبارک ایشان هم خیلی
بزرگ است. در نام مقدس «حسین (علیه السلام)» اسرار عجیبی نهفته است.
و پس از چند لحظه تأمل، فرمودند:
هر کس که نام آقا امام حسین (علیه السلام) را بشنود از میزان انقلاب خاطری که پیدا می‌کند پایه
ایمانش را می‌توان فهمید. کسانی که نام این بزرگوار را می‌شنوند و تغییر حالی در خود نمی‌بینند باید
جداً نگران ایمان خود باشند!
نام آقا امام حسین (علیه السلام) محک ایمان است.
عزا خانه ما را دریابید!

استاد مجاهدی نقل می‌کنند :

خانه اجدادی مرحوم حجت‌الاسلام برقی محل آمد و شد علمای ربانی و دوستان آل الله در قم بود و
خود ایشان نیز در اقامه عزاداری برای سالار شهیدان سعی بلیغی داشتند و معمولاً در دهه اول محرم هر
سال پر رونق‌ترین مجالس عزاداری اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در منزل ایشان برگزار می‌شد و
مورد عنایت طبقات مختلف مردم بود زیرا قدمت یکصد ساله داشت و نذورات بسیاری که هر سال در
اختیار این بیت قرار می‌گرفت حاکی از نتایجی بود که مردم متدین قم و دیگر شهرها از توسلات خود
در آنجا می‌گرفتند.

روزهای تاسوعا و عاشورا شخصیت‌های بزرگی همانند مرحوم علامه طباطبایی (رحمت الله) - صاحب
تفسیر المیزان - در این مجالس عزاداری شرکت می‌کردند و اغلب به صورت ناشناس در میان مردم
عزادار می‌نشستند بر مصائب سالار شهیدان اشک می‌ریختند. بارها شخصاً آن مرحوم را می‌دیدم که با
حضور در آن مجالس، غمگینانه در گوشه‌ای نشسته و بی‌تابانه برای جد بزرگوار خود و مصائب آل الله
می‌گریستند و در این حالت سعی می‌کردند که با گوشه عبا چهره خود را بپوشانند.
مرحوم برقی (رحمت الله) برای من این قضیه را با انقلاب حال تعریف می‌کردند و می‌گریستند:

هر سال در روز پایان عزاداری، پاکت حق الزحمه واعظان و ذاکران حسینی را پس از ختم جلسه به آنان تقدیم می‌کردم.

سالی، روز عاشورا با روز جمعه مصادف شده بود و من پس از نماز صبح وقتی که خواستم پاکت‌ها را آماده کنم، دیدم که چهل هزار تومان کم دارم! پول به اندازه نیاز در حساب بانکی داشتم ولی چون روز جمعه بود نمی‌توانستم از آن استفاده کنم، و از طرفی با مولای خود امام حسین (علیه السلام) عهد کرده بودم که از بابت هزینه مجالس عزاداری شخصاً از کسی وجهی مطالبه نکنم ولو به صورت قرض الحسنه! لذا برای اولین بار در طول سال‌ها عزاداری، خود را با مشکلی رو به رو می‌دیدم که ظاهراً حاصلی جز شرمساری برای من نداشت! مغموم و افسرده، سماور را روشن کردم و قلباً به آقا امام حسین (علیه السلام) متوسل شدم که آبروی مرا بخر و نگذار شرمنده ذاکران تو باشم.

هنوز چند دقیقه‌ای از دم کردن چای نگذشته بود که شنیدم در می‌زنند! برخاستم و در خانه را باز کردم. دیدم دو نفر ناشناس (یا سه نفر، تردید از نویسنده است) و آذری زبان پشت در ایستاده‌اند. پس از سلام و احوالپرسی، گفتند:

از طرف جعفر آقا حامل پیغامی برای شما هستیم!

آنان را به درون خانه راهنمایی کردم و پس از صرف چای، بسته‌ای را به من دادند و گفتند:

ساعتی پیش در خدمت جعفر آقای مجتهدی بودیم. در اثنای صحبت، ایشان چند لحظه سکوت کرده و به ما گفتند:

آقا امام حسین (علیه السلام) می‌فرمایند: عزا خانه ما را دریابید!

بعد چند بسته اسکناس را داخل روزنامه پیچیدند و گفتند:

آقا جان! این بسته را به حاج آقا مصطفی برقعی برسانید! منزل ایشان در گذر خان، کوچه معروف به کلاه فرنگی است!

از خدمت شان مرخص شدیم و پرس و جو کنان آمدیم و خدا را شکر که این توفیق نصیب ما در این

روز عزیز شد!

بسته پول را باز کردم و در نهایت تعجب دیدم که جعفر آقا چهار بسته ده هزار تومانی برای من فرستاده‌اند! بغض گلویم را فشرده و بی آن که بتوانم با آنان سخنی بگویم با من خداحافظی کردند و رفتند! مرحوم حاج آقا مصطفی برقعی به من می‌گفتند: تا آن موقع صحبت‌های زیادی در مورد آقای مجتهدی شنیده بودم ولی باور نمی‌کردم و با مشاهده این کرامت، قلباً به ایشان ارادت پیدا کردم و خدای را سپاس گفتم که این بیت را سال‌های سال عزا خانه مولایم امام حسین قرار داده و آن حضرت نیز بر آن مهر تأیید زده‌اند.^{۱۴۱}

بدون گریه بر حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) نمی‌توانیم زنده بمانیم

جناب آقای حاج فتحعلی تعریف کردند:

در یکی از دفعاتی که جعفر آقا مجتهدی در بیمارستان آیت الله گلپایگانی بستری شدند تمام اطباء بالاتفاق به آقا گفتند: شما اصلاً نباید گریه کنید، و در غیر این صورت نابینا خواهید شد. آقا در جواب به آنها فرمودند:

(ما بدون گریه بر حضرت امام حسین (علیه‌السلام) نمی‌توانیم زنده بمانیم).

278-ایشان وقتی به کربلا مشرف می‌شوند به مدت هفت سال در یکی از حجره‌های فوقانی صحن مطهر آقا ابا عبدالله رو به ایوان طلا سکونت می‌کنند و روزها نیز در بازار بین الحرمین در محله قیصریه اخباری‌ها به شغل کفاشی سرگرم می‌شوند و هر روز به زیارت دو طفلان حضرت مسلم (علیه‌السلام) مشرف می‌شده‌اند. از قول ایشان نقل شده :

در ایامی که در کربلای معلی ساکن بودم هر روز صبح قبل از اینکه به محل کار خود بروم، کنار رود فرات رفته و به آب نگاه می‌کردم و به یاد عطش و مصائبی که در روز عاشورا بر امام حسین (علیه‌السلام) و اولاد و اصحابشان وارد شده بود می‌گریستم، سپس به حرم مطهر مشرف می‌شدم و بعد از زیارت به صحن مبارک رفته و در آنجا مشغول توسل و گریه می‌شدم، آنگاه به محل کار خود می‌رفتم.

اقای شیخ جعفر مجتهدی می‌فرمودند:

زمانی که در بیابانها ساکن بودم، هنگام توسل کلمه شریفه (یا حسین) را با انگشت روی خاک می‌نوشتم و آنقدر می‌گریستم تا اینکه کلمه یا حسین که بر روی خاک نوشته بودم تبدیل به گل می‌شد و محو می‌گشت، مجدداً آن نام مقدس را روی گلها می‌نوشتم و به حدی گریه می‌کردم که بی‌تاب گشته و از هوش می‌رفتم. ایشان فرمودند: یک روز عاشورا که در بیابان بودم بسیار منقلب گشتم در این هنگام خطاب به آسمان کرده و گفتم؛ آسمان خجالت نکشیدی ناظر گشته شدن حضرت اباعبدالله (علیه‌السلام) بودی؟! سپس خطاب به زمین نموده و گفتم؛ ای زمین خجالت نکشیدی که حسین فاطمه (علیهما السلام) را بر روی تو سر بریدند؟! و متصل یک خطاب به آسمان و یک خطاب به زمین می‌کردم که ناگهان ندایی آمد. جعفر از اینجا دور شو. وقتی از آن مکان فاصله گرفتم، آسمان درهم ریخت و صاعقه‌ای آتشبار به قطعه زمینی که به آن خطاب می‌نمودم اصابت کرد و آنجا را شکافت.^{۱۴۲}

گریه حضرت موسی و خضر بر امام حسین علیه السلام

روایت شده که چون حضرت موسی ع مأمور شد به ملاقات جناب خضر و تعلّم از او، چیزی که در وقت ملاقات بین ایشان مذاکره شد آن بود که آن عالم حدیث نمود برای حضرت موسی مُصِیْبَتها و بلاهایی که بر آل محمد وارد می‌شود پس گریستند هر دو و سخت شد گریستن ایشان.^{۱۴۳}

گریه امیرالمومنین علی علیه السلام

روایت شده از ابن عباس که گفت در ذیق‌الارد خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدم صحیفه‌ای بیرون آورد به خطّ خود و املاء پیغمبر (ص) و خواند برای من از آن و در آن صحیفه بود مَقْتَلِ امام حسین (ع) و آنکه چگونه کشته می‌شود و کی می‌کشد او را و کی یاری می‌کند او را و کی با او شهید می‌شود پس گریه کرد آن حضرت گریه سختی و مرا به گریه درآورد.

علی دوانی درباره اهمیت حماسه حسینی در افکار حضرت امام نقل می‌کند:

در سال 1328 شمسی که برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم آمدم، و آیت الله العظمی امام خمینی - رضوان الله علیه - را در مجالس عزاداری می‌دیدم، به تعبیر امروز، «فرهنگ عاشورا» در نظرم مجسم می‌

در محضر لاهوتیان آقای مجاهدی¹⁴²
مفاتیح الجنان¹⁴³

شد. امام در بعضی از مجالس سوگواری ائمه اطهار - علیهم السلام - که در مسجد بالاسر حضرت معصومه - سلام الله علیها - یا منزل مرحوم آیت الله العظمی بروجردی برگزار می شد، چنان با وقار و آرام می نشستند و گوش به سخنان واعظ یا روضه خوان داشتند که نظر هر بیننده ای را به خود جلب می کرد.

امام در آن زمان، استاد سرشناس حوزه و مدرس علوم عقلی بودند. قامت رسا و قیافه جالب و آرامش خاص ایشان طوری بود که چه در راه رفتن و چه در نشستن در مجالس نظر بینندگان را جلب می کرد، و کسی را در میان جمع علمای حوزه مانند ایشان نمی دیدیم.

هنگامی که واعظ به «گریز» می رسید، یا روضه خوان شروع به خواندن روضه می کرد، حاج آقا روح الله خمینی نخستین کسی بود که دستمال سفید و تمیز خود را از جیب درمی آورد و به صورت می گرفت و گریه را سر می داد. اگر تکیه بر دیوار داده بودند، بدون حرکت و تکانی می گریستند، و چنانچه خم می شدند، می دیدی که چطور می لرزند و اشک می ریزند، و همین که دستمال از صورت برمی گرفتند، صورتی پراشک و چشمانی اشک ریخته را می دیدی که همان نیز دیگران را به گریستن و اشک ریختن در عزای شهیدان کربلا یا ائمه اطهار(ع) ترغیب می کرد.

اصولاً نشستن امام در مجالس عزاداری و گوش دادن به وعظ و واعظ یا روضه خوان حال و هوای خاصی داشت؛ آرام، ساکت، مؤثر و تمام گوش و چشم بودند؛ گوش به مطالب و چشم به گوینده داشتند. این طرز نشستن در مجالس سوگواری و آمادگی برای گریستن در عزای امام حسین - علیه السلام - و شهیدان کربلا را در کمتر عالمی دیده ام: «وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»، حتی در یک مورد هم دیده نشد که امام در پای منبر و هنگام سخنرانی واعظ - هر که بود - با ذکر مصیبت ذاکر، با اشخاص پهلوی دست خودشان صحبت کنند؛ زیرا بی احترامی به منبر و منبری بود، بعکس آنچه میان بسیاری از علما مرسوم است، بخصوص علمای نجف که آن را شأنی برای خود می دانستند.

امام به طرز نشستن در مجالس سوگواری اهل بیت و گوش دادن به وعظ و واعظ یا روضه خوان، و گریستن به هنگام شنیدن مصایب شهدای کربلا به همه نشان دادند که «فرهنگ عاشورا» را باید پاس داشت و حریم آن را نگاه داشت.

نمونه اعلاى توجه امام خمینی به فرهنگ عاشورا

آقای حاج سید محمد کوثری ذاکر معروف اهل بیت در قم، از سالها پیش روضه خوان مخصوص امام بود؛ هم خودش و هم مرحوم پدرش آقا سید علی اکبر کوثری. پدر و پسر که هر دو از ذاکرین با سابقه قم بودند، آهنگی پرسوز داشتند و روضه باحالی می خواندند. قبلاً پدر روضه خوان خاص امام بود، و بعد هم پسر، یعنی آقای سید محمد کوثری این افتخار را داشت که تا آخر حیات امام، حتی در تهران هم از این توفیق بهره مند بود. هر ساله در ایام عاشورا همه مردم از تلویزیون می دیدند که آقای کوثری در حسینیه جماران در مقابل امام ایستاده و روضه می خواند، و امام چگونه دستمال سفید به دست گریه می کنند.

آقای کوثری برای اینجانب نقل می کرد - ولابد برای بسیاری دیگر هم نقل کرده است - می گفت: «وقتی امام در نجف اشرف بودند، من سفری برای زیارت به کربلا رفتم. در کربلا عده ای از فضلاء شاگردان امام که در قم با هم آشنایی داشتیم مرا دیدند و گفتند، آقای کوثری، به داد امام برس! گفتم موضوع چیست؟ گفتند: می دانی که آقای حاج آقا مصطفی فرزند دانشمند امام به طرز مرموزی جان داده است. کسی گریه امام را در مرگ او ندیده است. یکی دوبار که طلاب در منزل امام یا در سر تربت حاج آقا مصطفی روضه ایشان را خوانده اند، نه تنها امام گریه نکرده، بلکه طلاب را هم منع کرده و گفته اند بروید مشغول کارتان شوید. و به خانم، همسرشان نیز فقط گفته اند: «مصطفی از الطاف خفیه الهی بود. خدا او را از ما گرفت». می گفت: «آنها گفتند، شما زودتر به نجف بروید و خدمت امام برسید و طبق معمول که اجازه می گرفتید و در حضورشان روضه می خواندید، روضه ای بخوانید و اسم حاج آقا مصطفی را ببرید، بلکه بتوانید امام را در مصیبت فرزندشان بگریانید که عقده ایشان خالی شود، و خدای نکرده صدمه ای نبینند. می گفتند، مرگ حاج آقا مصطفی حوزه نجف را عزادار کرده است، لابد ایران و قم نیز همینطور است، ولی خود امام را کسی ندیده که متأثر باشد و گریه کند».

آقای کوثری افزود: «وارد نجف شدم و پس از زیارت، خدمت امام رسیدم، و بعد از تسلیت و مختصر احوالپرسی عرض کردم اجازه می دهید طبق معمول در حضورتان روضه ای بخوانم؟ فرمودند: بفرمایید!».

پس از مقدمه کوتاهی، هرچه راجع به حاج آقا مصطفی می دانستم که چقدر مورد علاقه امام بود و شخصیتی ممتاز داشت، بیان کردم، و با تکیه به صوت گفتم، حضرت آیت الله! آجرک الله در مرگ فرزند عزیزی همچون حاج آقا مصطفی، چه فرزند، فرزند دانشمند لایقی...

در تمام این مدت، این امام بدون تغییر حال گوش می دادند و کوچک ترین اثری برای گریستن در ایشان پیدا نشد. هرچه به این در و آن در زدم بلکه امام در مرگ فرزند اشکی بریزند نتیجه نداشت. ناچار گریز زدم به کربلا و آمدن امام حسین - علیه السلام - به بالین حضرت علی اکبر. همین که گفتم، قربان غریبیت یا ابا عبدالله! وقتی آمدی به بالین فرزند رشیدت علی اکبر، امام دستمال از جیب درآوردند و به قدری گریستند که تا آن موقع کمتر دیده بودم. هنگامه ای شد، و از این طرف به فکر افتادم که نکند حال امام دگرگون شود، و من از کارم پشیمان شوم. ناچار روضه را طول ندادم و ختم کردم. گریه امام را در ذکر مصیبت امام حسین - علیه السلام - و شهدای کربلا دیده بودم، اما نه آنطور که آن روز دیدم.

نمونه دیگر

یکی از نزدیکان امام خمینی که در پاریس در خدمت امام بوده و تمام لحظه های شبانه روز معظم له را زیرنظر داشته، نقل می کرد که وقتی در پاریس بودیم من مراقب بودم، هر بار که اخبار تلفنی را به امام می دادند، و می گفتند در تهران و فلان شهر چه شده، مردم را کشته اند، به فلان جا حمله کرده اند، کجا را گرفته اند، عده ای را بازداشت کرده اند، مسجد کرمان را سوزانده اند، به قم حمله کرده اند، و طلاب را دستگیر کرده و به زندان انداخته، یا انقلابیون را در زندان به سختی شکنجه داده اند، و از این قبیل اخبار وحشتناک، هر بار حاضران به سختی می گریستند، ولی امام فقط گوش می دادند و چنانکه شأن یک رهبر انقلابی است، صبر انقلابی می نمودند. اما همین که یکی از حاضران به مناسبت ماه محرم شروع به خواندن روضه می کرد، امام آنآ چنان منقلب می شدند و شروع به گریستن می نمودند که می دیدیم اشک مهلت نمی دهد. از هر دو چشم امام چنان اشک می ریخت که پهنای صورتشان را می گرفت. و در یک کلام به پهنای صورتشان اشک می ریختند.

راستی این چه حالتی بود که در امام می دیدیم و می دیدند؟ این حالت ما را به یاد جد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می اندازد که شاعر می گوید:

هوالبکاء فی المحراب لیلاً هوالضحاک اذا اشتدّ الظراب

یعنی: علی - علیه السلام - دارای دو جنبه متضاد بود: شبانه در محراب صدای گریه اش بلند است، ولی در میدان جنگ لبخند بر لب داشت. توسل به امام فقید برای احیای فرهنگ عاشورا

پس از بازگشت امام خمینی به وطن و تعیین دولت موقت، چنانکه همه می دانیم، امام از تهران به قم رفتند و ماندگار شدند، ولی چون دولت موقت نتوانست انجام وظیفه کند، در حوادث کردستان امام خود به تهران بازگشتند و تا پایان عمر هم در تهران بودند.

در ایامی که امام در قم اقامت داشتند، دو سه هفته مانده به ماه رمضان 1399 خطیب نامی عصر، جناب آقای فلسفی تلفن کردند و فرمودند، ماه رمضان نزدیک می شود، من و عده ای از وعاظ مشهور تهران عازم قم هستیم که خدمت امام برسیم، و از ایشان رهنمودی برای ماه مبارک رمضان بگیریم، چون کار چنان حاد است که فقط با اعلام رسمی امام می توان منبر را به صورت اول برگردانید. گفتم، من که منبری رسمی نیستم. فرمودند، باید بیایی، چند اتومبیل جلو خانه ما آماده است، فردا فلان ساعت حرکت می کنیم، حتماً باید بیایی. به خانه جناب آقای فلسفی رفتیم و عازم قم شدیم. به امام اطلاع دادند که آقای فلسفی با وعاظ مشهور تهران آمده اند که برای ماه رمضان رهنمود بگیرند.

امام تشریف آوردند و در جمع ما نشستند. جناب آقای فلسفی در سخنان کوتاهی گفتند: آقا، اطلاع دارید که در سنوات اخیر منبر و مسئله گریستن و عزاداری امام حسین چه وضعی پیدا کرده است. به مردم القا کرده اند که عزاداری یعنی چه، و روضه و گریه کردن چه چیزی را حل می کند، و از این قبیل مطالب. اهل منبر سخت در فشارند، مردم همه کم و بیش بی تفاوت شده اند. آمده ایم از حضرت تعالی رهنمود بگیریم. واقعاً تکلیف ما چیست. در منبر بخصوص ماه مبارک رمضان و محرم و صفر اکتفا کنیم به سخنرانی خشک، یا چنان که سابقه داشته، ذکر مصیبت هم بکنیم و روضه بخوانیم؟ (قریب به این مضمون).

پاسخ قاطع امام خمینی:

امام فقید در پاسخ جناب آقای فلسفی مطالب بسیار جالبی بیان داشتند که همان نیز نقطه عطفی در احیای فرهنگ عاشورا بود. اگر آن بیانات قاطع و صریح امام نبود، وضع حاکم بر افکار جوانان آن روز رفته رفته «فرهنگ عاشورا» را به دست فراموشی می سپرد و معلوم نبود کار به کجا بکشد.

درست به یاد ندارم که رادیو و تلویزیون و جراید چه مقدار از بیانات امام را منعکس کردند، ولی هرچه بود، قضیه در اندک زمانی در همه جا انعکاس یافت و به اصطلاح سد شکسته شد و راه را برای اشاعه فرهنگ عاشورا گشود.

جالب است که اوج انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی از بیانات آن حضرت در روز عاشورای سال 1383 و 12 محرم آن سال، مطابق 15 خرداد 1342 آغاز شد و به ثمر رسیدن آن هم با راهپیماییهای میلیونها نفری مردم تهران و شهرستانها در روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین سال 1399 قمری بود، که به دنبال آن، شاه از کشور خارج شد و امام فقید در 12 بهمن 1357 پس از چهارده سال دوری از وطن به کشور بازگشتند و انقلاب اسلامی را در 22 بهمن همان سال به ثمر رساندند، و در 12 فروردین 1358 جمهوری اسلامی ایران را تأسیس نمودند.

روضه و گریه، اسلام را حفظ کرده است

در آن جلسه امام خمینی - قدس سره - در پاسخ آقای فلسفی سرآمد وعاظ و خطبای ایران، ضمن بیانات مفصلی تصریح کردند که اگر روضه و گریه و نوحه سرایی و عزاداری امام حسین(ع) و شهدای کربلا نبود، اسلام با اعمال بنی امیه از بین رفته بود. کربلا و فرهنگ عاشورا، اسلام را حفظ کرد، و باید این مکتب به همان سبک سنتی آن حفظ شود. سرآغاز و قسمتی از بیانات امام بدین گونه است:

بسم الله الرحمن الرحيم

من چند جمله راجع به تکالیف کلی روحانیون و اهل محراب و منبر باید عرض بکنم و بعد مشکلاتی که هست. آقایان روحانیون، و خصوص اهل منبر، خطبا، اینها سخنگوی اسلام هستند. اگر حکومتی سخنگو می خواهد، سخنگوی اسلام، آقایان خطبا هستند.... سید الشهداء به داد اسلام رسید، سید الشهداء اسلام را نجات داد. روضه سید الشهداء برای حفظ مکتب سید الشهداء است. آن کسانی که می گویند روضه سید الشهداء را نخوانید اصلاً نمی فهمند مکتب سید الشهداء چه بوده و نمی دانند یعنی چه؛ نمی دانند این گریه ها و این روضه ها حفظ کرده این مکتب را. الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبرها و با این

روضة ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه زنیها ما را حفظ کرده اند؛ تا حالا آورده اند اسلام را. این عده از جوانهایی که این طور نیستند که سوء نیت داشته باشند خیال می کنند حالا باید ما حرف روز بزنیم! حرف سید الشهداء حرف روز است، همیشه حرف روز است، همیشه حرف روز را سید الشهداء آورده است دست ماها داده و سید الشهداء را این گریه ها حفظ کرده است و مکتبش را، این مصیبت‌ها و داد و قالها حفظ کرده؛ این سینه زنیها و این دستجات، و عرض می کنم اینها حفظ کرده. اگر فقط مقدسی بود و توی اتاق و توی خانه می نشست برای خودش و هی زیارت عاشورا می خواند و تسبیح می گرداند، نمانده بود چیزی، هیاهو می خواهد.

هر مکتبی هیاهو می خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی شود. اینها اشتباه می کنند، بچه اند اینها! نمی دانند که این نقش روحانیت و نقش اهل منبر چی هست در اسلام، خودتان هم شاید خیلی ندانید! این نقش یک نقشی است که اسلام را همیشه زنده نگه داشته، آن گلی است که هی آب به آن می دهند زنده نگه داشته، این گریه ها زنده نگه داشته مکتب سید الشهداء را؛ این ذکر مصیبت‌ها زنده نگه داشته مکتب سید الشهداء را. ما باید برای یک شهیدی که از دستان می رود عَلم بپا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم؛ فریاد کنیم. دیگران می کنند، دیگران فریاد می زنند وقتی یکی از آنها کشته بشود. فرض کنید که از یک حزبی یکی کشته بشود، میتینگ‌ها می دهند؛ فریادها می کنند. این یک میتینگ و فریادی است برای احیای مکتب سید الشهداء. و اینها ملتفت نیستند. توجه ندارند به مسائل.

همین گریه ها نگه داشته این مکتب را تا اینجا و همین نوحه سرایی ها، همینهاست که ما را زنده نگه داشته، همینهاست که این نهضت را پیش برده، اگر سید الشهداء نبود، این نهضت هم پیش نمی برد، سید الشهداء همه جا هست: کُلُّ أَرْضٍ کربلا. همه جا محضر سید الشهداء است، همه منبرها محضر سید الشهداء است، همه محرابها از سید الشهداء است.

اگر سید الشهداء نبود، یزید و پدرش و اعقابشان اسلام را منسی کرده بودند. اگر نسیان نشده بود، یک رژیم طاغوتی در خارج منعکس شده بود. معاویه و یزید یک رژیم اسلامی را رژیم طاغوتی داشتند معرفی می کردند. اگر سید الشهداء نبود، این رژیم طاغوتی را اینها تقویت می کردند؛ به جاهلیت برمی گرداندند. اگر حالا من و تو هم مُسلم بودیم، مُسلم طاغوتی بودیم! نه مُسلم امام حسینی. امام حسین

نجات داد اسلام را. ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده هی سکوت کنیم؟ ما هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب، برای حفظ این نهضتها؛ این نهضتها مرهون امام حسین - سلام الله علیه - هست. نمی فهمند اینها! بچه اند اینها، سوء نیت ندارند. بله خوب، ممکن است بعضی از آنها هم سوء نیت داشته [باشند] بعضیها هم روی نقشه کار بکنند همان طوری که زمان رضا خان. منتها او یک قدری روی نفهمی کرد، بعدها روی فهمیدگی. جلوی منبرها را همه را گرفت نگذاشت کسی منبر برود. محرابها را هم همه را یک جور دیگر کرد و گرفت. یک مجلس روضه ای نداشتیم. در همه قم - آن قدری که آن وقتها بود - می گفتند یک مجلس آقای صدوقی بود که قبل از اذان، شاید، یا قبل از آفتاب، تمام می شد، شب بود، این یک مطلبی بود. نه این است که مِنْ بَابِ اتفاق رضا خان آمد منبرها را نگذاشت و محرابها را جلویش را گرفت و روحانیون را متحد الشکل کرد، نخیر، مسأله نقشه بود، نقشه اینکه این قوه را بکوبند، این قوه محراب و منبر که از آن می آید یکدفعه یک ملت را هول بدهد به یک طرف، و یک همچو سلطنت را از بین ببرد، این را از بین ببرند؛ این قدرت را از دست ما بگیرند.

نمی دانند این قشرهای سیاسی که چه خدمتی این منبر، این محراب، به این کشور کرده. اینها چنانچه ملی هستند - ما کار نداریم که آیا به خدا هم کار دارند یا نه - اگر ملی هستند، اگر کشورشان را می گویند می خواهیم، اگر ملت را می گویند که ما می خواهیم، اینها باید دامن بزنند به این روضه خوانیها، برای اینکه این روضه خوانیها این ملت شما را حفظ کرده، این روضه خوانیها و مصیبت و گریه است که کشور شما را حفظ کرده. بله، چنانچه یک مردمی هستند که روی همان نقشه ای که طرح شده است، که باید قدرت اسلام گرفته بشود و قدرت روحانی گرفته بشود و قدرت خطیب گرفته بشود تا راه باز بشود برای آنهایی که باید استفاده کنند و استفاده کردند، آنها یک مردم دیگری هستند که با آنها نمی توانیم حرف بزنیم. اما سایر مردم، اینهایی که مسجد می آیند، منبر را گوش می کنند، مطالب را گوش می کنند، همچو که به روضه می رسند، رد می شوند می روند، این از باب این [است] که ملتفت نیستند چه هست آن. روضه است که این محراب، که این منبر، را حفظ کرده. اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود، آن حفظ کرده. ما باید به شهیدمان گریه کنیم؛ فریاد کنیم؛ مردم را بیدار کنیم.

البته یک مطلبی هم که باید بین همه ما باید باشد این است که این نکته را به مردم بفهمانیم همه اش قضیه این نیست که ما می خواهیم ثواب ببریم، قضیه این است که ما می خواهیم پیشرفت کنیم. سید الشهداء هم که کشته شد، نه اینکه رفتند یک ثوابی ببرند، ثواب برای او خیلی مطرح نبود، رفت که این مکتب را نجاتش بدهد، اسلام را پیشرفت بدهد، اسلام را زنده کند. شما هم که دارید نوحه خوانی می کنید، حرف می زنید، خطبه می خوانید، نوحه می خوانید، مردم را به گریه وادار می کنید، مردم هم که گریه می کنند؛ همه روی این مقصد باشد که این اسلام را ما می خواهیم با همین هیاهو حفظش کنیم. با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعرخوانی، با این نثرخوانی، ما می خواهیم این مکتب را حفظ کنیم. چنانچه تا حالا هم حفظ شده. باید این نکته هم به مردم گفته بشود، تذکر داده بشود، که آقا قضیه روضه خوانی قضیه این نیست که من یک چیزی بگویم و یکی هم گریه کند، قضیه این است که با گریه حفظ شده است این، با گریه این حفظ شده، حتی «تباکی» هم ثواب دارد. خوب، تباکی چرا ثواب دارد، برای اینکه تباکی کمک می کند به این مکتب؛ کمک به مکتب می کند. اینها اشتباه است که اینها یک طرف قضیه را می بینند، یک طرف قضیه را نمی بینند و مع الأسف ما همیشه - یعنی اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدنها؛ همیشه مبتلا بوده.

اینکه در روایت است که اسلام غریب است، از اول غریب بوده و الآن هم غریب است، برای اینکه غریب آن است که نمی شناسند او را. در یک جامعه ای هست او، اما نمی شناسند، نمی شناسند اسلام را، هیچ وقت شناخته نشده...»^{۱۴۴}

خطیب مشهور حاج آقای باقری که از شاگردان مرحوم آیت الله میلانی(ره) بودند می گفتند

یکبار که در خدمت استادم بودم ایشان فرمودند

«فلانی! منبر که می روی ۴۰ نفر از این جوانان پای منبرت را بیاور کارشان دارم

.منکه از این دستور استاد تعجب کرده بودم اطاعت امر کرده و ۴۰ نفر از جوانان را آوردم

آقا فرمودند: یکی یکی بیایند داخل اتاق؛

ما اصلا نفهمیدیم که چه کار دارد

فقط هر جوانی وارد می شد پس از چند لحظه با چشم گریان بیرون می آمد و اصلا حرف نمی زد؛

حدوداً ۲۰ نفر وارد شدند تا اینکه من بیتابی کردم و داخل رفتم بینم حکایت چیست؟

وقتی وارد اتاق شدم آقا نشسته بودند و کفنش هم کنارش بود و هر جوانی داخل می شد از او سوال می کرد که:

تو امام حسین(ع) را دوست داری؟

آنها جواب می دادند: بله

آقا می فرمود: خیلی؟

جواب می دادند: ان شاءالله که همین طور است،

به محض اینکه اشک از دیده جوانان جاری می شد، آقای میلانی سریع کفن خود را به اشک آنها می مالید.

با دیدن این صحنه جوانان بیشتر منقلب می شدند و گریه می کردند و از اتاق بیرون می آمدند

:بعداً از ایشان سوال کردم

آقا شما که مرجع هستید و اجازه اجتهاد خیلی از مراجع را شما داده اید، و دیگر به این مسائل احتیاج ندارید.

آقا فرمودند: اگر چیزی به دردم بخورد همین توسل به حسین زهراست.^{۱۴۵}

:امام باقر (ع) می فرماید

«بکت الانس و الجن و الطیر و الوحوش علی الحسین بن علی حتی ذرفت دموعها»

تمام انسانها و اجنه و پرندگان و حیوانات وحشی به گونه ای برای امام حسین (ع) گریه کردند که اشک از چشمان آنها سرازیر شد.^{۱۴۶}

دریاها به جوش و خروش آمدند

ابن قولویه به سند معتبر از ژراره روایت کرده است که حضرت صادق (ع) فرمود

ای ژراره! به درستی که آسمان گریست بر حسین (ع) چهل صباح به سرخی و کسوف و کوه‌ها پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها به جوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آن حضرت گریستند و زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن بر خود نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا آنکه سر عبیدالله بن زیاد را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه‌ایم از برای آن حضرت و جدم علی بن الحسین؛ چون پدر بزرگوار خود را یاد می‌کرد آن قدر می‌گریست که محاسن مبارکش از آب دیده‌اش تر می‌شد و هر که آن حضرت را بر آن حال می‌دید از گریه او می‌گریست، و ملائکه‌ای که نزد قبر آن امام شهیدند برای او گریه می‌کنند و به گریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و آسمان است از ملائکه، گریان شوند.

در روایت دیگری وارد شده

لما قتل الحسين بن علي (ع) امطرت السماء ترابا احمر.

¹⁴⁷ زمانی که امام حسین (ع) به شهادت رسید از آسمان خاک قرمز بارید

ماجرای قربانی دادن حضرت ابراهیم (علیه السلام) و گریه برای امام حسین (علیه السلام)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند هنگامی که حق تعالی، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را امر فرمود که به جای فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام)، بره ای را که برایش فرستاده بود قربانی نماید، حضرت ابراهیم (ع) غمگین شد و به درگاه خداوند عرضه داشت بار پروردگارا، ای کاش فرزندم اسماعیل (ع) را به عنوان قربانی از من قبول می نمودی تا هدیه ای ناقابل در محضر حضرتت تقدیم کرده بودم و به سبب صبر در مصیبت از دست دادن فرزند در نزد تو مقرب تر می گشتم.

پس خداوند به سوی حضرت ابراهیم (ع) وحی فرستاد که ای ابراهیم (ع)، از میان مخلوقاتم چه کسی را بیشتر دوست داری؟

حضرت ابراهیم (ع) عرض کرد پروردگارا، احدی را بیشتر از حبيب تو حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست تر ندارم.

پس به سویش وحی شد آیا محمد (ص) را بیشتر دوست داری یا خودت را؟

حضرت ابراهیم (ع) عرضه داشت او را از خودم هم بیشتر دوست دارم.

وحی شد آیا فرزند محمد (ص) را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟

. کامل الزیارات، ص 79¹⁴⁶

. همان، ص 90¹⁴⁷

حضرت ابراهیم (ع) عرضه داشت بلکه فرزند او را

پس به سویش وحی شد آیا قربانی شدن فرزند او به دست دشمنانش از روی ظلم تو را بیشتر ناراحت می سازد یا قربانی شدن فرزند خود به دست خودت در راه اطاعت امر من؟

حضرت ابراهیم (ع) گفت بلکه قربانی شدن فرزند محمد (ص) بر دست دشمنان، دلم را بیشتر به درد می آورد

پس حق تعالی فرمود بدان ای ابراهیم (ع)، در آینده می آیند گروهی که ظاهراً از امت محمد (ص) هستند و ظالمانه و نامردانه فرزند او، حسین بن علی (علیه السلام) را مظلومانه همچون برّه ای سر می برند و به این کارشان خوشحالی نمایند

وقتی حضرت ابراهیم (ع) این قضیه را شنید، ناله ای زد و فریاد او بلند شد و دل او به درد آمد و شروع کرد به گریه کردن

پس از جانب حق تعالی خطاب رسید ای ابراهیم (ع)، به خاطر این ناله و گریه ای که بر حسین (علیه السلام) زدی، پاداشی همچون بریدن سر اسماعیل (ع) به تو عطا می کنم و مقامی بالاتر از مقامی را که در راه از دست دادن او صبر بر مصائب او به تو می رسید برایت در نظر می گیرم و ای ابراهیم (ع)، بدان به خاطر این گریه ای که بر مصیبت قتل حسین بن علی (علیه السلام) نمودی، بر ذات خودم واجب نمودم که تو را به بلندترین درجات کسانی که به آنها ثواب داده ام برسانم

و این است معنی قول خدای عظیم الشان در سوره صافات آیه ۱۰۷

¹⁴⁸ «و فدیناه بذبح عظیم» و فدا نمودیم و بخشیدیم سر بریدن اسماعیل را بر ابراهیم به خاطر ذبحی عظیم تر»

گریه بر اباعبدالله علامت ایمان

رسول الله صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام نگاه کردند، در حالیکه سیدالشهدا علیه السلام به سمت ایشان میرفتند،

پس ایشان، امام حسین علیه السلام را در دامان خود نشانید، و فرمودند

از قتل پسر من حسین علیه السلام آتش عشقی - در دلهای مومنین به پا میشود، که تا قیامت سرد نخواهد شد

سپس فرمودند: پدرم فدای کشته اشکها باد

پس سوال شد: چرا او را کشته اشکها نام نهادند؟

حضرت فرمود: چون هیچ مومنی، حسین علیه السلام را یاد نمیکند الا اینکه گریه خواهد کرد

¹⁴⁹ و گریه، علامت ایمان است -

امام حسین (علیه السلام) به امام حسن مجتبی (علیه السلام) عرضه داشتند؛

فَقَالَ (علیه السلام)؛ وَ أَنْتَ أَخَاهُ يَا حَسَنَ (علیه السلام)؟

قَالَ (علیه السلام)؛ أَنَا أَحْرَمُ عَلَى دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا مَعِيَ.

شرح حدیث؛

امام حسین علیه السلام عرضه داشتند؛

ای برادر! ای حسن (علیه السلام)، شما برای گریه کنان من چه ارمغان دارید؟

امام حسن (علیه السلام) فرمودند؛

¹⁵⁰بر من حرام ست وارد بهشت شوم، مگر آنکه گریه کنان شما همراه من باشند

اشکهای ارزشمند

قال الصادق علیه السلام:

رحم الله دمعتك، اما انك من الذين يعدون من اهل الجزع لنا و الذين يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا، اما انك ستري عند موتك حضور آبائي .. لك...

امام صادق علیه السلام به «مسمع» که از سوگواران و گریه کنندگان بر عزای حسینی بود، فرمود: خدای، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد. آگاه باش، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می آیند، و از آنانی که با شادی ما شاد می شوند و با اندوه ما غمگین می گردند. آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود.^{۱۵۱}

شخصی به نام شیخ جعفر بود که همیشه بعد از نماز امام خمینی (رض) در مسجد شیخ انصاری در نجف چند جمله ای ذکر می گفت و روضه می خواند. حاضران چندان اعتنایی نداشتند و کم کم متفرق می شدند و می رفتند و تنها کسیکه مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد مرحوم حاج آقامصطفی فرزند حضرت امام بود که گاهی می شد که فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه شیخ جعفر گوش می داد و می گریست.^{۱۵۲}

- روضه های شیخ عباس قمی

آقای محدث زاده می گویند

در وقتی که مرحوم والد در مشهد مقدس بودند، مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی، دهه عاشورا مجلس روضه مفصلی داشت. تمام حیاط بزرگ خانه ایشان و حتی قسمتی از پشت بام از جمعیت پر می شد

از اول صبح، تمام منبری های درجه یک آن وقت و روضه خوان هائی آمدند و منبر می رفتند، بعد از نماز ظهر تازه مرحوم والد منبر می رفت. کسبه در آن موقع دست از کار می کشیدند و خود را برای منبر ایشان آماده می کردند. منبر ایشان اغلب تا یک و نیم و دو بعد از ظهر طول می کشید. تمام صحن حیاط و اتاقها و پشت بام پر از جمعیت می شد

:مرحوم آیه الله آقای شیخ کاظم دامغانی از علمای بزرگ مشهد می فرمودند

مردم توجه ویژه ای به منبر محدث قمی داشتند و هر کس در جایی بود، در وقت منبر ایشان خودش را به منزل آیه الله قمی اعلی الله مقامه الشریف می رسانید. وقتی هم پای منبر می نشستند، تمام حواس آن ها به ایشان بود که چه می گویند. منبر ایشان جز اخبار و احادیث و تاریخ، چیز دیگری نبود. روضه را هم خیلی ساده می خواندند، اما چون با حال می خواندند و خودشان هم منقلب می شدند، مردم را فوق العاده منقلب می کرد

در یکی از سال ها روز تاسوعا در منزل مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی، از صبح همه منبری ها منبر رفتند و هر چه در باره حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه بود گفتند. بعد از همه آن ها مرحوم حاج شیخ عباس منبر رفتند. وقتی وارد روضه شدند شروع کردند اشعار جناب ام البنین «لا تدعونی ویک ام البنین» را تا آخر خواندند. من از شدت گریه از حال رفتم. وقتی مرا به حال آوردند، دیدم یازده نفر در اطراف من هنوز در حال بی هوشی هستند. خود ایشان هم حال عجیبی داشتند و گریه می کردند

:آقای محدث زاده اضافه کردند

وسائل الشیعه، ج 10، ص. 397.¹⁵¹

روضه مرحوم آیه الله قمی فقط دهه اول محرم بود و تا بعد از ظهر ادامه داشت. روزی مرحوم والد در باره رباخواری سخن گفت و آیات و روایات آن را خواند و در نکوهش آن بحث کرد. زرگری که اهل ربا بود با شنیدن سخنان نافذ او طوری منقلب شد و تکان خورد که از کثرت وحشت دیوانه شد.

آن مرحوم را آقایان نجف در دهه اول محرم دعوت کردند تا صبحگاهان در مسجد هندی منبر بروند.

ایشان اوایل طلوع آفتاب تابستان در مسجد هندی بر فراز منبر که حدود 12 پله داشت می رفتند. درست سه ساعت تمام منبر بودند.

این جلسه کلیه مجالس نجف را تحت تاثیر قرار داده بود. تمام مسجد مملو از جمعیت بود. بیشتر حضار، مراجع و مجتهدین و روحانیون بودند زیادی جمعیت، به ویژه حضور علما و روحانیون چنان بود که تصور می شد تمامی اهالی نجف در مجلس حاضرند. خداشاهد است در تمام عمرم و در چهل سال اقامت عراق و سی ساله اقامت ایران چنان مجلسی را از حیث اهمیت و جمعیت ندیده و نشنیده ام، آن مرحوم وقتی شروع می کرد به سوگواری و تحقیقات مسلمة - نه روایات مرسله اهل مقاتل - از ورود خامس آل عباس (ع) به زمین کربلا، تا زمانی که از منبر فرود می آمد به قدر اغلب شنوندگان بارانی از اشک از دو چشم مبارک می ریخت. می توان به لفظ جلاله قسم یاد کرد که یک ساعت از سه ساعت منبر گریه آن «خلد آشیان بود».

منبر ایشان هم حکم درس را داشت که در ساعت معینی می آمدند

مجلس صاحبی نداشت که معلوم باشد بانی کیست. همه علما و بزرگان حتی مرجع عالی قدر مرحوم آیه الله اصفهانی اعلی الله مقامه که شخصیت بی نظیری بودند، همچنین مراجع دیگر کنونی و گذشته نجف شرکت می فرمودند

مجلسی فوق العاده بود هم از نظر جمعیت و هم از نظر محتوا. و منبر مرحوم والد یک ساعت، گاه یک ساعت و ربع و گاهی هم یک ساعت و نیم، و روز عاشورا دو ساعت طول می کشید. حتی در شب عاشورا اگر آقایان علما به کربلا می رفتند عموماً زود بر می گشتند، و گرنه رفتن به کربلا را به روز عاشورا می انداختند

.(وقتی مجلس پدرم در مسجد هندی تمام می شد، می رفتند به زیارت حضرت سیدالشهدا (ع)

:مجلس عاشورای ایشان واقعا عجیب بود. روز عاشورا وقتی ایشان روی منبر می نشستند، اول می فرمودند

.(«عظم الله اجورنا بمصابنا الحسین (ع)»

و بعد شروع می کردند به بیان وقایع روز عاشورا، و مقتل می خواندند. مطالب را به گونه ای بیان می کردند که جریان عاشورامجسم می شد، و حالت عجیبی به مردم دست می داد.^{۱۵۳}

در اجر و ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام

اجر و مزد گریه برای آن حضرت بسیار عظیم و بزرگ است و خداوند خود ضامن آن می باشد

گریه برای آن حضرت سختی های زمان احتضار را از بین می برد زیرا امام صادق علیه السلام به مسمع بن عبدالملک فرمودند: آیا

مصائب آن جناب (امام حسین علیه السلام) را یاد می کنی؟

عرض کرد: بلی والله مصائب ایشان را یاد کرده و گریه می‌کنم.

حضرت فرمودند: آگاه باش که خواهی دید در وقت مردن پدران مرا که به ملک الموت وصیت تو را می‌کنند که سبب روشنی چشم تو باشد.

همچنین فرمودند: ای مسمع گریه بر احوالات حسین (علیه السلام) سبب می‌شود که ملک الموت بر تو مهربان‌تر از مادر گردد. گریه بر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) باعث راحتی در قبر، فرحناک و شادان شدن مرده، شادان و پوشیده بودن او در هنگام خروج از قبر است در حالی که او مسرور است فرشتگان الهی به او بشارت بهشت و ثواب الهی را می‌دهند.

اجر و مزد هر قطره آن این است که شخص همیشه در بهشت منزل کند.^{۱۵۴}

گریه کننده بر امام حسین علیه السلام در بهشت با ایشان و هم درجه ایشان خواهد بود.^{۱۵۵}

شیخ جلیل جعفر بن قولویه در کامل از ابن خارجه روایت کرده است:

روزی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم و امام حسین علیه السلام را یاد کرده و از او نام بردیم. حضرت صادق علیه السلام بسیار گریستند و ما نیز به تبع ایشان گریستیم. پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند که امام حسین علیه السلام می‌فرمود من کشته گریه و زاری (اشکم) هستم نام من در نزد هیچ مؤمنی برده نمی‌شود مگر آن که محزون و گریان می‌شود.

در روایت آمده است هیچ روزی نبود که اسم امام حسین علیه السلام در نزد امام صادق علیه السلام برده شود و آن امام در آن روز تبسمی بر لب بیاورند. آن حضرت در تمام روز گریان و محزون بودند و می‌فرمودند: امام حسین علیه السلام سبب گریه هر مؤمن است.

شیخ طوسی و شیخ مفید از ابان بن تغلب روایت کرده‌اند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: نفَس کسی که برای مظلومیت ما محزون است تسبیح است و اندوه و ماتم او عبادت خدا و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان جهاد در راه خداست.^{۱۵۶}

شیخ کشی (ره) از زید شحام روایت کرده است که: من با جماعتی از کوفیان در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، جعفر بن عفان وارد شد. حضرت او را اکرام کردند و نزدیک خود نشاندند و فرمودند یا جعفر!

جعفر عرض کرد: جانم، خدا مرا فدای تو کند.

حضرت فرمودند: به من گفته‌اند تو در مرثیه و عزای حسین (علیه السلام) شعر می‌گوئی.

جعفر عرض کرد: بله، فدای تو شوم.

حضرت فرمودند: پس بخوان.

جعفر شروع به خواندن مرثیه نمود، حضرت امام صادق علیه السلام و حاضرین مجلس گریستند.

حضرت آنقدر گریست که اشک چشم مبارکش بر محاسن شریفش جاری شد.

بحارالانوار، ج 44، ص 289 و کامل الزیارات باب 32، ص 101¹⁵⁴
بحارالانوار / 44/278/ امالی صدوق مجلسی 17/ ص 68¹⁵⁵
منتهی الآمال، ج 1، ص 538¹⁵⁶

پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند، که ملائکه مقرب در اینجا حاضر شدند و مرثیه تو را که در مصائب حسین (علیه السلام) خواندی شنیدند و بیشتر از ما گریستند و حق تعالی در همین ساعت بهشت را با تمام نعمت‌های آن برای تو واجب گردانید و گناهان تو را آمرزید.

پس امام فرمودند: ای جعفر می‌خواهی که زیادتر بگویم؟

جعفر عرض کرد: بله، ای سید من.

حضرت فرمود: هر که در مرثیه حسین (علیه السلام) شعری بگوید و بگیرد و بگریاند، حق تعالی او را بیامرزد و بهشت را برای او واجب می‌گرداند.^{۱۵۷}

شیخ صدوق (ره) در امالی از ابراهیم بن ابی‌المحمود روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمودند: ماه محرم ماهی بود که اهالی جاهلیت، جنگ و قتال را در آن ماه حرام می‌دانستند، ولی این امت جفاکار خون‌های ما را در آن ماه حلال دانستند و حرمت ما را هتک کرده و زنان و فرزندان ما را در آن ماه اسیر کردند. آتش در خیمه‌های ما افروخته و اموال ما را غارت کردند. حرمت حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) را در حق ما رعایت نکردند.

همانا مصیبت شهادت حسین (علیه السلام) دیده‌های ما را مجروح گردانید و اشک ما را جاری کرده. عزیز ما را ذلیل گردانیده است و زمین کربلا مورث کرب و بلاء ما گردید.

پس باید بر حسین بگریند، همانا گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: پدرم چون ماه محرم داخل می‌شد کسی آن حضرت را خندان نمی‌دید. و اندوه و حزن پیوسته بر او غالب می‌شد تا روز عاشورا. آن روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می‌فرمود: امروز روزی است که حسین (علیه السلام) شهید شده است.

و همچنین شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده: هر که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه گریه او باشد حق تعالی روز قیامت را برای او روز شادی و سرور گرداند و دیده‌گانش در بهشت به نور ما روشن شود.^{۱۵۸}

از ریان بن شیب روایت شده است که گفته روز اول محرم به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم حضرت فرمودند: ... ای پسر شیب اگر بر حسین (علیه السلام) گریه کنی و آب دیده‌گان تو بر روی تو جاری شود حق تعالی جمیع گناهان صغیره و کبیره تو را می‌آمرزد. خواه اندک باشد و خواه بسیار.

ای پسر شیب: اگر می‌خواهی خدا را ملاقات کنی در حالی که هیچ گناهی نداشته باشی حسین (علیه السلام) را زیارت کن.

ای پسر شیب اگر می‌خواهی که در غرفه‌ای از بهشت با رسول خدا و ائمه طاهرين محشور شوی قاتلان حسین (علیه السلام) را لعنت کن.

منتہی الآمال ، ج 1 ، ص 539¹⁵⁷

منتہی الآمال ، ج 1 ، ص 540¹⁵⁸

ای پسر شیبب اگر بخواهی مانند شهدای کربلا باشی و ثواب آنها را داشته باشی هر گاه مصیبت آن حضرت را یاد کردی بگو: یا لَیْتَنی
 .کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا؛ ای کاش من با ایشان بودم و رستگاری عظیمی می‌یافتم.

ای پسر شیبب اگر می‌خواهی در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک باش و در شادی ما شاد. بر تو باد ولایت و
 محبت ما که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد حق تعالی او را در قیامت با آن محشور می‌گرداند.^{۱۵۹}

ابن قولیه با سند معتبر روایت کرده از ابی هارون مکنوف که گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم آن حضرت
 .فرمودند. که برای من مرثیه حسین (علیه السلام) بخوان. من نیز شروع کردم به خواندن
 امام فرمود: به این صورت نخوان به همان سبک و سیاقی که نزد خودتان متعارف است و نزد قبر حسین (علیه السلام) می‌خوانید بخوان.
 .پس من خواندم
 .حضرت گریستند و من ساکت شدم
 .فرمود: بخوان، من خواندم تا آن اشعار تمام شد
 حضرت فرمود: باز هم برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم به خواندن این اشعار: یا مَرِیمُ قَوْمِی فَاَنْدَبِیْ مَوْلَاکِ وَ عَلَی الْحُسَیْنِ
 فَاسْعَدِیْ بِبُکَاکِ

پس حضرت بگریست و زن‌ها هم گریستند و شیون نمودند و هنگامی که از گریه آرام شدند فرمودند: ای ابا هارون هر کس برای حسین
 (علیه السلام) مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند بهشت بر او واجب می‌شود. و سپس فرمودند: هر کس امام حسین علیه السلام را یاد
 کند و بر او گریه کند بهشت بر او واجب می‌شود.^{۱۶۰}

به سند معتبر از عبدالله بن بکر روایت کرده‌اند که گفت: روزی از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که یابن رسول الله اگر قبر
 حضرت امام حسین علیه السلام را بشکافند آیا در قبر آن حضرت چیزی خواهند دید؟
 حضرت فرمود: ای پسر بکر چه بسیار عظیم است سؤال تو به درستی که حسین بن علی علیهما السلام با پدر و مادر و برادر خود در منزل
 .رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند و با آن حضرت روزی خورده و شادمانی می‌کنند
 گاهی بر جانب راست عرش آویخته و می‌گویند پروردگارا وفا کن به عهدی که با من بسته‌ای و نظر می‌کند بر زیارت کنندگان خود،
 ایشان را با نام‌هایشان و نام پدرانشان می‌شناسند. و نظر می‌کنند به سوی آنهایی که بر او گریه می‌کنند و برایشان طلب آمرزش کرده و از
 :پدرانشان می‌خواهند که برای آنها استغفار کنند و می‌گویند
 .ای گریه کننده بر من اگر بدانی خدا چه چیزی برای تو مهیا کرده از ثواب‌ها، هر آینه شادی تو زیادتر از اندوه تو خواهد شد
 آن بزرگوار از حق تعالی درخواست می‌کند که هر گناه و خطا که گریه کننده بر او کرده است بیامرزد.^{۱۶۱}

ارزش قطره اشک برای امام حسین علیه السلام
 .قطره‌ای از آن اگر در جنهم بیفتد آتش و حرارت آن را خاموش می‌کند

منتہی الآمال ، ج 1، ص 541¹⁵⁹

منتہی الآمال ، ج 1، ص 542¹⁶⁰

منتہی الآمال ، ج 1، ص 543¹⁶¹

ملآنکه خود آن اش کها را گرفته و در شیشه‌ای ضبط می‌کنند.

• برای هر عملی ثواب محدودی است جز ثواب آن اشک که اجر آن محدودیتی و یا اتمامی ندارد

چشم گریان در عزای امام حسین علیه السلام و ارزش آن

اگر اشک بر امام حسین علیه السلام دارای این همه اعتبار است یقیناً چشمی که در عزای او گریان باشد نیز خواص و ویژگی‌های مربوط به خود را دارد.

خواص چشم گریان در عزای امام حسین علیه السلام

آن چشم در نزد خداوند از تمام چشم‌ها محبوب‌تر است.

همه چشم‌ها در روز قیامت گریانند مگر چشمی که بر امام حسین علیه السلام گریه کرده باشد.

آن چشم روشن شود به نور کوثر و نظر به آن.

آن چشم را ملائکه تبرک می‌کنند و اشک را خود از آن پاک می‌کنند.

خواص گریه برای امام حسین علیه السلام

هر کسی که تا به حال خداوند این مرحمت را در حق او نموده باشد و توانسته باشد قطره اشکی در عزای آن حضرت از دیدگان جاری سازد به خوبی آثار و برکات نورانی و حالات معنوی وصف ناشدنی آن را در یافته اما گریه برای آن حضرت خواصی مربوط به خود را دارد که ما اجمالاً بعضی از آن را ذکر می‌کنیم: صله حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.^{۱۶۲}

مساعدت و یاری حضرت زهرا سلام الله علیها است زیرا آن مکرمه هر روز در عزای فرزندش می‌گرید.^{۱۶۳}

اداء حق پیامبر صلی الله علیه و آله، خدا و ائمه هدی علیهم السلام است.

• گریه برای آن حضرت تأسی به انبیاء، ملائکه و عباد الصالحین خداوند است

اداء مزد رسالت پیامبر است زیرا در قرآن آمده که مزد رسالت پیامبر مودت ذی القربی (دوستی با خاندان رسول خدا) است. ترک آن جفا به آن حضرت است.^{۱۶۴}

تسلی دهنده دل از جمیع گریه‌ها و اندوه‌ها است.^{۱۶۵}

خواص مجالس ذکر مصائب امام حسین علیه السلام

کسانی که در مجالس ذکر او شرکت می‌کنند به خوبی حال و هوای آنجا را درک کرده و ارتباط معنوی عمیقی با حضرتش برقرار می‌سازند، اما بر طبق احادیث و روایات متعدد مجالس آن حضرت دارای ویژگی‌هایی است

هر کس بنشیند در مجالسی که در آن به امر ائمه علیهم السلام پرداخته شده و ذکر مصائب آنان است دل او نمی‌میرد در آن روزی 1-

بحارالانوار / 45/207، کامل الزیارات باب 26 ص 81¹⁶²

بحارالانوار / 45/208/209، کامل الزیارات باب ص 82¹⁶³

بحارالانوار ، ج 45، ص 205 و کامل الزیارات ، باب 26، ص 79¹⁶⁴

ترجمه خصائص الحسینیة ، ص 257¹⁶⁵

که دل‌ها می‌میرند.^{۱۶۶}

۲- اینگونه مجالس محبوب خدا، رسول او و ائمه علیهم السلام می‌باشد.^{۱۶۷}

۳- نفس فرد عزادار در آن مجلس تسبیح خداوند است.^{۱۶۸}

این مجالس محل نظر حضرت امام حسین علیه السلام است. زیرا آن جناب در عرش است و از آنجا به سوی سرزمین کربلا و زوآر^{۱۶۹} و گریه کنندگان خود نظاره می‌کنند.

۵- ملائکه مقرب خداوند در آن مجلسی حاضر می‌شوند.

۶- مجلس عزای امام حسین علیه السلام هر جا بر پا شود آنجا قبه و بارگاه اوست.

۷- معراج گریه کنندگان است زیرا که محل نزول صلوات و رحمت الهی و غفران ذنوب و ... است.

۸- این مجالس از دیگر مجالس اشرف و افضل است.^{۱۷۰}

همه ائمه طاهرين «سلام الله عليهم» برای امام حسین علیه السلام مجالس عزاداری داشتند... نه تنها اهل بیت «سلام الله عليهم» برای امام حسین «سلام الله عليه» عزاداری می‌کردند، بلکه جبرئیل برای حضرت آدم و حضرت موسی «سلام الله علیهما» مصیبت امام حسین «سلام الله عليه» را خوانده‌است و آن دو پیامبر و بسیاری از انبیای دیگر برای امام حسین «سلام الله عليه»، گریه کرده‌اند.^{۱۷۱}

امام سجاد وقتی از اسارت مدینه برگشت برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد! ما را به مصیبت‌های بزرگی مبتلا فرمود و شکاف بزرگی در اسلام ظاهر شد. ابا عبد الله الحسین (ع) و فرزندان و یارانش کشته شدند و زنان و دخترانش، اسیر گشتند و سرش را بالای نیزه هادرشهرها گرداندند. این مصیبتی است که مانند ندارد.

ای مردم! کدامیک از شما می‌تواند بعد از شهادت حسین (ع)،

شاد و خرم باشد؟ کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟

کدامیک از شما می‌تواند از ریختن اشکش جلوگیری کند؟

بدرستی که آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین (ع) گریه کردند. دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماقش و درختها با شاخه هایشان، برای حسین (ع) گریه کردند. امواج دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمانها همه و همه گریه کردند. ای مردم! آن کدام قلبی است که برای کشته شدن حسین (ع) شکافته نشود؟ آن کدام دلی است که برای حسین (ع) ناله نماید؟ آن کدام گوشی است که این

بحار الانوار / 44/278، امالی صدوق مجلسی 17 ص 68¹⁶⁶

بحار الانوار / 42/282، قرب الاسناد (ص) 18¹⁶⁷

بحار الانوار / 44/278، امالی صدوق، مجلس 17، ص 68¹⁶⁸

بحار الانوار / 44/292، کامل الزیارات باب 32 ص 103¹⁶⁹

ترجمه خصائص الحسینیة، ص 256¹⁷⁰

... بحار الانوار، ج 44، صص 242-245؛ جامع الأخبار، ص 23 و 171¹⁷¹

مصیبت بزرگ را که در اسلام پدید آمده، بشنود و کرنشود؟... اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ از مصیبتی که چقدر بزرگ و سوزان و دردناک ورنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوز است! آنچه که برای ما روی داد را به حساب الهی منظور می کنیم که او عزیز و انتقام گیرنده است! ^{۱۷۲}

روایت شده که چون حضرت موسی (ع) مأمور شد به ملاقات جناب خضر و تعلّم از او اوّل چیزی که در وقت ملاقات بین ایشان مذاکره شد آن بود که آن عالم حدیث نمود برای حضرت موسی مُصِیْبَتَهَا و بلاهایی که بر آل محمد وارد می شود پس گریستند هر دو و سخت شد گریستن ایشان. ^{۱۷۳}

روایت شده از ابن عباس که گفت در ذیقار خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدم صحیفه‌ای بیرون آورد به خطّ خود و املاء پیغمبر (ص) و خواند برای من از آن و در آن صحیفه بود مَقْتَلِ امام حسین (ع) و آنکه چگونه کشته می شود و کی می کشد او را و کی یاری می کند او را و کی با او شهید می شود پس گریه کرد آن حضرت گریه سختی و مرا به گریه درآورد

ایه الله بهجت و عزاداری حسینی

حجه الاسلام علی بهجت فرزند ایه الله العظمی بهجت فرمودند:

پدرم گریه بر سیدالشهدا علیه السلام را افضل مستحبات و حتی از نماز شب بالاتر می دانست. ایشان می گفت این حرف چیست که می گویند گریه یعنی چه؟ خیلی از انبیاء از خوف خدا بکاء داشته اند. آیا از شوق لقاء خدا بکاء نداشتند؟ گریه از شوق رسیدن به معشوق حقیقی عالم داشته اند.

خود انبیاء برای امام حسین (ع) گریه می کردند. آنها وقتی عظمت کار امام حسین (ع) را درک کردند، اشکشان جاری شد و توسل پیدا کردند. این مسئله، تک بودن و عظمت کار امام حسین (ع) را نشان می دهد. پدرم می گفت: خیال می کنم گریه بر سیدالشهدا (ع) از افضل مستحبات باشد. گریه بر سیدالشهدا (ع) از همه مستحبات بالاتر است حتی از نماز شب.

گریه، اذن دخول و محرم شدن انسان است

پدرم می گفت: گریه، رابطه انسان با آن طرف عالم است. گریه، واسطه و رابطه است. وقتی که می خواهید وارد حرمی شوید و پا به حریمی بگذارید، طلب اجازه می کنید و اذن دخول می گیرید. می گویند یا خداوند وارد شوم؟ یا پیامبر وارد شوم؟ یا امام وارد شوم؟ در روایت است که اگر برای اذن دخول زیارت امام حسین (ع) اشک از چشمت جاری شد، بدان اجازه داده شده است. پس این اشک رابطه انسان با ماوراء است. این اشک یک نشانه است. یک رمز است. فقط یک اتفاق فیزیکی نیست

پدرم تأکید داشت خود گریه یک اذن و اجازه است. مثل چراغی است که روشن می‌شود و برای تو نشانه است. اگر اشکی آمد، علامت این است که به تو اذن داده‌اند. این عین عبارت آقا است.

نام حسین (علیه السلام) با گریه همراه است

آن گونه که از متون اسلامی استفاده می‌شود نام حسین (علیه السلام) با گریه و ناله آمیخته است و قبل از شهادتش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) و مادرش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بر او گریسته‌اند. طبق روایات فراوانی، چون حضرت حسین (علیه السلام) تولد یافت جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و خبر شهادت آن نوزاد را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پدر و مادرش داد و آنان از همان ایام برای حسین (علیه السلام) گریستند. طبق روایتی که از عایشه نقل شده است حسین (علیه السلام) کودک خردسال بود که وارد خدمت پیامبر گردید همان موقع جبرئیل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ابلاغ کرد: زمانی نمی‌گذرد که این کودک را افرادی از امت تو در سرزمین «طف» از خاک عراق به قتل می‌رسانند «فبکی رسول الله (صلی الله علیه و آله)» اما جبرئیل افزود: «لا تبک، فسوف ینقم الله منهم، بقائمکم اهل الیت¹⁷⁴» گریه نکن در آینده خداوند به وسیله قائم اهل بیت از آنها انتقام می‌گیرد».

«ابن عباس» می‌گوید به هنگام رفتن به «صفین» من همراه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودم چون در کنار شط فرات به «نینوا» وارد شد، امام (علیه السلام) با صدای بلند گریست و فرمود: ای پسر عباس این محل را می‌شناسی؟ گفتم: نمی‌شناسم ای امیرمؤمنان. فرمود اگر اینجا را مثل من می‌شناختی هرگز از اینجا رد نمی‌شدی مگر این که مثل من گریه سر می‌دادی ابن عباس گفت: «فبکی طویلا حتی اخضلت لحیته و سألت الدموع علی صدره وبکینا معا»: «آن حضرت گریه مفصلی کرد به طوری که اشک از روی محاسن او جاری شد ما هم همصدا با علی (علیه السلام) گریه سردادیم». بعد امام ادامه داد: وای، من با آل ابوسفیان چه کرده‌ام، سپس افزود: در این سرزمین که (کرب و بلا نامیده می‌شود) هفده نفر از فرزندان من و فاطمه به شهادت می‌رسند و مدفون می‌گردند.¹⁷⁵

طبق روایت امام صادق (علیه السلام) روزی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و آن حضرت را گریان دید از علت گریه اش پرسید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل به من خبر داد که حسین (علیه السلام) را گروهی از امت من به قتل می‌رسانند! فاطمه (علیه السلام) نیز از شنیدن این خبر به شدت گریست ولی وقتی از مقام بلند فرزندش به خاطر شهادت آگاه گردید آرامش و تسکین یافت.¹⁷⁶

داستان گریه و عزاداری پس از شهادت آن حضرت از سوی امامان (علیه السلام) داستانی مفصلی است که به ذکر چند مورد اکتفا می‌کنیم:

امام سجاد (علیه السلام) که خود در کربلا شاهد مصائب دلخراش امام حسین علیه السلام و یاران با وفایش بود پس از واقعه عاشورا تا زمانی که در قید حیات بود این واقعه سوزناک را فراموش نکرد و همیشه گریه و سوگواری نمود او هر وقت می‌خواست آب بنوشد تا چشمش به آب می‌افتاد اشک از چشمانش سرازیر می‌شد وقتی علت این کار را می‌پرسیدند می‌فرمود چگونه گریه نکنم درحالی که

بحار الانوار: ج 36 ص 349.¹⁷⁴

بحار الانوار: ج 44 ص 252، 253.¹⁷⁵

کامل الزیارات، ص 57.¹⁷⁶

یزیدیان آب را برای وحوش و درندگان آزاد گذاشتند ولی آن را به روی پدرم بستند و او را با لب تشنه کشتند. می فرماید هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه (علیه السلام) رابه یاد می آورم گریه گلویم را می گیرد. وقتی هم افرادی وی را دلداری می دادند، می فرمود: «کیف لا أبکی؟ و قد منع أبی من الماء الذی کان مطلقا للسباع والوحوش»^{۱۷۷}

امام سجاد (علیه السلام) در عزای پدر مظلوم خویش به حدی گریست که او را یکی از بگائون پنج گانه تاریخ لقب دادند^{۱۷۸} وقتی راز آن همه گریه را از آن حضرت می پرسیدند، مصائب جانگداز کربلا را بازگو می کرد و می فرمود: مرا ملامت نکنید، یعقوب، پس از آن که یک فرزند خود را از دست داد آنقدر گریست تا از غصه چشمهایش سفید شد در حالی که یقین به مرگ فرزندش نداشت.

از فراق روی یک یوسف اگر یعقوب سوخت

هجر هفتاد و دو یوسف کرده خونین دل مرا

در حالی که من به چشم خود دیدم که در یک نیمروز چهارده نفر از اهل بیت مرا سر بردند انتظار دارید داغ آنها از دلم بیرون برود؟!^{۱۷۹}

او نه تنها در ماتم پدر بزرگوارش اشک می ریخت بلکه مومنان را نیز ترغیب به گریستن در عزای آن مظلوم می کرد: «ایما مومن دمت عیناه لقتل الحسین حتی تسیل علی خده بواه الله بها فی الجنة عرفا یسکنها احقبا»^{۱۸۰}

«هر مؤمنی که بر شهادت حسین (علیه السلام) آن قدر بگرید که اشک بر گونه اش جاری شود خداوند برای او غرفه هائی در بهشت آماده می سازد که تا ابد در آن اقامت خواهد کرد.»

امام باقر (علیه السلام) برای امام حسین (علیه السلام) اشک می ریخت و به هر کس هم در خانه او بود دستور می داد گریه کند. و در منزل آن حضرت مجلس عزا و سوگواری برای امام حسین (علیه السلام) تشکیل می گردید و حاضران مصیبت آن حضرت را به هم تسلیت می گفتند^{۱۸۱}

«عبد الله بن سنان» می گوید: در روز عاشورا به حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم آن حضرت را رنگ پریده و بسیار غمگین و گریان یافتم، علت آن را از امام پرسیدم، فرمود: امروز عاشورا است و در چنین روزی جد ما امام حسین (علیه السلام) شهید شده است^{۱۸۲}

مناقب: ج 3، ص 303 بحار الانوار: ج 46 ص 109¹⁷⁷

دیگران عبارتند از: آدم، حضرت نوح، یعقوب و حضرت فاطمه زهرا الخصال: ص 83¹⁷⁸

امالی صدوق، مجلسی، 29، ص 121¹⁷⁹

ثواب الأعمال: ص 83¹⁸⁰

ثواب الأعمال: ص 83¹⁸¹

بحار الانوار: ج 98، ص 309¹⁸²

امام صادق (علیه السلام) به «ابو هارون مکفوف» دستور داد مرثیه بخواند آنگاه که وی مرثیه خود را آغاز نمود متوجه شد امام (علیه السلام) سخت گریه می کند و زنانی که پشت پرده بودند همینکه صدای گریه امام صادق (علیه السلام) را شنیدند آنها نیز صدای خود را به گریه و شیون بلند کردند؛ بعد امام فرمود: «من انشد فی الحسین شعرا فبکی وابکی عشرا کتب له الجنة»¹⁸³. «هر کس در مصیبت حسین (علیه السلام) شعر بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند بهشت بر او نوشته می شود».

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: روش پدرم امام موسی بن جعفر (علیه السلام) این بود که هرگاه ماه محرم می رسید پیوسته غمگین بود تا دهه عاشورا سپری شود روز عاشورا روز گریه و ماتم او بود و می فرمود: «هو الیوم الذی قتل فیہ الحسین»¹⁸⁴.

امام رضا (علیه السلام) فرمود محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ماه جنگ و خونریزی را حرام می دانستند ولی دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند حرمت ما را شکستند زنان و فرزندان ما را به اسارت گرفتند و به خیمه های ما آتش زدند اموال ما را غارت نمودند و حرمت رسول خدا را در حق ما رعایت نکردند.

«ان یوم الحسین اقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزیزنا بأرض کربلا علی مثل الحسین (علیه السلام) فلیک الباکون، فان البکاء علیہ یحط الذنوب العظام»¹⁸⁵.

«کشته شدن امام حسین (علیه السلام) اشکهای ما را ریزان و پلکهای چشمان ما را مجروح و در کربلا عزیز ما را ذلیل کرد... گریه کنندگان باید بر حسین (علیه السلام) گریه کنند . گریه بر او گناهان بزرگ را می ریزد».

امام رضا (علیه السلام) به «ریان بن شیب» فرمود: «ان کنت باکیا لشیء فابک للحسین بن علی فانه ذبح کما یذبح الكبش و قتل معه من أهل بئته ثمانیة عشر رجلا ما لهم فی الارض شیهون...».

«اگر بخواهی به چیزی گریه کنی بر حسین بن علی (علیه السلام) گریه کن زیرا سر آن حضرت را مثل سر گوسفند بریدند و با او هجده مرد از اهل بیتش کشته شدند که در دنیا بی نظیر بودند».

سپس به «ابن شیب» فرمود: «اگر دوست داری در درجه های بلند بهشت با ما باشی، غمگین باش از برای غمگینی ما و شاد باش از برای شادمانی ما»¹⁸⁶.

حتی به موجب بعضی از روایات امام زمان (عج) نیز مدام بر سید الشهداء اشک می ریزد و می گوید:

«ای جد بزرگوار! روزگار مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم وبا دشمنان پیکار کنم در عوض: «فلانذبک صباحاً و مساءً و لأبکین لک بدل الدموع دما حسرة علیک..»¹⁸⁷ «هر صبح و شام بر مصائب تو گریه می کنم، اگر اشک چشمم تمام شود، به جای آن خون می گریم».

حتی به موجب روایات فراوانی که نقل شده است، همه کس و همه چیز خورشید و آسمان و زمین و فرشتگان روز عاشورا بر آن حضرت گریه می کنند.^{۱۸۸}

شاعر پر شور «فؤاد کرمانی» با استفاده از این روایات چنین سروده است:

تا ندا کرد ولای تو، در اقلیم الست

بهر لبیک فدایت، دو جهان پر زداست

کشته شد عالم دهری، چو تو در عالم دهر

دهر تا روز قیامت شب اندوه و عزاست

در غمت اعین و اشیاء همه از منطق کون

هر یکی مویه کنان بر دگری نوحه گر است

رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا

کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو پیاست

منکسف گشت، چو خورشید حقیقت به جمال

گر بگریند زغم دیده ذرات رواست.^{۱۸۹}

موضوع قابل توجه این است که «عبد الله بن فضیل هاشمی» از امام صادق (علیه السلام) سوال می کند: چرا روز عاشورا این چنین روز مصیبت و غم و اندوه و عزاداری گردید؟ اما روز وفات پیامبر اکرم و امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و امام مجتبی (علیه السلام) که با زهر مسموم شد این چنین نشد؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ان يوم الحسين أعظم مصیبه من جميع سایر الايام... فکان ذهابه کذهاب جميعهم...»^{۱۹۰}

روز حسین عاشورا از لحاظ مصیبت از تمام روزها عظیم تر است... زیرا حسین (علیه السلام) تنها باقی مانده اصحاب پنج گانه کساء است که رفتن او، مثل رفتن همه آنهاست.

روز عاشورا مصائبی بر خاندان رسالت وارد شد که در خاطره هیچ آفریده ای خطور نکند و قلم را تاب نوشتن نباشد، چه جالب گفته است:

فاجعة ان اردت اکتبها

مجملة ذکره لمدکر

«مصیبتی بزرگ که اگر بخواهیم آن را به نحو اقتصار برای یاد آوری یاد کننده ای بنویسم».

کامل الزیارات: ص 83، 81، 90، 91 بحار الانوار: ج 14 ص 181 مجمع البیان: ج 9 ص 65.¹⁸⁸

شمع جمع: ص 178.¹⁸⁹

وسائل الشیعة: ج 10، ص 394، 392 علل الشرایع، ص 86.¹⁹⁰

جرت دموعی فحال حائلها
 ما بین لحظ الجفون و الزبر
 «به یقین اشک روانم بین چشم من و اوراق کتب حایل آید»
 و قال قلبی بقیا علی فلا
 و الله ما قد طبع من حجر
 «دلم گفت به من رحمی کن، به خدا سوگند من از سنگ آفریده نشده ام».
 بکت لها الارض و السماء دما
 بینهما فی مدامع حمر⁽²⁰⁾^{۱۹۱}
 «بر آن فاجعه زمین و آسمان و آنچه ما بین آندواست اشک خون گریست».^{۱۹۲}

شرکت_امام_زمان_علیه_السلام_در عزاداری سید الشهداء علیه السلام

:در باره ی سید بحر العلوم میگویند

روز تاسوعا در بین الحرمین شاگردانشان دور ایشان حلقه زده بودند، یک دفعه دیدند این مرجع بزرگوار با آن سن و سال ، عمامه اش را از سرشان برداشتند، پاهایشان را از نعلینش در آوردند ، پا برهنه می دوید، و به سر می زد، و می گفت

عَلَى الْعَبَّاسِ وَأَوِيلاً

حسین تنهاس واویلا

شاگردان گفتند: آقا شما مرجع هستید، شما سنی ازتان گذشته آقا جان، چرا اینطوری سینه می زنید؟

.شما آروم سینه بزنید، اینجوری سر را برهنه نکنید، آشفته نشوید.

ایشان گفتند: چی می فهمید شما؟! من خودم دیدم که حضرت بقیه الله (عج) با سر و پای برهنه در میان سینه زنان حاضرند و در حالی که به شدت
 ...گریه می کنند، بر سر و سینه خود می زنند. با دیدن این صحنه من دیگه نتوانستم طاقت بیاورم، از خود بی خود شدم¹⁹³

¹⁹¹ مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا

¹⁹² <http://www.hawzah.net/fa/article/view/65101>

عطش امام حسین (ع) اعظم مصائب است؛ زیرا جبرئیل هم وقتی برای حضرت آدم (ع) روضه می خواند، به مصیبت عطش اشاره می کند، وقتی پروردگار عالم اراده فرمود که توبه آدم (ع) را قبول نماید، پرده از جلو چشمش برداشته شد و در ساق عرش، اسامی خمسۀ آل عبا را دید، حضرت آدم (ع) سؤال کرد ای جبرئیل آنان را چگونه بخوانم؟ جبرئیل گفت بگو

يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ! يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ! يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ! يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ
الْإِحْسَانُ

!حضرت آدم سؤال کرد: چرا در موقع بردن نام حسین (ع) قلبم شکست و اشکم جاری شد؟

جبرئیل عرض کرد: ای آدم، برای فرزندان مصیبتی رُخ می دهد که تمام مصائب در کنار آن :کوچک است. حضرت آدم پرسید: آن مصیبت چیست؟ جبرئیل گفت

يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيْبًا وَحَيْدًا فَرِيدًا، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِينٌ وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمَ وَهُوَ يَقُولُ: وَآ عَطْشَاهُ! وَآ قَلَّهُ
نَاصِرَاهُ! حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ بِالسُّيُوفِ وَشَرِبَ الْحُتُوفَ فَيَذْبَحُ
ذَبْحَ الشَّاءِ مِنْ قَفَاهُ وَيَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ وَتُشْهَرُ رَأْسُهُ وَرُؤُوسُ أَنْصَارِهِ فِي الْبُلْدَانِ وَمَعَهُمُ النَّسْوَانُ.¹⁹⁴

.

¹⁹³ <http://babolharam.mihanblog.com/post/3885>

بحار، 245/44، نامه ها و ملاقاتهای امام حسین، ص 183¹⁹⁴

جبرئیل عرض کرد: این فرزند تو با لب تشنه کشته می شود در حالیکه دور از وطن تنها بی یاور می باشد. ای آدم، اگر برخی از مصیبت های او را ببینی پریشان و حیران خواهی شد. در آن وقتی که تشنگی میان او و آسمان مانند دود حائل می شود و از شدت تشنگی عالم به چشمش تیره و تار می شود. و چون آب طلب کند با تیر و نیزه و شمشیر بر بدن او بزنند. سر او را از قفا جدا کنند و خیمه گاهش را غارت کنند و سر او را بر نیزه کنند و با اهل بیتش را در شهرها بگردانند

زیارت سید الشهداء (ع) از راه دور

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «اگر نتوانستید به زیارت جدم اباعبدالله (علیه السلام) بروید، سه مرتبه :رو کنید به طرف قبله و بگویید

، «صَلِّی اللّٰهُ عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللهِ»

در نقل دیگر دارد: پشت بام بروید، از بلندی حداقل یک سلام بدهید: «السلام» علیک یا اباعبدالله». یکی از بزرگان نمازش که تمام می شد بعد از تسبیحات می گفت:

«السلام عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللهِ»

.. عجب نامی است کربلا؛ کرب و بلا. عجب نامی است یادآور تشنگی، یادآور مصیبت

«السلام علیک یابن امیرالمؤمنین، و ابن سید الوصیین، السلام علیک یابن فاطمه، سیده نساء العالمین»

کربلا؛ یعنی کمال بندگی

کربلا؛ یعنی رها در زندگی

کربلا؛ یعنی ندای العطش

روی لب‌ها رد پای تشنگی

کربلا؛ یعنی حضور فاطمه

پیش سقا در کنار علقمه

کربلا؛ یعنی علی اصغر شدن

تشنه بر دوش پدر پرپر شدن

کربلا؛ بوی خدایی می‌دهد

عطر ناب آشنایی می‌دهد

کربلا؛ یعنی وداع زینب

پشت خیمه با گل‌زهر، حسین

السلام ای تشنه کام کربلا

السلام ای خامس آل عبا

ای لبانت بوسه گاه فاطمه

ای خجل از تو فرات و علقمه

بر لب دریا لب تشنه بود

از عطش کی اصغر خوابیده بود

:کربلا خیلی معنا دارد؛ اما یک معنای کربلا خودش را خیلی نشان می‌دهد

«کربلا؛ یعنی ندای العطش»

آن هم معنای تشنگی ابا عبدالله (علیه السلام) است. نمی دانم تشنگی چقدر سخت بوده، همین قدر بگویم بیش از سی و پنج سال بعد از حادثه عاشورا هر وقت نگاه امام سجاد (علیه السلام) به آب می افتاد گریه می کرد. صدا می زد

قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا؛»

مردم بابای من را کنار آب با لب تشنه کشتند

خود ابی عبدالله فرمود: "أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ" گریه بر من حسین سنگ محک ایمانه،هیچ مومنی نیست که منو یاد کنه و اشکش جاری بشه " حالا میخوای بری کربلا؟! کدوم !! کربلا؟

میروم بینم،در کجا زینب

... شکو از شمر بی حیا دارد

بگم کجا بود؟! همون جایی که کربلا میرسی میگن تل زینییه " اومد بالا بلندی دختر امیرالمومنین " راوی میگه دیدم دو دست روی سر گذاشت " هی میگه یا غیاث المستغیثین

دوان دوان افتان و خیزان از بالای بلندی به سمت گودی قتلگاه هی زمین میخوره و بلند میشه " هی فریاد میزنه وا محمدا ... " وا علیا ... " وا اماه ... " اما دیدن لحن مناجات زینب عوض شد ... " فقط صدا میزنه واحسینا " اخه دید " وَالشَّمرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِك " ناله بزن یا حسین

وَالشَّمرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِك مَوْلِعٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِك ... " با عجله از گودال قتلگاه برگشت " داداشو محاصره کردن هر کی با هر چی دستشه داره ضربه میزنه ... " یا الله ... " یه تعبیری امام باقر اینجا دارن "

گفتم و دعاء کنم؛ فرمود: "لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنَ بِالسَّيْفِ وَ السَّيْفُ وَ السَّنَانُ وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْخَشَبِ وَ بِالْعَصَا"

"..... یعنی یه عده ای کربلا بودن توانایی حمل سلاح جنگی رو نداشتن، با عصا جدمو میزدن

.... بِأَبِي الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ، يَا قَتِيلَ اللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

السَّلامَ عَلَى الْحُسَيْنِ (ع) وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ (ع) وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ (ع)

لطفی که کرده ای تو به من مادرم نکرد

ای مهربان تر از پدر و مادرم حسین

درس های حماسه حسینی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت طاهرینش.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (صف)

ایه 4)

خدا کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند

بزرگترین جهاد در طول تاریخ بشریت، جهاد امام حسین و یارانش با طاغوت زمان یزید و لشکریانش بوده است.

در این جهاد بی نظیر، سیدالشهدا و هفتاد و دو تن یارانش با صبر و استقامتی مثال زدنی در مقابل لشکر یزید که بیش از سی هزار نفر بودند در راه خدا جنگیدند و بعد از مبارزه ای شگفت انگیز بشهادت رسیدند.

در این جهاد، حق بر باطل پیروز شد و علامت پیروزی زیارت میلیونها نفر در طول سال از حرم حسینی است.

در این جهاد عظیم درس های بسیار مهمی به بشریت داده شد. و باید گفت

امام حسین علیه السلام معلم بشریت است و سیدالشهداء (ع) و یاران فداکارش درس های مهمی به بشریت دادند.

درس هایی که برای رسیدن به سعادت باید همگان آنها را بیاموزند و به کار ببندند.

درس صبر و استقامت. درس اهمیت دادن به نماز. درس شهادت طلبی. درس شجاعت. درس فداکاری. درس وفاداری و....

ما در این کتاب به چند تا از این درس ها اشاره نموده ایم.

تابستان 1403. مطابق با محرم 1446. کرمانشاه

درس صبر و استقامت

یکی از درسهای حماسه حسینی درس صبر و استقامت است.

امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش با اینکه تعدادشان بسیار اندک بود، هفتاد و دونفر در مقابل سی هزار نفر! ولی هرگز تسلیم دشمن نشدند و تا آخرین نفر ایستادند و مقاومت کردند با اینکه هم گرسنه بودند هم تشنه بودند هم در محاصره بودند هم گرما اذیت می کرد هم غربت و بی کسی و تنهایی و... ولی بخاطر ایمان عظیمی که داشتند صبوری کردند و استقامت نمودند و مایه تعجب جهانیان شدند بلکه در روایت است ملائکه اسما از صبر حسینی متعجب شدند.

صبر امام حسین علیه السلام: آن بزرگوار تمام مراتب صبر را دارا بودند، حتی در وقتی که بر خاک افتاده، تمام اعضایش پاره پاره، سرش شکافته، قلبش از نيزه سه پهلو چاک، لبهایش از عطش خشک شده، سر و رویش از خون خضاب شده

بود، صدای اسغاثة عیال و اطفالش از یک طرف، شماتت دشمنان از طرف دیگر،
در آن حال فرمود

«صبرا علی قضاءك، لا معبود سواك»

«بر قضای تو شکیبائی مینمایم، معبودی جز تو نیست»

در زیارت ناحیه ی مقدسه وارد شده

«لقد عجبت من صبرك ملائكة السموات»

«براستی ملائکه آسمانها از صبر تو به شگفت آمدند»

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا
وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (فصلت ۳۰)

آنچه حماسه کربلا را ماندگار و جاودانه کرد، روحیه مقاومت و صبر امام
حسین (ع) و یاران و همراهان او بود. حضرت در یکی از منزلگاههای میان راه
این گونه فرمود: «صبر و مقاومت کنید ای بزرگ زادگان! چرا که مرگ شما را از
رنج و سختی عبور می دهد و به سوی بهشت گسترده و نعمت های همیشگی
می رساند».

:در شب عاشورا به خواهرش زینب و دیگر بانوان توصیه فرمود

این قوم جز به کشتن من راضی نمی شوند، اما من شما را به تقوای الهی و صبر «
». «بربلا و تحمل مصیبت وصیت می کنم

از زمزمه های حضرت در آخرین لحظات زندگی در گودال قتلگاه، صبر بر
قضای الهی به گوش می رسید: **صبراً علی قضائک یا رب لا اله سواک یا غیاث
المستغیثین**

**مالی رب سواک و لا معبود غیرک صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له یا
دائماً لا نفاذله، یا محیی الموتی، یا قائماً علی کل نفس بما کسبت، احکم بینی و
..بینهم و انت خیر الحاکمین**

ای پروردگار! که جز تو خدائی نیست در مقابل قضا و قدرت صبورم، ای
فریادرس دادخواهان که جز تو مرا پروردگاری و معبودی نیست بر
حکم و تقدیرت صابر و شکیبایم، ای فریادرس بی کسان! ای همیشه
زنده بی پایان! ای زنده کننده مردگان! ای ثابت و برقراری که هر کسی

را با کردارش می‌سنجی! میان من و این مردم حکم کن که تو بهترین
حکم کنندگانی^{۱۹۵}

جایگاه صبر در آیات و روایات

تواصو بالحق و تواصو بالصبر..

و بشر الصابرين...

((الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر

پیامبر(ص) از قول خداوند فرمود: اگر به بنده ای از بندگانم مصیبتی در بدنش یا
مالش یا فرزندش تقدیر نمودم و او هم با صبر جمیل از این مصیبت استقبال نمود
حیا می کنم روز قیامت اینکه نصب کنم برای او میزانی و یا دیوان حسب و کتابی
را برای او باز نمایم

معصوم(ع) فرمود: صبر نسبت به ایمان مثل سرنسبت به بدن است

انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب «..... امام صادق علیه السلام از رسول الله
صلی الله علیه و آله نقل فرموده اند: «اذا نشرت الدواوین ونصبت الموازين لم

ینصب لاهل البلاء میزان ولم ینشر لهم دیوان؛ (8) هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها [و حوادث سخت] شده اند نه میزان سنجشی نصب می شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد.» پس این آیه را تلاوت کردند: «انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب

صابرین بدون حساب پراشکامل دریافت می کنند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الحمد لله الذی جعل تمحیص ذنوب شیعتنا فی الدنیا بمحنتهم لتسلم بها طاعاتهم ویستحقوا علیها ثوابها؛ حمد و سپاس خدایی را که پاک کردن گناهان پیروان ما را در دنیا به سختیهای آنها قرار داده تا طاعات آنها سالم بماند و در آخرت بر آن طاعات، استحقاق پاداش پیدا کنند

امام صادق علیه السلام می فرماید: «ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا؛

خداوند زمانی که بنده ای را دوست بدارد او را در دریای شدائد غوطه ور می سازد.»

پیامبر ص: بدرستی که بنده مومن اگر بداند آنچه را خدای تعالی برای او آماده و مهیا فرموده است در مقام بلا، هر آینه آرزو می کند که بدنش با مقراضها پاره شود.

امام صادق ع: یک فرزند که پیش از مرد در گذرد، بهتر از هفتاد پسر است که پس از خود بگذارد و سوار اسبان شوند و در راه خدای جهاد کنند

چون فرزند بنده ای از بندگان خدای وفات کند، خدای تعالی از ملائکه خود سوال می فرماید که آیا گرفتند فرزند بنده مرا؟ عرض می کنند: آری می فرماید: گرفتید میوه دل او را؟ عرض می کنند: آری. می فرماید: چه گفت بنده من؟ عرض می کنند: تو را ستایش نمود و انا لله و انا الیه راجعون گفت. می فرماید: خانه برای او در بهشت بنا گذارید و آن را بیت الحمد نام نهید.

فرزندی از داود نبی - علی نبینا و علیه السلام - رحمت نمود و آن حضرت : ()
بر فوت او بسیار اندوهناک شد. پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود: داود

فرزند تو در نزد تو با چه برابر بود؟ عرض کرد: پروردگارا در نزد من برابر بود با روی زمین که پر از زر باشد فرمود: پس برای توست نزد من در روز قیامت معادل . پری روی زمین از ثواب و پاداش نیک

اصبروا ان الله مع الصابرين () صبر کنید به درستی که خدای با صبر آورندگان :
و فرمود: بلی ان تصبروا و تتقوا و یا توکم من فورهم هذا یمدد کم ربکم بخمسه
() آلف من الملائکه مسومین

و جمع فرموده است برای صابران در میانه چندین امر که جمع نفرموده است بر :
غیر ایشان پس فرموده است

اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمۃ و اولئک هم المہتدون () ایشانند که بر
ایشان است صلوات از پروردگارشان و زحمت از خدای عزوجل برای صابران
. فراهم است

پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: (: خدای فرمود: چون متوجه
کنم به بنده ای از بندگان خود مصیبتی را در بدن یا اموال یا فرزندانش و پذیرایی
کنند آن را به شکیبایی نیکو شرم می دارم از او در روز رستخیز که برای او
. میزانی بر افرازم یا دیوانی باز نمایم

حضرت ابو عبدالله - سلام الله عليه - فرمود: هر يك از مردمان صاحب ايمان كه . گرفتار بليه شود و صبر نمايد براى او اجر هزار شهيد است

از ابى مىسر است كه گفت : در خدمت حضرت ابى عبدالله - عليهما السلام - بوديم مردى وارد شد و از مصيبتى كه به او رسيده بود، شكايه نمود. آن حضرت فرمود: به درستى كه اگر صبر و خويشتندارى كنى ذخيره پاداش نيك گذارى و اگر خوددارى ننمايى و بيتابى آورى قدر الهى بر تو جارى مى شود و تو نكوهيده و بى مزد خواهى بود

از انس بن مالك روايت شده است كه ابو طلحه انصارى - رضى الله عنه - را پسرى بود و مريض شد. ابو طلحه از خانه بيرون رفته و پسر وفات يافت چون به خانه آمد پرسيد پسر چه چگونى است ؟ ام سليم كه مادر پسر بود گفت : اينك آرام شد و خوابش ربيده است آن گاه غذا خوردند و خفت و خيزى بسزا كردند و چون فراغت يافتند، ام سليم با ابو طلحه گفت : فرزندت وفات يافته است . پس به تجهيز او پرداختند. و چون صبح شد. ابو طلحه خدمت پيغمبر خداى - صلى الله عليه و آله - رسيد و ماجرا را به عرض آن حضرت رساند. فرمود: آيا ديشب عروسى كرديد؟ عرض كرد: آرى فرمود: اللهم بارك لهما خداوندا براى اين مرد

و زوجه اش برکت ارزانی دار پس ام سلیم پسری زایید و به ابو طلحه گفت او را خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد حضرت او را عبدالله نامید و روایت شده است که صلت بن اشم در جهادی بود و پسری همراه داشت او را گفت: ای پسرک من! به پیش شو و جهاد کن تا ثواب صبر و احتساب را از شهادت تو دریابیم. پسر پیش رفت و جنگ کرد و کشته شد. زنان نزد مادرش معاذه عدویه زوجه او فراهم شدند، گفت: اگر برای تو تهنیت نزد من مرحبا بر شما باد و اگر برای تعزیت آمده اید باز گردید

اما لایوم کیومک یا ابا عبدالله. سخت ترین ضربه های روحی و مصیبت شهادت فرزندان و یاران، بر امام حسین علیه السلام وارد شد. ولی در همه آنها خود را نباخت و مقاومت و ایستادگی کرد و تن به تسلیم و ذلت نداد. جملات آن حضرت در مورد صبر بر داغ عزیزان و شهادت همراهان بسیار است و از آغاز نیز خود را برای تحمل این پیشامدها آماده کرده بود. هنگام خروج از مکه در خطبه ای که خواند و اشاره به آینده حوادث و پیشگویی شهادت خویش داشت، فرمود: «نَصْبِرُ عَلَى بَلَاءِهِ وَ يُؤَقِّنُنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ» (7)؛ ما به رضای خدا رضاییم، بر بلای او صبر می کنیم، او نیز پاداش صابران را به ما می دهد. در شب عاشورا به خواهرش زینب و دیگر بانوان توصیه فرمود: این قوم، جز به کشتن من راضی

نمی‌شوند، اما من شما را به تقوای الهی و صبر بر بلا و تحمل مصیبت وصیت می‌کنم. جدمان همین را وعده داده و تخلفی در آن نیست

مصیبت واقعی چیست؟

امام صادق(ع) فرمود: هنگامی که مصیبت و بلایی به شخصی روی آورد و او در برابر آن صبر و بردباری نماید و او از خدای متعال در قبال آن اجر و ثواب دریافت می‌دارد، چنین امری را نباید مصیبت بشمار آورد. بلکه مصیبت واقعی آن است که شخص در مقابل مصیبتی صبر و بردباری ننماید و بدینوسیله اجر و ثواب خود را ضایع سازد...

مردی که فرزندش را از دست داده بود و ناراحتی ناشی از این مصیبت بر او سنگینی می‌کرد به حضرت امام جواد(ع) نامه‌ای نوشت و از آن حضرت(ع) چاره‌جویی کرد.

امام جواد(ع) برای او چنین نوشتند: بدانکه خدای متعال بهترین فرزندان افراد با ایمان را از آنها می گیرد تا به آنها در قبال این مصیبت اجر و ثواب کرامت فرماید

نشانه انسان صبور

حضرت محمد (ص) فرمودند: نشانه انسان صبور در سه چیز است: ۱- اینکه کسل نمیشود ۲- دل تنگ نمیشود ۳- از پروردگارش شکایت نمیکند، چرا که وقتی کسل شود، حق را ضایع و تباه خواهد کرد، و هنگامی که دلتنگ شد، سپاسگذاری نمیکند و وقتی که از پروردگارش شکایت کند، گناه خواهد کرد.

۱۹۶

چرا رسول خدا(ص) گریه کردند؟

حضرت زینب علیها السلام فرمود: ام ایمن برایم نقل فرمود: روزی رسول خدا به منزل فاطمه آمد، من برای او غذایی تهیه کردم و علی علیه السلام نیز یک طبق خرما آورد. من ظرفی از شیر و حلوا برای ایشان آوردم و پیامبر صلی الله علیه و

آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام از آن غذا خوردند و از آن شیر نوشیدند و از خرما تناول کردند، ... سپس به علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام نگاهی کردند، ما دانستیم که از روی سرور و شادمانی است ... سپس به سجده افتادند و صدای گریه ایشان بلند شد و اشکهایشان همچون باران جاری بود ... علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از پیامبر پرسیدند: چرا گریه می کنید؟ خداوند چشمانتان را . گریان نبیند، از این حالت شما قلب ما جریحه دار شد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! همانا برادرت پس از تو مغلوب واقع می شود و مورد حمله دشمنان قرار می گیرد و شهید می شود و بدترین خلق، او را خواهد کشت ... و ان سبطک هذا - و او ما بیده الی الحسین - مقتول فی عصابة من ذریته و اهل بیتک و اخیار من امتک بصفة الفرات فی ارض یدعی کربلا؛ و بدرستی که نوه تو - اشاره فرمود به حسین - در بین گروهی از ذریه و اهل بیت و خوبان امت تو در کنار فرات کشته خواهد شد، در زمینی که کربلا نام دارد .» پس پیامبر فرمود: «این بود آنچه مرا به گریه انداخت و محزون ساخت

بیان مصیبت های کربلا از لسان امام محمد باقر علیه السلام

امام باقر یکی از حاضران در صحنه کربلا و در اسارت است ما از حضرت سوال .
می کنیم! شما مخزن اسراری آقا، حدودا چهارسالت بوده تو کربلا، تو خیلی چیزا
رو دیدی. میشه برای این مردم بگی؟ مردم امام باقر داره براتون خاطره میگه، حقشو
ادا کنید! آی مردم! امام باقر داره میگه ها! شما نبودید ولی من گودی قتلگاه
دیدم، شما نبودید ولی من بالای تل زینیه دیدم، شما ندیدید ولی من زندان کوفه
دیدم، شما ندیدید ولی من دیدم عمه جانم رو سوار بر ناقه های بی جهاز
کردند، شما ندیدید ولی من مجلس عبیدالله دیدم، شما ندیدید ولی من بازار کوفه
و شام دیدم، یه حرف و تیر خلاص! آی مردم! شما ندیدید ولی من مجلس شراب
دیدم، سر بریده ی جدم حسین میان تشت طلا، اون بی حیا جام شرابو
سرمیکشید، مردم شما ندیدید اما من دیدم عمه جانم زینب بالای تل زینیه... شما
ندیدید ولی من دیدم یه عده رفتند به اسباشون نعل تازه زدند، به بدن مطهر جدم
حسین... "الا لعنه الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون

حضرت زهرا(س) فرمود یکجا من بودم تو نبودى...

شب یازدهم بی بی زینب بچه هارو جمع کرد زیر یه خیمه سوخته، بچه ها بی،
هوش افتادند همه، خانم زینب رو یه چند لحظه خواب درر بود، خواب مادرش
زهرا رو دید، تو خواب شروع کرد گله کردن، مادر دیدی چه خاکی به سرم
شد، مادر نبودى على اکبرم رو اربا اربا کردن، مادر نبودى على اصغرم رو رو دست
باباش کشتند، مادر نبودى چه کردند، آخ مادر چشمای عباس، آخ مادر قاسم رو
یادته، قدی نداشت، چه قدی کشید، زیر سُم اسب ها، هی گفت، هی گفت، خانم
زهرا فرمود: زینب جان من دیگه دلم طاقت نداره، دیگه بس کن، اینقده گله
نکن، صدا زد آخه مادر تو که نبودى بیینی، گفت: من، تمام لحظه به لحظه کنارت
بودم، وقتی وداع میکرد داشتم نگاهت میکردم، وقتی داشت میرفت جون داشتی
میدادی دیدمت، وقتی على اکبر و با هم آوردید، من هم بودم، وقتی على اکبر رو
آورد تو خیمه منم بودم، زینب من یه جا من بودم که تو هم نبودى، حسین سرش
تو دامن من بود، او مد تو گودال با خنجر برهنه نشست رو سینه پسر، جلو چشم
..... من... حسین

بین دیر آمدی بردند سرش را

خطابی کرد زینب مادرش را

ما تو را به سه چیز آزمایش خواهیم کرد...

امام صادق (ع) در حدیثی در این باره می‌فرماید: از چیزهایی که خداوند در شب معراج به پیامبر خویش وحی کرد این بود که: «ما تو را به سه چیز آزمایش خواهیم کرد تا معلوم شود شکیبایی و پایداریت چگونه است؟» پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: «پروردگارا! به فرمانت تسلیم هستم و جز به یاری تو بر صبر و شکیبایی ناتوانم».

سپس پیامبر اکرم (ص) سؤال نمود آن سه آزمایش چیست؟ به او وحی شد که نخستین آزمایش گرسنگی خواهد بود و باید محرومان امت را بر خویشتن و اهل بیت خودت مقدم داری! پیامبر اکرم (ص) مراتب اطاعت و شکیبایی خویش را اعلان کرد و عرض کرد توفیق بر صبر و شکیبائی از ناحیه توست.

دومین آزمایش این است که: «باید فشار و آزار را تحمل و رسالت خویش را ابلاغ کنی.» پیامبر اکرم (ص) عرضه داشت: «به فرمانت تسلیم و شکیبایی پیشه خواهم ساخت».

و دیگر این که: «لاجرم باید به آن چه در راه خدا بر خاندانت می رسد تسلیم باشی، چرا که حق برادرت غصب می گردد و مورد ستم و فشار قرار می گیرد و دخت گرانمایه‌ات در حالی که کودک در رحم دارد، مورد ستم و بی حرمتی و مصادره‌ی اموال و ضرب و شتم قرار می گیرد و قدرت پرستان، بدون اجازه بر حریم خانه‌اش وارد می گردند و دو نور دیده‌ات یکی به مکر و غدر دشمن، شهید و پس از شهادت مورد هتک و اهانت قرار می گیرد و دیگری از سوی امت دعوت می شود، آن گاه خود و مردان خاندان و همراهانش کشته می شوند و زنان «و کودکان و خاندانش به اسارت می روند»

پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: «انا لله و انا الیه راجعون.» کار خویش را به خدا وامی گذارم و از او شکیبایی می طلبم.

پیامبر اکرم (ص) در تمام این مراحل شکیبایی ورزید، اما در مورد سرنوشت حسین (ع) گریه امانش نمی داد و این لازمه‌ی محبت و رقت قلب است و با شکیبایی ناسازگار نیست. هرگز نشد که آن حضرت مصائب خود یا یکی از افراد

خاندانش را به یاد آورد و اشک بریزد؛ اما هرگاه حسین (ع) را می‌نگریست و یا مصائب او را به یاد می‌آورد گریه امانش نمی‌داد...

به حضرت علی (ع) می‌فرمود: حسین را نگه دارد و خود گلوی او را می‌بوسید و هنگامی که سبب گریه را می‌پرسیدند، از فرود آمدن شمشیرهای بیداد بر پیکر امام حسین (ع) خبر می‌داد.

آن حضرت هرگاه حسین (ع) را شادمان می‌دید، گریه می‌کرد و هرگاه او را اندوهگین می‌نگریست باز هم اشک می‌ریخت. هرگاه لباس جدید بر اندام او می‌دید گریه می‌کرد و همین گونه، با اقتدای به پیامبر، امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن (ع) همگی بر مصائب و پیشامدهای ناگوار که در راه حق برای امام حسین علیهم‌السلام، در پیش بود، می‌گریستند.

اما خود امام حسین (ع) در شکیبایی نمونه بود و در همه مراحل به شکیبایی سفارش می‌کرد. او به هنگام آخرین وداع با خاندانش، آنان را به صبر توصیه کرد و با اندرز حکیمانه آنان را از وارد آوردن خراش و صدمه بر چهره و پاره کردن

گریبان و جزع و بیتابی نهی فرمود. ولی از گریه بازشان نداشت. آری! تنها از دخترش خواست تا پدر زنده است نگرید و قلب او را شعله‌ور نسازد

ملائکه و صبر حسینی

ملائکه همیشه در طول تاریخ می‌آمدند و با دقت به انسان و زندگی او می‌نگریستند تا ببینند سخنی که خدا قبلاً به آنها فرموده است: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من در مورد انسان مطلبی می‌دانم که شما نمی‌دانید! چه مطلبی بوده است آنها زندگی حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی: را با دقت از نزدیک مشاهده کردند ولی برای سؤال خود جوابی نیافتند تا این که واقعه عاشورا و کربلا اتفاق افتاد آنها با اینکه از قبل این واقعه را می‌دانستند و از پیامبران و جبرئیل خبر آن را شنیده بودند. اما همه ملائکه آمدند حتی چهار ملک مقرب: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نیز آمده بودند آنها در کربلا مشاهده کردند: آقا اباعبدالله الحسین (ع) هر چه دارد با خود برداشته و همه را به قربان‌گاه آورده تا در راه خدا قربانی کند. اگر حضرت ابراهیم ۷ یک فرزند خود را به قربان‌گاه برد، آقا اباعبدالله الحسین (ع) همه را آورده، از کودک شیرخوار گرفته! تا جوان رشیدش علی‌اکبر، آن هم با چه صبر و استقامتی! با چه عشق و علاقه‌ای

تعجب ملائکه از صبر آقا امام حسین (ع)

به تعبیر آقا امام زمان (عج)،

تمام ملائکه هفت آسمان نگاه کرده و از صبر، ایمان و استقامت آقا اباعبدالله الحسین (ع) تعجب می کردند. آنها جواب سؤال خود را یافتند و تازه فهمیدند که اگر خدا انسان را در روی زمین خلق می کند و انسان این گونه روی زمین خونریزی می کند که حتی از خون حضرت علی اصغر (ع) آن کودک شیرخوار هم نمی گذرد؛ ولی در مقابل آقا اباعبدالله الحسین (ع) این گونه ایمان، صبر و استقامت در راه خدا دارد که حاضر است همه چیز خود را در راه خدا فدا کند، لذا ملائکه از این صبر، ایمان و استقامت تعجب کردند.

صحنه کربلا همانند یک سکه دو رو دارد ملائکه قبلا آن روی سیاه و ظلمانی این سکه را دیده بودند آن ها فقط قتل و خونریزی را دیده بودند؛ لذا اعتراض کردند که «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» «آیا بر روی زمین انسان را خلیفه و جانشین خود قرار می دهی؟ انسان در روی زمین خونریزی خواهد کرد ولی ما تو را عبادت و تسبیح می گوئیم پس ما شایسته این مقام هستیم.» لکن الان ملائکه روی دیگر این سکه را مشاهده

می کنند و متوجه می شوند که آنچه در کربلا دیدنی است و ملائکه باید آن را ببینند و خدا قبلا به آنان گفته است «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من در مورد انسان مطلبی می دانم که شما نمی دانید! آن ایمان فوق العاده و صبر آقا امام حسین (ع) است، آن فداکاری و تبعیت محض آقا قمر بنی هاشم ابوالفضل (ع) از امامش آقا اباعبدالله الحسین (ع) است. آن صبر جمیل و سخن جمیل حضرت زینب (ع) است «. که فرمود: «من در کربلا جز زیبایی ندیدم

وصف صبر امام حسین (ع) در کلام امام زمان

در زیارت ناحیه مقدسه که از جانب حضرت بقیه الله (عج)

است حضرت در خطاب به جد بزرگوارش آقا ابا عبد الله الحسین (ع) میگوید:

«و قد عجبت من صبرك ملائكة السماوات» به حقیقت که فرشتگان آسمانی از

صبر و تحمل تو دچار شگفتی شدند.

ملائکه آسمانها بیش از هر کسی ناظر جریانات و حوادث خیر و شر عالم بوده اند، میلیارد ها حوادثی که در هر روز صورت میگیرد همه در دید ملائکه

است، آن چه در اقطار جهان و میان ملل مختلف عالم از هر فردی واقع میشود و هر چه بر سر هر کس میآید، مشهود فرشتگان الهی است و نیز تمام اعمال و برنامه‌های امام حسین(ع) از آغاز ولادت تا پایان شهادت، در نظر ملائکه خدا صورت گرفت ولی در هیچ یک از این وقایع و رویدادهای عالم و در هیچ یک از برنامه‌های امام حسین(ع) این مطلب نیامده که ملائکه تعجب کرده باشند، جز در مورد صبر آن بزرگوار.

آن قدر مراتب صبر امام حسین(ع) بالا بود و آن چنان شدت‌ها، سختی‌ها، دردها و رنج‌ها را در راه رضای خدا تحمل کرد و آن چنان در برابر توفان سهمگین مصایب و دردها، مقاومت نمود که فرشتگان همه چیز دیده، از آن صبر و تحمل، متحیر مانده و تعجب کردند.

در طول تاریخ تمام پیامبران و اوصیای آنها و همچنین اغلب بزرگان جهان در دوران حیات خود دچار ناملایمات و گرفتاری‌های گوناگون بوده‌اند ولی هیچیک از آنان به اندازه‌ی امام حسین(ع) صابر و شکیا نبوده‌اند، زیرا شرایط و سختی‌های هیچکس در سطح شرایط ناگوار آن حضرت نبوده و مصیبت‌های

هیچ کس به پایه و میزان مشکلات و مصایب او نرسیده است. با وجود این همه شرایط نامساعد چنان شکیبائی نمود و بردباری نشان داد که نه تنها عقول آدمیان را به حیرت انداخت بلکه فرشتگان ملاء اعلی نیز در حیرت و شگفتی فرو رفتند گفتن و شنیدن و نوشتن و خواندن این مطالب شاید آسان باشد ولی عمل به آنها از قدرت و توانائی کسی جز امام حسین (ع) ساخته نیست.

عظمت مصیبت کربلا نزد اهل آسمانها

در زیارت عاشورا در مورد عظمت مصیبت کربلا در نظر اهل آسمانهای هفت گانه و تعجب ملائکه چنین آمده است: «وَجَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ» «بسیار سخت و بزرگ بود مصیبت تو در آسمانها برای همه اهل آسمانها.» حتی بزرگان ملائکه مثل چهار ملک مقرب درگاه خدا «جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل» ایستاده و محو تماشا شده بودند که عجب آقا اباعبدالله الحسین (ع) این قدر ایمان، صبر و تحملش در راه خدا زیاد است.

ملائکه جریان به آتش انداخته شدن حضرت ابراهيم(ع) را دیده بودند جريان قربانی شدن حضرت اسماعيل(ع) را نیز دیده بودند جريان شهادت حضرت يحيى(ع) و بریده شدن او با ارّه را دیده بودند؛ ولی هيچ يك از اين وقايع با واقعه عظيم كربلا قابل مقايسه نبود بلکه تنها پير شدن حضرت على اصغر(ع) آن هم باللب تشنه آن هم با تير سه شعبه آن هم با تير زهرآلود آن هم در دستهای پدر. از همه آن وقايع بزرگتر و بزرگتر بود چه رسد به ساير وقايع كربلا.

امام صادق(ع) فرمود: قاتل حضرت يحيى زنا زاده بود و قاتل امام حسين(ع) زنا زاده بود و آسمان در شهادت و مرگ هيچ کس گريه نکرد؛ مگر بر شهادت اين دو.

امام صادق(ع) به زرارۀ فرمود: آسمان چهل روز بر شهادت امام حسين(ع) خون گريست و ملائکه چهل روز صبح بر امام حسين(ع) گريستند.

روز بی نظیر و ولوله در آسمان‌ها

در روایات فراوانی از زبان پیامبر و امیرالمؤمنین و سایر امامان معصوم: یک جمله سربسته وارد شده است که بسیار پر معنی است و آن جمله این است که «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» یعنی از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا روزی همانند روز تو ای امام حسین (ع) بر روی زمین نبوده و نخواهد بود»

در آن روز عجیب در آسمان غوغا بود. در یک قسمت آسمان تمام ملائکه به صف منتظر دستور خدا بودند، که اگر خدا اجازه داد ملائکه وارد میدان شوند، قسمت دیگر آسمان اجنه مؤمن ایستاده و منتظر بودند که اگر خدا به آنان اذن داد آنها هم به نفع آقا اباعبدالله الحسین (ع) وارد میدان شوند. در قسمت دیگر آسمان ارواح انبیاء و در رأس آنان پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آنان و ارواح مومنین به تماشا ایستاده بودند و انگشت خود را به دندان می گزیدند که عجب این همه دشمن با مظلوم کربلا چه می کند؟ این واقعه چگونه رقم خواهد خورد؟ عجب واقعه‌ای! عجب واقعه‌ای

ضجّه و گریه ملائکه و تمثال امام زمان

ملائکه با این که در طول تاریخ دیدنی‌های زیادی دیده بودند ولی در واقعه کربلا طاقت نیاورده و نتوانستند تحمل کنند؛ لذا خدا تمثال حضرت مهدی بقیه الله الاعظم (ع) را به آنها نشان داد و به آنها خطاب نمود که این از فرزندان آقا اباعبدالله الحسین (ع) است و او از دشمنان مظلومان کربلا انتقام خواهد گرفت. وقتی ملائکه تمثال حضرت مهدی (عج) را مشاهده کردند مقداری آرام گرفتند.

شیخ صدوق از ابو حمزه ثمالی در این باره روایت می‌کند که: به امام محمد باقر (ع) عرض کردم: یا بن رسول الله! مگر همه شما قائم بر حق نیستید؟ حضرت فرمود: بله. همه ما قائم بر حق هستیم. عرض کردم: پس چرا فقط امام دوازدهم دارای نام قائم است؟ امام باقر (ع) فرمود: هنگامی که جدم امام حسین (ع) شهید شد، فرشتگان به ضجّه و گریه در آمده و عرضه داشتند: بار خدایا! با حسین (ع) برگزیده تو و فرزند پیامبرت این گونه رفتار می‌شود؟! آیا تو کاری نمی‌کنی؟

خداوند سبحان به آنها وحی کرد: ای ملائکه من! آرام بگیرید، به عزّت و جلال خودم سوگند! حتما خودم از آنان انتقام می‌گیرم هر چند مدتی از این واقعه

بگذرد. پس ملائکه از سخن خدا مسرور شدند. آن گاه خداوند نور امامان
معصوم: که از نسل آقا اباعبدالله الحسین (ع) هستند را به آنان نشان داد و چون
یکی از امامان معصوم ایستاده و مشغول نماز بود؛ خداوند به او اشاره نمود و به
ملائکه فرمود: به وسیله این قائم، انتقام خون آقا اباعبدالله الحسین (ع) را خواهم
گرفت...

درس اهمیت دادن به نماز

از درسهای مهم حماسه حسینی درس نماز است...

گویند لشکر عمر سعد تصمیم داشت عصر تا سوعا حمله کند اما امام حسین علیه السلام از آنها خواست شب عاشورا را به ایشان مهلت دهند. زیرا حضرت می خواهند این شب را به نماز و قران و دعا مشغول باشند و دشمن قبول کرد.

«همچنین اقامه نماز ظهر عاشورا در مقابل تیرهای دشمن که :

زهیر بن قین» و چند نفر دیگر از یاران سیدالشهدا، در مقابل ایشان و

نمازگزاران ایستادند تا ایشان نماز را به سلامت به سر برند. اما تیرهای

کین و عناد بر تن آن یاران با اخلاص نشست و دو نفر از ایشان در همان

جا به فیض شهادت نائل شدند

و این درس بزرگی برای بشریت است که نماز را در هیچ حالی ترک نکنند.

اهمیت نماز در آیات و روایات و سیره علماء

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱). به راستی که مؤمنان رستگار شدند (۱). الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲). همانان که در نمازشان خاشع و ترسانند (2)

در این دو آیه شریفه به رستگاری مومنین بشرط اینکه نمازشان با خشوع باشد اشاره شده است.

افرادی که فرزند ندارند. افرادی که فتنه ای آنها را اذیت می کند. شری دامنگیر آنها شده است. افرادی که در حال جنگ با دشمنند. افرادی که دوران سربازی خود را می گذرانند. افرادی که شغل پر استرس و سختی دارند.

افرادی که مدیر قسمتی هستند. افرادی که نظامی هستند. افرادی که مسئولیت ... امنیتی دارند. کسانی که مسئولیتهای مهمی دارند. و

همه اینها اگر نماز با خشوع بخوانند کارها برایشان آسان می شود. گره ها باز می گردد. خواسته هایشان بر آورده می شود. و به اهداف خود می رسند. به شرطی که نمازشان با خشوع و حضور قلب

چنانچه در حالات آخوند ملا محمد کاشی آمده است که

ایشان حالات غریب و مکاشفاتی داشتند که همگی دلالت بر عظمت روحی آن بزرگوار می کند. چنانچه می گویند در نمازش در سوره حمد آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را گاه بیش از صد بار به حالت خضوع و خشوع تکرار می کرد تا آنکه به حالت بی هوشی نقش بر زمین می شد

همه در نماز به خنده افتادند جز ایه الله خامنه ای

آقای راشد یزدی نقل می کند موقعی که در ایرانشهر در محضر آیت الله خامنه ای در تبعید بودم، روزی عده ای از علما از قم برای ملاقات ایشان آمده بودند، وقت نماز همه برای اقامه نماز جماعت به امامت معظم له آماده شدند. همین طور که نماز جماعت بر پا بود، ناگهان بزغاله ای وارد اتاق شد و شروع کرد به این طرف و آن طرف پریدن و در آخر، سجاده یکی از نمازگزاران را برداشت و با خود برد. چند نفر از نمازگزاران به کلی آرامش شان به هم خورد و خندیدند که یکی از آنها من بودم و از خنده ما دیگران نیز به غیر از حضرت آیت الله خامنه ای خندیدند. ولی آقا نمازشان را بدون هیچ گونه حرکت اضافی به پایان رساندند. بعد از نماز از آقا پرسیدم که شما چطور توانستید نمازتان را ادامه دهید؟ آقا

فرمودند: در مورد چی (صحبت می کنید)؟ عرض کردم: به خاطر بزغاله ای که وارد اتاق شده بود. آقا فرمودند: ذره ای از این جریان را متوجه نشدم.

اولین عملی که قیامت محاسبه میشود...

امام صادق (علیه السلام) فرمود: اولین عملی که از انسان محاسبه می شود نماز اوست و اگر درست بود، به مابقی اعمال او نظر می شود و اگر نه به مابقی اعمال او نگاه نمی شود. و امام باقر (علیه السلام) فرمود: اولین چیزی که (در روز قیامت) محاسبه می شود نماز است اگر پذیرفته شد مابقی اعمال را می پذیرند. (و گرنه (پذیرفته نمی شود). (منتخب المیزان، ص 298 روایت 3591-3604)

عذابهای بی نمازها!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: فاطمه جان! هر کسی از مردان و زنان: نمازش را سبک بشمارد، خداوند او را به پانزده بلا مبتلا می سازد: شش مورد در دنیا، سه مورد در وقت مرگ، و سه مورد آنها در قبر و سه مورد در قیامت زمانی که از قبر خارج شود.

الف) اما آن شش بلایی که در دنیا دامگیرش می شود

1- خداوند برکت را از عمرش می برد

2- خداوند برکت را از رزقش می برد

3- خداوند عزوجل سیمای صالحین را از چهره اش محو می کند

4- هر عملی که انجام می دهد پاداش داده نمی شود

5- دعایش به آسمان نمی رود

6- بهره ای از صالحین برای او نیست

ب) اما آن سه بلایی که هنگام مرگ گرفتارش خواهد شد

1- ذلیل از دنیا می رود

2- هنگام مرگ در حال گرسنگی خواهد بود

3- تشنه از دنیا خواهد رفت، اگر چه آب نهرهای دنیا را به او بدهند

ج) اما آن سه بلایی که در قبر دامنگیرش می شود

1- خداوند ملکی در قبر برای او می گمارد تا او را زجر دهد

2- قبرش برای او تنگ خواهد شد

3- گرفتار ظلمت و تاریکی قبر خواهد شد.

(د) اما آن سه بلایی که در روز قیامت گرفتارش خواهد شد

خداوند ملکی را موکل می سازد تا او را با صورت بر زمین بکشد، در حالی 1-
که خلائق تماشا می کنند.

2- محاسبه اعمالش به سختی انجام می شود

3- خدا به نظر لطف به او نمی نگرد و برای اوست عذاب همیشگی. (فلاح السائل :

یک کلید برا سه قفل!

نقل است جوانی نزد شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی آمد و گفت: سه قفل در
زندگی ام وجود دارد و سه کلید از شما می خواهم! قفل اول این است که دوست
دارم یک ازدواج سالم داشته باشم، قفل دوم اینکه دوست دارم کارم برکت
داشته باشد و قفل سوم اینکه دوست دارم عاقبت بخیر شوم

شیخ نخود کی فرمود: برای قفل اول، نمازت را اول وقت بخوان. برای قفل دوم
نمازت را اول وقت بخوان. و برای قفل سوم هم نمازت را اول وقت بخوان

جوان عرض کرد: سه قفل با یک کلید؟

شیخ نخود کی فرمود: نماز اول وقت «شاه کلید» است

چرا تارک نماز (کسی که نماز نمی خواند) را کافر میخوانند؟

از حضرت صادق (ع) پرسیده شد: چرا زناکار را کافر نمی نامید در صورتیکه
تارک نماز (کسی که نماز نمی خواند) را کافر میخواند؟ فرمود چون زناکار
برای لذت زنا می کند ولی تارک الصلوه برای بی اعتنائی به خدا نماز را ترک
می کند

امیر مؤمنان (علیه السلام) شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی‌ش پینه می بست. هفتاد بار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش در آوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید.

باید گفت امام حسین علیه السلام برای نماز بشهادت رسید. شهدای بزرگوار ماهم برای نماز بشهادت رسیدند.

اشهد انک قد اقامت الصلواه و اتیت الزکاه و....

اینکه شخصیتی مانند سیدالشهدا برای نماز بشهادت می رسد نشان می دهد نماز در راس همه امور است. و بدون نماز انسان به سعادت نمی رسد. و نماز کلید سعادت بشریت است. البته نماز واقعی نه نماز خربزه ای!

نماز خربزه ای..... شخصی می گفت روزی از خانه بیرون آمدم تا برای نماز به مسجد بروم. در راه خطری برایم پیش آمد و خداوند مرا از مرگ حتمی نجات داد. به مسجد رسیدم. از شخصی که کنار در مسجد، خربزه می فروخت قیمتش را پرسیدم. گفت: خربزه های این طرف گرانتر از

آن طرف هستند. گفتم بعد از نماز میایم و خربزه میخرم در نماز بودم
که به فکر خربزه ها افتادم ! از کدام بخرم ! چقدر بخرم .. تا نماز تمام شد
متوجه شدم در کل نماز ، مشغول خربزه ها بودم !!!

درس سوم حماسه حسینی: درس دوری از لقمه حرام

امام حسین علیه السلام به لشکر عمر سعد فرمود شکم های شما از حرام پر شده است!

قران فرموده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا...

از لقمه حلال و پاک بخورید. زیرا لقمه حلال برای انسان خوب است ولی لقمه حرام برای انسان بسیار خطرناک است.

در روایات آمده است:

عبادت هفتاد جزء است که بهترین جزء آن طلب روزی حلال است.

هر کس لقمه حلال بخورد، فرشته ای بالای سر او می ایستد و برای او طلب مغفرت می نماید تا زمانی که از خوردن دست بکشد...

هر کس غذای حلال بخورد خداوند قلب او را تا چهل روز نورانی می گرداند...

در نهمین فراز دعای امام عصر (عج) چنین می خوانیم: «وَطَهَّرَ بَطُونَنَا مِنَ
الحرام و الشبهه؛ خدایا! اندرون ما را از غذاهای حرام و شبهه ناک پاک
کن.»

لقمان در نصیحت به پسرش می گوید: من در راستای طول عمر و
سفرهای خود با چهارصد پیامبر (ص) ملاقات کردم، به نصایح و اندرزهای
آنها گوش فرا دادم، و از میان آن همه پندهای آنها چهار موعظه را
گزینش نمودم، یکی از آنها این است: «هرگاه کنار سفره غذا
نشستی، مراقب حلق خود باش که غذای حرام نخوری!

لقمه حرام نماز را باطل می کند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَمْ
تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً؛ وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ كُلُّ لَحْمٍ
يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ» نماز کسی که لقمه اش حرام است تا چهل روز
از ارزش چندانی برخوردار نیست؛ و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی

گردد و هر مقدار از بدن که پرورش یافته لقمه حرام باشد سزاوار آتش و سوختن است...

سنگدلی و قساوت قلب

سنگدلی و قساوت قلب، یکی دیگر از آثار شومی است که بر اثر مال و لقمه حرام، وجود انسان را فرا می گیرد و او را در ورطه شقاوت و بدبختی گرفتار می کند. روایتی وجود دارد که اگر آن را در کنار این روایت قرار دهیم نتیجه ای حاصل می شود که آن را حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا و در تحلیل جنایات کوفیان بیان فرمودند (فَقَدْ مَلِئْتُ بَطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبِعَ عَلَيَّ قُلُوبُكُمْ) شکمهایتان از حرام پر شده و بر دلهایتان مهر زده شده است! و امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ» خداوند متعال دعایی را که از قلبی سخت و بی رحم برخاسته باشد اجابت نمی کند...

محرومیت از دوستی امام علی (ع)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمودند: «لَيْسَ بَوْلِيَّ لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَامًا» کسی که به حرام، مال مومنی را بخورد هرگز دوستدار من نیست

رشوه خواری:

یکی از اموال حرام رشوه خواری است.

رسول اکرم (ص) : خدا لعنت کند رشوه گیر و رشوه پرداز و کسی را که دلال میان آنها است؛ از رشوه گرفتن دوری کنید که این کار بمنزله کفر محض است و شخص رشوه خوار از رحمت خدا بدور می باشد

رباخواری:

یکی از اموال حرام ربا خواری است.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّرْهَمُ مِنَ الرَّبِّ أَشَدُّ مِنْ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِينَ زَنْيَةً كُلُّهَا
«بِذَاتِ مَحْرَمٍ وَ مَنْ نَبَتَ لَحْمَهُ مِنَ السُّحْتِ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ

یک درهم ربا از 33 بار زنا با محرم خود بدتر است! و لقمه ای که از حرام
در بدن بروید مستحق آتش است.

گرانفروشی :

یکی از اموال حرام گرانفروشی است.

شخصی در مجالس سیدالشهدا (علیه السلام) خدمت می کرد و زیر لب «
»!این شعر را می خواند:« حسین دارم چه غم دارم؟

شیخ رجبعلی با دیدن این شخص در دل گفت : سید الشهدا - علیه
السلام - به این شخص تفضل خواهد کرد و او را از هم ها و غم های
قیامت نجات خواهد داد.

پس از مدتی جناب شیخ رجبعلی شبی در خواب دید که محشر به پا شده و امام حسین (علیه السلام) به حساب مردم رسیدگی می کند و آن شخص هم در ابتدای صف، نزدیک حضرت قرار دارد. شیخ رجبعلی می گفت: با خود گفتم: امروز روز توست؛ گوارایت باد! ناگهان دیدم که امام حسین (علیه السلام) به فرشته ای امر می کند که آن مرد را به انتهای صف بیندازد؛ در آن هنگام حضرت نگاهی به من کرد و با ناراحتی فرمود

شیخ رجبعلی! ما رئیس دزدها نیستیم

از سخن حضرت تعجب کردم و پس از بیداری جستجو کردم که شغل آن مرد چیست و فهمیدم شکر دولتی را به چند برابر قیمت می فروشد

درس عفاف و پاکدامنی

ا نما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا...

اهل بیت علیهم السلام از هر پلیدی پاک بودند و مظهر پاکدامنی بودند.
در دوران اسارت زینب کبری و ام کلثوم درباره عفاف مطالبی فرمودند.

یحیی مازنی روایت کرده است: مدّت ها در مدینه در خدمت حضرت
علی (ع) به سر بردم و خانهاّم نزدیک خانه زینب دختر امیر المؤمنین

(ع) بود، به خدا سوگند هیچگاه چشمم به او نیفتاد و صدایی از او به گوشم نرسید. به هنگامی که می‌خواست به زیارت جدّ بزرگوارش رسول خدا (ص) برود، شبانه از خانه بیرون می‌رفت، در حالی که حسن (ع) در سمت راست او و حسین (ع) در سمت چپ او و امیر المؤمنین (ع) پیش رویش راه می‌رفتند. هنگامی که به قبر شریف رسول خدا (ص) نزدیک می‌شد، حضرت علی (ع) جلو می‌رفت و نور چراغ را کم می‌کرد. یک بار امام حسن (ع) از پدر بزرگوارش درباره این کار سؤال کرد، حضرت [فرمود: می‌ترسم کسی به خواهرت زینب (س) نگاه کند

زینب کبری (س) عفت خویش را حتی در سخت‌ترین شرایط به نمایش گذاشت. او در دوران اسارت و در حرکت از کربلا تا شام، سخت بر عفت خویش پای می‌فشرد. مورخین نوشته‌اند: «او صورت خود را با آستینش» می‌پوشاند؛ چون روسریش از او گرفته شده بود

شاعر عرب به همین قضیه اشاره کرده و می‌گوید: «زینب تمامی آن چه بر مادر گذشت را به ارث برد، منتهی دختر سهم اضافه‌ای برداشت که از خانه اش به بدترین خانه حرکت کرد (به اسارت رفت). صورت را (در

اسارت) با دست راست می پوشاند و اگر پوشش او را نیازمند می کرد، از
«دست چپ هم بهره می برد

باز در روایات آمده حضرت زینب از عمر سعد درخواست کرد. بعضی ها
می گویند امکان ندارد حضرت زینب از کسی درخواست کند؛ بلکه درست
است آنها برای اعتبارات دنیوی درخواست نمی کنند اما شأن حجاب و
غیرت آنچنان بلند است که جا دارد زینب شأن و مقام خود را بشکند و
از اراذل و اوباش بنی امیه درخواست کند، آن حضرت از عمر سعد
خواست که دستور بدهد لباس هایی را که از ما به غارت برده اند
برگردانند

روایت دیگر:

راوی می گوید: با کاروان اسراء می رفتم، زمانی که به شام نزدیک شدیم،
دیدم که ام کلثوم به شمر نزدیک شد و از او خواست که ما را از
دروازه ای وارد شام کن که در آنجا کسی نباشد تا نگاه نامحرم بر ما
نیفتد، عین این تقاضا درباره حضرت زینب(س) نیز نقل شده است و این
دو نقل با هم منافات ندارد، چون ممکن است هر دو بانو جهت حفظ

حریم اهل بیت از آن ملعون‌ها درخواست کرده باشند. آیا ما نقطه اشتراک با حضرت زینب و حضرت ام‌کلثوم داریم؟ آنها از شخصی مانند شمر درخواست می‌کنند به این هدف که چشمان چند نامحرم، کمتر بر آن حضرات بیفتد

روایت سوم

وقتی زینب کبری وارد بر یزید شد در ضمن سخنانش به یزید فرمود که
أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَ الطَّلَقِ أَ تَخْدِيرُكَ حَرًّا ثِرَكَ وَإِمَاءُكَ وَ سَوْكُكَ بَنَاتِ
رَسُولِ اللَّهِ (ص) سَبَا يَا؟

قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ، وَ أَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُوبِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى
بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَا هِلٍ وَ الْمَنَا قِلٍ، وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ
الْبَعِيدُ، وَ الدَّنِيُّ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رَجَا لِهِنَّ وَلِيٌّ، وَ لَا مِنْ
حُمَا تِهِنَّ حَمِيٌّ.

ای فرزند آزاد شدگان (یابن الطلقاء)

تو بانوان و کنیزانت را در پس پرده قرار داده ای، در حالی که دختران
رسول خدا(ص) در مقابل همگان قرار دادند

حرمت ایشان هتک شده و با صورت های باز، آن ها را شهر به شهر
چرخاندند و هر کس و ناکسی آن ها را دید و کسی از آن ها حمایت
نکرد.

اینکه کسانی که اسیر دشمنند و گرسنه و تشنه و سختی دیده هستند
ولی به عفاف و حجاب اهمیت بدهند و درخواستشان از دشمن اب و غذا
نباشد بلکه چادر و لباس باشد، نشان از اهمیت پاکدامنی در اسلام است و
شیعه باید این چنین باشد.

نظر اسلام درباره عفاف و حجاب

روزی خاتم پیامبران (ص)، در جمع مسلمانان سؤال کرد: مرا خبر دهید «
که بهترین چیز برای زنان کدام است؟ [بسیاری از حاضران جواب‌هایی
دادند که مورد تأیید قرار نگرفت تا اینکه] حضرت زهرا علیهاالسلام
عرض کردند: (خَيْرُ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ) بهترین
چیز برای زنان آن است که مردی را نبینند و مردی هم آنان را نبیند.
جواب صحیح فاطمه زهرا (س) پس از ناتوانی حاضران، چنان پیامبر(ص)
را به وجد آورد که فرمود: فاطمه پاره تن من است...

در توضیح این حدیث می‌توانیم بگوییم که مراد حضرت فاطمه زهراء
سلام الله علیها این نیست که زنها فقط خانه نشین باشند تا مبادا مردی
نامحرم آنها را ببیند بلکه مراد دوری از اختلاط با نامحرم است. والا خود
حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها یک شخصیت سیاسی بودند و برای
مردم سخنرانی می‌کردند. یا در خانه انصار می‌رفتند و ولایت علی بن ابی
طالب ع را یادآوری می‌کردند. حضرتش یک شخصیت اجتماعی بودند

که در کارهای مختلف اجتماعی همانند رفتن به منزل شهدا و پرستاری از مجروحان جنگ و غیره مشارکت داشتند. در عروسی یهو دیان که حضرتش را دعوت کردند شرکت کردند.

حضرت زهرا نیز در نگهداری از دام و در کشاورزی مشارکت داشتند؛ ایشان در مدیریت فدک، مدیر نمونه کشاورزی بودند و با آن گستردگی فدک و باقی ملک‌های پدرشان، به خوبی نیروهای متعددی را به کار بسته و آنها را مدیریت می‌کردند و از حاصل آنها به بسیاری از فقرا و مستمندان رسیدگی می‌کردند.

علاوه بر آن ایشان در عرصه‌های تبلیغ دین و تعلیم نیز حضور داشتند؛ زنان مختلفی در خانه پیامبر و حضرت زهرا و یا در مسجد جمع می‌شدند و ایشان به آنها آموزش احکام اسلام و معارف اسلامی می‌دادند؛ به گونه‌ای که پیامبر حتی برخی پرسشگران خود و به ویژه پرسشگران زن را به دختر خود ارجاع می‌دادند؛ بلکه حتی مردان را هم

:پیغمبر اکرم (ص) فرمود

إِيَّاكُمْ وَ مُحَادَثَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بَاءَ مَرْأَةٍ لَيْسَ لَهَا مَحْرَمٌ إِلَّا «
» هَمَّ بِهَا.

پرهیزید از سخن گفتن با زنان! زیرا اگر مردی با زنی نامحرم «
(بدون حضور شخصی از محارم) خلوت کند، بطرف آن زن تحریک
» می شود و به او رغبت می کند.

حتی در احکام شرعی است که اگر در مسجدی فقط یک مرد و یک
زن هستند، نباید آنجا نماز بخوانند زیرا خلوت با نامحرم ممنوع است.
این محدودیتها بمنزله ریاضت نیست بلکه همچون داروی تلخی است که
بیماری را شفا می دهد...

مثل این زن باشید...

حضرت آیت الله آقای سیستانی گفت: پدرم گفته بود دلم هوای امام
زمان را کرد و لذا تصمیم گرفتم چهل نماز امام زمان در چهل مسجد

بخوانم. می گوید هرچه خواندم تشرف حاصل نشد. نماز چهارم را در مسجد چهارم خواندم و کسی گفت: آقا امام زمان در این خانه است و می گویند بیا. می گوید رفتم و خدمت آقا رسیدم و آقا یک جمله به من گفتند که مثل این خانم باش، آنگاه می آیم. خانمی مرده بود و آقا امام زمان آمده بودند تا نمازش را بخوانند. آقا امام زمان فرموده بودند: این خانم هفت سال به خاطر چادرش از خانه بیرون نیامد. حال او مرده و من می خواهم نمازش را بخوانم. (در زمان کشف حجاب بوده است)

حجاب فاطمی

یکی از ابعاد شخصیتی حضرت فاطمه زهرا ء سلام الله علیها ،اهمیت فوق العاده ای است که برای حجاب وعفاف قائل می شدند

آن چنان که گاهی سوالات عجیبی می پرسیدند مثلا از پدرشان پرسیدند که آیا در قیامت انسانهایی که محشور می شوند لباس برتن دارند؟رسول خدا فرمود خیر. زیرا آنچنان قیامت عظمت دارد که انسانها هریک به

فکر نجات خویش است واصلًا توجهی به این مسائل ندارند. حضرت فاطمه ناراحت شد و فرمود وای از برهنگی در روز قیامت. من از خدا حیا می کنم. هنوز فاطمه س از منزل پدرش بیرون نرفته بود که پیک وحی آمد و گفت خدا سلام می رساند و می فرماید بخاطر رفع نگرانی فاطمه، من فاطمه را در حالی که دو لباس از نور برتن دارد محشور می کنم. رو به اسماء - دوست با وفا و پر معرفت خود - کرد و فرمود: «یا اسماء! اذا .»انا مت فاغسلینی انت و علی بن ابی طالب و لا تدخلی علی احدا اسماء! آن هنگام که من از دنیا رفتم، تو و علی مرا غسل دهید و اجازه . . ورود هیچ کس را به کنار پیکر من ندهید

یا اینکه از فضا درباره اینکه چکنم تا برجستگی بدنم بعد از مردن برای تشییع کنندگان ظاهر نباشد می پرسد و نگران بعد از مرگش است.

هنگامی که یکی از بانوان چگونگی پنهان سازی بدن را زیر پارچه ای که بر آن چند قطعه چوب قرار دارد به آن حضرت نشان داد، پس از آن لحظه آرامش خاصی به آن انسان صالح خدایی، روی آورد

حجاب فاطمی در هنگام سخنرانی حضرت فاطمه زهراء برای مردم

مدینه

عبدالله بن حسن (نوه امام حسن مجتبی علیه السلام) از پدران خود نقل میکند، هنگامی که مسأله غصب فدک رخ داد، و این خبر به حضرت زهرا(علیهاالسلام) رسید، در این هنگام حضرت زهرا(علیهاالسلام) تصمیم گرفت به مسجد برود و در آن جا به عنوان حمایت از حق، سخنرانی کند، چگونگی حرکت حضرت زهرا(علیهاالسلام) در متن عبارت چنین آمده: حضرت زهرا(علیهاالسلام) روسری خود را بر سرش پیچید و عبای خود را (که روپوشی وسیع بود) به سر نمود، و میان گروهی از یاران و زنان خویشاوندش (به سوی مسجد) حرکت کرد، آن حضرت هنگام راه رفتن (بر اثر شتاب یا بلندی لباس) به قسمت پایین لباسش پا می گذاشت (در نهایت پوشیدگی راه میرفت) شیوه راه رفتن او (در متانت و وقار) هم چون شیوه راه رفتن رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود، تا این که بر ابوبکر وارد شد، ابوبکر در میان ازدحام مسلمانان قرار گرفته بود، در این هنگام میان آن حضرت و مردم، پردهای نصب شد، حضرت زهرا(علیهاالسلام) نشست، سپس ناله

جانسوزی نمود که بر اثر آن، صدای همه حاضران به گریه بلند شد، به گونه‌ای که گویی از صدای گریه، مسجد به لرزه درآمد، سپس حضرت زهرا(علیهاالسلام) اندکی سکوت کرد، تا مردم آرام شدند، و جوش و «خروششان بر اثر گریه، فرونشست، آن گاه خطبه را شروع کرد

تجزیه و تحلیل عبارت فوق در این عبارت، در رابطه با حفظ حریم حجاب و عفاف در عین شرکت در یک صحنه پرشور سیاسی و اجتماعی، شش نکته است که هر کدام از جهتی بیانگر اهمیت و عظمت مقام حجاب در سیره حضرت زهرا(علیهاالسلام) است، که به اختصار بدان اشاره میشود

آن حضرت روسری خود را که به طور کامل سر و گردن و سینه‌اش 1- را میپوشانید، بر سر گرفت، تعبیر واژه (پیچید) حاکی است که روسری به طور کامل و چسبان به سر و گردن گرفته شده بود، نه به طور سبک و وارفته که با اندکی تکان دادن از سر رد شود و موی سر آشکار گردد؛

حضرت زهرا(علیهاالسلام) علاوه بر آن روسری، لباس روی 2- لباسهایش مانند عبا را بر سر و تن خود پوشانده بود

- لباسی که بر تنش بود به قدری بلند بود که در راه رفتن، گاهی 3- قسمت پایین لباس زیر پای حضرت زهرا (علیها السّلام) قرار میگرفت.
- آن حضرت همانند رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) با متانت و 4- وقار حرکت میکرد، یعنی هیچ گونه حرکات نامناسب و دور از نزاکت در حرکت او دیده نمیشد؛
- علاوه بر این ها در مسجد پردهای به احترام او نصب کردند، و آن 5- حضرت در پشت آن پرده خطبه خواند.
- دوستان و زنان خویشان، اطرافش را گرفته بودند.
- به این ترتیب نتیجه میگیریم، حضرت زهرا (علیها السّلام) در عین 6- آن که در همایش پرشکوه و پر جنجال شرکت نمود، همه نمادهای حریم حجاب و عفاف را رعایت نموده است.
- این را مقایسه کنیم با بی اهمیتی بعضی از زنان و دختران شیعه به حجابشان. چه در مقابل فامیل نامحرم مثلاً برادر شوهر یا پسرعمو و غیره. چه در مقابل افراد غریبه مانند مغازه داره و راننده ها و دیگران

روش حضرت امام درباره عفاف خانواده

روش حضرت امام (رض) در مورد حدود ارتباط با نامحرم

از مسائلی که حضرت امام بیشتر به آن توجه داشتند، محدود بودن «
ارتباط بین زن و مرد بود . یادم هست ده سال بیشتر نداشتم و با برادرها
و پسرخاله ام قایم باشک بازی می کردیم. حجاب هم داشتیم؛ اما یک
روز امام مرا صدا کردند و گفتند: شما هیچ تفاوتی با خواهرتان ندارید؛
مگر او با پسرها بازی می کند که شما با پسرها بازی می کنید؟» (عاطفه
(اشراقی، نوه امام)

امام در ارتباط با نامحرم خیلی سخت گیرند. الآن پسرهای من و حاج «
احمد آقا 15، 16 ساله اند و اگر یک روز ما برای ناهار به منزل آقا
دعوت شویم، پسرها حق آمدن ندارند و یا اگر هم بیایند، مثلاً ما خانه
خانم می نشینیم و سفره می اندازیم و آنها منزل احمد آقا؛ آن هم برای
اینکه پسرها و دخترهای اهل فامیل و خانه با هم غذا نخورند . نه فقط
سر سفره، بلکه حتی به همدیگر سلام هم نکنند؛ چون واجب نیست، به

هر حال آقا این نوع مهمانی رفتن خانمها و آقایان نامحرم و با هم دور سفره نشستن را حرام می دانند» (زهره مصطفوی)

من 15 ساله بودم که مرحوم آقای اشراقی داماد ما شده بودند. یک « روز ما منزل ایشان دعوت داشتیم. همین جور که من و امام با هم وارد شدیم، دیدم آقای اشراقی دارند به استقبال می آیند؛ ما در یک باغچه ای داشتیم حرکت می کردیم. من به امام گفتم: سلام بکنم آقا؟ گفتند: واجب نیست. من هم رویم نشد که سلام نکنم و از داخل باغچه رد شدم (که با آقای اشراقی روبه رو نشوم!)» (زهره مصطفوی)

امام مقید بودند که ما از بچگی حجاب شرعی مان را حفظ کنیم. در « منزل، حق انجام هیچ گونه معاصی، از جمله غیبت، دروغ، بی احترامی به بزرگتر، و توهین به مسلمانان را نداشتیم. خصوصا روی معصیت توهین به مسلمان، حساسیت زیادی داشتند.» (فریده مصطفوی)

بخاطر آرایش زن، شوهر عذاب می شود

لذا در روایت است حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: هر گاه زنی در حالی که آرایش کرده و معطر است از خانه اش خارج شود و همسرش از این عمل او خشنود باشد برای آن همسر برابر هر قدمی که آن زن برمی دارد خانه ای از آتش ساخته می شود.

در تاریخ و روایات آمده: حکم بن ابی العاص پدر مروان در عین آن که مسلمان شده بود، و به مدینه هجرت نموده بود، شخصی هوسباز و منحرف بود، روزی پیامبر(ص) در حجره یکی از همسرانش بود، او از درز در به داخل آن حجره نگاه کرد، پیامبر(ص) از این چشم چرانی او به قدری ناراحت شد که عصای سرکچی که نوک تیز داشت برداشت، و او را تعقیب کرد، او پابه فرار گذاشت و از دست پیامبر(ص) گریخت. پیامبر(ص) به او نرسید و فرمود: «اگر او را می گرفتم، چشمش را بیرون می آوردم.» سپس دستور داد او و فرزندش مروان را از مدینه به طائف تبعید نمودند. آنها در عصر پیامبر(ص) همچنان در تبعید به سر می بردند، بعد از رحلت پیامبر(ص) در عصر خلیفه اول و دوم نیز در تبعید

بودند، تا این که آن ها در عصر خلافت عثمان به مدینه بازگشتند، و همین یکی از اعتراض های شدید مسلمانان به عثمان بود، که چرا اجازه بازگشت تبعید شدگان پیامبر(ص) به مدینه را داده است.

و نیز روایت شده: ابراهیم در یکی از سفرها، بر اثر آلودگی محیط، همسرش را در میان صندوقی سرپوشیده نهاده بود، در مرز ایالت مصر، مأمور از او پرسید در میان این صندوق چیست؟ ابراهیم پاسخ هایی داد و سرانجام فرمود: در میان این صندوق همسر من قرار دارد. مأمور پرسید: چرا او را در میان صندوق نهاده ای؟ ابراهیم گفت: «غیرتم نسبت». «به ناموسم چنین اقتضاء کرد تا چشم ناپاکی به او نیفتد

عصر پیامبر(ص) بود، در مدینه دو نفر به نام های هیت و ماتع از افراد هوسباز بودند و همواره با گفتار زشت و خلاف عفت، مردم را می خندانند، روزی پیامبر(ص) از نزدیک آنها عبور می کرد. شنید به یکی از مسلمانان می گفتند: «وقتی که به شهر طائف حمله کردید و آنجا را فتح نمودید، در کمین دختر غیلان ثقفی باش، او را اسیر کرده و برای خود نگهدار، او زنی چنین و چنان...است.» سخن آنها به غیرت پیامبر

(ص) برخورد، به طوری که به آنها اعتراض شدید نمود و سپس آنها را از مدینه به سرزمین «غرابا» تبعید کرد، آنها فقط حق داشتند در طول هفته، تنها روزهای جمعه برای خرید غذا و لوازم زندگی به مدینه بیایند

پیامبر(ص) در عین آن که شرکت بانوان را در امور سیاسی جایز بلکه لازم می دانست، تأکید فراوان داشت که آنها حریم عفاف را حفظ کنند، به عنوان مثال پس از فتح مکه، پیامبر(ص) مسلمانان را برای بیعت مجدد فرا خواند، و بانوان را نیز (مطابق آیه 12 سوره ممتحنه) با شرایطی به بیعت کردن امر کرد، ام حکیم از پیامبر (ص) پرسید: ما چگونه با تو بیعت کنیم؟ پیامبر (ص) فرمود: «من با زنان مصافحه نمی کنم» (دست نمی دهم) آنگاه فرمود ظرفی (مانند تشت) را حاضر نمودند، آن را پر از آب کردند، پیامبر(ص)، دستش را میان آن آب برد و بیرون آورد. سپس به زنان فرمود: دست خود را در میان این آب داخل کنید و خارج سازید و همین بیعت شماست

نکته ناب تربیتی

دختري (آمریکایی) به نام جسیکا پلاتمور (27 ساله) ، که دارای مدرک [?] کارشناسی ارشد (روانشناسی) است ، یک آزمایش اجتماعی در مورد آزار و اذیت انجام داد و عکس خود را در یوتیوب منتشر کرد

جایی که او در ابتدا لباس های تنگ و آشکار خود را پوشید و در [?] خیابان های (منهتن) شهر نیویورک گشت و گذار کرد ، جایی که مورد مزاحمت ، آزار و متلک گویی مردان هرزه قرار گرفت و موجب ترس و پریشانی خاطر وی شد

بار دوم ، جسیکا با حجاب بود و از همان خیابانهایی که در دفعه اول [?] قدم زده بود پیاده رفت و در اینجا متوجه شد که هیچکس به او توجهی ندارد و کسی او را مورد آزار و اذیت قرار نداد

جسیکا برای اخذ درجه دکترا از دانشگاه نیویورک یک تحقیق طولانی انجام داد و چندین آزمایش اجتماعی انجام داد و مصاحبه ای با تعدادی از مزاحمان و زنانی که مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند ، انجام داد و

دریافت که لباس زنان رابطه مستقیمی با جنایات مزاحمت و تعرض
... مردان هرزه به بانوان دارد

لباس های زنانه هر چه آشکارتر و برهنه تر باشد، آرامش آنان از بین ^[۲]
. می رود و آنها بیشتر از سایرین مورد آزار و مزاحمت قرار می گیرند
بنازم اسلام عزیز را که چقدر دستوراتش در جهت نفع دنیا و آخرت
مردم است.

مردانی که از همسرانشان جهت رفتن بدون پوشش به مکانهای عمومی و
پوشیدن لباس نازک اجازه دهند و اطاعت کنند، در آتش جهنم گرفتار
خواهند شد.

رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! هر
مردی که از همسرش پیروی کند خدا وی را به چهره در آتش در
می افکند. امام علی علیه السلام پرسیدند: این پیروی چیست؟ آن حضرت

فرمودند: به همسرش جهت رفتن بدون پوشش به حمام‌های عمومی و عروسی‌ها و سوگواری‌ها و پوشیدن لباس نازک اجازه دهد.

:متن حدیث

يَا عَلِيُّ: مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ
السلام: وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟ قَالَ (صلى الله عليه وآله): يَأْذَنُ لَهَا فِي الذَّهَابِ
إِلَى الْحَمَّامَاتِ وَالْعُرُسَاتِ وَالنَّائِحَاتِ وَلُبْسِ الثِّيَابِ الرَّقَاقِ.

من لا يحضره الفقيه، جلد 4، صفحه 362...متأسفانه بعضی از مومنین «
مسجد رو هم این چنین هستند که زنان یا دختران آنان با وضع خیلی بد
بی حجابی در انظار عمومی حاضر میشوند. این مردان مشمول این روایت
هستند.

درس جهاد با جان و مال و جهاد با نفس اماره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ۖ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (10 و 11 صف).

ای اهل ایمان، آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک (آخرت) نجات بخشد دلالت کنم؟ به خدا و رسول او ایمان آرید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید، که این کار (از هر تجارت) اگر دانا باشید برای شما بهتر است

سید بحر العلوم از امام زمان علیه السلام سوال می کند چرا خداوند اینهمه عظمت برای امام حسین علیه السلام قائل شده است؟

حضرت می فرماید چون امام حسین علیه السلام هرچه داشت در راه خدا داد...

در حماسه حسینی جلوه های جهاد با جان و مال و جهاد با نفس اماره را
بارها می بینیم

خود حضرت و اصحابش علاوه بر فدا کردن جان خود در راه خدا، در
جهاد اکبر هم مجاهدت کردند و پیروز بودند.

نافع بن هلال همسری داشت که نامزد بود و هنوز عروسی نکرده بود، در
کربلا هنگامی که می خواست برای نبرد به میدان رود همسرش دست به
دامان او شد و گریست. این صحنه کافی بود که هر جوانی را متزلزل کند
و انگیزه جهاد را از او سلب نماید، ولی او با آن که امام نیز از او خواست
که شادی همسرش را بر میدان رفتن ترجیح دهد، بر این محبت دنیوی و
غریزی غلبه یافت و گفت

ای پسر پیامبر! اگر امروز تو را یاری نکنم، فردا جواب پیامبر را چه «
بدهم؟» جنگید تا شهید شد

یا عبدالله بن کلبی تازه عروسی کرده بود ولی برای دفاع از ولایت بدنبال
شهادت رفت و جنگ کرد و شهید شد

یا شخصیت نورانی قمر بنی هاشم که می توانست لذات دنیا را انتخاب کند اما در جهاد بانفس پیروز شد و آخرت را برگزید. همچنین علی اکبر (ع) که انقدر زیبا و شبیه پیامبر بود که حتی دشمن اهل بیت، معاویه گفت من او را شایسته خلافت بر مسلمانان می دانم. اما علی اکبر (ع) تربیت شده پدری مانند سیدالشهدا بود لذا او هم در جهاد اکبر پیروز شد و در کنار حجت خدا ماند و اولین شهید بنی هاشم بود.

جهاد با جان و مال، تجارتی بسیار پرسود

جان آدمی بزرگترین سرمایه هر انسانی است و انسان تمام تلاش هایی که دارد برای حفظ جان خود می باشد. خوردن و خوابیدن و کار کردن و.. همه برای طول عمر و حفظ سلامتی است. و معمولاً انسان حاضر نمیشود در مقابل بالاترین ثروت، جان خود را بدهد مگر اینکه عقیده ای داشته باشد و برای عقیده خود جان خود را بدهد.

ولی ادم عاقل فقط جایی حاضر میشود جان خود را بدهد که در مقابل، بهایی
عظیم نصیب او شود. و ان فقط شهادت در راه خداست که بهایش غیر قابل تصور
است. بهشت الهی و رضایت خداوند.

همچنین اموال انسان مومن تنها جایی شایسته است صرف شود که در مقابل
پاداشی عظیم نصیب صاحبش گردد و ان هزینه کردن اموال در راه خداست.

جهاد با جان یعنی چه؟

جهاد با جان یکی شهادت در راه خداست مانند شهدای جنگهای صدر اسلام
مانند حمزه سیدالشهداء و زید بن حارثه و حنظله غسیل الملائکه و جعفر طیار و
شهدای جنگهای جمل و صفین و نهروان که در رکاب امیرالمومنین بشهادت
رسیدند مانند مالک اشتر و عمار و اویس قرن و هاشم مرقال و...

و شهدایی که جزو اصحاب ائمه علیهم السلام بودند و بدست طاغوت ها شهید
شدند مانند قنبر و حجر بن عدی و میثم تمار و رشید هجری و ابن سکیت و..
دسته دوم از افرادی که جهاد با جان نمودند کسانی هستند که جانباز شدند و
اعضای آنها در راه خدا داده شد از مقام معظم رهبری گرفته تا جانبازان قطع
نخاعی و نابینا و جانبازان قطع عضو و جانبازان شیمیایی و موجی و....

دسته سوم کسانی که عمر خود را صرف دین خدا کردند مانند علمای ربانی و
رزمندگان جبهه های حق علیه باطل و ازادگان سرافراز و مداحان اهل بیت علیهم
السلام وقاریان قران و زنانی که همسران جانبازان شدند یا همسران طلبه ها شدند
و

درس امر بمعروف و نهی از منکر

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۚ ﴿١٩٧﴾

.. شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده اند؛ (چه
اینکه) امر به معروف و نهی از منکر میکنید و به خدا ایمان دارید

اینکه اسلام همه را نسبت به هم مسول دانسته از مسائل بسیار مهم اسلام
است تا جلو گناه و فساد و ظلم و بدی ها گرفته شود و همه مردم دنبال
خوبی ها باشند. درحالی که عده ای از افراد خلافاً وقتی انها را نهی می
کنی می گویند اعمال هر کسی به خودش مربوط است و به کسی ربط

ندارد. آنها می گویند حتی اگر من بخواهم برهنه بگردم یا با هر جنس مخالفی ارتباط داشته باشم به کسی ربط ندارد

در حالی که خداوند ما انسان هارا مسول قرار داده و اگر به مسئولیت خود درقبال دیگران عمل نکنیم حتما در قیامت مواخذه خواهیم شد

مخصوصا در دین اسلام که اگر اسلام بهترین دین و مسلمانان بهترین امت ها هستند چون امر بمعروف و نهی از منکر می نمایند. لذا همه پیامبران و امامان امر بمعروف و نهی از منکر می کردند

در زیارت نامه امام حسین علیه السلام می خوانیم:

اشهد انک قد اقامت الصلوه واتیت الزکواه وامرت بالمعروف ونهیت عن ..

المنکر

شهادت می دهم شما نماز را برپا کردی و زکات دادی و امر بمعروف و نهی از منکر نمودی...

خود حضرت در وصیتنامه خود به برادرش محمد بن حنفیه یکی از علل قیام خود را امر بمعروف و نهی از منکر اعلام فرموده اند.

لذا امام حسین علیه السلام شهید امر بمعروف و نهی از منکر هستند.

اثار مهم امر بمعروف و نهی از منکر در جوامع اسلامی

سید جمال اسد آبادی در مصر جمعیتی به نام "انجمن وطنی" تشکیل داده و مردم مصر را برای عضویت در آن دعوت کردند. تنها چهل نفر قبول کردند و عضو انجن شدند. اعضا باید به هفده ماده انجمن عمل می کردند شامل:

هر یک از اعضای انجمن در هر شبانه روز حداقل یک حزب از قرآن مجید را با دقت و تفکر بخوانند

نمازهای واجب خود را با جماعت بخوانند

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنند

مردم غیر مسلمان را دعوت به اسلام نمایند

با مبلغان نصارا به بهترین وجه مباحثه و مناظره نمایند

نسبت به فقیران و محرومان در حدود امکان احسان کنند

هر کس انجام هر عمل مشروعی را از آن ها خواستار شد انجام دهند، و
یا اگر آن ها خود اطلاع از احتیاج کسی برای انجام عمل پیدا کنند، بدون
درخواست آن کس اقدام به آن عمل نمایند

صله رحم و سرکشی به خویشاوندان و نزدیکان خود را از یاد نبرند، و
انجام دهند

از مریض ها عیادت کنند

اگر مسلمانی در بازار و یا مسجد دیده نشد، از حال او جویا شوند، و علت
غیبت او را جستجو نمایند تا اگر غیبت او برای پیش آمد بوده، در رفع
آن مشکل بکوشند

کسانی که از مسافرت مشروع برگشتند، به زیارت و دیدار آن ها بروند
حقوق واجب مالی خود را به مستحقان پردازند

از رهنمایی افراد ناآشنا به قوانین دین، و یا شئون سعادت بخش دیگر
کوتاهی نمایند

صفات رذیله به ویژه کبر و خودخواهی و خود پسندی و رهبری طلبی را
از خویشتن دور نمایند

از لغزش ها و خطاهای برادران مسلمان خود بگذرند

با مردم، تندخو و غضبناک نباشند

از انجام عمل و گفتن سخنی که نفعی مادی یا معنوی برای آنان و یا
دیگر مسلمانان ندارد خودداری کنند

در ضمن هر یک از اعضای انجمن یک دفتر کوچک هم با خود داشته،
و به هر یک از مواد هفده گانه بالا که عمل نمودند، بلافاصله در آن دفتر
یادداشت کرده تا در دفتر کل انجمن ثبت نمایند و در ضمن چون اجرای
بعضی از این موارد، احتیاج به داشتن بودجه مالی داشت، لذا آن چهل نفر
در مرحله اول تصمیم گرفتند که تجملات زندگی خود را عموماً به
فروش بگذارند و با حداقل ضروریات زمندگی بسر برند و همچنین در
شبانۀ روز به ساده ترین خوراک ها قناعت کرده و بقیه درآمد مالی
خود را به انضمام پول هایی که از راه فروش تجملات زندگی از فرش و

لباس و ظروف و غیره بدست آمده، در صندوق انجمن بریزند تا برای انجام آن قسمت از برنامه که احتیاج به پول دارد، معطل نمانند.

بیلان و عملکرد یک ماهه انجمن وطنی مصر

اعضای انجمن وطنی مصر تحت رهبری سید جمال الدین اسدآبادی، با مراقبت شدید فقط برای مدت یک ماه به این مواد هفده گانه عمل کردند، و اینک نتیجه کار و بیان عملکرد آنان در مدت یک ماه

از هزار و پانصد بیمار عیادت نمودند

از دو هزار و هفتصد نفر از مسافران دیدن کردند

از حال پانصد نفر از مسلمانان - که از مجامع عمومی غیبت کرده بودند - جویا شدند.

دوازده هزار مورد از موارد نیازمندان را بر آورده کردند

هشتصد نفر معتاد به مشروبات الکلی را توبه دادند

هزار و سیصد نفر از مسلمانانی را که نماز نمی گذاردند، وادار به خواندن نماز کردند

چهار صد نفر از زنان فواحش و منحرف را وادار به توبه نمودند

هشتاد نفر از مستخدمان ادارات انگلیسی را وادار به استعفا از خدمت به
آن حيله گر نمودند

پانصد نفر از رجال و ثروتمندان مصر را واداشتند تا از خريدن کالا و
اشياء لوکس و تجملات زندگى، که از ممالک بیگانه و به ویژه از
انگلستان وارد مى شود، خود داری کنند

به هفتاد و پنج نفر ورشکسته سرمايه دادند

دويست و شش نفر از فقراى حقيقى را براى مدت یک سال هزينه
زندگى دادند و آنان را تأمين کردند

سى و پنج نصرانى و پانزده يهودى و هفتاد نفر بت پرست را مسلمان
کردند

چهل و چهار مجلس بحث با مبلغان نصرأ - كه در تحت حمايت دولت انگليس در مصر مشغول به فعاليت بودند - برقرار نمودند، و صد و بيست اشكال و ايراد به آنها وارد ساختند، كه از دادن جواب آن عاجز ماندند. اين بود بيان فشرده عمليات يك ماهه يك انجمنى كه اعضاى آن فقط چهل نفر بودند.

پس از فعاليت يك ماهه انجمن وطنى مصر، ((لرد كرومر)) مستشار مالى انگليس در مصر ديد كه؛ يك دفعه 45٪ از نفوذ دولت انگليس در مصر كاسته شد و تجارت انگلستان سى و پنج در صد تنزل نمود! هشتاد نفر از مستخدمان كار كرده و با تجربه مسلمان كه در ادارات انگليسى مشغول كار بودند از شغل خود استعفا نمودند و ديگر هم كسى حاضر نيست در !ادارات انگليسى مشغول كار گردد

لرد كرومر مستشار مالى انگليس با كمال تعجب ديد كه نمايندگان كمپانى هاى انگليسى و به ويژه نمايندگان اشياء و كالاهاى تجملى و لوكس از عدم مراجعه مشتريان فريادشان بلند است و مى گويند: ما دست روى دست گذاشته و به اندازه مخارج مغازه و حقوق كاركنان آن

هم فروش نمی کنیم، و از طرفی آن عده از مأموران دولت مصر که
مأمور وصول مالیات مشروبات الکلی و زنان فاحشه و سینماها و تأثرها
!بودند، از شغل خود استعفا دادند

لرد کرومر دید فعالیت های سی و پنج ساله مبلغان نصارا در مصر،
نسبت به عملیات یک ماهه انجمن وطنی مصر نسبت یک به شانزده
است! خلاصه لرد کرومر با دیدن این عکس العمل سخت و شدید یک
ماهه انجمن وطنی مصر، آن چنان دچار وحشت گردید که بلافاصله
گزارشات تکاندهنده و وحشتناکی به لندن مخابره کرد

گزارشات مستشار مالی انگلیس

لرد کرومر در یکی از گزارشات خود به لندن چنین می نویسد

بدین وسیله به زمامداران انگلستان اعلام خطر می کنم که اگر یک سال
دیگر انجمن وطنی مصر تحت رهبری سید جمال الدین اسد آبادی ادامه
پیدا کند، نه تنها سیاست و تجارت دولت انگلیس در آسیا و آفریقا نابود
خواهد شد، بلکه ترس آن است که نفوذ کشورهای اروپایی به یک باره
!در سراسر جهان به خطر افتد

او در گزارش دوم خود می نویسد: انجمن وطنی مصر بدترین صاعقه ای است که برای پیشرفت ما تصور شود، و باید با کمال سرعت و عجله از برای تفرق آنان دستور صادر شود

:و باز نامبرده در گزارش سوم خود می نویسد

انجمن وطنی مصر بهترین شاهد است بر استیلای محیر العقول مسلمانان در سیزده قرن قبل که در مدت کوتاهی بر ثلث کشورهای جهان تسلط یافتند.

یکی از مبلغان مسیحی در گزارشی که به کلیسای سن پُل که بزرگترین کلیسای آن عصر بود می دهد، چنین می نویسد:هیچ امری عجیب تر از این واقعه نیست که هفتصد میلیون مسیحی و اولاد انجیل در مقابل چهل نفر مسلمان که در واقع روح یک سید روحانی در کالبد آن ها بیش نیست، این گونه مقهور گردند!....دولت انگلیس احساس خطر کرد و بیدرنگ دستور متفرق کردن انجمن وطنی مصر و مجازات شدید اعضای آن از لندن برای دولت مصر صادر گردید و در نتیجه پس از اعلام حکومت نظامی در مصر،مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی را از آن جا

تبعید کردند و شیخ محمدعبدہ را بہ سہ سال زندان محکوم نمودند و در بارہ بقیہ اعضای انجمن ہم رفتار و حشیانہ ای معمول داشتند کہ موجب ننگ تاریخ انسانیت می باشد، و خلاصہ این ستارہ ای کہ فقط برای مدت یک ماہ از افق مسلمانان طلوع کردہ بود، دوبارہ افول نمود، و دولت خونخوار انگلستان با آسایش خاطر و بدون ہیچ گونه مزاحمت بہ چپاولگری و مکیدن خون مسلمانان بار دیگر مشغول گردید

درس وفاداری

یکی از درس های مهم حماسه حسینی، درس وفاداری است

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ
وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب ایه 23)

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن
ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از
آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و
برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در
پیمانشان] نداده اند،

شب عاشورا امام حسین علیه السلام با اصحابش جلسه گذاشت و به انها
فرمود: «أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَ لَا أَهْلَ
بَيْتِ ابِرٍّ وَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا. أَلَا وَ أَنِّي لِأَظُنَّ
يَوْمَنَا مِنْ هَوْلَاءِ غَدًا. أَلَا وَ أَنِّي قَدْ أَذْنَتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حُلٍّ، لَيْسَ
عَلَيْكُمْ حَرَجٌ مِّنِّي وَ لَا ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَخَذُوهُ جَمَلًا؛» ()

«اما بعد؛ همانا من اصحابی با وفا تر و بهتر از اصحابم نمی دانم، و نیز اهل بیتی نیکوتر و در صله رحم برتر نیافتم. خداوند از ناحیه من به شما جزای خیر دهد. آگاه باشی! همانا من گمان می کنم که روز ما با آنان فردا باشد. آگاه باشید من به شما اذن رخصت دادم، همگی آزادید و می توانید بروید، از جانب من بر شما حرج و مذمتی نیست، این شب است که تاریکی آن شما را فراگرفته آن را به مانند شتری بر خود مرکب گرفته و از آن استفاده کرده و فرار کنید.

نخستین کسانی که امام را پاسخ گفتند، برادران، برادرزادگان، فرزندان عبدالله بن جعفر و دیگر بنی هاشم بودند که گفتند: «ما هرگز چنین نخواهیم کرد. خداوند هرگز آن را نیاورد که ما زنده باشیم و شما نباشید.» نخستین کسی که به سخن ایستاد، عباس، سردار رشید کربلا، بود که اعلام وفاداری و فداکاری تا پای جان کرد و فرمود خدا ان روز را نیاورد که ما شما را تنها بگذاریم و خود فرار نماییم! امام سپاسش گفت. سپس به فرزندان عقیل رو کرد و گفت: «کشته شدن مسلم شما را بس

است. اجازه رفتن می‌دهم.» آنان نیز قاطعانه گفتند: «سبحان الله! اگر چنین کنیم دیگران چه خواهند گفت؟ خواهند گفت: «ما بزرگ، عموزاده و مولای خویش را که بهترین انسان‌ها بود، رها کردیم و حتی یک تیر به سمت دشمن نشانه نرفتیم، نیزه‌ای پرتاب نکردیم، شمشیر نزدیم و اصلاً»! نمی‌دانیم دشمن با او چه کرد

امام حسین (ع): «آگاه باشید، گمان نمی‌کنم بیش از همین روز، دشمن مهلت و امانم بدهد. آگاه باشید من به همه شما، اجازه رفتن می‌دهم. همگی آزادید و می‌توانید بروید. من بیعت خویش را از همگان برداشتم. هیچ تنگنایی نیست. شب و تاریکی را شتر راهوار خویش گیرید و جان» از این معرکه بیرون ببرید

نه هرگز چنین نخواهیم کرد. بلکه جان، مال و خانواده خویش را فدا می‌کنیم، در رکابت می‌جنگیم تا فرجام تو را بباییم. خداوند زندگی بعد» از شما را زشت گرداند

آنگاه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: «آیا ما از تو جدا شویم؟ کدام عذرمان در پیشگاه الهی خواهد بود. نه؛ سوگند به خدا دست از یاریات بر نمی‌دارم تا نیزه‌ام سینه دشمن را بشکافد و قبضه شمشیرم در دست بماند؛ آنگاه بی‌سلاح، با سنگ جنگ آغاز خواهم کرد.

سوگند به خدا، از تو جدا نخواهیم شد تا خدای تعالی بداند که در نبود رسول خدا (ص)، تو را حافظ و پاسدار بودیم. به خدا سوگند، اگر یقین بدانیم کشته می‌شویم، سپس زنده می‌شویم، آنگاه زنده زنده ما را بسوزانند و خاکسترمان را بر باد دهند و هفتاد بار این کار را تکرار کنند، از تو جدا نخواهیم شد تا در رکاب تو بمیریم. چگونه یاریتان نکنیم در حالی که فقط یک‌بار کشته می‌شویم و پس از آن سعادت و کرامت «بی‌پایان را به دست خواهیم آورد

پس از مسلم بن عوسجه، زهیر بن قین برخاست و هزار بار کشته شدن برای دفاع از حریم اباعبدالله را آرزو کرد. دیگر یاران نیز مراتب

جانفشانی و پاک‌بازی را اعلام کردند. در این هنگام، به محمد بن بُشر
حضرمی، یار اباعبدالله، خبر دادند که فرزند تو در سرزمین ری، به
اسارت گرفته شده است.

با این خبر، این یار پاک‌باز گفت: «برای اسارت او و صبوری خودم در
این رویداد، از بارگاه الهی، پاداش خیر می‌طلبم. دوست ندارم که او اسیر
»شود و من بعد از او زنده بمانم

امام حسین (ع) که این‌چنین شنید، فرمود: «خدایت رحمت کند، بیعت از
»تو برداشتم، برو و فرزندت را آزاد کن

محمد بن بُشر گفت: «درندگان بیابان زنده زنده‌ام بخورند اگر از تو جدا
»»شوم.....

الحق که به ما درس وفا داد حسین (ع)

هر چیز که داشت بی‌ریا داد حسین (ع)

یعنی که تأملی کنید ای یاران

آن هستی خود ز کف چرا داد حسین (ع)؟

در فرهنگ اسلامی وفا از نشانه‌های ایمان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها تأکید می‌فرمودند: هر کس به خدا و عالم آخرت ایمان آورد، باید وفای به عهد و پیمان را لازم بشمارد و از آن تخلف ننماید.

حضرت عباس مظهر وفاداری است....

اولین عهد شکن ابلیس////ادم و حوا هم عهد شکستند ولی توبه نمودند
و جبران کردند////قایل هم عهد شکن شد////اونهایی که با علی در
غدير بیعت کردند عهد شکستند////مردم مدینه هم بعد پیامبر، عهد
شکستند////فاطمه به علی گفت شنیدم بت سلام نمی کنند فرمود سلام
می کنم جواب نمیدند!////طلحه و زبیر هم عهد شکنی کردند////مردم
کوفه هم عهد شکن و بی وفا بودند////ملت ایران با وفا هستند...

انواع وفاداری: وفاداری به خداوند/نماز وفاداری به خداست و ترک نماز، بی وفایی است // وفاداری به ولایت از مهم ترین وفاداری هاست که اصحاب امام حسین علیه السلام در این مورد در رتبه اول وفاداری بودند و نمره آنها بیست است...

وفاداری به والدین: نباید با ازدواج، پدومادر را فراموش کرد... بعضی بعد رحلت والدین عاق می شوند.. هر روز برای آنها قرآن و نماز بخوانید. برایشان نماز و روزه قضا بگیرید...

ایا وفادار بودم؟

گویند سعید بن عبدالله مقابل نماز گزاران در ظهر عاشورا ایستاد تا نماز حضرت و یارانش برپا شود. دشمن شروع به تیراندازی به صفوف نماز کرد! تیرهایی به بدن سعید خورد ولی او خود را سرپا نگه داشت. همینکه نماز تمام شد سعید بر زمین افتاد. 13 تیر به بدنش اصابت کرده بود. امام حسین علیه السلام سر او را به دامن گرفت. سعید عرض کرد ایا وفادار بودم؟ امام فرمود اری. تو قبل از ما به بهشت می روی. و سعید شهید شد و به بهشت رفت.

خوشا بحال این یاران وفادار حسینی

برادری و اخوت

یکی از درس های کربلا درس برادری است.

رجال صدقوا ما عاهدوا الله....

یکی از شخصیت های محبوب، حضرت عباس (ع) است. او مظهر برادری

و وفاداری است...

عباس قهرمان از کودکی خیلی احترام امام حسین (ع) را داشت و آمده

است که همیشه امام حسین (ع) را مولا خطاب میکرد. . وقتی شب

عاشورا امام حسین (ع) فرمود اینا بامن کار دارند شما بروید و جان خود

را نجات دهید. یکدفعه حضرت عباس(ع) عرض کرد خدا ان روز را

نیاورد که ما شما را تنها بذاریم... با اینکه دشمن برای حضرت عباس،

امان نامه آورد ولی او قبول نکرد...وقتی حضرت عباس(ع) شهید شد امام

حسین(ع) اون جمله تاریخی را فرمود که الان کمرم شکست...

ما باید از این صفا و صمیمیت درس بگیریم و با برادران خود تا آخر وفادار بمانیم و خدای نکرده مثل بردران یوسف نباشیم مثل قایل نباشیم که بخاطر حسادت برادرش را کشت بلکه مثل حضرت عباس باشیم. برادر یعنی حضرت عباس.. بخاطر این برادری و وفاداری، خدا مقام عظیمی به حضرت عباس(ع)، داد. او باب الحوائج شد. اگر دو دستش در راه ولایت قطع شد در عوض دست خیلارو میگیره و امیدواریم دست ماراهم بگیره. اگر عمری امام حسین(ع) را مولا خطاب کرد در عوض میلیونها نفر عاشق حضرت عباس(ع)، او را مولا و ارباب خطاب می کنند..

در حبه ها هم بین بسیجی ها روحیه برادری حاکم بود و این باعث پیروزی شد...

تو جبهه همه هم رو برادر صدا می کردند و صفا و صمیمت برادرانه بین همه حاکم بود. مثلا هر روز یک نفر سفره غذا رو می انداخت و فرقی نبود چه کسی بود و چه عنوانی داشت همه خادم الحسین بودند.

محبت و مودتی که بین بچه‌های جبهه حاکم بود، کار را به جایی می‌رساند که لحظه‌ای طاقت دوری از یکدیگر را نداشتند و همه سعی آنها این بود که حتی دم آخر هم دیده به دیده هم بدوزند و کنار هم باشند و به همین علت بود که صیغه برادری خواندن در روز عید غدیر رونق گرفته بود...

بعضی برای تحکیم بیشتر این روابط، مزید بر برادر صیغه‌ای هم بودن و برخورداری از شفاعت و دعای خیر و گذشتن از حقوق برادری، بین خودشان عهدنامه‌ای می‌نوشتند که در صحنه نبرد و تا شلیک آخرین گلوله و چکیدن آخرین قطره خون‌شان بر خاک، پشتیبان هم باشند و در مواقع فشار دشمن و هجوم مشکلات، دوشادوش همدیگر پایداری کنند و سرسختی نشان بدهند و در خط پدافندی تا آخر بمانند...

این روحیه برادری مورد توصیه قرآن و اهل بیت علیهم السلام بوده است...

اما متأسفانه بعضی برادرها به برادرشان که گاهی او حجت خدا در زمین
آسمان است ظلم می کنند!

مانند ظلم قایل به برادرش هابیل که جانشین حضرت آدم بود.

یا ظلم برادران یوسف به یوسف نبی.

یا ظلم برادران امام رضا علیه السلام به حضرت.

وقتی امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون حضور داشت زید بن موسی
بن جعفر بر مأمون وارد شد و مأمون او را مورد احترام و اکرام قرار داد،
آنگاه زید بر امام علیه السلام سلام کرد اما حضرت جواب او را نداد. زید
گفت : من پسر پدر شما هستم و شما جواب سلام مرا نمی دهی ؟

امام علیه السلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که اطاعت از خدا کنی
پس وقتی خداوند را معصیت کنی برادری بین من و تو نخواهد بود.

بحارالانوار، ج 49، ص 100

بعضی از برادران امام رضا علیه السلام سر ارث و میراث از امام
رضا(ع) به دادگاه شکایت کردند!

برادرانی شاکی از امام

برادران امام رضا (ع) به دادگاه از ایشان شکایت بردند. دادگاه تشکیل شد. مدینه دادگاه های بی شماری را به خود دیده بود. اما این بار فرق می کرد. دادگاه مربوط به موضوعی خانوادگی بود و جالب اینکه همگی شاکیان امامزاده بودند. قاضی مدینه ابو عمران طلحی بود که روبه روی در، یعنی در جایگاه همیشگی اش نشسته بود. یک سمت شاکیان نشسته شده بود که پیشاپیش آنها عباس بن موسی بود. او سبب شده بود چند تن از برادران دیگرش نیز در مقام شاکی در جلسه حاضر شوند. امام رضا (ع) روبه روی شاکیان نشسته بود. چهار نفر برای شهادت دادن درباره وصیت نامه موسی بن جعفر (ع) به جلسه احضار شده بودند: اسحاق بن جعفر عموی امام، ابراهیم بن محمد، جعفر بن صالح و سعید بن عمران.

مسئله روشن بود، اختلاف سر ارث و میراث و وصیت نامه موسی بن جعفر (ع) بود. زیاده خواهی عباس سبب برگزاری این دادگاه شده بود.

شخصیت عباس بن موسی در مدینه شناخته شده بود. قاضی هم خوب می دانست حق با او نیست؛ اما مصلحت داوری اقتضا می کرد دو طرف به دادگاه خوانده شوند.

قاضی رو به شاکی کرد و گفت: «شکایت را بگو.» عباس که منتظر این لحظه بود، گفت: «ای قاضی خدا تو را خیر دهد و خیر را بر زبانت جاری کند.» سپس در حالی که به وصیت نامه مهر شده پدرش که در برابر قاضی بود، اشاره می کرد، با همه عصبانیت و با لحنی ناشایست گفت: «پایین این وصیت نامه، گنجی است؛ یعنی من یقین دارم که حتما مطلبی هست که برای ما بسیار سود دارد»

سپس عباس رو به امام گفت: «اما این برادر می خواهد که وصیت نامه را از ما پنهان کند و فقط خودش از آن بهره ببرد. و متأسفانه پدر ما هم - خدایش رحمت کند - مسئولیت همه امور را به او واگذار و ما را محروم کرده است»

پس از این حرف‌ها، گویی او می‌خواست مطلبی سری را که به ضرر امام و شاید حتی به ضرر شیعه و دستگاه امامت بود، بازگو کند و البته تهدید هم کرد و گفت: «البته من حرف‌های های دیگری هم دارم که اگر». «بخواهم، می‌توانم بازگو کنم؛ هر چند به مسئله ارث مربوط نیست

کار که به اینجا رسید، ابراهیم بن محمد که یکی از شاهدان بود، به عباس حمله کرد و گفت: اگر سخنی در آن باره بگویی، ما از تو نمی‌پذیریم و تو را تأیید نمی‌کنیم تو از دیرباز نزد ما سرزنش شده و منفور بوده‌ای. ما تو را در کودکی و بزرگی‌ات به دروغ گویی شناخته‌ایم و پدرت تو را بهتر از هر کس دیگر می‌شناخت. ای کاش تو خیری می‌داشتی، همانا پدرت به ظاهر و باطن تو آشناتر بود. موسی بن جعفر علیه‌السلام حتی تو را برای نگهداری دو دانه خرما هم امین نمی‌دانست.

اسحاق بن جعفر - پسر بزرگوار امام صادق و عموی عباس - که مردی سالخورده بود، از یاوه گویی‌های عباس، به اندازه‌ای خشمگین شد که برای دعوا با او برخاست و در حالی که دو طرف لباس وی را گرفته بود،

به او گفت: «تو، هم کم عقلی و هم ناتوان و هم نادان. هر روز از تو کار ناشایسته‌ای سر می‌زند. این کار تو نیز، نظیر همان کار زشتی است که دیروز انجام دادی.» اسحاق بیش از این نگفت. شاید می‌خواست برادرزاده اش را بیش از این نزد دیگران رسوا نکند؛ ولی معلوم شد روز قبل نیز عباس کار سخیفی انجام داده بود. اسحاق سر جای خود نشست. ناراحتی در چهره و رگ‌های برافروخته اش موج می‌زد. چند نفر از حاضران نیز با اسحاق همراه شدند و علیه عباس سخن گفتند

قاضی با دقت به سخنان حاضران گوش می‌داد و هنگامی که دید همه شواهد علیه عباس بن موسی است و بنا بر شناختی که از او داشت، ادعایش را نپذیرفت و داوری را تمام شده دانست. آن گاه قاضی به امام رو کرد و گفت: «برخیز ای ابوالحسن، شکایت برادرت بی‌مورد بود. من دیگر بیش از این وقت شما را نمی‌گیرم. همان لعنتی که امروز از جانب

»پدرت به من رسید، مرا بس است

قاضی در حالی که از جای خود برخاسته بود و می خواست دادگاه را ترک کند، رو به امام کرد و گفت: «پدرت اختیارات وسیعی به تو داده است، به خدا سوگند، پسر را هیچ کس بهتر از پدر نمی شناسد. پدرت موسی بن جعفر مردی دانا و دانشمند بود و ما به خوبی او را می شناختیم. خدایش رحمت کند»

عباس که خود را شکست خورده می دید، جلو رفت و مقابل قاضی ایستاد و گفت: ای قاضی، خدا خیرت دهد، خواهش می کنم، مُهر وصیت نامه را باز کنید. نوشته زیرش را بخوانید. من مطمئنم پدرم، وصیت ویژه ای دارد..... برای من داشته

قاضی ابو عمران گفت: «نه، من این کار را نمی کنم، همان لعنتی که امروز (از پدرت به من رسید، برای من بس است

عباس گفت: «من خودم این کار را می کنم.» آنگاه وی به سوی وصیت نامه رفت و مقابل دیدگان حاضران، آن را با ناراحتی تمام برداشت و مُهر

و مومش را باز کرد و متن آن را بلندبلند خواند. روشن شد امام موسی بن جعفر (ع) فرزندش علی بن موسی را وصی خود قرار داده و سرپرستی همه اموال، اعم از موقوفات و غیر موقوفات را به ایشان واگذارده است. در وصیت نامه، اسامی شاهدان هم آمده بود که همان شاهدان حاضر در دادگاه بودند.

خوانده شدن وصیتنامه، باعث سرافکندگی عباس و برادرانش شد که از امام شکایت کرده بودند. فضیلت امام نیز بیش از پیش برای همگان آشکار شد. امام هشتم به عباس رو کرد و فرمود: برادرم، من می دانم زیان‌هایی که دیده‌اید و بدهکاری‌هایتان شما را به شکایت از من واداشته است، سعید برو و بدهکاری‌هایشان را مشخص کن و از مال من بپرداز. به خدا سوگند تا روزی که زنده ام و روی زمین راه می روم، از همراهی و احسان به شما دست نخواهم کشید. شما هر سخنی دارید، بگویید.

عباس با بی ادبی گفت: «هر چه به ما پول بدهی از زیادی اموال خودمان است و طلب ما به مراتب بیش از این‌هاست.» امام با خونسردی به

برادرانش فرمود: هرچه می خواهید بگویید، آبروی من، آبروی شماست. اگر خوش رفتاری کنید، به نفع خود شما و نزد خدا محفوظ است و اگر بد رفتاری کنید، خدا آمرزنده و مهربان است. به خدا شما می دانید من اکنون فرزند و وارثی جز شما ندارم و اگر بخواهم از اموالی که شما گمان می کنید، چیزی نگهدارم یا ذخیره کنم، از آن شماست و به شما می رسد. به خدا از وقتی که پدر شما وفات کرده است، مالی به دست نیاورده ام، مگر اینکه در مواردی که با خبرید، مصرف کرده ام

عباس برخاست و گفت: به خدا چنین نیست، خدا به تو برتری نسبت به ما نداده است؛ ولی حقیقت این است که پدرمان بر ما شک برد و چیزی را خواست که خدا هرگز برای او و برای تو روا ندانسته بود و خودت هم می دانی. من صفوان بن یحیی، فروشنده پارچه های سامری را در کوفه می شناسم. اگر زنده ماندم، او را هم با تو مجازات می کنم. امام همچنان می کوشید تا برادرانش را هدایت کند؛ از این رو دوباره آنها را پند داد و فرمود: لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم (هیچ حرکت و نیرویی نیست، مگر به یاری خداوند بلندمرتبه و بزرگ) برادرانم، خدا می داند

من به شدت خواهان شما هستم. بار خدایا، اگر تو می‌دانی که من صلاح آنان را می‌خواهم و با آنان خوش رفتار و مهربانم و روز و شب در فکر کارهای آنان هستم، پس مرا بدین سبب جزای نیک بده و اگر جز اینم که تو خود، دانای نهان‌هایی، مرا آن گونه که سزاوا هستم سزا بده. اگر قصد بد دارم، جزای بد ده و اگر قصد نیک دارم، جزای نیک. بار خدایا آنان و کارهایشان را اصلاح، و شیطان را از ما و آنان دور کن و بر فرمانبرداری‌ات یاریشان ده و به هدایتت موفقشان بدار. ای برادر من خواهان خوشحالی شما هستم و در اصلاح کارهای شما کوشا، و البته خدا بر آنچه می‌گوییم، ناظر است.

حاضران سخت تحت تأثیر سخنان امام و دعا‌های ایشان بودند. آنگاه حضرت رو به عباس فرمود: «ای برادر، من خوشحالی شما را خواستارم و» به صلاح شما می‌کوشم، و خدا به آنچه می‌گوییم مورد اعتماد است

عباس گفت: «من زبان تو را خوب می شناسم، حنای تو دیگر نزد ما
رنگی ندارد.» او این سخن را گفت و جلسه را ترک کرد. (الکافی، ج ۱،
ص ۳۱۷)

امام حسن عسکری(ع) هم برادر بدی بنام جعفر کذاب داشت که همواره
امام را اذیت می کرد ولی امام به او مرتب خوبی می نمود.
مقام معظم رهبری هم برادرش سیدهادی به وظیفه برادری عمل نکرد و
همواره در جناح اصلح طلب ها بوده و هست!
در سال 76 سیدهادی که الان هشتادساله است به اسداباد همدان آمد تا
تبلیغ آقای خاتمی را بکند. بنده اون زمان مدیر حوزه علمیه اسداباد بودم.
گفتند در جلسه ای ایشان شروع می کند از خاتمی تعریف
کردن. یکدفعه طلبه ای بلند میشود میگوید مردم بگویند مرگ بر جعفر
کذاب!

در بین مردم هم برادرانی هستند که به خون هم تشنه اند! دنبال کشتن هم هستند! آنها کجا حضرت عباس کجا!

اقایی به من زنگ زد و گفت زنم مریض شد و مرد. حالا فهمیدم کار داداش و زن داداشم است که با جادو و جنبل زنم را کشتند! حالا اگر کسی پیدا بشه با جادو و جنبل داداش من را بکشد پنجاه میلیون میدم. اگر بتونه زن داداشم را با جادو بکشه پنجاه میلیون دیگه میدم!!!

اگر در نت جستجو کنید قتل برادر بدست برادر فراوان اتفاق افتاده است. و اینها کسانی هستند که خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را فراموش کرده و بحال خودشان وا گذاشته است!

مقام رضا

یکی از درس های کربلا درس داشتن مقام رضا است...

یکی از بالاتریت مقامات معنوی، مقام رضا هست. کسی که این مقام را دارد دچار تحول عظیمی در زندگیش میشود. مثلاً جایی می رود که خدا دوست دارد. حرفی می، زند که خدا دوست دارد. با کسی رفیق میشود که خدا دوست دارد. لباسی می پوشد که خدا دوست دارد. جایی خرج می کند که خدا دوست دارد. جایی نگاه می کند که او دوست دارد. سخنی می شتود که او دوست دارد. کتابی می خواند که او دوست دارد و..... در نهایت موقع مردن از، طرف او بش خطاب می شود: **یا ایتها**

النفس المطمینه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه

همانگونه که ایه مذکور در هنگام شهادت امام حسین علیه السلام به ایشان خطاب شد.

در چهار جای قرآن کریم آمده است: «رَضِیْ ا... عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ؛² خداوند از آن‌ها راضی است و آن‌ها از خدا راضی هستند.» خدای متعال

در آیات پایانی سوره بینه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ... رَضِيَ... عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ؛ 3
کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات
هستند. خدا از راضی است و آن‌ها [هم] از خدا راضی‌اند.

چرا ادم باید از خدا راضی باشد؟

زیرا می‌داند خداوند هیچوقت ظلم نمی‌کند.. می‌داند خداوند خیلی
مهربان است. می‌داند خداوند خیلی بخشنده است. می‌داند خداوند
حکیم است. می‌داند خداوند از همه چیز او خبر دارد. می‌داند
خداوند بهترین رفیق اوست. بهترین طبیب اوست. بهترین وکیل اوست.
بهترین یاری کننده اوست. بهترین سرپرست اوست.
پس به هرچه خدا برایش مقدر کند رضایت دارد...

لذا سیدالشهداء(ع) در گودال قتلگاه می‌فرماید:

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، «

بر قضا و قدر تو صبر می کنم خدایم. خدایی جز تو نیست ای پناهگاه
پناهنده ها...

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آن چه را جانان پسند...

چرا پیرزن از عیسی نزد خدا محبوب تر بود؟

وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد کسی را به او
نشان دهد که نزد خدا محبوب تر از او باشد، خداوند عیسی را به پیرزنی

که در کنار دریا زندگی می‌کرد راهنمایی نمود. وقتی عیسی علیه السلام به سراغ آن خانم آمد، دید در خرابه ای زندگی می‌کند و با بدنی فلج و چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است. وقتی حضرت عیسی علیه السلام جلوتر رفت ودقت کرد، دید پیرزن مشغول ذکر است

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمَجْمِلِ الْمُكْرَمِ»

خدایا شکر که نعمت دادی، کرم کردی، زیبایی دادی، کرامت دادی.

حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که اوبا این بدن فلج که فقط دهانش کار می‌کند، چرا چنین ستایش می‌کند؟ با خود گفت که او از اولیای خداست ومن بی اجازه وارد خرابه شدم؛ برگردم، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم. به دم خرابه بازگشت و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ» پیرزن گفت: «وعليكَ السَّلَام يا روح الله». عیسی پرسید: خانم! مگر مرا می‌بینی؟

گفت: نه. پرسید: پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟ پیرزن گفت: همان خدایی که به تو گفت مرا ببین، به من هم گفت چه کسی می‌آید. عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه شد و پرسید: خداوند به تو چه

داده است که این قدر تشکر می‌کنی؟ تشکر تو برای چیست؟ پیرزن
گفت: یا عیسی، آن چه به من داده بود از من گرفت، آیا همین طور پس
گرفته است؟ آیا وقتی می‌خواست اینهارا از من بگیرد به من نظر
نکرد؟ عیسی گفت چرا نظر کرد. پیرزن گفت همینکه به من نظر کرد مرا
بس است...

صبر زینب! مارایت الا جمبلا. اگر زینب صبور و به قضای خدا راضی نبود
نبود نمی‌توانست مصیبت‌های مختلف رو تحمل کند....

تسلیم و رضا نگر که آن دُخت بتول. در مقتل کشتگان چو فرمود نزول.
شکرانه سرود، که ای خداوند جلیل. قربانی ما به پیشگاه تو قبول...

درس شجاعت

یکی از درس های کربلا درس شجاعت بی نظیر کربلائیان است. وقتی یک نفر در مقابل سی هزار نفر دشمن قرار بگیرد و با شجاعت رجز بخواند و هل مبارز کند و مانند شیر خشمگین به سی هزار نفر حمله کند این فرد واقعا جزو شجاعان روزگار است و اصحاب امام حسین علیه السلام همه این چنین بودند چه قاسم سیزده ساله و چه حبیب بن مظاهر نود ساله و چه بعضی زنانی که با علم خیمه ها به دشمن حمله می کردند و چه غلام هایی مانند جون و... و سرآمد شجاعان کربلا حضرت عباس(ع) است که وقتی به چهار هزار نفر نگهبانان فرات حمله کرد همه آنها فرار کردند....

نبرد حبیب بن مظاهر نود ساله

هنگام ظهر عاشورا، امام از یارانش خواست از لشکریان ابن زیاد بخواهند که از جنگ کردن با آنان دست نگهدارند تا در پیشگاه پروردگارشان به

نماز بایستند. آنان از لشکریان این امر را درخواست کردند که پلید
«نابکار، حصین بن نمیر گفت: «این نماز، پذیرفته نمی شود

حبیب بن مظاهر» با استهزا به وی گفت: «ادعا کردی که نماز خاندان «
رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته نمی شود ولی از تو ای الاغ،
...» پذیرفته می گردد

حصین، بر او حمله برد ولی حبیب به سرعت ضربه ای بر روی اسب او
زد و اسب، رم کرده او از آن بر زمین افتاد، یارانش به سویش شتافتند و
او رانجات دادند «..حبیب بن مظاهر به نبرد پرداخت در حالی که اینگونه
رجز می خواند:

انا حبیب و ابی مظهر فارس هیجاء و حرب تسعر

و انتم منا لعمری اکثر و نحن اوفی منکم و اصبر

و نحن اعلا حجه و اظهر حقا و ابقی منکم و اعذر «»

«من حبیب هستم و پدرم مظاهر است، سوار روز جنگ در میان شعله
«های نبرد

به جانم سوگند! شما بيشتر يد ولي ما از شما باوفاتر و شكيباتر «

». هستيم

حجت ما بالاتر و آشكارتر به حق است و از شما ماندني تر و پذيرفته «

». تر

حييب، نبردي بسيار سخت نمود و با وجود پيري اش به گفته بعضي مورخان 62 نفر از آنان را كشت. ناپاك پليد، «بديل بن صريم» بر او حمله كرد و با شمشير، ضربه اي بر او زد و فرومايه ديگري از تميم با نيزه خود بر او كوييد، او بر زمين افتاد و تلاش كرد كه جهاد را از پي گيرد ولي حصين بن نمير به سوي او شتافت و با شمشير، ضربه اي بر سر مبارکش زد، او بر زمين افتاد و آن تميمي، از اسب فرود آمد و سر از تنش جدا كرد و آن روح پاك، خشنود و خرسند به سوي پروردگارش عروج نمود...

جنگ حر با لشکر یزید

قهرمان بزرگ، «حرّ بن یزید ریاحی» که به ندای حق پاسخ مثبت داد و آخرت را بر دنیا ترجیح داده بود، به میدان آمد و با لبی خندان و شادمانی فراوان از نصرت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبال مرگ رفته، به نبردی سخت و شدید پرداخت، در حالی که رجز می خواند:

انی أنا الحرّ و مأوی الضیف أضرب فی اعراضکم بالسيف

عن خیر من حلّ بلاد الخیف اضربکم و لا اری من حیف «»

. «من حرّ هستم و پناه دهنده میهمان که با شمشیر بر شما می کوبم

میان حرّ و یزید بن سفیان، دشمنی دیرینه و ریشه داری بود که «حصین بن نمیر» آن را در نظر گرفت و به یزید گفت: این حرّ است که کشتن او را آرزو می کردی. یزید بر او حمله کرد، حرّ بر او تافت و او را کشت

1». «ایوب بن مشرح» تیری به سوی اسب حرّ نشانه گرفت و آن را پی کرد و اسب رم کرد ولی حرّ چون شیر از آن برجست بدون اینکه زیانی به وی برسد و با شجاعت در حالی که پیاده بود، به جنگ پرداخت تا

آنجا که به گفته مورخان، 42 نفر از آنان را کشت « تا اینکه پیادگان با شمشیرها و نیزه هایشان بر او حمله بردند و او را بر زمین غلتان در خون پاک خود افکندند. یاران امام به سویش شتافتند و او را برداشته در برابر چادر امام که

در مقابلش می جنگیدند، بر زمین نهادند. امام در کنار او ایستاد و با نگاهی سرشار از نور خدا به چهره مردانه اش می نگریست. یاران امام نیز با حالتی از خشوع، ایستادند. امام، پیش رفت و خون از چهره حرّ پاک کرد و با این کلمات، او را به سوگ نشست

تو آزاد هستی همانگونه که مادرت تو را نامگذاری کرد و تو در دنیا و «

آخرت آزاد هستی

سعید بن عبدالله حنفی

سعید بن عبد الله حنفی» در برابر امام حسین ایستاد تا آن حضرت را با جان خویش، از تیرها و نیزه هایی که از اردوگاه دشمنان به سوی آن حضرت می آمد، حمایت کند؛ زیرا آنان پیمان خود با حضرت را مبنی بر اینکه جنگ را متوقف سازند تا حضرت فریضه خدا را به جای آورد،

شکسته بودند و فرصت را غنیمت شمردند و تیرهای خود را به سوی
امام و یارانش، پرتاب نمودند

سعید حنفی»- به گفته مورخان- به سوی تیرها می شتافت و سینه و «
گرددن خود را در برابر آنها مانع قرار می داد و همچون کوه، استوار
ایستاد و تیرهایی که او را هدف قرار می داد، وی را از جای نمی جنباند،
هنوز امام نمازش را به پایان

نرسانده بود که سخت مجروح شد و در خون خود غلتان بر زمین افتاد،
در حالی که با صدایی آهسته می گفت

خداوندا آنان را به لعنت عاد و ثمود، لعنت کن و پیامبرت را از سوی ما «
سلام برسان و به او برسان آنچه را از درد زخمها بر من رسید که من با
». «این کار، پاداش تو و یاری رساندن به ذریّه پیامبرت را خواستم

آنگاه روی به امام کرد تا ببیند آیا حقش را ادا کرده و به عهد خود با آن
حضرت وفا نموده است یا نه؟ وی گفت: «ای فرزند رسول خدا صلی الله
». «علیه و آله! آیا وفا کرده ام؟

امام سپاسگزارانه به وی پاسخ داد: آری، تو در بهشت، روبه روی من

.»هستی

هنگامی که او گفتار امام را شنید، جانش از رضایت و شادمانی، سیراب گشت آنگاه، جان پاکش به سوی پروردگارش پرواز کرد، در حالی که بدنش با ضربات تیرها و نیزه ها پاره پاره شده بود؛ زیرا علاوه بر ضربه های شمشیرها و نیزه ها، سیزده تیر به وی اصابت نموده بود. به حقیقت، این است وفاداری غیر قابل توصیف و بیان...

شهادت زهیر

از یاران امام حسین علیه السلام - که ایمان به خدا، جانهایشان را گداخته بود - «زهیر بن قین» می باشد. او برای رفتن به بهشت، شتاب داشت تا با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مصافحه نماید. وی خوش حال و شادمان از فداکاری در راه امام، به سوی آن حضرت رفت و دست خود را بر شانه حضرت حسین علیه السلام نهاد، در حالی که با این رجز، امام را مخاطب قرار داده بود:

اقدم هدیت هادیا مهدیّا فالیوم القی جدک النبیّا

و حسنا و المرتضى عليا و ذا الجناحين الفتى الكميا

و اسد الله الشهيد الحيا

بيا كه تو هدايت كننده و هدايت شده هستي، امروز با جد تو پيامبر، «
»ديدار مي كنم.

»و حسن و مرتضى على و جعفر ذو الجناحين جوانمرد دلير را«

»و شير خدا، آن شهيد زنده را«

امام به وي پاسخ داد: «من نيز در پي تو آنان را ديدار خواهم
کرد»

:آن قهرمان، بر اردوگاه ابن زياد حمله برد، در حالي كه رجز مي خواند

انا زهير و انا ابن القين اذودكم بالسيف عن حسين «من زهير و فرزند
»قين هستم كه شما را با شمشير از حسين دور مي سازم

وي، آنان را نسبت به خود، آشنا ساخت و به آنان اعلام كرد كه براي
دفاع از سرورش حضرت حسين عليه السلام با آنها مي جنگد. او به

شدت به جنگ پرداخت و بنا به گفته مورخان، 120 نفر را به هلاکت رساند «3» و در نبرد، چنان فعالیت داشت که به وصف نمی آید. مهاجر بن اوس» و «کثیر بن عبد الله شعبی» بر او تاختند و او را به «شهادت رساندند...

شجاعت عابس

عباس از اصحاب امام حسین علیه السلام وقت رفتن برای نشان دادن صحت ایمانش به امام حسین - علیه السلام - عرض کرد: **أشهد الله أنني على هديك و هدي أبيك**. من خدا را شاهد می گیرم که بر هدایت تو و پدرت هستم. یعنی شیعه شما هستم...

ابومخنف می افزاید وقتی به میدان رفت، دشمنان گفتند: **شیر شیرها آمد؛** کسی به تنهایی به مقابله با او نرود. عمر سعد گفت: او را سنگباران کنید. عباس که چنین دید، زره و کلاهخودش را درآورد و به سوی دشمن تاخت. **وقت ان امد که من عریان شوم. جسم بگذارم سراسر جان شوم...** راوی می گوید: گاه دسته های دویست نفری از برابرش

می‌گریختند. آنگاه از هر چندسو بر او یورش آوردند و او را کشتند؛ به گونه‌ای که وقتی کشته شد، سرش میان دستان چندین نفر بود و هر یک ادعا می‌کرد، وی او را کشته است!

شجاعت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا

شجاعت و دلیری مردان خدا سرچشمه گرفته از حماسه کربلا و مکتب انسان ساز عاشورا است که الهام بخش مردان خدا در طول تاریخ درخشان اسلام بوده و خواهد بود. اسوه‌های شجاعت در روز عاشورا درس مردانگی و عشق و ایثار را به پیروان خود در طول تاریخ آموخته‌اند. در روز عاشورا آن چنان شجاعتی از امام حسین علیه‌السلام بروز کرد که زبانزد دوست و دشمن شد؛ چنان که عبدالله بن عمار گفته است: من هرگز کسی را ندیدم که مانند حسین علیه‌السلام ، همه فرزندان، اهل بیت و یارانش کشته شده باشند؛ اما با هیبت و شجاعتی بی نظیر بر سپاه دشمن - که بنا به روایتی بالغ بر سی هزار نفر بودند - حمله

کند و آنها چون فوج ملخ در مقابلش پراکنده شوند.[۲۲] حمید بن مسلم می‌گوید: به خدا سوگند! در عمرم هیچ مردی را ندیدم که همه عزیزان و یارانش کشته شده باشند و همانند حسین بن علی علیه‌السلام با دلاوری تمام با دشمن به مبارزه بپردازد. دشمنان از هر طرف به او حمله می‌کردند؛ اما او بدون ترس با تمام وجود با آنها می‌جنگید و به هر طرف حمله می‌کرد، سپاهیان یزید همچون روباه از برابر او می‌گریختند. حتی نقل شده است عمر سعد از مشاهده نوع جنگ تن به تن آن حضرت شگفت زده و هراسان شده بود؛ در نتیجه به لشکریان خود دستور داد به طور دسته جمعی به امام علیه‌السلام یورش ببرند؛ چون می‌دانست در جنگ تن به تن کسی را یارای مقاومت برابر آن حضرت نبود...

نکته مهم:

شجاعت و نترسیدن از ارزشهای مهم انسانی است که آثار مثبت مهمی ..
برای بشریت دارد و برای همین آثار مثبت هست که اسلام به شجاعت
فرمان داده و از ترسو بودن نهی کرده است

ملتی که شجاع باشند دچار ذلت و خواری نمی گردند همانند ملت ایران
ولی مردمی که ترسو باشند عزت و شرافت خود را برباد می دهند مانند
مردم کوفه در هنگام قیام امام حسین علیه السلام..

شجاعت ان چنان نقش مهمی در پیروزی ها و شکست ها دارد که اگر
اصحاب امام حسین علیه السلام ترسو بودند ،امام را تنها می گذاشتند و
در امتحان الهی مردود می شدند ولی انها همگی شجاع بودند و تا آخر
ماندند.از قمر بنی هاشم علیه السلام گرفته تا قاسم سیزده ساله و دیگر
اصحاب امام حسین علیه السلام

حماسه شجاعت اصحاب امام حسین علیه السلام در تاریخ ماندگار شد
از طرفی اینکه مردم کوفه ابتدا با حضرت مسلم، نماینده امام حسین علیه
السلام در قیام، بیعت کردند ولی بعد از مدتی مسلم را تنها گذاشتند چون

انهایی که با حضرت مسلم بیعت کردند ترسو بودند و به محض اینکه
ابن زیاد آنها را تهدید به لشکر شام کرد آنها دست از حمایت از قیام
حسینی برداشتند. و دچار ذلتی شدند که به فرمایش زینب کبری علیها
السلام تا روز قیامت این لکه ننگ بر پیشانی مردم کوفه می ماند و هرگز
..پاک نخواهد شد

امام سجاد علیه السلام فرمود خدا به ما اهل بیت شش چیز داده از جمله
انها شجاعت هست

امام خمینی در سال 1343، پس از آزادی از زندان، در مسجد اعظم
فرمودند: واللّٰه من به عمرم، نترسیدم

روز هشتم آبان ۱۳۵۹، حسین فهمیده نوجوان سیزده ساله ایرانی که
در جبهه خرمشهر حاضر بود مشاهده کرد که پنج تانک عراقی،
مغرورانه رجز می خواندند و پیش می آمدند تا رزمندگان ایرانی را
محاصره کنند و بعد همه شان را به قتل برسانند

تنها راه پیش روی حسین فهمیده، فداکردن خودش برای نجات
همرزمانش بود. حسین سیزده ساله، آخرین نارنجکهای باقیمانده را به

خود بست و به سمت تانکها حرکت کرد. در همین فاصله، تیری به پای حسین خورد اما او کوتاه نیامد. با همان پای زخمی، کشان کشان خودش را به اولین تانک رساند و ضامن نارنجکها را کشید.

با صدای انفجار تانک جلویی، چهار تانک دیگر، با این خیال که رزمندگان اسلام حمله کرده اند، فرار را برقرار ترجیح دادند. بقیه رزمنده ها تازه متوجه نقشه دشمن برای محاصره شان شدند. آنها با فکر اینکه نیروی کمکی آمده، جان تازه ای گرفتند و چهار تانک درحال فرار را هم نابود کردند. مدتی بعد، نیروهای کمکی به خط مقدم رسیدند و آن قسمت را، از لوٹ وجود متجاوزان بعثی پاک کردند.

یکی از همان روزهای سرد پاییزی، ساعت هشت صبح، رادیو برنامه های عادی اش را قطع کرد و خبر عملیات شهادت طلبانه یک دانش آموز سیزده ساله را پخش نمود. پشت آن، پیام حضرت امام را خوانند: «رهبر ما آن طفل سیزده ساله ای است که با قلب کوچک خود - که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگتر است - با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید

اربعین حسینی

عامل حماسه بی نظیر



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی(ص) و اهل بیت طاهرینش.

تنها امامی که اربعین دارد امام حسین علیه السلام است. و زیارت اربعین یکی از علامتهای مومن ذکر شده است.

همانطور که عاشورا باعث احیاء دین شد اربعین هم در این سالها باعث احیاء و تداوم دین اسلام شده است.

زنان و مردان، پیران و جوانان و کودکانی از عراق، ایران، نیجریه، هند، پاکستان، افغانستان، ترکیه، جمهوری آذربایجان، کویت، لبنان، برخی کشورهای اروپایی و خلاصه جمعیتی پرشمار از حدود ۸۰ کشور دنیا طبق آمارهای رسمی گردهم آمدند.

شکوه این حماسه بی نظیر آن قدر عظیم و رفیع است که هرگز نمی توان
مشابهی در عالم برای مقایسه با آن پیدا کرد. به عنوان نمونه کافی است
بدانیم رژیم سعودی با وجود تجربه ده ها ساله در برگزاری مناسک حج
هنوز قادر نیست از پس میزبانی ۳ میلیون زائر بریاید و هر ساله با انواع
و اقسام بهانه ها به دنبال کاهش تعداد حجاج است نظیر بهانه ای که
امسال علم کرد و میلیون ها چشم انتظار بیت الله الحرام را به جرم اینکه
سنشان بالای ۶۵ سال است از رفتن به حج محروم کرد! اما در پیاده روی
اربعین سن و سال معنا ندارد پیرمرد ۸۰ ۹۰- ساله در کنار کودک ۴-۳
ساله یا حسین گویان به سمت حرم ارباب بی کفن طی طریق می کنند و
رسم عاشقی را به جهانیان می آموزند.

و این معنای روایت نبوی است که در شهادت امام حسین علیه السلام
حرارتی در قلبهای مومنین است که هرگز سرد نخواهد شد.

اما برای اینکه از اربعین حسینی بتوانیم بهترین بهره ها را ببریم لازم است به نکاتی توجه کنیم که در این کتاب به بعضی از نکات اربعین اشاره شده است.

اللهم ارزقنی شفاعه الحسین يوم الورود و....

تابستان 1403 مصادف با اربعین حسینی. کرمانشاه

بسم الله الرحمن الرحيم

اربعین

ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجات

ایام اربعین حسینی است. نزدیک به هزار و چهارصد سال است که از شهادت امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش می گذرد. اما هنوز این مصیبت عظیم تازه است.

یک نفر خاور شناس که صد سال قبل به ایران سفر کرده می گوید یکی از ویژگیهای مردم ایران انست که طوری برای امام حسین علیه السلام عزاداری می کنند گویا امام حسین همین دیروز بشهادت رسیده است. اری اگر تا روز قیامت هم همه ساله برای حضرتش عزاداری کنیم کم است همان گونه که امام زمان علیه السلام بیش از هزار و صد و هشتاد سال است روزی دوبار برای جدش اشک می ریزد و عزادار حسین است.

چرا به زیارت کربلا می رویم؟

هر زائری باید بتواند به این سوال پاسخ دهد که چرا دارم کربلا می روم؟

می توانیم در پاسخ بگوییم:

کربلا می روم تا با حضرت پیمان ببندم که با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمن خواهم بود.

و این مطلب اگر به واقعیت پیوندد اثر مهمی در هدایت ادمی خواهد داشت.

اینکه ما در سراسر عمرمان دوست دوستان حسین(ع) و دشمن دشمنان
امام حسین(ع) باشیم باعث میشود همیشه در صراط مستقیم باشیم.
لذا باید برا تحقق این هدف، دوستان و همچنین دشمنان حضرت را
بشناسیم.

دوستان امام حسین(ع)مظلومان عالم و دشمنان امام حسین(ع)
مستکبران عالمند. یعنی امریکا و اسرائیل و کشورهای غربی و دولتهای
غربی وابسته به امریکا.

نظام اسلامی حرم است پس دوستان نظام اسلامی دوستان امام حسین(ع)
هستند و دشمنان نظام اسلامی دشمنان حضرت می باشند.

کسی سوال کرد فردی است اهل نماز و سالی ده میلیون حلیم برا امام
حسین(ع) می دهد ولی مخالف نظام اسلامی و مخالف رهبر است تکلیف
این شخص چیست؟

گفتم نماز و نذرش باطل است.

نمیشود ادعای محبت به حسین(ع) داشت بعد با نظام اسلامی که
برگرفته از نهضت حسین(ع) است دشمنی ورزید.

دومین نکته در زیارت کربلا این است که خداوند حسین(ع) را کشتی
نجات و چراغ هدایت قرار داده است.

یعنی با محبت و زیارت حسین(ع) باید ایمانمان افزایش یابد. باید از انحراف نجات یابیم. باید توحید ما قوی شود.

وجب صحن حضرت سید الشهداء علیها السلام شبها را تا به صبح بیتوته کردهام.

و هم از ایشان منقولست که: توسّل به سید الشهداء علیها السلام جهت فتح باب سالکین إلى الله و کشف حجب تأثیری عجیب دارد و بدون توسّل به سید الشهداء علیها السلام فتح باب نمی شود.

پس اگر دیدید فردی بارها و بارها به کربلا رفته ولی هیچ فرقی نکرده و ایمانش افزون نشده و اخلاقش بهتر نگردیده است معلوم میشود زیارتش بدون حاصل بوده است.

ولی افرادی هستند با زیارت امام حسین(ع) دچار تحول میشوند و خیلی ادم خوبی می شوند و ایمانشان بسیار زیاد می گردد.

داستان مردی که به زیارت امام حسین علیه السلام نمی رفت...

شخصی از بزرگان هند به قصد مجاورت کربلای معلی به این شهر آمد و مدت شش ماه در آنجا ساکن شد و در این مدت داخل حرم مطهر نشده وقت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را اراده می کرد، [?] بود و هر بر بام منزل خود رفته، به آن حضرت سلام می کرد و او را زیارت می نمود؛ تا این که سرگذشت او را به «سید مرتضی» که از بزرگان آن عصر و مرسوم به «نقیب الاشراف» بود رساندند

سید مرتضی به منزل او رفت و در این خصوص او را سرزنش نمود و گفت: «از آداب زیارت در مذهب اهل بیت علیه السلام این است که داخل حرم شوی و عقبه و ضریح را ببوسی. این روشی را که تو داری، برای کسانی است که در شهرهای دور می باشند و دستشان به حرم مطهر نمی رسد»

آن مرد چون این سخن را شنید گفت: «ای نقیب الاشراف» از مال دنیا هر چه بخواهی از من بگیر و مرا از رفتن معذور دار

هنگامی که سید مرتضی سخن او را شنید بسیار ناراحت شد و گفت: «من که برای مال دنیا این سخن را نگفتم؛ بلکه این روش را بدعت و زشت می‌دانم و نهی از منکر واجب است»

وقتی آن مرد این سخن را شنید، آه سردی از جگر پر دردمش کشید. سپس از جا برخاست و غسل زیارت کرد و بهترین لباسش را پوشید و پا برهنه و با وقار از خانه خارج شد و با خشوع و خضوع تمام، نالان و گریان . متوجه حرم حسینی گردید تا این که به در صحن مطهر رسید

نخست سجده شکر کرد و عتبه صحن شریف را بوسید. سپس برخاست و لرزان، مانند جوجه گنجشکی که آن را در هوای سرد در آب انداخته باشند، بر خود می‌لرزید و با رنگ و روی زرد، همانند کسی که یک سوم روحش خارج گشته باشد، حرکت می‌کرد تا این که وارد کفش کن شد. دوباره سجده شکر به جا آورد و زمین را بوسید و برخاست و مانند کسی که در حال احتضار باشد داخل ایوان مقدس گردید و با سختی تمام خود را به در رواق رسانید

چون چشمش به قبر مطهر افتاد، نفسی اندوهناک بر آورد و مانند زن
بچه مرده، ناله جانسوزی کشید. سپس به آوازی دلگداز گفت: «**اَهَذَا**
مَصْرَعِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ؟ اَهَذَا مَقْتَلُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ؟ ؛ آیا اینجا جای افتادن امام
حسین علیه السلام است؟ آیا اینجا جای کشته شدن حضرت سیدالشهداء
است؟»

پس فریاد کشید و نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به
شهیدان راه حق پیوست...

چنانچه زیارت اربعین با معرفت انجام شود انسان به ثروت معنوی
فراوانی دست پیدا کرده است...

سومین نکته درباره توجه به اینکه مصیبت حضرت بزرگترین مصیبت در

اسمانها و زمین است، می باشد

یکی از مهم ترین ویژگی های مصیبت بزرگ کربلا این است که امام حسین بدست کفار و مشرکین بشهادت نرسید. بلکه بدست مسلمانان و شیعه نماها بشهادت رسید. بدست کسانی که او را دعوت کردند تا از او پیروی کنند و با رهبری او علیه یزید قیام کنند، بشهادت رسید.

و این برای ازادیخواهان عالم باعث تعجب و شگفتی است. اگر امام بدست مشرکین کشته میشد اصلا جای تعجب نداشت یا بدست مخالفین شهید میشد تعجبی نداشت ولی شهادت حضرت بدست مردمی که صدها نامه برایش نوشتند و او را دعوت کردند و او را به شهر خود خواندند تا کمکش کنند تا یاریش نمایند تا حکومت عدل الهی تشکیل دهند بوده است.

در اینجا سه عامل برای این جنایت بی نظیر تاریخی مردم کوفه ذکر می شود:

یکی از عوامل این جنایت، لقمه حرام است. که امام حسین علیه السلام خود به این مطلب اشاره فرمود

درباره آثار منفی لقمه حرام گفته شده: لقمه حرام انسان را زیر و رو می کند.... لقمه حرام انسان را پیامبر گُش می کند امام گُش می کند.. اگر از غذای نجس و آلوده و حرام استفاده شود، اثر منفی بر معنویات انسان می گذارد. حتی تا هفت نسل اثر لقمه حرام باقی ماند! خیلی مواظب باشیم که ابدا لقمه حرام نخوریم

در نهمین فراز دعای امام عصر (عج) چنین می خوانیم: «وطهر بطوننا من الحرام و الشبهه؛ خدایا! اندرون ما را از غذاهای حرام و شبهه ناک پاک کن.»

لقمان در نصیحت به پسرش می گوید: من در راستای طول عمر و سفرهای خود با چهارصد پیامبر (ص) ملاقات کردم، به نصایح و اندرزهای آنها گوش فرا دادم، و از میان آن همه پنندهای آنها چهار موعظه را گزینش نمودم: 1- هنگامی که در نماز هستی، حضور قلبت را حفظ کن 2- هنگامی که در کنار سفره نشستی گلویت را (از مال حرام) حفظ کن

3- هنگامی که به خانه دیگری رفتی، چشم خود را (از نگاه به نامحرم)

حفظ کن 4- و هنگامی که بین انسان ها رفتی، زبانت را حفظ کن.

لقمه حرام نماز را باطل می کند! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً؛ وَلَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ كُلُّ لَحْمٍ يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالنَّارُ أُولَى بِهِ» نماز کسی که لقمه اش حرام است تا چهل روز از ارزش چندانی برخوردار نیست؛ و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی گردد و هر مقدار از بدن که پرورش یافته لقمه حرام باشد سزاوار آتش و سوختن است

: سنگدلی و قساوت قلب

سنگدلی و قساوت قلب، یکی دیگر از آثار شومی است که بر اثر مال و لقمه حرام، وجود انسان را فرا می گیرد و او را در ورطه شقاوت و بدبختی گرفتار می کند. حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا و در تحلیل جنایات کوفیان بیان فرمودند (فَقَدْ مُلِّتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ

: ساخت بنای عبادت روی ماسه های روان

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ

كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ» عبادت کسی که حرام خواری می کند مانند

ساختمانی است که بر روی شنزاری روان بنا شده باشد

!همه ثوابها، عذاب میشوند

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ اكْتَسَبَ مَالًا حَرَامًا لَمْ

يَقْبَلَ اللَّهُ مِنْهُ صَدَقَةً وَ لَا عِتْقًا وَ لَا حَجًّا وَ لَا اعْتِمَارًا وَ كَتَبَ اللَّهُ بِعَدَدِ أَجْزَاءِ

ذَلِكَ أَوْزَارًا وَ مَا بَقِيَ مِنْهُ بَعْدَ مَوْتِهِ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ» کسی که کسبش

حرام است خداوند هیچ کار خیری را از او نمی پذیرد، چه آن کار صدقه

باشد چه آزاد کردن بنده؛ حج باشد یا عمره و خداوند متعال به عوض

پاداش این کارها، گناه برای او ثبت می کند و آنچه پس از مرگش باقی

می ماند توشه دوزخ او خواهد بود

: محرومیت از دوستی امام علی

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمودند: «لَيْسَ بَوْلِيَّ لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ

مُؤْمِنٍ حَرَامًا» کسی که به حرام، مال مومنی را بخورد هرگز دوستدار من

نیست

مراد از مال حرام: مال دزدی. مال ربا. مال رشوه. مال یتیم. خیانت در

امانت. غصب و.. حتی کسی که خمس نمی دهد

با اینهمه آثار بد در لقمه حرام متأسفانه بسیاری از شیعیان و عاشقان

حسینی به لقمه حرام الوده هستند!

چه افرادی که رشوه‌خوارند! یا افرادی که رباخوارند! افرادی که دزد

هستند و از بیت المال اختلاس می کنند! افرادی که کلاهبرداری دارند! بازار ما

الوده است چه در بازار خرید و فروش خودرو که ماشینی که هزارتا عیب

دارد به عنوان سالم می فروشند. چه در بازار مسکن و املاک. زمینی که

مشکل دارند می فروشند. چه در بازار خوراکی ها که هزارتا تقلب دران

جریان دارد.

چه در مورد میراث خواری که ارث هم را میخورند! و....

بعد همین ها زیارت کربلا می روند و انتظار دارند در قیامت حضرت از

انها شفاعت کند!

دومین عامل در بوجود آوردن مصیبت کربلا: بی عفتی است.

در طول تاریخ افراد بی عفت به بشریت خیلی ضربه زده اند

مثلا یحیی نبی بخاطر بی عفتی پادشاه شهید شد. یکی از عوامل شهادت

امیر مومنان، بی عفتی قظام معشوقه ابن ملجم بود

حجاج بن یوسف عامل قتل 120 هزار شیعه از مادر بی عفت متولد

شد. معاویه فرزند هند زنی فاسد بود. ابن زیاد فرزند مرجانه فاسد. شمر از

مادری فاسد متولد شد. و...

...حرام زاده ها عامل بشهادت رسیدن اولیاء خدا هستند.

ولی حلال زاده ها عامل نورانیت جامعه می باشند.

ولی درباره امام حسین می گوئیم

أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ

شهادت می دهم شما نور در پشت پدران بزرگوار و رحم های پاک

بودی

:سومین عامل در بوجود آوردن مصیبت حسینی، ترسو بودن

ملتی که ترسو باشند .مردمی که بزدل باشند وسیله و ابزار مستکبرین میشوند.از حق دور می گردند وبه باطل می گروند

الشجاعه زین و الجبن شین

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند شجاعت را

دوست دارد حتی اگر بخاطر کشتن یک مار شجاع شده باشد

رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: «لا ینبغی للمؤمن أن

.یکون بخيلا و لا جبانا»؛ سزاوار نیست که مؤمن بخیل و ترسو باشد

همچنین آن حضرت فرمود: «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَخْلِ، و أَعُوذُ بِكَ

من الجبن، و...»؛ خدایا از بخل و از ترس به تو پناه می برم

امام سجاد علیه السلام فرمود خدا به ما اهل بیت شش چیز داده از جمله

انها شجاعت هست

امام خمینی در سال 1343، پس از آزادی از زندان، در مسجد اعظم
فرمودند: والله من به عمرم، نترسیدم.

شجاعت مومنین باعث پیروزی است. باعث عزت است. باعث رضایت
الهی است. و مردم هم ادمهای شجاع را دوست دارند و انها را تحسین می
کنند.

شجاعت ان چنان نقش مهمی در پیروزی ها و شکست ها دارد که اگر
اصحاب امام حسین علیه السلام ترسو بودند، امام را تنها می گذاشتند و
در امتحان الهی مردود می شدند ولی انها همگی شجاع بودند و تا آخر
ماندند. از قمر بنی هاشم علیه السلام گرفته تا قاسم سیزده ساله و دیگر
اصحاب امام حسین علیه السلام

.حماسه شجاعت اصحاب امام حسین علیه السلام در تاریخ ماندگار شد.

ولی ترسو بودن مردم کوفه که انها را از لشکر شام ترساندند باعث شد از
امام حسین (ع) حمایت نکنند و او را تنها بگذارند بلکه علیه او شمشیر
بکشند.

ذکر مصیبت

از عطیه بن سعد بن جناده کوفی جدلی نقل کرده که گفت: با جابر بن عبدالله به قصد زیارت امام حسین (علیه السلام) حرکت کردیم، چون به کربلا رسیدیم جابر به سوی فرات رفت و غسل کرد، سپس پارچه ای به کمر بست و پارچه ای به دوش انداخت و عطر زد، سپس ذکرگویان به سوی قبر امام (علیه السلام) رفت. وقتی نزدیک قبر شد، گفت: دستم را بگیر و روی قبر بگذار. من دستش را روی قبر گذاشتم. جابر خود را به روی قبر انداخت و آن قدر گریه کرد که بی هوش شد. بر او آب پاشیدم تا به هوش آمد. آن گاه سه بار گفت: ای حسین! سپس گفت: دوست پاسخ دوستش را نمی دهد. بعد ادامه داد: تو چگونه جواب دهی در حالی که رگ های گردنت را بریدند و بین سر و بدنت جدایی انداختند. گواهی می دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و پسر سرور مؤمنان و هم پیمان تقوا و از نسل هدایت و پنجمین نفر از اصحاب کسایی؛ فرزند سرور نقیبان و پسر فاطمه (علیها السلام) سرور زنانی و چرا چنین نباشی که سالار پیامبران با دست خویش غذایت داده و در دامن متقین تربیت شده ای و از سینه ایمان، شیر خورده ای و از دامن اسلام برآمده ای. خوشا به حالت در حیات و ممات. اما دل مؤمنان در

فراق تو ناخرسند است و شک ندارد که آن چه بر تو گذشت، خیر بوده است. سلام و خشنودی خدا بر تو باد. شهادت می دهم که تو همان راهی را رفتی که برادرت یحیی بن زکریا پیمود

آن گاه نگاهی به اطراف قبر افکند و گفت: سلام بر شما ای جان های پاک که در آستان حسین(علیه السلام) فرود آمدید. گواهی می دهم که شما نماز را بر پا داشته و زکات پرداختید، امر به معروف و نهی از منکر کردید و با ملحدان جهاد نمودید و خدا را پرستیدید تا آن که مرگ شما را فرا رسید. سوگند به خدایی که محمد(صلی الله علیه وآله) را به حق فرستاد، ما در راهی که رفتید، شریک شما ایم

عطیه گفت: به جابر گفتم: چگونه با آنان شریکیم در حالی که نه [با آنان] دشتی پیمودیم و نه از بلندی و کوه بالا رفتیم و نه شمشیر زدیم، اما اینان سر از پیکرهای شان جدا شد، فرزندان شان یتیم گشتند و همسران شان بیوه شدند؟

جابر گفت: ای عطیه! از حبیبم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: هر کس گروهی را دوست دارد در عمل آنان شریک است.

سوگند به آن که محمد(صلی الله علیه وآله) را به حق به پیامبری فرستاد
نیت من و نیت یارانم همان است که حسین(علیه السلام) و اصحابش
داشتند. مرا به سوی خانه های کوفیان ببر. چون مقداری راه رفتیم، به
من گفت: ای عطیه! به تو وصیتی بکنم؟ گمان نکنم پس از این سفر،
دیگر تو را ببینم. دوست دار خاندان محمد(صلی الله علیه وآله) را دوست
بدار تا وقتی در دوستی باقی است، دشمن خاندان محمد(صلی الله علیه
وآله) را تا زمانی که دشمن است، دشمن بدار، هر چند اهل نماز و روزه
بسیار باشد. با دوست دار آل محمد(علیهم السلام) مدارا کن؛ او هر چند
به سبب گناهانش بلغزد، اما گام دیگرش با محبت این خاندان ثابت می
ماند. دوست دار آل محمد(علیهم السلام) به بهشت می رود و دشمنان
شان به دوزخ.

چهارمین نکته: باید از خود سوال کنیم چرا خداوند اینهمه عظمت برای
امام حسین(ع) قائل شده است؟ که برای هیچ کسی اینطور پاداش و
تجلیل ننموده است.

در جواب به داستان زیر اشاره می شود:

امام زمان عج جواب سوال بحرالعلوم را داد

سید بحرالعلوم به قصد تشریف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه راجع به این مسأله، که چرا گریه بر امام حسین(علیه السلام) گناهان را می آمرزد، فکر می کرد.

همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد. بعد پرسید

جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته ای؟

اگر مسأله ای علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟! □

سید بحرالعلوم عرض کرد

در این باره فکر می کنم که چطور می شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه کنندگان بر حضرت سید الشهداء علیه السلام می دهد؛

مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت بر می دارند، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملشان نوشته می شود

و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره شان آمرزیده می
شود؟؟؟! □

آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن

من برای شما مثالی می آورم تا مشکل حل شود. سلطانی به همراه
درباریان خود به شکار می رفت

در شکارگاه از لشگریانش دور شد و به سختی فوق العاده ای افتاد و
بسیار گرسنه شد

خیمه ای را دید و وارد آن خیمه شد در آن سیاه چادر، پیرزنی را با
پسرش دید. آنان در گوشه خیمه غنیره ای داشتند (بز شیرده) و از راه
مصرف شیر این بز، زندگی خود را می گرداندند

وقتی سلطان وارد شد، او را نشناختند؛ ولی به خاطر پذیرایی از مهمان،
آن بز را سر بریده و کباب کردند؛ زیرا چیز دیگری برای پذیرایی
نداشتند.

سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد، از ایشان جدا شد و به هر
طوری که بود خود را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل
کرد.

در نهایت از ایشان سؤال کرد

اگر من بخواهم پاداش میهمان نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم،
چه عملی باید انجام بدهم؟ یکی از حضار گفت

به او صد گوسفند بدهید. دیگری که از وزرا بود، گفت: صد گوسفند و
صد اشرفی بدهید. یکی دیگر گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.
سلطان گفت

هر چه بدهم کم است؛ زیرا اگر سلطنت و تاج و تخت را هم بدهم آن
وقت، مقابله به مثل کرده ام. چون آنها هر چه را که داشتند به من دادند
من هم باید هر چه را که دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود

بعد سوار عرب به سید فرمود

حالا جناب بحر العلوم، حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد

پس اگر خداوند به زائرین و گریه کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود؛ چون خدا که خداییش را نمی تواند به سید الشهداء(علیه السلام) بدهد؛

پس هر کاری که می تواند، آن را انجام می دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین(علیه السلام)

به زوار و گریه کنندگان آن حضرت، درجاتی عنایت می کند

در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی داند. چون شخص عرب این مطالب را فرمود، از نظر سید بحر العلوم غایب شد.

نتیجه ای که می توانیم از این پاسخ امام زمان(ع) بگیریم این است که هر کسی در راه خدا با مال و جان خود جهاد کند خداوند حتما به او پادشاهی فراوان خواهد داد و چون سیدالشهداء(ع) هرچه داشت چه

مال و چه جان خود و فرزندان و برادران و سایر بستگان را در راه خدا
فدا کرد لذا خداوند هم بهترین پادشهارا به او عنایت فرموده است.

جوانی که برای خوردن شام به پیاده روی اربعین رفت...

عده ای می خواستند به پیاده روی اربعین بروند به دوستشان که اهل این
چیزها نبود گفتند تو هم بیا. گفت من اهل به پیاده روی اربعین
نیستم! گفتند در موکب اولی شام خوبی می دهند بیا شام بخور و
برگرد! قبول کرد. وقتی به موکب رسیدند و شام خوردند خواست همان
شب برگردد گفتند شب است و تنهایی خطرناک است بمان صبح زود
برگرد. ماند. سحر ناگهان همه با فریاد او بلند شدند گفت پاهای خود را
جمع کنید امام حسین اینجا بود. دورش جمع شدند. گفت امام حسین با
حبيب بن مظاهر اینجا آمد و پتو از روی تک تک شما بر می داشت و به
حبيب می گفت اسم اینهم جزو زوار من بنویس. تا به من رسید. من
گفتم اقا من جزو زوار شما نیستم من ادم فقط شام بخورم و
برگردم! امام نگاهی به من کرد و به حبيب فرمود اسم اینهم جزو زوار
من بنویس.

هر سال ترک زیارت امام حسین علیه السلام، یک سال کاهش عمر

امام صادق علیه السلام ☒ ☐

هر که یک سال بر او بگذرد و (بدون دلیل) به زیارت قبر حسین ☐ ☐

(علیه السلام) نرود، خداوند یک سال از عمر او می‌کاهد

و اگر بگوییم که یکی از شما سی سال، پیش از اجل خود می‌میرد، راست

گفته‌ام

و این، برای آن است که زیارت امام حسین (علیه السلام) را ترک

می‌کنید.

عن ابی عبدالله: مَنْ أَتَى عَلَيْهِ حَوْلٌ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^[۲]

نَقَصَ اللَّهُ مِنْ عُمْرِهِ حَوْلًا، وَ لَوْ قُلْتُ إِنَّ أَحَدَكُمْ يَمُوتُ قَبْلَ أَجَلِهِ بِثَلَاثِينَ

سَنَةً لَكُنْتُ صَادِقًا؛ وَ ذَلِكَ أَنَّكُمْ تَتْرُكُونَ زِيَارَتَهُ

تهذیب الاحکام، جلد ۶، صفحه ۴۳ ☐ ☐

امام زمان (ع) روضه می‌خواند

مقدس اردبیلی می فرماید: آمدم کربلا زیارت اربعین بود از بسکه دیدم
زائر آمده و شلوغ است ، گفتم : داخل حرم نروم با این طلبه ها مزاحم
. زوار از راه دور آمده نشویم

گفتم : همین گوشه صحن می ایستم زیارت می خوانم ، طلبه ها را دور
خودم جمع کردم یک وقت گفتم : طلبه ها این آقا طلبه ای که در راه
برای ما روضه می خواند کجا است ، گفتند: آقا در بین این جمعیت نمی
. دانیم کجا رفته است

در این اثناء دیدم یک عربی مردم را می شکافت و بطرف من آمد و صدا
زد ملا احمد مقدس اردبیلی می خواهی چه کنی ؟ گفتم می خواهم
. زیارت اربعین بخوانم ، فرمود: بلندتر بخوان من هم گوش کنم

زیارت را بلندتر خواندم یکی دو جا توجه ام را به نکاتی ادبی داد وقتی
که زیارت تمام شد به طلبه ها، گفتم : این آقا طلبه پیدایش نشد؟ گفتند:
آقا نمی دانیم کجا رفته است یک وقت این عرب بمن فرمود مقدس
اردبیلی چه می خواهی ، گفتم : یکی از این طلبه ها در راه برای ما گاهی

روضه می خواند، نمی دانم کجا رفته ، می خواستم اینجا بیاید و برای ما
روضه بخواند

آقای عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی می خواهی من برایت روضه
بخوانم ؟ گفتم : آری آیا به روضه خواندن واردی ؟ فرمود: آری که در
این اثناء دیدم عرب رویش را به طرف ضریح اباعبدالله الحسین (ع)
کرد و از همان طرز نگاه کردن ما را منقلب کرد یکوقت صدا زد یا
اباعبدالله نه من و نه این مقدس اردبیلی و نه این طلبه ها هیچ کدام
یادمان نمی رود از آن ساعتی که می خواستی از خواهرت زینب
(علیهاالسلام) جدا شوی

بعد غایب شد

در این هنگام دیدم کسی نیست فهمیدم این عرب که روضه خواند خود
حضرت صاحب (ع) بود...

شهیدی که سر بی تنش سخن گفت ...

در جاده بصره خرمشهر شهید "علی اکبر دهقان" همین طور که می
دوید از پشت از ناحیه سر مورد اصابت قرار گرفت و سرش از پیکر پاکش
جدا شد. در همان حال که تنش داشت می دوید، سرش روی زمین
غلتید. سر مبارک این شهید حدود پنج دقیقه فریاد "یا حسین، یا حسین"
سر می داد. همه رزمندگان با مشاهده این صحنه شگفت گریه می کردند
چند دقیقه بعد از توی کوله پشتی اش وصیتنامه اش را برداشتند، نوشته

بود: **اَلْسَّلَامُ عَلَی الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ**

خدایامن شنیده ام که امام حسین (ع) بآلب تشنه شهید شده است، من
هم دوست دارم این گونه شهید بشوم خدایا شنیده ام که سر امام حسین
(ع) را از پشت بریده اند، من هم دوست دارم سرم از پشت بریده بشود.
خدایا شنیده ام **سر امام حسین (ع) بالای نیزه قرآن خوانده**، من که مثل
امام اسرار قرآن را نمی دانم، ولی به امام حسین (ع) خیلی عشق دارم،
دوست دارم وقتی شهید می شوم سر بریده ام به ذکر یا حسین (ع) باشد
عاشقان را سر شوریده به پیکر عجب است

دادن سر نه عجب ، داشتن سر عجب است^{۱۹۸}

خواب زیبایی که بالاخره تعبیر شد...

خوابِ امام حسین علیه السلام رو دیده بود. به حضرت عرض کرده بود:
کاش من هم در کربلا بودم و شما رو یاری می کردم. امام فرموده بودند:
ناراحت نباش! سیدی از نسل ما علیه کفر قیام می کنه؛ تو در اون جنگ
شرکت می کنی و شهید میشی... چهارده سال گذشت. جنگ ایران و
ارتش بعث عراق شروع شد. باز هم خواب امام حسین علیه السلام رو دید.
حضرت بهش فرموده بود: پسر! وقتش رسیده که به آرزوت برسی.
محمد علی عزمش رو برای رفتن به جبهه جزم
کرد، و مدت زیادی از خوابش نگذشته بود که شهید شد.

خاطره‌ای از زندگی شهید محمد علی نامور¹⁹⁹

آیه الله شهید حاج آقا مصطفی اصفهانی

ثواب کربلای نرفته

آیه الله شهید حاج آقا مصطفی اصفهانی از اولیاء الله و از علمای درجه

. یک شهر اصفهان بود

یک بار قصد زیارت کربلا می کند و آماده می شود که با عیال به زیارت

. برود

در مرز مسوئل گمرک متعرض می شود که می خواهم همسرتان را با

. عکس و گذرنامه تطبیق کنم

ایشان می فرماید : یک زن باید این کار را انجام دهد ولی مسوئل گمرک

می گوید

. نه ، من خودم می خواهم مطابقت کنم

. ایشان می فرماید : ما معذوریم از انجام این کار

حاج آقا بهشتی سه روز آنجا می ماند . تمام زوار کنترل شده و به زیارت

. امام حسین علیه السلام می روند ولی آن مرحوم موفق نمی شود

بالاخره عازم کرمانشاه می‌شوند و به منزل شهید آیه الله حاج آقا عطاء

. الله اشرفی اصفهانی اقامت نموده و سپس به اصفهان برمی‌گردند

وقتی به اصفهان مراجعت می‌کنند مردم از ایشان می‌پرسند : چرا به

زیارت مشرف نشدید؟

. آقای بهشتی می‌گویند : امام حسین علیه‌السلام ما را نطلبید

. این قضیه می‌گذرد

زائران همگی از سفر برمی‌گردند و به خدمت آقای بهشتی می‌رسند و

می‌گویند : آقا! ما آمدیم یک معامله بکنیم و آن اینکه تمام ثواب زیارات

خود را بدهیم به شما و در عوض شما ثواب کربلای نرفته را به ما بدهید!

حالا اینکه امام حسین علیه‌السلام چه صحنه‌ای را برای آن زائران بوجود

آورده که حاضر شده‌اند اینگونه بگویند خدا می‌داند

زیارت با معرفت...

در قصص العلماء درباره حالات ایه الله وحید بهبهانی می نویسد که :
معروف است که آقا ، زمانی که به حرم سیدالشهداء برای زیارت مشرف شدند معمولاً تشریفشان بدین صورت بود . اول آستان کفش کن آن جناب را می بوسید و روی مبارک و محاسن مبارک بدان می مالید . پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب به اندرون حرم مشرف می شد ، و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین ع کمال احترام را مراعات می فرمود در آن دفعه که صورت بر آستان حسین علیه السلام سائید و خود را در برابر آن کوه جلال و وقار ، پر کاهی دید ، زبان دلش به مضمون این دو بیت گویا شد:

شاهها من ار به عرش رسانم سریر فضل مملوک آن جنابم مسکین این
درم

گر بر گنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم ، آن دل
کجا برم

عفو و گذشت آخوند از راهزنان سفر کربلا

علامه طهرانی از نوه آخوند نقل می‌کند: «در یکی از سفرهای زیارتی که آخوند ملا حسینقلی همدانی با اصحابشان پیاده به کربلا مشرف می‌شدند، در راه، راهزنان بیابانی اموال ایشان را غارت کرده و هر چه دارند، می‌ربایند.

سپس که عارف همدانی را می‌شناسند، به حضورشان آمده و هر چه ربوده بودند، تقدیم کرده و معذرت می‌خواهند.

آخوند ملا حسینقلی فقط کتابهای وقفی را که ربوده بودند، پس می‌گیرد و بقیه کتب و اموال را نمی‌گیرد و می‌فرماید: به مجرد سرقت، من ایشان را حلال کردم؛ چو راضی نشدم به واسطه من خداوند کسی را در آتش دوزخ بسوزاند و نمی‌خواهم به خاطر من لقمه حرام از گلوی کسی پائین «برود و موعظه در او بی‌اثر باشد

دیدم که عدو در پی سانسور حسین (ع) است

وحشت زده از روضه و هم شور حسین (ع) است

حیرت زده از گسترش نور حسین (ع) است

مستأصل و طوفان زده از زور حسین (ع) است

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

وقتی که حسین بن علی (ع) سبط نبی (ص) هست

پس دشمن او احمق و بدبخت و شقی هست

سرمایه ما عشق حسین بن علی (ع) هست

دشمن ز محرم نگران و عصبی هست

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

مدیون حسن (ع) گشته و ممنون حسینیم

با عشق حسن (ع) عاشق و مجنون حسینیم

ما منتقم محسن (س) و هم خون حسینیم

ما دشمن هر دشمن ملعون حسینیم

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

ما ملت بیدار و سرافراز حسینیم

در خط حسن (ع) ما همه سرباز حسینیم

تبریز و قم و مشهد و شیراز حسینیم

ما ملت فرهنگ و شرف ساز حسینیم

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

نزدیک ظهوریم و بین مسلم دوران

با خامنه ای باش و حمایت کن از ایشان

او مژده دوران ظهور است در ایران

این سید جانباز و همان پیر خراسان

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

زان روز که زینب (س) سپر تیر جفا شد

آغازگر حرکت خون شهدا شد

او حافظ راه و منش کرب و بلا شد

از روز ازل خون حسین (ع) خون خدا شد

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

!اوضاع تل آویو چه زیبا و قشنگ است

بین خودشان فتنه و درگیری و جنگ است

جمهوری اسلامی ایران چه زرنگ است

چون غزه پر از موشک و انبار تفنگ است

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

صهیون که محرم هدفش بود جنایت

دیدیم حسین بن علی (ع) کرد عنایت

پس خورد عدو سخت شکستی به فضاحت

شد دست أباالفضل علی (ع) حامی ملت

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

یک مشت بهایی که خبیث اند و پلیدند

امروز همان حرمله و شمر و یزیدند

با کشف حجاب در پی دوران جدیدند

خضم آنچه که می خواست به آن پس نرسیدند

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

این کشور ما ملت بیدار حسین (ع) است

با پیروی از خامنه ای یار حسین (ع) است

این عزت ایران قوی کار حسین (ع) است

هر جای وطن روشن از انوار حسین (ع) است

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

علی شیرازی [?]

زائرین قبر حسین علیه السلام کجا هستند...

امام صادق علیه السلام : روز قیامت، ندا می شود: شیعیان آل محمد
صلی الله علیه و آله کجا هستند؟ عده زیادی که فقط خداوند سبحان اندازه
آنها را می داند، بلند می شوند! سپس ندا می شود: زائرین قبر حسین
علیه السلام کجا هستند؟ عده زیادی بلند می شود به آنها گفته می شود:
دست هر که را دوست دارید بگیرید و داخل بهشت شوید

ناگهان آقایان غرش و نعره شیری را از نزدیک شنیدند...

در نجف رسم بود که طلاب در ایام زیارتی، دسته دسته و بسیاری از اوقات با پای پیاده برای زیارت عتبات عالیات می رفتند و شب را در بین راه به جهت خواندن نماز شب توقف کرده و هر یک در گوشه ای مشغول نماز شب می شدند.

در یکی از سفرها آقای روحانی پیرمردی که همراه آنها بود بیشتر فاصله گرفت و مشغول نماز شب شد. ناگهان آقایان غرش و نعره شیری را از نزدیک شنیدند و در صدد برآمدند که چه بکنند. دیدند شیر به سوی آن پیرمرد می رود، گفتند: «انا لله و انا اليه راجعون» هیچ کاری نمی توانستند انجام بدهند. شیر رفت و رفت و رفت تا چند قدمی آن آقا ایستاد. آقا هم ظاهراً در رکعت وتر بود، شیر چند دقیقه کنار آقا ایستاد و آقا را نگاه می کرد. آقا هم مانند مجسمه ایستاده بود و هیچ تکان نمی خورد، بعد از دقایقی شیر حرکت کرد و رفت.

چون قدری دور شد، آقایان دوان دوان به خدمت آقا رفتند و بعد از تمام شدن نماز و تر به او گفتند: آقا! از شیر نترسیدی؟ شگفت اینکه پا به فرار نگذاشتی، أحسنت! عجب دل قوی و با جرئتی داری؟ آقا فرمود: بله من ترسیدم، خیلی هم ترسیدم، اما دیدم با فرار کردن از چنگال او نجات نمی یابم، لذا به خود گفتم که پس چه بهتر حال که باید طعمه شیر شوم، در حال مناجات و راز و نیاز با قاضی الحاجات باشم. و با این حال خوب از دنیا بروم!

برخی از بزرگان مثل آیت‌الله سید محمود شاهرودی
أعلى الله مقامه الشریف که از مراجع بودند، بیش از **دویست و پنجاه بار**
مسیر نجف تا کربلا را پیاده رفته‌اند...

ما ملت امام حسينيم

محمد تقى صرفى پور



بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد
مصطفی و آل طاهرینش

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

(احزاب ایه 33)

همانا خدا چنین می‌خواهد که هر رجس و آلاشی را از شما اهل بیت
ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند

یکی از بزرگترین الگوهای سعادت و کمال، امام حسین علیه السلام می
باشند.

خداوند، سیدالشهدا را الگوی همه ملت‌هایی که می‌خواهند در مقابل
ظالمان و طاغوت‌ها بایستند و استقلال و حریت خود را حفظ کنند قرار داد.

رهبر هندوها گفت: امام حسین علیه السلام به همه بشریت فهماند که
زیر سم اسب می‌روم ولی زیر بار ظلم نمی‌روم...

هر ملتی که سیدالشهدا را الگوی خود قرار دهد یقیناً از زیر ظلم و ستم نجات پیدا خواهد کرد همانطور که ملت ایران با پیروی از امام حسین علیه السلام به رهبری حضرت امام توانستند از زیر ستم شاهان نجات پیدا کنند و به استقلال و آزادی دست پیدا نمایند.

نظام جمهوری اسلامی توانست انسانهای بزرگی را تربیت کند که یکی از آنها **سردار قاسم سلیمانی** سردار دلهاست.

سردار سلیمانی قهرمان ملت ایران بلکه قهرمان ایران و لبنان و فلسطین و عراق و سوریه است.

او در زمان فرماندهی سپاه قدس، ضربات بزرگی به استکبار جهانی و رژیم صهیونیستی وارد نمود و داعش را تارومار کرد و نابود نمود و دلهای مظلومان را شاد نمود. او مکتبی بنا کرد که همه مبارزان راه آزادی و همه ولایتمداران شاگرد اند.

مکتب سلیمانی مکتب انسانهای مبارز است. مکتب انسانهای آزاده است. مکتب انسانهای ولایتمدار است....

این گفتار او معروف است که **ما ملت امام حسین هستیم...** یعنی رهبر و

مولا و ارباب ما امام حسین(ع) است و ما راه او را می رویم.

ما در این کتاب پیرامون این گفتار ،مطالب متنوعی آورده ایم.

پاییز 1403-کرمانشاه

ما ملت امام حسینیم

ملت ایرات در عشق و ارادت به سیدالشهداء(ع) بی نظیرند.

یک زن فرانسوی که در زمان قاجار از ایران بازدید کرده نوشته است:

مردم ایران طوری برای امام حسین(ع) گریه می کنند که گویا امام

حسین(ع) همین دیروز شهید شده است...

علمای اسلام معتقدند یزیدیان می خواستند دین اسلام را از بین ببرند

ولی قیام حسینی باعث حفظ دین شد لذا امام حسین علیه السلام و

یارانش به گردن همه مسلمانان حق دارند.

باید برای تداوم دین راه امام حسین علیه السلام ادامه یابد.

حضرت امام می فرمود ماهرچه داریم از محرم و صفر است. و می

فرمود: ما ملت گریه هستیم. گریه برای امام حسین(ع) جزو واجبات ما

هست...

پیروزی انقلاب اسلامی مرهون قیام حسینی

انقلاب اسلامی از محرم شروع شد. و با پیروی از حماسه حسینی به پیروزی ختم گردید.

در هشت سال دفاع مقدس، رزمندگان اسلام با پیروی از کربلایان توانستند بر دشمن بعثی پیروز شوند.

سپاه قدس به رهبری سردار سلیمانی با پیروی از سالار شهیدان و یارانش توانست بر داعش و گروههای تکفیری پیروز شوند.

حزب الله لبنان با توسلات و عرض ارادتها به سیدالشهداء(ع) در مقابل رژیم صهیونیستی ایستاده اند....

ویژگی های ملت امام حسین(ع)

1- اولین ویژگی ملت امام حسین(ع) **ولایتمداری** است. ملت ایران پیرو ولایتند. پیرو امیرالمومنین(ع) هستند. پیرو امام حسینند. پیرو امام زمانند و...

مردمی که پیرو ولایتند شکست ناپذیرند. ما هرچه داریم از ولایت است. از عشق مردم ایران به اهل بیت(ع) است. عشق به ولایت از همان کودکی در تمام وجود شیعیان قرار دارد و هیچگاه نمی توان ملت ایران را از اهل بیت(ع) جدا نمود. و این رمز قدرت و شکوه ملت ایران است. زیرا اهل بیت(ع) کشتی نجات هستند. آنها نور هدایتند. با تمسک و توسل به آنها انسانها نجات می یابند. با توسل به آنها ملت ها پیروز می شوند.. در زمان غیبت امام زمان علیه السلام مردم ما پیرو ولایت فقیه هستند. و پیروی و اطاعت از ولی فقیه را مساوی با اطاعت از امام زمان علیه السلام

می دانند . و بر اثر پیروی از ولی فقیه است که ملت ایران این چنین در مسیر پیشرفت مادی و معنوی قرار گرفته است که به قله نزدیک شده است.

2-دومین ویژگی ملت امام حسین(ع)؛شهادت طلبی و نترسیدن از مرگ

است.مانند اصحاب امام حسین(ع) که هیچ از مرگ نمی هراسیدند. مانند رزمندگان اسلام در هشت سال دفاع مقدس که ارزوی شهادت داشتند ومانند رزمندگان فلسطین و حزب الله لبنان و...

ملت ایران در طول انقلاب شهدای فراوانی تقدیم اسلام کرده است . از رئیس جمهور و نخست وزیر و رئیس قوه قضاییه تا نمایندگان مجلس و ورزا و شهدای محراب تا بیش از دویست هزار رزمنده و مدافعین حرم و دانشمندان هسته ای و شهدای امنیت و شهدای سلامت و شهدای ترور و...

ولی هرگز ملت ایران مایوس نشدند و راه اسلام را ادامه می دهند.

زیرا برای دین، امامان ما جان خود را فدا کردند. امام حسین(ع) و یارانش
جان خود را برای دین دادند. و شهادت را افتخار می دانستند. شهادت در
راه خدا ارزوی پیامبر(ص) و امامان بوده است.

قال امیر المومنین علیه السلام:

و الذی نفس ابن ابی ایطالب بیده لالف ضربه بالسیف اهون علی من میته
علی الفراش.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

قسم به کسیکه جان فرزند ایطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر
بر من آسانتر از مرگ در بستر است.^{۲۰۰}

حضرت امام در باره شهادت و شهدا فرمود:

شما پیروزید برای اینکه شهادت را در آغوش می گیرید آنهایی که از
شهادت و از مردن می ترسند، آنها شکست خورده اند

بحار الانوار، ج 97، ص 40، حدیث 44²⁰⁰

3-سومین ویژگی ملت امام حسین(ع)، **استقامت و صبر** است. اگر امام

حسین(ع) و اصحاب فداکارش صبر نداشتند پیروز نمی شدند.

با اینکه، مصیبت و بلای سالار شهیدان عظیم بود ولی صبر حضرت هم

عظیم بوده است. «لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ»؛

امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مکه در خطبه‌ای که خواند و

اشاره به آینده حوادث و پیشگویی شهادت خویش داشت، فرمود: «**نَصْبِرُ**

عَلَى بَلَاءِهِ وَ يُوقِنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ» ؛ ما به رضای خدا رضاییم، بر بلای او

صبر می کنیم، او نیز پاداش صابران را به ما می دهد.

فقط صابران بیایند: امام حسین علیه السلام هر چند یاران و اصحاب

معدودی داشت، ولی این گونه نبود که هر کس را به یاری دعوت کند، و

نصرت هر بی صبر و تحملی را بپذیرد؛ بلکه با صراحت اعلام کرد که

فقط صابران بیایند و بمانند: «**إِيهَا النَّاسُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرْ عَلَى حَدِّ**

السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسْنَةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصُرْ عَنَّا؛ ای مردم! هر کدام از

شما که می تواند بر تیزی شمشیر و ضربات نیزه ها صبر کند با ما قیام

کند [و بماند] و گرنه از میان ما بیرون رود [و خود را نجات دهد]

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما

سرگیرد و بیرون رود از کربلای ما

روز عاشورا و صبر بی پایان: وقتی روز عاشورا فرا رسید و فشار نظامی،
تشنگی و مشکلات دیگر هجوم آوردند، یاران اطراف امام حسین علیه
السلام را گرفتند و نگاه به چهره او دوختند، تا ببینند چه رهنمودی می
دهد . امام حسین علیه السلام به راستی صحنه های بسیار زیبایی از
پشت پرده های صبر را به نمایش گذاشت که به برخی موارد آن اشاره
می شود

خطاب به یاران با چهره ای گشاده و با نفس آرام فرمود: «**صبرا بنی**

الکرام فما الموت الا قنطرة عن البؤس والضراء الى الجنان الواسعة

والنعيم الدائمة؛ ای فرزندان کرامت و شرف! شکيبا باشید، مرگ پلی

بیش نیست که ما را از مشکلات و سختیها به سوی بهشت وسیع و
نعمتهای جاویدان عبور می دهد

و در جای دیگر فرمود: «ان الله قد اذن في قتلکم فعلیکم بالصبر؛ براستی
خداوند اذن کشته شدن [و شهادت شما را] داده است، پس بر شما لازم
است که صبر کنید

آن گاه که حضرت سیدالشهداء(ع) به زمین افتاده بود و لحظات آخر
عمر خویش را سپری می کرد، آخرین پرده از شکوه و صبر خویش را با
این جملات به عرصه نمایش گذاشت: «صبرا علی قضائک لاله سواک یا
غیاث المستغیثین ولا معبود غیرک، صبرا علی حکمک...

اگر زینب کبری صبر نداشت نمی توانست نهضت امام حسین(ع) را
ادامه دهد.

یارب زنی و این همه استواری و علو

چون زینب صبور مگر آفریده‌ای؟

ملت ایران اگر از ابتدا تا الان استقامت نمی کردند پیروز نمی شدند. ملت ایران همانند امام حسین علیه السلام و یارانش صبور و با استقامتند...

4- چهارمین ویژگی ملت امام حسین(ع)، **مبارزه با ظالمین** است

این دستور امیرالمومنین(ع) است که یاور مظلوم و دشمن ظالم باشید... سیدالشهداء(ع) یاور مظلومین و دشمن ظالمین بود. لذا حضرت با ظالم زمان خود مبارزه نمود تا اینکه به شهادت رسید.

ملت امام حسین(ع) هم این چنین است و مانند ارباب و سالار خود امام حسین(ع)، هرگز زیر بار ظلم نمی رود. لذا مردم ایران به رهبری حضرت امام به پیروی از سیدالشهداء(ع) در مقابل ظالمین و طاغوت ها ایستادند تا آنکه شاه ستمکار را سرنگون کردند و نظام اسلامی را برپا نمودند.

الان در کشورهای اسلامی مانند عربستان و مصر و امارات و غیره حاکمان ظالم حکومت می کنند ولی مردم چون آگاه نیستند و رهبر ندارند ساکتند و زیر بار ظلم زندگی می کنند لذا **ملت امام حسین(ع) نیستند!**

5-پنجمین ویژگی ملت امام حسین(ع)،**شجاعت** است. ملتی که شجاع

باشند دچار ذلت و خواری نمی گردند همانند ملت ایران.

ولی مردمی که ترسو باشند عزت و شرافت خود را برباد می دهند مانند

مردم کوفه در هنگام قیام امام حسین علیه السلام...

ملت ایران از کوچک تا بزرگ شجاعند.لذا شخصیت های بزرگی در

طول غیبت کبری در صفحه تاریخ کشورمان ظاهر شده اند که

مظهر شجاعت و نترسی بوده اند.میرزا کوچک خان جنگلی.نواب

صفوی.سید حسن مدرس.حضرت امام .مقام معظم رهبری.ایه الله

غفاری .سردار سلیمانی محمد حسین فهمیده و...

به نمونه ای از شجاعت ملت ایران اشاره میشود:

روز هشتم آبان ۱۳۵۹، حسین فهمیده نوجوان سیزده ساله ایرانی که

در جبهه خرمشهر حاضر بود مشاهده کرد که پنج تانک عراقی،

مغرورانه رجز می خواندند و پیش می آمدند تا رزمندگان ایرانی را

محاصره کنند و بعد همه شان را به قتل برسانند

تنها راه پیش روی حسین فهمیده، فداکردن خودش برای نجات
همرزمانش بود. حسین سیزده ساله، آخرین نارنجکهای باقیمانده را به
خود بست و به سمت تانکها حرکت کرد. در همین فاصله، تیری به پای
حسین خورد اما او کوتاه نیامد. با همان پای زخمی، کشان کشان خودش
را به اولین تانک رساند و ضامن نارنجکها را کشید.

با صدای انفجار تانک جلویی، چهار تانک دیگر، با این خیال که
رزمندگان اسلام حمله کرده اند، فرار را برقرار ترجیح دادند. بقیه
رزمنده ها تازه متوجه نقشه دشمن برای محاصره شان شدند. آنها با فکر
اینکه نیروی کمکی آمده، جان تازه ای گرفتند و چهار تانک در حال فرار
را هم نابود کردند. مدتی بعد، نیروهای کمکی به خط مقدم رسیدند و آن
قسمت را، از لوٹ وجود متجاوزان بعثی پاک کردند.

یکی از همان روزهای سرد پاییزی، ساعت هشت صبح، رادیو برنامه های
عادی اش را قطع کرد و خبر عملیات شهادت طلبانه یک دانش آموز
سیزده ساله را پخش نمود. پشت آن، پیام حضرت امام را خوانند: «**رهبر**
ما آن طفل سیزده ساله ای است که با قلب کوچک خود - که ارزشش از

صدها زبان و قلم ما بزرگتر است - با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید...

6- ششمین ویژگی ملت امام حسین(ع)، پاکدامنی و عفاف و غیرتمندی است.

ملت ایران از گذشته تاکنون مردمی پاکدامن بوده و هستند. از کارهای زشت متنفرند. از الودگی های اخلاقی به دورند. زنها عمومند پاکدامنند. در بین مردم اعمال نامشروع خیلی کم وجود دارد و ازدواج و پاکدامنی در بین ملت ایران بسیار با ارزش است. غیرت مردان نسبت به ناموس خود در ملت ایران یک امر ضروری است. در حالی که فرهنگ غرب در بین کشورهای دنیا نفوذ کرده و مردم را الوده نموده ولی شما در بین ملت های دنیا مردمی به پاکدامنی مردم ایران سراغ ندارید. و این همان چیزی است که اهل بیت(ع) از پیروان خود انتظار دارند. خود امامان ما مظهر پاکدامنی و عفاف و غیرت بوده اند. و ما شیعیان ان حضرات هم باید اینگونه باشیم.

شعارهای امام حسین علیه السلام

برخی از کلمات سید الشهداء«ع» چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهام بخش برای جهاد و کرامت است. این سخنان یا در ضمن خطبه ها آمده است، یا رجزها و اشعار آن حضرت، و حالت شعاری به خود گرفته است. می توان هدف حسینی و اندیشه ها و روحیه های عاشورایی را از آنها دریافت و آن فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست. برخی از این شعارها چنین است:

1- «**علی الاسلام السلام، اذ بلیت الامة براع مثل یزید**» با اسلام باید خدا حافظی کرد زمانی که یزید قدرت را در دست گرفته است. (این را در پاسخ مروان در مدینه فرمود، که از آن حضرت می خواست تا با یزید بیعت کند).

2- «و الله لو لم يكن ملجأ و لا ماوی لما بايعت يزيد بن معاوية» اگر هیچ

پناهگاهی نداشته باشم باز هم با يزيد بيعت نخواهم کرد. (در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود).

3- «انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاء مع الظالمین الا برما» شهادت در نزد

من سعادت است و زندگی در کنار ستمکاران برایم خسارت است (خطاب به یارانش در کربلا).

4- «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت

معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون» مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است

اما در هنگام امتحان، دینداران کم می شوند! (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).

5- «الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه؟ فلیرغب

المؤمن فی لقاء ربه محقا..» آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و دست از باطل نمی

کشند؟ پس در این موقع مومن باید بدنبال ملاقات با خدایش باشد. (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).

6- «خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاء» مرگ برادری اویخته

شده همانند اویخته شدن گردنبند بر گردن دختران (از سخنرانی امام حسین «ع» در مکه

پیش از خروج به سوی کوفه، در میان جمعی از خانواده، یاران و شیعیان خویش).

7- «من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول

الله يعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان

حقا علی الله ان یدخله مدخله» هر که ببیند سلطان ظالمی حرام خدا را حلال کرده و عهد الهی را

شکسته و با سنت پیامبر خدا مخالفت کرده و در بین مردم با ظلم و گناه عمل می کند و انسان در این موقع

مقابله با این ظالم با زبان و افعالش نکند بر خدا واجب است او را به جهنم بیاندازد. (در منزلگاه

بیضه، در مسیر کوفه، خطاب به سپاه حر).

8- «ما الامام، الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس

نفسه علی ذات الله» امام شخصیتی است که به کتاب خدا عمل می کند و بدنبال عدالت است و به عق

عمل می کند و خودش را وقف خدا می نماید. (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به

دعوتنامه های کوفیان نوشت و توسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).

9- «سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما» من

خواهم رفت و مرگ برای جوانمرد عار نیست زمانی که نیتش حق باشد و درحالی که مسلمان است جهاد

نماید. (شعر از دیگری است، اما امام حسین «ع» آن را در پاسخ به تهدیدهای

حر، در مسیر کوفه خواند).

10- «رضی الله رضانا اهل البيت، نصبر على بلائه و يوفينا اجر الصابرين

رضایت خدا رضایت ما اهل بیت است . بر بلایش صبر می کنیم و خدا پاداش صابرين را بما خواهد داد.» (در

خطبه‌ای که هنگام خروج از مکه ایراد نمود، خطاب به اصحاب و یاران
فرمود).

12- «انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي» من برای اصلاح در امت

جدم قیام کرده ام. (در وصیت نامه سید الشهدا «ع» به برادرش محمد
حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت).

13- «لا اعطيكم بيدي اعطاء الذليل و لا اقر اقرار العبيد [لا افر فرار العبيد]

هرگز مانند افراد ذلیل دست بیعت نخواهم داد و مانند غلامان اقرار نخواهم

نمود. (در سخنرانی صبح عاشورا، خطاب به نیروهای دشمن فرمود، که
خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).

14- «هيهات منا الذلة، يابى الله ذلك لنا و رسوله و المؤمنون...» (دورباد از ما

ذلت! که خدا و رسول و مومنین از اینکه تحقیر شویم امتناع دارند.) (در خطاب به سپاه دشمن

فرمود، پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت محیر دید).

15- «فهل هو الا الموت؟ فمرحبا به» ایا راهی جز شهادت نیست پس شهادت خوش آمد.» (در

پاسخ عمر سعد، که نامه‌ای به آن حضرت فرستاد و خواستار تسلیم شدن
بود).

16- «صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرةً تعبر بكم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة» ای فرزندان گرامی! صبورى کنید که مرگ فقط پلی است که شما را از سختی های دنیا به بهشت های وسیع و نعمت های دائمی می رساند. (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا، پس از آنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).

(که روز عاشورا هنگام پیکار با سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم، ترجیح می داد).

18- «موت فى عز خير من حياة فى ذل» مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت. (که مرگ سرخ، به از زندگی ننگین است).

19- «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فى دنیاکم» اگر دین ندارید و از آخرت نمی ترسید لااقل ازاد مرد باشید! در آخرین لحظات پیش از شهادت، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه های حرم او حمله کرده اند، خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود).

20- «هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟» «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟» ایا کسی است که ذریه اهل بیت پاک را یاری نماید؟ ایا شخصی هست از حرم رسول خدا

دفاع کند؟ (وقتی سید الشهداء^ع این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد
که همه یاران و بستگانش شهید شده بودند).^{۲۰۱}

نمونه هایی از عرض ارادت های ملت ایران به سیدالشهداء(ع)

یکی از شهدا در وصیتنامه می نویسد:خدایا تورا شکر می کنم که حسین
را آفریدی، ای خدای حسین تورا شکر می کنم که راه پر افتخار شهادت
..را در جلوی پای رزمندگان حق و حقیقت گذاشتی

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من (فرزند ایه الله العظمی شاه آبادی) به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به مسجد جامع آمدند که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند و می گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورا را بخوان

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.^{۲۰۲}

سلام به ابی عبدالله قبل از تکبیره الاحرام

ایه الله العظمی سید احمد خوانساری وقتی می خواستند نماز یومیه بخوانند بعد از اذان و اقامه و قبل از تکبیره الاحرام می فرمودند:

السلام علیک یا اباعبدالله

سپس تکبیره الاحرام می فرمودند. از ایشان علت این عمل سوال شد فرمود: زیرا ما این نماز را از امام حسین علیه السلام داریم. این منبر و مسجد را از امام حسین علیه السلام داریم.^{۲۰۳}

بگویید می خواهیم برویم کربلا

حضرت آیت الله بهجت رحمه الله علیه فرمودند:

وقتی که می خواهید به روزه بروید، اگر سؤال کردند که کجا می روید،
نگویید می رویم روزه، بگویید می خواهیم برویم کربلا

توجه بسیار زیاد حضرت امام به ذکر مصیبت سالار شهیدان

یکی از نزدیکان امام خمینی که در پاریس در خدمت امام بوده و تمام لحظه های شبانه روز معظم له را زیر نظر داشته، نقل می کرد که وقتی در پاریس بودیم من مراقب بودم، هر بار که اخبار تلفنی را به امام می دادند، و می گفتند در تهران و فلان شهر چه شده، مردم را کشته اند، به فلان جا حمله کرده اند، کجا را گرفته اند، عده ای را بازداشت کرده اند، مسجد کرمان را سوزانده اند، به قم حمله کرده اند، و طلاب را دستگیر کرده و به زندان انداخته، یا انقلابیون را در زندان به سختی شکنجه داده اند، و از این قبیل اخبار وحشتناک، هر بار حاضران به سختی می گریستند، ولی امام فقط گوش می دادند و چنانکه شأن یک رهبر انقلابی است، صبر انقلابی می نمودند. اما همین که یکی از حاضران به مناسبت ماه محرم شروع به خواندن روضه می کرد، امام آنآ چنان منقلب می شدند و شروع به گریستن می نمودند که می دیدیم اشک مهلت نمی دهد. از هر دو چشم امام چنان اشک می ریخت که پهنای صورتشان را می گرفت. و در یک کلام به پهنای صورتشان اشک می ریختند.

راستی این چه حالتی بود که در امام می دیدیم و می دیدند؟ این حالت ما را به یاد جد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می اندازد که شاعر می گوید:

هوالبکاء فی المحراب لیلاً
هوالضحاک اذا
اشتدّ الظراب

یعنی: علی - علیه السلام - دارای دو جنبه متضاد بود: شبانه در محراب صدای گریه اش بلند است، ولی در میدان جنگ لبخند بر لب داشت. توسل به امام فقید برای احیای فرهنگ عاشورا

پس از بازگشت امام خمینی به وطن و تعیین دولت موقت، چنانکه همه می دانیم، امام از تهران به قم رفتند و ماندگار شدند، ولی چون دولت موقت نتوانست انجام وظیفه کند، در حوادث کردستان امام خود به تهران بازگشتند و تا پایان عمر هم در تهران بودند.

در ایامی که امام در قم اقامت داشتند، دو سه هفته مانده به ماه رمضان 1399 خطیب نامی عصر، جناب آقای فلسفی تلفن کردند و فرمودند، ماه رمضان نزدیک می شود، من و عده ای از وعاظ مشهور تهران عازم

قم هستیم که خدمت امام برسیم، و از ایشان رهنمودی برای ماه مبارک رمضان بگیریم، چون کار چنان حاد است که فقط با اعلام رسمی امام می توان منبر را به صورت اول برگردانید. گفتم، من که منبری رسمی نیستم. فرمودند، باید بیایی، چند اتومبیل جلو خانه ما آماده است، فردا فلان ساعت حرکت می کنیم، حتماً باید بیایی. به خانه جناب آقای فلسفی رفتیم و عازم قم شدیم. به امام اطلاع دادند که آقای فلسفی با وعاظ مشهور تهران آمده اند که برای ماه رمضان رهنمود بگیرند.

امام تشریف آوردند و در جمع ما نشستند. جناب آقای فلسفی در سخنان کوتاهی گفتند: آقا، اطلاع دارید که در سنوات اخیر منبر و مسئله گریستن و عزاداری امام حسین چه وضعی پیدا کرده است. به مردم القا کرده اند که عزاداری یعنی چه، و روضه و گریه کردن چه چیزی را حل می کند، و از این قبیل مطالب. اهل منبر سخت در فشارند، مردم همه کم و بیش بی تفاوت شده اند. آمده ایم از حضرتعالی رهنمود بگیریم. واقعاً تکلیف ما چیست. در منبر بخصوص ماه مبارک رمضان و محرم و صفر اکتفا کنیم به سخنرانی خشک، یا چنان که سابقه داشته، ذکر مصیبت هم بکنیم و روضه بخوانیم؟ (قریب به این مضمون).

پاسخ قاطع امام خمینی:

امام فقید در پاسخ جناب آقای فلسفی مطالب بسیار جالبی بیان داشتند که همان نیز نقطه عطفی در احیای فرهنگ عاشورا بود. اگر آن بیانات قاطع و صریح امام نبود، وضع حاکم بر افکار جوانان آن روز رفته رفته «فرهنگ عاشورا» را به دست فراموشی می سپرد و معلوم نبود کار به کجا بکشد.

درست به یاد ندارم که رادیو و تلویزیون و جراید چه مقدار از بیانات امام را منعکس کردند، ولی هرچه بود، قضیه در اندک زمانی در همه جا انعکاس یافت و به اصطلاح سد شکسته شد و راه را برای اشاعه فرهنگ عاشورا گشود.

جالب است که اوج انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی از بیانات آن حضرت در روز عاشورای سال 1383 و 12 محرم آن سال، مطابق 15 خرداد 1342 آغاز شد و به ثمر رسیدن آن هم با راهپیماییهای میلیونها نفری مردم تهران و شهرستانها در روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین سال 1399 قمری بود، که به دنبال آن، شاه از کشور خارج شد و امام فقید در 12 بهمن 1357 پس از چهارده سال دوری از وطن به کشور بازگشتند و انقلاب اسلامی را در 22 بهمن همان سال به ثمر رساندند، و در 12 فروردین 1358 جمهوری اسلامی ایران را تأسیس نمودند.

روضه و گریه، اسلام را حفظ کرده است

در آن جلسه امام خمینی - قدس سره - در پاسخ آقای فلسفی سرآمد
وعاظ و خطبای ایران، ضمن بیانات مفصلی تصریح کردند که اگر روضه و
گریه و نوحه سرایی و عزاداری امام حسین(ع) و شهدای کربلا نبود،
اسلام با اعمال بنی امیه از بین رفته بود. کربلا و فرهنگ عاشورا، اسلام را
حفظ کرد، و باید این مکتب به همان سبک سنتی آن حفظ شود. سرآغاز
و قسمتی از بیانات امام بدین گونه است:

بسم الله الرحمن الرحيم

من چند جمله راجع به تکالیف کلی روحانیون و اهل محراب و منبر باید
عرض بکنم و بعد مشکلاتی که هست. آقایان روحانیون، و خصوص اهل
منبر، خطبا، اینها سخنگوی اسلام هستند. اگر حکومتی سخنگو می
خواهد، سخنگوی اسلام، آقایان خطبا هستند.... **سید الشهداء به داد اسلام**
رسید، سید الشهداء اسلام را نجات داد. روضه سید الشهداء برای حفظ
مکتب سید الشهداء است. آن کسانی که می گویند روضه سید الشهداء را
نخوانید اصلاً نمی فهمند مکتب سید الشهداء چه بوده و نمی دانند یعنی

چه؛ نمی دانند این گریه ها و این روضه ها حفظ کرده این مکتب را. الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبرها و با این روضه ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها ما را حفظ کرده اند؛ تا حالا آورده اند اسلام را. این عده از جوانهایی که این طور نیستند که سوء نیت داشته باشند خیال می کنند حالا باید ما حرف روز بزنیم! حرف سید الشهداء حرف روز است، همیشه حرف روز است، همیشه حرف روز را سید الشهداء آورده است دست ماها داده و سید الشهداء را این گریه ها حفظ کرده است و مکتبش را، این مصیبتها و داد و قالها حفظ کرده؛ این سینه زنیها و این دستجات، و عرض می کنم اینها حفظ کرده. اگر فقط مقدّسی بود و توی اتاق و توی خانه می نشست برای خودش و هی زیارت عاشورا می خواند و تسبیح می گرداند، نمانده بود چیزی، هیاهو می خواهد.

هر مکتبی هیاهو می خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی شود. اینها اشتباه می کنند، بچه اند اینها! نمی دانند که این نقش روحانیت و نقش اهل منبر چی هست در اسلام، خودتان هم شاید خیلی ندانید! این نقش یک نقشی است که اسلام را همیشه زنده نگه داشته، آن گلی است که هی آب به آن می دهند زنده نگه داشته، این گریه ها زنده نگه داشته مکتب سید الشهداء را؛ این ذکر مصیبتها

زنده نگه داشته مکتب سید الشهداء را. ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می رود عَلمِ پیا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم؛ فریاد کنیم. دیگران می کنند، دیگران فریاد می زنند وقتی یکی از آنها کشته بشود. فرض کنید که از یک حزبی یکی کشته بشود، میتینگها می دهند؛ فریادها می کنند. این یک میتینگ و فریادی است برای احیای مکتب سید الشهداء. و اینها ملتفت نیستند. توجه ندارند به مسائل.

همین گریه ها نگه داشته این مکتب را تا اینجا و همین نوحه سرایی ها، همینهاست که ما را زنده نگه داشته، همینهاست که این نهضت را پیش برده، اگر سید الشهداء نبود، این نهضت هم پیش نمی برد، سید الشهداء همه جا هست: کُلُّ أَرْضٍ کربلا. همه جا محضر سید الشهداء است، همه منبرها محضر سید الشهداء است، همه محرابها از سید الشهداء است.

اگر سید الشهداء نبود، یزید و پدرش و اعقابشان اسلام را مَنسی کرده بودند. اگر نسیان نشده بود، یک رژیم طاغوتی در خارج منعکس شده بود. معاویه و یزید یک رژیم اسلامی را رژیم طاغوتی داشتند معرفی می کردند. اگر سید الشهداء نبود، این رژیم طاغوتی را اینها تقویت می کردند؛ به جاهلیت برمی گرداندند. اگر حالا من و تو هم مُسلم بودیم، مُسلم طاغوتی بودیم! نه مُسلم امام حسینی. امام حسین نجات داد اسلام

را. ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده هی سکوت کنیم؟ ما هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب، برای حفظ این نهضتها؛ این نهضتها مرهون امام حسین - سلام الله علیه - هست. نمی فهمند اینها! بچه اند اینها، سوء نیت ندارند. بله خوب، ممکن است بعضی از آنها هم سوء نیت داشته [باشند] بعضیها هم روی نقشه کار بکنند همان طوری که زمان رضا خان. منتها او یک قدری روی نفهمی کرد، بعدها روی فهمیدگی. جلوی منبرها را همه را گرفت نگذاشت کسی منبر برود. محرابها را هم همه را یک جور دیگر کرد و گرفت. یک مجلس روضه ای نداشتیم. در همه قم - آن قدری که آن وقتها بود - می گفتند یک مجلس آقای صدوقی بود که قبل از اذان، شاید، یا قبل از آفتاب، تمام می شد، شب بود، این یک مطلبی بود. نه این است که مِنْ بَابِ اتفاق رضا خان آمد منبرها را نگذاشت و محرابها را جلویش را گرفت و روحانیون را متحد الشکل کرد، نخیر، مسأله نقشه بود، نقشه اینکه این قوه را بکوبند، این قوه محراب و منبر که از آن می آید یکدفعه یک ملت را هول بدهد به یک طرف، و یک همچو سلطنت را از بین ببرد، این را از بین ببرند؛ این قدرت را از دست ما بگیرند.

نمی دانند این قشرهای سیاسی که چه خدمتی این منبر، این محراب، به این کشور کرده. اینها چنانچه ملی هستند - ما کار نداریم که آیا به خدا

هم کار دارند یا نه - اگر ملی هستند، اگر کشورشان را می گویند می خواهیم، اگر ملت را می گویند که ما می خواهیم، اینها باید دامن بزنند به این روضه خوانیها، برای اینکه این روضه خوانیها این ملت شما را حفظ کرده، این روضه خوانیها و مصیبت و گریه است که کشور شما را حفظ کرده. بله، چنانچه یک مردمی هستند که روی همان نقشه ای که طرح شده است، که باید قدرت اسلام گرفته بشود و قدرت روحانی گرفته بشود و قدرت خطیب گرفته بشود تا راه باز بشود برای آنهایی که باید استفاده کنند و استفاده کردند، آنها یک مردم دیگری هستند که با آنها نمی توانیم حرف بزنیم. اما سایر مردم، اینهایی که مسجد می آیند، منبر را گوش می کنند، مطالب را گوش می کنند، همچو که به روضه می رسند، رد می شوند می روند، این از باب این [است] که ملتفت نیستند چه هست آن. روضه است که این محراب، که این منبر، را حفظ کرده. اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود، آن حفظ کرده. ما باید به شهیدمان گریه کنیم؛ فریاد کنیم؛ مردم را بیدار کنیم.

البته یک مطلبی هم که باید بین همه ما باید باشد این است که این نکته را به مردم بفهمانیم همه اش قضیه این نیست که ما می خواهیم ثواب ببریم، قضیه این است که ما می خواهیم پیشرفت کنیم. سید الشهداء هم که کشته شد، نه اینکه رفتند یک ثوابی ببرند، ثواب برای او خیلی مطرح

نبود، رفت که این مکتب را نجاتش بدهد، اسلام را پیشرفت بدهد، اسلام را زنده کند. شما هم که دارید نوحه خوانی می کنید، حرف می زنید، خطبه می خوانید، نوحه می خوانید، مردم را به گریه وادار می کنید، مردم هم که گریه می کنند؛ همه روی این مقصد باشد که این اسلام را ما می خواهیم با همین هیاهو حفظش کنیم. با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعرخوانی، با این نثرخوانی، ما می خواهیم این مکتب را حفظ کنیم. چنانچه تا حالا هم حفظ شده. باید این نکته هم به مردم گفته بشود، تذکر داده بشود، که آقا قضیه روضه خوانی قضیه این نیست که من یک چیزی بگویم و یکی هم گریه کند، قضیه این است که با گریه حفظ شده است این، با گریه این حفظ شده، حتی «تباکی» هم ثواب دارد. خوب، تباکی چرا ثواب دارد، برای اینکه تباکی کمک می کند به این مکتب؛ کمک به مکتب می کند. اینها اشتباه است که اینها یک طرف قضیه را می بینند، یک طرف قضیه را نمی بینند و مع الأسف ما همیشه - یعنی اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدنها؛ همیشه مبتلا بوده.

اینکه در روایت است که اسلام غریب است، از اول غریب بوده و الآن هم غریب است، برای اینکه غریب آن است که نمی شناسند او را. در یک

جامعه ای هست او، اما نمی شناسند، نمی شناسند اسلام را، هیچ وقت

شناخته نشده...»^{۲۰۴}

تداوم فرهنگ عاشورا توسط امام فقید

در سالهای پس از بازگشت امام به وطن، چه مدتی که در قم بودند، و چه سالهایی که تا پایان زندگانی در تهران و حسینیه جماران به سر می بردند، همه در تلویزیون می دیدند که امام فقید پس از شهادت آیت الله شهید مطهری، یا فاجعه حزب جمهوری و شهادت هفتاد و سه چهار تن، آیت الله شهید بهشتی و سایر علما و رجال محبوب کشوری، شهادت محمدعلی رجایی رئیس جمهور محبوب و دکتر محمدجواد باهنر نخست وزیر روحانی و مورد احترام امام، و هنگامی که رزمندگان به حضورشان می رسیدند و مواردی دیگر، هر گاه امام سخن می گفت، و از آن حوادث دردناک یاد می کرد، و صدای ناله و گریه و زاری حاضران بلند می شد، حتی یک بار هم دیده نشد که امام خم به ابرو بیاورند، فقط آثار تأسف و تأثر در چهره شان پیدا بود، ولی همین که در ایام سوگواری عاشورا آقای کوثری ذاکر اهل بیت از شهدای کربلا نام می برد، امام دستمال سفید را به صورت می گرفتند و به پهنای صورت تا آخر روضه اشک می ریختند، و چون دستمال را از صورت برمی داشتند، به خوبی معلوم بود

که چقدر گریسته اند. هنوز هم وقتی مردم آن صحنه ها را در تلویزیون می بینند، منقلب می شوند و بی اختیار می گریند، و این حالت خاص امام فقید در شناخت فرهنگ عاشورا بخوبی در نظرها مجسم می شود.

همانطور که گفتیم، مبدأ انقلاب اسلامی توسط امام خمینی، سخنرانی ایشان در روز عاشورا در مدرسه فیضیه قم، و ملتهای آن نیز یاد کربلا و فرهنگ عاشورا بود. ملت ایران و جهانیان دیده اند، و هم اکنون در فیلمهای ایام جنگ هشت ساله تحمیلی می بینند که مهیج ترین پیشبند رزمندگان اسلام در جبهه های حق بر ضد باطل، «یا حسین شهید» و مشهورترین شعار آنها سخن سیدالشهدا در روز عاشورا بود که می گفت: «هیئات منا الذله»، و انقلابی ترین نوایی که سر می دادند هم، «برای فتح کربلا، پیش به سوی جبهه ها» بود.

من عقیده دارم و شاید عقیده همه باشد که اگر یاد امام حسین و کربلا و فرهنگ عاشورا نبود که امام فقید در تمام مراحل انقلاب به آن توجه داشتند و همه را به حفظ آن توصیه می فرمودند، انقلاب اسلامی ملت ایران به ثمر نمی رسید، و جنگ تحمیلی ابرقدرتها به میانداری رژیم بعث عراق بر ضد ایران اسلامی، بدان گونه پایان نمی یافت که یک وجب از خاک ما به دست دشمن نیفتد، آن هم با فقدان همه گونه امکانات و محاصره همه جانبه ما توسط دول استکباری.

قبساتی از پیامها و بیانات امام خمینی، احیاگر فرهنگ عاشورا در رابطه با حفظ این فرهنگ که در تداوم نهضت اسلامی ملت ایران نقش اساسی داشته است

برای اینکه بدانیم امام خمینی - قدس سره - در تمام مراحل نهضت، فرهنگ عاشورا را مدنظر داشته و آن را ضامن نهضت اسلامی و تداوم آن می دانسته اند، قبساتی از پیامها و بیانات آن حضرت - قدس سره - در مقاطع مختلف زمانی را در این جا می آوریم، و توجه خوانندگان را به آن معطوف می داریم، تا شاهی گویا برای منظور ما در این نوشتار کوتاه باشد، که «امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا» است.

امام خمینی - قدس سره - در پیام رسمی و کتبی خود که از فرانسه در تاریخ 1357/11/2 به ملت ایران در رابطه با کشتار وحشیانه رژیم شاه در ماه محرم آن سال داده اند، از جمله می نویسند:

محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خدا

«... سلام و درود بر ملت بزرگ هوشمند ایران که با همه اختناق و فشار، از اسلام عدل پرور و مظلومان و مقتولان در راه دیانت دفاع نمودند. رحمت خداوند بر مقتولین 15 خرداد (دوازده محرم)، و 19 دی و (29

محرم) امسال. محرم چه ماه مصیبت زا و چه ماه سازنده و کوبنده ای است، محرم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فناء ظالم و شکست ستمکار را به فدایی دادن و فداشدن دانست؛ و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملتها تا آخر دهر.

نهضت 12 محرم (15 خرداد) در مقابل کاخ ظلم شاه و اجانب به پیروی از نهضت مقدس حسینی چنان سازنده و کوبنده بود که مردانی مجاهد و بیدار و فداکار تحویل جامعه داد که با تحرک و فداکاری روزگار را بر ستمکاران و خائنان سیاه نمودند...»^{۲۰۵}

چرا امام حسین(ع) قیام کرد؟

«ما حجتان بر اینکه اگر چنانچه این مبارزه را ادامه بدهیم و صد هزار نفر از ما کشته بشود، برای دفع ظلم اینها و برای اینکه دست آنها را از مملکت اسلامی کوتاه کنیم ارزش دارد، حجتان هم کار حضرت امیر- سلام الله علیه- و کار سید الشهداء- سلام الله علیه- است. یزید هم یک قدرتمند بود و یک سلطان بود و- عرض می کنم که- همه بساط سلطنت را یزید داشت. بعد از معاویه او بود دیگر. حضرت سید الشهداء به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ با «ظل الله» طرف شد؟! «سلطان را

نباید دست زد!» به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ سلطان عصری که شهادتین را می داد و می گفت من خلیفه پیغمبر هستم! برای اینکه یک آدم قاچاق بود! برای اینکه یک آدمی بود که می خواست این ملت را استثمار کند، می خواست بخورد این ملت را، منافع ملت را می خواست خودش بخورد و اتباعش بخورند.»^{۲۰۶}

محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر

بسم الله الرحمن الرحيم

« با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد؛ ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد، ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطل بر جبهه ستمکاران و حکومت‌های شیطانی زد، ماهی که به نسلها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت، ماهی که شکست ابرقدرتها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند، ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت، راهی که باید مشت گره کرده آزادیخواهان و استقلال طلبان و حق گویان بر تانکها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق، باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین حکومت

جائزانه می کند، در مقابل او اگر چه قوای شما ناهماهنگ باشد پیاخیزید و استنکار کنید و اگر کیان اسلام را در خطر دیدید، فداکاری کنید و خون نثار نمایید.»^{۲۰۷}

لزوم ایستادن در برابر سلطان جائر

«... بار دیگر دست جنایتکار شاه از آستین خیانتکار دولت یاغی نظامی بیرون آمد، و ملت ایران را در آستانه ماه محرم، ماه مقابله اسلام و حق و عدالت با جنود شیطان و طاغوت، به خاک و خون کشید... اکنون دشمنان اسلام و ایران و هواداران رژیم یزیدی، در مقابل هواداران قرآن و اسلام و مخالفان سرسخت رژیم طاغوتی ابو سفیانی، صف بندی نموده و می خواهند شعارهای اسلامی و حسینی را، که برای احیای اسلام و به دست آوردن آزادی و استقلال و برقراری حکومت قرآن، به جای سلطه شیطان، و حکومت قانون عدل در مقابل قانون جنگل است ... این ملت، شیعه بزرگترین مرد تاریخ است که با تنی چند، نهضت عظیم عاشورا را برپا نمود، و سلسله اموی را برای ابد در گورستان تاریخ دفن نمود، و به خواست خدای تعالی، ملت عزیز و پیرو بحق امام - علیه السلام - با خون

خود، سلسله ابلیسی پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن می نماید، و پرچم اسلام را در پهنه کشور و بلکه کشورها به اهتزاز در می آورد»^{۲۰۸}

در برابر سلطان جائر باید ایستاد

«از حضرت سید الشهداء - سلام الله علیه - خطبه ای نقل شده است که در آن خطبه علت قیام خودشان را بر ضد حکومت وقت ذکر فرموده اند. و آن این است که فرموده اند خطاب به مردم که پیغمبر اکرم فرموده است کسی که ببیند یک سلطان جائری حلال می شمرد حُرْمَاتِ الله را، چیزهایی را که خداوند حرام کرده است این آزاد می گذارد، و مخالف سنت رسول الله عمل می کند و عهد خدا را می شکند، اگر کسی دید یک سلطان جائری این کارها را می کند و مع ذلک ساکت شد و تغییر نداد با قول خودش، با عمل خودش این انحرافی که سلطان جائر پیدا کرده است تغییر نداد، خدای تبارک و تعالی حتم کرده است، حتم است بر او که این آدمی که ساکت شد در مقابل این سلطانی که حرمت احکام خدا را نگه نمی دارد، مخالف سنت رسول الله عمل می کند و عهد خدا را می شکند، این ساکت بشود در مقابل یک همچو سلطانی و قولاً و عملاً تغییر ندهد مسیر این سلطان جائر را، حتم است بر خدای تبارک و تعالی که جای او را هم جای همان سلطان جائر در آخرت قرار بدهد. یعنی این

سلطان جائر که این طور اوصاف را دارد: سنت پیغمبر اکرم را تغییر می دهد و عهد خدا را می شکند و حرمت الله را سزاوار و رها می کند یعنی مُسْتَحِلّ است، و لو این آدم که این چیزها را از این آدم می بیند و ساکت است، همه کارهای واجب و مستحب هم به جا بیاورد، آدمی باشد که سه وقت نماز می خواند، در مساجد می رود، آدمی باشد که احکام خدا را همه را ترویج می کند، موافق رضای خدا عمل می کند، همه کارهای خوب را می کند، از همه کارهای بد هم اجتناب می کند، لکن ساکت است در مقابل سلطان جائر، به حَسَب این روایتی که نقل شده است از سید الشهداء - سلام الله علیه - که به منزله علت قیام ایشان است بر ضد حکومت وقت، این است که می خواهند عمل به قول رسول الله بکنند که مبادا یکوقت تخلف بکنند و کسی که تخلف بکند جای او جای همان سلطان جائر است؛ یعنی در هر طبقه ای از جهنم که سلطان جائر، یک همچو سلطان جائری جا دارد، این آدمی هم که ساکت است که این سلطان جائر هر کاری می خواهد بکند، ساکت است او، جایش جای همین سلطان جائر است...

حالا ما ببینیم چه کرده است که حضرت سید الشهداء - سلام الله علیه - در مقابلش قیام کردند و همچو مطلبی را فرموده اند و برنامه داده اند. حضرت سید الشهداء مطلبی را که فرموده اند، این مال همه است. یک

مطلبی است عمومی: مَنْ رَأَى هر که ببیند، هر کسی ببیند یک سلطان جائری این طور اتصاف به این امور را دارد، و در مقابلش ساکت بنشیند، نه حرف بزند و نه عملی انجام بدهد، این آدم جایش جای همان سلطان جائر است. یزید یک آدمی بود که به حَسَب ظاهر متشبهت به اسلام بود و خودش را خلیفه پیغمبر حساب می کرد و نماز هم می خواند و همه این کارهایی که ماها می کنیم آن هم می کرد؛ اما چه می کرد؟ اما از آن طرف معصیت کار بود؛ مخالف سنت رسول الله می کرد. رسول الله سنتش این است که باید با مردم چه جور عمل بکنند، او خلافتش عمل می کرد؛ باید حفظ دِماء مسلمین بشود، او دماء مسلمین را می ریخت؛ باید مال مسلمین هدر نرود، او هدر می داد مال مسلمین را. همین شیوه ای که پدرش معاویه هم داشت و امیر المؤمنین هم قیام کرد در مقابل او. منتها حضرت امیر لشکر هم داشت ولی سید الشهداء عدد خیلی کمی [داشت] در مقابل یک ابرقدرت.

ما می بینیم که این کارهایی که او کرده است، به این حکام وقت ما و به سلطان وقت ما تطبیق می شود؟ این مسائلی که رسول الله فرموده است، اینها تطبیق می شود بر این؟ سلطان است؟ جائر است؟ اینها معلوم که الآن سلطه دارد؛ «سلطان» یعنی سلطه. الآن سلطه دارد و جائر هم هست. خودش هم شاید قبول داشته باشد که جائر است. همه کس هم می داند

که این آدم جائز است. خوب، مخالفت سنت رسول الله را نکرده؟ هر چه رسول الله فرموده است، ایشان عمل کرده؟! یا اقوال رسول الله را به حساب نمی آورند اینها؟ اینها سنت رسول الله را به حساب نمی آورند؟ بله، در ایام عمرش برای اینکه من و شما را بازی بدهد، یک دفعه هم می رود به حرم حضرت رضا و آنجا یک - دو رکعت نماز هم می خواند! من هم نمی دانم با چه حالی می خواند! یک - دو رکعت نمازی هم آنجا می خواند و یک حرفهایی هم آنجا می زند و این چیزها. این برای اغفال من و شماست.»^{۲۰۹}

فرارسیدن اربعین حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

« اربعین سید مظلومان و سرور شهیدان - صلوات الله و سلامه علیه - رسید. بر ملت رشید و آگاه ما «اربعین» های سودمندی گذشت. ما در

این سالها به دنبال بیش از پنجاه سال سلطنت غاصبانه سلسله پهلوی با چه مصیبت‌هایی و بی فرهنگی‌های خانمانسوزی مواجه بوده ایم ...

امسال اربعین امام امت در خلال اربعین های پیروان و شیعیان آن
بزرگمرد اسلام واقع شده، و گویی خون شهیدان ما امتداد خون پاک
شهیدان کربلاست، و اربعین اخیر برادران ما بازتاب اربعین آن دلاوران
می باشد؛ خون طاهر آنان به حکومت طاغوتی یزید خاتمه داد، و خون
پاک اینان سلطنت طاغوتی را به هم پیچید. اربعین امسال استثنایی و
نمونه است؛ راهپیمایی و تظاهرات پر شور در این اربعین وظیفه شرعی و
ملی است.»^{۲۱۰}

....۹

عشق امام حسین(ع) در دل همه اقشار مردم ایران

چند سال قبل وقتی اهن های حرم امیرالمومنین در نجف را که در
کارخانه ماشین سازی خرم آباد ساخته بودند از خرم آباد بر روی تریلی
ها حمل می کردند تا به عراق ببرند. در مسیر راه می دیدم که مردم
بخصوص جوان ها چشمشان به این اهن ها می افتاد منقلب میشدند و
دنبال این تریلی ها می دویدند و اشک می یختند و علاقه خود را به اهل
بیت نشان می دادند.

این عشق خالصانه مردم بویژه دختران و پسران ایران اسلامی به امام
حسین (ع) نظیر ندارد.

"امام خمینی(ره) و زیارت عاشورا

حجه الاسلام و المسلمین فردوسی پور که از یادگاران جریان هفت تیر
بودند می گویند:

روز اول محرم در نوفل لوشاتو بودیم و کار مهمی پیش آمد. خدمت امام
رفتم.

امام در داخل اتاق، تسبیح به دست در حال ایستاده مشغول ذکر بودند و
زیارت عاشورا می خواندند. به من گفتند: لطفا تا نیم ساعت مزاحم من
نشوید.

گفتم: آقا بعضی وقت ها کار مهمی پیش می آید. حضرت امام فرمودند:
مهمتر از زیارت عاشورا؟ ما هر چه داریم از زیارت عاشورا و اباعبدالله
داریم...

با همین سوز که دارم بنویسد حسین

هر که پرسید ز یارم بنویسید حسین

ثبت احوال من از ناحیه ارباب است

همه اهل و تبارم بنویسید حسین

خانه آخرتم هست قدمگاه حبیب

سر در قصر مزارم بنویسید حسین

هر که پرسید چه دارد مگر از دار جهان

همه دار و ندارم بنویسید حسین

من دلم را ز شکیبایی زینب دارم

همه صبر و قرارم بنویسید حسین

هیچ شعری ننویسید بروی کفنم

با گل تربت یارم بنویسید حسین

تا نپرسند ز من هیچ سؤال آن ملک

به روی سینه زارم بنویسید حسین

گلشن و باغ و بهشتم همه در هیئت اوست

همه باغ و بهارم بنویسید حسین

روی پیشانی من هرچه که بیمار شدم

با همه حال نزارم بنویسید حسین

...هر که پرسید که در چله نشینی چه کنم؟

اربعمین با که گذارم؟ بنویسید حسین

دست بر شاکله هیئت من ننزید

گفت یارم به عذارم بنویسید حسین

آری از کرب و بلایش نتوان دست کشید

حاجت قافله دارم بنویسید حسین

کلید موفقیت آیت الله مجتهدی تهرانی (رضوان الله تعالی علیه)

علت موفقیت من، همین مجالس توسل و روضه خوانی و سینه زنی در کنار درس های طلبگی است. از زمانی که طلبه بودم، پنج شبه ها در منزلمان روضه برقرار می کردم. وقتی هم که به قم رفتیم، مجلس روضه مان در قم برپا بود.

وقتی هم نزد استادمان حاج شیخ علی اکبر برهان در مسجد لرزاده تهران بودیم، ایشان هفته ای یک شب، سینه زنی می کردند و می فرمودند: من هرچه دارم از همان روضه ها و سینه زنی هایی است که برای اهل بیت گرفته ام. مرحوم مجتهدی در مجالس روضه خوانی چای بازمانده در استکان را که دیگری خورده بود، به عنوان تبرک میخورد.

شیخ حسین انصاریان می فرمودند

روزی از روزها دیدم که شخصی در کنار پیاده رو به علامه طباطبایی [?] رسید و از معظم له سوالاتی می کند

یکی از سوالات آن شخص این بود که آقا می شود بفرمایید از چه راهی [?] به این مقام و مرتبه رسیده اید تا ما هم از شما درس گرفته و آن مسیرها را طی کنیم

علامه طباطبایی بسیار آرام و بی آلايش فرمودند [?]

راه های زیادی بوده و هست ولی از میان این راه ها آنچه برایم بسیار [?] قابل اهمیت است و بیشتر به آن ها اهتمام می ورزم و افتخار می کنم و مطمئنم از همه بهتر است دو راه است

نماز شب با اخلاص و مداوم [?]

گریه بر حضرت امام حسین علیه السلام [?]

عاشورا روز تقابل حق و باطل: روز عاشورا از مهمترین روزها در تاریخ بشریت هست. روز تقابل حق و باطل بوده است. روز پیروزی خون بر شمشیر بوده است. اگر چه در روز عاشورا امام حسین علیه السلام و یارانش بشهادت رسیدند و خانواده اش به اسارت رفتند ولی پیروز این روز، امام حسین علیه السلام بوده است. زیرا می بینیم که راه امام حسین و نام حضرت هر روز با عظمت تر و با عزت تر میشود و عاشقان حسین هر روز از قبل بیشتر می گردد و حرم حضرت روز بروز آبادتر می شود ولی بر عکس یزیدیان منفور تر و مورد لعن قرار می گیرند و اثری از قبر آنان نمی باشد. مساله شهادت امام حسین علیه السلام ان چنان در جهان هستی اثر گذار است که همه پیامبران روضه امام حسین علیه

السلام را خوانده اند از ادم علیه السلام تا پیامبر اسلام. در روایتی می خوانیم : حضرت موسی بن عمران در مناجات خود عرضه داشت : بار خدایا! چرا امت حضرت محمد را بر دیگر امت ها برتری دادی ؟ خطاب آمد: به خاطر ده چیز. حضرت موسی عرض کرد: آن ده چیز کدام است تا به بنی اسرائیل بگویم عمل کنند؟ فرمود: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، جمعه، جماعت، قرآن، علم و عاشورا. حضرت موسی عرض کرد: عاشورا چیست ؟ خطاب رسید: عاشورا عبارت است از گریستن یا حالت گریه به خود گرفتن و نوحه و مرثیه خواندن در عزای سبط رسول خدا ای موسی ! هیچ بنده ای از بند گانم بر حسین و مظلومیت او گریه و ناله نمی کند مگر این که اهل بهشت خواهد بود

از حدیثی از حضرت رضا(ع) فهمیده می شود کار کردن تنها در روز عاشورا منع شده است , نه تاسوعا; وانگهی کار در روز عاشورا حرام نیست ; مکروه است چون خیر و برکت و یمن ندارد

شاید علت کراهتش این باشد که وقتی امام حسین با آن عظمتش برای حفظ اسلام و ناموس و شرف و انسانیت , جان خود و فرزندان و بستگان

و در یک کلمه همه چیز را در راه خدا داده و با بدن چاک چاک و عریان
روی خاک تقطیدهء کربلا افتاده است ، شایسته نیست انسان در چنین
روزی برای زندگی دنیوی ذخیره ای تهیه نماید، بلکه بسیار به جا است
در تکایا و مساجد و مجالس عزا شرکت کرده و برای امام و خاندانش
گریه نموده و حالت حزن و اندوه بگیرد. ذکر مصیبت های حضرت باعث
تقرب الی الله هست.

درخواست هجده مقام در زیارت عاشورا

در زیارت عاشورا چیزی حدود هجده دعا میکنیم
که متناسب با آن، هجده مقام را از خدا میخواهیم

درخواست های انسان در زیارت عاشورا، دنیوی و مادی و فانی نیست،
بلکه همگی معنوی است

بعضی از این مقام ها به قدری بالاست که اگر زیارت عاشورا وجود
نداشت، نمی توانستیم باور کنیم که کسی جرأت درخواست آنها را از
خدا داشته باشد.

اینها خیلی خواسته های بزرگی هست و انسان از آنها درجات سلوک را
یاد می گیرد، چون از پایین شروع می شود و به بالا میرسد.

و اما آن مقام ها

مقام خونخواهی امام حسین علیه السلام - ۱

ان یرزقنی طلب ثارک -

اینکه کسی بخواهد خونخواهی امام حسین را بکند، مقام خیلی بالایی
است، چون خونخواه اصلی ابی عبدالله، امام زمان است.

مقام وجاهت عند الله - ۲

(آبرومندی نزد خدا)

اللهم اجعلني عندك وجيها -

(بالحسين ع)

مقام معيَّت (همراهی) با معصوم -۳

ان يجعلني معكم في الدنيا و الآخرة -

مع امام منصور -

این درخواست، بسیار ویژه است، چون تمام اولیاء وانبیاء

.(آرزویش را داشته‌اند

مقامی که درخواست می‌کنیم تمام مراحل زندگی ما، درهم‌تنیده با -۴

معصوم باشد

...اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد -

مقام شهادت - ۵

و مماتی ممات محمد و آل محمد -

چون مرگ همه معصومین از پیامبر تا امام حسن عسکری علیهم السلام،
با شهادت بوده.

رسیدن به مقام محمود - ۶

ان يُبَلِّغُنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودِ -

در قرآن آیه‌ای داریم که به پیامبر میگوید: نماز شب بخوان تا به مقام
محمود برسی. مقام محمود از نگاه بیشتر مفسران، یعنی مقام شفاعت
خود شفاعت شدن، یک مقامی است که به هر کسی نمیرسد (لا یملکون
الشفاعة... شفاعت به هر کس نمیرسد).

حالا یک مقامی هست که از شفاعت شدن بالاتر است و آن هم مقام
شفاعت کردن است و ما در این فراز، این را از خدا می‌خواهیم.

مقام مشارکت در مصیبت ولیّ معصوم -۷

لقد عظمت الرّزیه... بک علینا -

...و اسئل الله بحقکم... ان یعطیني بمصابی بکم -

(یعنی مصیبت شما را، مصیبت خودم میدانم)

الحمد لله علی عظیم رزیتی -

(دقیقاً در اینجا است که انسان مصیبت را برای خودش میداند)

.این مقام، خیلی عظیم است و خیلی باید درباره اش بحث کرد

حکایت زیارت عاشورا، حکایت یکی شدن اهل بیت است، قرار است از

.این طریق، به شجره حیات متصل شویم

مقام برائت -۸

برای دوری و تبریّ جستن از بعضی جریانها و افراد و نیز بعضی (

خصوصیتها)

و بالبراءة من اعدائكم -

مقام لعن - ۹

این مقام، آن قدر مهم است که در زیارت عاشورا بر سلام اولویت دارد.
اول صدتا لعن می‌دهیم و بعد صد سلام

جاروب کن خانه را، سپس میهمان طلب) که اگر خانه دل جارو نکرده (
باشی در حقیقت لعن روزانه به خود می فرستی

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد -

نکته: چهره اصلی براءت و لعن، بعد از ظهور دیده میشود، چون ما مردم
اصلاً تا قبل از ظهور اطلاع نداریم کسانی که باعث و بانی ماجرای کربلا
بوده‌اند، ما را از چه نعمات زیاد و برکات بزرگی محروم کردند

ما الآن از دنیای بعد از ظهور چیزی نمی‌دانیم و درک نمی‌کنیم اصل براءت
در آن زمان اتفاق می افتد

مقام سِلْم - ۱۰

انی سلم لمن سالمکم -

و ولیّ لمن والاکم -

این مقام، عبارت است از مقام دوستی با دوستان و دوستداران اهل بیت،
برای تشکیل یک شبکه متحد در راه تحقق منویات این خاندان

مقام حَرَب - ۱۱

حرب لمن حاربکم -

این مقام، یعنی مقام دشمنی با دشمنان اهل بیت، برای پالایش آن شبکه
متحد و همچنین مبارزه با موانع رشد بشر

آیا شما فکر می کنید هر کسی میتواند به مقام مجاهدت برسد؟

مقام ایثار - ۱۲

ما در زیارت عاشورا این مقام رادرخواست میکنیم و لااقل ادای آن را
درمی آوریم.

ایثار یعنی بذل بهترین ها، و ما در زیارت عاشورا بهترین داشته های خود
را فدای امام میکنیم
بابی انت و امی -

مقام قربۀ الی الله - ۱۳

باید گفت: مقام قرب و نزدیکی به خدا، بالاترین مقام ممکن است، منتها
مراتب بالای آن فقط به کمک و دستگیری ولیّ خدا که در این مسیر
پیشتان است، ممکن میشود
...اللهم انی اتقرب الیک -

مقام دوستی و نزدیکی به اهل بیت - ۱۴

...انی اتقرب الی الله و الی رسوله -

این مقام نیز، امتداد مقام قربۀ الی الله است

مقام معرفت اهل بیت_ ۱۵

چرا که در حدیث داریم: من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتۀ (جاهلیۀ)

...اکرمنی بمعرفتکم و معرفۀ اولیائکم -

مقام ثبات قدم و اهل تزلزل نبودن ، مانند بوقلمون هر لحظه رنگ - ۱۶
عوض نکردن

ان یثبّت لی عندکم قدم صدق -

...ثبّت لی قدم صدق عندک مع الحسین -

مقام رجعت، که هرکسی قادر نیست به این مقام برسد - ۱۷

و ان یرزقنی طلب ثارکم مع امام منصور -

مقامی که خدابه مادرود بفرستد -۱۸

اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوات و رحمۃ و مغفرۃ -

فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ایام حیاتی -

درخواست خود را محدود به زمان و مکان خاص نمیکنیم

(یعنی الآن و اینجا و همه روزهای عمرم)

...و لا جعله الله آخر العهد منی -

(یعنی الی الابد باشد و نه محدود به حال)

نعمت بزرگ وجود سیدالشهداء(ع)

یکی از نعمتهای بسیار بزرگ خداوند منان بر بندگانش، خلقت امام

حسین علیه السلام بوده است

امام حسین علیه السلام شخصیت بی نظیر عالم خلقت است که در

خداشناسی و در انسان شناسی خیلی روی بشریت تاثیر گذاشته اند و

این تاثیر تا روز قیامت ادامه دارد

امام حسین علیه السلام با حماسه عظیم خود در کربلا درسهای بزرگی به بشریت دادند و توانستند آموزگار بشریت بشوند.

امام حسین علیه السلام عده زیادی را هدایت کردند و هدایت می کنند. بسیاری از انقلابات علیه حکام بنی امیه و بنی عباس و دیگر پادشاهان ظالم حتی قیامهای مردم هندوستان علیه استعمار پیر انگلیس . و کشورهای دیگر، برگرفته از قیام حسینی بوده است .
و همان گونه که پیامبر خدا ص فرمودند . حقیقتا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات هستند.

علت مرخصی شهید بابایی در دوران خیلی حساس جنگ چه بود؟

سالهای پُرتبوتاب دفاع مقدس است... سالهای خون و آتش و دود... شهید بابایی، خلبان شجاع، پاکبخته و فدایی اسلام و انقلاب به دیدار حضرت امام می رود و در حالی که جاذبه ُ ملکوتی امام روح و روانش را تسخیر کرده است خطاب به حضرت ایشان می گوید:

- امام عزیز! می‌خواهم به گونه‌ای که در کار جنگ خللی پیش نیاید چند روزی به مرخصی بروم. اجازه می‌فرمایید؟
- در بحبوحهٔ جنگ کجا می‌خواهید بروید؟ -
- من در دههٔ اول محرم برای شستن استکان چای عزاداران به هیئت‌های جنوب شهر که مرا نمی‌شناسند می‌روم. مرخصی را برای آن می‌خواهم و گوش به زنگم که بلافاصله بعد از اعلام نیاز به جنگ بازگردم.
- به یک شرط اجازه مرخصی می‌دهم -
- هر چه بفرمایید با جان و دل می‌پذیرم -
- به این شرط که هنگام شستن استکان‌ها به نیت من هم چند استکان بشویی.

دیدم که عدو در پی سانسور حسین (ع) است

وحشت زده از روضه و هم شور حسین (ع) است

حیرت زده از گسترش نور حسین (ع) است

مستأصل و طوفان زده از زور حسین (ع) است

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

وقتی که حسین بن علی (ع) سبط نبی (ص) هست

پس دشمن او احمق و بدبخت و شقی هست

سرمايه ما عشق حسین بن علی (ع) هست

دشمن ز محرم نگران و عصبی هست

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

مدیون حسن (ع) گشته و ممنون حسینیم

با عشق حسن (ع) عاشق و مجنون حسینیم

ما منتقم محسن (س) و هم خون حسینیم

ما دشمن هر دشمن ملعون حسینیم
با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

ما ملت بیدار و سرافراز حسینیم
در خط حسن (ع) ما همه سرباز حسینیم

تبریز و قم و مشهد و شیراز حسینیم
ما ملت فرهنگ و شرف ساز حسینیم
با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

نزدیک ظهوریم و بین مسلم دوران
با خامنه ای باش و حمایت کن از ایشان
او مژده دوران ظهور است در ایران
این سید جانباز و همان پیر خراسان

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

زان روز که زینب (س) سپر تیر جفا شد

آغاز گر حرکت خون شهدا شد

او حافظ راه و منش کرب و بلا شد

از روز ازل خون حسین (ع) خون خدا شد

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

!اوضاع تل آویو چه زیبا و قشنگ است

بین خودشان فتنه و درگیری و جنگ است

جمهوری اسلامی ایران چه زرنگ است

چون غزه پر از موشک و انبار تفنگ است

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

صهیون که محرم هدفش بود جنایت

دیدیم حسین بن علی (ع) کرد عنایت

پس خورد عدو سخت شکستی به فضاحت

شد دست أباالفضل علی (ع) حامی ملت

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

یک مشت بهایی که خبیث اند و پلیدند

امروز همان حرمله و شمر و یزیدند

با کشف حجاب در پی دوران جدیدند

خضم آنچه که می خواست به آن پس نرسیدند

با سبط نبی (ص) هر که در افتاد ور افتاد

این کشور ما ملت بیدار حسین (ع) است

با پیروی از خامنه ای یار حسین (ع) است
این عزت ایران قوی کار حسین (ع) است
هر جای وطن روشن از انوار حسین (ع) است
با سبط نبی (ص) هر که در افتاد و افتاد

علی شیرازی [?]

[?] السلام علیک یا أبا عبد الله [?]

شهیدی که سر بی تنش سخن گفت

در جاده بصره خرمشهر شهید "علی اکبر دهقان" همین طور که می
دوید از پشت از ناحیه سر مورد اصابت قرار گرفت و سرش از پیکر پاکش

جدا شد. در همان حال که تنش داشت می دوید، سرش روی زمین
غلتید. سرمبارک این شهید حدود پنج دقیقه فریاد " یا حسین، یا حسین "
سر می داد. همه رزمندگان با مشاهده این صحنه شگفت گریه می کردند
چند دقیقه بعد از توی کوله پشتی اش وصیتنامه اش را برداشتند، نوشته
بود: اَلْسَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ خدایامن شنیده ام که امام حسین (ع)
بالب تشنه شهید شده است، من هم دوست دارم این گونه شهید بشوم
خدایا شنیده ام که سر امام حسین (ع) را از پشت بریده اند، من هم دوست
دارم سرم از پشت بریده بشود. خدایا شنیده ام سر امام حسین (ع) بالای
نیزه قرآن خوانده، من که مثل امام اسرار قرآن را نمی دانم، ولی به امام
حسین (ع) خیلی عشق دارم، دوست دارم وقتی شهید می شوم سر بریده
ام به ذکر یا حسین (ع) باشد عاشقان را سر شوریده به پیکر عجب است
دادن سر نه عجب، داشتن سر عجب است بیاد شهدا و این شهید عزیز
راوی دفاع مقدس نظری محبوب [?] صلوات هدیه کنیم

روضه رو موتور

تا نشستیم روی موتور، حسین گفت

برام روضه بخون!..» هر چی بهونه آوردم»

زیر بار نرفت. گفت: «من چند شب دیگه، مهمون امام حسین (ع)

هستم! میخوام به آقا بگم همه جا برات گریه کردم؛ شب، روز، صبح،

ظهر، خلوت جلوت، توی سنگر، حسینیه، پشت خاکریز، پشت ماشین.

»!فقط مونده روی موتور گریه کنم

قسمم داد که براش روضه بخونم ^[۲]

یه سلام دادم به امام حسین (ع) و یه خط شعر ذکر مصیبت حضرت

علی اکبر (ع) خوندم. روضه تموم شده بود ولی هنوز داشت گریه

می کرد. رسیدیم به اردوگاه شهدای تخریب اما هنوز گریه اش تموم

نشده بود. چند دقیقه ایستادیم تا گریه اش بند اومد

چند شب بعد هم، میهمان حضرت شد؛ [?]

همانطور که گفته بود^{۲۱۱}

[?]

شهید_حسین_نیکو_صحبت#

شهید علی امرایی

علی امرایی تیر سال 1394 در راه دفاع از حرم حضرت زینب در سوریه
به شهادت رسید.

در وصیتنامه شهید علی امرایی آمده است:

به نام آنکه هستی از آن اوست و حسین را آفرید تا عشق را به ما «
بیاموزد و ما در مکتب حسینش به کمالات برسیم؛ بنابراین با ذکر ارباب
بی کفن شروع می‌کنم تا بینم به کجا ختم می‌شود. السلام علیک یا
اباعبدالله الحسین(ع)... حمد و سپاس پروردگار هر دو عالم و سجده
شکر به درگاهش که مدیون حسین بن علی(ع) هستم و تمام زندگیم را از
از او دارم، چون خواست تا این گونه او را زیارت کنم، همانند خوابی که
دیدم که امام حسین(ع) از ضریح بیرون آمد و گفت تو هم مال این دنیا
نیستی و در آخر هم من رو سیاه را خرید؛ پس گریه و زاری معنا ندارد،
»چون به وصال عشقم رسیدم

مشخصات شهید: **شهید حاج یدالله کلهر** - قائم مقام لشکر 10 سید الشهداء
علیه السلام - تولد: 1333 - روستای بابا سلمان شهریار - شهادت:
1/11/1365 - کربلای 5 شلمچه - محل دفن: امامزاده محمد کرج

اول زیارت عاشورا

سفارشش نماز اول وقت بود

بعد از نماز هم کار همیشگی ش خوردن زیارت عاشورا؛ حتی اگه
مهمونی بود یا کار داشت یا موقع غذا بود تا زیارت عاشورا نمی خورد
نمی اومد

شب عاشورا یا توی مراسم دعا گریه اش دیدنی بود. طوری گریه می
کرد که همه بدنش می لرزید. توی عزای امام حسین سیاه می پوشید و
صف اول سینه می زد

خیلی ها عاشق عزاداریش بودند

وقت نوحه خونی و عزاداری کارشون شده بود نشستن کنار حاجی؛ بلکه
از حالت های معنویش تأثیر بگیرند...

مشخصات شهید: سردار شهید حاج عبدالحسین برونسی-فرمانده تیپ
18 جوادالائمہ از لشکر 5 نصر-تولد: 23/6/1321 گلبوی کدکن تربیت
حیدریہ-شہادت: 23/2/1363-عملیات بدر چہار راہ خندق

گلوی بریدہ حضرت علی اصغر علیہ السلام

گفت: «توی دنیا بعد از شہادت فقط یک آرزو دارم: اونم اینکہ تیر بخورہ
». بہ گلوم

تعجب کردیم. بعد گفت: «یک صحنہ از عاشورا ہمیشہ قلبمو آتیش می
»زنہ؛ بریدہ شدن گلوی حضرت علی اصغر

والفجر یک بود کہ مجروح شد. یک تیر تو آخرین حد بردنش خوردہ
بود بہ گلوش

وقتی می بردنش عقب، داشت از گلویش خون می آمد

می گفت:

آرزوی دیگه ای ندارم مگر شهادت...

مشخصات شهید: روحانی شهید مرتضی زندیه - گردان تخریب لشکر
17 علی ابن ابی طالب - تولد: تهران - شهادت: کربلای 5 - شلمچه - محل
دفن: گلزار شهدای یافت آباد تهران

هذا محب الحسين عليه السلام

گریه کن امام حسین علیه السلام بود. از اونایی که گریه کردنش با بقیه
فرق می کرد. وقتی از مجلس روضه امام حسین می آمد بیرون
چشمانش سرخ شده بود، از بس گریه می کرد

کارهایش طوری تنظیم می شد که به روزه امام حسین علیه السلام
برسه.

هر جا روزه بود می دیدیش.

زیارت عاشورا می خوند، روزی چند بار.

«همیشه هم می گفت: «من توی بغل تو شهید می شم

حرف اون شد. تو بغل من شهید شد اونم با گلوی بریده. روی سنگ
قبرش با خط درشت نوشتند: «هذا محب الحسين عليه السلام

راوی: حاج حسین کاجی از گردان تخریب لشکر 17 علی ابن ابی طالب
علیه السلام

مشخصات شهید: شهید محمدباقر مؤمنی راد لشکر 32 انصار الحسین
علیه السلام تولد: 25/3/1344- همدان شهادت: 9/2/1365 والفجر
8- فاو محل دفن: گلزار شهدای همدان

«چرا این روزها کمتر زیارت عاشورا می خوانی»

قبل اذان صبح بود. با حالت عجیبی از خواب پرید.

گفت: «حاجی خواب دیدم. قاصد امام حسین علیه السلام بود. بهم
گفت: آقا سلام رساندند و فرمودند: «به زودی به دیدارت خواهم آمد» یه
نامه از طرف آقا به من داد که توش نوشته بود: «چرا این روزها کمتر
زیارت عاشورا می خوانی؟»

همینجور که داشت حرف میزد گریه می کرد. صورتش شده بود خیس
اشک. دیگه تو حال خودش نبود

چند شب بعد شهید شد

امام حسین علیه السلام به عهدش وفا کرد...

